

پیشگام نشر ایران
www.tabnakstan.info



زن

در تاریخ ایران معاصر

از انقلاب مشروط
تا انقلاب اسلامی

مجموعه مقالات

دکتر منصوره اتحادیه (نظام مافی)، دکتر شمیرین بیانی و دیگران

انجمن زنان پژوهشگر تاریخ، اولین سمینار موفق بین‌المللی را در بهمن‌ماه ۱۳۸۱ خورشیدی در شیراز با عنوان «زن در ادوار مختلف تاریخ ایران» برگزار کرد.

انجمن زنان پژوهشگر تاریخ افتخار دارد که سمینارهای دوسالانه خود را طبق تقویم برنامه‌های تدوین‌یافته به جامعه علمی و فرهنگی ایران عرضه بدارد. «سمینار بین‌المللی زن در تاریخ ایران معاصر» دومین برنامه از سلسله سمینارهای انجمن است که در حوزه تاریخ و مطالعات زنان در فاصله زمانی انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، سال ۱۳۸۳ در زنجان برگزار گردید.

این کتاب حاصل تلاش محققان عزیزی است که در طی روزهای برگزاری سمینار به ارائه مقالات و تحقیقات خود پرداختند. انجمن نیز در ادامه میثاق خود، به وعده‌های عمل کرده و مجموعه کامل مقالات مذکور را منتشر نموده است.

امید است موضوعات متنوعی که در این مجموعه وجود دارد در دسترس پژوهشگران و علاقمندان به مباحث تاریخی و مطالعات زنان قرار گیرد.



پیشگفتار به تیرستان
www.tabarestan.info



بسم الله الرحمن الرحيم

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

سمینار بین‌المللی زن در تاریخ ایران معاصر (۱۳۸۳: زنجان)، تهران، کویر، ۱۳۹۰.

زن در تاریخ معاصر ایران مجموعه مقالات سمینار بین‌المللی دانشگاه زنجان، ۱۵ تا ۱۷ اسفند ۱۳۸۳ / [انجمن زنان پژوهشگر تاریخ].

ISBN: 978-964-214-037-4

۵۱۲ص. کتابنامه. قیبا.

زنان -- ایران -- تاریخ -- قرن ۱۴ -- کنگره‌ها. انجمن زنان پژوهشگر تاریخ.

۳۰۵/۴۲۰۹۵۵

الف ۱۳۸۳، ۸۳۴ س / ۱۷۳۵/۲ HQ

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۲۴۵۹۴

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

زن در تاریخ ایران معاصر

(از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی)

بیشتر به نیرستان
www.tabarestan.info

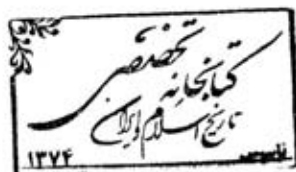
مجموعه مقالات

سمینار بین‌المللی زن در تاریخ ایران معاصر

دانشگاه زنجان، ۱۵ تا ۱۷ اسفند ۱۳۸۳

دکتر منصوره اتحادیه (نظام‌مافی)،

دکتر شیرین بیانی و دیگران...





زن در تاریخ ایران معاصر

مجموعه مقالات سمینار بین‌المللی دانشگاه زنجان ۱۵ تا ۱۷ اسفند ۱۳۸۳

دکتر منصوره اتحادیه (نظام‌مافی)، دکتر شیرین بیانی و دیگران...

انجمن زنان پژوهشگر تاریخ

● طراح جلد: سعید زاشکانی ● حروفنگار و صفحه‌آرا: انتشارات کویر، نسرين قدرتی

● لینوگرافی و چاپ: غزال ● صحافی: کیمیا ● شمارگان: ۱۱۰۰

● چاپ اول: ۱۳۹۰ ● چاپ دوم: ۱۳۹۰

● تهران، کریم‌خان زند، ابتدای قائم مقام فراهانی، کوی یکم، شماره ۲۰، ساختمان کویر، واحد ۱

● کدپستی ۱۵۸۵۹۱۴۹۱۳ ● تلفن: ۸۸۳۰۱۹۹۲ ● فاکس: ۸۸۸۳۲۲۱۷ ● انتشارات کویر، مان

● شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۴-۰۳۷-۴ ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۴-۰۳۷-۴ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۴-۰۳۷-۴ ۱۵۰۰۰ تومان

○ کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

با همکاری:



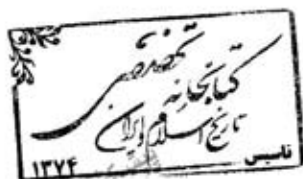
فهرست

- ۹ دیباچه
- انجمن زنان پژوهشگر تاریخ
- ۱۱ مقدمه
- دکتر منصوره اتحادیه (نظام‌مافی)
- ۱۵ مقایسه حرکت زنان در مصر و ایران در آغاز قرن بیستم
- دکتر منصوره اتحادیه (نظام‌مافی)
- ۲۷ حمایت زنان واقف از جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران
- دکتر نزهت احمدی
- ۳۹ تحول حقوق اجتماعی زنان در ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی
- بهناز اشتری
- ۵۳ نقش زنان در انقلاب مشروطه و تحولات آن
- فیض‌الله امامی
- ۹۱ شمس (شمسی) کسمایی نهادگر خشت نخستین شعر نو
- دکتر سیروس برادران شکوهی
- ۱۱۱ ملکزاده بیانی، بانویی دانشمند و هنرمند بر سرگذرگاه تاریخ معاصر ایران
- دکتر شیرین بیانی
- ۱۲۱ اجتهاد زنان در تاریخ معاصر ایران و تبیین شخصیت علمی و تاریخی بانو مجتهده امین
- منصوره پروینی

- ۱۵۱ سراب یا آینه: شکل‌گیری پیکره هویتی زن در افسانه، قصه و داستان کوتاه. سعاد پیرا
- ۱۶۷ روند نوگرایی در آموزش زنان تا پایان پهلوی اول. دکتر سهیلا نرابی فارسانی
- ۱۸۳ دولت مصدق و سازمان‌های زنان. آفرین توکلی
- ۲۰۱ زمینه‌های اجتماعی - اقتصادی مؤثر در قاجاق زنان در دوره مشروطه. بنیمنستان
فائزه توکلی
- ۲۲۳ سازمان‌ها و احزاب زنان در ایران: استقلال یا وابستگی. دکتر محمدحسین حافظیان
- ۲۴۵ مقایسه فعالیت‌های زنان در تأسیس مدارس دخترانه دوران قاجار و پهلوی در فارس. زهرا حامدی
- ۲۵۵ فروغ فرخزاد روایتی از جویبار زندگی زن معاصر. دکتر معصومه خدادادی مهاباد
- ۲۶۵ مطبوعات زنان در دوره مشروطیت. دکتر خسرو خوانساری
- ۲۷۵ بررسی جایگاه زنان در ساختار اجتماعی ایران طی سال‌های ۲۶-۱۳۲۰ش. مرجان رامی
- ۲۹۳ زن در هنر سیمین دانشور و فروغ فرخزاد. فرشته رستمی - مسعود کشاورز
- ۳۲۱ چهره زن در طنز معاصر. رویا صدر

- ۲۳۲ بررسی اسناد قاچاق زنان در اواخر دوره قاجار.
زهرآ طلابی
- ۲۴۵ اندیشه‌های ژاله قائم‌مقامی و برداشت‌هایی از اشعار او
دکتر فاطمه علاقه
- ۲۵۹ بررسی چگونگی تأسیس مدارس دخترانه زنجان در دوران معاصر
مریم فتحی - زهرآ فتحی
- ۲۷۵ جامعه و فرهنگ ایرانی در شعر فروغ فروزاده.
دکتر بتول فخرالاسلام
- ۲۸۳ رنج مجاهدت و ثمره محرومیت: تحلیل تاریخی محرومیت زنان از
دکتر سیمین فصیحی
- ۴۱۷ بررسی جایگاه زن در روزنامه صور اسرافیل
معصومه مجیدیان
- ۴۳۵ نگاهی به انجمن‌های زنان ارمنی تهران در تاریخ معاصر
دکتر الهام ملک‌زاده
- ۴۴۹ تأملی بر مبحث مدرنیته و مدرنیزاسیون
دکتر نفیسه واعظ شهرستانی
- ۴۸۷ نشریه اختر و مقام و منزلت زن ایرانی (۱۳۱۴-۱۳۹۲ق/۱۸۹۶-۱۸۷۵م)
دکتر غلامرضا وطن‌دوست - دکتر جلیل پورحسن
- ۵۰۵ زن در سینمای ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی
طاهره یاسمین هادیان جزی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info



www.tabarestan.info

دیباچه

انجمن زنان پژوهشگر تاریخ افتخار دارد که سمینارهای دوسالانه خود را طبق تقویم برنامه‌های تدوین یافته به جامعه علمی و فرهنگی ایران عرضه بدارد. «سمینار بین‌المللی زن در تاریخ ایران معاصر» دومین برنامه از سلسله سمینارهای انجمن است که در حوزه تاریخ و مطالعات زنان در فاصله زمانی انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، سال ۱۳۸۳ش در زنجان برگزار گردید.

تلاش‌های خستگی‌ناپذیر سروران و همراهان گرامی سرکار خانم دکتر منصوره اتحادیه دبیر علمی سمینار، سرکار خانم حوریه سعیدی دبیر اجرایی سمینار و هیأت مدیره و اعضای انجمن زنان پژوهشگر تاریخ از یک سو و نیز حمایت‌ها و پشتیبانی‌های مراکز و مؤسسات دولتی و غیردولتی از دیگر سوی، این توفیق را به ارمغان آورد که سمیناری شایسته و درخور برگزار شود. با این حال بروز پاره‌ای مشکلات که مهم‌ترین آن‌ها مشکل مالی بود، این امکان را از واحد انتشارات انجمن سلب نمود که بتواند در اسرع وقت، متن کامل مقالات را به چاپ رساند.

کتابی که اینک تقدیم حضور خوانندگان گرانقدر می‌شود، متن کامل مجموعه سخنرانی‌های ارائه شده در «سمینار بین‌المللی زن در تاریخ ایران معاصر» است که

طی دو روز در ۱۶ - ۱۵ اسفند ۱۳۸۳ ش در تالار سهروردی دانشگاه زنجان ایراد شده است. امید است که اساتید، دانشجویان، پژوهشگران و صاحبان مقالات، پوزش انجمن را برای تأخیر در انتشار این مجموعه پذیرفته و مقالات حاضر مورد استفاده و بهره‌وری آن‌ها واقع شود.

انجمن زنان پژوهشگر تاریخ

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه

انجمن زنان پژوهشگر تاریخ، اولین سمینار موفق بین‌المللی خود را در بهمن ماه ۱۳۸۱ خورشیدی در شیراز با عنوان «زن در ادوار مختلف تاریخ ایران» برگزار کرد. اولین انجمن علمی تاریخ و اولین سمینار بین‌المللی با محوریت نقش زن در تاریخ این مرز و بوم. افق بلندی در پیش روی دست‌اندرکاران این انجمن گشوده شده بود که جز با همت و پایداری در برابر انواع مشکلات اعم از مشغله‌های زندگی امروزی، مضیقه‌های مالی و کم‌لطفی‌هایی که هر از گاه از گوشه و کنار شامل حال انجمن و زنان فعال در آن می‌شد، نمی‌توانست به بار بنشیند. دوست و همکار محترم سرکار خانم دکتر شیرین بیانی که ریاست علمی سمینار اول را عهده‌دار بود مسلماً در ادامه این مسیر قوت عظیمی برای این پژوهشگران مصمم به‌شمار می‌رفت.

به دنبال استقبالی که از برپایی این سمینار ابراز شد، اعضای انجمن زنان پژوهشگر تاریخ با افراد شرکت‌کننده در سمینار میثاقی بست مبنی بر این که از این پس هر دو سال یکبار سمیناری دیگر و آن هم با محوریت زنان برگزار گردد. اتفاقی مبارک که از آن زمان تاکنون که این سطور نوشته می‌شود، دوبار دیگر با همان نظم و

دست‌آورد چه بسا بیشتر از گذشته به انجام رسید. همه این اقدامات در سکوتی ناشی از کمی امکانات این زنان پژوهشگر صورت گرفت، در حالی که شاید در موارد مشابه با صرف بودجه‌های کلان و ریخت و پاش‌های غیرضروری، الزاماً آنچه که از دست این زنان برآمد انجام نمی‌یافت. همان سمینارهایی که با کلی آب و تاب تحت عناوینی چون دوسالانه و بینال در جاهای مختلف جهان برگزار می‌شود.

این شرایط ساده با شور و هیجان وافر اعضای انجمن و تمایل‌شان به انجام کاری شاخص، مراکه شاید تا آن موقع فکر نمی‌کردیم خود را درگیر کارهای اجرایی کنیم و همیشه کلاس درس و نوشتن را بر هر کار دیگری ترجیح داده‌ام در موقعیتی قرار داد که با پیشنهاد ایشان برای پذیرش دبیری علمی سمینار موافقت کنم. از آن پس، در طی مدت پنج ماه کار شبانه‌روزی جمعی از اعضای انجمن با تمام وجود و با قبول سختی‌ها، خستگی‌ها و مسئولیت‌های خانوادگی، از فرصت‌های کاری و زندگی شخصی و ساعات کار اداری خود مایه گذاشتند و حتی در روزهای تاسوعا و عاشورای حسینی نیز تا پاسی از شب گذشته به کارهای مربوط به برگزاری سمینار مشغول بودند. کمیته‌های علمی، بین‌المللی، اجرایی، روابط عمومی و انتشارات و تبلیغات دوشادوش هم فعالیت کردند تا ثمره این فعالیت‌ها را در اسفندماه ۱۳۸۳ خورشیدی با برگزاری سمیناری با عنوان: «زن در تاریخ ایران معاصر» به بار نشسته دیدند.

محل افتتاح و برپایی سمینار که با پیام رئیس‌جمهور وقت سید محمد خاتمی و با حضور استادان، پژوهشگران، دانشجویان و علاقمندان عرصه‌های مورد بحث در سمینار تشکیل شد نیز دانشگاه زنجان بود که به مدت دو روز با ارائه مقالات متعددی در دو سالن مجزا به سمع و نظر حضار در جلسات رسید.

مقالاتی که با هدف ایجاد بسترهای جدید مطالعات مربوط به زنان، بالابردن میزان علاقمندی جوانان به انجام تحقیق و استمرار تحقیق و پژوهش در میان ایشان، فرصت مناسبی به پژوهشگران جوان اعطا کرده بود که با ارائه کارهای خود به مشارکت در این فضای علمی مبادرت ورزند.

مقطع تاریخی مورد نظر این دوره نیز با توجه به اهمیت زمانی آن (از مشروطه تا

انقلاب اسلامی) منابع غنی تر، وسیع تر و مستندتری را در اختیار پژوهشگران و محققان قرار می‌داد که انتظار می‌رفت مقالات منسجم و پرمغزی را به دبیرخانه سمینار سرازیر کند. اسناد، مدارک، عکس‌ها، فیلم‌ها، خاطرات، نامه‌های خصوصی و نسخ خطی صاحبان رخدادهای و وقایع این دوره موجود بوده و در هموارکردن کار محقق نقش به‌سزایی ایفا می‌کند. ضمن اینکه از سوی مورخان و جامعه‌شناسان شناسایی روحیات و نظریات زنان در دوره معاصر کار دشواری به‌شمار نمی‌رود. چرا که امروزه بسیاری از اهداف، انگیزه‌ها و آرزوهای آن‌ها در میان زنان ایرانی طنین انداخته و همچنان مطرح است. بنابراین بحث و تبادل نظرهایی که به منظور شناخت افراد، اعمال و آمال آن‌ها هم از لحاظ تاریخ زن و هم از لحاظ تاریخ ایران نه تنها مفید بلکه الزامی است. زیرا که تاریخ هر کشوری از جمله ایران، بدون اطلاع از تاریخ زنان کامل نخواهد بود.

کتابی که اینک در پیش رو دارید حاصل تلاش محققان عزیزی است که با این انگیزه‌ها و ایده‌ها در طی روزهای برگزاری سمینار به ارائه مقالات و تحقیقات خود پرداختند. انجمن نیز در ادامه میثاق خود، به وعده‌اش عمل کرده و مجموعه کامل مقالات مذکور را منتشر نموده است. امید است موضوعات متنوعی که در این مجموعه وجود دارد در دسترس پژوهشگران و علاقمندان به مباحث تاریخی و مطالعات زنان قرار گیرد.

منصوره اتحادیه (نظام‌مافی)

تهران، زمستان ۱۳۸۷ خورشیدی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مقایسه حرکت زنان در مصر و ایران در آغاز قرن بیستم

* دکتر منصوره اتحادیه (نظام مافی)

در ایران، از تاریخ زنان در کشورهای خاورمیانه و تحولاتی که موقعیت زن را تغییر داد و متحول ساخت؛ یا بی اطلاع هستیم و یا کم اطلاع و من به این دلیل این موضوع را انتخاب کردم و به خصوص مصر را برای مقایسه برگزیدم که چون بنا به گفته لیلا احمد، استاد مطالعات زنان خاورمیانه دانشگاه هاروارد: «مصر آئینه کشورهای عربی است».

دنیز کاندیوتی از متخصصین امور زنان می نویسد: موقعیت زنان در خاورمیانه چند وجه مشترک دارد. اول اسلام که دین اکثریت است. دوم مسأله استعمار و رشد ملی گرائی و سوم سیاست دولت ها است که در این بخش از جهان با حرکت زنان ارتباط دارد. حرکت زنان همواره با تجدد، سکولاریزم، اصلاحات و رشد طبقه تحصیل کرده و روشنفکر بومی توأم بوده است. چنانچه خواسته های زنان خاورمیانه از بعضی جهات مشابه است و علی رغم این وجه تشابه وقایع تاریخی و شرایط اجتماعی هر کشور خاص آن کشور است و موقعیت زنان نیز در زمینه های تحصیل و

فعالیت با یکدیگر متفاوت است. زمانی که زنان مصری در زمینه‌های تحصیل، فعالیت اجتماعی و روزنامه‌نگاری آغاز به کار کردند؛ در ایران از این لحاظ لااقل در ظاهر خبری نبود و مسأله زن مطرح نبود.

گردالرنز در کتاب خود درباره پیدایش بیداری زنان نوشته است: زمانی که زنان متوجه شدند متعلق به یک گروه درجه دو هستند و مدت‌ها به آن‌ها اجحاف شده است و زیردست بودن‌شان به هیچ وجه امر طبیعی نیست، بلکه یک پدیده اجتماعی است، به این نتیجه رسیدند که از طریق همکاری با سایر زنان می‌توانند این اجحاف و ظلم را برطرف کنند و جامعه‌ای از نو بسازند تا زنان هم‌راه مردان استقلال عملی بیابند. لرنز به خصوص تأکید دارد که بدون این آگاهی سیاسی و همکاری، شرایط زنان تغییر نمی‌کرد.

همان‌طور که لرنز اشاره کرده است: لازمه حرکت زنان مانند هر حرکت سیاسی، آگاهی و همکاری با هدف مشخص بود. مسأله‌ای که تا این‌جا مطرح خواهد شد؛ این است که چگونه در دو کشور مصر و ایران که زنان از لحاظ پیشرفت و موقعیت اجتماعی در شرایط متفاوتی قرار داشتند و مدت‌ها زنان ایران به پیشرفت‌های زنان مصری دست نیافته بودند، هم‌زمان در آغاز قرن بیستم به فعالیت سیاسی پرداختند. در مورد ایران باید این فرضیه را قبول کرد که پیش زمینه‌ای فراهم شده بود که زنان در انقلاب مشروطه و در صحنه سیاسی ظاهر شوند و باید سوال کرد که این پیش زمینه چه بود و چگونه به وجود آمده بود.

از جهت تاریخی به استثنای یک واقعه، وجه مشترکی بین دو کشور ایران و مصر وجود نداشت و آن تهاجم غرب در آغاز قرن ۱۹ بود، که تقریباً هم‌زمان رخ داد. در ۱۷۹۸م ناپلئون بناپارت به مصر حمله کرد و ایران از سوی روسیه مورد حمله قرار گرفت. این دو واقعه به منزله شوکی بود که به این کشورها وارد شد و در هر دو مورد نیز واکنش مشابه بود. محمدعلی پاشا در مصر و عباس میرزا در ایران دست به اصلاحات و مدرنیزاسیون زدند.

در ۱۸۰۵م محمدعلی پاشا از اهالی آلبانی به حکومت مصر رسید و هرچند تحت حکمیت سلطان عثمانی قرار داشت، ولی در واقع حکومت مستقلی برقرار

کرد و درصدد برآمد مصر را مدرنیزه کند و در زمینه‌های کشاورزی، اداری و تحصیلی اصلاحاتی به عمل آورد که موجب پیشرفت اقتصادی و فرهنگی شد. زنان نیز در این تحولات از لحاظ تحصیلی استفاده کردند.

در ۱۸۰۹م محمدعلی، تعدادی دانشجو به اروپا اعزام داشت و مدارس و کالج‌هایی نیز با معلمین فرنگی برای مردها باز کرد. مدرسه نظام و طب در ۱۸۱۶م، ۱۸۲۷م و مدرسه ترجمه در ۱۸۳۵م تأسیس شد. رئیس این مدرسه تحطوی از فارغ‌التحصیل‌های الازهر و سرپرست دانشجویان مصری در پاریس بود. او اعتقاد داشت که دختران نیز باید تحصیل کنند و می‌گفت که در کشورهای اروپایی نیز چنین است. وی اولین کسی بود که درباره شرایط و موقعیت زنان در اجتماع از برای احیای کشور رساله‌ای نوشت و آن را جزء اقدامات اصلاحی تلقی کرد. محمدعلی پاشا که تحطوی را قبول داشت، پیرو عقیده او شد. انجمن فرهنگ مصر بیانیه‌ای صادر کرد مبنی بر این که برای رسیدن به تمدن، زنان نیز می‌توانند نقش مؤثری در پیشرفت کشور داشته باشند.

در ۱۸۳۲م مدرسه‌ای برای تربیت زنان به نام «حکیمه» تأسیس شد. ولی تا ۱۸۷۰م مدرسه‌ای برای تحصیل دختران تأسیس نشد. از نظر دولت، زنان حکیمه می‌توانستند نقش مهمی در پیشگیری امراض از طریق واکسیناسیون اطفال و معالجه زنان ایفا کنند و به‌خصوص نقش مامائی آن‌ها اهمیت داشت. فارغ‌التحصیلان مدرسه از دولت حقوق می‌گرفتند و خدمات‌شان مجانی بود و پس از تحصیل به تدریس نیز اشتغال می‌ورزیدند. اهمیت نقش حکیمه‌ها به تدریج باعث شد که اهمیت تحصیل برای زنان مورد بحث قرار گیرد.

خدو اسماعیل در ۱۸۶۳م اعلام کرد که تحصیل زمینه هرگونه پیشرفت است و انجمن فرهنگ مصر درصدد برآمد که در سرتاسر کشور مدارس برای پسران و دختران تأسیس کند و پیشرفت‌هایی نیز در این زمینه آغاز شد. در ۱۸۷۳م دولت مصر اولین مدارس دولتی دخترانه را تأسیس کرد و در ۱۸۷۴م اولین دبیرستان‌ها باز شدند. ولی اسماعیل در ۱۸۷۹م استعفا داد و این کار ادامه نیافت.

در ایران عباس میرزا در جنگ با روس‌ها به لزوم اصلاحات مدرن پی برد و در

سال‌های ۱۸۱۱م/ ۱۲۲۶ق و ۱۸۱۴م/ ۱۲۲۹ق تعدادی محصل به اروپا اعزام کرد. همچنین به نظم و تعلیم سپاه توسط افسران فرانسوی و سپس انگلیسی پرداخت و قلعه‌سازی، نقشه‌کشی و مهندسی نظامی تحت نظر متخصصین اروپایی پیشرفت کرد و در صنعت چاپ نیز تحولی ایجاد شد. ولی این اصلاحات با مرگ او متوقف گردید تا اینکه بعدها توسط امیرکبیر از سرگرفته شد. امیر در ۴ سال صدارت به اصلاحات مهمی دست زد که شاید مهم‌ترین آن‌ها تأسیس دارالفنون بود. ولی در مورد تحصیل دختران هیچ اقدامی صورت نگرفت. دختران اعیان در خانه جزئی تحصیل می‌کردند، عده‌ای از دختران تا سن ۹ سالگی به مکتب می‌رفتند و بقیه بی‌سواد بودند.

از لحاظ سیاسی، رقابت روس و انگلیس و سلطه روزافزون این دو قدرت، دولت مرکزی ایران را تضعیف کرد و هرج و مرج امور، ورشکستگی مالی و وابستگی اقتصادی نیمه استقلالی برای ایران باقی گذارد.

در این میان، شرایط مصر از لحاظ سیاسی متفاوت بود. چه از سال ۱۸۸۱م مصر تحت اشغال انگلیس درآمد و مسأله جالب توجه این است که پیشرفت‌های قبل در زمینه تحصیل پسران و دختران ادامه نیافت و علی‌رغم تقاضای مردم، انگلیسی‌ها عمده‌اً از بودجه تحصیلی کاستند و جلوی تحصیل رایگان را گرفتند و مدارس حکیمه را بستند.

در ۱۸۸۱م قبل از اشغال مصر توسط انگلیسی‌ها، ۷۰٪ از دانشجویان به خرج دولت تحصیل می‌کردند و لباس و کتاب نیز دریافت می‌کردند. ولی در ۱۸۹۲م ۷۳٪ دانشجویان به خرج خودشان تحصیل می‌کردند. لیلاً احمد می‌نویسد: وقتی به کُرمیر فرمانفرمای مصر گفته شد که فارغ‌التحصیل‌های مدارس ابتدایی نمی‌توانند ادامه تحصیل بدهند؛ چون دبیرستان‌ها گران بودند، او اجرت دبستان‌ها را افزود که تعداد کمتری بتوانند تحصیل کنند.

با این شرایط، انگلیسی‌ها تحصیل پسران را تا جایی کمک می‌کردند که برای کار در ادارات لازم بود و تحصیل دختران را ضروری نمی‌دانستند. از این جهت مدارس دخترانه توسط اشخاص خیر یا روشنفکر و به‌طور خصوصی تأسیس می‌شد.

عده‌ای نیز در مدارس مبلغین مذهبی تحصیل می‌کردند.

اشغال مصر توسط انگلیسی‌ها مسأله زنان را که تا این وقت محدود به مسأله تحصیلات بود، جنبه تازه‌ای بخشید.

اصولاً اروپائیان، شرقی‌ها را عقب افتاده، غیر منطقی، کم‌هوش‌تر از اروپائیان و غیر منضبط می‌دانستند و می‌گفتند: برای پیشرفت مصری‌ها باید آن‌ها را اروپائی کرد تا از لحاظ روحی و اخلاقی پیشرفت کنند.

لیلا احمد می‌نویسد: در عهد ملکه ویکتوریا، انگلیسی‌ها معتقد بودند که مردان از زنان برترند و از حق زنان برای اخذ رأی جلوگیری می‌کردند. ولی در مصر از مباحث فمینیستی اروپائی برای سرکوب فرهنگ بومی استفاده شد و مسأله زن را پیش کشیدند. انگلیسی‌ها می‌گفتند: در کشوری که به زنان اجحاف می‌شود فرهنگ آن کشور عقب افتاده است و باید تغییر کند. در واقع برای توجیه استعمار به مسأله زن متوسل شدند و مسأله حجاب را در این رابطه مطرح کردند و آن را نماد عقب افتادگی و ظلم به زنان تعبیر کردند. احمد می‌نویسد: اطلاعات نادرست درباره اسلام و تبلیغات مذهبی مبلغین دینی این سیاست را دامن می‌زد. این امر موجب شد که برای اولین بار مسأله زن و فرهنگ در گفتمان کشورهای عربی مطرح گردد.

لیلا احمد به نکته جالب توجه‌ای اشاره دارد و می‌نویسد: زمانی که زنان غربی به حرکت درآمدند و تقاضای مشارکت سیاسی و تحصیلی و تساوی حقوقی کردند؛ تقاضای برانداختن کل فرهنگ جامعه را نمی‌کردند، بلکه شرایط موجود جامعه را می‌پذیرفتند. ولی در شرق تغییر به معنای تغییر فرهنگ جامعه بود. روشنفکران مصری فرهنگ شرقی را رد می‌کردند و اخذ فرهنگ غرب را تبلیغ و توجیه نمودند. با پیشرفت استعمار این بحث گسترده‌تر شد تا بالاخره مسأله زن، ناسیونالیسم و فرهنگ به هم گره خورد. این مسأله در ایران شاید در دهه ۱۳۲۰ش به بعد آغاز شد. سه عامل، شرایط را در مصر متحول کرد. حضور انگلیسی‌ها، غرب‌گرایی و احساسات ملی که چه مردان و چه زنان را تحت تأثیر قرار داد. حضور انگلیسی‌ها موجب شد که طبقات بالای جامعه تحت تأثیر عقاید و معیارهای غربی قرار گیرند و بعضی آداب و رسوم فرنگی را اتخاذ کنند. غرب‌گرایی تا حدی پیش رفت که

حقوق‌دانی به نام قاسم امین کتابی تحت عنوان «آزادی زنان» را در ذم زنان مصری و تعریف از زنان اروپائی نوشت. امین موافق تحصیل برای زنان، اصلاح قانون طلاق و منع تعدد زوجات بود و به‌خصوص از حجاب انتقاد می‌کرد و با این که کتاب او از این جهت مورد انتقاد قرار گرفت، ولی تأثیرگذار بود. از دهه ۱۸۹۰م به بعد زنان طبقات بالا به بحث و فعالیت پرداختند که مورد تأیید محمد عبده یکی از علمای مشهور مدرسه الازهر بود. زنان به روزنامه‌ها نامه نوشتند و مقاله دادند. در ۱۸۹۲م زنی به نام هندوفال روزنامه‌ای به نام الفتاح را تأسیس کرد که به مسائل زنان می‌پرداخت. زن دیگری به نام ملک هفنی نصاب به روزنامه‌های احزاب سیاسی مقاله می‌داد. شخصیت دیگر، بنویه موسی بود که بعداً مقالاتش را در کتابی منتشر کرد. نصاب و موسی فارغ‌التحصیل مدرسه تربیت معلم بودند که در ۱۸۸۹م تأسیس شده بود و هر دو شغل معلمی داشتند. آن‌ها با سخنرانی برای زنان سعی می‌کردند سطح تفکر آنان را ارتقاء دهند و احساسات ملی را تهییج کنند. فمینیسم نوپای مصری رنگ ملی‌گرایی می‌گرفت.

در ایران قرن ۱۹ مسافرین، سیاحان و دیپلمات‌هایی مانند سرجان ملکم، لیدی شیل و مادام دیولافوا گهگاه با نظر انتقادی به آن‌چه را که زندگانی اسفبار زنان ایرانی توصیف می‌کردند، اشاره کرده‌اند. ولی تا آن‌جا که از خاطرات رجال ایرانی آن عهد می‌توان سنجید، در طبقات بالای جامعه این نظریه‌ها انعکاسی نداشت و حتی عده‌ای از ایرانیانی که به اروپا سفر می‌کردند، شرایط زندگانی زنان اروپائی را نمی‌پسندیدند. در اواخر این قرن، جسته و گریخته اشاراتی به لزوم تحصیل دختران می‌شد، چنانچه میرزاملکم‌خان به مسأله تحصیل اشاره کرده است.

ولی نقش اصلی در آگاه کردن مردم ایران چه زن و چه مرد توسط روزنامه‌های چاپ خارج انجام می‌گرفت. حبل‌المتین چاپ کلکته، اختر در عثمانی، ثریا، پرورش و حکمت چاپ مصر. این روزنامه‌ها وظیفه خود را ارتقاء دادن سطح تفکر، اطلاع رسانی از وقایع جهان و آگاهی دادن از خطر استعمار غرب می‌دانستند. تنها وسیله ارتباط جمعی این روزنامه‌ها بودند و جالب توجه است که گاه مطالب‌شان از منابع خوانده می‌شد.

مقالات این روزنامه‌ها متنوع بود، تأکید همگی بر اهمیت تحصیل و پیشرفت‌های علمی جهان بود و بسیاری اوقات شرایط سایر کشورها را با شرایط عقب‌افتاده ایران مقایسه می‌کردند. چنانچه ثریا یک بار نوشت که در مصر ۹۳ نشریه منتشر می‌شود و اضافه کرد که اگر با تعداد روزنامه‌جات ایران مقایسه کنیم قلم این جا رسید و بشکست.

انتقاد این روزنامه‌ها از شرایط ایران طوری بود که از وزوودشان به ایران جلوگیری شود و هرچند ضد استعمار بودند، ولی انتقاداتشان محدود بود. این روزنامه‌ها اطلاعاتی درباره زنان و فعالیت آن‌ها در سایر کشورها می‌دادند. حب‌المتین با این که مخالف آزادی زنان بود، ولی در اهمیت تحصیل و پیشرفت‌های زنان مقالات بسیاری داشت.

شرایط زنان ایران تا انقلاب مشروطه در ظاهر تغییری نکرد و در زمینه تحصیل اقدامی انجام نگرفت. ولی واضح است که ما از باطن مسئله بی‌اطلاعیم. چه حرکت زنان در آغاز انقلاب مشروطه حاکی از این است که از قبل زمینه‌هایی آماده شده بود. زنان آگاهی یافته بودند و درباره خودشان و کشورشان و نقش‌شان در جامعه به تفکر و بحث پرداخته بودند. چنانچه بی‌بی‌خانم می‌نویسد: زنان بین خودشان درباره مسائل خاص زنانه صحبت می‌کردند. عده‌ای از مردان روشنفکر نیز زنان را تشویق به تحصیل و بعدها فعالیت سیاسی کردند. یکی از زنان هنگام توپ‌بستن مجلس چنین نوشت: «گمان می‌فرمائید ما بی‌خبر و مبر بوده‌ایم یا انسان نبودیم و عرض حمیت نداشتیم و در عالم بشریت بی‌حقوق ماندیم؟ اگرچه نسوان هستیم ولی نسیان نداریم. تمامی نوع‌پرستان و وطن‌خواهان را هر خدمتی که می‌نمایند و هر زحمتی که می‌کشند می‌بینیم ولی چاره نداشتیم. ما در این مدت جمعی از وطن‌پرستان بودیم که در روز فیروزی مشروطه‌طلبان مسرور و خوش‌وقت می‌شدیم، در هنگام بدبختی و فلاکت‌گریه می‌نمودیم، در هیچ مجلس و محفلی ما راه نمی‌دادند».

چنانچه دیدیم در طول قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ شرایط زنان مصری و ایرانی متفاوت بود. زنان مصری فعالیت اجتماعی می‌کردند و درباره امور خودشان به

بحث می‌پرداختند. در ایران زنان فقط بین خودشان صحبت می‌کردند، آن‌ها آگاهی داشتند، ولی از عمل محروم بودند. نکته جالب توجه این است که زنان هر دو کشور، همزمان فعالیت سیاسی خود را آغاز کردند و اگر حرکت زنان مصری تعجب آور نباشد، حرکت زنان ایران اعجاب‌انگیز است و نشان دهنده این است که زمینه سیاسی وجود داشت. در ایران انقلاب مشروطه و در مصر واقعه دانشاوی جرقه‌ای بود که هر دو حرکت را مشتعل کرد.

ولی تا انقلاب مشروطه در ظاهر تغییری رخ نداد و در زمینه تحصیل دختران اقدامی انجام نگرفت. این بدان معنی نبود که زنان به کل بی‌نیو بودند، در طبقات بالا و طبقات مرفه و در خانواده‌های روشنفکر دختران در خانه و یا مکتب درس می‌خواندند. شاهد این امر تعداد زنان باسوادی است که در دوره مشروطه و زمانی که مطبوعات آزاد آغاز به کار کردند به روزنامه‌ها نامه نوشتند، مدرسه تأسیس کردند و به تدریس اشتغال ورزیدند و سپس خود به روزنامه‌نگاری پرداختند. واضح است که زمینه این فعالیت از قبل آماده شده بود. شاید نقش اصلی در آگاه کردن چه مردان و چه زنان را مطبوعات چاپ خارج ایفاء کردند که اشاره شد. حبیل الممتین به خصوص به مسئله زنان توجه داشت و با اینکه مخالف آزادی زنان بود، ولی در مورد تحصیل و پیشرفت زنان در سایر کشورها از جمله مصر اطلاعات نسبتاً زیادی می‌داد.

در طول قرن ۱۹ موقعیت زنان در مصر و ایران متفاوت بود. در مصر مسئله زن ابتدا توسط استعمارگران و سپس خود مصری‌ها مطرح شد و پیشرفت‌هایی نیز در راه تحصیل دختران آغاز گشت. در ایران چنین نبود و بحثی لااقل در ظاهر درنگرفت. ولی آنچه جالب توجه است این که در هر دو کشور، جرقه‌ای که موجب اشتعال حرکت زنان شد، ملی‌گرائی و احساس وطن‌خواهی بود که تقریباً همزمان آغاز شد. در ایران، انقلاب مشروطه و در همان سال واقعه دانشاوی در مصر - ۱۹۰۶م/ ۱۲۸۵ق - بود که یک مرتبه موج اعتراض و نارضایتی را دامن زد.

داستان دانشاوی از این قرار بود که عده‌ای از سربازان انگلیسی در دهکده دانشاوی به شکار کبوتر پرداختند. دهقانان که کبوتر را برای خود نگاه می‌داشتند،

انگلیسی‌ها را گرفته و کتک زدند. یکی از سربازها فرار کرد و در اثر دویدن از گرما فوت شد. انگلیسی‌ها ۵۲ نفر از دهقان‌ها را گرفتند و محاکمه و تنبیه بسیار سخت کردند و ۴ نفر را اعدام نمودند. تأثیر این واقعه شوک سختی برای مصری‌ها بود. کُرمیر در اثر ناراضیاتی شدید در ۱۹۰۷م استعفا داد و جانشین او از سیاست ملایم‌تری پیروی کرد.

اغتشاشات و ناراضیاتی، انگلیسی‌ها را وادار کرد که انتخابات و تشکیل مجلس را قبول کنند. در این وقت فعالیت اجتماعی زنان بسیار چشم‌گیر بود. در دوران جنگ جهانی، انگلیسی‌ها مصر را تحت قیمومیت گرفتند و قرار شد در پایان جنگ مسأله را از نو بررسی کنند. سیاستمداران مصر در انتظار استقلال بودند، ولی در پایان جنگ، انگلیس از شرکت مصری‌ها در کنفرانس صلح پاریس جلوگیری کرد. استقلالی را که انتظار می‌رفت قبول نکردند و از آن پس تظاهرات و شورش آغاز شد. انگلیسی‌ها سعد زغلول رهبر حزب وفد را دستگیر و تبعید کردند. نتیجه آن، قیام همگانی بود. زنان در این تظاهرات به رهبری هدا شعراوی حضور داشتند. در ۱۹۲۲م انگلیسی‌ها اعلان کردند که به مصر استقلال خواهند داد. ولی اداره کانال سوئز، روابط خارجی و حمایت اقلیت‌ها و رابطه با سودان را حفظ خواهند کرد. سعد زغلول به مصر برگشت و در انتخابات شرکت جست. مجلس مؤسسان تشکیل شد و قانون اساسی نوشته شد و مجلس تشکیل گردید.

ولی جالب توجه است که علی‌رغم فعالیت زنان در طی این مدت و علی‌رغم این که در قانون اساسی مصر حقوق سیاسی و اجتماعی برای همه مردم قائل شده بودند، در عمل از حق رأی زنان جلوگیری شد و همه کوشش‌های شعراوی و سایر زنان که در اتحادیه زنان مصری فعالیت می‌کردند به جایی نرسید. تنها موفقیت در زمینه تحصیلات و مانند ایران افزایش سن ازدواج بود.

در ایران در ۱۳۰۴ش. / ۱۹۲۵م رضاشاه یک دیکتاتوری متجدد برقرار ساخت و از آن پس همه مسائل مربوط به زنان در دست دولت و جزئی از سیاست آن شد. البته در زمینه تحصیلات دختران و زنان پیشرفت‌های مهمی انجام گرفت. مدرسه و دبیرستان تأسیس شد و در سال ۱۳۱۷ش اولین گروه زنان به دانشگاه راه یافتند. سن

ازدواج نیز افزایش یافت، ولی از لحاظ حقوقی پیشرفتی در موقعیت زنان انجام نگرفت.

گردالرنز در کتاب خود درباره پیدایش بیداری زنان نوشته است: زمانی که زنان متوجه شدند متعلق به یک گروه درجه دو هستند و مدت‌ها به آن‌ها اجحاف شده است و زیردست بودن‌شان به هیچ وجه امر طبیعی نیست و فقط پدیده اجتماعی است، به این نتیجه رسیدند که از طریق همکاری با سایر زنان می‌توانند این اجحاف و ظلم را برطرف کنند و جامعه‌ای از نو بسازند که زنان همراه مردان استقلال عملی بیابند. لرنز به خصوص تأکید دارد که بدون این آگاهی سیاسی و همکاری، شرایط زنان تغییر نمی‌کرد.

این تئوری در مورد زنان مصر و ایران نیز صدق می‌کند. چه می‌بینیم که زنان ابتدا از طریق مبارزه بر ضد استعمار آگاهی سیاسی یافتند و به امور اجتماعی و فرهنگی پرداختند و تقاضاهای خود را مطرح کردند. دو نفر از زنان فعال: در مصر هدا شعراوی و در ایران صدیقه دولت‌آبادی بودند که از بسیاری جهات راهی را که رفتند مشابه بود. جالب توجه است که هر دو متولد سال ۱۲۶۱ ش. / ۱۸۸۲ میلادی بودند. هر دو با فعالیت فرهنگی آغاز به کار کردند. هدا در سال ۱۲۸۹ ش. / ۱۹۱۰ م و صدیقه در سال ۱۲۹۶ ش. / ۱۹۱۷ م مدرسه دخترانه تأسیس کردند. هدا در تظاهرات ۱۹۲۳ م / ۱۳۰۲ ش علیه حکومت انگلیس در مصر زنان را رهبری کرد و شهرت یافت. صدیقه به مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ م / ۱۲۹۸ ش و انتقاد در روزنامه زبان زنان که خودش تأسیس کرده بود پرداخت و روزنامه تعطیل شد و صدیقه مجبور شد اصفهان را ترک کند. هر دو پس از سفر به اروپا ترک حجاب کردند.

در سال ۱۹۲۳ م / ۱۳۰۲ ش صدیقه به اروپا سفر کرد و مدت ۴ سال به تحصیل مشغول شد. در بازگشت از فرانسه، رژیم پهلوی بر سرکار بود و فعالیت سیاسی نیز غیر ممکن بود. صدیقه به ریاست کانون بانوان منصوب شد و در آن سیمت تا پایان عمر خدمت کرد. کانون دارای مدرسه دخترانه، کلاس سوادآموزی و کلاس‌های حرفه‌ای بود. پس از استعفای رضاشاه، صدیقه انتشار روزنامه زبان زنان را از سر گرفت و این روزنامه ارگان کانون بانوان شد. وی در طول فعالیت خود در کانون به

راهنمایی و تعلیم دختران و زنان پرداخت و مقالاتی در «زبان زنان» درباره مسائل زنان منتشر کرد. هدا شعراوی نیز در مصر اتحادیه زنان را تشکیل داد که مانند کانون بانوان شامل مدرسه و کارگاه حرفه‌ای بود و مجله‌ای نیز منتشر می‌کرد.

البته اصل مسأله زنان با آنچه در این جا مطرح شد، پیچیده‌تر و وسیع‌تر بود و زنان فعال و شاخص با عقاید متفاوت و تأثیرگذار پدیدار شدند که بر شمردن موفقیت‌های آنان در این فرصت کوتاه ممکن نیست. آنچه در این جا مطرح شد با دو انگیزه بود:

۱. جلب توجه به حرکت زنان سایر کشورهای اسلامی خاورمیانه که به شناخت و درک وقایع کشورمان نیز کمک می‌کند.

۲. نشان دادن این که حرکت زنان در این کشورها، به خصوص مصر و ایران - که در این جا به طور مثال مطرح شدند - از منشاء مشترکی الهام گرفتند. و آن ملی‌گرایی و ناسیونالیسم بود. پرواضح است که احساس ملی‌گرایی و مخالفت با استعمار و دولت‌های دست‌نشانده و تابع، محدود به مردان نبود؛ بلکه زنان نیز با همه محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی تحت تأثیر قرار گرفتند و در خیابان‌ها به تظاهرات پرداختند. همان طور که مردان خواسته‌های‌شان را مطرح کردند، زنان نیز تقاضاهای‌شان را بر شمردند و هدف‌مندانه به فعالیت خود ادامه دادند.

پیشکش بہ تبرستان
www.tabarestan.info

حمایت زنان واقف از جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران

دکتر نرگس احمدی *

چکیده

مقاله حاضر تحت عنوان «حمایت مادی زنان از جمعیت شیر و خورشید» بر اساس روش تحلیل اسناد تدوین یافته است و از آن جا که چنین پژوهش هایی می تواند ما را در شناخت بهتر تاریخ اجتماعی ایران یاری رساند، انجام آن ضروری به نظر می رسد. در این پژوهش با نگاهی گذرا به تاریخچه تأسیس این سازمان از ابتدا تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی، سعی شده است با تکیه بر اطلاعات مندرج در وقف نامه هایی که بانوان در طی این دوره جهت موقوفات خود بر جمعیت شیر و خورشید تنظیم کرده اند، میزان استقبال آنان و نیز اهداف شان از تخصیص اموال خود بر این سازمان را مشخص سازیم.

مقدمه

کمک به نیازمندان و بیماران از جمله مواردی است که نه تنها در اسلام بر آن توصیه اکید شده است، بلکه در فرهنگ ایران قبل از اسلام نیز وجود داشته است. بنابراین در طول تاریخ ایران اسلامی موارد بسیاری را می توان یافت که حاکی از حمایت افراد نوع دوست و نیکوکار از بیماران و رنجوران است. از جمله این مهم در سنت

حسنه وقف که در ایران اسلامی با توجه به توصیه‌های اسلام و غالباً با نیت انجام عملی خیر و بر جای گذاشتن صدقه جاریه، رواجی پس چشمگیر داشته، دنبال شده است. در این جا به موارد بسیاری برخورد می‌کنیم که نشان دهنده دقت عمل واقفان و نیز توجه آنان به نیازهای جامعه خود است. وقف‌نامه‌های بسیاری در دست است که نشان می‌دهد واقفان به امور درمانی بیماران توجه داشته‌اند و گاه تمام دارایی خود و یا بخشی از آن را به این امر اختصاص داده‌اند.

اگر چه هنوز بسیاری از وقف‌نامه‌های باقی‌مانده بازخوانی و چاپ نشده‌اند، حتی متأسفانه بسیاری از آن‌ها هنوز جمع‌آوری و طبقه‌بندی نیز نشده‌اند و زمان زیادی پیش روست تا بتوان از اطلاعات مختلف و ارزشمند تمامی این اسناد بهره‌های تاریخی برد. اما با این وجود از همین اسناد در دسترس نیز می‌توان به اهمیتی که واقفان به مسائل درمانی می‌داده‌اند، پی برد.

در این مقاله هدف مؤلف، نشان‌دادن بخشی از تاریخ اجتماعی با توجه به رویکرد به اسناد وقفی موجود از بانوان است. در این پژوهش تنها اسنادی که بر جمعیت هلال احمر ایران (جمعیت شیر و خورشید ایران) از ابتدای تأسیس آن در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی تا انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی وقف شده است و در مجموعه میراث ماندگار توسط آقای عباس صحرایی اردکانی جمع‌آوری و چاپ شده، مورد بررسی قرار گرفته است. البته مطمئناً نمی‌توان گفت تمامی اسناد این دوره را شامل می‌شود، چرا که نویسنده خود اذعان داشته که این بخشی از اسناد است و وعده داده است در آینده، مابقی اسناد را به چاپ رساند.

ما در پی یافتن پاسخ این پرسش هستیم که انگیزه واقفان از وقف اموال خود جهت امور درمانی چه بوده است. به ویژه که با طیف وسیعی از واقفان سر و کار داریم که در سراسر ایران و در طول تاریخ و با بضاعت‌های مالی متفاوت و با تضادهای طبقاتی و اجتماعی همگی به یک امر مشترک مبادرت کرده‌اند. البته در این وجیزه امکان بررسی تمام این موارد نیست و این پژوهش با محور قراردادن بانوان واقف از سال ۱۳۰۱ ش تا سال ۱۳۵۷ ش، تنها به عنوان یک طرح تحقیقی ارائه می‌شود. به امید آن که در آینده بتوان این موضوع را در ابعادی وسیع‌تر دنبال کرد.

۱. پیشینه جمعیت شیر و خورشید در ایران

پیشینه این جمعیت را می‌توان به دوران ناصرالدین‌شاه و زمانی که ایران در دسامبر سال ۱۸۷۴م (مطابق با شوال ۱۲۹۱ق) کنوانسیون مصوب ۱۸۶۴م ژنو را پذیرفت، دانست. اما در طی این مدت مؤسسه یا سازمانی در ایران تأسیس نشد.

در سال ۱۹۰۶م (۱۲۸۴ش.) از طرف ایران نماینده‌ای به سومین کنفرانس بین‌المللی صلیب سرخ در ژنو فرستاده شد و ظاهراً در همین کنفرانس عبدالصمد ممتازالسلطنه، وزیر مختار ایران در پاریس، تلاش بسیاری کرد تا نشان شیر و خورشید به عنوان نشان رسمی دولت ایران برای جمعیت پذیرفته شود. اما با این وجود هیچ مؤسسه خاصی برای انجام فعالیت‌های مربوط به صلیب سرخ در ایران به وجود نیامد و تنها به صورت برخی تلاش‌های فردی از سوی علاقمندان اقداماتی صورت می‌گرفت. از آن جمله اقدامات دکتر امیراعلم در ایجاد چند بیمارستان به سبک غربی در طی جنگ مشروطه‌خواهان و مستبدین و نیز پس از دوره مشروطیت، را می‌توان نام برد. در طی دوران جنگ جهانی اول از سوی مهاجران به غرب کشور جمعیتی با عنوان «خورشید سرخ ایران» و به منظور کمک به مجروحان و بیماران تأسیس شد که توانست بیمارستان‌های کوچکی برای مداوای مجروحان ایرانی و عثمانی در کرمانشاه و کاظمین ایجاد کند و ظاهراً همزمان با این سازمان ایرانیان مقیم هندوستان نیز با تشکیل جمعیتی به نام «هلال احمر ایران» شروع به جمع‌آوری کمک‌های نقدی و ارسال آن به ایران کردند.^۱

اما تأسیس رسمی این جمعیت در ایران به سال ۱۳۰۱ خورشیدی بازمی‌گردد که با تلاش‌های دکتر امیراعلم جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران موجودیت حقیقی پیدا کرد. دکتر امیراعلم پس از اتمام تحصیل و بازگشت از فونگ ریاست «صحیه قشون» را بر عهده داشت و ظاهراً اولین مأموریتش نیز در مشهد بود که - مصادف با سال ۱۳۰۱ - زلزله شدیدی در بجنورد اتفاق افتاد و باعث خسارات و تلفات بسیاری شده بود. دکتر امیراعلم «به عنوان رئیس صحیه قشون بی‌هیچ‌گونه

۱. فرید قاسم‌لو، «تاریخچه ۸۰ ساله جمعیت هلال احمر (شیر و خورشید)» «پیام هلال (ویژه هشتادمین سال تأسیس)»، نشریه جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران، شماره ۸۶، ۱۳۸۱، صص ۹ تا ۱۱.

وسیله‌ای به کمک زلزله‌زدگان شتافت» و در این جا متوجه شد که هیچ مرجعی برای جمع‌آوری کمک‌های مردمی وجود ندارد و این زمینه‌ای شد تا به این فکر بیفتد که در ایران سازمانی برای «جمع‌آوری کمک‌های مردمی و نظارت و تقسیم درست کمک‌ها» تأسیس شود و بدین ترتیب نخستین شعبه جمعیت در مشهد ایجاد شد.^۱ در این سال دکتر امیراعلم آئین‌نامه‌ها و مقررات وضع شده از سوی صلیب سرخ جهانی را ترجمه کرد و در اختیار احمدشاه قرار داد و در نهایت در ماه حوت ۱۳۰۱ ش اساسنامه جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران به امضای ولیعهد، محمدمیرزای قاجار رسید.

باروی کار آمدن رضا شاه ریاست افتخاری جمعیت به ملکه واگذار شد. وی نیز پس از چندی این وظیفه را به دخترش شمس پهلوی داد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ ش مدتی اشرف پهلوی ریاست افتخاری را بر عهده داشت و از سال ۱۳۲۷ ش مجدداً شمس پهلوی جایگزین وی شد و تا زمان پیروزی انقلاب در این سمت باقی ماند.^۲ از سال ۱۳۰۴ ش کم‌کم تلاش‌های جدی‌تری برای شکل‌دهی جمعیت انجام گرفت و در سال ۱۳۰۷ ش جمعیت در صدد تشکیل «جمعیت نسوان شیر و خورشید سرخ ایران» برآمد.^۳

البته بحث در مورد جمعیت نسوان شیر و خورشید اگر چه بسیار جالب توجه است، اما از محور بحث فعلی ما خارج است. در این جا هدف تنها نشان‌دادن حمایت مالی و استقبالی است که زنان آن دوره از وقف و تخصیص اموال خود به این سازمان داشته‌اند و بحث در مورد خود جمعیت نسوان مقالات مستقل دیگری را طلب می‌کند که امیدواریم این مختصر انگیزه‌ای باشد برای محققان جوان تا به بررسی در این خصوص بپردازند.

۱. حمایت مادی زنان از جمعیت:

از مواردی که باید به آن اشاره کرد مهجور ماندن تاریخ اجتماعی ایران به ویژه

۱. حسین خطیبی، رنج رایگان، به کوشش مرتضی رسولی‌پور، تهران، نوگل، ۱۳۸۲، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.
 ۲. همان، ص. ۱۵۱.
 ۳. فرید قاسملو، «تاریخچه ۸۰ ساله جمعیت هلال احمر (شیر و خورشید)»، ص ۱۱.

درخصوص زنان است که متأسفانه اطلاعاتی بسیار ناقص و پراکنده و گاه غیرمستند محور بسیاری از پژوهش‌ها قرار گرفته است. از این روی بازنگری منابع تاریخی و اسناد ضروری به نظر می‌رسد و یکی از این اسناد که می‌تواند راهگشای ما در انجام چنین پژوهش‌هایی باشد، اسناد وقفی است که از بانوان در دوره‌های مختلف تاریخی باقی مانده است. این اسناد که صرفاً به منظور ثبت عمل وقف و مشخص کردن موقوفات تنظیم شده است، گویای برخی از واقعیت‌های اجتماعی است که با مطالعه آن‌ها به ویژه با درکنار هم قراردادن اسناد مختلف یک دوره می‌توان به نتایجی در این خصوص رسید.

با تشکیل جمعیت، اندک اندک برخی زنان به عضویت جمعیت درآمدند و در کارهای خدماتی شروع به فعالیت‌های داوطلبانه کردند. اما همان‌طور که پیش از این گفته شد، این بخش از حدود کار این مقاله خارج است و ما در این‌جا صرفاً به بانوانی خواهیم پرداخت که با حمایت مالی خود آن‌هم از طریق وقف اموال،^۱ جمعیت شیر و خورشید را یاری رسانده‌اند.

همان‌طور که اشاره شد اساس کار در این پژوهش متکی به اسناد وقفی بانوانی است که در مجموعه میراث ماندگار به چاپ رسیده است. در این مجموعه ۹۹ سند بازخوانی و به مناسبت هشتادمین سال تأسیس جمعیت هلال احمر ایران (جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران) چاپ شده است. نویسنده در این باره می‌گوید: این کتاب «مجموعه‌ای دربرگیرنده نود و نه سند از اسناد پرشمار املاک وقف شده یا صلح و هبه شده به نام جمعیت است».^۲

ظاهراً هدف از گردآوری و تدوین چنین مجموعه‌ای «احیاء موقوفات و عمل دقیق به منویات واقفان» است.^۳ چنان‌که رئیس این جمعیت هدف تدوین کتاب را کاستن از بی‌اعتمادی مردم و نیز طلب یاری از افراد حقیقی و حقوقی برای اعاده موقوفات سازمان می‌خواند.^۴ این مسأله اگر چه ارزشمند و قابل توجه است، اما با

۱. یکی دیگر از راه‌های حمایت مادی زنان کمک‌های نقدی و جنسی آنان در مواقع خاص و بحرانی بوده است که این موضوع نیز از بحث فعلی خارج است.

۲. عباس صحرایی اردکانی، میراث ماندگار، تهران، جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۱، ص ۱۸. ۳. همان‌جا. ۴. همان، ص ۱۴.

نگاه یک محقق تاریخ به اسناد وقفی تفاوت دارد. در این جا ما نه در پی عمل به وقف هستیم و نه در پی احیای موقوفات بلکه تنها درصدد آنیم تا با استفاده از اطلاعات مندرج در این اسناد گوشه‌هایی از تاریخ اجتماعی ایران را روشن سازیم. بنابراین به این اسناد از منظری دیگر می‌نگریم.

قدیمی‌ترین سندی که در این خصوص در دست است سندی است به تاریخ ۱۳۱۲ش که واقف آن خانم فاطمه سوتیچی اموال خود را بر «مصالح و مصارف مریض‌خانه شیر و خورشید سرخ ساری مازندران به هر قسم که صلاح و مقتضی باشد از تعمیر عین مریض‌خانه و مخارج مرضا و غیره» وقف کرده است و تولیت آن را به جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران واگذار کرده است.

آخرین وقف‌نامه نیز به سال ۱۳۵۲ش تعلق دارد که توسط خانم‌ها اسپاکو معین‌زاده باقری و بی‌بی مرادی در رفسنجان کرمان تنظیم شده است. این بانوان خیر ۱۷ مورد زمین و باغ و آب قنات را «به منظور تأسیس یک مؤسسه خدمات درمانی» به صورت وقف در اختیار جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران قرار داده‌اند.

از مجموع ۲۱ سندی که از بانوان منتشر شده است، ۳ سند متعلق به بعد از انقلاب اسلامی و مابقی - شامل ۱۸ سند - متعلق به ۱۳ واقف است که برخی به تنهایی و برخی با مشارکت فرد دیگری به امر وقف مبادرت کرده‌اند.

براساس جدول فوق تهران دارای ۸ سند، بیدج ابهر ۱ سند، تکاب افشار مراغه ۱ سند، خوی ۱ سند، رفسنجان ۲ سند، ساری ۱ سند، قم ۲ سند و مشهد ۲ سند است.

توجه به پراکندگی جغرافیایی این موقوفات بسیار جالب است. از یک طرف هیچ نوع ارتباط منطقی و معنی‌داری را نشان نمی‌دهند. از طرف دیگر به استثنای تهران که مرکزیت دارد و طبیعتاً تبلیغات برای انجام چنین اموری در آن بیشتر است، در سایر شهرها می‌توان حدس زد که بیشتر در شهرهایی است که در معرض خطرات طبیعی بیشتری قرار داشته‌اند. شاید این امر از یک سو باعث افزایش فعالیت‌های جمعیت شده باشد و از سوی دیگر همدردی و کمک به هم‌نوع رادر بین مردم تشدید کرده باشد.

یکی از موارد قابل توجه در موقوفات خاص شیر و خورشید در این دوره مسأله

توجه به ساخت بیمارستان و مراکز درمانی است. با توجه به نیازی که در این مورد در جامعه وجود داشت، تمایل بسیاری جهت وقف در این خصوص دیده می‌شود. البته این نکته نیز نباید فراموش شود که ساخت بیمارستان از وظایف شیر و خورشید نبوده است، اما گویا بنا به نیاز جامعه و آن که دیگر سازمان‌ها در این خصوص چندان رغبتی نداشتند، همان‌طور که بارها دکتر خطیبی در خاطرات خود ذکر کرده است، جمعیت شیر و خورشید فعالیت بسیاری را در این زمینه انجام داد. به حدی که در سال ۱۳۴۹ش با توجه به شکایت‌هایی که از نحوه اداره بیمارستان‌های تحت پوشش وزارت بهداشتی رسیده بود و با توجه به عملکرد رضایت‌بخش بیمارستان‌های وابسته به جمعیت، دولت اداره این بیمارستان‌ها را به جمعیت واگذار کرد.^۱

از میان ۱۸ سند ارائه شده ۹ سند صرفاً برای تأسیس بیمارستان و درمانگاه و مخارج مربوط به آن وقف شده‌اند. مابقی ۲ مورد برای خرید دارو، ۱ مورد (در ۲ سند) برای احداث شیرخوارگاه و نگهداری کودکان بی سرپرست و ۱ مورد (در ۳ سند) برای احداث زایشگاه، ۱ مورد برای امور بهداشتی و تربیتی کودکان یتیم و بی بضاعت وقف شده است. ۱ مورد نیز نوع مصرف را بر عهده جمعیت واگذار کرده است که به هر ترتیب که می‌داند و نیاز دارد هزینه کند.

با دقت در مصارف موقوفاتی که این بانوان مشخص کرده‌اند می‌بینیم بیشترین هم و غم آنان حمایت از افراد بی بضاعت به ویژه در دوره بیماری و تنگ‌دستی است. البته جمعیت نیز در پی همین هدف شکل گرفته بود و با توجه به این که این جمعیت، سازمانی خدمت‌رسان بود و نه سازمانی تولیدکننده و درآمدزا، سخت نیازمند حمایت مردمی بود. دکتر خطیبی در خاطرات خود چگونگی تأمین بودجه جمعیت را توضیح داده است^۲ که در این میان کمک‌های مردمی که غالباً به صورت وقف در اختیار جمعیت قرار می‌گرفت جایگاه ویژه‌ای دارد.

با توجه به نیاز جمعیت به کمک‌های مردمی، طریقه جذب این کمک‌ها و نیز جلب اعتماد مردم به این جمعیت، اهداف آن و فعالیت‌هایش بسیار مهم است. غالباً

۱. رنج رایگان، ص ۲۱۳ تا ۲۳۰.

۲. رنج رایگان، ص ۱۵۶ تا ۱۵۹.

۳. همان، ص ۱۶۹.

تاریخ ثابت کرده است که مردم حساسیت‌های خاصی در مورد موقوفات خود دارند. مهم‌تر از همه آن که می‌خواهند از نحوه مصرف صحیح آن مطمئن باشند، چرا که وقف را بیشتر به منظور توشه‌ای برای آخرت خود به حساب می‌آورند. البته مصارف وقف متفاوت است، اما به طور معمول بیشتر مصرف کلی وقف بر امور مذهبی و امور عام‌المنفعه است.

اما نکته قابل توجه در این است که تا پیش از این دوره مردم موقوفات خود را بر اماکنی که جنبه دولتی داشت وقف نمی‌کردند و اگر چه جمعیت به واقع یک مؤسسه دولتی نبود و می‌بایست به دور از نظارت دولت اداره شود، اما با توجه به سرپرستی آن که غالباً بر عهده خاندان سلطنتی بود، شاید در انظار مردم چندان هم غیردولتی تلقی نمی‌شد. اما با این وجود شاهد موقوفات بسیاری هستیم که با انگیزه‌های مذهبی بر این جمعیت وقف شده است.

این را نیز باید در نظر داشت که غالباً واقفان تا زمانی که از چگونگی مصرف وقف مطمئن نباشند کمتر به این امر مبادرت می‌ورزند و حتی در بیشتر وقف‌نامه‌ها قیود و شروطی ذکر شده است که بتواند در طول زمان پس از واقف منظور وی را عملی سازد. حتی در بسیاری از وقف‌نامه‌ها تغییر دهنده در وقف و موقوفه را لعن و نفرین کرده‌اند.

سوالی که در این جا مطرح است، آن است که چرا در وقف‌نامه‌های مربوط به جمعیت، کمتر قیود و شروطی از سوی واقفان قید شده است؟ آیا این نشان دهنده اعتماد بسیار آنان به نحوه عملکرد این جمعیت است؟ این مسأله با توجه به این که غالباً افراد به مؤسسه‌هایی که دولت در آن‌ها دخالت دارد، کمتر اعتماد داشته‌اند، بیشتر می‌شود. چرا که در این دوره علی‌رغم آن که ریاست افتخاری جمعیت همیشه در دست خاندان سلطنتی بوده است، اما توانسته اعتماد لازم را جلب نماید. این موضوع تا حدی می‌تواند به اعتبار دست‌اندرکاران اداره جمعیت شیر و خورشید و تا حدی نیز به اهداف گسترده آن وابسته باشد.^۱

۱. البته همان طور که در متن گفته شد اعتبار دست‌اندرکاران و خوشنامی آنان احتمالاً نقش مهمی داشته است. همچنین حمایت برخی روحانیان مانند مرحوم آیت‌الله مدرس و مرحوم آیت‌الله فیروزآبادی نیز می‌توانست در مقبولیت عام آن تأثیرگذار باشد. رجوع شود به: ونج

یکی دیگر از ویژگی های وقف نامه های این دوره که درمقایسه با دوران پیش از خود قابل بحث و بررسی است آن است که واقفان غالباً از استفاده کنندگان از موقوفات خود نخواسته اند که در ازای آن برای واقف کاری انجام دهند. در موارد قبلی گاه واقفان خواسته بودند مثلاً استفاده کنندگان از موقوفه برای راحتی روح واقف و یا کسان دیگری که وی معین می کرد در هر شب جمعه برای واقف قرآن بخوانند. اما در این دوره دیگر چنین شروطی چندان متداول نیست و واقف تنها به استفاده از ثواب عمل خیر خود رضایت داده است. از دیگر ویژگی وقف نامه های این دوره کمتر بودن موقوفات و نیز اختصار وقف نامه های تنظیم شده است. متأسفانه در وقف نامه های دوره های معاصر برخلاف وقف نامه های اعصار قبلی نوشتار از ایجازی برخوردار است که کار تحقیق درباره انگیزه ها و نیات اصلی واقف را دشوار می سازد. همچنین ایجاز این وقف نامه ها باعث شده است که افراد به طور کامل معرفی نشوند و مطالب حاشیه ای که می تواند اطلاعات ارزشمندی در اختیار محقق قرار دهد، کمتر است.

بی شک موقوفات بانوان بر جمعیت شیر و خورشید بیش از آن چیزی است که در این جدول آورده شده است. چنان که دکتر خطیبی در خاطرات خود می نویسد: «به یاد دارم روزی پیرزنی به نام اخترالملوک رهبری به من تلفن زد و گفت پیر و مریض هستم، اولاد ندارم اما دو برادر دارم که نمی خواهم بعد از فوت ملک من به آنان منتقل شود. قصد دارم زمین خود را وقف جمعیت کنم به شرطی که شما از محل درآمد آن برای کمک به مستمندان دارو تهیه کنید و در اختیارشان قرار دهید، ولی خودم نمی توانم به محضر بیایم و چون آمیدی به حیات خود ندارم همین فردا اقدام کنید. من فردای آن روز از محضر نماینده ای به منزلش بردم و همان جا این پیرزن ملک خود را وقف جمعیت کرد. محل مورد نظر بیمارستانی بود در الهیه که اکنون به نام بیمارستان اختر معروف است...»

نتیجه

با توجه به تعداد وقف نامه ها و میزان موقوفاتی که در این دوره توسط بانوان بر

جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران وقف شده است می‌توان چنین برداشت کرد که این جمعیت از آغاز کار با توجه به اهداف و نوع فعالیت‌هایی که در جامعه به عهده گرفته بود و نیز با توجه به ماهیت غیردولتی آن توانسته بود اعتماد افراد خیر و مردم را به خود جلب نماید. همچنین با توجه به نوع فعالیت‌های این جمعیت ظاهراً شهرها و مناطقی که بیشتر در معرض خطرات طبیعی بودند زودتر و بیشتر به این جمعیت توجه کردند.

در این دوره در مقایسه با دوره‌های پیشین از جمله دوره صفوی که اوج رواج وقف در جامعه است، موقوفات بیشتر به امور عام‌المنفعه و به ویژه مسائل درمانی پرداخته‌اند. در این دوره تعداد واقفان نسبت به دوره‌های قبل بشمار بیشتر است، اما از لحاظ اهمیت و اعتبار و نیز ارزش مادی موقوفات نسبت به دوره‌های پیشین و به ویژه صفوی کمتر است. در این دوره غالباً هر موقوفه تنها بر یک مورد خاص وقف شده است. مانند وقف‌نامه‌هایی که در بالا به آن‌ها اشاره شد که تمامی تنها به امور درمانی پرداخته بودند.

همچنین در این دوره با توجه به نوع موقوفات و ارزش مادی آن‌ها می‌توان استنباط کرد اقبال مختلف با بضاعت‌های مالی متفاوت در این امر مشارکت داشته‌اند که در مورد زنان نیز این مسأله صادق است و آنان جایگاه خاصی در وقف اموال خود داشته‌اند.

نکته قابل توجه دیگر در این دوره آن است که توجه به نیازهای اجتماعی و به ویژه امور درمانی که در دوره‌های پیشین شاید کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت، در این زمان از اهمیت بیشتری برخوردار است و بالطبع زنان نیز به این گونه موقوفات اهمیت بسیاری داده‌اند تا جایی که از میان ۱۰۰ سند وقفی منتشر شده توسط جمعیت هلال احمر ۲۱ سند متعلق به بانوان است که این رقمی قابل توجه است.

جدول مربوط به موقوفات زنان^(۱)

ردیف	شماره	شماره سند	تاریخ وقف	نام واقف	مورد وقف	مکان	نوع سند	محل ثبت	مصرف سند
۱	۵	۶۲۶	۱۳۱۲/۱/۲۱	فاطمه سونچی	۳ دانگ از قریه	ساری			
۱	۵	۶۲۶	۱۳۱۲/۱/۲۱	وقفنامه	دارش. ۱۰	ساری		جناسم	مریضخانه و
								مازندران	مخارج بیمار
۲	۲۰	۱۷۹۳۶	۱۳۲۶/۸/۲۲	فاطمه *** (چوپانان(م)					
۲	۲۰	۱۷۹۳۶	۱۳۲۶/۸/۲۲		دارش. ۲۳	رستچان		کرمیان	بیمارستان مرادی
۳	۲۱	۲۰۰۸۸	۱۳۳۵/۳/۱	پدرالملوک رهبری	۶ دانگ یک باب خانه	تهران	وقفنامه	دارش. ۳۴	بصلا حدید جمعیت
۴	۲۰	۲۸۳۸	۱۳۳۹/۲/۱۰	فرخ لقا عباس میرزایی	۶ دانگ یک باب خانه	قم	سند ثبت	دفترخانه ش. ۱۲۹	مربوط به شماره ۵
۵	۲۱	۲۸۳۲	۱۳۳۹/۱/۳۱	فرخ لقا عباس میرزایی	۶ دانگ یک باب خانه	قم	وقفنامه	دارش	درمانگاه برای فقرا
۶	۲۳	۲۹۱۹۲	۱۳۳۹/۵/۱۲	بانو بهجت افشار	اهلبی یک باب خانه	تکاب افشار	رونوشت صلح نامه	دارش ۱۶۷ تهران	امور بهداشتی و تربیتی اطفال یتیم و بی بضاعت (صلح محباتی)
۷	۲۵	۰	۱۳۵۱/۶/۶	نوراندخت نفیسی	ربع مجرای سنگ آب قنات منظره	تهران شمیران	وقفنامه	دارش ۲۰۷ تهران	بیمارستان نورافشان
۸	۵۲	۵۲۹۳۳	۱۳۲۳/۶/۲۵	برای آگاهی آرش	۶ دانگ یک باب خانه	تهران	وقفنامه	دارش. ۲۲	تأسیس درمانگاه در تهرانپارس
۹	۵۵	۱۱۳۳۸	۱۳۳۵/۹/۱۲	برای آگاهی آرش	۶ دانگ ۷ قطعه زمین	تهرانپارس	وقفنامه	دارش ۱۰۶ تهران	زایشگاه

۱۰	۵۶	۱۲۹۷	۱۳۵۰/۲/۱۲	برای آگاهی آرش	۶دانگ ۱قطعه زمین	سند بشر موقوفه تهران	مربوط بشماره ۹
۱۱	۵۷	۶۳۳۳۸	۱۳۵۰/۲/۱۲	برای آگاهی آرش	۶دانگ ۱قطعه زمین	سند بشر موقوفه تهران	مربوط بشماره ۹
۱۲	۶۰	۳۹۲۵۱	۱۳۲۵/۲/۱۳	ترصدف شیخ ۶دانگ ۱قطعه	۳دانگ ۱ شعوی	روانوش اداری ست شعوی	داروی بیماران مریضخانه
۱۳	۶۱		۱۳۲۵/۲/۱۵	حاجیه خانم تنه کاظمی	۱۲مورد زمین باغ و آبفنا	دارش ۱۸ بهر	دارو جهت درمانگاه
۱۴	۶۷	۹۰۷۸۷ ۹۰۵۹۷	۱۳۳۸/۸/۲۲ ۱۳۳۸/۸/۲۲	حاجیه عالیه حاجیه منور و سفری ساعتی جواهری	بیمارستان و نمایشگاه	صلحنامه ۲ تهران	ساخت بیمارستان تهران
۱۵	۷۲	۱۴۷۲۷	۱۳۵۰/۱۰/۱۹	زهرایانی (م)	۶دانگ ۱منزل مشهد	وقفنامه ۱۲مشهد	نگهداری کودکان بی سرپرست شیرخوارگاه
۱۶	۷۳	۹۲۷۲۷	۱۳۵۰/۱۰/۱۹	زهرایانی (م)	۶دانگ ۱خانه مشهد	سند مالکیت موقوفه	مربوط بشماره ۱۵ ۱۲۰مشهد
۱۷	۷۴	۱۰۶۵۶۱	۱۳۵۰/۱۲/۱	غدیجه پدر الملوک عاطف	۶دانگ ۱خانه ۳طبقه ۳دانگ مشاع	وقفنامه ۲تهران	هزینه درمانگاه وکامروز آتاپای
۱۸	۷۶	۳۱۴۰۳	۱۳۵۳/۵/۱۷	اسهاکو معین زاده باقری و بی بی مرادی	۱۷مورد زمین باغ و فناء	وقفنامه ۲۳کرمان	ساخت مؤسسه خدمات درمانی

●. (دارش) = دفتر اسناد رسمی شماره... ●●. (م) منظور مشترک با فرد دیگری است.

تحول حقوق اجتماعی زنان در ایران

از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی

■ بهناز اشتری

مقدمه

تاریخ وضعیت زن ایرانی را نمی‌توان بدون لحاظ پدرسالاری مورد بررسی قرار داد. در واقع سرنوشت زن در سراسر تاریخ ایران با هیچ واژگانی به خوبی پدرسالاری توضیح نمی‌یابد. البته این سخن بدین معنا نیست که پدرسالاری تنها سرنوشت حاکم بر زنان ایرانی بوده است، بلکه مقصود این است که جلوه برجسته و پایدارتر این سرنوشت همان پدرسالاری است و وجود چند حالت استثنایی در تاریخ ایران، موجبی بر نفی پدرسالاری نیست. پدرسالاری را می‌توان بدین ترتیب تعریف کرد: «آن نظام اجتماعی که در آن مزایا و موقعیت‌های اصلی جامعه در دست مردان است و زنان در وضعیت فرودست نسبت به مردان به سر می‌برند».^۱ البته معنای دیگر پدرسالاری که همان نوع حکومت اقتدارگرایی سنتی است، نیز در مورد جامعه ایران مصداق دارد ولیکن در این جا مورد توجه نیست. با در نظر داشتن معنای دوم، این

نتیجه‌گیری نیز کاملاً درست خواهد بود که زنان در سراسر تاریخ ایران، قربانی ستمی دوگانه بوده‌اند. نخست همانند مردان اسیر نظام‌های اقتدارگرا و خودکامه و از سوی دیگر اسیر مردان پدرسالار.

البته پدرسالاری به هیچ وجه خاص جامعه ایران نبوده، بلکه برخلاف آن، چهره مشترک همه جوامع چه شرقی و چه غربی بوده است. حتی مغرب‌زمین تا پیش از آن که دچار رنسانس و جریان مدرنیته گردد، دقیقاً در راستای همین پدرسالاری حرکت می‌کرد. تنها از همان هنگام و به تدریج، به ویژه از سده بیستم، با اصلاحاتی گام به گام، جوامع غربی خود را از جلوه‌های نظام پدرسالار رها ساختند. هرچند هنوز هم آن چه که برابری جنسیتی خوانده می‌شود در آن جا نیز کاملاً تحقق پیدا نکرده و کارهای بسیاری برای انجام اصلاحات باقی مانده است، ولیکن جوامع شرقی، کاملاً در مسیر دیگری گام نهاده‌اند و به موازات عقب‌ماندگی صنعتی و اقتصادی در زمینه نظام اجتماعی خویش نیز تغییری اساسی به وجود نیاورده و در راستای سنت‌های کهن حرکت کرده‌اند. نتیجه این روند، ماندگاری برخی از نهادهای اجتماعی بوده است که در جوامع مدرن، دیگر کارکردی نداشته و از بین رفته‌اند، درحالی که این نهادها در جوامع شرقی دوام آورده، حتی به تداوم عقب‌ماندگی این جوامع یاری رسانده‌اند. با توجه به آن چه ذکر شد، هم‌اکنون با ذهنیتی مناسب‌تر می‌توان از چگونگی وضعیت حقوقی زنان در طی تاریخ ایران سخن گفت و به ذکر عوامل ماندگاری نهاد پدرسالاری در تاریخ ایران پرداخت.

بدین ترتیب، سؤال اصلی پژوهش چنین است: «چه عاملی موجب شد به رغم درخواست زنان برای وضع قوانین برابر و تحول جایگاه حقوقی آنان، دستاوردهای اندکی در این خصوص از زمان مشروطیت تا انقلاب اسلامی به دست آید؟» فرضیه این تحقیق نیز این چنین است: «استفاده ایزاری از زنان به عنوان عمده رأی در نظام سیاسی موجود از زمان مشروطیت تا انقلاب اسلامی و نیز عدم اعتقاد دستگاه دولت و نخبگان سیاسی حاکم بر تحول در وضعیت زنان مهم‌ترین عامل عدم تحول چشمگیر در وضعیت زنان در این دوران است.»

پیش از بحث درخصوص دوران مورد بررسی در این نوشتار، ضرورت دارد

برای دستیابی به تصویری کلی از وضعیت حقوقی و اجتماعی زنان ایرانی از دوران باستان تا دوران پهلوی با استفاده از شواهد و منابع تاریخی، نگاهی کلی به این دوران تاریخی افکنده شود.

تاریخچه وضعیت زنان تا دوران پهلوی دوم

از نظر مقام و موقعیت اجتماعی زن باید گفت که در ادبیات حماسی و اساطیری هر جا نشان از زن می‌بینیم او در مرحله‌ای پایین‌تر از مرد قرار داشته و به دستور مرد بوده است. تنها در میان اشراف، زن مشاور شوهر و اغلب یاور و مددکار مرد در حل معضلات بوده است. تعدد زوجات، خود دلیلی بر قدرت مطلق مرد و بی‌ارادگی زن در مقابل مرد به‌شمار می‌رود. در ایران پیش از اسلام، مرد به تناسب ثروت خود می‌توانست صاحب چند همسر باشد، اما از میان همسران وی تنها یکی عقدی و همسر رسمی محسوب می‌شد و بقیه عنوان کنیز را داشتند. مالک شدن کنیز در میان ایرانیان قدیم مترادف بوده است با اجازه همخوابگی با وی و صاحب فرزند شدن از او بی‌آنکه هیچ یک از حقوقی را که همسر رسمی به عهده شوهر دارد، داشته باشد.^۲

به‌رغم آن که برخی از اوضاع نسبتاً مناسب زنان ایرانی در عهد باستان در قیاس با مثلاً یونان قدیم سخن گفته‌اند،^۳ نمی‌توان اظهار داشت که با معیارهای امروز، آن وضعیت مطلوب بوده است. در هر حال این واقعیت انکارناپذیر است که در حالی که در یونان باستان، زنان حتی شهروند هم به‌شمار نمی‌آمدند و یا اعراب عصر جاهلیت دختران خود را زنده به گور می‌کردند، زنان در ایران در ردیف شهروند - هرچند عملاً شهروند درجه دو - به حساب می‌آمدند.

در مورد زنان ایرانی عهد باستان گفته شده است که از حق توارث برخوردار بودند و مورد احترام و تکریم قرار داشتند. در مذهب زرتشت نیز، زن نگه‌دارنده روشنایی آتش و رکن اساسی خانواده به‌شمار می‌آمد. حتی در چند جای اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان، بر برابری زن و مرد تأکید شده بود. ولیکن این تنها یک روی سکه است. روی دیگر سکه همان ویژگی پدرسالاری است که در روابط

اجتماعی به گونه‌ای شگفت‌انگیز پدیدار گشته بود. برای نمونه، نویسنده‌ای خاطرنشان می‌سازد که در چارچوب جامعه ایران باستان (عصر زرتشتی)، شوهر یا پدر حق داشت که همسر رسمی یا دختر خود را به مرد دیگر واگذار کند. این کار با آیین به خصوصی که با درخواست رسمی آن مرد آغاز می‌شد، صورت می‌گرفت. ولیکن زن در تمام مدت، همسر شوهر نخستین خود باقی می‌ماند و هر فرزندی که در طی این ترتیب موقت به دنیا می‌آمد به شوهر دائم زن یا به پدر وی، تعلق می‌یافت.^۴

بی‌گمان این رویه چهره‌ای آشکار از مناسبات اجتماعی پدرسالار را به نمایش می‌گذارد که در آن زن جزء اموال پدر یا شوهر به‌شمار می‌آمد و بدین جهت، قابل واگذاری به دیگری بود.

در عصر قاجار، سلطنت به فرزندان ذکور شاهان اختصاص داشت و هیچ‌گاه در مدت ۱۳۷ سال سلطنت قاجار در این رویه خللی وارد نیامد. این که حتی اگر به فرض یکی از دختران پادشاه صلاحیت‌ها و شایستگی‌هایی چند برابر فرزند ذکور وی برای سلطنت می‌داشت، این واقعیت نیز تغییری در رویه مسلط نمی‌داد. در عصر قاجار هیچ‌گاه گزارش نشده است که کسی از مقامات حکومت حتی در پایین‌ترین سطوح منطقه‌ای نیز از میان زنان برگزیده شده باشد. در سراسر تاریخ ایران، مشروطه دست کم از این نظر که پایگاهی برای تغییرات بعدی وضعیت زنان ایران گشت، یک گسست راستین از گذشته است. زنان در این انقلاب مشارکت فعالانه‌ای داشتند که خود در تاریخ ایران، به راستی نمونه‌ای استثنائی است. اما این سخن بدین معنا نیست که خود مشروطه توانست تغییری فوری در وضعیت زن ایرانی پدید آورد. اتفاقاً برخلاف تصور و برخلاف نقش مؤثری که زنان در این جنبش داشتند، سهم آنان از دستاوردهای آن اندک بود. بزرگ‌ترین بی‌مهری که نسبت به زنان صورت گرفت در قانون انتخابات جلوه‌گر شد. ماده ۱۰ قانون انتخابات مجلس مصوب ۱۳۲۹ هجری قمری زنان را از حق رأی و نماینده شدن در پارلمان محروم ساخت و آنان را در رده صغار، مجانین و جانبداران اعلام کرد.^۵ روی دیگر این ستم که البته به اندازه اولی فراگیر نبود، رسمیت بخشیدن به سلطنت اولاد

ذکور در میان خاندان سلطنت براساس اصل ۳۷ قانون اساسی مشروطیت بود. از نظر حقوقی، در سال‌های ۱۳۰۹ و ۱۳۱۳ش نخستین قانون مدنی ایران به تصویب رسید. در این قانون، برخلاف تبلیغاتی که رضاشاه سعی داشت درباره دفاعش از حقوق زنان انجام دهد، آشکارا زنان در مرتبه‌ای پایین‌تر از مردان ترسیم شدند. به ویژه مناسبات پدرسالار حاکم بر خانواده‌ها، به وسیله این قانون صورت کاملاً قانونی به خود گرفت. به‌رغم این کاست‌ها، برخی دیگر معتقدند که صرف قانونمندشدن روابط خانوادگی خودگامی به پیش بود. بزرگ‌نمونه آن الزامی که همه ازدواج‌ها باید به ثبت می‌رسیدند، خود ابزار مهمی در دست زنان برای مطالبه حقوق‌شان بود. ولیکن در دید کلی در قانون مدنی ایران، اثری از ترقی‌خواهی درباره زنان دیده نمی‌شد و صرفاً روابط پدرسالار موجود در خانواده را در الفاظی حقوقی بازتاب می‌داد.

وضعیت زنان در دوره پهلوی دوم

در دوران پهلوی دوم انقلاب شاه و ملت و یا همان انقلاب سفید در ابتدای دهه ۱۳۴۰ش از برخی جنبه‌ها زنان را نیز دربرگرفت. یکی از اصول دوازده‌گانه منشور انقلاب سفید که در واقع آغاز فصلی جدید در تاریخ تحولات حقوقی و اجتماعی ایران در ششم بهمن ۱۳۴۱هجری شمسی بود، اصلاح قانون انتخابات برای شرکت زنان در مجلس شورای ملی و سنا بود.^۶ در زمینه حقوق زنان، در سال ۱۳۴۶ش «قانون حمایت خانواده» به تصویب رسید، که بسیاری از فمینیست‌ها آن را یک پرش بزرگ به پیش می‌دانستند. این قانون در سال ۱۳۵۳ش اصلاح گردید. قانون حمایت خانواده، مواد مربوط به خانواده در قانون مدنی ایران را به کنار می‌گذارد و از این پس این امور را تابع خود می‌ساخت. این قانون به زنان حق درخواست طلاق، حق حضانت کودکان و برخی حقوق دیگر را اعطاء می‌کرد. همچنین براساس این قانون چندهمسری به شدت محدود می‌شد.^۷ هرچند این قانون دارای ابعاد مثبتی بود، میزان تبلیغات رژیم پهلوی درباره آن، بیش از میزان کارکرد راستین آن بود. زیرا در بهترین حالت تنها بخشی از زنان شهرنشین توانستند از مزایای آن بهره‌مند شوند، درحالی که تغییر بنیادین وضعیت زنان، مستلزم یک رشته اقدامات گسترده‌تر

فرهنگی بود که نظام پدرسالار پهلوی نه توان انجام آن را داشت و نه تمایلی برای این کار از خود نشان می‌داد.

در طی سال‌های حکومت پهلوی دوم، به سبب رشد اقتصادی که به‌ویژه در سایه افزایش قیمت نفت صورت گرفت، جامعه ایرانی تغییرانی را شاهد بود که به‌طور طبیعی زنان جامعه نیز از آن برکنار نبودند. در این جا آماری ذکر می‌شود که روشن‌گردد در سال‌های آخر حکومت پهلوی وضعیت اجتماعی زنان ایرانی به چه صورت بوده است. «در ۱۹۷۹م/ ۱۳۵۷ش دو میلیون زن ایرانی در نیروی کار حضور داشتند و ۱۸۷۹۲۸ نفر در رشته‌های دانشگاهی و تخصصی ثبت نام کرده بودند و از این میان ۱۶۶۶ نفر مدیر بودند. ۱۸۰۳ زن نیز استاد دانشگاه بودند.»^۸ جدا از آثار کلی نوسازی برای کل کشور، این روند تأثیرات بسیاری بر موقعیت، نقش‌ها و مشارکت زنان در صحنه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برجای گذاشت. به‌ویژه این مسأله از این رو اهمیت دارد که شاه نیز همانند حکومت پیشین و نیز پسین خود معتقد بود بدون وارد ساختن فعالانه زنان به درون روند نوسازی نمی‌توان به پیشرفت واقعی دست یافت. بدین ترتیب بار دیگر وضعیت زنان به جریان عام ناسیونالیسم پیوند خورد. زیرا در سده بیستم، ناسیونالیسم چارچوبی را فراهم آورد که موقعیت زنان در آن به صورت یک موضوع مهم اجتماعی تلقی می‌گشت. هر سه حکومتی که پس از انحلال خاندان قاجار قدرت را در ایران به دست گرفته‌اند، یعنی رضاشاه، محمدرضا شاه پهلوی، و جمهوری اسلامی موقعیت اجتماعی و خانوادگی زنان را به وضعیت ملت پیوند دادند و سیاست‌های جنسیتی را در برنامه‌های خویش جهت توسعه و استقلال ملی قرار دادند.^۹ به سبب همین واقعیت، جریانی که به نام نوسازی در این کشور پا گرفت، بدون پیامدهای بسیار ژرف برای زنان نبود.

آمارها نیز از وقوع تغییرات در وضعیت زنان در این دوران حکایت می‌کنند. از یک سو «نسبت کل زنانی که وارد تحصیل و اشتغال می‌شدند، افزایش یافت؛ در ۱۳۵۵ش نرخ باسوادی ۳۵/۷ درصد بود و ۱۱/۳ درصد زنان شهری وارد نیروی کار گشته بودند»^{۱۰} در دهه پنجاه (۱۹۷۰م) زنان در همه سطوح تحصیلی مشارکت

داشتند و وارد بیشتر حرفه‌ها شده بودند، البته اغلب در شمارهای نمادین. از سوی دیگر، الگوی نابرابری پایدار ماند. باسوادى زنان «با نرخ باسوادى ۷۴/۷ درصدى مردان در ۱۳۵۵ش و نرخ پایین فعالیت اقتصادى آنان با نرخ مشارکت تقريباً ۹۰ درصدى مردان، تقابل داشت. فرصت‌های زنان برای ورود به آموزش عالی نیز بسیار محدودتر از مردان بود؛ در ۱۳۵۵ش زنان تنها ۳۰ درصد دانشجویان آموزش عالی را تشکیل می‌دادند.»^{۱۱}

موانع قانون‌گذاری به سود حقوق زنان

یکی از مشکلات اصلی که بر سر راه هرگونه تحولی در وضعیت زنان قرار داشت، نوع نظام پدرسالار حاکم بر جامعه و ایستارهای منفی خود شاه نسبت به زنان بود. درحالی که حکومتی که قصد دارد تغییرات ماندگار و ژرفی در وضعیت زنان باقی بگذارد، خود باید فارغ از این‌گونه پیش‌فرض‌های منفی نسبت به زنان باشد و نه به خاطر صرف انجام اقدامات پرستیژی،^{۱۲} که جهت از میان بردن عملی موانعی که بر سر راه مشارکت گسترده‌تر زنان در جامعه وجود دارد، گام بردارد. مسأله بینش زن‌ستیزانه شاه در موارد مختلف توسط صاحب‌نظران گوناگون و نیز به‌ویژه در سخنان و مصاحبه‌های خود شاه ظاهر می‌گشت. از همه این‌ها برجسته‌تر، مصاحبه شاه با اوریانا فالاچی، خبرنگار نامدار ایتالیایی بود که آشکارا در آن، زنان را موجوداتی نامید که در تفکر ناتوانند و هیچ‌گاه کار بزرگی انجام نداده‌اند.^{۱۳} طبیعتاً حکمرانی که چنین رویکردهای منفی نسبت به زنان داشته باشد، نمی‌تواند جز به قصد نمایش و پرستیژ، گام‌های مهم و مؤثری برای زنان بردارد و یا این که آنان را در سیاست سهم و شریک گرداند.

همین مطلب را مهناز افخمی، دبیرکل سازمان زنان ایران و وزیر و مشاور در امور زنان پیش از انقلاب اسلامی، نیز به‌گونه‌ای بیان می‌کند «در آغاز دهه ۱۹۶۰م (۱۳۴۰ش). فمینیست‌ها دو نقطه قوت داشتند: یکی وجود رهبری ملی بود که هرچند به هیچ وجه جهت‌گیری فمینیستی نداشت، دست کم به نوسازی و دگرگونی معتقد بود و لیکن نیروی دوم و بزرگ‌تر، وجود شمار فزاینده‌ای از زنان تحصیل‌کرده

بود که تاریخچه قابل ملاحظه‌ای از تلاش‌های فمینیستی را پشت سر داشتند.^{۱۴} بدین ترتیب، شاه به‌رغم چنین بینش‌های زن‌ستیزانه خود، به جهت الزامی که برای وارد کردن زنان به روند نوسازی حس می‌کرد، کوشید زنان را نیز به درون گود بکشانند. اما همان طور که پیشتر گفته شد، چون اعتقادی استوار و اراده‌ای نیرومند در پشت این اقدامات نهفته نبود، نوسازی برای زنان، آن‌گونه دستاوردهایی را که انتظار می‌رفت به بار نیاورد و به برخی مشکلات و نارضایتی‌های آنان انجامید. تنها به‌طور کلی می‌توان اظهار داشت که دگرگونی‌های شتابان در اقتصاد طبیعتاً بر موقعیت اقتصادی و اجتماعی زنان تأثیر گذارد. افزایش درآمد و میزان سرمایه، تقاضای همه نوع کار از جمله تقاضا برای کارگر زن را افزایش داد. روند رو به بالای تدریجی در مشارکت زنان در فعالیت‌های بازاری، به همراه بهبود تسهیلات برای تحصیلات زنان، انگیزه بیشتری برای خانواده‌ها پدید آورد تا در آموزش (تحصیل) دختران‌شان سرمایه گذاری کنند. سرانجام حکومت به تدابیر مشخصی دست زد تا موقعیت زنان را در جامعه بهبود بخشد. ولیکن درحالی که برخی از این تدابیر به‌ویژه در خصوص قشر نسبتاً کوچکی از جامعه، فرصت‌های گشوده بر زنان را بیشتر کرد، عمدتاً اثر اندکی بر موقعیت اکثریت زنان ایرانی داشت.^{۱۵}

شاه به مشارکت زنان در جامعه اعتقاد داشت، لیکن زنانی که از مردان تقلید می‌کردند را تحمل نمی‌کرد. وی تحت تأثیر هیچ زنی در طی زندگی‌اش نبود. فالاجی در برداشت خود از مصاحبه با شاه می‌گوید: «در نظر شاه، زنان دستیاران ظریفی هستند که نمی‌توانند مثل مردها فکر کنند، ولی بعداً کاری می‌کند که همین زن‌ها از نظر حق و وظیفه با مردها برابر باشند. در اجتماعی که زن‌ها هنوز چادر بر سر دارند، شاه ناگهان به دختران دستور می‌دهد که خدمت زیر پرچم انجام بدهند.»^{۱۶} شاه از فمینیسم غربی بیزار بود و معتقد بود که زنان ایرانی نیاز و تمایلی به علاقمندی به این مزخرفات ندارند.

در این جا گوشه‌هایی از مصاحبه شاه با فالاجی آورده می‌شود تا بهتر بتوان به دیدگاه‌های وی درباره زنان پی برد. وی در پاسخ به پرسش فالاجی که زنان چه نقشی در زندگی‌اش داشته‌اند، می‌گوید: «چیزهایی که اثری در من داشته‌اند،

چیزهای دیگری بوده‌اند، مسلماً نه ازدواج‌هایم و نه زنان، البته اگر ادا کنیم که حتی یکی از آنان (زنان) در من نفوذ کرده است، صمیمی نخواهم بود. هیچ کس نمی‌تواند مرا تحت الشعاع قرار دهد، زنان که جای خود دارند. در زندگی یک مرد، زن به حساب نمی‌آید، مگر وقتی که زیبا و دلربا باشد و خصوصیات زنانه خود را حفظ کرده باشد. قضیه این فمینیسم چیست؟ این فمینیست‌ها واقعاً چه می‌خواهند؟ شما می‌گویید! برابری بسیار؟ خوب شما مطابق قانون برابر هستید، اما نه از لحاظ توانایی، شما زنان هرگز یک میکل آنژ یا باخ نداشته‌اید یا حتی یک آشنیز بزرگ.^{۱۷} به گفته نیکی کدی: «شاه با وجود این که هیچ احترام خاصی برای زن‌ها قائل نبود، بعضاً تحت فشار، سازمان زنان همسانی که به وجود آورده بود، فکر می‌کرد که تشویق زن‌ها به اشتغال در نیروی کار مملکت می‌تواند در رشد اقتصاد ایران مؤثر بوده باشد.»^{۱۸} در خصوص تلاش‌هایی که توسط سازمان‌های وابسته به حکومت شامل سازمان زنان ایران برای بهبود وضعیت زنان صورت می‌گرفت نیز تفسیرهای متفاوتی مطرح می‌شود. برای نمونه، قانون حمایت خانواده سال ۱۳۴۶ش و اصلاحیه آن در ۱۳۵۳ش را معمولاً به عنوان دستاورد تلاش‌های سازمان به‌شمار می‌آوردند. هرچند برخی این ادعا را شدیداً رد می‌کنند و آن را نتیجه مبارزات و کوشش‌های خود زنان در چند دهه پیش از آن قلمداد می‌نمایند. فردهایلی دربارۀ اصلاحات حقوقی که در آن زمان صورت گرفت، اظهار می‌دارد: «اشتباه است اگر تصور شود که قانون حمایت از خانواده سال ۱۹۶۷م و دیگر اقدامات اداری و قانونی مربوط به زنان صرفاً اصلاحاتی توخالی و نمایشی بوده است و همچنین غلط است که تصور شود دولت مشکلات زیربنایی عدم مساوات در مورد زنان (یا دهقانان) را حل کرده است. قانون سال ۱۹۶۷م فقط بدترین سوءاستفاده‌های سیستم موجود آن زمان را غیرقانونی ساخته است، ولی همچنان مردان و زنان ایران را از لحاظ خانوادگی و اقتصادی نامساوی رها کرده است. حالت عمده حاکم مردان ایران نسبت به زنان حالت کنترل و برتری است و البته این حالتی است که به هیچ وجه مختص ایران نیست بلکه باید گفت که هنوز تغییرات وسیع در زندگی اقتصادی و اجتماعی آنان برای محو آن به وقوع نپیوسته است.»^{۱۹}

مهناز افخمی، واپسین دبیر کل سازمان زنان ایران نیز از مشکلاتی که در برابر آنان در راه اصلاح قوانین وجود داشت سخن می‌گوید و نکته‌ای را مطرح می‌سازد که بسیار در بحث کنونی، حائز اهمیت و روشنگر است؛ «یک مرحله اقدام، مستلزم قانع کردن پادشاه بود که نقش ملی‌اش گوهره و نماد پدرسالار بود. در شب یک سمینار حقوقی، وزیر دربار از نگرانی اعلیحضرت درباره موضع مطروحه ما درباره قوانین ارث به من خبر داد. درباره موضوعاتی که در تعارض آشکار با متن قرآن بود، وی (شاه) موضع بسیار سرسختانه‌ای در پیش می‌گرفت.»^{۲۰}

دو نکته در اظهارات بالا شایان توجه است و نخست این که یکی از مدعیان اساسی بحث ما به نوعی مورد تأیید یکی از فعالان دوران پهلوی قرار می‌گیرد که ساختار پدرسالارانه حکومت پهلوی خود مهم‌ترین مانع بر سر انجام هر گونه اصلاحاتی که در مورد زنان بود. نکته دیگر آن که، این ادعا که شاه در زمینه موارد متعارف با قرآن حساسیت شدیدی از خود نشان می‌داد، به هیچ وجه پذیرفتنی نیست. زیرا وی برای نمونه در سال ۱۳۵۴ ش، که به تغییر تقویم هجری به شاهنشاهی دست زد، یا در تمامی مدت سلطنت خود وجود و گسترش قمارخانه‌ها، خانه‌های فساد و فروش آزادانه مشروبات الکلی را که همگی در تعارض آشکار با شریعت اسلامی هستند - تحمل می‌کرد، هیچ واکنش مخالفی از خود نشان نداده بود. نگارنده معتقد است که اگر چنین مسأله‌ای صحت داشته باشد، از این واقعیت ناشی می‌شود که شاه به سبب بینش‌های زن‌ستیزانه خود، مسأله بهبود وضعیت زنان را تا آن میزان ارزشمند نمی‌دانست که به خاطر آن خود را در معرض انتقادات عناصر مذهبی قرار دهد. ولیکن در همه مواردی که منافع شخصی وی، اجرای سیاست‌های شبه نوسازانه‌اش و تحکیم پایه‌های قدرت مطلقه‌اش الزام می‌نمود، از دست زدن به هیچ اقدامی، حتی در تعارض آشکار با شریعت اسلامی، خودداری نمی‌ورزید.

همچنین مسأله‌ای که در جریان تحولات انقلاب پیش آمد و از نظر پژوهش در دست اقدام حائز اهمیت است، این است که در نتیجه مخالفت‌هایی که با رژیم پهلوی صورت می‌گرفت، شریف امامی یک رشته امتیازات به مردم داد که عمده‌تاً

رنگ مذهبی داشت و حساب شده بود. از میان برداشتن تقویم شاهنشاهی، ایجاد وزارت امور دینی و حذف پست وزارت زنان از آن جمله بود. ۲۱ مسأله بالا از نظر نگارنده، نشانگر دو مطلب است: نخست این که از آن جا که رژیم پهلوی، تعهدی راستین به پیگیری مسأله حقوق زنان نداشت، با پدیدار شدن نخستین نشانه‌های مخالفت، به آسانی از همه تبلیغات خویش روی برگرداند و جهت حفظ منافع، حتی آن نهادهای رسمی و ناسودمندی را که برای زنان ایجاد کرده بود، منحل ساخت. دوم این که به سبب برخی اقداماتی که وزارت امور زنان انجام داده بود که به نظر غالب مردم غیراسلامی به شمار می آمد، اکنون که شریف امامی قصد داشت از سر فریبکاری سیمایی طرفدار مذهب از خود نشان دهد، ناچار به حذف آن وزارت خانه گردید. خود همین مطلب می تواند تا حد زیادی دلایل عدم موفقیت آن وزارت خانه و دیگر نهادهای حکومتی زنان را برای بهبود امور زنان، در چارچوب یک جامعه مذهبی تبیین نماید.

نتیجه

با برافتادن نظام خودکامه رضاشاه، زنان نیز از یوغ آن خودکامگی رهایی یافتند و بار دیگر توانستند فعالیت های مستقلانه خویش را جهت اصلاحات مناسبات اجتماعی به سوی برابری بیشتر پیگیری نمایند. در این دوران مسائل زنان از سطح صحنه سیاسی به ژرفا منتقل شد و اولویت خویش را از دست داد. این وضعیت تا هنگام اعلام و اعمال اصول انقلاب سفید در اوایل دهه ۱۳۴۰ش برقرار ماند. در ابتدای دهه ۱۳۴۰ش انباشتی از خواسته های برآورده نشده از سوی زنان وارد نظام سیاسی شده بود که هنوز پاسخی نیافته بودند. این موضوع اساساً از هنگام مشروطیت و آگاهی از وضعیت نامطلوب زنان ریشه می گرفتند و با اصلاحات رضاشاه شدت یافته بود. این اصلاحات خود یکی از منابع نارضایتی بودند؛ زیرا برای نمونه درحالی که رضاشاه کوشش کرده بود تا زنان را به صحنه عمومی بکشانند، هیچ تلاشی در جهت نوسازی مناسبات درون خانواده انجام نداد. نظام حقوقی که در زمان وی به صورت مدون درآمد، کاملاً بازتاب همان مناسبات سنتی در عرصه خانواده بودند.

محمدرضا پهلوی با طرح اصول شش‌گانه انقلاب سفید یا انقلاب شاه و ملت، پایه‌های سیاست‌های تازه‌ای را پیگیری کرد که خود آن را نو سازی می‌نامید، ولیکن برخی از صاحب‌نظران آن را به سبب عدم برخورداری از اصول بدیهی هر گونه تلاش نو سازی، شبه نو سازی نامیده‌اند. پیامدهای این روند برای زنان بسیار ژرف بود، هرچند الگویی که تبلیغات رسمی پهلوی ادعا می‌کرد، بسیار متفاوت بود. پیش از همه، حق رأی و حق انتخاب شدن به زنان اعطاء گردید. ولیکن امتیازی که توسط حکومتی دیکتاتور در هنگامی که با شتاب به سوی خودکامگی تمام عیار پیش می‌رفت به زنان اعطا شد، آنان را خرسند نساخت. زیرا در جایی که رژیم پهلوی جایی برای مشارکت راستین و توزیع قدرت در جامعه باقی نگذاشته بود و انتخابات چیزی جز بازی‌های خیمه‌شب بازی نبود، حق رأی هیچ چیز را نمی‌توانست برای زنان دگرگون سازد. هدف زنان از تلاش در جهت کسب حق رأی، کسب امکان ورود و مشارکت فعالانه در عرصه عمومی و اداره امور عمومی بود؛ طبیعتاً این خواسته با کسب حق رأی در نوع رژیم پهلوی برآورده نشد و نارضایتی زنان در این زمینه‌ها همچنان باقی ماند.

شاه در همان حال که اهداف کلی خویش را در مورد نو سازی پیگیری می‌کرد، به طرح سیاست جنسیتی مناسب برای نوع حکومت مطلقه خویش نیز پرداخت. نقشی که وی برای زنان در ذهن داشت با آنچه که الزامات برنامه نو سازی وی بر او تحمیل می‌کردند تعارض داشت. با این حال، شاه، برای این که از الزامات سیاست نو سازی پیروی کند، به افزایش ورود زنان به حوزه عمومی رأی داده بود. از همین رو زنان به تدریج حضور بیشتری در دانشگاه‌ها، بازار کار، مناصب سیاسی و دیگر اماکن عمومی پیدا کردند. طبیعتاً از آن جا که ذهنیت اصلی زن‌ستیزانه خود شاه بر جای مانده بود، این اقدامات نیز سیمایی نمادین به خود می‌گرفت، تا تلاش‌هایی راستین و بنیادی برای بهبود وضعیت زنان.

هرچند اقدامات نو سازی شاه گروه کوچکی از زنان را خرسند ساخت و آنان را از مزایایی بهره‌مند نمود که پیشتر فاقد آن بودند، اما در واقعیت، دگرگونی‌های شتابان شاه نیازهای اکثریت زنان را برآورده نمی‌ساخت، درحالی که شمار زنان

شاغل افزایش می‌یافت، هیچ دگرگونی درست یا روند بنیادی در موقعیت، مناسبات اجتماعی و یا شرایط زندگی اکثریت زنان ایرانی صورت نگرفت. زنانی که شغلی به دست آورده و به ظاهر باید وضعیت بهتری داشته باشند به چنین انتظاری دست نیافتند. زیرا فقدان تدارکات پشتیبانی‌کننده و اصلاحات کارآمد قانونی، کار بیرون از خانه را به نبردی همیشگی برای آنان بدل ساخت. عدم اعتقاد دستگاه دولت و نخبگان سیاسی حاکم بر تحول در وضعیت زنان. مهم‌ترین عامل تحول چشمگیر در وضعیت زنان در این دوران بوده است و دیگر عوامل همچون ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی نسبت به این عامل از اهمیت کمتری برخوردار بوده است. زیرا در دیگر حوزه‌های مربوط به سیاست‌ها و خط‌مشی‌های حکومت عملاً از هر آنچه که خود درست می‌دانست پیروی می‌کرد و این گونه عوامل نقشی در جلوگیری از اجرای آن سیاست‌ها نداشتند.

یادداشت‌ها

1. *BBC English Dictionary*, London: Harper Collins Publishers, 1993, P. 810.

۲. حوریه سعیدی (گردآورنده)، زن در تاریخ ایران (خلاصه مقالات نشریات)، تهران، برگ زیتون، ۱۳۸۲، ص ۱۶.

۳. کریستیان بارتلمه، زن در حقوق ساسانی، ترجمه ناصرالدین صاحب‌الزمانی، تهران، نشر عطایی، ۱۳۳۷، فصل سوم و سرین مصفا، مشارکت سیاسی زنان در ایران، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، صص ۱۰۴-۱۰۱.

۴. Mandana Hendessi, "Review Article: Law of Desire: Temporary Marriage in Iran," *Feminist Review*, No' 38, Summer 1991, P. 79.

۵. مهرانگیز کار، حقوق سیاسی زنان در ایران، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۶، صص ۱۱-۱۳.

۶. علی‌پاشا صالح، تاریخ حقوق: دورنمایی از روزگاران پیشین تا امروز، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ص ۷۷۸.

7. Gholam- Reza Vatandoust, "The Status of Iranian Women during the Pahlavi Regime." in Asghar Fathi (ed), *Women and the Family in Iran*, Leiden: E. J. Brill, 1985, PP. 116 - 1118.
8. Mahnaz Afkhami, "Iran: A Future in the past, The "Pre - revolutionary" Women's Movements," in Robin Morgan (ed), *Sisterhood Is Global*, Garden City: Anchor Books, 1984, P. 335.
9. Nahid Yeghaneh, "Women, Nationalism and Islam in Contemporary Political Discourse in Iran," *Feminist Review*, No. 44, P. 67.
10. Louis Beck and Nikki R. Keddie, *Women in the Muslim World*, cambridge: Harvard University Press, 1978, P. 66.
11. Yeghaneh, op. cit., P. 68.
12. Tokenism
۱۳. اوریانا فالاجی، مصاحبه با تاریخ‌سازان، ترجمه پیروز ملکی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۱۰.
14. Afkhami, op. cit., P. 156.
15. S. Kaveh Mirani, "Social and Economic change in the Role of Women, 1965 - 1978," in Guity Nashat (ed), op. Cit., P. 72.
۱۶. فالاجی، پیشین، ص ۳.
۱۷. همان، صص ۹-۱۰.
۱۸. نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر قلم، ۱۳۶۹، ص ۳۵۴.
۱۹. فرد هلیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌اله نیک‌آیین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۲۷.
20. Afkhami, op. Cit., P. 333.
۲۱. فوران، پیشین، ص ۵۶۱.

نقش زنان در انقلاب مشروطه و تحولات آن

فیض الله امامی

نگاهی به شرایط سیاسی و اجتماعی زنان پیش از انقلاب مشروطه

بر اساس رساله‌ها و اندرزنامه‌های منتشر شده در عصر قاجار و در فرهنگ مسلط جامعه، زنان به صفاتی مانند ناقص‌العقل، ضعیفه، نادان و تن‌پرور و بیکار و مانند این‌ها متصف بودند، در نظام خانواده نیز زن را عبد و عبید و خدمتکار شوهر خویش می‌خواستند و در این مفاهیم به جد یا شوخی، رساله‌هایی نوشته شد که زبان حال آنان چنین بود: «این زنان جاهل و نادان، روزگار ما را سیاه کرده‌اند، دزدی می‌کنیم تا شکم این بیکاره‌ها سیر شود، خیانت می‌ورزیم تا آنان راضی باشند. مرد از روزی که در این ملک زن گرفت، اگر تاجر است خیانتکار می‌شود، اگر عوام بود، دزد می‌شود و اگر وزیر شد مال حرام می‌خورد و اگر قاضی بود حکم به ناحق می‌دهد و همه با هم مملکت را بریاد می‌دهند تا از عهده‌خانه و خانواده برآیند»^۱. در عصر قاجار رسم بر این بوده است که در خیابان‌های تهران، زنان از یک

۱. ناطق، هما، نگاهی به برخی نوشته‌ها و مبارزات زنان در دوران مشروطیت، کتاب جمعه، سال اول، شماره ۳۰ (اسفند ۱۳۵۸) ص ۴۷.

طرف و مردان از طرف دیگر عبور کنند. گاهی فریاد آمرانه نظمیه به گوش می‌رسید که می‌گفت: «باجی روت رو بگیر» یا «ضعیفه تند راه برو» و... حتی سوار شدن زن و مرد در یک درشکه، اگر چه زن و شوهر و برادر و خواهر بودند، ممنوع بود.^۱

مقاله‌نویس روزنامهٔ حبل‌المتین در شماره ۱۰۳، این شرایط را به خوبی به تصویر می‌کشد و می‌نویسد: «بدبخت‌ترین و مظلوم‌ترین اهل عالم، زن‌های ایرانند، بخصوص ساکنین شهرهای بزرگ، بالاخص زن‌های طهران که درهای نجات به روی آن‌ها بسته است، که نه معلوماتی دارند که در پناه آن‌ها قوت لایموت به دست آورند و نه کسب و شغلی دارند تا بر تحصیل رزق قادر شوند. چشم آن‌ها به دست مردان است که شبانه نان و آبی برایشان تدارک کنند، هر قسم تحکم را متحمل می‌شوند و استبداد مردان جاهل و بی‌انصاف را به جان و دل می‌خرند و هزارخرد فرمایش آن‌ها را اطاعت می‌کنند که یک جزئی خرجی به آن‌ها بدهند... هر نوع سختی به آن‌ها وارد آورده، ضرب و شتم را لازمهٔ وجود آن‌ها فرض کرده و آلت خدمت تصور نموده، ابداً از حقوق انسانیت برای آن‌ها قائل نمی‌شود...

زنانی که به هر دلیل بخواهند کار کنند، مجبورند در مقابل پرداخت چند قران، خدمتکار خانواده‌های متوسط الحال شوند یا در کشتزارهای برنج، تنباکو و غیره کار کنند، زنان روزانه ۱۲ ساعت کار می‌کنند و در قبال آن دستمزد محنت‌بار و ناچیزی دریافت می‌کنند.^۲

وضعیت زنان قبل از انقلاب مشروطه را از زبان خودشان بازگو می‌کنیم، یکی از آنان چنین می‌نویسد: «... ما را از پنج سالگی به مکتب می‌گذاشتند و آن هم نه همهٔ دختران را، بلکه ندرتاً نه ساله که می‌شدیم از مکتب بیرونمان می‌آوردند. اگر کتاب می‌توانستیم بخوانیم و یا خط می‌توانستیم بنویسیم پدران عزیزمان با کمال تغییر کتاب و قلم را از دستمان گرفته، پاره کرده و شکسته و به دور می‌انداختند که چه معنی دارد دختر خط داشته باشد، مگر می‌خواهید منشی بشوید همین قدر که بتوانی قرآن بخوانی کافی است...

۱. ناهید، عبدالحسین، زنان ایرانی در جنبش مشروطه، آسمان، نوید، ۱۳۶۸، صص ۱۹-۱۸.

۲. سلطانزاده، آ، منتخب آثار، به کوشش: خسرو شاکری، تهران؛ علم، ۱۳۵۷، ص ۱۰۵.

این بود شرح حال ما دختران در خانه پدران تا زمانی که به شوهرمان می دادند، اگر متشخص بودیم که چند نفر خدمتکار از برای ما معین کنند که ما خودمان زحمت خدمت کردن را نکشیم و فرمایش بدهیم. اگر رعیت بودیم که باید غیر از خانه داری و بچه داری کار دیگری کنیم، نداشتیم. ما زن های ایرانی جز زائیدن چیز دیگری بلد نبودیم. شما پدران ما بودید که ما را اینطور پروریدید و گرنه ما هم چون این شرایط که در پی آمد، گوشه ای از وضعیت زنان قبل از انقلاب بزرگ مشروطیت بود.^۱ البته در این جا، باید به این اشاره و تأکید نماییم که در مقابل این شرایط، بسیاری از زنان آزادیخواه و تحصیلکرده و تعداد زیادی از زنان مشروطه خواه در جهت بیداری زنان اقداماتی انجام دادند، مثلاً خانم استرآبادی از زنان تأثیرگذار در انقلاب مشروطه، که با غرب از طریق مسافرت آشنا شده بود موقعیت زنان در غرب را چنین بازگو می نماید: «تمام اهل فرنگ... تمام نسوان را مانند دسته گل دانسته، در برابر ایشان کمر خدمت به میان بسته، کمال اتحاد و اتفاق، بدون شائبه و خلاف و نفاق بر یکدیگر دارند، بلکه اکرام و احترام از زنان پیش از مردان نمایند. لذا از جامعه، حاکمیت و بخصوص مردان این انتظار را دانسته که با زنان چنین رفتار و برخوردی داشته باشند و خود نیز در این راه تلاش ها و مجاهدت های زیادی انجام داد».^۲

میرزا آقاخان کرمانی از جمله کسانی بود که به موقعیت زن ایرانی توجه داشت، وی درباره شرایط زن ایرانی می نویسد: «... زن ایرانی نه تنها در نظرها ضعیف و بی قدر و حقیر و یا ذلیل، ضعیف و مانند اسیرند، بلکه از دانش مهجور و از هر بینشی دور و از همه چیز عالم بی خبرند و از تمام هنرهای بنی آدم بی بهره و بی ثمر... و از معاشرت دور و در زاویه خانه های خراب، عنکبوت وار از خیال زنانه خویش می زیسته و بر وفق طبیعت خود می یافند، شب همه شب در فکر اینکه به صد حيله از دست آن شوهر نامرد نمرود کردار و شدداد رفتار، گریبان خود را خلاص کند. و نتیجه این می شود که نه تنها این اسارت و ذلت که اساس دسیسه و

۱. روزنامه حبل المتین، سال ۱۴، شماره ۹، جمعه ۹ شعبان ۱۳۲۴؛ ص ۳۰.

۲. استرآبادی، بی بی خانم، معایب الرجال، ویرایش: افسانه نجم آبادی، شیکاگو، میدلند پرس، ۱۳۷۱، ص ۵۷.

حیله است، خود زنان ایران را خراب دارد بلکه مبرهن است اولاد و احفادی که از ایشان متولد می‌شوند صاحب همان خلق و خویند؛ زیرا که رحم مادر مکتب طبیعی جنین است که از اخلاق و عادت و اطوار مادر، فرزند را طبیعت می‌آموزد.^۱

بر این اساس، وی خواهان دگرگونی شرایط زندگی و موقعیت اجتماعی زن ایرانی بود و خواستار مساوات ایشان با مردان در جمیع حقوق حیاتی بود و تأکید می‌کرد زنان باید در همه حقوق از تعلیم و تربیت، حکومت، ارث، صنعت، تجارت و عبادت مساوی مردان باشند.^۲

بیداری زن ایرانی در انقلاب مشروطه

زنان در انقلاب مشروطیت که جامعه ایران را عمیقاً تکان داد، بی تفاوت و منفعل نبودند، بلکه همانند مردان به جنب و جوش درآمدند. به طوری که باید گفت در این تاریخ، بیداری زن ایرانی آغاز شد. چه، پس از آنکه انقلاب مشروطه که موجب رشد سیاسی ایرانیان (مردان) شد و آن‌ها را به فعالیت کشانده بود، فروکش کرد، فعالیت زنان در زمینه‌های گوناگون، خصوصاً در زمینه سیاسی و اجتماعی تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت و بتدریج به حضور فعال، جدی و سازماندهی شده زنان در سطوح کار و مدیریت منجر شد.

وینست شیان که در اوایل سده بیستم از ایران دیدن کرده بود، بر این باور است که: «موقعیت زنان در ایران تقریباً از تمام سرزمین‌های اسلامی پائین تر است، شکاف عظیمی میان زن قاهره‌ای و استانبولی با زن تهرانی - حتی اگر در بالاترین موقعیت باشد - وجود دارد».

شاید نامه یک زن تحصیل کرده، که نصیحت مادری به دخترش را نشان می‌دهد، فضای حاکم بر آن روز زنان را تا حدود زیادی برای ما روشن کند. در این نامه که در روزنامه ایران‌نو به چاپ رسید، چنین آمده است: «مادر جان، فکر جان خودت باش، هرگز دل به این مردهای بی وفا نبند، تا می‌توانی مگذار شوهرت صاحب

۱. کرمانی، میرزا آقاخان، سه مکتوب، تهران، [بی‌جا]، [بی‌نا]، [بی‌تا]، ص ۲۰.

۲. کرمانی، میرزا آقاخان، هشت بهشت، تهران، [بی‌جا]، [بی‌نا]، [بی‌تا]، صص ۱۲۲-۱۲۱.

تمول و خانه شود، به محض آنکه قباى او دو تا شد، زن دیگر خواهد گرفت او را سیه بخت خواهد کرد. اقلاننه جان فکر خودت باش از او اخذ عمل کن که اقلان در روز سیه بختی پولی در دست داشته باشی که پیش ملای طالع بین که دعای سفیدبختی می دهد، خجالت نکشی و یا اگر طلاق گرفتی به خانه شوهر دیگری که می روی دست خالی نروی».^۱

تجربه نشان می دهد که معمولاً زنان در کشورهای دارای نوع نظام سیاسی دموکراتیک از وضعیت سیاسی بهتری برخوردارند تا در کشورهای دیکتاتوری و یا اقتدارگرای سنتی». لذا وقوع انقلاب مشروطه و ایجاد مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی، توانست فضای جامعه را به نفع زنان تغییر داده و باعث بیداری آنان شود. بی شک در این بیداری عواملی نظیر انقلاب صنعتی در اروپا، آشنایی در ارتباط با دنیای خارج، فعالیت های جدی و پیگیر آنان جهت آگاهی بخشی زنان و حتی مردان از طریق نوشتن مقالات در روزنامه ها و مجلات و حمایت مردان از فعالیت های زنان تأثیر داشته اند. در یکی از شماره های ایران نو آمده است که: «در توکیو دانشگاهی برای زنان افتتاح شده و تقریباً هفتصد زن در آن ثبت نام کرده اند. در حالیکه در ایران هنوز مردان می پرسند: یک زن عالم باسواد به چه درد می خورد؟ گمان می کردند از زن باسواد باید حذر نمود، و زن باسواد ممکن است نامه عاشقانه به مردان دیگر بنویسند. زن ها را نباید سرزنش کرد زیرا مقصر مردها هستند، چرا که ما زن را همسر، رفیق و خانه دار تصویر نمی کنیم و می گوئیم که زن فقط برای رفع حوائج ما خلق شده و آلت لذت نفسانی و شهوترانی ماست».^۲

لذا زنان آزادیخواه جهت آگاهی و بیداری زنان از طریق مقالات و نوشته ها فریاد می زدند که: «آخر ای خواهران عزیز قدری فکر نمایید که تفاوت خلقت ما با رجال چیست. خداوند غنی متعال ما را با مردان متساوی خلق فرموده بلکه بعضی از قوای ما اضافه بر قوای مرد است. مثلاً هیچ مردی قوه پرورش اولاد ندارد و ما داریم. وفا و محبت ما به درجات از مرد بیشتر است. در هوش و ذکاوت از مردان برتری داریم.

۱. ایران نو، شماره ۷۸، ۳۰ نوامبر ۱۹۰۹، ۹ آذر، ص ۲، جل المین، شماره ۱۰۳، ۲۹ اوت ۱۹۰۷، ۷ شهریور ۱۳۸۲، ص ۱. ۲. ایران نو، شماره ۴۴، اکتبر ۱۹۰۹، ۲۷ مهر ۱۲۸۸، ص ۱.

در قوه و بنیه از مرد مستحکم‌تریم. زیرا هیچ مردی صبر و تحمل و طاقت صدمات و زحمات و زجرهای ما را آئی تحمل نمی‌کند. لذا از هر جهت کسری نداریم. پس چه شده که پست‌ترین مخلوق و باعث بدنامی و وطن عزیزمان شده‌ایم و مکلف به تکلیف خود نیستیم و عمری را به بطالت می‌گذرانیم. از برای خدا بیایید انسان شویم و خود را از جهت جهالت و نادانی به مقام نورانی علم و عرفان و ادب و هنر و اخلاق برسانیم تا این وطن عزیزمان در اندک زمانی شاهد نورانی در میان ملل متمدنه عالم چهره گشاید.^۱

زنان بر این باور بودند که «تمام ماها (زنان) را از مردم (مردان) برای خودشان یا پسرانشان می‌گرفتند مقصود اصلی نقطه نظر خودشان بودند... بیچاره ما که اسلحه‌ای برای مردم بودیم».^۲

زنان که در واقع به یک نوع خودباوری در جریان مشروطه رسیده بودند، مردان را خطاب قرار داده، می‌گفتند: «آخر عدم قابلیت ما را در چه موقع امتحان فرمودید؟ کدام مدرسه از برای ما مظلومان تأسیس فرمودید؟ کدام معلم و معلمه تعیین نمودید؟ کدام اسباب صنایع و علوم و تربیت و دیانت و امامت از برای ما فراهم آوردید که عدم قابلیت و بی‌استعدادی ما بر شما معلوم شد؟»^۳ «آخر ما جماعت اناثیه مظلوم ایران مگر از نوع شما نبوده در حقوق نوعیه با شما شریک و سهم نیستیم؟ مگر ما بیچارگان در ردیف انسان‌های عالم به‌شمار نمی‌آئیم و در جرگه حیوانات بی‌زبان بارکش باید محسوب باشیم؟ از شما انصاف می‌خواهیم تا کی ما از فرمان «طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة خارج باشیم؟»^۴ «مگر ما نوع و قرین شما نیستیم؟ اگر خلقت طایفه نسوان نبود بقاء هستی شما از کجا بود؟ چه باعث شده که تمام راحتی‌ها، سیاحت‌ها و علوم و صنایع را از برای خود می‌پسندید و ما را از جمیع نعمات محروم نموده‌اید و می‌گویید که طایفه نسوان هم در مملکت

۱. ایران نو، شماره ۸۴، ۸ دسامبر ۱۹۰۹، ۱۷ آذر ۱۲۸۸، ص ۳.

۲. اتحادیه، منصوره و سیروس سعدوندیان، خاطرات تاج‌السلطنه، تهران، نشر تاریخ ایران ۱۳۶۱، ص ۴۳.

۳. ایران نو، شماره ۸۴، ۸ دسامبر ۱۹۰۹، ۱۷ آذر ۱۲۸۸، ص ۳.

۴. مساوات، شماره ۱۸، ص ۵-۶.

ما هنوز قابل هیچ‌گونه تربیت و صنایع نشده‌اند».^۱

از دیگر کارهای زنان آزادیخواه در جریان مشروطه، علاوه بر آگاهی دهی به زنان، از مردان ایرانی برای بیداری زنان مدد و کمک خواستند و خواستار همبستگی با زنان بودند. لذا اظهار می‌داشتند که «امروز فرقه بدبخت و محروم‌تر از همه چیز زنان ایرانی است، بیایید این بیچاره‌هایی که تاکنون جز آشپزخانه باریک و جاروکشی و رخت‌شویی چیز دیگری در عالم حیات نداشته و از خزان علم و معرفت بی‌بهره مانده و همیشه در زیر فشار شوهرهای خودشان شکنجه دیده، و به سبب اهمال و غفلت و نادانی پدر و مادر اشک‌های خونین ریخته، و از نافرمانی بچه‌های بی تربیت خودشان داغ به دل شده، و در زیر نگاه حقارت مردان آه و آمین نموده‌اند، اندکی دل بسوزانیم. و قتش رسیده بود که مردان در صدد همبستگی با زنان برآیند. بانوان پاکدامن کشور ما ترقی و تکامل می‌خواهند، خواندن و نوشتن و انسان شدن می‌طلبند، شما چرا ساکت نشست‌اید؟ بنویسید! به روزنامه‌ها و کتب‌ها و رساله بنگارید».^۲

رشد فکری زنان در سیر مبارزات مشروطه چنان بود که گاهی از مردان خانواده پیشی می‌گرفتند. در این جا نمونه‌ای ذکر می‌شود: «غیاث نظام که یکی از مخالفان سرسخت انقلابیون بود، توسط مجاهدین کشته شد و چون او در زمان حیات تحت حمایت روس بود قونسول روس بیرق خود در بالای خانه آن‌ها نصب نمود تا خانواده او را تحت حمایت خویش قرار دهد. اما همسر شجاع وی، بیرق را کنده، برای قونسول روس پیغام فرستاد که شوهر من ظالم بود و او را به سزای اعمالش رساندند. اگر تمام پسرهای مرا بکشید من زیر حمایت دولت روس در نمی‌آیم. پس از رسیدن این خبر به مجاهدین، جنازه غیاث نظام را که دو ساعت قبل از این پیغام کسی بر نمی‌داشت. به خاک سپردند، از آن شیرزن نهایت احترام را به جای آوردند».^۳

۱. ایران نو، ۳۰ نوامبر ۱۹۰۹، آذر ۱۲۸۸، شماره ۷۸، ص ۲.

۲. شوستر، مورگان، اختناق در ایران، ترجمه: ابوالحسن شوشتری، تهران فتحعلی‌شاه، ص ۱۸۴.

۳. کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۴۵۷.

زنان و اولین مجلس شورای ملی

مبارزات همه‌جانبه مردم باعث شد که مظفرالدین‌شاه فرمان مشروطیت را در سال ۱۳۲۴ ه.ق. امضا کند. بدین ترتیب نمایندگان انتخابی مردم برای اولین بار در مجلس گرد آمدند و قانون اساسی کشور را تنظیم نمودند. اما با وجود فعالیت‌های زنان و مبارزات پیگیر آنان در جریان مشروطه به حقوق‌شان توجهی نشد و اجازه شرکت در انتخابات را نیافتند. لذا «بزرگترین بی‌مهری که نسبت به زنان صورت گرفت در قانون انتخابات جلوه‌گر شد. ماده ۱۰ قانون انتخابات مجلس مصوب ۱۳۲۹ ه.ق، زنان را از حق رأی و نمایندگی در پارلمان محروم ساخت و آنان را در رده صغار، مجانین و جانبداران اعلام کرد.^۱ البته باید یادآور شد که بی‌توجهی به حقوق زنان، آنان را برگرفتن حق مسلم خود ترغیب کرد و در ابتدای راهی قرار داد که می‌بایست تا به انتها پیش رفته و به حقوق انسانی خود دست یابند. اقدام بعدی زنان برطرف کردن نقایص قانون اساسی مشروطه بود که در این راستا، زنان فعالیت‌های گسترده‌ای به منظور وادار کردن نمایندگان به تصویب متمم قانون اساسی انجام دادند.^۲ یکی از سازمان‌های زنان که فعالیت‌های مخفی داشت، اتحادیه غیبی نسوان بود که در خصوص متمم قانون اساسی بیانیه صادر کرد و در آن تصویب سریع متمم قانون اساسی را خواستار شده بود: «مدت چهارده ماه است که اوضاع مشروطه برپا شده، شب و روز عمر شریف خودمان را مصرف خواندن روزنامه می‌کنیم که بفهمیم مجلس شورای ملی چه گفت و چه کرد... فراوان لایحه از اطراف خوانده شد و در خصوص آن‌ها مذاکرات زیاد شد، جواب و نتیجه چه شد...؟ معلوم می‌شود که وکلای ما، مجلس را برای تفنن خاطر خودشان برپا کرده‌اند. مجلس پارلمنت برای اجرای قانون است. پس کو قانون شما؟ پس چه شد؟

۱. کار، مهرانگیز، حقوق سیاسی زنان ایران، تهران، روشنگران، مطالعات زنان، ۱۳۷۶، صص ۱۱-۱۳.

۲. کرمانی، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۳۱۵؛ بامداد، بدرالملوک، تاریکی به روشنایی با آزادسازی زنان در ایران، تهران، امیرکبیر ۱۳۵۶، ص ۱۳۴؛ شوستر، مورگان، اختناق در ایران، ترجمه: ابوالحسن موسوی شوشتری، به تصحیح: فرامرز بزرگ و اسماعیل رائین، تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۴۴، ص ۱۸۴.

مجلس سنای شماکو، عدلیه شماکو؟... اگر وکلای محترم ما توانستند یا می‌توانند تا سلخ رمضان قانون را تمام کرده و در سایر کارها ترتیبی بدهند که آسایش خلق فراهم شود، زهی شرف و سعادت. والا اگر در خود چنین پیشرفتی نمی‌بیند و می‌خواهید باز هم به ترتیب سابق پیش بروند، ما به توسط همین عریضه خبر می‌دهیم که همه استعفا از کار خود بدهند و رسماً به توسط روزنامه وطن به ماها خبر داده، چهل روزی هم کارها را به دست ما زن‌ها واگذارند و به شرط آنکه عار نداشته باشند، زیرا که وجود ما بسته به وجود یکدیگر است، اگر ما نباشیم شما نیستید».^۱

در این بیانیه، به روشنی و به‌طور غیر مستقیم، خواستار حضور زنان در مجلس شورای ملی و مشارکت آنان در مدیریت جامعه شده‌اند.

زنان در مواجهه با مجلس، در عین دفاع از آن به عنوان یکی از دستاوردهای مهم انقلاب مشروطه، خواهان و خواستار توجه جدی نمایندگان به حقوق حقه خود بوده و گاه کار تا بدانجا پیش می‌رفت که زنان، نمایندگان مجلس را تهدید به استعفا می‌کردند. به هر جهت زنان امیدوار بودند که انقلاب مشروطه، شرایط زندگی فردی و اجتماعی‌شان را دگرگون کند و به تحقیر و ستم نسبت به آنان خاتمه دهد تا زنان بتوانند به حقوق خویش دست یابند و به عرصه فعالیت‌های اجتماعی گام نهند. اما این انتظار در همان نخستین گام مشروطه‌خواهان رنگ باخت و خشم زنان را برانگیخت. زیرا که نویسندگان نظامنامه انتخابات دوره اول مجلس شورای ملی با اعتقاد به فرهنگ و سنت‌های مردسالارانه حاکم بر جامعه ایران و پیروی از آن، زنان را از حق رأی - (اعم از انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن - و مشارکت در قدرت سیاسی محروم کردند. زنان معترض شدند و چنین نوشتند: «... برادران عدالت دوست و مواسات خواه ما به حکم ماده مخصوص در نظام‌نامه مزبور (تبصره اول از ماده سوم و تبصره اول از ماده پنجم) توهین و تخفیف عموم زنان ایرانیه را نموده و آنان را در شمار مجانین و ضعفا محسوب دارند و حال آنکه می‌توان مدلل داشت که زنان قدمی از مردان عقب نیستند، بلکه اگر آن همه اسباب و آلاتی که برای تحصیل و

اشعار و ترقی مردان فراهم است زنان هم داشته، نتایج بهتر جلوه می‌دادند.^۱

زنان وقتی از مجلس بخاطر انتظارات خود و عدم یک برنامه ملی ناامید شدند در پائیز ۱۹۰۷م/ ۱۲۸۶ش شروع به فعالیت دوچندان از طریق انجمن‌ها، تشکل‌های غیررسمی سیاسی و اجتماعی و مطبوعاتی کردند، که در این میان نقش و فعالیت اتحادیه غیبی نسوان از همه آن‌ها آشکارتر بود. در یکی از بیانیه‌هایی که از سوی اتحادیه غیبی نسوان صادر شد، چنین آمده است: «مدت ۱۴ ماه است که اوضاع مشروطه برپا شد، شب و روز عمر شریف خودمان را صرف خواندن روزنامه‌ها می‌کنیم که بفهمیم مجلس دارالشورای ملی چه گفت و چه کرد... هزاران لایحه از اطراف خوانده شد و در خصوص آن‌ها مذاکرات زیاد شد. جواب و نتیجه چه شد؟ هیچ. یعنی چه؟... اگر وکلای محترم توانستند یا می‌توانند تا سلخ رمضان ۱۳۲۵ق، قانون را تمام کرده و در سایر کارها ترتیبی بدهند که آسایش خلق فراهم شود، زهی شرف و سعادت، والا اگر در خود چنین پیشرفتی نمی‌بینند و می‌خواهید باز هم به ترتیب سابق پیش بروید ما به توسط همین عریضه خبر می‌دهیم که همه استعفاء از کار خود بدهند و رسماً به توسط روزنامه ندای وطن به ما خبر دهند؟ چهل روزی هم کار را به دست ما زن‌ها واگذارند (که در آن صورت) قانون را صحیح می‌کنیم، نظمیه را صحیح می‌کنیم. حاکم تعیین می‌کنیم، دستورالعمل به ولایات می‌فرستیم، ریشه ظلمت و استبداد را از بین می‌بریم، ظالمین را قتل عام می‌کنیم، انبارهای جو و گندم متمولین را می‌شکنیم، کمپانی برای نان قرار می‌دهیم، خزانه‌های وزرا را که از خرمن خلق جمع و در سرداب‌ها گرو کرده‌اند، بیرون می‌آوریم، بانک ملی برپا می‌کنیم (نکته بسیار مهم و حائز اهمیت است)، عثمانی را عقب می‌نشانیم، اسرای قوچان را عودت به خانه‌های خود می‌دهیم، قنات شهری را صحیح می‌کنیم، آب سالم به مردم می‌خورانیم، کوچه‌ها و خیابان‌ها را نظیف می‌کنیم، کمپانی برای شهر معین می‌کنیم... همین قدر عرض می‌کنیم که زن‌ها می‌توانند آنچه را می‌خواهند...»^۲

۱. هفته‌نامه جل‌المتین، سال ۱۴، شماره ۱۷، دوشنبه ۱۶ شوال ۱۳۲۴، ص ۷.

۲. روزنامه ندای وطن، سال اول، شماره ۷۰، چهارشنبه ۲۳ رمضان ۱۳۲۵، صص ۲-۴، ۱۷.

علاوه بر اتحادیه غیبی نسوان، تشکل‌های دیگر زنان از جمله انجمن مخدرات وطن و حتی زنان آزادی‌خواه مستقل از این تشکیلات، در تعامل با مجلس شورای ملی، در مباحث سیاسی و اجتماعی نقش فعالی ایفا می‌کردند. که می‌توان به نامه انجمن مخدرات وطن به مجلس شورای ملی اشاره کرد که در آن خطاب به نمایندگان آمده است: «از طرف انجمن مخدرات وطن به مقام متیع مجلس مقدس شورای ملی - وکیل وظیفه‌اش وضع قوانین مملکتی و نظارت و توجه در اعمال وزراء و افعال کارکنان دولت است. قریب یکسال و نیم است که معلوم نیست اوقات گرانبهای ما صرف چه می‌شود؟ قشون روس در داخله ما رحل اقامت انداخته؛ انگلیس به غیر حق یادداشت مخالفت انسانیت می‌دهد و ما را تهدید می‌کند. عدلیه‌ها به‌طوری مغشوش است که قانونش را گرنزد بودایی‌ها و بربرهای بی‌تمدن بگذاری از دیدنش وحشت می‌کنند چه رسد به قبولش...، چرا در خصوص اخراج قشون روس اقدامات لازم نمی‌شود؟ چرا در صدد تأمین راه‌ها و شهرها بر نمی‌آیند که دست‌آویز به دست دشمن ندهید...»^۱

یکی دیگر از چالش‌های موجود در روابط میان زنان با مجلس شورای ملی، مسئله تأسیس مدارس و انجمن‌ها و تشکیلات سیاسی و اجتماعی زنان بود. با توجه به فشارهایی که از سوی زنان آزادی‌خواه و تشکل‌های زنان بر مجلس وارد آمد، سرانجام موضوع انجمن‌ها و تأسیس آن در مجلس مورد بحث قرار گرفت. «در اسفند ۱۲۸۶ / مارس ۱۹۰۸ م یکی از نمایندگان، بلیطی را که نام انجمن نسوان بر آن نوشته بود به مجلس آورد پرسید که آیا تشکیل چنین انجمن‌هایی مطابق «قوانین شرع» است یا نه. دهخدا می‌نویسد که زنان چندین عریضه به مجلس و کابینه تسلیم کرده‌اند و اجازه تأسیس مدارس جدید و انجمن‌ها را خواستند، اما همواره با جواب منفی روبرو می‌شدند».^۲

مسئله انجمن‌های زنان با مخالفت‌ها و موافقت‌هایی در مجلس روبرو شد. «مخالفین از جمله آقامیرزا محمود می‌گفت: که این مسائل قابل مذاکره در مجلس

۱. بامداد، بدرالملوک، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، ج دوم، ص ۱۸.

۲. صوراسرافیل، خرداد ۱۲۸۷، ژوئن ۱۹۰۸، شماره ۳۱، ص ۷.

نیست و خواست که وزارت امور داخلی مداخله کند. قدغن نماید که چنین انجمن‌هایی تشکیل شود. اما موافقین با احتیاط از موضوع زنان و انجمن‌ها حمایت کردند که می‌توان به وکیل‌الرعا یا اشاره کرد که گفت: اولاً باید معلوم شود که از بدو اسلام تاکنون جمع شدن نسوان در یک جا شرعاً ممنوع بوده یا نه. منتهی اسم انجمن چیزی است که تازه اصلاح شده، چه ضرر دارد که جمعی از نسوان دور هم جمع شده و از یکدیگر کسب اخلاق حسنه نمایند؟ بلی، در صورتی که معلوم شود که از آن‌ها مفسده که راجع به دین و دنیا باشد بروز نماید البته باید جلوگیری شود والا نباید اساساً این مسأله بد باشد. تقی‌زاده از دیگر نمایندگان موافق با انجمن‌های زنان گفت: هیچ ایرادی شرعی از برای این اجتماع نیست و زن‌های اسلام همیشه در همه جا دور هم دیگر جمع می‌شدند و می‌شوند و به موجب قانون اساسی هم هیچ ایرادی وارد نیست. وقتی که می‌گوید ایرانی، این لفظ شامل مرد و زن هر دو است مادامی که اجتماعات محفل دین و دنیوی نباشد ضرورتی ندارد و ممنوع نیست.^۱ بنابراین، دفاع و حمایت نمایندگان طرفدار حقوق زنان، فضای مجلس را به نفع زنان چنان تغییر داد که مخالفین انجمن‌ها قبول کردند که این تجمعات و انجمن‌ها تا زمانی که مخل امنیت مادی و معنوی نشود ضرری ندارد. زنان با وجود اینکه از مجلس شورای ملی، حقوق حقه خود را طلب می‌کردند و علی‌رغم اینکه گاه مقالات، بیانه‌ها و مخالفت‌های نسبتاً تندی با آن می‌نمودند اما، آنان همیشه و در همه حال از مجلس به‌عنوان یکی از دستاوردهای مهم انقلاب مشروطیت دفاع می‌کردند و این را ما می‌توانیم از شروع ناسازگاری‌ها و نهایتاً مخالفت‌های استبداد داخلی - محمدعلی‌شاه - دریابیم. مجلس ابتدا از حیثیت خود در مقابل محمدعلی‌شاه، از دول خارجی مدد خواست. در عین حال مشروطه‌خواهان و از جمله زنان - با وجود برآورده نشدن خواست‌های آنان - به دفاع از مجلس برآمدند. در پیام مجلس به سفرای دولت‌های خارجی در تهران چنین آمده است: «ملت ما پس از تحمل زحمات و قربانی‌های فراوانی، روی سعادت را دید. شاه مرحوم -

۱. مجلس، اسفند ۱۲۸۶، مارس ۱۹۰۸، شماره ۷۲، ص ۲.

مظفرالدین شاه - آزادی را به مردم اعطا داشت. اما بعضی از مقامات دولتی که دربار را احاطه کرده‌اند شاه را وادار به زیر پا گذاشتن مبانی قانونی می‌کنند که این امر ملت را به دفاع جدی می‌کشاند. برای اجتناب از وخامت اوضاع، از کلیه دول دوست تقاضای کمک اخلاقی کرده، مطمئن هستیم آن‌ها اجازه نخواهند داد حقوق ملت مورد تجاوز و تعدی قرار گیرد.^۱

رویاریوی محمدعلی شاه و متحدانش با مجلس شورای ملی، که با تاخت و تاز برخی ایلات و عشایر و تجاوز قوای عثمانی به خاک ایران همراه شده بود، نگرانی‌های گسترده‌ای نسبت به آینده ایران را پدید آورد. مشروطه‌خواهان، مجموعه این رخدادها و حوادث را طلیعه بازگشت استبداد داخلی ارزیابی می‌کردند و از این رو فعالیت‌های اعتراضی خود را تشدید نمودند. چنان‌که در آذربایجان و گیلان مشروطه‌خواهان تظاهرات و راهپیمایی‌های مسلحانه برگزار کردند و خواستار تصویب و اجرای متمم قانون اساسی شدند.

در تهران نیز تظاهرات اعتراضی متعددی برگزار می‌شد که در این تظاهرات زنان حضور جدی داشتند و گاهی هم، گردهمایی‌های مستقلی سازمان می‌دادند. از جمله روز یک‌شنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ قریب ۵۰۰ نفر از زنان در جلوی خانه بهارستان جمع شده، فریاد عامه «زنده باد مشروطیت»، «پاینده باد قانون»، «نیست و نابود باد استبداد»، «معدوم باد مستبدین» بلند بود. در پی گسترش این اعتراضات، محمدعلی شاه و متحدانش از موضع خود، عقب‌نشینی کردند و در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ هـ.ق / ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ م مجلس شورای ملی متمم قانون اساسی را به تصویب رساند و محمدعلی شاه نیز به ناچار آن را امضاء و تأیید کرد.^۲ اما این به معنای پایان رویاریوی نبود؛ چنان‌که در روز ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ق، / ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ م کودتای محمدعلی شاه و متحدانش با به توپ بستن نماد انقلاب مشروطه، یعنی مجلس شورای ملی به وقوع پیوست. این کودتا با دستگیری و حبس و کشتار فعالان

۱. کتاب نارنجی، گزارش‌های سیاسی وزارت خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران، به کوشش: احمدبشیری، جلد اول، تهران، نشر نور، چاپ دوم ۱۳۶۷. ص ۶۱.

۲. روزنامه جیل‌المین، سال اول، شماره ۲۷، چهارشنبه ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷، ص ۱.

سیاسی مشروطه‌خواه، استقرار دوباره استبداد را اعلام کرد و مبارزه سیاسی و اجتماعی مردم ایران و به خصوص زنان ایرانی را به مرحله جدیدی ارتقاء داد.

«بعد از افتتاح دوره دوم مجلس شورای ملی، نقش زنان در زندگی سیاسی کشور، رو به ازدیاد نهاد. در طهران کلوپ ملی زنان تأسیس شد... غالباً ناطقین معروف را برای ادای نطق خطابه به کلوپ‌های خویش دعوت می‌کردند. در مواردی که از حقوق مقدس زنان دفاع به عمل می‌آمد، با استقبال حقیقی آنان مواجه می‌شد. زندگی نو، حتی به داخل حرامسرا رسوخ کرد. زنان حرامسرا خیلی به خواندن روزنامه و بحث درباره مجلس ذی‌علاقه بودند...»^۱

حکومت استبدادی تاب و تحمل مجلس شورای ملی را که نمادی از دموکراسی در جامعه آن روز ایران بود، نیاورد؛ چرا که هرچه نهادهای مدنی در جامعه توسعه پیدا می‌کرد، قدرت حکومت استبدادی محدودتر می‌شد. لذا دست به بدترین شیوه مقابله با یکی از مهم‌ترین دستاوردهای انقلاب مشروطه یعنی مجلس زد و آن را به توپ بست. در پی کودتای محمدعلی شاه و آغاز دوره استبداد صغیر، شیوه فعالیت مشروطه‌خواهان همپای تغییر و تحول شرایط سیاسی کشور دگرگون شد. آنان با استقرار دوباره نظام پارلمانی، مبارزه را در عرصه داخلی و خارجی سازمان‌دهی کردند. برخی از رهبران و فعالان سیاسی مشروطه‌خواه که از کشتار و زندان جان‌به‌در برده بودند برای ادامه مبارزه از کشور مهاجرت کردند. آنان با تشکیل کمیته‌ها و انجمن‌هایی در باکو، استانبول، پاریس و لندن ضمن کمک‌رسانی به مبارزان داخل کشور به افشای‌گری علیه دولت کودتایی محمدعلی شاه و متحدان داخلی و خارجی آن پرداختند. حتی برخی از مشروطه‌خواهان تحت تأثیر محیط مهاجرت، خواستار الغای سلطنت در ایران و اعلام جمهوری ممالک متحده ایران شدند. همزمان با فعالیت مشروطه‌خواهان در خارج از کشور، شهر تبریز به رهبری ستارخان و باقرخان و هدایت شعبه فرقه اجتماعیون عامیون ایران به کانون مقابله مسلحانه با دولت کودتایی محمدعلی شاه مبدل شد. گروه‌های زنان این شهر به نهضت مقاومت

۱. پاولوویچ، م، تریا، انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی ایران، ترجمه م، هوشیار، تهران، رودکی، ۱۳۵۷، ص ۵۳-۵۲.

پیوستند و برای اعاده مشروطیت مبارزه کردند. در جریان محاصره ده ماهه تبریز توسط قشون سلطنتی، گروه‌هایی از زنان با شجاعت و دلیری تمام با لباس مبدل برای دفاع از شهر به مردان ملحق شدند.^۱

پس از انحلال مجلس، فعالیت‌های تبلیغاتی زنان خیلی بیشتر از مردان بود. به نوعی می‌توان گفت که محرک اصلی جامعه در این مرحله زنان بودند. زنان خطاب به مردان جامعه می‌نوشتند: «شما مردان بدانید عالم دیگری هم هست سوای عالم تنگ استبداد و ظلم و اسم آن عالم، عالم عدل و داد است... اگر شما برادران هم از سایر بلدان تعلیم گرفته بودید، بدنام‌کننده ایران و ایرانی نمی‌شدید. اگر شما هم از مملکت خود دست استبداد و ظلم را کوتاه کرده بودید و مطابق شرع مقدس دفاع نموده بودید (حالا) خود را مقصر عالم انسانیت و آدمیت نمی‌ساختید و روح مقدس صاحب اسلام را شاد ساخته بودید...»^۲

عرصه دیگر فعالیت زنان مشروطه‌خواه، شرکت آن‌ها در مبارزه مسلحانه برای استقرار نظام پارلمانی در ایران بود. این مشارکت به زنان تبریزی و تا حدودی رشتی محدود می‌شد. چنان‌که از تبریز گزارش دادند: «...زنان شیرافکن در یک نقطه مهم شهر با تغییر قیافه به یک مهارت مخصوصی که در کار تیراندازی دارند، سینه دشمن را می‌شکافند و آتش بر فرق نامردان سپاه یزید می‌بارند».^۳

در پایان جنگ وقتی اجساد شهدا را برای غسل بردند معلوم شد ۲۲ تن از شهدا شیرزنانی بوده‌اند در لباسی مردانه کوشیده تا شربت شهادت نوشیده‌اند.^۴

در این مبارزه زنان تهران نیز به جنب و جوش درآمدند. هفته‌نامه حبل‌المتین از تهران خبر داد که متجاوز از یکصد نفر زن مسلح به طپانچه‌های ششلول در

۱. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، به کوشش و ترجمه: حسن معاصر، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۵۳، ص ۸۲۳، خسروپناه، محمدحسین، سیر تجددطلبی سیاسی در ایران عصر قاجار، تهران، چیستا، سال ۱۵، شماره ۵ و ۴، دی و بهمن ۱۳۷۶.

۲. کهن، گوئل، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، ج دوم، تهران، آگاه، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۶۰.

۳. روزنامه انجمن، سال دوم، شماره ۴۱، ۱۷ صفر ۱۳۲۷، ص ۳.

۴. طاهرزاده، کریم، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران با مقدمه حسن تقی‌زاده و رضازاده، ص ۳۲۵؛ انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی، پاولوویچ و دیگران، ص ۵۱-۵۲.

کوچه‌های تهران به شاه فحش داده و حرکت می‌کردند و یا زنی در میدان توپخانه ملایی را که در آستانه به توپ بستن مجلس به نفع شاه در حال سخنرانی بود، ترور کرد و در همان جا، توقیف و درجا اعدام شد.

فتح تهران در روز ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ه. ق. / ۱۵ مه ۱۹۰۹ م. به دوران حاکمیت استبداد صغیر در ایران پایان داد و بار دیگر نظام پارلمانی را برقرار کرد و از سوی دیگر نقش زنان در حیات سیاسی کشور را رو به افزایش نهاد و بنابراین زنان ایرانی در دوره استبداد صغیر با شرکت در مبارزه گسترده و همه‌جانبه سیاسی و اجتماعی، توانایی‌ها و قابلیت‌های خود و لزوم مشارکت‌شان در ساماندهی اجتماعی جامعه ایران را آشکار کردند.

پس از فتح تهران، انجمن ملی زنان تشکیل شد که هدف آن، مبارزه علیه مخالفت بیگانگان در امور داخلی ایران بود. البته علاوه بر این انجمن، جمعیت‌های دیگری نیز تأسیس کردند و اعضای آن‌ها، ضمن ادای سوگند، با یکدیگر متفق شدند تا با استقراض از روس و انگلیس که کشور را در معرض خطر قرار می‌داد مبارزه نمایند. آنان اغلب سخنرانان معروف را برای ادای نطق به انجمن‌های خویش دعوت می‌کردند. آرمان‌های جدید حتی به داخل حرمسرا هم رسوخ کرده بود و زنان حرمسرا به خواندن و توجه به مباحث مجلس علاقه نشان می‌دادند.^۲ بنابراین، تجاربی که زنان در این مرحله به دست آوردند زمینه‌های فعالیت گسترده آنان را در دوره‌های بعدی فراهم کرد.

تشکیلات سیاسی اجتماعی زنان

انقلاب مشروطیت، انقلابی ملی بود که عامل حضور زنان در آن، نه خواسته‌ای صرفاً جنسیتی جهت بهبود وضعیت خودشان، که همگامی با نهضت عمومی مخالفت علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی بر کشور بود. از سوی دیگر،

۱. ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد سوم، ص ۱۴۵ فوران، جان، مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه: احمد ندین، ص ۲۷۶.

۲. پاولوویچ، م، ایرانسکی، س، انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی ایران، ترجمه: هوشیار، صص ۵۳-۵۲؛ ایران نو، ۱۷ اسفند ۱۲۸۸ / ۸ مارس ۱۹۱۰، ص ۲

علیرغم فقدان عناصر جنسیتی در سرآغاز این انقلاب، کم کم و با افزایش آگاهی‌های زنان، درخواست‌های روشنی از سوی آنان جهت بهبود وضعیت‌شان نیز مطرح گردید. به دیگر سخن، زنان خواستار دریافت سهم شایسته خویش از دستاوردهای انقلاب مشروطه گردیدند. بنابراین، انقلاب مشروطه دگرگونی بزرگی در سهم زنان در سیاست توده‌ای فراهم آورد. به‌طور کلی می‌توان گفت انقلاب مشروطیت، زنان ایران را به یک نوع خودباوری و رشد سیاسی و اجتماعی رساند و فضا و فرصتی برای آنان فراهم آورد تا به یادگیری سازماندهی خودشان بپردازند و در واقع خواسته‌های خود را از طریق تشکیلات سیاسی و اجتماعی پی‌گیری نمایند. از اواخر سال ۱۳۲۲ ق/ ۱۹۰۹ م فعالیت برای تشکیل انجمن‌هایی جهت سازماندهی مشارکت زنان در حیات اجتماعی و سیاسی جامعه و احقاق حقوق زن ایرانی افزایش یافت. زنان آزادی‌خواه و مبارز، لزوم تشکیل انجمن‌های زنان را در محافل و مجالس زنان در تهران مطرح می‌کردند و در این زمینه رایزنی‌های بسیاری انجام دادند. از جمله دستاوردهای این تلاش‌ها در مرحله نخست تشکیل جلسات خانگی و در مرحله بعد، تشکیل انجمن‌ها و تشکل‌های سیاسی بود. در این راستا، بی‌بی‌خانم وزیراف جلسات زیادی را تشکیل داد که زنان در آن‌ها مختار و مجاز بودند، هر نطقی را بکنند.^۱ و سرانجام زنان دست به تشکیل انجمن‌ها و تشکیلات مختلفی زدند که بیشتر خواسته‌های آنان در قالب: لزوم آموزش و پرورش و گسترش سطح سواد بین زنان ایرانی، کسب حقوق حقه زنان از جمله حق رأی و شرکت در انتخابات و مشارکت در مدیریت جامعه از طریق گذراندن قوانین در مجالس ملی بود. از مهم‌ترین این انجمن‌ها که بیشترین تأثیر را بر جامعه ایران داشتند، می‌توان به این تشکل‌های سیاسی و اجتماعی اشاره کرد: ۱. اتحادیه غیبی نسوان ۲. انجمن آزادی زنان ۳. انجمن مخدرات وطن ۴. انجمن همت خوانین ۵. جمعیت پیک سعادت نسوان ۶. جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران ۷. مجمع انقلاب زنان.^۲

۱. استاد ملک، فاطمه، حجاب و کشف حجاب در ایران، تهران، موسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۶۷، ص ۹۴، شوستر، مورگان، اختناق در ایران، صص ۲۳۹-۲۳۷.

۲. ناطق، هما، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، پاریس، خارزان، ۱۳۵۷؛ تاریخ هجده ساله

زنان و مطبوعات

یکی از بارزترین جنبه‌های نهضت مشروطیت، توسعه سریع روزنامه‌نگاری بود و این وضع در ۱۹۰۷م، هنگامی که گفته شد تعداد جراید ایران بالغ بر نود جریده است، از هر زمان دیگر برجسته‌تر می‌نمود. برخی از این روزنامه‌ها، خاصه صوراسرافیل، حبل‌المتین و مساوات دارای نظامی بسیار عالی بود و نمونه‌ای از یک شیوه نگارش مؤثر، پرمایه و موجز هستند که تقریباً ناشناخته بوده است. نخستین و به پاره‌ای لحاظ بهترین این روزنامه‌ها، روزنامه مجلس بود که از مباحثات مجلس ملی گزارشات کاملی به دست می‌داد و اولین شماره آن در نوامبر ۱۹۰۶م انتشار یافت. یک ماه بعد، در ۲۷ دسامبر ۱۹۰۶م روزنامه ندای وطن منتشر گردید.^۱

در روند نوگرایی جامعه و همگام با افتتاح مدرسه و تشکیل انجمن، زنان پیشرو و تجددخواه که از تأثیر روزنامه و شبنامه در به ثمر رسیدن انقلاب آگاه بودند، بر آن شدند تا خود نیز بنویسند. انتشار نخستین روزنامه زنان، پس از گذشت هفتاد و شش سال از تاریخ انتشار روزنامه مردان در ۱۲۵۲ق نمادی از واپس نگاه داشتن و استثمار زن در جامعه مرد محور ایران است.

نکته جالب این که، در این زمان خواندن روزنامه امری عمومی شده بود. به طوری که: «تعریف می‌کنند که در طهران خیلی دیده می‌شود که مثلاً پنبه دوز یا خیاط هم کار می‌کنند و هم روزنامه می‌خوانند و کسانی که جراید را می‌خوانند بعد

آذربایجان، احمد کسروی، تهران، امیرکبیر، ص ۱۱۹؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملک‌زاده، ج اول، ص ۱۴۶۳؛ مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی انقلاب مشروطیت ایران، محمدعلی تهرانی (کاتوزیان) تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۹، صص ۸۲۸-۸۲۷؛ هجوم روس و اقدامات رؤسای دین برای حفظ ایران، سیدحسن نظام‌الدین‌زاده، به کوشش: نصرالله صالحی، تهران شیرازه، ۱۳۷۷، ص ۱۲۲؛ اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، به کوشش: پرویز دستمالچی و خسرو شاکری، تهران، پادزهر، [بی‌نا]، صص ۹۰-۸۹؛ نامه‌ها و نوشته‌ها و یادها، صدیقه دولت‌آبادی، به کوشش مهدخت صنعتی و افسانه نجم‌آبادی، جلد اول، ص ۱۶؛ فخرایی، ابراهیم، گیلان در گذر زمان، صص ۳۶۰-۳۵۶؛ صدرهاشمی. محمد، تاریخ جراید ایران، جلد دوم، ص ۹۳؛ اسنادی از مدارس دختران - مشروطه تا پهلوی، به کوشش: سهیلا ترابی فارسانی، تهران سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۸، صص ۵۸-۵۷. ۱. براون، ادوارد، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۳۳.

از اتمام، به فقرا می دهند که آن ها نیز از مطالعه آن مستفیض شوند.^۱ بنابراین زنان به خوبی دریافته اند که با استفاده از نشریات می توانند بیشترین تأثیر را اولاً بر خود زنان و ثانیاً بر مردان جامعه داشته باشند.

لذا خود زنان در این خصوص بر این باورند: «که یکی از راه هایی که اسباب بیداری ملت پاکدامن ایران را فراهم می سازند، نطق و نگارش وطن پرستان واقعی مملکت است... اینک باید گفت، آری باید فریاد کشید و نوشت: ای وطن پرستان واقعی، ای نویسندگان پاکدامن و ای آزادیخواهان، درست بشنوید و ببینید که چگونه خادمین ملک و ملت و اقلام فداکار را تهدید می کنند، ما اینک با صدای بلند خطاب به همه مستبدین و دزدان و دشمنان می گوئیم ما را عشق وطن، ما را آرزوی پرورش مشروطیت ایران، و ما را افتخار خدمت در نگاهداری استقلال با معنی ایران به میدان معارف دواند، ما برای رستگاری ملت از روزگار تاریک و برای نجات خواهران بینوای خود و برای یاری وطن، قلم به دست گرفتیم...»^۲

یکی از زنان آزادیخواه در ارزیابی فعالیت روزنامه های مشروطه خواه و ضرورت آزادی بیان در جامعه آن روز، چنین می نویسد: «روزنامه های ایران را که می خوانیم، می بینیم که نوشته اند نخست از آزادی جراید می نویسم. یکی می نویسد این جریده آزاد است و آینه عیب نمای ملی است، پس چرا از معایب، چنان که باید و شاید، شرح نمی دهد. تو ای پدر مهربان این کلمات را که اول روزنامه می نویسی آیا غیر از این است که باید روزنامه ات مناسبت با این عبارت داشته باشد و بر حسب طبع خود از آزادی سخن گویی یا خیر؟ جز مکتوباتی که اغلب بی فایده است چیزی دیده نمی شود...» وی منظور خود را از آزادی مطبوعات چنین توضیح می دهد که «مقصود ما از آزادی، آزادی مشروع است یعنی خوب را بد نگویند از ترس، و بد را خوب ننویسند از خوف، واقعیت را بی ترس و باک بگویند، کسی نتواند بی جهت دیگری را اذیت کند، مال و ناموس و جان دیگری را بر باد دهد... ما می گوییم از مستبدان نترسند و جانشان در معرض خطر نباشد به حرف راست زدن مقصر و

۱. مساوات، شماره ۱۶، ۵ صفر ۱۳۲۶، ۸ مارس ۱۹۰۸، صص ۸-۵.

۲. صدر هاشمی، محمد، تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد سوم، صص ۱۰-۷.

محبوس نشوند، و به زندان اردبیل و کلات نروند... جهت این است که آن‌ها نمی‌توانند آزاد سخن بگویند. مگر آزادی قلم در مملکت ما نیست؟ چرا فقط لفظ آزادی است ولی حقیقت آزادی نیست... پس چرا بالای روزنامه می‌نویسند آزادم... به جهت آن که اول دیدند در نظام‌نامه اساسی فصل اول را آزادی قلم نوشته‌اند آن‌ها هم بالای روزنامه‌شان این لفظ را نوشته، به امید آن‌که آزاد سخن گویند اما تا یک کلمه حرف زدند، فی‌الغور از اطراف، مردمان مفسد رنجیده و اسباب چینی برایشان می‌کنند»^۱.

از انقلاب مشروطه تا سلطنت رضاشاه به تدریج هفت مجله و روزنامه اختصاصی زنان در ایران منتشر شد که این نشریات فعالیت‌های گسترده خود را، بعد از مجلس دوم رونق دادند. این نشریات مهم‌ترین ابزار اطلاع‌رسانی بودند که از طریق آن، زنان دیدگاه‌ها و هدف‌های خویش را مطرح می‌کردند. به دلیل مجال کم، در این مقاله صرفاً به عنوان و مدیر مسئولان آن‌ها اکتفا می‌شود: ۱. دانش به مدیر مسئولی خانم دکتر کحال. ۲. شکوفه به مدیر مسئولی خانم مریم عمید (مزمین السلطنه) ۳. زبان زنان به مدیر مسئولی صدیقه دولت‌آبادی ۴. نامه بانوان به مدیر مسئولی شهناز آزاد ۵. مجله عالم نسوان به مدیریت فارغ‌التحصیلان مدرسه دخترانه آمریکایی (بتل) ۶. جهان زنان به مدیر مسئولی فخرآفاق پارسا ۷. جمعیت نسوان وطن‌خواه به مدیر مسئولی محترم اسکندری

زنان و تأسیس بانک ملی

در زمینه تأسیس بانک ملی، به نظر می‌رسد اولین قشری از مردم ایران که در دوران مشروطیت به فکر ایجاد بانک ملی افتاد، زنان بودند که برای اولین بار در نشریه ندای وطن به تأسیس بانک ملی اشاره نمودند و عبارت «بانک ملی را برپا می‌کنیم» را مطرح کردند.^۲

جریان از این قرار بود که تقاضای دولت مشیرالدوله از مجلس شورای ملی در

۱. جیل‌المتین، سال اول، شماره ۶۵، ص ۲.

۲. ندای وطن، سال اول، شعبان ۱۳۲۵، شماره ۷۰، ص ۲.

۲۲ رمضان ۱۳۲۴ ه. ق. / ۱۰ نوامبر ۱۹۰۶ م. برای تصویب قرار داد استقراض از بیگانگان و مخالفت نمایندگان با آن، موجب شد تا طرح تأسیس بانک ملی ایران از سوی برخی از نمایندگان به مجلس شورای ملی ارائه شود و به تصویب برسد. با انتشار این خبر ملت غیور ایران... بلاتأمل به هیجان آمدند و در تهران در منابر و مساجد مردان و بیوه زنان به فریاد آمدند، اظهار نظر کردند که ما لباس، فرش، مخلفات زندگی خود را فروخته و بلاعوض به دولت داده، راضی نخواهیم شد که دوباره از خارجه قرض کند.^۱

«مسأله تأسیس بانک ملی با روندی نامطلوب پیش می‌رفت، گرچه مساعی سترگی برای گردآوری سرمایه لازم از طریق اعانه انجام گرفت. حدود یکصدتن از افراد هریک پنج‌هزار تومان مساعدت کردند، درحالی که پاره‌ای دیگر مبلغی حتی بیشتر تا حدود ۳۰ هزار تومان اعانه دادند. مردم فقیر هم یاری کردند. طلاب کتب خود را و زنان زیورات‌شان را برای حمایت بانک ملی فروختند. تنها در تهران یک میلیون تومان گردآوری گردید. درحالی که تبریز هم قول یک میلیون تومان دیگر از طرف خود و ایالت آذربایجان را داده بود».^۲

تا زمانی که زنان آزادیخواه و مشروطه طلب به میدان نیامدند، روند تأسیس بانک ملی به کندی پیش می‌رفت. در این زمان، زنان مشروطه‌خواه با حمایت و مشارکت خود از طریق تشکیل میتینگ‌ها، انتشار بیانیه‌ها و مقالات، زنان و مردان جامعه را به جنب و جوش درآوردند و نقش بسیار مهم و با ارزشی در این زمینه ایفا نمودند. در نشریات نوشتند: «چه بدبخت است زنی که شوهرش فوت کند و آن بیچاره فلک‌زده را با چندین طفل بزرگ و کوچک، گرسنه و تشنه، نالان و گریان، بیوه و بی‌کس بگذارد، حال این بینوا به که رو آورده و پناه به که برد. حسن و جمال رفته، جوانی سررسیده، اطفال صغیر عرصه را بر او تنگ کرده و راه چاره‌اش از هر طرف مسدود. اگر درست، به حال زنان بیوه دقت کنیم و در حالت عجزشان که متحیر و سرگردانند، تأمل نمایند حکم قطعی خواهیم کرد که هیچ طایفه درمانده‌تر از

۱. جریده ملی، سال اول، شماره ۱۳، ۱۵ شوال ۱۴۲۴، ص ۱.

۲. براون، ادوارد، تاریخ مشروطه ایران، ترجمه: مهری قزوینی، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۶، ص ۱۳۸؛ روزنامه تمدن، سال اول، شماره ۱۲، ۷ ربیع الاول ۱۳۲۵، ص ۴.

این‌ها نیست... حال همین پیرزن بیوه با این وضعیت مالی، خود را در تأسیس بانک ملی شریک می‌داند و هرآنچه دارد که چیز زیاد قابل‌داری هم نیست با هیچ چشم‌داشتی تقدیم مجلس می‌کند. و این جای تأمل فراوان دارد.^۱

زنان که در تأسیس بانک ملی، از مردان پیشگام بودند و بر آنان اشکال می‌گرفتند که: «شماها که این قدر برما خورده می‌گیرید بهتر است بدانید همین زن‌ها هستند که حافظ ادامه مجلس شورای ملی هستند، چه مجلس حکم تأسیس بانک ملی فرمود. این زن‌ها بودند که گوشواره و انگوی خود را فروخته، دادند ولی مردان متمول که ثروت مملکت نزد آن‌هاست در کمال بی‌غیرتی پول‌های خود را در بانک‌های اجانب می‌گذارند و ابداً همراهی و کمکی نکرده‌اند».^۲ لذا اقدام‌هایی در روزنامه‌ها با عنوان‌هایی چون «چه مردی بود کز زنی کم بود» مورد تمجید و تحسین قرار می‌گرفت تا مردان متمولی که پس‌اندازهای خود را در بانک‌های اروپایی نگه می‌داشتند شرمسار شوند.^۳ نکته قابل توجه در گردآوری وجوه برای بانک ملی، مسأله‌ای شد که زنان حول آن متشکل شدند و اولین انجمن‌ها و اتحادیه‌های خود را تشکیل دادند.^۴

تلاش‌های زنان برای تأسیس بانک ملی که نشان از فهم و شعور بالای سیاسی و اقتصادی دارد، درخور توجه فراوان است. در این خصوص روزنامه مجلس گزارش می‌دهد: «در نوامبر ۱۹۰۶ م. / آبان ۱۲۸۵ ش.، بیوه زنان گوشواره و دستبند خود را برای قرض دولت و تأسیس بانک داخله حاضر کرده و هر یک می‌خواهند که در این باب بر دیگران سبقت گیرند».^۵ حتی کار به آنجا رسیده بود که زن رختشویی به محوطه مجلس رفت. یک تومان داد و تقاضا می‌کرد برای بانک ملی اسمش را بنویسند.^۶

۱. روزنامه جیل‌المتین، سال اول، رجب ۱۳۲۵، شماره ۱۰۳، ص ۱.

۲. روزنامه تمدن، سال اول، شماره ۱۲، ۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۵، ص ۴.

۳. روزنامه ندای وطن، ۲۶ فوریه ۱۹۰۷، اسفند ۱۲۸۵، شماره ۱۲، صص ۷-۸.

۴. شیخ الاسلامی، پری، زنان روزنامه‌نگار و اندیشمند ایران، تهران، [بی‌نا]، ۱۳۵۱، صص ۷۱-۷۲.

۵. روزنامه مجلس، شماره ۲، ص ۴.

۶. بامداد، بدرالملوک، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، ص ۲۸، هفته‌نامه.

روزی زنی در مجلس سخنرانی سیدجمال واعظ اصفهانی برخاست و گفت: «دولت ایرانی چرا از خارجه قرض می‌کند، مگر ما مرده‌ایم؟ من یک زن رختشوی هستم، به سهم خودم یک تومان می‌دهم، دیگر زن‌ها نیز حاضرند».^۱

البته حمایت و یاری زنان به تأسیس بانک ملی به قشر خاصی محدود نبود. نه تنها اقشار محروم و ستم‌کش جامعه ایران بلکه در این خیزش عمومی، همه اقشار و طبقات جامعه مشارکت داشتند و گروهی از زنان اعیان و اشراف کشور نیز متعهد شدند بر حسب تمکن مالی خویش از یکصد تومان تا هزار تومان کمک کنند.^۲

بنابراین، زنان ایرانی در تأسیس بانک ملی، حمایت و مشارکت بسیار جدی و حضور کاملاً آگاهانه در دفاع از مجلس شورای ملی به عنوان یکی از دستاوردهای انقلاب مشروطه، داشتند و در این راه، نه تنها از مردان پیشی گرفتند، بلکه عامل تحرک جامعه برای دستیابی به بانک ملی بودند.

زنان و تأسیس مدارس

از زمانی که مبارزات مردمی برای استقرار مشروطه در ایران پا گرفت، فکر ایجاد مدرسه نیز از حمایت چشمگیری برخوردار شد.^۳

با وقوع انقلاب مشروطه و تدوین قانون اساسی، تأسیس مدارس در اصول قانون اساسی لحاظ گردید. در اصول ۱۸ و ۱۹ قانون اساسی مشروطیت چنین آمده است: «اصل ۱۸. تحصیل و مطالعه علوم و فنون و هنرها آزاد است. فقط مواردی که شرعاً ممنوع شده، مستثنی است. اصل ۱۹. تأسیس مدارس و آموزشگاه‌هایی که با بودجه دولتی و ملی اداره می‌شوند و نیز تحصیلات اجباری بر اساس قوانینی است که توسط وزارت معارف تهیه شده‌اند کلیه مدارس و آموزشگاه‌ها تابع و تحت

۱. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۸۲ - ۱۸۰؛ براون، ادوارد، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۳۲، گزارش‌نامه ایران در چهار بخش، مهدقلی هدایت، تهران ۱۳۳۳، ص ۱۸۸.

۲. یغمایی، اقبال، شهید راه آزادی: سیدجمال واعظ اصفهانی، تهران، توس ۱۳۵۷، ص ۲۳۴.

۳. قدیمی. فخری (خشایار وزیر)، کارنامه زنان مشهور ایران در علم، ادب، سیاست، مذهب، هنر، تعلیم و تربیت قبل از اسلام تا عصر حاضر، تهران، انتشارات وزارت آموزش و پرورش ۱۳۵۲، صص ۱۳۱-۱۲۸.

نظارت و وزارت معارف خواهند بود».^۱

پیش از انقلاب مشروطه، مکتب‌خانه‌های بسیار اندکی برای دختران وجود داشت که توسط زنان اداره می‌شد. برخی از دختران تا هشت سالگی ممکن بود قرآن خواندن را بیاموزند، ولی ضرورت نداشت نوشتن را فراگیرند.^۲ آقا میرزاسید محمد صادق پسر سید محمد طباطبایی رئیس مدرسه پسرانه اسلام در ۱۳۲۲ق، دلیل عدم تأسیس مدرسه دخترانه را در این می‌داند که تا اداره نظمیه و پلیس وجود نداشته باشد، اشرار آزار می‌دهند. جوانان و جاهلان مانع می‌تراشند، تا دولت ایران مشروطه و دارای قوانین اساسی نگردد و این استبداد برداشته نشود و نباید منتظر اصلاح و انتظام بود.^۳

زمانی که دولت (ایران) مدرسه معمولی را در تهران گشود از مبلغان مذهبی آمریکایی دعوت به همکاری کرد و به احتمال رهایی زن و برداشته شدن طوق رقیت از گردن او، از طریق اعتراض دادخواهی‌های زنان حاصل نمی‌شود، بلکه نیل به این هدف از طریق درک و دریافت نیازها، از سوی خودشان و مردان، امکان‌پذیر است... کتاب‌های درسی موجود در افزایش است و گرچه به نظر ما با مهارت تمام آماده نشده‌اند و معلمان و شاگردان بومی آن‌ها را دلپسند می‌شمارند بسیاری از معلمان مدارس دولتی، دختران بزرگتری هستند که خود در مدارس مبلغان مذهبی به تحصیل اشتغال دارند و بالطبع روح کلاس مدرسه‌ای را به کلاس‌های دیگر منتقل می‌کنند.^۴

بنابراین، نخستین مدرسه دخترانه ایران از جانب مبلغان مسیحی در ارومیه و در حوالی سال‌های ۱۲۵۴ق/ ۱۸۲۸م برای دختران خارجی تأسیس شد. پس از چند سال همین گروه به شرط عدم قبول دانش‌آموز مسلمان، اجازه افتتاح مدرسه دخترانه

۱. کتاب نارنجی، جلد اول، به کوشش: احمد بشیری، ص ۴۵.

۲. صدیق، عیسی، تاریخ مختصر آموزش و پرورش، ص ۳۲۲.

۳. کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، جلد اول، ص ۳؛ رشديه، شمس‌الدین، سوانح عمر، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۱۴۸.

۴. رایس، کلارا کولیور، زنان ایران و راه و رسم زندگی آنان، مترجم: اسدالله آزاد، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶، صص ۱۱۸-۱۱۷.

در تهران را از ناصرالدین شاه گرفتند، اما در ۱۲۹۲ق/ ۱۸۷۵م در تهران، دختران مسلمان نیز به آن مدرسه راه یافتند. در سال ۱۲۸۲ق از سوی جمعیت خواهران «سن و نسان دوپل» مدرسه‌های دخترانه‌ای در تبریز، ارومیه، سلماس و اصفهان در جهت اشاعه عقاید مسیحیت افتتاح شد. در ۱۲۹۲ق جمعیت مذکور «مدرسه دخترانه سن ژوزف» را در تهران تأسیس کرد. در ۱۳۱۶ق جمعیت آلیانس فرانسه، مدرسه‌ای به همین نام در تهران افتتاح کرد.^۱

نخستین بار در سال ۱۳۲۴ق، مدرسه‌ای به نام مدرسه دوشیزگان توسط بی‌بی خانم وزیراف، برای دختران گشایش یافت. اما به خاطر واژه دوشیزه با مخالفت سخت روبرو گردید و به رغم مقاومت‌های بی‌بی خانم، این مدرسه گسترش نیافت.^۲ و سرانجام دبستان دوشیزگان پس از تقریباً یک ماه فعالیت، در اواسط ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق، تعطیل شد.^۳

در راه تأسیس مدارس، یکی از موانع مهم خود زنان بودند که به دلیل عدم یا کمی اطلاعات و آگاهی، سعی در گرفتن حقوق حقه از جمله تأسیس مدارس برنیامدند. این مسأله را می‌توان از نامه زنی به یکی از نشریات آن روز به خوبی دریافت: «اگر به یکی از دختران خودمان بگوییم به طور نصیحت، که آیات قرآنی و حدیث‌های نبوی مصرح است که تمام زن‌های مسلمان مجبورند از تحصیل، فوراً جواب می‌گویند این‌ها قدیمی شده از تازه باید حرف زد. وقتی گفته می‌شود که تمام زنان عالم مشغول شده‌اند، جواب می‌گویند که آن‌ها مسلمان نیستند، کافرنند. در این موقع به یک حدیث غیر معلوم که مینایش را کمینه نمی‌دانم متوسل شده و می‌گویند حرام است زن سواد داشته باشد».^۴

«...این عاجزه مبهوت هستم که این تظلم و شکایت را از برادران محترم که والیان ما هستند نمایم یا از دست همشیره‌های خود ناله و سوگواری بکنم که در

۱. صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش، ص ۳۶۰، شیخ الاسلام، پری، زنان روزنامه‌نگار و اندیشمندان ایران، ص ۶۵.

۲. قدیمی، فخری، کارنامه زنان مشهور ایران، ص ۱۳۳.

۳. حسینی، رباب، مدارس نسوان، گنجینه اسناد، سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۷۰، ص ۸۲.

۴. شکوفه، سال دوم، شماره ۲۴، ۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۲، ص ۴.

استرداد حقوق خود چنین سکوت دلسوز و جانگداز می‌فرمایند.^۱

ایجاد مدارس به شکلی که ما امروزه در جامعه می‌بینیم دستاورد رنج‌ها، مشقات و از جان‌گذشتگی‌های صدها زن آزادیخواه و عدالت‌طلبی است که در این راه، حقیقتاً دست به یک مبارزه جدی زدند. ماه‌سلطان‌خانم امیرصحنی مدیر دبستان نسوان یکی از این زنان است که در این زمینه چنین می‌گوید: «آن‌ها (سنت‌گرایان و مخالفین تأسیس مدرسه)، اغلب اشخاص کم‌عقل (دیوانه) را که در آن زمان به واسطه نبودن تیمارستان مخصوص در رهگذر، پرسه می‌زدند به داخل مدرسه راهنمایی می‌کردند تا کارمندان مدرسه و اطفال را دچار وحشت کرده و به سخره بگیرند و خودشان که جلوی در، اجتماع کرده بودند، خنده و تفریح کنند. در برابر اعتراض اولیاء مدرسه، پاسخ دادند بهتر است برای رفع مزاحمت، در این لانه فساد را ببندید و دخترها را از راه به در نکنید».^۲

شمس کسمایی سوادآموزی دختران و زنان را گام اساسی در جهت تحول شرایط نابسامان فردی و اجتماعی زن ایرانی می‌دانست و در این خصوص اعتقاد داشت که: آخر تاکی مردها اسیر بارگران زن‌ها و زن‌ها گرفتار استبداد مردها باشند و چرا نصف نفوس ایران که ما طایفه نسوان باشیم، جزء اموات محسوب می‌شویم؟ و خودش پاسخ می‌داد خروج از این وضعیت در گرو آزادشدن زنان و دختران است و زنان از طریق سوادآموزی و گسترش مدارس دخترانه می‌توانند با عقاید و مدنیت جدید آشنا شوند و نسبت به حقوق خویش آگاه گردند.^۳

لذا زنان می‌نوشتند: «حس بشریت گواه است که زن و مرد را از حیث اداری و شعور فرق و تفاوت نیست. همچنان که پسران قابل تعلیم و تربیت هستند دختران نیز لایق دانستن و آموختن خواهند بود. و البته روا نیست که دختران و خواهران وطن عزیز را از مقامات سعادت علم محروم داریم، زیرا که جنس اناث امهات کمال

۱. ایندیانا، نگرشی بر زن و جنسیت در دوران مشروطه، تهران، کانون پژوهش تاریخ زنان ایران، ۱۳۷۸، صص ۱۵۹-۱۵۶.

۲. بامداد، بدرالملوک، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، جلد دوم، صص ۴۱-۴۰.

۳. روزنامه ایران نو، سال، شماره ۵۴، شوال ۱۳۲۲، ص ۳.

و مرصعات ادب و مریات رجال اطفالند».^۱

زنان، حتی مشروطه‌خواهان را خطاب قرار داده و می‌گفتند: «ای برادرانی که خون خود را ریخته تحصیل مشروطیت نموده‌اید!!!، ای اشخاصی که برای حفظ حقوق نوعیه با همتی بلند و تمام قوا حاضر شده‌اید!!!، آخر ما جماعت انائیه مظلوم ایران مگر از نوع شما نبوده و در حقوق نوعیه با شما شریک و سهم نیستیم! مگر ما بیچارگان در ردیف انسان‌های عالم به‌شمار نمی‌آئیم و در جرگه حیوانات بی‌زبان بارکش باید محسوب باشیم! از شما انصاف می‌خواهیم تا کی ما از فرمان طلب‌العلم فریضه‌علی کل مسلم و مسلمة خارج باشیم...» و در جواب انجمن اتحادیه طلاب که مخالف سوادآموزی زنان و دختران بودند می‌گفتند: «...در صورتی که تمام اعضا از معلم و مدیر و ناظم و خدمه و غیره از طایفه انائیه و جنس خودمان باشد چه ضرری به حال شما دارد که بخل ورزیده و ما را از تمام معارف و رسوم انسانیت محروم می‌کنید».^۲

علی‌اکبر دهخدا در اعتراض به برخی نمایندگان مجلس، در ستون چرند و پرند روزنامه صوراسرافیل، در خصوص ایجاد مدارس دخترانه چنین می‌نویسد: «چه علت دارد که زن‌های ما چنددفعه جمع شده عریضه‌ها به مجلس شورا و هیئت وزراء عرضه کرده و با کمال عجز و الحاح اجازه تشکیل مدرسه را به طرز جدید و ترتیب انجمن نسوان خواستند و هردفعه وکلا و وزرا ما گذشته از اینکه همراهی نکردند، ضدیت نمودند».^۳

با این حال و با وجود تمامی سختی‌ها، پس از بالا رفتن سطح آگاهی‌های جامعه و احساس ضرورت ایجاد مدارس دخترانه، بانوان مشروطه‌خواه و آزاداندیش دست به کار شدند و در همان زمانی که نمایندگان به بحث و جدل پایان‌ناپذیر درباره چگونگی ایجاد مدارس پرداخته بودند به تأسیس اولین مدارس دخترانه ایرانی اقدام

۱. روزنامه مجلس، سال اول، شماره ۶، دوشنبه ۱۶ شوال ۱۳۲۴، ۷ ص ۳؛ پیرنیا، منصوره، سالار زنان ایران، واشنگتن، انتشارات مهر ایران، ص ۷۰

۲. روزنامه مساوات، سال اول، شماره ۱۸، یکشنبه ۱۹ صفر، ۱۳۲۶، ص ۶.

۳. صوراسرافیل، سال اول، شماره ۳۱، پنج‌شنبه ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۶، ص ۷.

نمودند. این اقدامات درحالی صورت گرفت که اوضاع ایران بسیار متقلب بود و هرگونه نوگرایی در جامعه با دیده شک و تردید نگریسته می شد. بازار تکفیر و افترا بسیار گرم بود و کهنه پرستان از هیچ اقدامی حتی خطر جانی و هتک آبرو و حیثیت این زنان فروگذاری نمی کردند. در این راستا، زنان آزاداندیش نیز با استناد به آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر اسلام، تلاش می کردند تا بی پایه بودن نظرات کهنه پرستان و مخالفان را اثبات کنند. لذا در پاسخ به یکی از مخالفان دبستان دوشیزگان - نخستین مدرسه دخترانه - گفتند: «اگر مقصود جنابعالی از این سخن این است که جماعت زنان می باید هیچ علمی نیاموزند و مانند حیوان بی شاخ و دم باشند... این مطلب را فرموده اند پیغمبر گرامی، که آن خدای جل و علاء فرموده است که: طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة. و خیلی فرق است مابین خدای ماکه طلب علم را بر نسوان واجب نموده و خدای شما که علم را بر زنان حرام کرده و خلاف دین و مذهب قرار داده است...»^۱

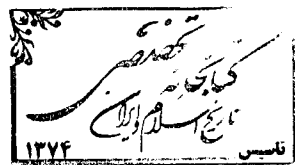
حتی مدیران مدارس دخترانه به مناسبت های مختلف از جمله در ماه محرم، مجالس روضه خوانی در مدرسه برپا می کردند تا شائبه بی دینی و کفرخانه پنداشتن مدارس دخترانه را برطرف کنند.^۲

در روند تأسیس مدارس دخترانه، مسأله بسیار مهمی که باید در نظر گرفت، حمایت و پشتیبانی روحانیون بود. به طوری که حمایت همه جانبه برخی از علماء و مجتهدان موجب شد تا اتهامات و تبلیغاتی که علیه مدارس دخترانه از جانب سنت گرایان به عمل می آمد، رنگ ببازد. در همین راستا، آقا شیخ محمد یزدی از مجتهدان طراز اول آن دوره، برای رفع هرگونه اشتباه در مورد تحصیل کردن دختران، همسر خود را تشویق کرد تا مدرسه دخترانه در تهران تأسیس کند و خانم صفیه یزدی (همسر آقا شیخ محمد حسین یزدی) این مدرسه را بنام مدرسه عفتیه در خیابان سیروس تأسیس کرد و مدیریت آن را شخصاً برعهده گرفت.^۳ البته این نکته را نیز

۱. روزنامه جبل المتین، سال اول، شماره ۱۰۵، یکشنبه ۲۳ رجب ۱۳۲۵، ص ۴.

۲. بامداد، بدرالملوک، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، ج دوم، ص ۴۱.

۳. همان، زن ایرانی، ص ۳۲.



باید گفت که در روند تأسیس مدارس، برخی دیگر از روحانیون با آن به دشمنی برآمدند و «آن را خلاف شرع اسلام می‌دانستند و می‌گفتند وای به حال مملکتی که در آن مدرسه دخترانه تأسیس شود».

زنان در پاسخ به این بخش از روحانیت، می‌گفتند: «خدا می‌داند متحیریم که با این تفاوت‌های فاحش و وضوح مطلب انصاف و وجدان کدام لامذهب مکتب را تجویز و مدرسه را حرام می‌کنند و به چه دلیل بی‌فکر و تأمل تحریر و اشاعه این عبارت جناب‌عالی (یکی از روحانیون مخالف تأسیس مدارس) را به صورت فتوی جایز می‌شمارد».^۲

در سال ۱۳۳۶ هـ.ق/ ۱۹۱۸ م تحول چشمگیری در زمینه تحصیل دختران ایرانی پدید آمد و به همت نصیرالدوله بدر، مرکزی به نام «دارالمعلمات» - تربیت معلم امروزی - برای ادامه تحصیل دختران و تربیت معلم مدارس دخترانه ایجاد شد. تا این زمان مدارس دخترانه در ایران به دبستان‌هایی که حداکثر شش کلاس داشتند محدود می‌شد و معلمان مدارس دخترانه بدون آنکه دوره آموزشی مخصوص تربیت معلم را طی کنند، صرفاً از روی علاقه شخصی تدریس می‌کردند. دوره تحصیل در دارالمعلمات چهار سال بود که در سه ساله اول، دروس دوره متوسطه و در سال چهارم اصول تعلیم و تربیت آموزش داده می‌شد. دانش‌آموزان دبستان‌های دخترانه پس از اخذ گواهینامه شش ساله ابتدایی می‌توانستند در دارالمعلمات ثبت نام کنند. در هر کلاس حدود ۱۲ نفر دانش‌آموز تحصیل می‌کردند و هریک از دانش‌آموزان در یکی از رشته‌های تخصصی فارغ‌التحصیل می‌شدند که رشته‌های آن عبارت بود از: تاریخ، جغرافیا، فارسی، عربی، ریاضیات، فیزیک، شیمی و بهداشت.^۳

همان‌طور که پیشتر آمد، فعالیت‌ها و کوشش زنان و مردان آزاداندیش و

۱. ملک‌زاده، مهدی، انقلاب مشروطیت ایران، ج چهارم، ص ۲۱۸.

۲. جل‌المبین، شماره ۱۰۵، ۱۰ شهریور ۱۲۸۶، ۱ سپتامبر ۱۹۰۷، صص ۴-۵.

۳. قاسمی‌پور، اقبال، مدارس جدید در دوره قاجاریه (بنیان و پیشروان)، تهران، مرکز نشر

دانشگاهی، ۱۳۷۷، ص ۵۰۲.

مشروطه‌خواه، شرایط لازم را برای گسترش مدارس دخترانه در تهران و سپس در دیگر مناطق کشور فراهم کرد. به‌طوری که در سال ۱۳۲۹ق/ ۱۹۱۱م فقط در تهران ۵۷ دبستان دخترانه با ۲۱۷۲ نفر دانش‌آموز فعالیت می‌کرد.^۱

این تعداد در سال ۱۳۳۱هـ/ق ۱۹۱۳م به ۶۲ دبستان و ۲۴۷۴ نفر دانش‌آموز افزایش یافت.^۲ در سال ۱۳۳۸هـ/ق ۱۹۲۰م هرچند تعداد دبستان‌های دخترانه به دلایل مختلف به‌ویژه مشکلات مالی به ۵۰ مدرسه کاهش یافت، اما شمار دانش‌آموزان دختر به ۳۸۶۹ نفر افزایش یافت.^۳ که این تعداد دانش‌آموز در سال ۱۳۰۱ش./ ۱۹۲۲م به ۵۲۵۸ نفر رسید.^۴

زنان و اولتیماتوم روسیه تزاری

ماجرای نهضت زنان ایران در همان هنگامی به گوش جهانیان رسید که انقلاب از همه سو مورد حمله قرار گرفته بود. در ۲۹ نوامبر ۱۹۱۱م/ ۸ آذر ۱۲۹۰ش حکومت روسیه با جلب موافقت بریتانیا به مجلس ایران اولتیماتوم داد که مورگان شوستر را ظرف چهل و هشت ساعت اخراج کند. اصلاحات مالی شوستر که از حمایت بسیاری از دموکرات‌ها برخوردار بود و امتناع او از پذیرش اقتدار روسیه در امور داخلی ایران، حکومت تزاری را به خشم در آورده بود.^۵ لذا روس‌ها با اشغال رشت و انزلی در آبان ۱۲۹۰/ ۱۹۱۱م اولتیماتوم سه ماده‌ای به ایران دادند: عزل و اخراج شوستر، قول دادن به اینکه بدون اجازه روس و انگلیس هیچ مستشار خارجی استخدام نشود و پرداخت غرامت نیروهای روس مستقر در انزلی و رشت. آن‌ها همچنین تهدید کردند که اگر خواسته‌هایشان در عرض ۴۸ ساعت پذیرفته نشود بلافاصله تهران را اشغال خواهند کرد.^۶

۱. روزنامه تمدن، سال چهارم شماره ۲۵، چهارشنبه ۱۵ رجب ۱۳۲۹، ص ۸.

۲. شکوفه، سال دوم، شماره ۲۰، نمره (صفر) ۱۳۳۲، صص ۴-۳.

۳. عالم نسوان، سال اول، شماره اول، ذیحجه ۱۳۳۸، صص ۳۶-۳۵.

۴. هفته‌نامه جبل‌المتین، سال ۳۳، شماره دوم، ۲۳ جمادی‌الثانی، ۱۳۴۳، ص ۱۹.

۵. آفاری، ژانت، انقلاب مشروطه ایران، ص ۲۶۹.

۶. آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه: احمدگل محمدی و محمدابراهیم فتاحی،

اولتیماتوم روسیه، واکنش جامعه ایرانی را برانگیخت و زن ایرانی که اینک، به یک خودباوری و بیداری رسیده بود، جلوتر از زمان خود عمل کرد. زنان آزادی خواه اظهار داشتند که: «ما ایرانیان با این همسایه حق شکن و حریص خود با نزاکت و ملایمت رفتار کردیم و تا ممکن بود متحمل حرکات زشت و وحشیانه این همسایه شدیم. آن‌ها به همدستی سلاطین نفع پرست و وزرای وطن فروش، استقلال و حیثیت ما را تحلیل برده و می‌برند... امروز یادداشتی وحشت‌انگیز می‌دهد و درخواست‌های ایران، ایران «نابودکن» می‌نمایند. در این صورت برای هر ذی‌حس با وجود و هر وطن‌پرستی لازم است که تن به ذلت نداده و راضی به خواری و مذلت نشود و تا جان دارد وطن خود را حفظ کند و ناموس خود را از دستبرد اجانب محفوظ دارد و برای جنگ و جانبازی حاضر شود و در صفحات تاریخ نام بزرگ و عالی از خود به یادگار بگذارد. خانم‌های عزیز نترسید و جداً بکوشید تا پای اجنبی را از خاک پاک مملکتمان دور سازیم»^۱.

مشروطه خواهان با توجه به فقر عمومی در کشور تأکید می‌کردند از آنجایی که اکثر مردم ایران «قدرت اعانه مالیه در آبادی و وطن ندارند باید بکوشند از اقداماتی که بنیه ضعیف اقتصادی کشور را بیش از بیش تضعیف کند خودداری بکنند. با توجه به اینکه عمده خرابی مملکت در احتیاج به خارجه و ترویج صنایع آن‌هاست وظیفه ملی و میهنی اقتضاء می‌کند که مردان و زنان به همان صنایع وطن خویش قناعت کنند و با خود عهد کنید و قرار بدهید که قدرالقوه امتعه خارجه را استعمال ننمایید»^۲.

یکی از تشکل‌های سیاسی زنان که در این راستا فعالیت چشمگیری از خود نشان داد، انجمن مخدرات وطن بود. این انجمن ضمن فعالیت در داخل کشور و تشویق زنان در این مبارزه، در بعد خارجی نامه‌هایی به زنان آزادیخواه جهان از جمله زنان بریتانیا و اروپا نوشتند و از آنان یاری و مساعدت طلبیدند. آنان در این نامه‌ها نوشتند: «حکومت روسیه با اولتیماتوم از ما می‌خواهد که استقلال خود را به

تهران، نشر نی، چاپ پنجم، ۱۳۷۹، ص ۱۳۶.

۱. بامداد، بدرالملوک، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید. ج دوم، ص ۱۸.

۲. جهاد اکبر، سال اول، شماره ۷، ۲۴ صفر ۱۳۲۵، ص ۳.

او واگذاریم گوش مردان اروپا، فریادهای ما را نمی شنود. مگر شما زنان به ماکمک کنید...» اتحادیه اجتماعی و سیاسی زنان اروپا در جواب به زنان ایران، عجز خود را در تأثیرگذاری بر موانع حکومت بریتانیا اعلام می دارد و در پاسخ می گویند، «متأسفانه نمی توانیم حکومت بریتانیا را واداریم که حتی به ما یعنی به هموطنان، آزادی سیاسی بدهد. در مورد اقدامات آنان در ایران نیز قدرت تأثیرگذاری نداریم. قلب های ما از همدردی با خواهران ایرانی و تحسین اعمال میهن پرستانه و مبارزه جویانه آنان مالا مال است».

نکته ای که در جریان اولتیماتوم روسیه، بسیار جای تأمل داشته و در واقع، حکایت از شعور بالای سیاسی و اجتماعی زنان دارد، این است که سفارت روسیه در تهران با ترغیب خاصی سعی در القای این مسأله داشت که مجلس شورای ملی کاری برای زنان انجام نداده و از این طریق می خواست نوعی بدبینی را در زنان نسبت به مجلس ایجاد کرده و در واقع زنان و مجلس را در مقابل هم قرار دهد. ولی زنان به خوبی این را متوجه شده و از طریق انجمن مخدرات وطن به سفارت روسیه چنین نوشتند: «حکومت مشروطه ضعیف بود و نتوانسته بود بسیاری از مدارس دخترانه را باز کند یا به زنانی که تمدن و تحصیلات را بر عدم مهارت و بطالت ترجیح می دادند، امید چندانی بدهد. اما معنی اش این نبود که باید به دوره استبداد برگشت، زیرا هر آدم با وجدانی عدالت و قانون را بر استبداد و بی قانونی ترجیح می دهد. هم زنان و هم مردان در این تلقی متفق القول هستند. وانگهی، زن ها می دانستند که وضعیت زنان اروپا بهتر از وضعیت آنهاست، اما این سخن معنی اش این نبود که بخواهند زیر فرمان قدرت های اروپا بروند. موقعیت اجتماعی مناسب تر زنان اروپائی از این امر بود که بر علوم و حرفه های مختلف تسلط دارند و علت دیگری ندارد».

به هر جهت اولتیماتوم روس خشم زنان را برانگیخت. به طوری که ۳۰۰ زن با طپانچه های پنهان در زیر چادرهایشان به راهروهای مجلس ریختند و تهدید کردند که هر نماینده پذیرنده اولتیماتوم روس ها را خواهند کشت. تظاهرات کنندگان

خشمگین به ترامواهای شهر که روس‌ها در آن‌ها سهییم بودند، حمله‌ور شدند. همچنین جمعیتی پر شمار که ناظری آنرا عظیم‌ترین جمعیت تا آن تاریخ توصیف کرده است با فریاد «یا مرگ یا استقلال» در اطراف مجلس اجتماع کردند.

هزار زن ایرانی، در این تظاهرات گرد آمدند و بعضی از آن‌ها برفراز دیوار یا سکویی رفتند و برای مردم سخن می‌گفتند و بر ضرورت دفاع از انقلاب پافشردند و از مجلس خواستند که در برابر تهدید خارجی بایستند.

مورگان شوستر در خصوص واکنش تند زنان چنین می‌نویسد: «اگر وکلای مجلس در انجام فرایض خود و محافظت و برقرار داشتن شرافت ملت ایران تردید نمایند، مردان و فرزندان و خودمان را کشته و اجسادشان را همین جا می‌اندازیم».^۳

حرکت زنان در مبارزه علیه اولتیماتوم روسیه چنان فراگیر شده بود که کودکان مدرسه رو با افتخار پارچه‌های وطنی به تن می‌کردند. در تبریز زنان اجتماعی برای تحریم برگزار کردند و دیگران را تشویق کردند که در صورت امکان مدتی به همان البسه قدیم که دارند قناعت کنند، به این امید که کشور به زودی منسوجات خودش را تولید می‌کند.^۴

هنگامی که مردم تهران، تبریز، رشت و دیگر شهرهای ایران در حمایت از مجلس و مخالفت با اولتیماتوم اولیه جهت اخراج مورگان شوستر امریکایی به اعتراض می‌پردازند، زنان تهران نیز حضور خود را برای مدافعه اعلام می‌کنند و مجدانه در امر تحریم کالاهای روسی و انگلیسی شرکت می‌جویند.^۵

فعالیت‌های زنان در تحریم کالاهای وارداتی، از حمایت مشروطه خواهان

۱. آبراهامیان، پرواند، ایران بین دواقلاب، مترجمان: احمدگل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، ص ۱۳۷.

۲. بامداد، بدرالملوک، از تاریکی به روشنایی - آزادسازی زنان در ایران، تهران، امیرکبیر ۱۳۵۶ ص ۱۳۴.

۳. شوستر، ویلیام مورگان، اختناق در ایران، ترجمه: ابوالحسن موسوی شوشتري، صص ۲۴۱-۲۴۲. ۴. روزنامه مجلس، شماره ۱۶۶، ص ۳.

۵. دولت‌آبادی، یحیی، جلد سوم، حیات یحیی تهران فردوسی ۱۳۶۲، ص ۱۹۷. تاریخ مختصر زندگانی سپهسالار با یادداشت‌های او، به اهتمام عبدالمحمد خلمعبری، تهران، [بی‌نا]، ۱۳۲۸، ص ۳۱۰. شوستر، ویلیام مورگان، اختناق ایران، ترجمه: ابوالحسن موسوی شوشتري، صص ۲۲۹-۲۸۸.

برخوردار بود و سال‌های بعد به یکی از مشخصه‌های جنبش زنان ایرانی مبدل شد.^۱

منابع و مأخذ

۱. آبراهامیان. یرواند؛ ایران بین دو انقلاب، ترجمه: احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران، نشرنی، چاپ پنجم، ۱۳۷۹
۲. اتحادیه، منصوره و سیروس سعدوندیان، خاطرات تاج السلطنه، تهران، نشر تاریخ ۱۳۶۱
۳. آدمیت، فریدون و هما ناطق، افکار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر شده دوران قاجاری، تهران، آگاه ۱۳۵۶
۴. استرآبادی، بی‌بی خانم، معایب الرجال، ویرایش: افسانه نجم‌آبادی، شیکاگو، میدلند پرس، ۱۳۷۱
۵. اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۱۹، به کوشش: پرویز دستمالچی و خسرو شاکری. تهران، پادزهر، [بی‌نا].
۶. اسناد مطبوعات ایران (۱۳۲۰ - ۱۲۸۶ ش)، جلد دوم و سوم، به کوشش: کاوه بیات و مسعود کوهستانی‌نژاد، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲.
۷. اسنادی از مدارس دختران از مشروطه تا پهلوی، به کوشش: سهیلا ترابی فارسانی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۸
۸. آفاری، ژانت؛ انقلاب مشروطه ایران، ترجمه: رضارضایی، تهران، نشر بیستون، ۱۳۷۹.
۹. اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، به کوشش: ایرج افشار، تهران، جاویدان، ۱۳۵۹.
۱۰. ایندیانا، نگرشی بر زن و جنسیت از دوران مشروطه تا انقلاب سفید، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۷
۱۱. بامداد، بدرالملوک، زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید، تهران،

- ابن سینا، ۱۳۴۷.
۱۲. بامداد، بدرالملوک، از تاریکی به روشنایی؛ آزادسازی زنان در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.
۱۳. براون، ادوارد؛ انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه: مهدی قزوینی، تهران، انتشارات کویر ۱۳۷۶.
۱۴. پاولوویچ. م، و س. ایرانسکی؛ انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی ایران، ترجمه: م هوشیار، تهران، رودکی ۱۳۵۷.
۱۵. پاولوویچ. م، و س. ایرانسکی؛ سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران، ترجمه هوشیار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۱۶. پیرنیا، منصوره، سالار زنان ایران، واشنگتن، شرکت انتشاراتی مهر ایران، ۱۳۷۴.
۱۷. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، به کوشش و ترجمه: حسن معاصر، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۳.
۱۸. تاریخ مختصر زندگانی سپهسالار یادداشت‌های او، به اهتمام: عبدالمحمد خلعتبری، تهران، [بی‌نا]، ۱۳۲۸.
۱۹. تهرانی (کاتوزیان)، محمدعلی، مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از انقلاب مشروطیت ایران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۹.
۲۰. استاد ملک، فاطمه، حجاب و کشف حجاب در ایران، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطائی ۱۳۶۷.
۲۱. حسینی، ریاب، مدارس نسوان، تهران، گنجینه اسناد، سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۷۰.
۲۲. خسروپناه، محمدحسین، سیر تجددطلبی سیاسی در ایران عصر قاجار، تهران، چیستا، سال ۱۵، شماره ۵ و ۴، دی و بهمن ۱۳۷۶.
۲۳. دولت‌آبادی، صدیقه، نامه‌ها، نوشته‌ها و یادها، به کوشش: مهدخت صنعتی و افسانه نجم‌آبادی، شیکاگو، میدلند، ۱۳۷۷.
۲۴. دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، جلد سوم، تهران، فردوسی، ۱۳۶۲.
۲۵. رایس، کلارا کولیور، زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان، ترجمه: اسدالله آزاد،

- مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
۲۶. رشدیه، شمس الدین، سوانح عمر، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
۲۷. سلطانزاده، آ، منتخب آثار، به کوشش: خسروشاکری، تهران، علم، ۱۳۵۷.
۲۸. شوستر، مورگان، اختناق در ایران، ترجمه: ابوالحسن شوشتری، تهران، فتحعلیشاه، ۱۳۵۱.
۲۹. شیخ الاسلامی، پری، زنان روزنامه نگان و اندیشمندان ایران، تهران، [بی نا] ۱۳۵۱.
۳۰. صدرهاشمی، محمد، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج سوم، اصفهان، کمال.
۳۱. صدرهاشمی، سیدمحمد، مذاکرات مجلس شورای ملی: دوره دوم، ج ۳، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۵.
۳۲. صدیق، عیسی؛ تاریخ فرهنگ ایران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶ش.
۳۳. طاهرزاده، کریم، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، با مقدمه: حسن تقی زاده، رضا زاده شفق، تهران اقبال، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۳۴. عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران، جلد اول، تهران، نشرگفتار، ۱۲۶۹.
۳۵. فوران، جان، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه: احمد تدین، تهران، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.
۳۶. قاسمی پور، اقبال، مدارس جدید در دوره قاجاریه (بانیان و پیشروان)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷.
۳۷. قدیمی (خشایار وزیری)، فخری، کارنامه زنان مشهور ایران در علم، ادب، سیاست، مذهب، هنر، تعلیم و تربیت قبل از اسلام تا عصر حاضر، تهران، انتشارات وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۵۲.
۳۸. کار، مهرانگیز، حقوق سیاسی زنان ایران، تهران، روشنگران، مطالعات زنان، ۱۳۵۶.
۳۹. کتاب نارنجی، گزارش های سیاسی وزارت خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران، به کوشش: احمد بشیری، تهران، نشر نور، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
۴۰. کرمانی، میرزا آقاخان، سه مکتوب، تهران، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].
۴۱. کرمانی، میرزا آقاخان، هشت بهشت، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].

۴۲. کرمانی، ناظم الاسلام؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ج اول، به اهتمام: علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، نشر پیکان، چاپ پنجم، ۱۳۷۶
۴۳. کسروی، احمد، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر.
۴۴. کسروی، احمد؛ تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، چاپ بیستم، ۱۳۸۱
۴۵. کهن، گوئل، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، جلد دوم، تهران، آگاه، ۱۳۶۲
۴۶. گزارش نامه ایران در چهاربخش، مهدیقلی خان هدایت، تهران، ۱۳۳۳.
۴۷. ملک زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج اول، تهران، علمی، ۱۳۶۶.
۴۸. ناطق، هما، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، پاریس، خاوران، ۱۳۷۵.
۴۹. ناطق، هما، نگاهی به برخی نوشته ها و مبارزات زنان در دوران مشروطیت، کتاب جمعه، سال اول، شماره ۳۰، (اسفند ۱۳۵۸).
۵۰. ناهید، عبدالحسین، زنان ایرانی در جنبش مشروطه، آلمان، نوید، ۱۳۶۸.
۵۱. نظام الدین زاده، سیدحسن، هجوم روس و اقدامات روسای دین برای حفظ ایران، به کوشش: نصرالله صالحی، تهران شیرازه، ۱۳۷۷.
۵۲. نگاه زن (مجموعه مقالات)، به کوشش: نوشین احمدی، تهران، توسعه، ۱۳۷۷.
۵۳. یغمایی، اقبال، شهید راه آزادی، سیدجمال واعظ اصفهانی، تهران، توس، ۱۳۷۵.

نشریات

ندای وطن، صوراسرافیل، مجلس، جبل المتین، انجمن، جریده ملی، تمدن، شکوفه، عالم نسوان، مجله جمعیت نسوان وطن خواه ایران، ایران نو، حکمت، نامه پارسی، روزنامه وقت، زبان زنان، جهاد اکبر و مساوات.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

شمس (شمسی) کسمایی نهادگر خشت نخستین شعر نو

* دکتر سیروس برادران شکوهی

توضیح چند نکته تاریخی

با این که دهه‌هایی پیش نیست که شمس کسمایی درگذشته است؛ در نام و سال فوت و محل اولیه خاندان او بین نویسندگان زندگانی‌اش، اختلاف‌ها است. پوران فرخزاد در کتاب «کارنمای زنان کارای ایران از دیروز تا امروز» سن او را به هنگام مرگ ۸۷ نشان داده است^۱، اما در سال تولد وی اتفاق آراء دارند. در مورد نامش تمامی نویسندگان بالاتفاق شمس عنوان نموده‌اند، درحالی که^۲ در سنگ‌نوشته قبر شاعر نام او را شمسی حک کرده‌اند. در مورد خاندان او، استاد عبدالرسول خیام پور، مؤلف کتاب دو جلدی نفیس «فرهنگ سخنوران»^۳ می‌نویسد: «شمس جهان دختر خلیل - ت ۱۲۶۲ ش.»، چنین است نوشته پوران فرخزاد. همین اختلاف نظر در سال مرگ شاعر نیز دیده می‌شود. تمامی محققان حتی یحیی آرین پور، «از صبا تا نیما»، ج ۲، ص ۴۵۷^۴ و سرداری‌نیا که تازه‌ترین اطلاعات را درباره شمس در گفتگو با صفا خانم - دختر شاعر - جمع‌آوری و ارائه داده است، مرگ او را در ۱۲ آبان‌ماه سال ۱۳۴۰ ش قید کرده‌اند. «تبریز، شهر اولین‌ها، ص ۵۰۲۵۳» در صورتی

که سنگ نوشته آرامگاه او چهارشنبه دوازدهم آبان ۱۳۳۸ ش را نشان می‌دهد. عین سنگ نوشته را برای اولین بار نقل می‌کنم: «آرامگاه مرحوم بانوی فاضله شمس کسمایی یزدی که در روز چهارشنبه دوازدهم آبان ۱۳۳۸ دار فانی را وداع نموده است». در این صورت سن او به هنگام مرگ ۷۶ بوده است. اگر در مورد بانوی فاضله‌ای در مدت حداکثر پنج دهه این همه اشتباه و اختلاف موجود باشد، در مورد بزرگان گذشته، خود حدیث مفصل بخوان...

خانواده شمس کسمایی

زمانی که آقا محمدخان قاجار، هفده شهر قفقاز را تصرف کرد، خاندان کسمایی از گرجستان به ایران و آذربایجان مهاجرت کردند (از صبا تا...، ج ۲، ص ۴۵۷) و از آن جا بعضی‌ها به قزوین و بعضی در یزد و جمعی در تبریز به کار تجارت پرداختند. به نظر سرداری نیا، خاندان کسمایی از روستای کسمای ۷ گیلان بودند و از همان روستا به چند نقطه ایران از جمله به یزد و آذربایجان رفتند. (تبریز، شهر...، ۲۴۳)^۸ پدرش - خلیل - و مادرش - همایون - ساکن یزد بودند و شمسی در یزد به سال ۱۳۰۰ ه. ق. / ۱۲۶۲ ش متولد شد و در همان شهر با حسین ارباب زاده طرح زندگی ریخت و صاحب یک پسر به نام اکبر و یک دختر به نام صفا شد. ارباب زاده جهت تجارت راهی شهر عشق آباد در روسیه شد و مدت ده سال در آن جا بودند تا در سال ۱۳۳۶ ه. ق. / ۱۹۱۸ م پس از انقلاب اکتبر روسیه، راهی تبریز گردیدند و مدت ده سال در این شهر - احتمالاً در محله ششگلان - ماندگار شدند. در سال ۱۳۰۷ ش، پس از مرگ شوهرش و اکبر پسرش که در کشاکش نبرد حیدر عمو اوغلی با میرزا در جنگل - که در کمیته عمو اوغلی فعال بود - کشته شده بود با تنها دخترش راهی یزد شدند. مدت پنج سال در آن شهر ماندند و پس از فروش املاک و مستغلات شوهر و خانواده، همراه داماد و دختر راهی تهران گشتند و از سال ۱۳۱۲ ش، ساکن تهران شده بود تا در سال ۱۳۳۸ در آن شهر دار فانی را وداع گفت و در وادی السلام قم دفن گردید.

واپسین سال‌های شمس

شمس کسمایی که در زمان خود به سمبل خواسته‌ها و حقوق زنان روزگار تبدیل شده بود و بیشتر در سیر و سیاحت بود، افزوده بر شهرهای ایران به همه جای خاک شوروی آن روز و نیز کشور عراق رفته بود. آرزوی این سخنور، پیشرفت ادب و ترقی ایران بود. پانصد و بیست شعر منتخب و اوراق پراکنده‌ای از نثر داشت. ۹ (خاضع، اردشیر، تذکره سخنوران یزد...، ج ۱، صص ۵- ۶۹۳)، مادری که پس از مرگ فرزند جوانش در سوگ هموعان و هم‌قلمان خود و گم شدن دیوانش و دچار آمدن به سال‌هایی که آدمی از سایه خود وحشت داشت گرفتار گم آدم‌خواری گردید که به قول ملک‌الشعرای بهار به آرامی بو می‌کشد و راه می‌سپارد و خود را به تن و جان آدم‌های نخبه و برگزیده می‌رساند و به تدریج و موریانه‌وار، صاحبش را می‌خورد و می‌ساید و از پای می‌اندازد. شمس چنین شد. بعد از سرکوب قیام خیابانی، بی‌این که نام و نشانی از او باشد زیست و سرانجام نیز بدون نام و نشانی درگذشت. دریغ از بی‌وفایی اولاد وطن، شمس پرورده عصر خویش بود. با غروب خورشید قیام، با کشته شدن رهبری آن، شمس شعر و ادب نیز غروب کرد و قطعه شعرش «پرورش طبیعت» نشان از تأثر و تأسف شاعر از روزگار خویش است:

ز بسیاری آتش مهر ناز و نوازش

از این شدت گرمی و روشنایی و تابش

گلستان فکرم،

خراب و پریشان شد، افسوس!

چو گل‌های افسرده افکار بکرم،

صفا و طراوت زکف داده، گشتند مأیوس

بلی، پای بر دامن و سر به زانو نشینم

که چون نیم وحشی، گرفتار یک سرزمینم

نه یارای خیرم،

نه نیروی شرم

نه تیر و نه تیغم بود، نیست دندان تیزم

نه پای گریزم

ازین روی در دست هم جنس خود در فشارم

ز دنیا و از سلک (خیل) دنیاپرستان کنارم

برآنم که از دامن مادر مهربان سربرآرم ۱۰

(برادران شکوهی، مجموعه مقالات همایش علمی... صص ۹۱-۸۹)

انقلاب مشروطه و فعالیت مبارزاتی زنان

در تاریخ معاصر ایران، زن همواره موجودی محروم از حقوق انسانی و اجتماعی بوده است. موجودی فراموش و مسخ شده که با تمامی قابلیت هایش بیگانه مانده، ولی به تکاپو مشغول بود. به طور کلی فعالیت مبارزاتی زنان ایران، همراه با انقلاب مشروطه به اوج رسید. در دوران مشروطه، قشرهای وسیعی از زنان، دوشادوش مردان برای کسب آزادی جنگیدند. اما مبارزات زنان در آذربایجان - به ویژه در تبریز - چشمگیرتر از دیگر جاهای ایران بود. پس از قیام مشروطه ایران و انقلاب در روسیه تزاری، جنبش های گوناگونی برای کسب حقوق سیاسی و اجتماعی زنان در نقاط مختلف ایران از جمله تهران، تبریز و رشت تشکیل گردید. (کتاب جمعه، ش ۳۰، صص ۵۴-۴۵). بحث درباره انقلاب به تمامی شاخه های تاریخی کشانده شد و زمینه جنبش و تحولی را در جهان بینی قدیمی مردم این کشور از زن و مرد فراهم آورد و حوادث شگرف اجتماعی و سیاسی بعد، بحرانی در پهنه ادبیات این سرزمین در نثر و نظم ایجاد کرد که هنوز نیز ادامه دارد^{۱۳}. (از صبا تا نینما، ج ۲، ص ۴۳۳)

بحث درباره «تجدد ادبی» در گرفت و شعرا و نویسندگان به دو اردوی کهنه و نو تقسیم شدند که در خط مشی سیاسی و روزنامه نگاری هر دو اردو، منعکس گردید. در تبریز با تشکیل حزب دموکرات، همزمان با شعارهای نو، سیاسی و مبارزاتی، یک عصیان ادبی^{۱۴} (از صبا تا...، ج ۲، ص ۴۳۸)، شکل گرفت که مفاد آن از روزنامه تجدید مشاهده گردید و نویسندگان تازه ای قدم به عرصه گذاشتند و تجدیدخواهانی چون شیخ محمد خیابانی، تقی رفعت و شمسی کسمایی قلم زنی ها کردند.

موقعیت اجتماعی و نوپردازی شمس کسمایی

شمس کسمایی، حالیا به سمبل خواسته‌ها و حقوق زنان روزگار خود تبدیل شده بود، سروده‌هایش را پیاپی در روزنامه‌ها منعکس می‌ساخت و شعرهایش شور دیگری داشتند. با آن همه پیشامدهای ناگوار، چون هم‌نوعان و هم‌قلمان خود، سوخت و ساخت. اما در آن سال‌ها از پای ننشست و طی سروده‌هایی چون «اشرف مخلوقات»، «فلسفه امید»، «عمل»، «آئین برتری»، «جهان زنان»، «مدار افتخار» و «پرورش طبیعت»، قدرت صبر و بردباری و توان خود را نشان داد. چراکه همه این سروده‌ها نشان از یک شاعره تجددگرای پیشرو است که ضمن ایرادگیری از فرسودگی بافت‌های کهنه، آرزومند جنبش‌های اجتماعی و بهبود و دگرگونی واقعیت‌های جامعه زنان خویش بود. تلاش شمس در جهت ایجاد یک انقلاب آموزشی، فرهنگی و اجتماعی و از بین بردن رکودی بود که سال‌ها و قرن‌ها زنان ایران را از خلاقیت به دور نگاه داشته بود. شمسی به زودی جای خود را در محافل ادبی تبریز باز کرد و دیری نگذشت که خانه‌اش محل رفت و آمد شعرا، ادبا و روزنامه‌نگاران شد^{۱۵}. (اندیشه‌نگاران زن در شعر مشروطه... صص ۱۲۹-۱۲۳). به سبب آشنایی با زبان‌های روسی و ترکی، شهرتی خاص یافت و با شعرائی که در صدد به هم ریختن ساختار کهن ایران بودند، همراه و هم‌صدا شد. دیری نگذشت که اشعار شکسته او در کنار اشعار تجددگرایانی همچون رفعت، یوسف کلاهی، هاشم کلانتری، ر. جلیل‌زاده، ابوالحسن سیف‌القضاة و اسکویی قرار گرفت.^{۱۶} (آزادستان، ش سیم، ص ۱)، که در مجله آزادستان، ارگان پیروان شیخ که شعار آن لزوم تجدد در ادبیات و حمایت از حقوق زنان بود، به چاپ می‌رسید. هرچند که بعدها پیروان نیما ضمن تأیید تقدم و پیش‌طلیعه بودن شمس در این سبک جدید، با عنوان ساختن مطالبی در صدد کم اهمیت جلوه دادن این گام نخستین برآمدند. زیبایی و رسایی «افسانه» نیما که به حق هم زیبا و استثناء است، مشتاقان نیما را در اقرار به آغازگری شمس در این راه نو در مخمضه قرار داد. اخوان، نوعی و محمد حقوقی تأیید از نیما می‌کنند و گویی کسی هم هست که در سترگی و تشخیص نیما در شعر نو شک و تردید داشته باشد، اما نباید از حق گذشت که آغازگر مصراع‌های

کوتاه و بلند و شکل جدید شعر فارسی، ایجاد فضای دیگر حرکت‌های تازه ذهنی آگاه، سادگی بیان، فضای اجتماعی و انقلابی منطقه‌ای نخستین بار شمس بود. یک زن، آن هم پرورش یافته فضای دموکراتیک تبریز و برخاسته از محفل تجددخواهی ادبی و شعر نو حلقه تبریز که تعدادشان هم کم نبود، سربرآورد که ابداع و نوآوری شمس را نباید فدای نام و آوازه نیما سازیم.

ابداع و نوآوری شمس در شعر

اگر یکی از رازهای پایداری هنر را ابداع و نوآوری بدانیم، شمس به این راز پی برده بود. کوشش او بر این بود تا نخست در محتوی و سپس در صورت شعر، دگرگونی ایجاد کند. در اشعار اولیه او که در قالب کلاسیک است، محتوی کهنه و کلیشه‌ای نیست. شاعر به زبان عصر خویش سخن می‌گفت. او در این شیوه نو، موضوعات تازه را در پیکره جدید به کار گرفت. تفاوت فرهنگی ایران، عثمانی و روسیه را می‌دانست و ادراکی صحیح از ادبیات کشور خود و جهان پیرامونش داشت. توجه او بیشتر در جهت ایجاد یک انقلاب ادبی و از بین بردن رکودی بود که سال‌ها ادبیات ایران را از خلاقیت به دور نگاه داشته بود.

نسوان مسلمان چون نقش به دیوار

از وضع زمان بی خبر و بی حس و بیکار

دوشیزه ایران عقب از قافله علم

در پیش رهش، بادیه بی آب و پر از خار^{۱۷}

اخوان ثالث، در کتاب بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج،^{۱۸} (صص ۱۹۵-۱۹۴) می‌نویسد: «بعضی آزمایش‌های ناقص و ابتدایی که مقارن با نخستین کوشش‌های نیما، گه گاه به‌طور پراکنده در بعضی مطبوعات دیده می‌شد. نظیر تنوعات و توسعاتی که بعضی صاحب ذوقان روزگار به هوای تجددطلبی به قالب اشعار خود می‌دادند که البته ندرتاً و احیاناً گاه خالی از ابتکاری هم نمی‌نمود و اگر چه به سرانجامی که مطلوب باشد، نرسیده بود و ناقص و شکسته بسته، چیزکی بی‌نظام و هنجار بود، اما با این همه شاید احیاناً می‌توانست الهام‌بخش کارها و کوشش‌های

بهرتر و کامل تر بوده باشد. مانند این نمونه که ممکن است نیما - به احتمال بسیار - این و نظایر این را هم دیده باشد و به هر حال برای فهرست من نمونه‌ای درخور توجه تواند بود، خواه نیما آن را دیده باشد یا ندیده باشد. ما حق داریم در ردیف چشم‌اندازهای تجارب گوناگون او، این را هم منظور داریم. مقصودم قطعه‌ای است از بانو شمس کسمایی که در مجله آزادستان چاپ تبریز آمده است. مجله‌ای که گویا چند صباحی به مدیریت تقی رفعت و همکاری چند تن از نوآندیشان و پیشگامان زمان او منتشر شده است و از جدال‌ها و مقالات و مناظرات او با اصحاب انجمن و مجله «دانشکده» ملک الشعرا بهار و یاران و همفکران او که در مجلد دوم کتاب ارزشمند از صبا تا نیما تألیف یحیی آرین پور نقل‌های مبسوطی از آن مناظرات شده است؛ چنین برمی‌آید که جوان‌هایی کوشا و تجددخواه بودند، اگر چه شیفته و مستغرق در فرنگ و ناپخته و سطح‌اندیش و کم‌مایه در موارث فرهنگ ملی و ادب فارسی و شرقیات. من خود این مجله و شعر را ندیده‌ام و این ردیف - شماره ۹ - از فهرستم به اتکا بر قول و استناد از نقل و خطابه دکتر رعدی آذرخیی است.

ز بسیاری آتش مهر و نار و نوازش

ازین شدت گرمی و روشنایی و تابش

گلستان فکرم...

به نظر من «معنی» این قطعه از «صورت» آن «که ما در این ناحیه از بحث فقط با قالب و صورت سر و کار داریم»، بسیار بهتر است. خاصه که گوینده آن، زنی است. آن هم در آن زمان و اما قالب شعر، چنان که می‌بینیم ناقص است و به هیچ وجه از رتبه کمالی برخوردار نیست و این حالت و این نمونه فرق بسیار دارد با نوع و قسم کمال یافته و منسجمی که نیما ابتکار کرده است و قطره و قطره‌های موروث از پیشینیان خود را به دریای کمال رسانده است و بسیاری نمونه‌های بی نقص و کامل هم در آن نوع و قسم ابتدایی خود ارائه کرده است. از لحاظ پایان بندی مصراع‌ها و کیفیت و جای آمدن قوافی و نحوه تنوع در اوزان در کار شمس تازگی موجود است. با این همه ما این نمونه نو یافته - کشف دکتر رعدی آذرخیی - را هم از چشم‌اندازهای نیما می‌شمایم.

جز قطعه منقول از بانو شمس کسمایی، می توان به عنوان نمونه های دیگر از کارها و آزمایش های ناقص قبلی نقل کرد. اخوان می نویسد: «به طوری که دیدیم تاریخ چاپ این قطعه (آینه دل)؛ آینه دل من مفتون که چهره منظور را به صحنه صاف دیده،...

وای، تبه روزگاران من، ۱۳۳۰ق است. یعنی هشتاد و اند، نزدیک به نود سال پیش و در حدود چهل سال پیش از قطعه بانو شمس کسمایی است. ۱۹ حالیا به مناسبت این سخنرانی، کپی دو شماره آزادستان را برای اولین بار شاید بعد از سرکوبی قیام شیخ نشان می دهم که برخلاف نظر اخوان، نه چهل سال بلکه شعر (مدار افتخار) در شماره ی سیم؛ ۲۰ اسد (مرداد) ۱۲۹۹ش. / ۱۳۳۸ق، حداکثر هشت سال با «آینه دل» فاصله دارد. بعدها محمد حقوقی هم در کتاب دو جلدی خود تحت عنوان: «شعر نو از آغاز تا امروز»، لااقل در تضعیف نظرات معتقد به پیشگامی آذربایجان در مکتب تجدد برآمد. دوره آغازین شعر نو، - مکتب تجدد - همیشه با نام آذربایجان همراه است، مگر آذربایجان نبود که معنی مستحدث را زودتر از همه فهمید و در تجدد ادبیات پیشقدم و پیشتاز شد. ولو عده ای همیشه از این مطلب مهم صرف نظر کرده یا طفره رفته اند. به قول ماشاءالله آجودانی «خامی های این نخستین تجربه های نو آور و متجدد در نمونه های معدودی که از شعر شاعرانی چون بانو شمس کسمایی، جعفرخامنه ای و تقی رفعت بازمانده است، سرانجام در شعر نیما به پختگی رسید و بنیان های تازه خود را بازیافت». ۲۰ «آجودانی، ص ۴۰» هیچ یادآور نمی شوند که گام نخستین همان جستن و جستن آغازین است. چون نهالی که به تدریج سپیداری نمودن گردد. هرچند محمد حقوقی هم بنویسد: «در آغاز شعر امروز، نیما شاعری که از زمان حافظ تاکنون به حق مشخص ترین و آگاه ترین نماینده شعری ایران است». ۲۱ «حقوقی...، صص ۹۳-۹۴» بنابراین اگر گفته اند که: اولین کسی که در روزنامه تجدد تبریز به شکل های جدید شعر فارسی اشاره کرد، تقی رفعت بود و نیز اولین شعر با مصرع های کوتاه و بلند را شمس کسمایی در ۱۲۹۹ش در مجله «آزادستان» تبریز به چاپ رساند:

ز بسیاری آتش لطف و مهر و نوازش

از این گرمی و روشنایی و تابش

گلستان فکرم

خراب و پریشان شد افسوس...

«بی این که بخواهیم منکر واقعیت شویم، باید بگوییم: اولاً حرف‌های تقی رفعت مطلقاً قابل مقایسه با نظریه‌های شعری نیما، که نشانه‌ای از آگاهی بی‌نظیر اوست، نیست، ثانیاً شعر شمس کسمایی بعید نیست که اصولاً برای تصنیف ساخته شده باشد، و از ظواهر شعر پیداست. ثالثاً شعر شمس کسمایی با توجه به مبانی و اصول شعری نیما اصولاً، شعر امروز نیست. بنابراین به فرض تقدم شمس کسمایی از این نظر خاص، از آن‌جا که نیما نخستین بار در «افسانه» بود که فضایی دیگر به ما نشان داد. یقیناً و مسلماً این اولین شعری است که به معنای واقعی به جلوه‌گاه حرکت‌های تازه ذهنی آگاه و نو پرداخته است. از لحاظ فضای خاص، زبان، سادگی بیان، شیوه‌های مکالمه‌ای، فضای منطقه‌ای، سیر منطقی داستان‌وار حساب‌شده‌اش، نحوه‌های تازه توصیف، چهره واقعی و وضعیت خاص نیما در آن دوره که برای نخستین بار در همین شعر در فضای تازه و اندوهگین آن رخ می‌نماید... لاجرم جز این شعر «افسانه» هیچ شعری را نمی‌توان مبدأ و منشأ شعر امروز به‌شمار آورد. ۲۲ اما این سروده و نظر شهریار را مگر می‌توانیم نادیده بگیریم که: به شهر ما پس از آنگاه، انقلاب ادب / شروع شد که نه چندان به اصل بود و نسب / نخست «رفعت» و بانوی شمس کسمایی / نهاد خشت نخستین به کار بنایی / دو تن دگر به دنبال آن دو راهی بود / «تقی برزگر» و «احمد (یوسف) کلاهی» بود / همان که آخر سر پیشوای ما «نیما» / به مشق نسخه کاملتری شد از آن‌ها / و لیک «خامنه‌ئی» اسم کوچکش «جعفر» / شد از «تخیل و از فانتزی» یکی رهبر / همان که تکلمه آن فسانه نیماست / که از تخیل و وحشی و فانتزی غوغاست. ۲۳ (دیوان شهریار، ج ۳، آثار منتشر نشده، به نقل از آذریباجان و مکتب تجدید...، ص ۷۹) اگر چه به نظر محمد حقوقی، تصنیف‌های دوره مشروطیت با قطعات امثال «شمس کسمایی»، «جعفر خامنه‌ای»، «ابو القاسم لاهوتی» و دیگران همان «مستزاد»‌های نو بودند یا «بحر طویل» و اصولاً با کار «نیما» که کار هدفمند و اصولی و بر پایه مبانی دقیق استوار بود، بسیار تفاوت داشت. ۲۴

کسی که منکر تفاوت کار این آغازگران و تشخیص و آگاهی نیما نیست. صحبت سر منزلت و افتخار آغازگری این مکتب نو است، که باید معلوم گردد از آن کیست؟

اصول مورد نظر کسمایی در سروده‌هایش

ناسیونالیسم، ملی‌گرایی، آزادی‌خواهی، استیفای حقوق زن، مبارزه با استبداد، انتقاد از اوضاع اجتماع و مبارزه با سیم و زر در منظومه‌های شمس منعکس است. در قطعه شعر «فلسفه امید» امید به فردا، به مبارزه در راستای بیداری، تلاش در آموختن راه مبارزه و پیروزی در شکست محتوای سروده را شامل است.

ما، در این پنج روز نوبت خویش

چه بسا کشتزارها دیدیم...

زارعین گذشته ما بودیم

باز ما راست کشت آینده

گاه مُظْلِم گهی درخشنده

گرچه جمعیم و گر پراکنده

در طبیعت که هست پاینده

گر دمی محو، باز موجودیم

انقلاب مشروطه و زندگی در شهری چون تبریز و افت و خیز با سران روشنفکر آزادی‌خواهانی چون شیخ محمد خیابانی، امیر خیزی، فیوضات و میرزا حسین خان عدالت و نیز غلیان روح ناسیونالیستی بعد از دهه عاشورای ۱۳۳۰ق، شمس کسمایی را به سرودن قطعه شعر «مدار افتخار»^{۲۵} وادار می‌دارد. در این سروده، به اختلافات طبقاتی و عهد بستن با صاحبان سیم و زر اشاره دارد و ملت مشرق زمین را از غفلت و بی‌خبری بر حذر می‌دارد.

تا تکیه‌گاه نوع بشر سیم و زر بود

هرگز مکن توقع عهد برادری

تا این که حق به قوه ندارد برابری

غفلت برای ملت مشرق خطر بود

نقشه‌های شوم استعمار و پایه‌های داخلی آن را در لفافه مسئولین و مقامات

حکومتی و بازاری وابسته، همه را متصرفان قهاری نشان می دهد که مقصودشان جز تصرف شرق و غرب نیست.

«مدال افتخار»:

آن ها که چشم دوخته در زیر پای ما

مخفی کشیده تیغ طمع در خفای ما

مقصودشان تصرف شمس و قمر بود...

آن گاه با الهام از مطالعه خطابه های وعاظ دوره مشروطه و نطق های روزانه شیخ و هم نشینی با تقی رفعت و آزادگان تبریزی، احساسات ایران خواهی اش جوشان می شود و خوانندگان سروده هایش و مخاطبینش را از نظر روانی و فرهنگی در مقابله با بیگانگان استعمارگر آماده می سازد:

حاشا به التماس بر آید صدای ما

باشد همیشه غیرت ما متکای ما

ایرانی از نژاد خودش مفتخر بود (آزادیستان شماره ۳)

محتوای سیاسی و اجتماعی اشعار شمس

از نظر محتوا، گرایش شمس به اشعار اجتماعی و نوآوری ره آورد انقلاب های اروپا و جنگ جهانی اول بود که سبب روگردانی از سبک رمانتیسم شد و شعرش بازتاب جنبش های اجتماعی و واقعیت های جامعه گردید. شمس، اسارت ملل مسلمان و به خصوص زنان آن را مد نظر گرفته و بر آن بود تا راه تازه برای مبارزه با آن بیابد.

نسوان مسلمان چون نقش بر دیوار

از وضع زمان، بی خبر و بی حس و بیکار

دوشیزه ایران، عقب از قافله علم

در پیش رهش، بادیه بی آب و پر از خار...

هشدار اگر امت خاصی به حقیقت

اسلام پرستی نبود پستی افکار^{۲۶}

در سروده اشرف مخلوقات «از بهائم ساختن اشرف مخلوقات و بیچاره ساختن

(آدم) و فرق شرقی و غربی که این است بینا و شناوا و او هست (کور و کر) فریاد دارد و این که وطنش ایران همه زر هست، اما او (عاجز و سائل) گله‌ها دارد معه‌ها نو مید نیست.

در جهان ملت ایران به اصالت مشهور

به همین نقطه بود فکر و امید و نظرم^{۲۷}

در قطعه شعر «عمل» گفتگوی عباس میرزا نایب‌السلطنه با افسر فرانسوی را فریاد می‌آورد که مگر مشرق سرچشمه نور نیست، مگر سربازان ایرانی در جلادت و شهامت و استقامت کم از سربازان روسی‌اند؟ پس چرا ما شکست می‌خوریم، چرا؟

ما که پرورده شرقیم و ز سر چشمه نور

از چه در ظلمت جهل و از تمدن شده دور

پرتو نور تو ای مهر فروزنده چرا

کرده این قدر مرا ساکت و محجوب و صبور

آسیایی ز قناعت شده گمنام و حقیر

غافل از آن که اروپا ز رقابت مقهور^{۲۸}.

در قطعه شعر «آئین برتری» تاریخ پرافتخار (ملک جم) رایاد می‌کند و ضمن امید به آن تاریخ پرافتخار، عدم معرفت، فرهنگ روز) را سبب بی‌مهری و کاستی‌ها و شکستگی‌ها می‌داند و قیام را (کلام حق) و چراغ راه می‌داند که مردم را رهبری می‌کند.

در کهنه ملک جم خوش دیده می‌شود

صدها هزار مردان لشکری

آیا کجا شدند زن‌های کشوری

آن‌ها که قرن‌ها کردند سروری؟

از صَرّ زیاد کم سنجیده می‌شود

ما را کلام حق کرده است رهبری^{۲۹}

در منظومه «جهان زنان» برخلاف کسانی که تجددخواهان را جوان آرزومند

عجول و پرحرارت و نابردبار خوانده‌اند،^{۳۰} کسمایی تقریباً خلاف این برداشت را مطرح می‌سازد. با این که عالم نسوان ایران را مطلب بهت‌آوری می‌داند، اما شاید در تمامی امور به‌ویژه در رابطه با پیشرفت زنان ایران، سیر زمان و صبر و شکیبایی را می‌طلبد و نگران از فردای جامعه است.

جامه غفت چه سود چاک نمودن

چون رسد این وقت هرج و مرج به پایان^{۳۱}

در بر اهل یقین و صاحب وجدان

مطلب بهت‌آور است عالم نسوان

خلقت بی‌حس زن نمی‌برد آخر

حاصل از این خط و خال و زلف پریشان

می‌گذرد قرن‌ها نکرده تفاوت

عائله مسلمین خصوص در ایران

دوره آزادی است و عصر خلاصی

ما، زانات و ذکور سر به گریبان

کی و تا چند در فلاکت و ذلت

ملت و مأیوس سرفکنده نادان

مورد بحث است تا فضاء کنونی

چاره نما ورنه می‌شوی تو پشیمان

جامه غفلت چه سود چاک نمودن

چون رسد این وقت هرج و مرج به پایان^{۳۲}

سخن آخر این که محتوای اشعار سیاسی و اجتماعی شمس در کل جز وطن و آزادی، اخذ علم و مدنیت جدید و نشأت گرفته از تحولات انقلابی مشروطه و روسیه نیست. از این رو سمت و سوی اشعارش به دلیل افکار اجتماعی به‌ویژه در مورد زنان، شایسته تعمق است و شهادت او را در شکستن سد سدید قالب‌های کهن نمی‌توان ندیده گرفت و نوآموزی و نوآوری و سنت‌شکنی او شایان تحسین

شمس و روزنامه تجدد

بعد از انقضای سلطه روس‌های تزاری و دار و دسته شجاع‌الدوله مراغه‌ای تا پایان قیام شیخ محمد خیابانی نزدیک به ۲۰ روزنامه به زبان‌های ترکی، فارسی و ارمنی از جمله روزنامه‌های تجدد و آزادستان در تبریز منتشر شد. در نهضت خیابانی به‌ویژه روزنامه تجدد در ادبیات و شعر نو منزلت خاصی دارد. تجدد را خیابانی به منظور تنویر افکار و ترویج مقصود و منظور کمیته خود تحصیل نمود و آن را ارگان فرقه خود قرار داد و اخبار و اعلانات لازم در سخنرانی‌هایش و مسأله تجدد در ادبیات که به مسأله سیاسی و ادبی و نوآوری روز در شکل و زبان و محتوای شعر انجامیده بود در آن منعکس می‌ساخت، در اهمیت این روزنامه همین بس که روزنامه پرورش منطبعة قاهره در دوره سوم خود در مورد این روزنامه نوشت: «می‌توان گفت که در میان جراید داخلی ایران، جریده تجدد اولین روزنامه بود که مصداق و مفهوم جریده‌نگاری را ثابت نمود». روزنامه تجدد نزدیک به چهار سال با مدیریت میرزاتقی خان رفعت، ابوالقاسم فیوضات، شیخ محمد خیابانی و بسیاری از روشنفکران تبریز و آذربایجان منتشر شد و سردبیری شماره ۱ تا ۱۳ روزنامه را ا.ع. خ - ابوالفتوح علوی خلخالی - ۳۴ بر عهده داشت.

بررسی مقاله‌های تجدد^{۳۵} کم و کیف علایق تجددخواهانه گردانندگان روزنامه را روشن می‌سازد. با این که بسیاری از محققین و استادان ادب فارسی و شعر، نویسندگان روزنامه تجدد را در واقع بانی و منادی اولیه شعر نو شناخته‌اند، معهذا هنوز به تحقیق بیشتر در این مورد نیاز هست. باید نوشته‌ها و سروده‌های تجدد و آزادستان را با نهایت دقت شماره به شماره و مقاله به مقاله مطالعه و بررسی کرد. علیرغم تلاش‌هایی که در این مورد در مقاله حاضر به عمل آمد، اما کند و کاوهای بیشتری را طلب می‌کند، آن هنگام است که ابداعات بدیع گردانندگان آن دو روزنامه ارزش واقعی خود را باز خواهند یافت. روزنامه دوم تجددخواهان، روزنامه آزادستان بود که جایگاهی در تجلی نهضت خیابانی داشت.

این روزنامه، ارگان قیام خیابانی بود. «شماره چهارم آن، تاریخ ۲۱ شهریور ۱۲۹۹ ش.، زیر چاپ بود که قیام شیخ سرکوب و آن شماره نیز انتشار نیافت»،^{۳۹} (یکی قطره باران، همان) در همین شماره‌های معدود است که شاهد بعضی از

منظومه‌های شمس کسمایی هستیم و نیز در شماره ۱۹۵ تجدد منظومه:

زن را اگر احتیاج به جلب محبت است

مجبور مدپرستی و قید توالست است

آخر این محبت تا به کی

تحت فرمان و اطاعت تا به کی

مورد طعن و ملامت تا به کی

تا به کی تحمل منت، تا به کی. ۳۷ (تبریز، شهر اولین‌ها، ص ۲۴۵)

شمس در منظومه «عالم بهت‌آور نسوان» ۳۸ و نیز در سایر سروده‌ها اساس و سمت و سوی اندیشه‌اش تنها در فکر بیداری و نجات زن‌ها نیست، بلکه مقصود او مبارزه با جهل و خرافات، ظلم، اختناق و تأسف در ارتجاع و مخالفت جاهلانه با تجدد است و در این ساحت، مردان را نیز مد نظر دارد و آن‌ها را نیز هوشیار و آگاه می‌خواهد.

دوره آزادی است و عصر خلاصی

ما ز اناث و ذکور سر به گریبان

کی و تا چند در فلاکت و ذلت

ملت مأیوس سرفکنده نادان...

شکست قیام و گسسته شدن هیأت تحریریه مجله آزادیستان و شاعران نوپرداز درخت قیام هنوز بارور نشده، به تیشه قهار استعمار و استثمار دچار گردید. تنه تنومند آن، رهبری قیام - شیخ محمد خیابانی - کشته گردید و یاران و دست‌اندرکاران قیام پراکنده و پریشان شدند. آری، هنوز تجدد و خواسته‌های قیام، خیلی دور از آرزوی تجددخواهان بود. جوانان آرزومند عجز و پرحرارت و نابردبار که صادقانه داعیه بزرگ داشتند، انقلاب مشروطه و پایداری مردان سلحشور، آن‌ها را بیدار و سراسیمه کرده بود. دردها و آرزوها داشتند و سینه‌شان مالا مال از گفتنی‌ها و کنش‌ها بود و فریادهای صمیمانه‌ای که از سینه‌هایشان کشیده می‌شد، پیش از آن که به گوش‌ها برسد در گلوها شکسته می‌شد و قیامیون از هر طرف سرکوب می‌گردیدند. شاعر پراحساس ما با ملاحظه تنگناهای اجتماعی به علت آزادی‌خواهی‌اش حتی

در پوشیدن نوع لباس و موازین ظاهری از یک سو و مبارزات تجددخواهی در ادبیات باگرداندگان نشریه دانشکده در تهران از سویی و با چشم خویشتن شاهد فروکشی و سرکوبی قیام بودن و نداگر تجددطلبی ادبی (رفعت) را از دست رفته دیدن و در عنفوان جوانی به ابدیت پیوستن و... شمس حساس را به عزلت و انزوا کشاند و گلستان فکرش را خراب و پریشان ساخت و این چنین از «هم جنس» خود و از عاقبت قیام نومید و سر به زانو نهاد. او که روزگاری دم از امید و افتخار و کارکردن و ماندن در کشاکش ها سر می داد، حالا فاقد «پای گریز و دست کاری» است...

گلستان فکرم

خراب و پریشان شد افسوس
چو گل های افسرده افکار بکرم
صفا و طراوت ز کف داده گشتند مأیوس
بلی، پای بر دامن و سر به زانو نشینم
که چون نیم وحشی گرفتار یک سرزمینم...
بر آنم که از دامن مادر مهربان سربرآرم.^{۳۹}

این «مادر مهربان» شاعر کیست و در کجاست؟ انقلاب مشروطه به کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ ش منجر گردید، یگانه پسرش اکبر در جنگل کشته شد، قیام تجددخواهانه و فکری شیخ در تبریز در خون نشست و در نطفه خفه گردید و قلمزن تجدد و شعر نو (رفعت) از تنگی روزگار به دست خویشتن به زندگانی اش نقطه پایان گذاشت. شمس در این و انفسا، مادر مهربانش را در کجا جستجو می کند؟ می گویند روح او هنوز هم به دنبال دیوان گم شده اش، بالاتر از آن به دنبال تحقق آرزوهای قیام و برآورده شدن شعارها و شعرهایش هست. او که تنهای تنهاست، اولاد وطن را به یاری می خواند، همتی...

نتیجه

علی رغم نظریات رهروان راه نیما که با دلایل و براهین خود، نیما را به استناد سروده افسانه ای خود - افسانه - که فضایی دیگر را نشان می دهد و از زیبایی بسیاری که

دارد، اولین سروده می‌دانند که به معنای واقعی جلوه‌گاه حرکت‌های تازه ذهنی آگاه و نو پرداخته شده است و جز افسانه هیچ شعری را نمی‌توان و نباید مبدأ و منشأ شعر امروز به‌شمار آورد. اگر از این شیفتگی و نوعی دلدادگی بر زیبایی، خود را رها سازیم و بر خود بقبولانیم طبق توضیحات این مقاله که در گذشته نه چندان دور این ولایات و ایالات بود که در صنایع ظریفه و شعریه و ادبیه حرف اول را می‌زدند و هنوز تهران به‌عنوان پایتخت این چنین همه منزلت و مرتبت را از آن خود نساخته بود و تا کسی پای بر مرکز نگذارد و لو بهار باشد و یا نیما و یغما و شهریار، مهر تأیید و مقبولیت نمی‌یافت الا مرکز نشینی را با خود یدک کشد. بر خود بقبولانیم که بسیاری از مبتکران و طلایع‌داران به‌ویژه در شعر و ادب در شهرستان‌ها بودند، و لو گام‌های نخستین به قول اخوان ثالث: «آزمایش‌های ناقص و شکسته بسته چیزی کی بی‌نظام و هنجار». مقاله حاضر نشان می‌دهد که همین آزمایش‌های ناقص و شکسته بسته، بعدها الهام‌بخش کارها و کوشش‌های بهتر و کامل‌تر گردید که به قول شهریار همان که آخر سر پیشوای ما «نیما» به مشق نسخه کامل‌تری شد از آن‌ها. البته که از آغاز راه با ده‌ها شک و تردید و مانع و و رادع نمی‌تواند کار ایده‌آلی باشد، اما این امر مانع از افتخاری نیست که نصیب اولین گوینده شعر نو و نداگر تجدد ادبی، افتخار هنر و ادب حداقل در صد ساله اخیر به‌ویژه در شعر نو از آن بانوی فاضله زنده‌یاد شمس کسمایی نگردد و این افتخار هنگامی بس بزرگ می‌نماید که به یاد آوریم که در این کشور تاریخ، تاریخ مذکر بود و زن جز ضعیفه و محجوره و متعلقه نبوده است و در چنان ظلماتی است که چنین ستاره‌ای می‌درخشد و مسبب یک «عصیان ادبی» می‌گردد و آغازگر مصراع‌های کوتاه و بلند و شکل جدید شعر فارسی و ایجاد فضایی دیگر و حرکت‌های تازه ذهنی آگاه و فضای اجتماعی و انقلابی منطقه‌ای می‌شود. اگر مقاله حاضر مقام شمس کسمایی را در همین حد در شعر نو معاصر نشان داده باشد، مقصود حاصل است

یادداشت‌ها

۱. کارنمای زنان کارای ایران...، ص ۶۷۶

۲. تبریز، شهر اولین‌ها، ص ۲۵۳

۳. روزهایی که برای تهیه مقاله آماده می‌شدم، بنا به خواهش دوست ارجمندم جناب دکتر محمدامیر شیخ نوری، استاد محترم گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)، روز یک شنبه ۲۶ مهرماه ۸۳ عکس‌هایی از سنگ نوشته قبر شاعر تهیه و ارسال داشتند که بدین وسیله از زحمات استاد سپاسگزاری می‌نمایم.

۴. فرهنگ سخنوران، ج ۲، ص ۴۸۵

۵. از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۴۵۷

۶. تبریز، شهر اولین‌ها، ص ۲۵۳

۷. از صبا تا...، ص ۴۵۷

۸. بخش صومعه‌سرای شهرستان فومن (گیلان) در ۴ کیلومتری شمال صومعه‌سرا، قصبه جلگه‌ای، معتدل و مرطوب با محصول برنج، توتون و ابریشم نک: معین، ج ۶، اعلام (غ - ی).

۹. تبریز، شهر اولین‌ها، همان، ص ۲۴۳

۱۰. تذکره سخنوران یزد، ج ۱، صص ۵-۶۹۳

۱۱. برادران شکوهی، مجموعه مقالات، صص ۸۹-۹۱

۱۲. ناطق، هما، کتاب جمعه، ش ۳۰، صص ۴۹-۴۵

۱۳. از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۴۳۳

۱۴. همان، ص ۴۳۸

۱۵. اندیشه‌نگاران زن در...، صص ۱۲۹-۱۲۳

۱۶. از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۴۵۷

۱۷. آزادستان (مجله)، ش سیم، ص ۱

۱۸. اندیشه‌نگاران زن در...، صص ۱۲۹-۱۲۳

۱۹. بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج، صص ۵-۱۹۴

۲۰. بدعت‌ها و...، ص ۱۹۸

۲۱. آجودانی، ص ۴۰

۲۲. شعر نو از آغاز تا امروز، صص ۹۴-۹۳

۲۳. همان

۲۴. آذربایجان و مکتب تجدد، فصلنامه وارلیق، ش ۱۱۲، ص ۷۹

۲۵. شعر زمان، ج ۳

۲۶. آزادستان، همان
۲۷. اندیشه نگاران زن در...، ص ۱۲۵
۲۸. همان، ص ۱۲۶
۲۹. همان، ص ۱۲۷
۳۰. همان
۳۱. مجله دانشکده، به نقل از: از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۴۵۸
۳۲. اندیشه نگاران زن در...، ص ۱۲۷
۳۳. تجدد (روزنامه)، ش ۵۶
۳۴. اندیشه نگاران زن در...، صص ۹ - ۱۲۳
۳۵. سیدابوالفتح علوی خلخال، فرزند سیدعلی (روحانی)، متولد ۱۲۶۳ش، دارای تحصیلات قدیم، کارمند دولت، نماینده دوره ۵ مجلس شورای ملی از اردبیل، او تحصیلات مقدماتی و علوم دینی را در خلخال فرا گرفته و سپس جهت ادامه تحصیل به ترکیه عزیمت می کند. سیدابوالفتح در علوم مختلف و ادبیات استاد بود و با مشروطه خواهان همکاری نزدیک داشت. از جمله با سید عبدالرحیم خلخال، محمدعلی تربیت و تقی زاده در استامبول جهت استقرار مشروطه اقدامات مفیدی انجام دادند. نک: خلخال و مشاهیر، صص ۵-۴۴۴، نمایندگان مجلس شورای ملی در...، ص ۳۴۶
۳۶. یکی قطره باران، صص ۲۷۹-۲۹۸
۳۷. همان
۳۸. تبریز، شهر اولین ها، ص ۲۴۵
۳۹. همان، ص ۲۴۶

منابع

۱. آجودانی، ماشاءالله، یا مرگ یا تجدد، دفتری در شعر و ادب مشروطه، ج ۱، تهران، نشر اختران، تابستان ۱۳۸۲
۲. آزادستان، (مجله) ش ۳، ۲۰ اسد (مرداد) ۱۲۹۹ش.
۳. آراین پور، یحیی، از صبا تا نیما، ج ۲، (تجدد - آزادی)، کتاب های جیبی، تهران، ۱۳۵۱

۴. اخوان ثالث، بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج، ج ۱، توکا، تهران، ۱۳۵۷
۵. تجدد (روزنامه)، ش ۵۶، نمره مسلسل ۱۹۲، پنج شنبه ۲۹ رمضان ۱۳۳۸ ق.
۶. تقضلی، احمد، یکی قطره باران، سیری گذرا در روزنامه‌های تبریز از آذربایجان تا آزادستان، ۱۲۷۵ ق، ۱۳۰۴ ش، سیروس برادران شکوهی، ج ۱، تهران، ۱۳۷۰
۷. حقوقی، محمد، شعر نو از آغاز تا امروز، ج ۱، چ ۲، تهران، بهار ۱۳۷۷
۸. شعر زمان، ج ۳
۹. خاضع، اردشیر، گردآورنده و نگارنده، تذکره سخنوران یزد (شامل تذکره شعرای متقدمین و معاصرین یزد و نائین و جندق)، ج ۱، چاپ دایرةالمعارف العثمانیه، حیدرآباد کن، اسفندماه ۱۳۴۱ خورشیدی
۱۰. خیام پور، عبدالرسول، فرهنگ سخنوران، ج ۲، چاپ کتاب آذربایجان، تبریز، آسان، ۱۳۴۰
۱۱. سرداری نیا، صمد، تبریز، شهر اولین‌ها، ج ۱۴، ناشر: کانون فرهنگ و هنر آذربایجان، ۱۳۸۱
۱۲. شجیعی، زهرا، نمایندگان مجلس شورای ملی در ۲۱ دوره قانون‌گذاری، تهران، مرداد ماه ۱۳۴۴
۱۳. فرخزاد، پوران، کارنمای زنان کارای ایران از دیروز تا امروز، چ ۲، نشره قطره، تهران، ۱۳۸۱
۱۴. کراچی، روح‌انگیز، اندیشه‌نگاران زن در شعر مشروطه، چ ۱، دانشگاه الزهرا(س)، تهران، ۱۳۷۴
۱۵. مجموعه مقالات همایش علمی انقلاب مشروطه، تبریز، ۸۱-۷۹، بیداری و نقش زن در انقلاب مشروطه، از خلال روزنامه‌های تبریز (مقاله)، سیروس برادران شکوهی، ج ۱، تابستان ۱۳۸۲
۱۶. معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۶، اعلام (غ-ی)، چ ۲، ۱۳۵۸
۱۷. ناطق، هما، نگاهی به برخی نوشته‌ها و مبارزات زنان در دوران مشروطیت، کتاب جمعه، (هفته‌نامه سیاست و هنر)، ش ۳۰، س ۱، ۲۳ اسفند ۵۸
۱۸. نقیب، محمد مسعود (سید)، خلخال و مشاهیر، چ ۱، تبریز، مهد آزادی، ۱۳۷۹
۱۹. وارلیق (فصلنامه)، آذربایجان و مکتب تجدد (مقاله)، رضا همراز تبریزی، ش ۱۱۲، س ۲۱، بهار و تابستان ۱۳۷۸

ملکزاده بیانی

بانویی دانشمند و هنرمند بر سر گذرگاه تاریخ معاصر ایران

دکتر شیرین بیانی *

دوران زندگی پربار ملکزاده بیانی، بانویی دانشمند و هنرمند بر سر یکی از مهم ترین گذرگاه های تاریخ ایران سپری شده است. تولد او مقارن با زمانی است که انقلاب مشروطیت ایران به انجام رسید و خاموشی او مقارن با زمانی است که انقلاب اسلامی آغاز گشت و این مقطع از تاریخ معاصر، از مقاطع مهم در تاریخ ایران به شمار می آید. بدین لحاظ بررسی زندگی این زن ایرانی از جهات گوناگون حائز اهمیت است. ملکزاده روز ۵ فروردین ۱۲۸۹ش در تهران و در خانواده ای روشنفکر و مشهور دیده به جهان گشود. به دلیل اهمیتی که خاندان وی در رشد شخصیت او داشته اند، ابتدا شمه ای در این باره گفته می شود: مادر او به نام خورشیدکلاه میکده، بهار سال ۱۲۷۶ش در تهران و در خانواده ای روشنفکر، عارف مسلک، سیاستمدار و هنرمند دیده به جهان گشود. نیای پدری اش میرزا علی متخلص به میکده، عارف و شاعر و از مستوفیان عهد قاجار بود که اصالتی تفرشی - آشتیانی داشت. پدرش

میرزا سلیمان خان میکرده نیز از رجال صاحب نام اواخر عهد قاجار و از مشروطه طلبان فعال بود که خانه اش محل تجمع آزادی خواهان زمان از جمله ملک المتکلمین، عارف و عشقی بود. سرانجام به دلیل همین تمایلات آزادی خواهی و مشروطه طلبی مدتی را در زنجیر و زندان محمدعلی شاه قاجار گذرانید و پس از شکست نهضت مشروطیت، همراه با گروه همفکر خود به استانبول ترکیه مهاجرت کرد که این هجرت سیاسی در تاریخ ثبت شده است. میرزا سلیمان خان میکرده که چون پدر، گرایش های عرفانی داشت، جنب خانه خود واقع در خیابان گمرک تهران، زورخانه ای ترتیب داده بود که پهلوانان و سایر جوانان محل به گونه «اهل فتوت» به هنگام غروب و پس از اتمام کار روزانه در آن جا گرد می آمدند و به ورزش باستانی و شاهنامه خوانی می پرداختند. میرزا سلیمان خان نیز در مواقع بیکاری به آنان می پیوست و در کنار مردم کوچه و بازار قرار می گرفت.

خورشیدکلاه از خاندانی معتبر و فرزند کمال الدوله از مستوفیان معروف عهد خود بود و دایی اش، رضا کمال متخلص به شهرزاد را باید بنیانگذار تئاتر نوین ایران به شمار آورد. عموی خورشیدکلاه، غلامعلی میکرده که تحصیلاتش را در رشته مهندسی در آلمان گذرانید و کار عظیم لوله کشی آب تهران را حدود پنجاه سال پیش به انجام رسانید.

خورشیدکلاه دوره تحصیلات ابتدائی را در مدرسه نوبنیاد ناموس و دوره متوسطه را در مدرسه امریکایی تهران گذرانید و در ضمن در خانه به فراگرفتن ادبیات فارسی و خوشنویسی اشتغال ورزید. معلم وی عمادالکتاب، استاد معروف خوشنویسی بود که برادران او را نیز تعلیم می داد. هم زمان به فراگرفتن موسیقی سنتی - کلاسیک - ایرانی پرداخت. استاد وی، درویش خان هنرمند موسیقی ایرانی بود که نزد وی نواختن تار را آموخت. استاد به گونه ای به شاگرد خود «یاپیرجان» خطاب می کرد و آن چنان مورد توجه قرار گرفت که تار خود را به عنوان هدیه، تشویق و جایزه به شاگرد با استعدادش بخشید. خورشیدکلاه دوره نوجوانی را این چنین در خانواده ای عارف مسلک، هنرمند، سیاستمدار و در ضمن شریف طی کرد.

دوستی، هم‌مسلمکی و همکاری میرزا سلیمان خان می‌کده با ملک‌المتکلمین سبب گردید خورشیدکلاه را برای پسرش مهدی که در آن زمان در بیروت به تحصیل علم پزشکی مشغول بود، خواستگاری کند. ملک‌المتکلمین پس از به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط محمدعلی شاه قاجار - که در آن دوره نماینده مجلس بود و در محل حضور داشت - بازداشت و در باغ شاه زندانی گردید و به زودی در همان زندان همراه تنی چند از یاران به شهادت رسید. مهدی پس از شهادت پدر با شور بیشتری به ادامه تحصیل - این بار در دانشکده پزشکی دولتی پاریس - پرداخت و با کسب دیپلم دکترای پزشکی به ایران بازگشت. به زودی وسایل عروسی تهیه شد و در میان شور و هیجان مردم آزادی‌خواه که با طبق‌های گل، اسپند، خطابه‌ها و اشعار شورانگیز مراتب حق‌شناسی خود را به این خاندان ابراز می‌داشتند، عروس و داماد را از خانه پدر تا خانه کوچک پدر داماد بدرقه کردند. زن و شوهر جوان از همان آغاز، هم‌قسم شدند که در تمام شئون زندگی جز راه اصلاح، ثواب و صواب نپیمایند و این سنت خانوادگی، یعنی از خودگذشتگی برای کشور خود را در تمام عمر حفظ نمایند.

دکتر مهدی ملکزاده همسر خورشیدکلاه، که بعدها از رجال نامی زمان خود گردید، جزو سه پزشکی بود که برای اولین بار با پی‌گیری تحصیلات عالی پیشرفته و وارد کردن طب نوین به ایران، در تهران مطب افتتاح کرد. دکتر ملکزاده با ایجاد بیمارستان به سبک نوین، خدمات پزشکی در نقاط مختلف ایران، بنیانگذاری «مدرسه طب» که پایه دانشکده پزشکی دانشگاه تهران گردید و پرورش اطبای جوان، خدمات ارزنده‌ای به علم پزشکی جدید ایران نمود. وی با شناختی که از دوران مشروطیت داشت و با دراختیار گرفتن اسناد و مدارک کتبی و مشاهدات دوستان و یاران پدرش به تألیف کتاب «تاریخ مشروطیت ایران» در ۷ جلد همت گمارد که از جمله معتبرترین منابع تاریخ این دوران به‌شمار می‌رود و همچنین «زندگی‌نامه ملک‌المتکلمین» تحت همین عنوان را نیز به رشته تحریر درآورد. دکتر ملکزاده از دوره جوانی و پس از شهادت پدر، شور و هیجان آزادی‌خواهی را حفظ کرد. همواره عشق به ایران و ایرانی دلش را گرمی می‌بخشید و این عشق را به

فرزندان و افراد خانواده‌اش نیز القاء کرد. با آغاز جنگ جهانی اول، مدتی در زندان انگلیسی‌ها و سپس روس‌ها گرفتار شد. خورشیدکلاه جوان در همان ساعات پرتوحشی که اخبار کشتن شوهر و یا تبعید او به سیبری برایش می‌رسید، با لبخند حزن‌انگیزی می‌گفت: «چقدر خوشوقتم که شوهرم در مبارزه برای وطن و استقلال مملکت از آئین پدر بزرگوار خود پیروی می‌نماید و با بردباری که یکی از سجایای برجسته اوست، مصائب را تحمل می‌نمود». اما خوشبختانه دکتر ملکزاده معجزه‌وار و هنوز از مملکت خارج نشده، در نیمه راه آزاد شد و به خانه بازگشت. خورشیدکلاه، همسر بزرگوار خود را در ۲۲ بهمن سال ۱۳۳۴ از دست داد و غم تنهایی را با اداره خانه و خانواده به همان سبک گذشته و همچنین تربیت نوادگان و سرودن شعر جبران می‌کرد. خورشیدکلاه از کودکی طبع شعر داشت. با پروین اعتصامی که از وی بزرگ‌تر و هم‌مدرسه بود، دوستی داشت. آن دو هرگاه با یکدیگر مکاتبه می‌کردند، نه به نثر، بلکه به نظم مطالب خود را می‌نگاشتند. او با نظام وفا شاعر معروف و نیکو خصال معاصر نیز دوستی داشت و همواره از سوی این شاعر مورد تشویق قرار می‌گرفت. بین دوستان و آشنایان روشنفکر که کم هم نبودند، جمال‌زاده را بیش از دیگران می‌پسندید که از گذشته‌های دور دوستی خانوادگی داشتند و با یکی از برادران خود به نام عبدالحسین میکده که از سوئی محقق و ادیب و از سوئی دیگر در کار سیاست بود، نزدیکی فکری بیشتری احساس می‌کرد. ملکزاده بیانی درباره مادر می‌نویسد: «رفت و آمد دوستان واقعی و هنرمندان، مهر و محبت نزدیکان، شور و شعفی که نوه‌های کوچک نسبت به مادر بزرگ ابراز می‌دارند و عشق شوهر و فرزندان، همه باعث بروز احساسات حقیقی درونی بودند». فصل بهار به‌خصوص در وی جوشش را بیش از پیش نمایان می‌ساخت، و سپس می‌افزاید: «او پیرو مکتب سعدی است و از بوستان او الهام می‌گیرد و در گلستان شیخ اجل قدم زده، روح خود را با عطر گل‌های معنوی می‌آلاید. از گفته مادر است: «هر وقت غمی در دل دارم و یا خستگی در روح احساس می‌کنم، کافی است که لحظه‌ای به سراغ سعدی بروم». تعالیم سعدی در سراسر زندگی خورشیدکلاه مشهود بود و آن را پیوسته به اطرافیان خود القاء می‌کرد. معتقد بود که هرکس به

طریق مکتب سعدی زندگی کند، خوشبخت است. سبک شاعرانه او «ساده و روان و دور از اصطلاحات پیچیده است و حتی المقدور افکار خود را به صورت ساده و خالی از پیرایه، با الفاظ خوش آهنگ بیان می‌کند»^۱. هرمسأله کوچک و یا بزرگ خانوادگی خورشیدکلاه را به سرودن شعر وامی‌داشت. به همت ملکزاده بیانی، دیوان کوچکی از وی باقی است که در سال ۱۳۳۶ش به چاپ رسید. او در اشعار خود «خورشید» تخلص می‌کرد.

خورشید کلاه (ملکزاده) در شب ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ش دیده از جهان فروبست و چراغ زندگی بانویی شریف، خردمند و انسانی که زنان نیک شاهنامه فردوسی را در یادها زنده می‌کند، به خاموشی گرائید. روانش شادباد.

بدین ترتیب ملکزاده بیانی در خانواده‌ای آزادی خواه، روشنفکر، سیاستمدار و شریف پرورش یافت. او در دبیرستان «ناموس» تهران که مهم‌ترین مدرسه دخترانه زمان بود، به تحصیل اشتغال ورزید و با درجه ممتاز در رتبه اول موفق به اخذ دیپلم دبیرستان گردید. درحالی که هم‌زمان در خانه به فراگرفتن زبان فرانسه پرداخته بود و با علاقه‌ای خاص که به فرهنگ و ادبیات فرانسه داشت دنیایی دیگر به روی او گشوده شد. سپس برای تکمیل این زبان به مدرسه ژاندارک تهران رفت که توسط بانوئی روحانی کاتولیک فرانسوی اداره می‌شد و موفق به اخذ دیپلم به زبان فرانسه از این مدرسه گردید. او به علت دارا بودن استعداد سرشار در هنر نقاشی، در خانه و در پانزده سالگی تحت تعلیم استاد معروف مینیاتور معاصر ایران، میرزاهادی خان تجویدی قرار گرفت و استاد پس از حدود دوسال کارآموزی، تکامل این هنر نزد وی را که به طریق کاملاً سنتی انجام می‌گرفت، تأیید نمود. هم‌زمان و باز هم در خانه به فراگرفتن هنر موسیقی سنتی - کلاسیک - ایرانی و نواختن پیانو، تحت تعلیم استاد مرتضی محجوبی که وی نیز از استادان معروف موسیقی ایرانی در دوران معاصر بوده است، قرار گرفت که در این رشته هنری نیز توفیق یافت. ملکزاده جوان، در هجده سالگی با اخذ دیپلم دبیرستان به دو زبان فارسی و فرانسه، ورود به جهان هنر

۱. نقل از دیوان اشعار خورشیدکلاه ملکزاده، ملکزاده بیانی، [بی‌نا] تهران ۱۳۳۶، مقدمه، صص

مینیاتور و رسیدن به سطح بالای این هنر و نواختن پیانو و اشراف بر هنر موسیقی سنتی ایرانی در راهی گام نهاده بود که آینده‌ای درخشان را انتظار می‌کشید.

او به سال ۱۳۱۳ش با جوانی به نام خانباا بیانی ازدواج کرد. وی فرزند سلیمان بیان السلطنه از رجال، مستوفیان و خوشنویسان عهد خود بود که به تازگی از مدرسه دارالفنون در رشته ادبی فارغ‌التحصیل شده بود و نظام وظیفه را که از آغاز تشکیل آن تنها یک دوره سپری شده بود، گذرانیده بود.

این زوج جوان در همان سال برای ادامه تحصیل به کشور فرانسه رفتند، سرانجام خانباا بیانی از دانشگاه سوربن پاریس موفق به اخذ دکترای دولتی در رشته تاریخ گردید و پس از بازگشت به ایران در دانشگاه تهران که به تازگی تأسیس یافته بود به تدریس اشتغال ورزید. دکتر بیانی در زندگی فرهنگی پربار خود، در کنار همسری شایسته توانست خدمات ارزنده‌ای به فرهنگ کشور بنماید که از جمله این خدمات: تأسیس دانشگاه تبریز، توسعه و استقلال بخشیدن به دانشسرای عالی - تربیت معلم کنونی - تأسیس گروه آموزشی تاریخ دانشگاه تهران و کتابخانه آن، تنظیم اسناد وزارت خارجه و ترتیب کتابخانه‌ای در مرکز اسناد آرشیوی، که آن نیز به همت وی تأسیس یافت، تدریس مداوم طی ۴۰ سال در دانشگاه تهران و تألیف و ترجمه متجاوز از ۲۰ جلد کتاب و تعدادی مقاله و عضویت در شوراهای فرهنگی معتبر داخلی و خارجی بوده است. دکتر بیانی در ۴ اسفند ۱۳۳۷ش بدرود حیات گفت و جای خود را خالی گذاشت.

ملکزاده جزو اولین و معدود دخترانی بود که برای تحصیل به خارج فرستاده شد. او در دانشکده «هنرهای زیبا»ی پاریس که شهرت بین‌المللی دارد به فراگرفتن نقاشی پرداخت و با پیشینه‌ای که در این زمینه در ایران داشت، زودتر از موعد مقرر موفق به اخذ دیپلم از آن دانشکده گردید. در دوران تحصیل آثاری از خود بر جای گذاشت که در چند نمایشگاه پاریس، از سوی همان دانشکده به معرض نمایش گذاشته شد و ۲ نوبت به عنوان دانشجوی ممتاز به اخذ جایزه نائل آمد. هم‌زمان در مدرسه لوور وابسته به موزه لوور و دانشگاه سوربن پاریس به تحصیل در رشته باستان‌شناسی، هنر و تمدن مشرق زمین - باگرایش هنر و تمدن ایران - پرداخت و

به اخذ دیپلم از آن مدرسه عالی نیز نائل آمد و در علم «سکه‌شناسی» که شاخه‌ای نو از باستان‌شناسی بود، کارآمد گردید. پس از طی ۴ سال دوره آموزش و اختتام آن در پاریس، به اتفاق همسرش که او نیز هم‌زمان فارغ‌التحصیل شده بود، به ایران بازگشت. در سال ۱۳۱۷ش وارد خدمت در «موزه ایران باستان» - موزه ملی کنونی - شد. آندره‌گذار ایران‌شناس معروف و همسرش از فرانسه دعوت شده بودند تا این موزه را ترتیب دهند. در همان اول که ملکزاده به تهران رسیده بود، با معرفی شدن به گدار، همکار و سپس دوست این دانشمند و همسر او شد. از این رو ملکزاده بیانی به تأسیس «بخش سکه‌ها، مهرها و الواح» در موزه پرداخت و ریاست آن بخش را برعهده گرفت که در طول سی سال خدمت پربار تا زمان بازنشستگی به آن کار اشتغال داشت. او در تکمیل و توسعه این موزه از سوئی و تحقیق و مطالعه درباره علم تخصصی خود و فرهنگ و تمدن ایران از سوی دیگر سعی بلیغ مبذول داشت، به گونه‌ای که در فاصله‌ای نه‌چندان دور از شروع کار خود، شهرت جهانی یافت.

در سال ۱۳۴۶ش از ملکزاده بیانی دعوت به عمل آمد تا همزمان با کار و تحقیق در «موزه ایران باستان» به تدریس درس‌های «سکه‌شناسی» و «مهرشناسی» در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، گروه آموزشی باستان‌شناسی و هنر بپردازد. او تا سال ۱۳۵۷ش به تدریس مشغول بود، پس از آن به علت خستگی و کارهای ناتمام تحقیقاتی که داشت، از این کار کناره گرفت و در خانه به تحقیق و تتبع، نگارش کتاب و مقاله و خلق آثار نقاشی ادامه داد. کارهای علمی وی به شرح زیر است:

کتاب‌ها و مقالات

۱. تاریخ سکه از قدیم‌ترین ازمه تا دوره اشکانی (جلد اول) ۲. تاریخ سکه دوره پارتی (جلد دوم). این دو کتاب جزو آثار کلاسیک علم باستان‌شناسی درآمده است. بارها تجدید چاپ شد و به‌عنوان کتاب درسی نیز مورد استفاده دانشجویان است.
۳. سیمای شاهان و نام‌آوران ایران باستان با همکاری دکتر اسماعیل رضوانی.

۴. سکه‌های ایران در دوره هخامنشی با همکاری دکتر خانبابا بیانی ترجمه و به چاپ رسیده است. ۵. تاریخ مهر در ایران از هزاره چهارم قبل از میلاد تا هزاره اول؛ متأسفانه تنها یک جلد از آن تدوین شد و مؤلف مجال نیافت تا دوره‌های بعدی را به آن بیافزاید. به علاوه بیش از ۳۰ مقاله از ملکزاده بیانی به زبان‌های فارسی و فرانسه درباره فرهنگ و هنر ایران، سکه و مهر در دوران باستان و سکه در دوره‌های اسلامی ایران نگاشته شد که در مجلات معتبر داخلی و خارجی به چاپ رسیده است.

تأسیس مراکز فرهنگی و هنری

۱. تأسیس بخش «سکه‌ها، مهرها و الواح» در «موزه ایران باستان»
۲. تأسیس «موزه سکه» بانک سپه ایران در سال ۱۳۴۷ ش که از معتبرترین موزه‌های سکه ایران است که شهرت جهانی دارد.
۳. تأسیس انجمن روابط فرهنگی ایران و ایتالیا در این کشور به سال ۱۳۳۵ ش.
۴. تأسیس نمایشگاه «تاریخ و هنر» ایران در ایتالیا به سال ۱۳۳۵ ش.
۵. ریاست برپایی نمایشگاه «هفت هزار سال هنر ایران» در میلان به سال ۱۳۳۵ ش.

شرکت در کنگره‌های فرهنگی - هنری

ملکزاده بیانی در کنگره‌ها و سیمینارهای بین‌المللی معتبر داخلی و خارجی متعددی شرکت داشت و در زمینه کارهای تحقیقاتی خود به‌طور اخص و فرهنگ و تمدن ایران به‌طور اعم سخنرانی کرده است. از جمله کنگره بین‌المللی ایران‌شناسی در دانشگاه آکسفورد انگلستان، کنگره‌های بین‌المللی سالانه ایران‌شناسی از سوی وزارت فرهنگ و هنر ایران - وزارت فرهنگ و ارشاد کنونی - کنگره‌های باستان‌شناسی و ایران‌شناسی در تهران، اصفهان و همدان، ایراد سخنرانی درباره فرهنگ و هنر ایران در رادیوی دولتی ایتالیایی و سخنرانی در همین زمینه در تالار سلطنتی میلان ایتالیا به سال ۱۳۳۵ ش.

دیگر فعالیت‌های فرهنگی - هنری وی عبارتند از:

۱. عضویت در یونسکو، در اولین دوره تأسیس این مؤسسه علمی-فرهنگی جهانی در ایران

۲. عضویت در انجمن بین‌المللی کارشناسان سکه در فرانسه و سوئیس

۳. عضویت در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی کنونی

۴. چنان‌که گفته شد، ملکزاده بیانی در ردیف مشهورترین نقاشان معاصر ایران قرار دارد. از وی تابلوهای متعددی برجای مانده که به دو سبک «کلاسیک» و «امپرسیونیسم» است. وی در مینیاتور سرآمد بود و آثاری از خود در این زمینه برجای گذاشته است. او به غروب، پائیز، کوه، سنگ، مناظر روستایی، کار در مزرعه و مناظر تاریخی ایران علاقمند بود و هرگاه که از کارهای روزمره چه در خارج و یا داخل خانه فراغت می‌یافت، به دامن طبیعت رفته و به نقاشی می‌پرداخت. در سفرهایش نیز اگر منظره یا بنائی نظر او را جلب می‌کرد، دست به کار نقاشی می‌شد و در همان فرصت کوتاه اثری خلق می‌کرد.

بدین ترتیب ملکزاده بیانی با خلق آثار هنری، تأسیس مراکز فرهنگی و تربیت شاگردان متعددی در رشته باستان‌شناسی، جزو بانوان مشهور ایران و شناخته شده غرب به‌شمار می‌رود و مورد احترام است. چنان‌که نام و زندگی‌نامه وی در کنار شخصیت‌های علمی-فرهنگی و روشنفکران در کتاب‌های اروپا و آمریکا درج شده است که از جمله می‌توان از این آثار نام برد:

۱. دایرةالمعارف زندگی‌نامه‌های بین‌المللی، دانشگاه کمبریج، سال ۱۹۷۶م

۲. فهرست مشاهیر علم و فرهنگ جهان، دانشگاه کمبریج، سال ۱۹۷۷م

۳. فهرست زنان مشهور علم و فرهنگ جهان، دانشگاه کمبریج سال ۱۹۷۷م

ملکزاده به دلیل شهرت بین‌المللی از سوی ایران‌شناسان معتبر غرب و شرق مورد مشورت قرار می‌گرفت. نظریاتش در زمینه سکه، مهر و سایر موضوعات فرهنگی - هنری ایران مورد قبول متخصصین بود که در آثار آنان منعکس است. اطاق کارش در «موزه ایران باستان» کلاس درسی بود که مدرسان، دانشجویان، ایران‌شناسان داخلی و خارجی در آن به تحقیق، مطالعه و مشورت می‌پرداختند. او همواره با گشاده‌رویی، شوق علمی و بی‌چشمداشت در یاری و راهنمایی افراد از

هیچ کوششی فروگذاری نکرد و خدمات شایسته‌ای از این راه به فرهنگ ایران نمود. ملکزاده بیانی در محیط گرم، صمیمی و ناب خانوادگی مجال آن را یافت که روح هنرمند و دانش خویش را تعالی و توسعه بخشد. همسر وی مرحوم دکتر خانبابا بیانی، استاد ممتاز دانشگاه تهران - که عمر پربار خود را در راه فرهنگ، فرهنگیان و دانشگاه‌های ایران سپری کرد - مشوق و یاری‌رسان وی پس از پدر بود. دو فرزند او شیرین و سوسن بیانی نیز به کار دانشگاهی اشتغال دارند. نخستین فرزند استاد رشته تاریخ و دومین در رشته باستان‌شناسی و هنر دانشگاه تهران مشغولند و در راه پدر و مادر گام نهاده‌اند.

شخصیت و خصوصیات اخلاقی ملکزاده بیانی نشان از نجابت و شرافت ذاتی، حساسیت طبع، فروتنی و بلندنظری، گشاده‌دستی، دانش و همدوستی و مهم‌تر از آن عشق به انسان، ایران و ایرانی بود که در خانواده سابقه داشت. او فرزند عصری از تاریخ این سرزمین بود که دوره استحاله از عهد سنتی قاجار به دوران نوین را می‌پیمود. شگفتا که چه نیکو از این تجربیات بزرگ بهره‌گرفت؛ چرا که خود حاصل این تجربه تاریخ بود.

اجتهاد زنان در تاریخ معاصر ایران و تبیین شخصیت علمی و تاریخی بانو مجتهده امین

* منصوره پروینی

مقدمه

در گستره تاریخ چندین هزارساله ایران، این سرزمین همیشه به عنوان مهد علم و فرهنگ در جهان شناخته شده است و در رویارویی با فرهنگ‌های مختلف در بستری نو، متکی به پیشینه غنی خود، دستاوردهای جدیدی را ارائه کرده است. با آمدن اسلام به ایران فرهنگ جدیدی به این سرزمین پا نهاد که آن را به نام فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی می‌نامند و علوم جدیدی به عنوان علوم قرآنی اعم از فقه و اصول و فلسفه، تفسیر و کلام و عرفان مطرح شد.

از قرون اولیه اسلامی در خاندان‌های اهل علم که اکثراً پیرو ائمه معصومین علیه السلام بوده‌اند، این علوم رشد یافت و به تصدیق علمای اهل سنت و شیعه مرجع بسیاری از علوم قرآنی، ایرانیان بوده‌اند. در این خاندان‌ها بسیاری با تعمق در قرآن و تفقه در این منبع لایزال به آموزش و تهذیب دختران خود پرداختند و اولین

محدثان و مفسران و مجتهدان زن در اسلام پدیدار گشتند. همچون دختران شیخ طوسی و سیدابن طاووس در قرن پنجم که از طرف پدرانشان اجازه روایت داشته‌اند و شاه‌بیگم دختر خواجه نظام‌الملک در قرن ششم که در کتاب سمعانی از او به عنوان محدثه یاد شده است. از دوره صفویه به بعد که دوره گسترش علوم قرآنی است، اسامی بانوان بسیاری در تاریخ این علوم ثبت شده است. مانند زنان و دختران خاندان مجلسی اول و دوم و دختران صدرالمتألهین معروف به ملاصدرای شیرازی که از حیث تفسیر و کلام، فقه و اجتهاد سرآمد بودند و تألیفاتی از آنان باقی مانده است.

در عصر قاجاریه دختران خاندان قزوینی، حائری، برغانی و صالحی مجالس وعظ و تفسیر داشتند و روایت حدیث می‌کردند و بعضاً مفاسد و مظالم دستگاه قاجاری را مورد انتقاد قرار می‌دادند.

در دوران معاصر که اوج حرکت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بانوان است در پی تحولات جهان، ایران استبدادزده به زیور مشروطه آراسته شد و در راه تحقق این تحول عظیم، زنان در ایجاد انجمن‌ها و روزنامه‌ها و شرکت در اجتماعات نقش بزرگی را ایفا نمودند و کم‌کم مکتب‌خانه‌ها به مدارس تبدیل شد و هر روز با نگرشی نو در جهت اعتلای دختران این مرز و بوم مدارس گشوده گشت.

در زمینه علوم دینی هم حرکتی نو آغاز شد و سرآمد این حرکت ام‌الفضائل بانو مجتهد نصرت‌امین اصفهانی (۱۳۶۲-۱۳۶۵ ش) است که به حق شخصیتی ممتاز و اسوه و الگویی درخشان در تاریخ یک قرن اخیر است. با توجه به شرایط تاریخی و فرهنگی دوران رشد و نمو و بالندگی این زن مجتهد فاضل که در سخت‌ترین شرایط بوده است به اهمیت خدمات علمی و فرهنگی ایشان بیشتر واقف می‌شویم. زیرا سی و پنج سال اول زندگی ایشان همزمان با دوره قاجاریه بوده است که کسب دانش حتی در سطح خواندن و نوشتن برای زنان عیبی بزرگ محسوب می‌شد و در این سال‌ها ایشان به کسب معارف قرآنی پرداخت. از آن به بعد دوران اصلاحات و تجددخواهی رضاخان است که سیاست نفی دین و کشف حجاب در پیش گرفته می‌شود و تعلیم و تعلم اسلامی این علویة جلیله در واقع مبارزه‌ای علیه سیاست

پهلوی اول قلمداد می‌گردد. او در اواسط عمر خود با نوشتن کتاب اربعین هاشمیه و به دنبال آن جامع‌الشتات مورد توجه و پرسش و پاسخ مراجع و علمای زمان قرار گرفت و به دریافت اجازه روایت و به دنبال آن تایید اجتهاد از طرف علمای بزرگ آن زمان چون آیت‌اله عبدالکریم حائری و شیخ محمدکاظم خراسانی و دیگران نائل آمد و سپس خود به شخصیت‌های علمی برجسته‌ای مانند شهید قاضی طباطبایی، علامه امینی صاحب کتاب الغدير و آیت‌اله مرعشی نجفی اجازه روایت داد. اثر برجسته این عالم مجتهد تفسیر پانزده جلدی کل قرآن به نام مخزن‌العرفان است. او در سال ۱۳۴۴ ش اولین حوزه علمی بانوان به نام مکتب فاطمه (س) را تأسیس کرد و به دنبال آن در سال ۱۳۴۶ ش دبیرستانی دخترانه تأسیس نمود که خود به نوعی مبارزه با سیاست‌های دوره پهلوی دوم بود. سایر تألیفات ایشان عبارتند از: النفحات الرحمانیه، روش خوشبختی، سیر و سلوک در روش اولیاء، مخزن‌الثالی، معاد و کتاب اخلاق. پنج سال پایانی عمر با برکت ایشان در دوره انقلاب اسلامی سپری شد و در سال ۱۳۶۲ ش به لقاء الله پیوست.

در مقاله ارائه شده به استناد کتب و اسناد و مدارک پیرامون اجتهاد زنان و تبیین ابعاد گوناگون علمی و عرفانی بانو امین ملقب به «بانوی ایرانی» به اختصار پرداخته شده است.

پیشینه اجتهاد زنان در اسلام

اکثر فرق اسلامی، معتقدند که اجتهاد واجب‌کفایی است و همه علمای شیعه به استثنای «اخباری‌ها» به این مسأله اعتقاد دارند. این حکم که واجب‌کفایی است و همه اندیشمندان اصولی جامعه اسلامی به وجوب کفایی آن اعتقاد دارند، به هیچ وجه اختصاص به مردان ندارد و هیچ کس هم ظاهراً این مسأله را بیان نکرده است و ادله آن عبارتند از:

۱) اطلاق آیه مبارکه نفر - سورة توبه، آیه ۱۲۳ «و ما كان المؤمنون لينفروا كافة» از مفاد آیه چنان برمی آید که: دلیل بر وجوب کفایی اجتهاد است و اشاره خاصی به زن و مرد نشده است و منظور اهل ایمان است که زن و مرد ندارد.

۲) اطلاق حدیث امام صادق علیه السلام که فرمود: «تفقهو فی الدین» یعنی ای مسلمانان در دین تفقه کنید، اجتهاد کنید که در این حدیث نه زن و نه مرد به طور خاص ذکر نشده است.

و مصادیق دیگری که در کتب حدیث و تفسیر موجود است.

- مسأله دیگری که باید به آن توجه شود این است که در شرع مقدس اسلام در مورد تلمذ زنان نزد مردان و یا برعکس مردان در نزد زنان معنی ابراز نشده است و دلیل آن هم این است که بر اساس ادله تعلیم و تعلم، جاهل باید عالم شود و نادان دانا شود و هیچ گونه تأکیدی بر تلمذ مرد یا زن به طور خاص نزد یکدیگر نشده است.

- با توجه به وجوب اجتهاد و تلمذ علم، مسأله بعدی پذیرش مجتهد است. پذیرش مجتهد نیز در اسلام مرد و زن ندارد و در جامعه اسلامی زنان مجتهد، همانند مردان مجتهد مورد پذیرش هستند. زیرا در زمان تشریع، مردان و زنان دارای فقاہت که در آن زمان «قراء» نام داشتند و بعدها «راویان» و سپس «فقیهان» و بالاخره «مجتهدان» نامیده شدند و حتی در دوران بعدی، هر دو صنف مورد پذیرش بودند و با بررسی عصر تشریع، عصر صحابه، دوران تابعین و روزگار «تابعان تابعین» چنین استنباط می شود که در این ادوار زنانی بوده اند که ضمن بیان روایات، احکام را نیز برای مردم تشریح می کرده اند و مردم برای اخذ احکام به آنان مراجعه می کرده اند و این کار در منظر رسول خدا و امامان انجام می گردید و هیچ گونه معنی دیده نشده است.

- آیا تصدی مقام مرجعیت تقلید می تواند برای زنان هم باشد یا خیر؟ در این زمینه مصادیق چندی در قرآن کریم وجود دارد:

۱) طبق آیه شریفه (سوره توبه، آیه ۱۲۳) نفر در سوره توبه «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» میزان تفقه قرار گرفته و زن و مرد مطرح نیست و کسی که تفقه دارد باید میان مردم برود و آن ها را انداز کند و مردم نیز باید حرف او را بپذیرند.

۲) تصریح در آیه ۴۵ از سوره نحل:

براساس این آیه مردم باید به کسانی که برای ذکر اهلیت دارند، مراجعه کنند. در این آیه خداوند اهلیت ذکر را میزان قرار داده و به مرد و زن خاصی اشاره نشده است.

۳) سورة بقره آیه ۱۵۴ که در این آیه خداوند آگاهی را ملاک قرار داده است و از عبارت «ما أنزل الله» استفاده کرده است که باید حقایق را بیان کنند. طبق نظر کسانی که استدلال بر جواز تقلید کرده‌اند، بر اساس آیات فوق زن و مرد ندارد. دلیل دیگری که از احادیث درج می‌شود مسأله ارجاع است.

امام صادق (ع) برای کسب تکلیف مسلمین و حل پرسش‌های آنان مردم را به زنان نیز ارجاع می‌داد. در زمان ایشان زن فقیهه و عالمه‌ای بود که آن حضرت به او لقب «حمیده المصفا» به معنی شمس طلا داده بود که این زن در آن زمان مرجعیت داشت و مورد مراجعه بود و همچنین از امام صادق (ع) سؤال شد که آیا زن می‌تواند از مرد در حج نیابت کند؟ ایشان در پاسخ می‌فرماید: بله در صورتی که زن فقاهاست داشته باشد و یا حتی زنی که در فقاهاست جلوتر از مرد باشد. سپس می‌فرماید: چه بسا زنی که از مرد بهتر باشد.^۲

دلیل دیگر که مهم‌ترین ادله عقلی است، لزوم رجوع جاهل به عالم و نادان به داناست که پیشتر متذکر شد که اگر زنی فقیهه و مجتهده است می‌توان از او تقلید کرد و جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست، درست مانند مراجعه به طبیب که زن و مرد ندارد. پس اگر زنی جامع شرایط بود دلیلی بر نفی تقلید از او نیست. با حفظ شئونات و الزامات اسلامی مثل پوشش و سایر امور که البته بعضی از فقها بنا را بر سیره در این کار گذارده‌اند که چون اکثر مراجع مرد بوده‌اند و این مسأله در باور مردم جای گرفته و قداست یافته است، پس شرط مرجعیت اصل است و برخی این اصل را به استناد مستندات فوق رد کرده‌اند.^۳

سابقه تاریخی روایت و فقاها زنان در اسلام

الف. بانوان فقیه و راوی منسوب به خاندان ائمه معصومین علیه‌السلام
از ابتدای عصر تنزیل (دوران نزول وحی) و بعد از آن عصر تأویل (عصر بعد از

رسول خدا (ص)) بانوانی در اسلام ظهور کردند که در زمینه‌های روایت و فقاقت مورد ارجاع ائمه معصومین (ع) بودند و اینان اکثراً همسران، دختران و بانوان وابسته به خاندان عصمت و طهارت بودند که سرآمد آنان حضرت خدیجه (س) همسر وفادار رسول خدا و فاطمه زهرا (س) است که در تبیین و تثبیت تاریخ اسلام سهم بسزایی دارند. همچنین شخصیت‌های دیگری از زوجات پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) و ائمه اطهار چون شهربانو همسر امام حسین (ع) و مادر امام سجاد (ع) و همچنین دختران ائمه معصومین (ع) مانند: فاطمه دختر امام حسین (ع) که در تنقیح‌المقال از ایشان به عنوان راوی نام برده شده است.^۴

از این زمان به بعد شیعیان گسترش بیشتری یافتند و زنان بسیاری از ائمه نقل روایت کرده‌اند از جمله: فاطمه بنت حبابه الوالبیه که از امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نقل روایت کرده است، ام‌الاسود الشیبانیه که از امام صادق (ع) نقل روایت کرده و آن حضرت ایشان را تمجید کرده‌اند و علامه حلی در الخلاصه از ایشان نام برده است. راویان زمان امام صادق (ع) نسبت به سایر ادوار بیشتر است و این امر به شرایط سیاسی و اجتماعی آن دوران برمی‌گردد.

ب. راویان و فقیهان از غیر خاندان ائمه معصومین (ع) که بی‌واسطه از ایشان نقل روایت کرده‌اند. اولین زنان مجاهد و مجتهد در تاریخ اسلام مربوط به عصر تأویل - دوران پس از پیامبر (ص) - هستند، به خصوص ادوار فتنه و ابتلای مؤمنان که در آن، بانوان مجتهدۀ آن عصر از موضوعاتی چون: دفاع از وصایت و ولایت علی (ع) - مبارزه با ارتداد - مبارزه با قاعدان - دفاع از خط علی - تبیین قضیه «السابقون فی الایمان والتابعون بالاحسان» و طرح جهاد با بصیرت سخن راندند که تنی چند از آنان عبارتند از: ام‌الخیر، عکرنه بنت اطش و داریه حجونی که در برابر امویان با مجاهدت و اجتهاد خود ایستادند و بسیاری از آنان به محاکمه کشیده شدند، ولی محاکمه آنان نتوانست معاویه و عمرو عاص و دیگر امویان را به هدف خویش واصل کند.^۵

ج. راویانی که با واسطه از معصومین (ع) نقل روایت کرده‌اند:

این گروه کسانی هستند که یا از افراد خاندان خود که بی‌واسطه از ائمه معصومین

نقل روایت کرده‌اند، حدیث گفته‌اند و یا از طریق افرادی که به گونه‌ای با آن خاندان مطهر ارتباط داشته‌اند. همانند: ام‌کلثوم العمری: دختری یکی از نواب اربعه ولی عصر عجل‌آل... تعالی فرجه الشریف در غیبت صغری است و همچنین بنت سیدمرتضی که از عموی خود سیدرضی نقل روایت کرده است. دختران شیخ طوسی و سیدبن طاووس که از طرف پدران‌شان اجازه روایت داشته‌اند.

در ایران خدیجه‌شاه جانی، محدثه قرن پنجم که قسمتی از کتاب امالی ابن‌سمعون را نوشته است و آمنه خانم علوی اصفهانی محدثه بزرگ قرن پنجم و ششم که خانواده‌های حکیم، طباطبایی، بحرالعلوم و بروجرودی منسوب به این خانم محدثه هستند.^۶

د. بانوان مجتهده قرون اخیر تا انقلاب مشروطه

در زمان‌های گذشته تحصیل بانوان به‌خصوص در معارف الهی نه تنها مطلوب و معقول نبود، بلکه بعضاً مذموم و ممنوع نیز شمرده می‌شد. لذا بسیاری از چهره‌های درخشان به دلایل گوناگون فراموش شده‌اند و اسمی از آنان در تاریخ ثبت نشده است. تنها از دوره صفوی به بعد که واژه اجتهاد و مجتهد کاربرد یافت و تحت تأثیر فرهنگ شیعی در خاندان‌های اهل علم قرار گرفت، بانوانی در این زمینه سرآمد گشتند که نام تعدادی از آنان در کتب معتبر ثبت شده است که عبارتند از:

بنت‌المنشار: از زنان عالم و فقیه و مدرس سده دهم و یازدهم، دختر منشتر عالمی از دانشمندان عصر شاه طهماسب صفوی است. او همسر عالم بزرگ این دوره شیخ بهایی است.^۷

حمیده رویدشتی: از زنان عالم مفسر و عارف و آگاه بر علم رجال و نقد و کلام بود. او دارای حواشی و تعلیقاتی بر کتب حدیث مانند «استبصار طوسی» است. دختر او نیز به نام فاطمه عالمه زمان خود و از جانب پدر که از شاگردان شیخ بهایی بود اجازه روایت داشت. از جمله تألیفات وی کتاب رجال حمیده و حواشی بر کتب رجالی و حدیث است.^۸

بانوان مجتهده خاندان مجلسی: خاندان مجلسی از خاندان‌های مشهور علمی قرن

یازدهم ه. ق. است که تألیفات آنان مرجع تحقیق بسیاری از دانشمندان ادوار بعد بوده است. بانوان این خاندان خود از دانشمندان زمان بودند که عبارتند از: بنت مجلسی: او زنی عالم و فقیه، دختر ملاعزیزالله مجلسی و نوادهٔ ملا محمد تقی مجلسی اول است که رساله‌های متعددی در مسائل فقهی از جمله حاشیه بر «من لایحضره الفقیه» داشته است.

آمنه بیگم مجلسی اصفهانی: او دختر علامه محمد تقی مجلسی معروف به مجلسی اول و خواهر محمد باقر مجلسی دوم بود و در جوانی به درجهٔ اجتهاد نایل آمد. از آثار وی: شرحی بر «الفیه» ابن مالک و شرحی بر «شواهد سیوطی» را می‌توان نام برد.^۹

بانوان مجتهده خاندان صدرالمتألهین ملا صدرای شیرازی زینب صدریه: او دختر فیلسوف بزرگ عصر صفویه و همسر عالم بزرگ زمان ملا محسن فیض کاشانی است که خود عالم و فاضل و فیلسوف و مرجع زنان زمانهٔ خود بود.^{۱۰}

ام‌کلثوم بدریه: او خواهر کوچک‌تر زینب صدریه، همانند خواهرش عابده، زاهده و فقیه بود و از محضر همسر دانشمندش ملا عبدالرزاق لاهیجی ملقب به فیاض در زمینهٔ مبانی فقهی بهره‌مند گشت.^{۱۱}

زبیده شیرازی: او همانند خواهرانش حافظ و مفسر قرآن، عالمه و فاضله بود و نزد پدر و برادر و خواهرش علوم قرآنی را آموخت و خود معلم خواهر کوچک‌ترش قرار گرفت.

معصومه خاتون شیرازی: او کوچک‌ترین دختر فیلسوف مشهور صدرالمتألهین است و از محضر پدر و برادر و خواهران فقیه و عالمهٔ خود بهره‌مند گشت که علاوه بر احاطه بر علوم قرآنی در فصاحت و بلاغت بی‌نظیر بود.^{۱۲}

در قرون دوازده و سیزده هجری قمری خاندان‌هایی از مشایخ و اعظام سر برآوردند و بانوانی فقیه و عالمه به عالم اسلام ارزانی داشتند که عبارتند از:

فاطمه قزوینی: او دختر سید حسین قزوینی است که نابغهٔ زمان خود بود، به منبر می‌رفت و درس می‌داد. دخترش آمنه قزوینی از دانشمندان زمان خود بود.

آمنه قزوینی: نزد پدر و مادرش دروس فقه و اصول را آموخت و از محضر همسرش شیخ محمد صالح برغانی حکمت و فلسفه آموخت. او از سوی برادر و همسرش اجازه روایت داشت. وی امام جماعت زنان مدرسه صالحیه بود و در کربلا و قزوین حوزه درسی داشت. از آثار او تعلیقات و حواشی بر کتب فقهی را می توان نام برد. ۱۳

بانوان مجتهدۀ خاندان صالحی برغانی

یکی از خاندان های مشهور قرن های سیزده و چهارده هجری قمری و مقارن با حکومت قاجاریه، خاندان صالحی برغانی است. از این خاندان دختران فقیه، عالمه و فاضله برخاستند. دوران رشد و بالندگی و تفوق این خاندان مقارن با رشد بابی گری در ایران است و این خاندان در گروه مبارزان با این فرقه بودند که دختران آن عبارتند از:

ربابه صالحی برغانی: از زنان محدث، متکلم، مجتهد و خطیب عصر قاجار و دختر عالم بزرگ شیخ محمد صالح برغانی آل صالحی و آمنه خانم قزوینی است که مادرش در مدرسه صالحیه عهده دار کرسی تدریس زنان بود. به جز مجتهدان مشهور خاندان خود از محضر درس مشایخ خاندان حکمی برخوردار گردید. او در مسائل علمی و فقهی فتوا می داد و در سخنرانی هایش از مظالم دربار و به ویژه شخص ناصرالدین شاه انتقاد می کرد و مورد تعرض شاه قاجار نبود. از او آثاری به نظم در شرح مناقب خاندان عصمت و طهارت و امام حسین (ع) به جا مانده است. آثار نثر او عبارتند از: رساله ای در عرفان، کتاب زکات، کتاب ارث، کتاب امامت. ۱۴

ام کلثوم برغانی: او فقیه و دانشمند بانوان زمانه خود و منسوب به خاندان های برغانی، قزوینی و صالحی بود. پدرش ملا محمد تقی از مشاهیر علمی شیعه و دانشمندترین فرد خاندان برغانی که در راه مبارزه با عقاید بابی توسط عناصر این فرقه کشته شد. از آثار به جا مانده از این بانوی مجتهد: تفسیر سورة فاتحة الكتاب را می توان نام برد. ۱۵

خدیجه سلطان خانم برغانی قزوینی آل صالحی: از زنان فقیه، مدرس و محدث خاندان برغانی است. او دختر شیخ محمد صالح برغانی و نواده شیخ ملائکه برغانی

است. خدیجه سلطان صاحب فتوا بود. تألیفات او عبارتند از: مجموعه المسائل، رسائلی در فقه و رسائل العرفانیه. او همانند مادرش کرسی درس در مدرسه صالحیه داشت. ۱۶.

زندگی و آثار و شرایط تاریخی دوران بانو مجتهده امین

یکی از مفسران و قرآن‌پژوهان سدهٔ اخیر، مرحومه مجتهده نصرت امین، دختر حاج سیدعلی امین‌التجار بن سیدحسن بن محمد بن معصوم حسینی اصفهانی است و مادرش دختر حاج مهدی ملقب به جناب است که در سال ۱۳۰۸ ق/ ۱۲۶۵ ش در اصفهان متولد شد. همسرش حاج میرزا، ملقب به حاج معین‌التجار (پسرعمویش) بود. بانو امین صاحب ۸ فرزند شد که ۷ تن آنان در زمان حیات ایشان به مرگی زودرس درگذشتند و فقط یک فرزند پسر به نام حاج سیدمحمدعلی معینی امین برایشان باقی ماند که خود بانو امین این واقعه را ابتلاء و آزمایش حق تعالی تعبیر می‌کرد.

مرحومه امین روزگار کودکی را به تحصیل و تفکر پرداخت و اکثر علوم را نزد علامهٔ فقیه میر سیدعلی اصفهانی نجف‌آبادی و شیخ مظاهری اصفهانی در منزل خویش پشت پرده فرا گرفت. کلیهٔ دروس نحو، صرف، بلاغت، تفسیر، علوم حدیث، فقه و اصول و فلسفه را به خوبی آموخت و در آن‌ها مهارت یافت (علمی که برای یک مفسر ضروری است). به حدی که به درجهٔ اجتهاد رسید و قادر به استنباط احکام شرعی شد و تا سن چهل سالگی دوران تهذیب و ریاضت و تحصیل را طی کرد.

به دنبال انتشار کتاب اربعین هاشمیه و تأیید مرتبت و تسلط ایشان از سوی علما و مراجع: آیت‌الله حائری یزدی، آیت‌الله محمدکاظم یزدی و آیت‌الله آقامیرزا اصطهباناتی شیرازی و پس از شرکت در آزمون علما و مراجع تقلید وقت: آیت‌الله شیخ عبدالکریم قمی و آیت‌الله آقاسیدمحمدکاظم شیرازی که شامل سؤال‌ها و پاسخ‌های زیادی بود و تمامی آن‌ها در کتاب جامع‌الشتات آمده است، از طرف آن آیات عظام، درجهٔ اجتهاد و روایت و قدرت استنباط احکام شرع را دریافت کرد و

اولین بانوی مجتهد در جهان اسلام گردید.

بانو مجتهد امین از آن جا که دریافته بود مجال و زمینه تعلیم برای دختران تا چه حد محدود است، لذا بخشی از همت خود را مصروف تأسیس مدرسه برای دختران نمود.

در سال ۱۳۴۴ ش با سرمایه خود یک واحد دبیرستان دخترانه اسلامی در اصفهان تأسیس کرد تا زمینه تحصیل دختران در محیطی سالم به دور از آلودگی های رایج در پاره ای محیط های آموزشی دخترانه را فراهم آورد.^{۱۷}

در سال ۱۳۴۶ ش اولین مدرسه علوم دینی زنان را به نام مکتب فاطمه (س) تأسیس کرد که این سازمان در تعلیم و تعلم دینی زنان مسلمان سهمی شایان توجه داشت و الگویی برای سایر حوزه های علمیه بانوان گردید. او همچنین در کانون تبلیغات دین بانوان اصفهانی به تدریس معارف و تفسیر قرآن و پاسخگویی به سؤالات دینی پرداخت و تا پایان زندگی به کوشش در راه رشد علمی و معنوی زنان ادامه داد و به تألیف کتب متعددی در زمینه تفسیر، عرفان و اخلاق اهتمام ورزید که مهم ترین آن تفسیر مخزن العرفان است.

بانو امین دانشمندی با ذوق، متواضع، عارف، خوش برخورد، پرهیزگار، ساکت و کم حرف و بدون گرایش به تجمل و تکلف و از دوستان صدیق اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بود. وجود مقدس و پرفیض آن چنان روحانی و مستغرق در عالم عرفان و معنویت بود که هر کسی او را می دید مجذوب جذبه معنویت ایشان می گردید و در پرتو نورانیت و نفس مطمئنه او در خود احساس شادی و روحانیت می کرد.

این حکیم الهی که نسبت ایشان با سی واسطه به حضرت علی علیه السلام می رسد، پس از یک عمر خدمت خالصانه در سن ۹۷ سالگی در ۲۳ خردادماه ۱۳۶۲ ش به جوار رحمت الهی شتافت و مزارش در اصفهان، زیارتگاه اهل علم و تقواست.^{۱۸}

آثار و تألیفات

کتاب های این بانوی فاضله، معرف روح لطیف و متعالی ایشان است و می توان گفت

بهترین راه شناخت و معرفی او، آثار قلمی این بانوی فاضله است.

بیان این توضیح نیز ضروری می‌نماید که این مؤلف گرانقدر همواره تأکید داشت ناشناخته بماند و به همین دلیل کتاب‌ها را با نام «بانوی ایرانی» و یا «بانوی اصفهانی» به چاپ می‌رساند.

کتاب‌هایی که ایشان مکتوب داشته و به چاپ رسانده است، به ترتیب تألیف عبارتند از:

۱. اربعین هاشمیه (به زبان عربی)

این کتاب اولین تألیف گرانمایه ایشان و مشتمل است بر چهل حدیث در توحید و صفات حق تعالی و اخلاق و احکام شرع و متضمن بیانات فلسفی و عرفانی و اصولی و فقهی، که چند بار به چاپ رسیده است. این کتاب به زبان عربی و توسط شاگرد ایشان حاجیه خانم همایونی به زبان فارسی ترجمه شده است.

طریقه سخن در این کتاب بدین گونه است که مؤلف، اقوال بزرگانی چون فیض کاشانی، علامه مجلسی، محقق دوانی، شیخ مفید، محقق طوسی، غزالی، شیخ طنطاوی الجوهري، شهید ثانی، شیخ مرتضی انصاری، ابن فهد حلی و... را نقل و با هم مقایسه می‌کند و گاه از میان همه این اقوال یکی را برگزیده و به انتقاد دیگر گفته‌ها می‌پردازد و زمانی نیز همه اقوال را فرو می‌نهد و خود نظر مقبول دیگری عرضه می‌کند.

خود ایشان در این زمینه در مقدمه کتاب اربعین الهاشمیه می‌نویسد: و احادیث را به یاری خدای توانا از مواطن عدیده و مواضع پراکنده جمع نمودم و از هر حدیثی آن عبارتی را تفسیر نمودم که در نظرم محتاج به بیان بود که خدا از فضل عمیمش برای انجام این آرزو مرا موفق گرداند. ۱۹

۲. جامع الشتات (به زبان عربی)

این کتاب مشتمل بر پرسش‌های متعددی است که اساتیدی چون: محمد علی قاضی طباطبایی، شیخ محمد طه الهنداوی، النجفی زادوسید حسن الحسینی از ایشان پرسیده‌اند و پاسخ‌های مبسوطی که این عالیه برای آنان تحریر کرده است. این پرسش‌ها و پاسخ‌ها توسط شیخ مرتضی مظاهری نجفی جمع‌آوری و تنظیم شده است.

پرسش‌های مطروحه مقولاتی پیرامون مسائل فقهی، نحوی، اصول، دقایق حکمی و حالات عرفانی و گاه احادیث نبوی و روایات ائمه علیهم‌السلام است. در مرتبه این کتاب همین بس که حاصل پرسش‌ها و پاسخ‌های مندرج در آن، کسب درجه اجتهاد برای این بانوی فاضله است.

۳. النفحات الرحمانية فی الواردات القلبیه (به زبان عربی)
این کتاب در واقع واردات قلبی و خاطراتی است که مؤلف در سلوک الی الله به واسطه فیض حق درمی‌یابد. غرض مؤلف از نگارش این کتاب به بیان خود او چهار مطلب است و هر مطلب در واقع پیروی از یکی از آیات شریفه قرآن است:
اول. اطاعت در برابر اوامر الهی.

دوم. اعلام مزید احسان خداوند به این خاطر که می‌خواهد الله او را زیادتى بخشد.

سوم. اعلام این مطلب که افاضه حق به خلق مبذول است و رحمتش به محسنیت غریب.

چهارم. برانگیختن به منظور مقدم داشتن عبادت خداوند و سلوک راه رضایت او بر هر امر و به این ترتیب، این کتاب نفیس مشتمل است بر نفحات رحمانی و فیوضات سبحانی که بر قلب این عالم ربانی وارد شده است.^{۲۰}

۴. مخزن اللثالی فی مناقب مولی الموالی علی علیه‌السلام
این کتاب در یک مقدمه، پنج باب و یک خاتمه به ذکر فضایل و مناقب مولای متقیان و امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌پردازد. بانو امین در مقدمه کتاب ضمن سپاس به درگاه خداوند متعال و شرح چگونگی تألیف آن بیان می‌دارد که: بر آن شدم شمه‌ای از فضایل و مناقب آن حضرت را بیان کنم، نه این که مدعی این باشم که بتوانم کوچک‌ترین فضایل آن سرور را شرح دهم، و در پایان آن می‌نویسد: «در نظر گرفته‌ام به قدری که ممکن است مطالب این کتاب ساده و مختصر باشد تا آن که همه کس به قدر فهم و سهم خود از او نتیجه ببرد». در آخرین سطور در زمینه کسب معارف در زمینه تألیف این کتاب اشاره می‌کند: «خدا را شاهد می‌گیرم که این معارف حقه که بعضی از آن‌ها ذکر شده از روی تقلید غیر و تعصب نمی‌باشد، بلکه از برکت

متابعت دین اسلام و توسل به ائمه گرامی هدایت شدم و به چشم بصیرت بینا گردیدم به حقانیت دین اسلام و به قدر وسع و طاقت ملهم گردیدم به معارف الهی و آثار ربوبیه تا آن که از شک و تخمین به مرتبه یقین رسیدم و این از فضل خدا و رحمت او است که عطا می فرماید به هر کس که بخواهد و امتحان می نماید».^{۲۱}

۵. سیر و سلوک در روش اولیاء و طریق سیر سعداء

محتوای این کتاب در کشف و شهود و سیر الی الله است. او در این کتاب اسفار اربعه را شرح کرده است و به قول عرفا به «دارالقرار» رسیده است و ثابت کرده است که یک زن می تواند تمام مراحل سفر الی الله را طی کند.^{۲۲}

۶. معاد یا آخرین سیر بشر

این کتاب متذکر می شود که برای انسان غیر از این نشأت دنیوی، نشأت دیگری در پیش است که ناچار و باید در سیر تکاملی از تمام آن نشأت و عوالم عبور کند و سرانجام به عالمی برسد که فوق آن عالمی نیست و آن را معاد و قیامت گویند و در پایان کتاب می نویسد: آنچه در این مختصر در امر معاد و آخرین سیر استکمالی بشر گفتیم و از آغاز و انجام انسان اجمالاً ذکر نمودیم به طور کلی و به عنوان قاعده تکامل بود و اکثر آن ها را استنباط از آیات قرآنی و کلمات اهل عصمت نموده بودیم.^{۲۳}

۷. روش خوشبختی و توصیه به خواهران ایمانی

در این کتاب سعی شده است معنای سعادت و خوشبختی و راه نیل به آن با زبانی ساده و همراه با اندرزهای نیکو به خواهران ایمانی ابلاغ شود. به این منظور پس از ارائه توضیح پیرامون دو رکن خوشبختی یعنی آسایش بدن و سلامتی آن و دیگری آسایش فکر و استراحت خیال که در نتیجه رعایت دو اصل اساسی عقاید صحیح و ایمان به مبدا و معاد و اخلاق نیکو حاصل می شود، به ارکان دین و ایمان می پردازد. در پایان کتاب نیز مباحث آموزنده ای پیرامون معنای توسل به ائمه و شفاعت، مبارزه با خرافات و وسوس، توصیه به خواهران ایمانی، امتیازات، خصوصیات و شرافت زن، تهذیب اخلاق و اصول اخلاق نیک مطرح شده است.^{۲۴}

۸. اخلاق

این کتاب اقتباسی از طهاره الاعراق ابن مسکویه است که قسمتی از آن ترجمه شده

است و افکاری که خانم امین در این باره نیز در حاشیه بر آن افزوده است. کتاب دارای جنبه‌های علمی، عملی و اخلاقی است و مشتمل است بر نکات و دقایق و لطایف فلسفی که البته کلمه به کلمه ترجمه نشده است، بلکه بدون عبارت‌پردازی اقتباس از متن به عمل آمده است (ترجمه روان) تا این که افراد فارسی زبان نیز بتوانند از آن بهره جویند و مشمل بر ۷ مقاله است. ۲۵

۹. مخزن‌العرفان (در ۱۵ جلد)

تفسیر جامعی از قرآن کریم است که در ۱۵ جلد به چاپ رسیده است. در حین نگارش این اثر عظیم، خانم امین پس از تفسیر دو جزء اول، از بیم آن که برای خاتمه‌اش عمر وفا نکند، به تفسیر جزء سی‌ام دست یازید و به ترتیب آن را ادامه داد تا در نهایت، در اواخر عمر این مجموعه را به پایان رسانید و به این ترتیب اراده خداوند متعال بر این قرار گرفت که این مجتهد فرزانه، یکتا مفسره جهان اسلام باشد که کلام‌الله مجید را از ابتدا تا انتها تفسیر کرده است.

روش ایشان در تفسیر گرانمایه‌اش که از همان آغاز نگارش و نشر آن، تفسیر پژوهان به آن به دیده اعجاب نگریسته و به تمجیدش پرداخته‌اند، بر این منوال است که ابتدا عین آیات را می‌آورد و ترجمه و توضیح آن را بیان می‌کند، سپس توضیح و چگونگی شأن نزول آیات را ذکر کرده، پس از آن به نقل اقوال مفسران و احادیث حضرات معصومین (ع) پرداخته و در پایان نظریه و برداشت خود را عرضه می‌کند و بر سر تفسیر قسمت دیگری می‌رود.

وی با مهارت و استادی به پیروی از صدرالمألهین شیرازی مشی‌ای فلسفی و عرفانی دارد. در آیاتی که توضیح و تفسیر بیشتری را می‌طلبد معمولاً خود به طرح پرسش‌هایی می‌پردازد و آن‌گاه پاسخی جامع را جلوی دید خواننده می‌گذارد که در باروری افکار و جولان اندیشه می‌تواند سودمند واقع گردد.

او در جهت تبیین و توضیح واژه‌ها و جملات آیات، مباحث سودمند خاصی از قبیل توحید، تبلیغ رسالت و سیره پیشوایان معصوم (ع) را به بحث و بررسی کشیده و حقایق ارجمند و کامل طرح نموده است.

وی در مقدمه جلد اول از تفسیر به اجمال علل و انگیزه نگارش خود را چنین

بیان کرده است: ۲۶

«مدت زمانی بود که گاه و بی‌گاه در فکر بودم که تفسیر مختصری بنویسم و از کلمات آل عصمت (ع) اقتباس نموده و از بیانات مفسرین و از متدبرین در قرآن محسوب گردم، لیکن متأسفانه موانعی جلوی راه خود می‌دیدم که طی این طریق پرخطر را متعذر بلکه متعسر می‌پنداشتم. لیکن پس از آن که مأیوس شدم بتوانم تفسیر کاملی بنویسم، نظر به این که (المیسور لایسقط بالمعسور) بنا گذاردم اقتباس نمایم از مشکلات انوار ولایت و اقتصار نمایم به ترجمه تحت‌اللفظی آیات و توضیح بدهم بعضی آیات محکّمات را و پیرامون متشابّهات نگردم».^{۲۷}

خدمات فرهنگی بانو امین

تأسیس حوزه علمیّه: بانو امین به عنوان یک معلم متعهد در قبال جامعه زنان احساس مسئولیت می‌کرد و از هر جایی که می‌توانست در راه تعلیم و تربیت آنان می‌کوشید. با توجه به این احساس مسئولیت اجتماعی و دینی بود که بانوی فاضله امین در سال ۱۳۴۴ ش حوزه‌ای به نام «مکتب فاطمه سلام الله علیها» برای خانم‌ها تأسیس کرد که در آن مرکز بانوان علاقمند به کسب علم و فضیلت به تحصیل و تدریس علوم اسلامی در رشته‌های فقه، اصول، حکمت، عرفان، فلسفه و اخلاق پرداختند و این حرکت هنوز نیز ادامه دارد.

شایان ذکر است که «مکتب فاطمه سلام الله علیها» از شاگردان شهریه دریافت نمی‌کرد و کلیه هزینه‌های مکتب به وسیله بنیان‌گذار آموزش‌گاه حاجیه خانم امین پرداخت می‌شد و حتی پس از رحلت ایشان نیز با توجه به پیش‌بینی هایشان این روش استمرار یافته است.

تأسیس دبیرستان: از دیگر خدمات فرهنگی بانو امین تأسیس دبیرستانی دخترانه بود. در آن زمان به سبب این که دبیران بسیاری از دبیرستان‌های دخترانه مرد بودند، خانواده‌های مذهبی به ندرت اجازه می‌دادند دختران‌شان به دبیرستان بروند و در نتیجه ایشان با تأسیس دبیرستان دخترانه راه تحصیل را برای بسیاری از دختران فراهم ساخت. این بانوی خیر و نیکوکار پس از پیروزی انقلاب اسلامی این دبیرستان را به آموزش و پرورش هدیه کرد.

تدریس در کانون جهان اسلام

با نگاهی به زندگی پربرکت این بانوی فاضله، متوجه می‌شویم که ایشان با احساس مسئولیتی که نسبت به جامعه داشتند، سعی کرده‌اند با نوشتن کتب و مقالات، تأسیس مدرسه و مکتب علمی و اسلامی، برگزاری جلسات تفسیر و تدریس معارف اسلامی و پاسخگویی به سؤالات و راهنمایی طالبان علم و فضیلت به‌ویژه جامعه زنان، گام‌های مؤثری در تربیت و تهذیب نفس شاگردان مکتب‌شان بردارند؛ آن هم در زمانی که مشکلات مهمی در راه تحصیل علم و معارف اسلامی وجود داشت و قطعاً برای شناخت هر کس لازم است وضع زمانه او را نیز در نظر داشت. بانو امین کمتر از خانه خارج می‌شد و برنامه تحصیل و تحقیق و تعلیم‌شان در منزل مهیا بود. اما وقتی با توجه به وضع زمانه برای اسلام احساس خطر کرد، دعوت کانون جهان اسلام را برای سخنرانی پذیرفت و جلسات هفتگی برگزار کرد و بدین ترتیب برخی از علما و دانشمندان نیز به همراه دیگر مستمعین از بیانات ایشان بهره‌مند شدند.^{۲۸}

اجازه روایت به شاگردان واجد شرایط

بانو مجتهد امین در اواسط عمر خود پس از سال‌ها طی مدارج تهذیب و تحصیل و دریافت درجه روایت و به دنبال آن اجازه اجتهاد از طرف مراجع و علمای طراز اول قم، نجف و اصفهان، خود به تعدادی از شاگردان و علما اجازه روایت داد که شماری از آن‌ها عبارتند از:

۱. آیت‌الله‌العظمی مرحوم سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی
۲. علامه سیدعباس حسینی کاشانی، صاحب معجم اعلام الشیعه
۳. علامه شهید سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی، صاحب کتاب مجلس نشین قدس
۴. علامه شیخ عبدالله سبیتی، صاحب کتاب تحت رایه الحق
۵. علامه شیخ عبدالحسین امینی، صاحب الغدير
۶. حجه الاسلام شیخ زهیرالحسون
۷. عالمه فاضله زینب السادات همایونی، مترجم اربعین الهاشمیه

و دیگران که ذکر اسامی آنان مجال دیگری می‌طلبد. ۲۹

زن در آثار بانو امین

ایشان زنان را محور جامعه و خانواده دانسته و برای این صنف اهمیت خاصی قائل بود در آثار خود بانوان را از لحاظ فردی، خانوادگی و اجتماعی مورد خطاب قرار داده و توصیه و تکلیف می‌نمود.

مقام و منزلت زن از جهات فردی

ایشان زن را از نظر خلقت بررسی می‌کند و می‌گوید: جز در مواردی طبیعی که خدا خواسته است؛ زن و مرد از نظر فطرت و ماهیت هیچ فرقی با هم ندارند و هیچ کس بر دیگری جز به دلیل تقوا برتری ندارد، می‌خواهد مرد باشد یا زن. اگر مردها در بعضی موارد قوی‌ترند در عوض زن‌ها در بعضی موارد دیگر نیرومندترند. در جلد پنجم مخزن العرفان است که ایشان در تفسیر برخی آیات، به خصوص آیه‌هایی از سوره نساء به قدرت زنان اشاره دارد. وی معتقد است که همه از روح خدا هستیم «و نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوحِيْ» و «خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» (از هر چیز که آدم آفریده شد، همسرش هم از همان آفریده شد).

همچنین می‌گوید: زن موجودی ظریف است، جمیل است، مظهر جمال خلقت است. پیغمبر اسلام زن را محترم می‌شمرد و بسیار درباره‌اش سفارش می‌کرد. اگر مقرر است زن در بعضی جاها شرکت و حضور نداشته باشد، دلیل نقص و ضعف نیست، بلکه به خاطر کارهای مهم‌تری مثل وضع حمل و مسائل جنسیتی او است؛ و این را خیلی مهم‌تر از کار مرد می‌داند و معتقد است: همان طوری که زن وظیفه دارد، مرد هم وظیفه دارد.

اصالت در عمل است، اصالت در ایمان است، اصالت در جسم نیست. حالا شما کلاه بر سرتان بگذارید یا روسری، بستگی به این دارد که عمل‌تان چه باشد. همچنین ایشان معتقد است که حتی یک آیه در قرآن نیست که بر تفکر، تعقل و ایمان بیشتر مرد تأکید داشته باشد. سپس بر عبادت تأکید دارد و در یکی از

کتاب‌های خود می‌فرماید که خواهران عزیز! اگر طالب سعادت هستید و می‌خواهید از زندگی لذت ببرید و همیشه موفق و کامیاب باشید، دل و سلیقه خود را از اخلاق زشت و ناپسند پاک کنید. توقعات بی‌مورد را به خود راه ندهید تا آن فطرت اولیه‌ای که خدا در روح شما به ودیعه نهاده است ظاهر شود، دل جلا پیدا کند و به عین‌الیقین برسد. باید درصدد صفات نیک و انسانی برآیید. از صفات بارز زن، پاکدامنی و عفت است و شرافت مرد در شجاعت است، نکته آخری که در تعالی است، اینکه: زن در مواردی چون رقت قلب، محبت و توجه بیشترش به خدا نسبت به مرد فضیلت دارد. عاطفه را دومین برتری زن می‌داند و به دنبال آن فضایی چون گذشت و تحمل مصائب، کمک به فقرا و مستمندان، روحیه آشتی جویانه و انزوا از خلق و توجه بیشتر به مطالعه و تربیت فرزند و خانواده و پشتکار را از ارزش‌های بانوان برمی‌شمارد.^{۳۰}

جایگاه زنان در خانواده

بانو امین برای خانواده اهمیت و قداست خاصی قائل بوده و معتقد است: اول وظیفه زن پس از خودسازی خود تعهد در قبال همسر و فرزندان است. او وظیفه دارد با رعایت دستورات الهی و رعایت رشد و تعالی خود در جهت آرامش و آسایش خانواده بکوشد و آن را بزرگ‌ترین جهاد برای زن برمی‌شمرد و راهنمایی این بانوی متقی خطاب به خانم‌های خانه‌دار نیز این بود که با استفاده از هر فرصتی تحصیل کنند تا مبادا بر اثر جهل، حقوق افراد خانواده و جامعه را ضایع کنند و خدای ناکرده خطایی از ایشان سر بزند که قابل جبران نباشد.

خانم امین درباره تربیت فرزند می‌گوید که: در تربیت اولاد وظیفه و تکلیف مادر بیشتر از پدر است. مادر در چگونگی تربیت و اساس اخلاق فرزند سهم مهمی دارد. اگر پدر و مادر صالح، پرهیزگار و وظیفه‌شناس باشند؛ یقیناً فرزند آنان نیز با تربیت، نیکو فطرت و نیکو سیرت می‌شود.

زنان صالح فرزندان صالح به دنیا می‌آورند و این مادر است که وظیفه تربیت او را به عهده دارد، البته این به معنای آن نیست که پدر وظیفه ندارد. او می‌گوید که شما

خیلی از عبادت‌ها را نکنید، خیلی برنامه‌ها را انجام ندهید، ولی بچه خوب تربیت کنید.^{۳۱}

تکالیف اجتماعی زنان

درباره زن همچنین می‌فرماید که: زن باید در جامعه باشد به شرطی که وظیفه اصلی مادر بودن و همسر بودن تحت الشعاع قرار نگیرد، اگر این کار را کردی، هر کار دیگری می‌خواهی بکن. وجود پزشک زن، واجب است. معلم زن واجب است. زن در عین حال که تحصیل می‌کند و درس می‌خواند، باید در جامعه وارد شود، باید به جامعه خدمت کند، باید درس امروز را یاد بگیرد، باید علم امروز را بداند و به جریانات جامعه واقف باشد. یکی از توصیه‌های ایشان به خانم‌ها این بود که زن علاوه بر وظایفی که از لحاظ خانه‌داری، شوهرداری و بچه‌داری دارد، باید در جامعه هم وارد شود، باید خدمت کند. این صحیح نیست کسی برود در گوشه‌ای بنشیند یا درس بخواند، عبادت کند و هیچ کاری برای مردم انجام ندهد.

بانوی مجتهده امین، همیشه به خانم‌ها توصیه می‌کرد که سعی در فراگیری علم داشته باشند. توصیه بانو امین به خانم‌هایی که قصد ادامه تحصیل داشتند چنین بود که: مشکلات دوران تحصیل را تحمل کنند و درس را ادامه دهند، زیرا کمبود افراد متعهد و آگاه برای جامعه زیان‌بار است و تأکید بر آن داشت که باید از قشر خانم‌ها عالم و متخصص و مجتهد تربیت شود.

از توصیه‌های دیگر حاجیه خانم امین به خانم‌هایی که قصد اشتغال در محیط خارج از خانه داشتند، این بود که با رعایت کامل حجاب اسلامی و دستورات شرع مقدس در محیط کار حاضر شوند، زیرا در غیر این صورت عمل آنان مورد رضای خداوند نخواهد بود.^{۳۲}

شرایط فرهنگی، تاریخی و سیاسی دوران زندگی بانو امین

اگر به سنوات عمر این بانوی فاضله (۱۳۶۲ - ۱۲۶۵ ه. ش) دقت کنیم، متوجه می‌شویم جز چند سال اواخر عمر ایشان که همزمان با استقرار جمهوری اسلامی ایران بود، بیش از ۹۰ سال از عمرشان در دوران پرفراز و نشیبی طی شد که برای زن

ایرانی دورانی حیاتی و اساسی بوده است. در واقع برای شناخت بهتر اهمیت اقدامات بانو امین در زمینه‌های علمی و فرهنگی، شناخت زمانه ایشان ضروری به نظر می‌رسد.

خانم امین در زمان ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۵ هـ ش) به دنیا آمد. سال‌های جوانی ایشان تا حدود ۱۳۰۰ هـ ش در دوران قاجار و مشروطیت طی شد؛ تا این که تغییری در قدرت سیاسی روی داد و رضاخان به قدرت رسید. به این ترتیب قضایای کشف حجاب (۱۳۱۴ هـ ش) نیز مربوط به اواسط عمر او است.

ما در طی سال‌های قبل از ۱۳۰۰ هـ ش جریان‌های مختلفی را مشاهده می‌کنیم که هدف و عرصه کارشان را عمدتاً روی مسائل زنان قرار داده‌اند. از جمله هشت نشریه زنان که در این سال‌ها منتشر می‌شد و همچنین پنج جمعیت زنان که در این دوره شکل گرفت.

این جمعیت‌ها و نشریه‌ها اهداف خاصی را تعقیب می‌کردند و در واقع آغازگر حرکتی فرهنگی بودند و زمینه‌ساز اقداماتی شدند که بعدها رضاخان آن را استمرار داد و به فعلیت رساند و به آن شکل قانونی داد. این جریان فکری نگاه جدیدی بود که تغییر همه ارزش‌ها را به شیوه غربی توصیه می‌کرد و منورالفکران غرب‌زده حامیان بسط این جریان بودند. برخی اروپا را دیده و بعضی در مناطقی چون عثمانی و روسیه زیسته بودند؛ ولی تعداد کثیری از آن‌ها را محصلان مدارس خارجی در ایران تشکیل می‌دادند که عموماً توسط اقلیت‌های دینی بنیان نهاده شده بود. اینان زیر نظر نخبگان بومی مقبولیت می‌یافتند، با انتشار وسیع افکار و تبلیغ گسترده عقاید خود اعتقادات و مآثر دینی و ملی و روح مذهبی را مورد انتقاد قرار می‌دادند و به نام «تأدب به آداب جهانی» به دفاع از ارزش‌های جدید غربی می‌پرداختند.

از طرف دیگر، ارتباط منفعل با خارجیان و نفوذ آن‌ها به اندرون خانه‌های رجال و درباریان و گروه معروف به منورالفکر، باعث تغییر سلیقه مردان و زنان، توسعه هر چه بیشتر مصرف کالاهای تجملی و زینتی ساخت غرب، تغییر در نوع آرایش صورت و ظاهر و چگونگی پوشش و لباس و انجام مراسم و سرگرمی‌ها و جشن‌ها

در فرهنگ ایران شد. ارتباط اقشار متوسط با این گروه‌ها نیز موجب گسترش این امور در بین سایرین گردید و به قول نشریات آن روز «تشبه به کفار» که تا آن روزگار مذموم بود، به شدت رونق گرفت و موجب مباحات و افتخار شد. پوشش زنان نیز از این تعرض همه جانبه در امان نماند و به این ترتیب زمینه‌ای فراهم شد تا رضاخان با قوت و قدرت این جریان را سرعت بخشد و از جمله کشف حجاب را به صورت علنی و قانونی درآورد.

قابل ذکر است که در این دوران، اصفهان کانون جریان‌های فرهنگی و اجتماعی مختلف و حتی متضاد بود که ابعاد آن بسیاری از نقاط کشور را نیز فرا می‌گرفت. از طرفی در سال ۱۳۲۴ق (مطابق با ۱۲۸۴ش). سیزده تن از علمای اصفهان «استفاده امتعه مصنوعه در بلاد کفار» و «ترویج کفار» را تحریم می‌کنند و از عموم مردم می‌خواهند با کسانی که به این امور پای‌بند نیستند معاشرت نکنند. گروهی از تجار متدین اصفهان، که خانواده مرحوم خانم امین هم جزء آنان هستند، در این قبیل حرکت‌ها حضور فعال دارند و حتی پیشنهاد می‌دهند که «قانون استخدام هم مقید به این شرط باشد که اجزایی که گذران‌شان از بیت‌المال مردم است لباس‌شان باید همیشه وطنی باشد» و... از طرف دیگر افراد، جمعیت‌ها و نشریه‌هایی نیز در لوای نام آزادی و تجدد به اشاعه افکار جدید در شهر اصفهان می‌پردازند که از جمله می‌توان از فعالیت «انجمن خواتین اصفهان» و انتشار «مجله زبان زنان» توسط صدیقه دولت‌آبادی نام برد. با توجه به وضعیت خاص فرهنگی و اجتماعی اصفهان در آن زمان است که نقش و جهت حرکت خانم امین اهمیت ویژه‌ای می‌یابد.

اما در همان دوران، یعنی سال‌های قبل از ۱۳۰۰هـ ش نگاهی سنتی نیز نسبت به زن وجود داشت که به حرمسراها خلاصه می‌شد و مانع فعالیت فرهنگی و اجتماعی زنان بود. دیدگاهی که مانع تحصیل زنان بود و حتی مجوز فراگیری خواندن و نوشتن را به زنان نمی‌داد؛ زیرا تحصیل را مقدمه‌ای برای حضور اجتماعی زن در جامعه می‌دانست. البته بعدها که مدارس جدید گسترش یافت توجیهی برای این قضیه پیدا نشد. بسیاری از خانواده‌های مسلمان و متدین ترجیح می‌دادند به قیمت عدم آشنایی با «دانش نو» به خصوص دختران‌شان را وارد این مدارس و مجامع

نکنند، چراکه احساس می‌شد علم جدیدی که به آن نحو تبلیغ می‌شود، موجب بی‌دینی خواهد شد. خانم امین در چنین دورانی که عده‌ای این چنین خودباخته فرهنگ غرب بودند و عده‌ای نیز تحصیل را عیب می‌دانستند و چون آن را مقدمه حضور زن در فعالیت‌های اجتماعی می‌دیدند از آن پرهیز داشتند، با پشتکار و کوششی کم‌نظیر و با وجود مشکلات متعددی که در آن زمان برای تحصیل زنان وجود داشت، به تحصیل علوم و معارف اسلامی تأملدراج عالی همت گماشت و در نتیجه به درجه اجتهاد نایل شد.

در سال‌های بعد نیز ایشان با تأسیس مدرسه دخترانه و حوزه علمیه خواهران به فعالیت‌های اسلامی خویش در مقابله با جریانی که در جهت تبدیل زن مسلمان ایرانی به زن مصرفی و تجددزده غربی آغاز شده بود، قوت بیشتری بخشید که آثارش تاکنون نیز باقی است. در سال ۱۳۱۴ هـ ش تحولی کیفی روی می‌دهد: رضاخان کشف حجاب را رسمی و علنی و اجباری می‌کند و این یکی از وقایع بسیار قابل توجه در تاریخ زندگی زن ایرانی است و در واقع ادامه حرکت فرهنگی است که در سال‌های قبل شکل گرفته است. به عبارتی برای تغییر ارزش‌های زن ایرانی و گسترش آن ابتدا ما شاهد گرایش و گسترش فرهنگ غربی به صورت کلی هستیم، به این معنا که احساس می‌شود از دوره قاجار ادبیات ما چه در زمینه نظم و نثر و چه ادبیات داستانی دچار تغییر و تحول می‌شود.

به هر حال در چنین شرایطی بهترین کاری که خانم امین می‌توانست انجام دهد، ایجاد یک حوزه خاص تحصیلی و تربیتی بود؛ زیرا جریان غرب‌گرا نیز از تعلیم و تربیت افراد و اشاعه افکار خود، از طریق ایجاد مدرسه‌های جدید و تأسیس انجمن‌ها و کانون‌های فرهنگی آغاز شد. این انجمن‌ها گسترش پیدا کرد و گروهی از شاگردان همین کانون‌ها بودند که بنیادهای جدیدی را در فرهنگ ما گذاشتند. حرکت سنجیده خانم امین در همین زمینه است، یعنی ایشان نیز تلاش می‌کند با اشاعه و تعلیم مبانی فرهنگی ملی و اسلامی شاگردانی را پرورش بدهد. بدین منظور مکتب و مدرسه بنیاد می‌نهد؛ آثاری تألیف می‌کند و مجموعاً نهضتی را شکل می‌دهد که در برابر موج منحط و اغواگر بتواند مقاومت کند، بایستد و در روند خویش به یک

حرکت تهاجمی تبدیل شود.

خانم امین در اجرا و انجام اهدافی که دارد با سرمایه خود یک دبیرستان دخترانه و مکتبی به نام فاطمه سلام الله علیها تأسیس می‌کند و به این ترتیب برای بسیاری از دخترانی که به واسطهٔ جو حاکم بر آن ایام و مسأله ترویج بی‌دینی از کسب دانش محروم مانده بودند، زمینهٔ ادامهٔ تحصیل را فراهم می‌آورد. در عین حال وی با برگزاری جلسات تفسیر و تدریس معارف اسلامی و پاسخگویی به پرسش‌ها و راهنمایی طالبان علم و فضیلت به‌ویژه جامعهٔ زنان، به ارشاد آنان در زمینهٔ حفظ شخصیت و هویت اسلامی خویش می‌پردازد.

از سوی دیگر، ایشان با نگارش مقاله‌ها و کتاب‌های سودمند به روشنگری و پاسخگویی به پرسش‌ها و تحلیل مسائل زمانه می‌پردازد؛ مثلاً در کتاب روش خوشبختی به تفصیل، مسأله حجاب و کشف حجاب را مورد بررسی قرار می‌دهد. به این ترتیب ایشان زنان مسلمان را به حفظ هویت اسلامی و مقاومت در مقابل فساد که در آن زمان در سرتاسر ممالک اسلامی شیوع پیدا کرده بود، دعوت می‌کند. چیزی که تحقق پیدا کرد و واقعیتی که شاهد آن بودیم، این است که پس از برکناری رضاخان، قانون بی‌حجابی لغو و کنار گذاشته می‌شود؛ که البته این انتخاب نبود، بلکه ضرورتی بود که سیاست وقت به آن تن داد.^{۳۳}

در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ ش نظام با این مسأله به‌صورت جدی مواجه شد که زنان ایران از ارزش‌هایی که حکومت آن را ترویج می‌کرد، فاصله گرفته‌اند. سازمان زنان ایران در این زمینه تحقیق مفصلی کرد و گزارش داد که علی‌رغم تمام فعالیت‌هایی که طی این مدت داشته‌ایم، نتیجهٔ مطلوب به بار نیامده است. زنان ایرانی در ادامهٔ فعالیت‌هایشان ارزش‌های اسلامی را انتخاب کرده بودند. از این رو طرح گسترده‌ای را با زمان‌بندی کوتاه‌مدت و بلندمدت تهیه می‌کنند تا بتوانند با این امر مقابله نمایند.

به این مناسبت است که باید برای فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی خانم امین جایگاه ویژه‌ای قائل شد.

به هر حال زندگی خانم امین قرین با دوران پراشوبی است؛ دورانی که

ارزش‌های فرهنگی و ملی ما به شدت مورد تهاجم قرار گرفت و ایشان توانست با طراحی و اجرای برنامه‌های سنجیده و خاص به نحو مطلوبی با بخشی از این تهاجم مقابله کند و با خدمات علمی، فرهنگی و اجتماعی که انجام داد، یادگارهای باارزشی از خود باقی بگذارد.^{۳۴}

نتیجه

توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تاریخ معاصر ایران اهمیت مسأله اجتهاد بانوان و بالاخص شخصیت بانوی مجتهد و مفسره سیده نصرت امین اصفهانی را بیشتر برای ما مشخص و ممتاز می‌نماید. عمر با برکت ایشان از نیمه دوم حکومت ناصرالدین شاه قاجار تا سال‌های اولیه جمهوری اسلامی ایران، یک مبارزه فرهنگی بی‌امان با اثرات مثبت و ویژگی‌های خاص بود.

این بانوی فاضله در زمان خود، ویژگی‌های منحصر به فردی داشت که در کمتر شخصیت دیگری می‌توانیم این جلوه‌های خاص را مشاهده کنیم. آثار و فعالیت‌های علمی این بانوی مجتهد نمایانگر نوآوری‌های ایشان است. ویژگی‌های این بانو را می‌توان چنین بیان داشت:

۱. آموزش در شرایط سیاسی و اجتماعی خاص زمان ایشان
۲. دفاع از حقوق زن در شرایطی که دفاع از حق زن را امری غربی می‌دانستند
۳. پرداختن به تفکرات عرفانی همزمان با سایر تفکرات حوزه‌ای
۴. افتتاح حوزه علمیة خواهران با توجه به جو حاکم
۵. قدرت قلم و استنتاج فکری

از بررسی این مجموعه به صفتی برجسته در این انسان والا پی می‌بریم و آن خلایق و جسارت علمی ایشان است که در کمتر دانشمندی می‌توان مشاهده کرد؛ او مطابق با معیارهای حوزه به کسب دانش و معرفت پرداخت و به درجه اجتهاد نایل شد و اجازه روایت گرفت. اغلب دیده‌ایم که علما با جریان‌ها حرکت می‌کنند؛ جریان‌های حوزوی، علمی و امثال آن؛ ولی افرادی چون خانم امین به گفته استاد مطهری، خلاف جریان حرکت می‌کنند؛ ایشان برخلاف بانوان مجتهد و محدثه

ادوار قبل که اکثراً از خاندان‌های اهل علم و فقه چون خاندان مجلسی و ملاصدرای شیرازی بودند، از خانواده‌ای بازرگان برخاست و با توجه به جریان‌های سیاسی و اجتماعی دوران خود که درس و تحصیل با مخاطراتی از سوی جناح‌های مختلف مواجه بود به کسب علم پرداخت.

خانم امین در این مورد می‌گفت: انسان باید نور را از خدا بگیرد و بین مردم پخش کند؛ اگر من نور گرفتم نباید بقیه در ظلمات باشند؛ نباید کناره‌گیری کرد. این همان سیر من الحق الی الخلق است که غالب عرفا موفق به آن نمی‌شوند. او عارفه‌ای بود که سیرالی‌الله را با زندگی عادی و روزمره پیوند داد و با مردم بودن، خدا را جستجو کرد، نه مانند عرفایی چون رابعه که خلوص را در مردم گریزی می‌دید.

بانو امین سال‌های متمادی در راه تحصیل علم و مقامات معنوی تلاش نمود و عملاً ثابت کرد که زن می‌تواند در محیط اجتماع، در زیر پردهٔ حجاب و با کمال عفت و تقوا و اجرای برنامه‌های مقدس مذهبی به تحصیل علم ادامه دهد و مقام شامخی را احراز کند و بین علم و دین پیوند برقرار سازد. علی‌رغم نظر کسانی که تصور می‌کردند حجاب مانع پیشرفت و تکامل است و یا عده‌ای که برخلاف منطق اسلام می‌گفتند زن باید از هر نوع کمال ترقی و تعالی محروم بماند و زن را از ارزش انسانی در رسیدن به مقامات مادی و معنوی و روحانی و سیرالی‌الله بی‌بهره می‌دانستند به پا خاست و آن تصورات نادرست را در هم شکست.

پیشتازی در علوم عرفانی، از وی شخصیتی ساخت که فیلسوف عالیقدر معاصر آیت‌الله محمدتقی جعفری رحمت‌الله علیه در مورد ایشان می‌گوید: با توجه به آثار قلمی که از خانم امین در دسترس ما قرار گرفته است به‌طور قطع می‌توان ایشان را یکی از علمای برجستهٔ عالم تشیع معرفی نمود و روش علمی ایشان هم کاملاً قابل مقایسه با سایر دانشمندان بوده، بلکه با توجه به مقامات عالی‌روحي، باید ایشان را نخبه‌ای از دانشمندان به‌شمار آورد.

همچنین شخصیت‌هایی چون آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمت‌الله علیه و مرحوم علامه طباطبایی رحمت‌الله علیه با توجه به مقام علمی و عرفانی خانم امین، محضر درس او را مایهٔ فیض و افاده می‌دانستند. ابتلائات و آزمایش‌هایی که خداوند

کریم برای صیقلی شدن و خالص گردیدن روح مطهر این بنده مقربش چون مسأله از دست رفتن فرزندان ایشان به وجود آورد، نتوانست خللی در عزم و اراده این یگانه بانوی مجتهد و عارفه به وجود آورد. این نشانگر آن است که اگر زنان قدم در راه کمال و تعالی زنند و خدا را ناظر اعمال خویش و مالک همه هستی و دارایی های خویش ببابند، هیچ ضایعه ای نمی تواند آنان را از راهی که رفته اند بازدارد و همچون بانو امین می توانند الگویی برای همه ادوار و نسل ها گردند.

یادداشت ها

۱. صفاتی، زهره، «مقاله جلوه های اجتهاد» از کتاب مجموعه مقالات و سخنرانی های اولین و دومین کنگره بزرگداشت بانوی مجتهده امین، وزارت ارشاد، ۱۳۷۴، صص. ۹۲-۹۶
۲. جناتی، ابراهیم، همان، ذیل مقاله «جایگاه زنان در اجتهاد»، صص. ۳۸۸-۳۹۳
۳. صفاتی، زهره، همان، ذیل مقاله «جلوه های اجتهاد»، ص. ۱۰۴
۴. سبحانی، همان، ذیل مقاله زن، «روایت و فقاہت»، صص. ۲۳۱-۲۲۴
۵. آئینه وند، صادق، همان، ذیل مقاله «زنان مجاهد و مجتهد در عصر امام علی علیه السلام»، صص. ۱۳۶-۱۲۴
۶. مجموعه مقالات، صص. ۲۴۴-۲۴۰
۷. رجبی، محمدحسن، مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی، تهران، سروش، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص. ۹۴ و همچنین دائرة المعارف زن ایرانی، ج. ۱، ص. ۲۰۶
۸. همان، ج. ۱، ص. ۳۹۹
۹. همان، ج. ۱، ص. ۵۰ و بهبهانی، احمد بن محمد علی، مرآت الاحوال جهان نما، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰، ص. ۱۲
۱۰. دائرة المعارف زن ایرانی، ج. ۲، ص. ۵۸۵
۱۱. همان، ج. ۱، ص. ۱۷۹
۱۲. همان، ج. ۲، ص. ۵۰۵ و ۸۶۱
۱۳. همان، ج. ۲، ص. ۷۳۸ و ج. ۱، ص. ۵۱ و دائرة المعارف تشیع، ج. ۱، ذیل مدخل

۱۴. دائرة المعارف زن ایرانی، ج. ۱، ص. ۴۸۴، مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، سروش
۱۵. همان، ج. ۱، ص. ۱۳۶-۱۳۷
۱۶. همان، ج. ۱، ص. ۴۲۱-۴۲۲
۱۷. دائرة المعارف تشیع، ج. ۲، ص. ۵۲۷، ذیل نام امین
۱۸. فرخ‌زاد، پوران، دانش‌نامه زنان فرهنگ‌ساز ایران و جهان، انتشارات زریاب، ۱۳۷۸، ج. ۱، ص. ۲۸۷ و همچنین مجموعه مقالات و سخنرانی‌های اولین و دومین کنگره بزرگداشت بانو مجتهد سیده نصرت امین، صص. ۱۴-۱۲
۱۹. همایونی، علویه، ترجمه کتاب اربعین هاشمیه، قسمت مقدمه، ۱۳۶۵، تهران و همچنین مقدمه مؤلف، ص. ۳
۲۰. خواجه‌نوری، مجموعه مقالات بزرگداشت بانو امین، صص. ۲۷-۳۰
۲۱. بانو مجتهد امین، مخزن اللّٰه، اصفهان ۱۳۶۰، نهضت زنان مسلمان، تهران، صص. ۲۸۰-۲۷۹
۲۲. همان، سخنرانی آیت‌الله جوادی آملی، صص ۳۵۷-۳۵۸
۲۳. بانو مجتهد امین، معاد، ۱۳۴۲، اصفهان، ربانی، ص. ۲۱۲
۲۴. بانو مجتهد امین، روش خوشبختی و توصیه به خواهران ایمانی، صص. ۱۷۷-۱۹۰
۲۵. بید هندی، باقر، بانوی مجتهد ایرانی، ص. ۳۹
۲۶. همان، صص. ۳۷-۳۸
۲۷. بانو مجتهد امین، تفسیر مخزن‌العرفان، اصفهان، ثقفی، ۱۳۳۶، مقدمه، صص. ۲-۳
۲۸. مجموعه مقالات همایش بانو امین، صص. ۳۰-۳۲
۲۹. بید هندی، بانوی مجتهد ایرانی، صص. ۱۱۳-۱۱۴
۳۰. مجموعه مقالات، صص. ۱۷۰-۱۷۷
۳۱. روش خوشبختی، ص. ۱۷۰ و همچنین مجموعه مقالات، صص. ۲۸-۲۹
۳۲. سیر و سلوک، صص. ۳۵-۳۶ و همچنین روش خوشبختی، ص. ۱۹۲

۳۳. مجموعه مقالات، صص. ۶۸-۷۲

۳۴. حکمت، علی اصغر، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، تهران، انتشارات وحید، صص. ۷۲-۷۰؛ همچنین توانا، مرادعلی، مجموعه مقالات، مقاله «زن در تاریخ معاصر ایران»، صص. ۲۱۳-۲۱۰

منابع

۱. مجموعه مقالات و سخنرانی‌های اولین و دومین کنفرانس بزرگداشت بانو مجتهده امین، وزارت ارشاد، ۱۳۷۴
۲. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی، محمدحسن رجبی، تهران، سروش، ۱۳۷۲
۳. دائرة المعارف زن ایرانی، ج ۱ و ۲، زیر نظر دفتر مشارکت امور زنان نهاد ریاست جمهوری، ۱۳۸۱
۴. مرآت الاحوال جهان‌نما، احمد بن محمد علی بهبهانی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰
۵. دائرة المعارف تشیع، ج. ۲
۶. دانش‌نامه زنان فرهنگ‌ساز ایران و جهان، ج. ۱، پوران فرخ‌زاد، تهران، زریاب، ۱۳۷۸
۷. اربعین الهاشمیه، بانو مجتهده امین، ترجمه: زینب السادات همایونی، تهران، ۱۳۶۵
۸. النفحات الرحمانیه فی الواردات القلبیه، بانو مجتهده امین، اصفهان، محرم ۱۳۶۹
۹. روش خوشبختی و توصیه به خواهران ایمانی، بانو مجتهده امین، تهران، سروش، ۱۳۳۸
۱۰. معاد یا آخرین سیر بشر، بانو مجتهده امین، اصفهان، چاپ ربانی، ۱۳۴۲
۱۱. مخزن العرفان، ج. ۱، بانو مجتهده امین، اصفهان، ثقفی، ۱۳۳۶
۱۲. مخزن اللثالی فی مناقب مولی الموالی علی علیه السلام، بانو مجتهده امین، تهران، نهضت زنان مسلمان، خرداد ۱۳۶۰
۱۳. سیر و سلوک، اصفهان، کتابفروشی ثقفی، چاپ سوم، ۱۳۴۸
۱۴. بانوی مجتهد ایرانی، باقر بیدهندی، تهران، ۱۳۷۲

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

سراب یا آینه

شکل‌گیری پیکره هویتی زن در افسانه، قصه و داستان کوتاه^۱

* سعاد پیرا

این مقاله، دوگونه ادبیات ایران را مورد توجه قرار می‌دهد. از یک جنبه افسانه و قصه در ادبیات کهن،^۲ (البته قصه‌های کوتاه و عامیانه‌ای که بین مردم نقل شده است) و از جنبه دیگر داستان‌های کوتاه در ادبیات مدرن ایران که پس از قرن بیستم در ایران پی‌ریزی شد.^۳ به دلیل محدودیت زمان و گستردگی این بخش؛ داستان کوتاه تا دهه ۱۳۳۰ش/۱۹۵۱م مورد بررسی قرار می‌گیرد.^۴ و سعی می‌شود شمایی موجود در افسانه، قصه و داستان کوتاه از «هویت» زن را مورد دقت نظر و مقایسه قرار داد.

همان‌طوری که می‌دانیم مبنای اولیه ادبیات کهن ایران زمین در مبحث افسانه و قصه،^۵ روایاتی بود که طی هر نسل سینه به سینه نقل گشته و در هر مرحله، دچار تغییر و تحولات بسیاری در تفسیر و تعبیر شده است. تعدادی از این افسانه و قصه‌ها به مرور ضبط، گردآوری و بعدها مکتوب و چاپ شده‌اند.^۶ همچنین بعضی از این

قصه یا داستان‌ها در مناطق مختلف ایران به اشکال گوناگون نقل شده‌اند؛ به عبارت دیگر از شکل قصه‌ای محلی یا بومی خارج شده و هویتی فرابومی یافته‌اند که این امر نمایانگر انتقال خواست‌ها، تجربیات، آرزوها و حسرت‌های نسل هر دوره به نسل‌های بعد توسط روایانش است. بنابراین ما با مقوله‌ای سروکار داریم که گذشته یا اعتباری ملی و ماهوی نیز به ما می‌بخشد.^۷

اما ورای این موضوع، هویت فردی زن نیز قرار دارد. حالا اگر این واقعیت را بپذیریم که انسان ساخته و پرداخته بستری است که در آن تاریخ، فرهنگ و ادبیاتش شکل گرفته، و نیز به این گفته آقای براهنی تأمل کنیم که «قصه، رشد و تکامل قهرمان در طول زمان است»^۸ ما با دو و حتی سه جایگاه یا نقش و یک مفهوم^۹ فراگیر به عنوان زن در قصه روبرو هستیم. چرا دو و سه جایگاه یا نقش؟ در ساخت قصه در مفهوم کهن آن:

قصه‌گوی داستان شخصیت داستان
و در داستان مدرن، قصه سه مجرا را پشت سر می‌گذارد:

قصه‌گوی داستان راوی داستان شخصیت داستان

به همین سبب مفهوم هویتی زن و شکل‌گیری آن در قصه به عنوان مفهومی فراگیر که بر این دو یا سه مجرا سایه می‌اندازد، اهمیت ویژه‌ای دارد. چرا که می‌بایست در ذهن قصه‌گو مشخصه‌استفهامی و انگیزشی ایجاد شده باشد تا او بتواند روایت خود را بر آن پوشش دهد. در واقع قصه‌گو باید این چرایی در ذهنش ایجاد گردد، سپس چالشی ذهنی، او را به دنبال پاسخ‌گویی بدان بکشانند و شرایط چه به لحاظ محیطی و تجربه اجازه مطرح کردن این چالش ذهنی را به قصه‌گو بدهد تا بعد او بتواند مفاهیم درک شده جدید را جایگزین مفاهیم درک شده و پذیرفته کهن و سنتی کند. بنابراین به عنوان درآمدی بر سخن در ابتدا سعی می‌شود که مفهومی از هویت پذیرفته شده بسیاری از تئوریسین‌های جامعه‌شناسی ارائه داده و سپس به طی شدن قصه و جایگزین شدن داستان نوین به جای آن پرداخته شود.

مفهوم هویت برای زن از یک طرف، به عنوان کوششی برای تحقق یکتایی

خویشتن «خویش» و از طرف دیگر شکل بخشیدن و تثبیت رفتارش در شرایط موجود اجتماعی است. بنابراین او در چارچوب و حدفاصل این «من» شرایط موجود که پایگاه اجتماعی و نقش‌های محوله «من» واقعی‌اش که توانایی‌ها و ویژگی‌های او است قرار دارد.

در همین راستا، توجه به افسانه، قصه و داستان کوتاه از دو منظر مورد دقت نظر است:

(۱) شخصیت قصه گو به عنوان آفریننده «زن داستان». (که در داستان مدرن راوی نیز به آن اضافه می‌شود)

(۲) قهرمان یا شخصیت زن «آفریده شده» قصه و داستان.

سوالی که این‌جا مطرح می‌شود این است که:

اول: قصه گو و راوی چگونه قهرمان خود (منظور شخصیت زن در داستان) را می‌آفریند؟ ساخته‌های ذهنی که از خودش و محیطش دارد چه تأثیری در آفرینش قهرمانش دارد؟

دوم: نقش زن قهرمان در قصه و داستان (اصلی یا فرعی) چیست و چه تأثیری در تشکیل شخصیت ماهوی زن در قصه کهن و داستان کوتاه به عهده دارد؟
به نظر می‌رسد که قصه‌گویان افسانه و قصه کهن عموماً زنان هستند، بنابراین، توجه به این نکته ضروری است که آیا قصه گو درکی از مفهوم ماهوی از هویت شخصی خود از یک طرف و از طرف دیگر هویت اجتماعی‌اش داشته است؟ همچنین چه هدف و منظوری از بازگویی قصه داشته؟ بدون شک غالب قصه‌گویان قصه‌های کهن علاوه بر بُعد سرگرم‌کننده که مرکزی است، به جنبه‌های مختلف عاشقانه، تربیتی-آموزشی، مذهبی یا اعتقادی،^{۱۰} و انتقال باور و هنجارهای مقبول جامعه توجه داشته‌اند. بُعد مهم دیگر انتقال تجربه، خواست، حسرت، آرزو، باید و نبایدهایی که قصه گو بدان توجه داشته است. همین امر تصویری هرچند مبهم، از شخصیت قصه گو به دست می‌دهد. نباید فراموش کرد که شرایط اجتماعی در شکل‌گیری پایه‌های فکری قصه گو برای قصه‌اش نیز نقش مهمی را ایفا می‌کند. آنچه که در ساختار قصه گویی با مفهوم کهن آن اعتبار دارد بسیار متفاوت با آنچه

که بعدها تحت داستان نویسی مدرن مطرح می شود و بنا به قول یرژی چپیک پایگاه شخصیت های زن عامیانه، پایگاهی نامناسب و درست خلاف آن چیزی است که در سالیان اخیر بدان دست یافته اند، یعنی پایگاهی که از دوران مادر سالاری به بعد هرگز بدان دست نیافته بودند.^{۱۱}

بنابراین از بررسی قصه های عامیانه عموماً به این نتیجه می رسیم که جنبه هایی که در قصه ها مطرح است بر چند مدار در گردشند و در ابعادی که بر شکل بخشی هویتی زن با مفهوم کلاسیک (زن به عنوان موجود مؤنث) آن تأثیر گذارند، بر این مبنا قرار دارند.

قصه های «عاشقانه» که عموماً عشق از چند طریق تبلور می یابد: بی واسطه (۱) دیدن مستقیم دو دل داده، یا لااقل یکی از طرفین عاشق (تعبیر حسی یا عینی)

و یا با واسطه مثل:

(۲) شنیدن تعریف با مشخصه ای از زن که عموماً زیبایی اوست (تعبیر ذهنی)

(۳) دیدن تصویر یا عکس زن (تعبیر ذهنی)

(۴) خواب دیدن زن توسط عاشق (تعبیر ذهنی)

(۵) از طریق دیدن نشانه ای از زن (تعبیر ذهنی)

(۶) از طریق شنیدن آوا یا صورت زن.^{۱۲} (تعبیر حسی یا عینی)

به طور کلی مفهوم عشق مشخصه ای کاملاً روشن ندارد، تنها با درک مفهوم زیبایی زن همراه است که از طرفی بسیار سطحی و از جهتی خیلی کلی و مبهم است. در واقع برای درک زیبایی از ۶ مشخصه ای که در بالا گفته شد، فقط دو مشخصه به نوعی با عینیت و واقعیت مرتبط اند. مشخصه اول دیدن مستقیم و مشخصه شنیدن صوت، هر دو با یکی از احساس پنج گانه انسان مرتبط اند. اما مفهوم زیبایی در سیما یا چهره زن خلاصه می شود،^{۱۳} کمتر مشخصه دیگری از زن در این قصه ها مطرح می شود. حتی مشخصه پیکر زن، مثل خوش هیכלی و خوش اندامی کمتر ذکر می شود و مرکز توجه قصه گو است، شاید سخن گفتن در این باره نوعی تابوی عمومی محسوب شود. بنابراین می توان گفت که مشخصه کاملیت زن به طور محض

زیبایی و بالاخص چهره است (تمثیلی که به وفور در قصه‌ها به کار برده می‌شود. واژه‌های ماه و آفتاب برای زیبایی چهره زن است. برای مثال: صورتش مثل قرص ماه و یا صورتش مثل پنجه آفتاب بود. این تمثیل زیبایی بسیار مبهم است. مشخصه این زیبایی چیست؟ مفهوم نیست؟ در واقع این زیبایی کلیتی است که توسط هر شخص تعبیر متفاوتی می‌یابد. هیچ تعریفی از جزئیات زیبایی نمی‌شود. نه از نقطه نظر راوی ذکر می‌شود، نه در ذهن خواننده نقشی روشن از این زیبایی قهرمان قصه متبلور می‌شود). تازه این مشخصه نیز به تملک شخصی تحت عنوان عاشق (که به زودی شوهر او خواهد شد) در می‌آید. چند مشخصه در قصه کهن کم‌تر ملاحظه می‌شود. زمان بر قصه وقوف ندارد، مکانی نیست و زبان هم به عنوان مشخصه رابط موجود نیست، (بحث زمان، مکان، زبان و علت در جای خود در این راستا مورد دقت نظر قرار خواهد گرفت). بنابراین تأثیرپذیری شخصیت زن و مرد در قصه نیز مشاهده نمی‌شود، چراکه دیالوگی بر قرار نیست. نهایت آرزوهای عشاق به وصل و ازدواج ختم می‌شود و نهایت آرزوی زنانه است که در افسانه و قصه کهن مطرح می‌شود. در این جا نباید عموماً فراموش کنیم که قصه‌گویان زن هستند، بنابراین غایتی از آرزوهای کام یافته یا نیافته (بعد شخصیتی) زنانه که از طریق قصه گو به قصه و قهرمان زن قصه و بعد به خواننده منتقل می‌شود. در این جا تصویری شکل می‌گیرد که تصویر مبهم قصه‌گو در آینه خودش (قصه در این جا سایه مبهمی ارائه می‌دهد که ما قادر به تشخیص واقعیت موجود آن نیستیم. تصویر همانند سراب تبلور می‌یابد که به محضی که به آن نزدیک می‌شویم، محو می‌شود. به هر ترتیب قصه در واقع انعکاس مبهمی از درون قصه‌گو به بیرون و انتقال آن به آینده است. ما انعکاسی از واقعیت را نمی‌بینیم فقط آرزو، حسرت، باید و نباید و مفهوم‌های ذهنی قصه‌گو است.)

از طرفی مفهوم عشق و وصل در قصه؛ فرار و گریز زن از سرنوشت محتومش است. هرچند در واقعیت خارج از قصه، انتخاب همسر از آن او نیست؛ بلکه آرزوی برآورد این خیال، او را به گفتن این قصه واداشته است. واقعیت و عینیت بیرونی غیر از این است. این همان حسرت‌هایی است که توسط قصه‌گو از لوای قصه‌اش منتقل

می‌شود. دوباره همان تصویر ضعیف زن در آینه منعکس می‌شود.

مفهوم هوشیاری، دانایی و زیرکی از مشخصه‌هایی است که عموماً کمتر در مورد زنان در ادبیات کهن به چشم می‌خورد.^{۱۴} و غالباً هر جا شاخص شد از آن متملکین، وزیر یا پادشاه^{۱۵} (تقریباً قصه‌های زیادی وجود دارند که وقتی از زنان هوشیار صحبت می‌کنند اگر پادشاه با آنان ازدواج نکند، شوهر آنان جایگزین شاه یا وزیر می‌شود) است. یعنی از سطوح عادی اجتماع به برترین لایه‌های اجتماع ارتقاء می‌یابد. شاید آرزوی برتری است که قصه‌گو سعی دارد در قصه‌اش مطرح کند. دو جنبه در این مفهوم مستتر است، ۱) انتخاب برتر یا برترین زنان توسط شاه ۲) ارتقاء به طبقه یا سطحی بالاتر. اما بیش از این نمی‌توانیم پیش رویم، زیرا که قصه‌گو قصه را پایان می‌دهد. درک تصویر زن مجدداً ناقص و مبهم رها می‌گردد. بنابراین قصه‌گو، شخصیت زن (یا آفریده خودش) را در فضایی نامتناهی از زمان و مکان گم می‌کند و سراب مجدداً تکرار می‌گردد.

مسئله دیگر قسمت یا تقدیر است،^{۱۶} که گریزناپذیر است و بر زندگی هر فردی سایه دارد و زن بیش از هر کسی سرنوشتش تحت تأثیر آن است که قصه‌گوی داستان در بازگویی این بخش هیچ‌گاه کوتاهی نمی‌کند. این مشخصه مرکزی در بسیاری از قصه‌های کهن است که کاملاً بر زن کشیده می‌شود. تقریباً تصویر مهم ماهوی زن را تشکیل می‌دهد که سرنوشتش از قبل تعیین شده و لایتغیر است. این تصور تا حدی بنیاد فکری قصه‌گو را هم بیان و منتقل می‌کند. شخصیت ماهویی که مستقل نیست؛ همیشه در پناه دیگری تعریف می‌شود، ابتدا تحت تکفل و سایه پدر و برادر و سپس به تکفل و زیر سایه همسر می‌رود.

مکر زنان و به کارگیری و سوسه‌انگیزی برای فریب مردان هوسران^{۱۷} نیز از مشخصه داستان کهن است. این بحث تا حدودی تربیتی است و قصه‌گو با بیان آن پیامی را به هر سو منتقل می‌کند، منع و هشدار می‌دهد و کنجکاوی زنان عموماً مورد تشویق و تقویت راوی نیست، حتی منع می‌شود، زیرا که منجر به از دست دادن هر آنچه که به زن تعلق دارد (به خصوص زندگی خانوادگی و عشق) می‌شود.^{۱۸} از مشخصات کلی دیگر حاکم بر قصه کهن، این است که زن کمتر نقش مرکزی

قصه را به عهده دارد، اما اگر هم داشته باشد، خواننده یا شنونده به جای این که خود را با شخصیت قصه و ماجرای او همراه و شریک بداند، عموماً از دور نظاره گر آن است و همراه با شخصیت داستان در وهم به سر می برد یا در پرواز خیال سیر می کند و هیچ گاه با شخصیت قهرمان قصه حلول نمی کند، زیرا که هویت مشابه خود را در آن نمی یابد، چرا که این شخصیت از عالم واقع سرچشمه نگرفته است. بلکه در عالمی خیالی، در زمانی از برزخ و مکانی غیر ملموس در حرکت است. این مشخصات شمای مبهمی از زن قصه کهن ارائه می دهد. به صراحت می توان گفت که سایه ای از زن در شبی تاریک.

زن در داستان کوتاه

اما داستان کوتاه در برابر ادبیات کهن پدیده ای است مدرن و قدمت آن به ۹۰ سال هم نمی رسد.^{۱۹} یعنی به سال های پس از انقلاب مشروطیت برمی گردد؛ نمی خواهیم وارد بحث این دوره تاریخ ایران شویم؛ بنابراین فقط اشاره می شود که به لحاظ زمان بندی این مقطع مرکز ثقل تحولات بسیار پیچیده ایران است. در بُعد سیاسی، مرحله انتقال نهایی و کامل ایران از ساخت نظام ملوک الطوائفی به ساخت مدرنی از حکومت است. پیش زمینه این انتقال در ابعاد مختلفی است که ادبیات نیز شامل آن بود که پس از آن نیز تطور و ادامه یافت. پیدایش ادبیات مدرن و بالاخص داستان نویسی محصول نوعی دگردیسی معنوی از همین تفکرات بود که مرحله نوینی برای بیان اندیشه خود در ادبیات ایران گشود. ادبیات این دوره تحت تأثیر انگیزه های اجتماعی و فرهنگی، شکل های قدیمی آن دگرگون شده و نمونه های تازه ادبی را پدید می آورد. به موازات این تحولات بنیادی اجتماعی، نوعی خودشناسی فردی و خویش نگر ملی نیز شکل می یابد. این بحث ها بعدها در بازآفرینی و شخصیت بخشی زن در داستان نیز نقش به سزایی دارد.

البته مطمح نظر ما جداسازی افسانه و قصه از ادبیات مدرن نیست. بلکه بنا به گفته ماکسیم گورکی: داستان های کهن عامیانه، اساطیر و افسانه ها از آن خود ما هستند، ولی لازمه اش این است که مفهوم اصلی آن ها را کاملاً دریابیم.^{۲۰} بنابراین، قصه گویی

و یا داستان‌نویسی یکی از نیازهای بنیادی و نیز زیر بنای فکری لایه‌های مختلف جامعه است که منعکس‌کننده تجربیات، خواست و آرزوهای نسل هر دوره‌ای به نسل بعد از خود است؛ تا این مرحله هر دوی این مقولات فصل‌های مشترکی را دنبال می‌کنند و حتی گاهی دیده می‌شود که عده‌ای از نویسندگان داستان مدرن نیز همچون صادق هدایت برای بیان داستان خود از قصه‌ها و افسانه‌ها نیز بهره گرفته‌اند.^{۲۱} بنابراین، توجه به گذشته، همانند خاطره شیرین خانه قدیمی مادر بزرگ است، هرچند که ساختارش متفاوت و غیر ضروری با زندگی امروز باشد.^{۲۲} به همین سبب بررسی چگونگی ایجاد ابعاد هویتی زن در افسانه و قصه کهن بسیار متفاوت است با آنچه که بعدها در ادبیات مدرن مطرح می‌شود.

اولین سرفصلی که در داستان مدرن مرکز توجه قرار می‌گیرد، این است که قصه‌گو غالباً نقشی مجزا از راوی دارد. این نکته بسیار اهمیت دارد، بالاخص اگر قصه‌گو مرد باشد و راوی زن. این امر از طرفی نوعی تعارض در قصه مدرن ایجاد می‌کند و از طرفی نوعی دیالوگ. بدین ترتیب چشم‌انداز جدیدی در داستان ارائه می‌شود که متفاوت با گذشته است.

از نکات مهم دیگری در داستان نویسی مدرن، ورود زن به این جرگه به‌عنوان قصه‌گویی که حال علاوه بر این که قصه‌گوی داستان، راوی داستان خودش هم است و این امر مهم است، چرا که تصویری که قصه‌گو از زبان راوی زن از خود و نقش اجتماعی‌اش در ساختار قصه مطرح می‌کند بسیار اهمیت دارد و مغایر با تصویرسازی او در قصه کهن است که شاید ناشی از تفاوت‌هایی باشد که در تربیت او ایجاد شده است و به مرور منجر به تغییراتی در هنجارهای حاکم، باورها و اعتقادات او یا حسرت و آرزوهایش می‌شود.

حالا به ابعادی که نهایتاً منجر به تکوین پیکره هویتی زن در داستان مدرن می‌شود می‌پردازیم، همان‌طور که اکثراً واقفیم داستان بر چهار عنصر مرکزی مبنایابی.^{۲۳} (۱) زمان (۲) مکان (۳) علیّت (۴) زبان^{۲۴}

به کارگیری عنصر مکان و زمان در داستان موجب شد تا قصه‌ای که فاقد این دو ویژگی بود، اکنون داستانی با مشخصه «کی» و «کجا» به وجود آید که گریز از آن،

اجتناب ناپذیر است. این قرارداد مهم اولین اتصال دهنده خواننده داستان با واقعیت و عینیتی بود که راوی داستان قصد داشت به او منتقل کند. (فراموش نکنیم که راوی در این زمان می تواند زن نباشد) زن قصه مدرن (که نقش او در داستان های اولیه نوشته شده بسیار جزیی است، حضوری کوتاه در داستانی کوتاه) دیگر در فضا و زمانی نامتناهی سیر نمی کند، بلکه واقعی است و در چارچوبی عینی مطرح می شود. مکان قصه یا به عبارت دیگر «کجا» از دو بُعد بر داستان سایه می افکند، جای زن در قصه به عنوان «ظرفیت مکانیش» و «کجایی وقوع حادثه قصه»! را در داستان های مختلفی که از این پس نوشته شدند می توانیم ببینیم. دیگر او در چارچوب خانه ای نامعلوم در زمانی نامشخص مدفون نیست تا عاشق یا شاهزاده ای یکی از مشخصه های او را کشف کند تا به وصلش نایل آید. حال به عنوان یک شخصیت، هرچند فرعی حضور می یابد که مکانی را در داستان اشغال کرده و جایی در حادثه داستان دارد، هرچند وزن داستان بر او سنگینی نکند.

مثال: در داستان «کباب غاز» زن از آشپزخانه بیرون می آید، در مورد مهمانی ای که آقای خانه قولش را به هم قطاران خود برای ترفیع مقامش داده، نظرش را ابراز می کند، سپس به آشپزخانه بازمی گردد^{۲۵} و در جای دیگر همین داستان وقتی یکی از اقوام آقا به مهمانی نزدش آمده، آقا از خانم می خواهد او را دست به سر کند. زن اعلام می کند که به من دخلی ندارد! مال بد بیخ ریش صاحبش...^{۲۶}

حضور زن در داستان بسیار کم رنگ و ضعیف است، اما هم از بُعد زمانی و هم به لحاظ مکانی این حضوری واقعی و عینی است و فقط شمایی از تصویر همیشگی زن نیست. (او از آشپزخانه در می آید و به همان جا برمی گردد).

«زبان» مشخصه دیگری است که قهرمان اصلی یا فرعی داستان با آن حرف می زند،^{۲۷} به عبارت دیگر زن داستان سخن می گوید؛ «دیالوگ» برقرار می شود. این عنصر انتقال دهنده یا بازگوینده درونی یکی از مشخصه های شخصیت است. این اتفاق (منظور دیالوگ مستقیم) در زن قصه کهن کم تر اتفاق می افتد و اگر چنین شود از طریق یک کانال ارتباطی یا واسطه که آن، قصه گو است. (قصه گو غالباً به عنوان مترجم زبانی زن عمل می کند). خواهد بود. البته در داستان کوتاه نیز راوی نقش

واسطه را دارد، اما دیالوگ از طریق وی مستقیم ارائه می‌شود یا لااقل ما این‌طور می‌اندیشیم که این زن خود سخن‌گو است. این تأثیری عمیق بر خواننده داستان مدرن در ایران می‌گذارد. زن خواسته یا ناخواسته وارد داستان مدرن شده و عنصر «زبان» را به عنوان رابط به کار می‌گیرد، هرچند این صنعت ساخته و پرداخته فکر نویسنده که همان قصه‌گوست به راوی داستان و از راوی به خارج داستان یا (خواننده یا) آینده است.^{۲۸} اما به نوعی خواسته یا ناخواسته این عنصر به عنوان زبان زن شکل می‌گیرد. او فکرش را از این طریق بازگو می‌کند. البته مطمئناً این دیالوگ رابطه‌ای سه و یا چهار سویه دارد.

قصه‌گو..... راوی داستان..... قهرمان یا شخصیت داستان
و بازخورد آن:

خواننده داستان..... قهرمان یا شخصیت داستان..... راوی داستان قصه‌گو

بازخورد این زبان به خواننده و برگشت آن به راوی و قصه‌گو را نیز باید در نظر داشت. ولی چون در حیطه بحث ما نیست از آن صرف نظر می‌کنیم. اتفاقی^{۲۹} که در این میان رخ می‌دهد، این است که شخصیت زن به مرور از داستان تجزیه شده و متحول می‌شود به‌طوری که آغاز به خودآفرینی می‌کند. برای مثال داستان‌های عروسک پشت پرده، صورتک‌ها، س. گ. ل. ل.^{۳۰} صادق هدایت بر این امر تأکید دارند.

در نهایت، آخرین عنصری که مورد بحث است: «علیت» در داستان است: هر اتفاقی در قصه برخاسته علتی است^{۳۱} که از دو منظر؛ از یک طرف پاسخ به چرایی خواننده و از طرف دیگر طرح چرایی که از نویسنده داستان مطرح می‌شود. در این‌جا مفهوم ماهیت زن از اهمیت خاصی برخوردار است. علیت در این‌جا علاوه بر توجیه چرایی داستان و اتفاق داستان، چرایی حضور شخصیت زن در داستان را هم مطرح می‌کند. پس حضور زن در داستان حاصل علتی است. چرا زن در داستان مدرن حضور می‌یابد، حتی اگر حضورش آنی و گذرا باشد (چرای خواننده) و توجیه این حضور توسط قصه‌گو به راوی و از راوی به خواننده از لوی داستان.

دوباره رابطه سه و چهار سویه را مطرح می‌کند که تکرار می‌شود.

قصه گو و راوی داستان... قهرمان یا شخصیت داستان... خواننده یا شنونده داستان و بازخورد آن از:

خواننده داستان... قهرمان یا شخصیت داستان... روى داستان و قصه گو این چرایی حضور زن در داستان را، در بسیاری از آثار نویسندگان داستان مدرن می‌توان مشاهده کرد. برای نمونه با خواندن داستان پیراهن درشکی ۳۲ و زیر چراغ قرمز صادق چوبک و قصه سرباز سربى ۳۳ بزرگ علوی وضعیت شخصیت زن داستان از یک طرف و قرار گرفتن این شخصیت در لایه خاص اجتماعی از طرف دیگر مورد توجه قرار می‌گیرد. ۳۴

بنابراین با حضور این عناصر در داستان نه فقط ساختمان داستان چارچوب و مشخصه می‌یابد، بلکه شخصیت‌های داستان نیز هویت و قوام می‌یابند. همین امر هرچند با فاصله زمانی زن را وارد داستان کوتاه می‌کند، که منجر به بازیافت شخصیتی از خودش در داستان می‌شود، و به مرور از نوعی تشخص فردی نیز برخوردار می‌گردد. با این مشخصات، اولین شمای واقعی و ملموس زن در داستان‌های کوتاه حضور می‌یابد. حتی اگر حضوری قطعی و اصلی در داستان ندارد، اما واقعی است همانند زندگی روزمره‌اش.

قصد این است که چارچوبی از بحث مورد نظر ارائه شود که چگونه شمای هویتی زن در داستان شکل می‌گیرد. تصویر عروسکی زن قصه کهن به شخصیتی واقعی و عینی در داستان مبدل می‌گردد. زن داستان کوتاه موفق می‌شود که پیکره‌ای هویتی از خود در داستان ارائه کند که ممتاز از گذشته است، اما کماکان به تکوین مدام خود ادامه می‌دهد. بنابراین پس از دهه ۱۳۱۰ داستان‌های زیادی نوشته می‌شوند که شخصیت اصلی داستان را نه تنها زن به عهده دارد، بلکه وضعیت اجتماعی‌اش نیز مورد دقت نظر داستان نویسان قرار می‌گیرد. ۳۵ در این جا باید از زنده یاد صادق چوبک یاد کرد که داستان‌هایش از این نظر حایز اهمیتند.

به این ترتیب اجزای داستان حضور زن مبهم و سرابی شکل را به زنی واقعی تبدیل می‌کند. حال چارچوب مطرح شده بالا با تعریفی که به گمان مؤلف، قریب به

اکثریت ادبای ما نیز با آن مخالفتی ندارند، مطرح می‌شود که شخصیت داستان طی زمان تکوین، تکامل و رشد می‌یابد.^{۳۶} بنابراین تعریف عناصر ذکر شده در بالا مانند پازلی به موازات هم عمل می‌کند، قصه‌گو از زبان راوی آغاز به نوشتن داستانی می‌کند که یک برش کوچک از برش‌های زندگی واقعی و ملموس است. داستان زمان، مکان و علتی دارد. حتی حضور یک صدم ثانیه‌ای زن در داستان کوتاه^{۳۷} واقعی و عینی است و نیز اجازه استفاده یا به‌کارگیری عنصر زبان توسط راوی به زن داستان برای تثبیت واقعیت و پاسخ به علت و چرایی داستانش (از جانب راوی داستان) موجب تجزیه هویتی از دو سو می‌گردد. دیگر این «زن» داستان کوتاه همان «زن» قصه کهن نیست. این جا او سخن‌گو است و عروسکی نیست.

نتیجه

نتیجه این‌که در ساختار قصه کهن لزومی به واقعی بودن زن نبود. او شخصیتی فراذهنی و خیالی و شکلی از گریز از واقعیت و محیط داشت و به همین دلیل حوادث داستانش برای شنونده یا خواننده وهم‌انگیز، غیرقابل تصور و ذهنی هستند. (و تپیی که باید ارائه بدهد را نشان می‌دهد) تمامی حرکات، حالات، اتفاقات و جدال‌ها در سطح جریان دارند و عمقی ندارند. نمی‌توان با این زن ارتباط و چالش معنوی و عاطفی عمیق برقرار کرد. اتفاقات و حوادث اغراق‌آمیز، عجیب و گاه به طرز وحشتناکی بد و یا خارق‌العاده خوب هستند. ولی در هر صورت غیر واقعی و غیر حقیقی‌اند. اما شاخص زن داستان مدرن، از یک طرف حلول شخصیتش در نویسنده و از طرف دیگر حلول و تأثیرگذاری شخصیت زن داستان در خواننده و از دیگر سو هویت بخشی شخصیت به عنوان سنتزی از این دو برمی‌خیزد. که این امر با آنچه که در قصه‌های کهن مشاهده می‌شود، تعارض دارد و یا حداقل بسیار متفاوت است. ایجاد اسلوب در داستان نویسی شخصیت زن را تجزیه و آنالیز می‌کند، به‌طوری که ممتاز از داستانش می‌شود. به تدریج زن در داستان به عنوان شخصیت و واقعیتهای حذف نشدنی حضور می‌یابد. به مرور تکوین نقش و شخصیتش توأم با به موازات هم حرکت می‌کنند و تا آن جا پیش می‌رود که بعدها علاوه بر این‌که راوی داستانش خودش است، نقش مرکزی داستان را نیز به عهده می‌گیرد.^{۳۸} در واقع

می توان گفت: حضور او در داستان برشی واقعی از هویت واقعی اش است.

یادداشت ها

۱. از این پس هر جا به واژه داستان برمی خوریم، قطعاً منظور داستان کوتاه است.
۲. برای مطالعه نگاه کنید به: تاریخ ادبیات ایران از آغاز تا امروز، نوشته: جرج موريسن - جولیان بالديک - محمد رضا شفيعی کدکنی - برژی چيپک - یان ماريک - فليکس تاور، ترجمه يعقوب آژند، ۱۳۸۰، صص ۳۶۴-۲۳۹.
۳. برای اطلاع ر.ک: مير عابدینی، حسن، صد سال داستان نویسی ایران، نشر چشمه، ۱۳۸۳، صص ۱۲۵-۷۵؛ نیز ر.ک: حاج سيدجوادى، حسن، بررسی و تحقيق در ادبيات معاصر ایران، انتشارات گروه پژوهشگران ایران، ۱۳۸۲، صص ۲۳۵-۱۴۲؛ سپانلو، محمدعلی، نویسندگان پیشرو ایران، موسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۴، صص ۱۱۲-۹۵؛ آریان پور، یحیی، از صبا تا نینما، انتشارات زوار، ۱۳۷۹، صص ۲۸۸-۲۷۸.
۴. مطمئناً نظر من در داستان های کوتاه، داستان های نویسندگانی چون صادق هدایت، محمدعلی جمالزاده، صادق چوبک، بزرگ علوی و جلال آل احمد است.
۵. آژند، همان، صص ۳۲۱-۳۱۵.
۶. آقای علی اشرف درویشیان و آقای رضا خندان مهابادی مجموعه ای از این قصه ها را تحت عنوان فرهنگ افسانه های مردم ایران در ۱۶ مجلد به چاپ رسانده اند.
۷. بعضی از قصه ها در مناطق مختلف بازسازی شده اند.
۸. براهنی، رضا، قصه نویسی، نشر البرز، ۱۳۶۸، ص ۲۲.
۹. Identity
۱۰. آژند، همان، صص ۲۴۷-۲۳۹.
۱۱. آژند، همان، ص ۲۴۷.
۱۲. فرهنگ افسانه های مردم، جلد ۱۰، ص ۲۷۱.
۱۳. برای نمونه مشاهده تمثیل های صورتش مثل قرص ماه است و ماه پیشانی که به وفور در داستان های عامیانه کهن مشاهده می شود، شاید تأکیدی بر این امر باشد.

۱۴. ر.ک: قصه «قاضی دنا»: لریمر، د.ل. فرهنگ مردم کرمان، به کوشش: فریدون وهمن، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳، ص ۲۰۹.
۱۵. ر.ک: «قبا سنگی»، انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم، گل به صنوبر چه کرد؟، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، جلد اول، بخش اول ص ۲۸۵.
۱۶. مقایسه کنید: قصه «قسمت»: بیهقی، حسین علی، چهل افسانه خراسانی، سازمان چاپ و انتشارات میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۰، ص ۱۱۹، و نیز قصه «قسمت»: صالحی، خسرو، باغ‌های بلورین خیال، نشر مرکز، ۱۳۷۱، ص ۳۷، همچنین قصه «قسمت خدا» یوسف عزیزی بنی طریف و سلیمه فتوحی، افسانه‌های مردم عرب خوزستان، نشر سهند، ۱۳۷۵، ص ۷۲.
۱۷. ر.ک: قصه «قصاب و تاجر و قاضی»: انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم، قصه‌های ایران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۳، جلد دوم، ص ۱۴ و نیز همان، ص ۲۱.
۱۸. مقایسه کنید قصه «آه دختر کوچک بازرگان»: روانی‌پور، منیرو، افسانه‌ها و باورهای جنوب، نشر نجوا، ۱۳۶۹، صص ۹۱-۸۷؛ و نیز قصه «آه»: بهرنگی، صمد، افسانه‌های مردم آذربایجان، انتشارات دنیا، روزبهان، ۱۳۵۸، صص ۴۶-۳۷؛ و نیز قصه «آه» حجازی، خاطره، ایران عاشقانه، (گلچینی از افسانه‌های عاشقانه ایران)، انتشارات نگاه سبز، ۱۳۷۹، ص ۱۶.
۱۹. میرعابدینی، صص ۱۲۵-۷۵، و نیز حاج‌سیدجوادی، صص ۲۳۵-۱۴۲؛ سپانلو، صص ۱۱۲-۹۵؛ آریان‌پور، ۷۹، صص ۲۸۸-۲۷۸.
۲۰. آژند، همان، ص ۲۴۵.
۲۱. صادق هدایت تعدادی از این مثل‌ها را گرد آورده است. برای نمونه می‌توان قصه «آقاموشه»، «شنگول و منگول»، «لچک کوچولوی قرمز» و «سنگ صبور» را نام برد. همچنین برای وام‌گیری صادق هدایت در داستان «چنگال» از قصه «خارکش و پسرش» ر.ک. بهارلو، محمد، مجموعه‌ای از آثار هدایت، صادق، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۲، صص ۱۸۲-۱۷۳ و مقایسه کنید با: د.ل. لریمر، همان، صص ۱۵۸.
۲۲. آژند، همان، صص ۲۴۷-۲۳۹.
۲۳. البته مدنظر من در این بررسی فقط زن است نه مرد. شاید حضور شخصیت مرد

- در داستان چنین مرحله‌ای را طی کرده باشد.
۲۴. برای اطلاع از عنصر چهارگانه داستان ر.ک. براهنی، رضا، قصه‌نویسی، نشر البرز، ۱۳۶۸، صص ۱۴۸-۱۳۵.
۲۵. داستان «کباب غاز» از محمدعلی جمالزاده ر.ک. محمد خلیلی و مصطفی فعله‌گری، همیان ستارگان، انتشارات هوش و ابتکار، ۱۳۷۱، ص ۱۷.
۲۶. همان، ص ۱۸.
۲۷. برای اطلاع ر.ک. براهنی، همان، صص ۲۳۸-۲۳۴.
۲۸. پیشین، صص ۳۵۶-۳۴۰.
۲۹. بهارلو، همان، صص ۲۵۷-۲۴۵.
۳۰. پیشین، صص ۲۱۹-۱۹۵.
۳۱. براهنی، همان، صص ۱۴۸-۱۳۶.
۳۲. ر.ک. به کتاب «خیمه شب بازی» صادق چوبک.
۳۳. ر.ک. داستان «سرباز سربی» از بزرگ علوی در مجموعه چمدان، صص ۶۷-۵۳.
۳۴. به غیر از داستان‌های هدایت که بیشتر محتوای تئوریک و فکری دارند، در داستان‌های صادق چوبک، بزرگ علوی و جلال آل‌احمد علاوه بر ارائه تپیی از شخصیت، مدل‌هایی از طبقات اجتماعی نیز مورد توجه قرار می‌گیرند.
۳۵. البته این بدان معنا نیست که قبل از این هیچ داستانی نوشته نشده است، بلکه غالباً داستان‌های نوشته شده پس از این دهه است.
۳۶. براهنی، همان، صص ۳۷-۲۲.
۳۷. در بسیاری از داستان‌های مدرن اولیه که توسط جمالزاده نگاشته می‌شوند؛ زن حضوری مرکزی ندارد، اما به مرور می‌توان حضور قطعی وی را به عنوان نقش مرکزی در طی گذشت سالیان تا دهه ۱۳۳۰ مشاهده کرد.
۳۸. ر.ک. به قصه «به چه کسی سلام کنم؟» از سیمین دانشور: تلخیص از کتاب در آستانه فصلی سرد، سوزان گویری و تورج رهنما، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۶، صص ۳۷-۲۳.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

روند نوگرایی در آموزش زنان تا پایان پهلوی اول

* دکتر سهیلا ترابی فارسانی

مقدمه

آموزش سنتی در ایران به سه شکل مکتب‌خانه‌ای، حوزه‌های علمیه و تدریس خصوصی در منازل وجود داشت. مکتب‌خانه‌ها بیشتر به آموزش احکام مذهبی، خواندن قرآن و صرف و نحو عربی می‌پرداختند. ادبیات قدیم همچون غزلیات حافظ، گلستان سعدی، مثنوی مولوی، خمسه نظامی، دیوان سنایی و خلاصه الحساب شیخ بهایی نیز در زمره کتاب‌های درسی آن‌ها به‌شمار می‌رفت.

این مدارس با روش‌های یکسان آموزشی و زیر نظارت دولت فعالیت نمی‌کردند و مکان مشخصی برای مدرسه وجود نداشت. این مدارس در منازل معلمان، مساجد، دکه‌های بازار یا سر گذرها تشکیل می‌شد. مکتب‌دارها عمدتاً معلمانی بودند که خود از معلومات و سواد کافی برخوردار نبودند و حتی قادر نبودند معلومات محدود خود را به روشی درست به کودکان منتقل کنند. در این مدارس دانش‌آموزان را تنبیه بدنی می‌کردند و مواد آموزشی برای کودکان جاذبه

نداشت و علاقه به آموختن را در بین آنان ایجاد نمی‌کرد. مدارس دینی، مدارس خاص و مخصوص طلبه‌های علوم دینی بود. شیوه تدریس خصوصی و استفاده از معلم سرخانه نیز جنبه عمومی نداشت و به‌طور کلی ثروتمندان و خانواده‌های متمول برای این که فرزندان‌شان با کودکان دیگر تماس نداشته باشند و معاشرت با آن‌ها موجب بدآموزی‌شان نشود از معلم سرخانه برای کودکان خود استفاده می‌کردند.^۱

بسیاری از دختران که در نظام سنتی آموزش تحت تعلیم دینی قرار می‌گرفتند، به‌طور معمول در نزد پدر، برادر، عمو، همسر یا محارم دیگر تعلیم می‌گرفتند و از نعمت خواندن و نوشتن بهره‌مند می‌شدند، بدین ترتیب زنان باسواد و عالم فقط در خانه خواص امکان پرورش می‌یافتند.

مراحل آموزش نوین تا پیش از مشروطیت

۱. مرحله نخست: ضرورت تحول در شیوه آموزش سنتی با تبادل هیأت‌های سیاسی در دوران فتح‌علی‌شاه و فعالیت‌های عباس‌میرزا برای دستیابی به فنون و دانش جدید به وجود آمد. اعزام محصل به خارج، آمدن هیأت‌های مذهبی، انتشار روزنامه، ترجمه کتاب و حمایت روشنفکران غرب‌دیده از اصلاحات فرهنگی - اجتماعی زمینه‌های حرکت دولت و جامعه را به این سمت فراهم کرد. اولین جرقه‌های آموزش جدید در کشور توسط میسیون‌های خارجی زده شد. آن‌ها به هنگام ورود به کشور به قصد تبلیغ مذهبی سعی در ایجاد مدرسی به سبک اروپایی می‌کردند که اولین نمونه‌های این مدارس در شهرهای ارومیه، تبریز، اصفهان و تهران تأسیس شد.^۲

در دوران محمدشاه مجوز فعالیت این مدارس جدید که دارای کلاس‌های دخترانه و پسرانه بود، صادر شد. به تدریج اجازه تأسیس یک باب مدرسه دخترانه در تهران گرفته شد، فقط به شرط آن که دختران مسلمان در آن راه نداشته باشند. در دوران ناصرالدین‌شاه که جریان نوگرایی در کشور شتاب بیشتری یافت، به خواهش بنجامین وزیر مختار آمریکا اجازه ورود دختران مسلمان به مدرسه آمریکایی‌ها

روند نوگرایی در آموزش زنان تا... □ ۱۶۹

صادر شد.^۳ از مهم ترین مدارس دخترانه آمریکایی در ایران باید از مدرسه متوسطه فرانکو پرسیان نام برد که در ابتدا به صورت کلاس خصوصی در منزل یوسف خان ریشار (مؤدب الملک) آغاز به کار کرد و در سال های بعد به عنوان یکی از بهترین مدارس دخترانه تهران شناخته شد.^۴

مدارس خارجی به تدریج در سراسر کشور افزایش یافت. روند تأسیس مدارس دخترانه توسط هیأت های مذهبی خارجی در جدول زیر نشان داده شده است.^۵

شهر	سال قمری/شمسی	توضیحات
ارومیه	۱۲۵۴ ق./ ۱۲۱۷ ش	نخستین مدرسه دخترانه در این شهر بود که توسط آمریکایی ها تأسیس شد.
تهران	۱۲۷۷ ق./ ۱۲۴۰ ش	فرقه مذهبی لازاریست ها مدرسه سن لویی را دایر کردند.
تبریز، ارومیه سلماس، اصفهان	۱۲۸۲ ق./ ۱۲۵۴ ش	توسط جمعیت خواهران سن و نسان دوپل چندین مدرسه دخترانه تأسیس شد.
اصفهان		مبلغان پروتستان انگلیسی مدرسه بهشت آئین را تأسیس کردند.
تهران	۱۲۹۲ ق./ ۱۲۵۴ ش	جمعیت خواهران سن و نسان مدرسه سن ژوزف را تأسیس کردند.
تهران	۱۳۱۲ ق./ ۱۲۷۴ ش	خانم جین دولیتل مدرسه آمریکایی به نام نوربخش ایجاد کرد.
تهران	۱۳۱۶ ق./ ۱۲۷۸ ش	جمعیت مذهبی فرانسوی مدرسه آلیانس را به وجود آوردند.

علاوه بر این مدارس در شهرهای یزد، شیراز و کرمان مدارس دخترانه ای ایجاد شد. گروهی دیگر از کشیشان کاتولیک مدرسه خواهران سنت زیتا (شیل) و مدرسه خواهران نیکوکار ژاندارک را ایجاد کردند. در این مدارس زبان های انگلیسی و فرانسه به عنوان زبان خارجی تدریس می شد. فعالیت مدارس خارجی در ایران در سال ۱۳۱۹ ق./ ۱۲۸۱ ش. بنا بر سیاست دولت متوقف شد، اما برخی از آن ها پس از

مدتی به طور مجدد آغاز به کار کردند.^۶

بدیهی است مدارس اروپایی به رغم انگیزه‌های مذهبی اولیه عامل تحرک اجتماعی در ایران شدند و دو طرز تفکر سنتی و مدرن در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. در زمانی که خروج دختران از خانه به هر دلیلی در نزد عموم مردم غیرقابل قبول بود، طرح مسأله آموزش دختران بسیار غامض می‌نمود. اما بسیاری از روشنفکران با الهام از تجارب عملی غرب و وجود مدارس اروپایی در ایران بر تعلیم دختران و اجباری کردن آن پافشاری نمودند و آن را از عوامل اساسی رشد و ترقی کشور دانستند.^۷ مخالفان و موافقان این طرح از دو منظر متفاوت به آن می‌نگریستند و طی روند اصلاحات در کشور این دو طرز تفکر با یکدیگر به مقابله پرداختند.

۲. دومین مرحله نوگرایی آموزشی، در دوران امیرکبیر و با تأسیس دارالفنون آغاز شد. هرچند مدرسه دارالفنون تقلیدی از مدرسه نظام در روسیه بود و مکانی صرفاً مردانه بود. با این حال مواد درسی جدید مثل ریاضیات، طبیعیات، شیمی، فیزیک، نقاشی، موزیک، داروسازی، معدن‌شناسی و زبان خارجی برای اولین بار بود که در مدرسه‌ای ایرانی ارائه و تدریس می‌شد. دارالفنون در سال ۱۲۶۸ق/۱۲۳۱ش با استخدام چند معلم اروپایی آغاز به کار کرد و علاوه بر پایه‌گذاری تدریس علوم جدید، کانون فرهنگی جدیدی شد که به رواج فرهنگ اروپایی کمک کرد. در سال ۱۲۷۲ق/۱۲۳۵ش، تعدادی از فارغ‌التحصیلان مدرسه دارالفنون برای ادامه تحصیل به اروپا اعزام شدند که بسیاری از آن‌ها در سال‌های بعد در تأسیس و رونق مدارس جدید نقش بسیاری ایفا کردند. از جمله می‌توان از میرزاحممدخان احتشام‌السلطنه و علی‌خان‌ناظم‌العلوم نام برد.^۸

این مرحله به طور مستقیم در روند آموزش نوین دختران نقش ویژه‌ای ایفا نکرد و بیشتر جنبه غیرمستقیم داشت. در واقع این مرحله، فضا سازی لازم برای ایجاد ضرورت آموزش‌های جدید و پرورش افراد در جهت تقویت و حمایت از این گونه آموزش‌ها را در سطح جامعه فراهم کرد.

۳. سومین مرحله نوگرایی تقریباً نیم‌قرن پس از تأسیس دارالفنون در دوران

صدارت امین الدوله و به توسط میرزا حسن رشدیه انجام پذیرفت. رشدیه با سفر به بیروت و مطالعه کتاب‌هایی از جمله کتاب احمد طالبوت به اهمیت روش‌های جدید یادگیری واقف شد و پس از بازگشت به تبریز در ۱۳۱۷ق/۱۲۷۷ش، مدرسه‌ای افتتاح کرد موسوم به رشدیه که در آن از برخی وسایل کمک آموزشی و روش‌های جدید برخلاف روش‌های مرسوم مدارس سنتی بهره گرفت. رشدیه تابلویی برای مدرسه، میزهای کوچکی برای دانش‌آموزان و لوح‌هایی برای نوشتن تهیه کرد و از روش‌های ساده برای آموزش الفبا استفاده نمود. به رغم آن که رشدیه نه در نوع و کیفیت مواد درسی که تنها در روش آموزش اصلاحاتی انجام داد، مورد خشم برخی از اқشار اجتماعی قرار گرفت و از ادامه کار او جلوگیری شد. اما از سوی دیگر برخی از روحانیون از ایجاد مدارس جدید حمایت کردند؛ در میان این افراد می‌توان از شیخ هادی نجم‌آبادی و سید محمد طباطبایی نام برد. در ۱۳۱۹ق/۱۲۸۰ش، در حدود ۱۷ باب مدرسه ابتدایی خصوصی یا ملی به سبک جدید در تهران و در هر یک از شهرهای رشت، مشهد، تبریز و بوشهر نیز یک باب مدرسه تأسیس شد. این مدارس بدون کمک دولت و با حمایت‌های مالی اشخاص اداره می‌شد.^۹

علاوه بر مخالفت‌های کلی با مدارس جدید، تأسیس مدارس دختران معضل بزرگ‌تری بود که واکنش‌هایی را از سوی جریان سنت‌گرا برانگیخت. اولین تلاش برای ایجاد مدرسه ملی دخترانه با مخالفت‌های شدید مواجه شد. در سال ۱۳۲۱ق/۱۲۸۲ش، طوبی رشدیه مدرسه دخترانه پرورش را تأسیس کرد که در چهارمین روز تشکیل به دلیل مخالفت به تعطیلی کشیده شد. در سال ۱۳۲۴ق/۱۲۸۵ش، بی‌بی خانم وزیراف مدرسه دخترانه ملی دوشیزگان را در تهران تأسیس کرد که آن نیز با مخالفت شدید مواجه شد، به طوری که برخی در صدد آن برآمدند که ساختمان مدرسه را ویران کنند. با توجه به این اوضاع اداره معارف نیز به وی توصیه کرد مدرسه را تعطیل نماید.^{۱۰} تا پایان سلطنت مظفرالدین شاه در تهران سه مدرسه دولتی، پنج مدرسه آمریکایی و فرانسوی و چهارده مدرسه ملی وجود داشت. اما تا آغاز جنبش مشروطیت تعلیم و تربیت دختران صرفاً منحصر به مدارس خارجی بود.^{۱۱}

مشروطیت و آموزش نوین

در سال‌های نخست پیروزی جنبش مشروطیت برخلاف آنچه به نظر می‌رسد تحول چندانی در شیوهٔ تعلیم و تربیت دختران ایجاد نشد. وزارت معارف و اوقاف و فواید عامه در سال‌های نخست پس از پیروزی مشروطیت به کار مشغول بود. ولی به دلیل بحران‌های سیاسی و اجتماعی، بی‌ثباتی سیاسی و آشفتگی اجتماعی در این سال‌ها، مجلس اول نتوانست بر تعداد مدارس و تشکیلات وزارتخانه چیزی بیفزاید و در این سال‌ها در امور معارف ترقی چندانی به چشم نمی‌خورد. در مجلس اول اقدامی در جهت رشد معارف کشور صورت نگرفت. تنها اقدام مجلس اول تصویب قانون مطبوعات بود که در سال ۱۳۲۶ ق به تصویب رسید و موجب رشد روزافزون مطبوعات و جراید در کشور شد.^{۱۲}

در سال ۱۳۲۶ ق/ ۱۲۸۷ ش طوبی آزموده به کمک میرزا حسن رشديه مدرسهٔ ناموس را در تهران تأسیس کرد و مورد استقبال مردم قرار گرفت. مخالفان تأسیس این گونه مدارس با سرودن اشعار هجو، دختران مدرسه را به بی‌عفتی متهم کردند، اما طوبی آزموده با تلاش بی‌وقفه توانست این مدرسه را حفظ و در سال‌های بعد گسترش دهد.^{۱۳} اولین دستور تعلیمات مدارس ابتدایی و مدارس متوسطه که وزارت معارف تدوین کرد، در سال ۱۳۲۷ هـ از تصویب گذشت. در سال ۱۳۲۷ ق/ ۱۲۸۸ ش، مدرسهٔ عفاف، تربیت، شمس‌المدارس و حجاب در تهران تأسیس شد. ولی همچنان بیشتر دختران و پسران به مکتب‌خانه می‌رفتند.

مجلس در سال ۱۳۲۸ ق/ ۱۲۸۹ ش، قانون اداری وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه را تصویب کرد و رسیدگی به امور تمام مدارس به این وزارتخانه سپرده شد.^{۱۴} از این زمان به بعد روند امور معارف کشور رو به رونق گذارد و هر سال بر تعداد مدارس جدید افزوده شد. دولت در این سال‌ها به این امر توجه نشان داد.

نظام آموزش در سال‌های پس از مشروطیت

نخستین مرحلهٔ رشد نظام آموزش در سال‌های پس از مشروطیت در فاصلهٔ

روند نوگرایی در آموزش زنان تا... □ ۱۷۳

سال‌های ۱۳۰۴-۱۲۸۸ ش. بود. در این سال‌ها نیاز به مدارس جدید محسوس بود و مردم خود به‌طور فردی و شخصی به تأسیس مدارس می‌پرداختند. مصوبات و قوانین نیز به این امر کمک می‌کرد. همچنین افرادی چون مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله، میرزا ابراهیم‌خان حکیم‌الملک، میرزا احمدخان نصیرالدوله و مرتضی قلی‌خان ممتازالملک در دوران تصدی وزارت معارف قدم‌های مؤثری در این راستا برداشتند. ۱۵

در زمانی که مدارس جدید به‌طور نسبی مورد پذیرش عموم قرار گرفت، دولت در سال ۱۳۲۹ ق/ ۱۲۹۰ ش، قانون اساسی فرهنگ را به تصویب رساند. با تصویب این قانون، تعلیمات ابتدایی اجباری شد، وضعیت مدارس سامان و نظم بیشتری گرفت، شرایط تأسیس مدارس، نظامنامه داخلی، چگونگی بازرسی، شرایط مدیر و معلم به‌طور دقیق مشخص شد. مدارس به دو گروه ملی و دولتی تقسیم شدند که بر این اساس بودجه مدارس ملی از طریق گرفتن شهریه از محصلین و مدارس دولتی از طریق بودجه دولتی تأمین می‌شد. دوره تحصیلی شامل: ریاضی، طبیعی، ادبی، کشاورزی، خانه‌داری، حرفه‌ای، بازرگانی و اداری بود. دروسی که در این مدارس تدریس می‌شد، شامل: فارسی، عربی، جغرافی، زبان انگلیسی، شرعیات و غیره بود و امتحانات در پایان هر سال تحصیلی برگزار می‌شد. این قانون توانست کلیه مدارس را تحت پوشش قوانین دولتی قرار دهد و تا حدی نسبت به قبل سازمان‌یافته‌تر و منظم‌تر کند. ۱۶ همچنین در رمضان ۱۳۲۹ ق مجلس شورای ملی، وزارت معارف را موظف به تأسیس ۹ مدرسه ابتدایی ۶ کلاسه در تهران، مشهد، شیراز، تبریز و کرمان کرد که برای هر کدام از مدارس نیز بودجه‌ای در نظر گرفته شد. نصف از محصلین مجانی و نصف دیگر غیرمجانی بودند. ۱۷ در سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ ق در تهران مدارس پرورش دوشیزگان و معارف نسوان تأسیس شد. ۱۸

طی سال‌های جنگ جهانی اول در سال ۱۳۳۳-۱۳۳۲ ق در دستور تعلیمات مدارس ابتدایی و متوسطه تجدیدنظر شد و دستور جدیدی برای مدارس انتشار یافت. در سال ۱۳۳۶ ق چند مدرسه عالی توسط اداره‌های دولتی در تهران تأسیس شد که از جمله مدرسه عالی حقوق و مدرسه موسیقی را می‌توان نام برد. مجله‌های

تعلیم و تربیت و انتشار سالنامهٔ معارف و مدارس ایران در اواخر دوران جنگ جهانی و پس از آن انتشار یافت. ۱۹

وزارت معارف در سال ۱۳۳۶ ق، آماری از مدارس دخترانهٔ دولتی منتشر کرد که در محله‌های مختلف تهران فعالیت داشتند. اسامی این مدارس به گونه‌ای انتخاب می‌شد تا بر اعتماد عمومی تأثیر گذارد، از این نمونه می‌توان از مدارس ناموس، مخدرات اسلامی، عفتیه، تقدیس، عفاف، مسطورات، پردگیان و حجاب نام برد. ۲۰ در سال ۱۳۳۶ ق، وزارت معارف، ادارهٔ تعلیمات نسوان را ایجاد کرد و دو مدرسهٔ ابتدایی دولتی رایگان برای دختران تأسیس و مقرر شد در هر ناحیه یک مدرسه دولتی رایگان افتتاح گردد. تعداد دبستان‌های دخترانه رو به افزایش گذارد، ولی تا اواخر دورهٔ قاجاریه برای دورهٔ اول متوسطهٔ دختران تنها مدرسهٔ آمریکایی و مدرسهٔ فرانسوی ژاندارک وجود داشت. ۲۱

پس از پایان جنگ جهانی، دولت تصمیم به تأسیس دارالمعلمین و دارالمعلمیات جهت تربیت معلم گرفت. قرار بر این شد که یک درصد از حقوق کارمندان دولت و درآمد مالکین روستاها برای افزایش بودجهٔ امور معارف به کار گرفته شود. ۲۲ بدین ترتیب مدرسه دارالمعلمیات به عنوان مرکزی برای تربیت معلمان مورد نیاز مدارس دخترانه شروع به کار کرد و محصلان دارای تصدیق‌نامهٔ ابتدایی می‌توانستند به دورهٔ متوسطه راه یابند. آنان علاوه بر درس دوران متوسطه، اصول تعلیم و تربیت نیز می‌خواندند. ۲۳ کلاس‌های این مدرسه ضمیمهٔ مدرسهٔ دخترانه فرانکوپرسان شد و معلمین مسن و باتجربه در آن مشغول به تدریس شدند. از سال ۱۳۰۳ ش مادام آندره‌هس جهت مدیریت دارالمعلمیات استخدام شد و سالیانه ۱۸۰۰ تومان از وزارت معارف حقوق دریافت می‌کرد. وی برنامه‌های عملی و حرفه‌ای جهت آموزش محصلان ترتیب داد. تعدادی از شاگردان این مرکز شهریه نمی‌پرداختند، ولی موظف بودند پس از پایان دورهٔ تحصیل به میزان سنوات تحصیلی در مدارس دولتی تدریس نمایند. ۲۴ در ادامهٔ این اقدامات در سال ۱۳۱۳ ش آیین‌نامهٔ اجرای قانون تربیت معلم به تصویب رسید و براساس آن مقرر شد در مدت پنج سال، ۲۵ مرکز تربیت معلم در سراسر کشور تأسیس گردد. ۲۵

آیین‌نامه تأسیس دانشسراهای مقدماتی دختران نیز در سال ۱۳۱۵ ش به تصویب رسید.^{۲۶}

تداوم آموزش نوین در دوران پهلوی

در دوره پهلوی نظام آموزش سنتی با سرعت بیشتری جای خود را به مدارس جدید داد. در این دوران مدارس دولتی جدید توسعه یافت. در تجدید سازمان فرهنگی دوره رضاشاه هدف این بود که آموزش و پرورش کاملاً تحت کنترل دولت باشد و تمامی مراکز آموزشی تحت نظارت و وزارتخانه‌ای رسمی و متمرکز قرار گیرد. اولین اقدام، ایجاد مرکز مشاوره عالی آموزش جهت توسعه مدارس دولتی بود.^{۲۷} روند افزایش مدارس دختران و تعداد محصلان رو به افزایش بود و جریان نوگرایی که از سال‌های پس از جنگ جهانی اول نظام یافته‌تر شده بود سرعت بیشتری گرفت. در اجرای نظام جدید آموزش، دولت شرایط معینی برای افتتاح مدرسه در نظر گرفت. از جمله مشخصاتی برای مدیر و ساختمان مدرسه، توجه به مدرک تحصیلی و نظم در امور آموزشی از این موارد بود که نوعی انسجام و همسانی در آموزش محصلان ایجاد می‌کرد. در سال ۱۳۰۵ ش، لایحه تعلیم اجباری به مجلس رفت و تصمیم بر آن شد در هر روستا که تعداد شاگردان به ۷۰ نفر برسد یک مدرسه تأسیس شود.^{۲۸}

روند توسعه مدارس به تدریج ادامه یافت و در مقابل تأسیس چند مدرسه پسرانه، برای دختران نیز مدرسی تأسیس می‌شد. آمارهای اسامی مدارس، تعداد محصلان و تعداد فارغ‌التحصیلان دختر حاکی از این امر است و آمارهای سالیانه حاکی از روند رو به رشد آن دارد.

همچنان که مدارس توسعه می‌یافت در سال ۱۳۰۷ ش مجلس اجازه داد هشت نفر معلم فرانسوی برای بالا بردن کیفیت تعلیم و تربیت استخدام شوند و کتاب‌های درسی از طرف وزارت فرهنگ منتشر شد و در مدارس دختران، تدبیر منزل، خانه‌داری، خیاطی، بهداشت و ورزش جزو برنامه‌های درسی قرار گرفت.^{۲۹} علی‌رغم تأسیس مدارس جدید هنوز کسانی بودند که ترجیح می‌دادند

فرزندان شان در مکتب خانه ها و به روشی سنتی آموزش ببینند. به گمان این گروه آموزش های جدید، فرزندان آنان را از اصول مذهبی بیگانه می کرد. تا اواخر دوران پهلوی اول، شیوه آموزش سنتی کماکان به حیات خود ادامه داد. آماری نیز در سال ۱۳۱۵ ش از مکتب خانه های تهران اعلام شد^{۳۰} که ماندگاری کم رنگ شیوه سنتی را نشان می داد.

در آمار سال ۱۳۱۱-۱۳۱۰ ش تعداد مدارس ابتدایی دختران ۷۸ باب و مدارس ابتدایی دخترانه ملی ۸۹ باب ذکر شده است. در سال ۱۳۱۲ ش آموزش ابتدایی در دبستان های دولتی رایگان اعلام شد و در مواردی نیز به شاگردان شام یا ناهار می دادند. در سال ۱۳۱۴ ش دبستان های مختلط تشکیل شد. برای شاگردان لباس متحدالشکل در نظر گرفته شد؛ برای پسران کت و شلوار خاکستری و برای دختران روپوش خاکستری تعیین گردید. هرچند تعداد دختران همچنان کمتر از پسران بود، ولی این روند حرکتی رو به رشد داشته است.^{۳۱}

از آغاز سال تحصیلی ۱۳۱۳ ش برای شاگردان دختر سرکردن چادر در مدرسه ممنوع شد و برای آنان لباس های معینی در نظر گرفته شد.^{۳۲} در ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ ش رضاشاه در مراسم جشنی با حضور علی اصغر حکمت وزیر معارف در دانشسرای دختران شرکت کرد و به طور رسمی مسأله رفع حجاب را مطرح نمود. در ۳۰ دی ماه همان سال مقررات جدیدی در مورد مواد و رشته های آموزش دختران در شورای عالی فرهنگ به تصویب رسید.^{۳۳}

دوره تعلیمات متوسطه در سه سال اول مشترک و از سال چهارم به شعبه های مختلف تقسیم می شد. متوسطه پسران در دوره دوم به شاخه علمی و ادبی، ولی متوسطه دختران به شاخه علمی و شعبه عمومی تقسیم می شد و کسانی که شاخه علمی را تمام می کردند، می توانستند مشغول تدریس شوند و آن ها که شعبه عمومی را به اتمام می رساندند یا وارد مدرسه مامایی یا دانشسرای عالی می شدند. برنامه درسی پسران علوم ریاضی، طبیعی، فیزیک و شیمی بود، در صورتی که برای دختران از علوم مذکور مختصری در نظر گرفته و در عوض تدبیر منزل، خانه داری، بچه داری و خیاطی تعلیم داده می شد.^{۳۴} که این امر می توانست در جلب نظر

خانواده‌های محصلان به این گونه آموزش‌ها مفید باشد.

در سال ۱۳۱۳ش شورای عالی فرهنگ در تداوم توسعه آموزش فنی و حرفه‌ای دختران، چهار آموزشگاه حرفه‌ای دخترانه در تهران، تبریز و شیراز تأسیس کرد. ۳۵ این آموزشگاه‌ها می‌توانست زمینه حضور زنان در فعالیت‌های اجتماعی را به وجود آورد و روند نوگرایی را به جلو برد.

حضور دختران در دوره متوسطه با مشکلات متعددی روبرو بود و معمولاً خانواده‌ها ترجیح می‌دادند که دختران‌شان پس از اتمام دوره ابتدایی تشکیل زندگی داده و به خانه بخت بروند، از این رو تعداد دانش‌آموزان دوره متوسطه دختران بسیار اندک بود. حتی آمار سال ۱۳۱۵ش نشان می‌دهد که هیچ دانش‌آموز دختری در این سال در کلاس‌ها حضور نیافته است. ۳۶ البته مسأله کشف حجاب و تردیدهای حضور دختران بالغ برای ادامه تحصیل به این امر دامن می‌زد. هرچند در ابتدا این دختران از خانواده‌های متمول و متوسط اجتماعی بودند، ولی طی سال‌های بعد توانست گسترش بیشتری یابد.

از مدرسی که از استقبال بیشتری برخوردار شد، می‌توان از مدرسه قابلیت نام برد که از سال ۱۳۰۵ش شروع به کار کرد و دختران با اتمام این مدرسه، هم می‌توانستند در رشته پزشکی ادامه تحصیل دهند و هم در مریض‌خانه فعالیت کنند. در سال ۱۳۰۹ش مریض‌خانه نسوان دارای چندین دکتر زن بود. ۳۷

علاوه بر روند رشد مدارس دختران، برخی نهادها نیز در تقویت آموزش‌های نوین زنان مؤثر بودند. از این نمونه می‌توان از «کانون بانوان» نام برد که در سال ۱۳۱۴ش، توسط گروهی از زنان فرهنگی شکل گرفت و ریاست آن به صدیقه دولت‌آبادی ۳۸ محوّل شد. این کانون شعبه‌هایی در چند استان تشکیل داد و علاوه بر تشکیل مجالس سخنرانی، تأسیس روزنامه و مجله برای بالا بردن سطح آگاهی زنان و گشایش پیشاهنگی دختران در مدارس، مبادرت به تشکیل کلاس‌هایی برای دختران و همچنین تأسیس مدارس مختلط کرد. کلاس‌های ورزش، موسیقی، تعلیم زبان‌های خارجی از دیگر فعالیت‌های کانون بود. کانون یکی از اهداف خود را آگاه کردن زنان در مسائل عمومی و اجتماعی می‌دانست که این کار با آموزش آنان و

برپایی سلسله سخنرانی‌های مداوم انجام می‌پذیرفت. ۳۹

طبق آمار سال ۱۳۲۰ش، در این سال یک دانشگاه و ۷ مدرسه عالی وجود داشت که در آن ۳۰۲ نفر دانشجوی دختر در حال تحصیل بودند. از ۲۱۰ دبیرستان و ۶۵۸۵ دانش‌آموز، تعداد ۲۱۹۴ نفر از آن‌ها دختر بودند. ۴۰ هرچند آمار حاکی از آن است که تمامی دختران در مدارس جدید شرکت نمی‌کردند و یا آن را به پایان نمی‌رساندند، ولی به هر حال نشان‌دهنده آن است که این شیوه توانسته بود تداوم یابد و ماندگار شود.

البته زمانی طولانی نیاز بود تا رفتن دختران به مدرسه، عملی غیرهنجاری تلقی نگردد. در ابتدا تأسیس مدارس دختران و امکان ماندگاری آن اهمیت داشت، ولی پس از آن، گذراندن دوره ابتدایی برای دختران به طور نسبی متداول شد. باز هم این مدارس مشکلات دیگری داشتند، از جمله مسئله بهداشت، رواج بیماری‌های واگیردار از جمله کچلی و بیماری‌های پوستی، نامناسب بودن ساختمان مدارس، ناآگاهی، بی‌کفایتی و بی‌سوادی معلمان از این موارد بود. در این دوران برخلاف مراحل اولیه تأسیس این مدارس که کمیت آن‌ها مدنظر بود، مسئله حفظ و تداوم کار آن‌ها با کیفیت مناسب مورد توجه قرار گرفت. حضور مداوم شاگردان در کلاس و تأمین رضایت والدین از جمله مواردی بود که باید به آن توجه می‌شد. حتی برخی از مدیران مدارس بدین منظور سعی در برقراری کلاس‌های قالی‌بافی و خیاطی می‌نمودند تا دختران ضمن دانش آموختن، حرفه‌ای نیز بیاموزند و نه تنها به اقتصاد خانواده کمک کنند که آن‌ها را نیز به تداوم حضور فرزندان‌شان در کلاس‌های مدارس راغب‌تر نمایند.

فرجام سخن

رشد معارف نیاز به آرامش اجتماعی، ثبات سیاسی و بهبود نسبی وضع اقتصادی دارد. به‌رغم تلاش‌های مجلس اول در حوزه‌های گوناگون، جای پرسش است که چرا در مجلس اول اقدامی در جهت رشد مدارس به چشم نمی‌خورد. از آنجایی که مشروطیت برای ماندگاری خود نیاز به جامعه‌ای آگاه و تعلیم‌یافته داشت، به نظر

می‌رسد که از مهم‌ترین اقدامات مجلس اول می‌بایست تصویب قوانینی باشد در جهت رشد تعلیم و معارف نوین تا بتواند کادری‌های هماهنگ و همخوان در راستای اهداف خود تربیت کند. به‌طور قطع یکی از موارد ضربه‌پذیر گردیدن مجلس و مشروطیت بی‌توجهی به این امر بود. اما مجلس دوم به‌رغم محافظه‌کارتر شدن نسبت به مجلس اول، توانست قانون اداری و وزارت معارف را جهت نظم‌بخشیدن به امور معارف به تصویب برساند.

استقرار مدارس جدید دختران با دشواری‌های بسیاری مواجه بود. دلایل مخالفت با آموزش جدید دختران بسیار متعدد بود. عدم امنیت اجتماعی، مشکلات اقتصادی، پایین بودن سطح فرهنگ عمومی و از همه مهم‌تر احساس خطری بود که تفکر مردانه مستقر از به هم ریختن نظم موجود و احتمال سرکشی زنان در مواجهه با شرایط جدید تصور می‌کرد و به‌کندی این حرکت دامن می‌زد. روند آموزش‌های نوین در سال‌های قبل از به قدرت رسیدن رضاشاه شکل گرفت و در دوران استقرار حاکمیت وی براساس سیاست‌های کلان این دوران، متمرکزتر و تحت‌الشعاع قدرت دولت مرکزی قرار گرفت. نظارت‌های دولتی در آن بیشتر و بر سرعت روند نوگرایی افزوده شد.

یادداشت‌ها

۱. نگاه کنید به: عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، زوار، تهران، ۱۳۲۱، چاپ دوم، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۰، یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۶
۲. حسین محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۰، ج ۱، چاپ دوم، ص ۲۴۰
۳. نگاه کنید به: مجله یادگار، سال سوم، ش ۶، ص ۶۸، ریاب حسینی؛ «مدارس نسوان از آغاز تا ۱۳۱۴»، گنجینه اسناد، سال اول (۱۳۷۰)، دفتر اول، ص ۸۲
۴. بدرالملوک بامداد، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۷، ص ۴۵.

۵. آگاهی‌های مربوط به جدول از منابع ذیل به دست آمده است: عیسی صدیق، تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر، تربیت معلم، تهران، ۱۳۴۲، ص ۳۵۶، ایرانشهر، (کمیسیون ملی یونسکو در ایران)، ج ۲، ص ۱۲۱۰.
۶. ایرانشهر، ج ۲، ص ۱۲۱۱، عیسی صدیق، یادگار عمر، طبع کتاب، تهران، ۱۳۵۲، چاپ سوم، ج ۴، ص ۱۵۴.
۷. مجله عالم نوان، سال ششم (۱۳۰۵)، ش ۶، ص ۵.
۸. عیسی صدیق، تاریخ فرهنگ ایران، ص ۳۵۶، احتشام السلطنه، خاطرات، به کوشش: محمدمهدی موسوی، زوار، تهران، ۱۳۶۷، چاپ دوم، ص ۳۱۵.
9. A. Reza Arasteh, *Education and social Awakening in Iran, 1850-1965*. (Leiden, 1969), P: 69-70.
۱۰. بدرالملوک بامداد، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت، صص ۴۱-۳۹.
۱۱. پری شیخ‌الاسلامی، زنان روزنامه‌نگار، سخنور و اندیشمند ایران، مازاگرانیک، [بی‌تا] ص ۶۵.
۱۲. سعید نفیسی، «گزارشی از وضعیت مدارس از مشروطیت تا پهلوی»، اسنادی از مدارس دختران از مشروطه تا پهلوی، به کوشش: سهیلا ترابی فارسانی، سازمان اسناد ملی ایران، تهران، ۱۳۷۸، ص ۵-۶.
۱۳. شمس‌الدین رشدیه، سوانح عمر، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۴۸.
۱۴. سعید نفیسی، «گزارشی از وضعیت مدارس از مشروطیت تا پهلوی». اسنادی از مدارس دختران، صص ۷.
۱۵. همان جا، ص ۶.
۱۶. عیسی صدیق، یادگار عمر، ج ۴، ص ۱۲۴.
۱۷. سعید نفیسی، «گزارشی از وضعیت مدارس از مشروطیت تا پهلوی» اسنادی از مدارس دختران، ص ۷.
۱۸. ایران نو، شوال ۱۳۲۷، ص ۱.
۱۹. سعید نفیسی، «گزارشی از وضعیت مدارس از مشروطیت تا پهلوی»، اسنادی از مدارس دختران، ص ۹.

۲۰. سالنامه وزارت معارف و اوقاف ۱۲۹۷ش، ص ۷۵-۷۳.
۲۱. اسنادی از مدارس دختران...، مقدمه، ص ۱۹
۲۲. عیسی صدیق، یادگار عمر، ج ۴، ص ۱۲۵.
۲۳. عیسی صدیق، تاریخ مختصر تعلیم و تربیت، روشنائی، تهران، ۱۳۱۶، ص ۳۶۰
۲۴. سالنامه پارس، سال ۱۳۰۸-۱۳۰۷، صص ۱۴-۱۳؛ تقویم معارف، سال ۱۳۰۷ش، صص ۱۳۰-۱۲۹.
۲۵. گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، نشریه کتابخانه پهلوی، تهران، [بی تا]، ج ۱، ص ۱۲۸.
۲۶. سالنامه آمار و وزارت معارف، سال ۱۳۱۷-۱۳۱۵، ص ۵۷۰
27. Hossein Amirsadeghi, *Twentieth century Iran*, (London, 1977), P: 49
۲۸. مجله عالم نسوان، سال هفتم، ش ۲، ص ۵۷.
۲۹. «احصائیه مدارس ملی اناث»، مجله تعلیم و تربیت، سال ۱۳۴۰، ش ۸ و ۹، صص ۷۵-۷۳.
۳۰. عیسی صدیق، تاریخ مختصر تعلیم و تربیت، ص ۳۱۱.
۳۱. عیسی صدیق، تاریخ فرهنگ ایران، ص ۴۷۳؛ عیسی صدیق، یادگار عمر، ص ۱۳۳
۳۲. عیسی صدیق، یادگار عمر، ج ۲، صص ۳۰۸-۳۰۷.
۳۳. همان جا، ص ۳۱۴.
۳۴. عیسی صدیق، تاریخ مختصر تعلیم و تربیت، ص ۳۸۳
۳۵. عیسی صدیق، تاریخ فرهنگ ایران، ص ۴۵۳.
۳۶. سالنامه وزارت معارف، ۱۳۲۷-۱۳۲۶ش، ص ۱۹.
۳۷. سالنامه پارس، سال ۱۳۰۹ش، ص ۱۵۳.
۳۸. صدیقه دولت آبادی فرزند میرزا هادی دولت آبادی در اصفهان متولد شد. وی زبان های فارسی، عربی و فرانسه را نزد معلمین خصوصی فراگرفت و در پانزده سالگی با اعتضادالحکما ازدواج کرد. وی در سال ۱۲۹۶ش در اصفهان مدرسه دخترانه مکتب خانه شرعیات را تأسیس کرد و در سال بعد انجمن خواتین اصفهان

را ایجاد کرد. در سال ۱۲۹۹ش روزنامه زبان زنان را با سرمایه شخصی دایر نمود که توانست مدت سه سال به طور مداوم به کار خود ادامه دهد. در سال ۱۳۰۰ش انجمن آزمایش بانوان در تهران تأسیس و زبان زنان نیز به صورت مجله منتشر شد. وی مدتی به پاریس رفت و در رشته تعلیم و تربیت به تحصیل پرداخت. در کنگره بین‌المللی زنان در پاریس شرکت کرد. مفتشی مدارس دختران و فعالیت در کانون بانوان از دیگر فعالیت‌های وی بود. او پس از سال‌ها فعالیت در تنویر افکار زنان در سال ۱۳۴۰ش وفات یافت. (صدیقه دولت‌آبادی، نامه‌ها، نوشته‌ها، یادها، ویراستاران: مهدخت صنعتی و افسانه نجم‌آبادی، انتشارات نگارش و نگارش زن، شیکاگو، ۱۳۷۷، ج ۳، صص ۶۳۸-۶۳۷).

۳۹. همان جا، ج ۲، صص ۲۷۹-۲۷۸ و ۲۶۴-۲۶۳.

۴۰. سالنامه پارس، سال ۱۳۲۳ش، ص ۱۴۲.

دولت مصدق و سازمان‌های زنان

* آفرین نوکلی

چکیده

مهم‌ترین مشخصه سال‌های ۱۳۳۲ - ۱۳۳۰ بیداری نهضت ملی ایرانیان بود که ملی‌شدن نفت نقش اساسی را در پیدایش و بالندگی آن بر عهده داشت. این جنبش که با تأکید یک گروه ۸ نفری به رهبری دکتر مصدق در مجلس شانزدهم بر ملی‌شدن صنعت نفت آغاز شد به تدریج چنان قوت گرفت که احزاب و جریان‌های دیگر سیاسی را تحت‌الشعاع خود قرار داد. حرکت زنان نیز یکی از این جریان‌ها بود. در جنبش ملی‌شدن نفت و دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق زنان به دفاع از وی و اهدافش پرداختند و چون دولت در دی ۱۳۳۰ با در نظر گرفتن اوضاع اقتصادی ایران اوراق قرضه ملی را منتشر ساخت، برخی از گروه‌های زنان با بسیج مردم و فروش این اوراق به کمک دولت شتافتند. همچنین گروه‌هایی نیز با تبلیغات گسترده در مصرف اجناس ایرانی و عدم گرایش به تجملات سعی در کاهش فشار اقتصادی دولت در این سال‌ها داشتند و همگام با این حضور و با تأکید بر خدمات خویش خواستار کسب برخی از حقوق خود بودند.

در این نوشته سازمان‌های برجسته زنان در این سال‌ها و تلاش آنان در تثبیت موقعیت زن با حضور مستقیم در جریان‌های سیاسی اجتماع معرفی و موضع آنان در برابر دولت ملی دکتر مصدق نقد شده است.

سال ۱۳۲۹ درحالی آغاز شد که در روزهای پایانی آن سرانجام گروه کوچک هشت نفره نمایندگان جبهه ملی که سراسر سال مجلس را درگیر مسأله نفت کرده بود، توانست در ۲۴ اسفند مجلس شورای ملی و پنج روز بعد مجلس سنا و شاه را وادار به تصویب لایحه ملی شدن صنعت نفت کند و چون در اردیبهشت سال بعد دولت علاء ناتوان از حل بحران نفت استعفا داد، مجلس به نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق رهبر این گروه ابراز تمایل کرد. اکنون نگاه‌ها از مجلس به نخست‌وزیری معطوف شد. فضای باز سیاسی که به میزان قابل توجهی فشارها را از روی گروه‌ها، احزاب سیاسی و مطبوعات برداشت و ملی‌گرایی سال‌های ۳۰ تا ۳۲ شور دیگری را در همه گروه‌های جامعه برانگیخت که تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه یافت. زنان نیز که پس از شهریور ۲۰ با تشکیل سازمان‌ها و گروه‌ها وارد عرصه سیاسی کشور شده بودند، اکنون همگام با گروه‌ها و احزاب دیگر و شرایط سیاسی و اجتماعی به بیان خواسته‌ها و نظرات خود پرداختند.

سازمان‌ها یا گروه‌های زنان در این دوران را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:
الف: گروه‌هایی که در سال‌های گذشته تأسیس شده بودند که از آن جمله می‌توان از کانون بانوان و شورای زنان نام برد.

ب: گروه‌هایی که در سال‌های پرشور ملی شدن نفت با هدف‌های خاصی چون گسترش حزب توده، حمایت از دکتر مصدق یا شاه تشکیل شد که سازمان زنان، جمعیت زنان و حزب ذوالفقار را می‌توان از آن جمله دانست.

۱-۱. کانون بانوان

این کانون را یک گروه ۲۴ نفره عمدتاً از زنان تحصیل‌کرده در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۴ تأسیس کردند. این جمعیت که کار خود را با اجازه رسمی وزرات فرهنگ به ریاست

افتخاری شمس پهلوی آغاز کرد^۱ سازمانی نیمه دولتی و غیرسیاسی بود که در آستانه کشف حجاب و همسو با سیاست‌های نوسازی دولت در زمینه زنان اعلام موجودیت کرد. برجسته‌ترین فرد گروه صدیقه دولت‌آبادی از پیشروان نهضت زنان و تحصیل‌کرده دانشگاه سوربن در یک خانواده روحانی در اصفهان به دنیا آمد. وی کار خود را با تأسیس دبستانی دخترانه و انجمنی به نام شرکت خواتین اصفهان در سال‌های ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ش آغاز کرد و چون با مخالفت برخی از روحانیون اصفهان کار به تعطیلی دبستان و دستگیری او کشید، سه سال بعد به شوق آموزش زنان از ممتازالدوله وزیر وقت فرهنگ درخواست امتیاز نشریه زبان زنان را کرد: امتیاز مجله زبان زنان صادر و ارسال شد ولی ناگزیرم تذکر بدهم چون اول نامه‌ایست که به نام زنان منتشر می‌شود و اقدامات بانوان در هر کشور ذیقیمت می‌باشد اگر می‌توانید این طفل نوزاد را پایه‌دار کرده تا به حد رشد برسانید در انتشارش کوشش کنید والا این اقدام را به وقت موافق‌تر موکول و زبان زنان را در شهر آزادتری به چاپ برسانید زیرا که ضرر یک قدم عقب افتادن بیش از دو قدم جلورفتن است.^۲

دولت‌آبادی در سال ۱۳۰۰ به تهران رفت و انجمن آزمایش بانوان را در این شهر ایجاد کرد و انتشار نشریه زبان زنان را پی گرفت. وی گفت سال پیش از کشف حجاب اولین زنی بود که با لباس و کلاه اروپایی در جامعه حاضر شد، در سال ۱۳۱۶ به سرپرستی کانون بانوان برگزیده شد و در بسیاری از همایش‌های بین‌المللی زنان از سوی زنان ایرانی و کانون بانوان شرکت کرد.

دومین فرد گروه، هاجر تربیت از مؤسسين آینده حزب زنان، در یک خانواده آذری در استانبول چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۰۱ پس از ازدواج با محمدعلی میرزا تربیت به ایران آمد و در شهر تبریز بیشتر وقت خود را در خدمت به فرهنگ زنان سپری کرد. ده سال بعد چون همسرش به نمایندگی مجلس برگزیده شد به

۱. ظفردخت اردلان، «تاریخچه نهضت بانوان ایران...»، تهران مصور، ۸ فروردین ۱۳۳۱، ش

۴۵۰، ص ۶

۲. «تاریخ و بودجه زبان زنان»، زبان زنان، آذر ۱۳۲۱، ش اول، صص ۴-۵.

تهران آمد و در همان سال به مدیریت دارالمعلمات دانشسرای مقدماتی رسید. وی اولین رئیس کانون بانوان بود و بعدها ریاست دبیرستان دخترانه نوریخس را به عهده گرفت.

کانون بانوان در اساس نامه‌ای که تنظیم کرد چهار هدف را دنبال می‌کرد:

۱. تربیت فکری و اخلاقی بانوان، تعلیم خانه‌داری و پرورش طفل مطابق قواعد

علمی

۲. ایجاد مؤسسات خیریه برای کمک به مادران بی‌بضاعت و اطفال

بی‌سرپرست

۳. تشویق به ورزش‌های مناسب برای تربیت جسمانی با رعایت اصول

بهداشت

۴. ترغیب به سادگی در زندگی^۱

بعدها کانون در بیشتر شهرها شعبه‌ای دایر کرد و چون بی‌سوادی را عامل مهم عقب‌ماندگی زنان ایرانی می‌دانست در تأسیس مدارس و آموزش زنان بی‌سواد کوشید. همچنین با برگزاری سخنرانی‌های ماهانه و کلوپ‌های ورزشی در پیشرفت اخلاقی و بهداشتی زنان تلاش نمود.^۲ کانون بانوان آن چنان که از مرام‌نامه‌اش آشکار بود به شدت از مسائل سیاسی کناره می‌گرفت و تنها شور سال‌های ملی شدن نفت بود که این سازمان را به صورت محدود و صدیقه دولت‌آبادی سرپرست این نهاد و مدافع سرسخت دکتر مصدق و دولت ملی را اندکی بیشتر به سوی سیاست سوق داد: «روز هفدهم دی در کانون بانوان مراسمی برپا بود... در این محفل نمایش مختصری بود که سه تن از دختران عضو کانون عهده‌دار اجرای آن بودند و محرک احساسات ملی بود و زنان و دختران کشور را به وطن‌پرستی و شهادت و تحمل محرومیت‌ها برای این که نهضت ملی ایران ثمربخش گردد دعوت می‌نمود.»^۳

ارگان رسمی کانون بانوان، زبان زنان نام داشت. این ماهنامه که هدف خود را «تربیت مادر» بیان کرده بود به مدیرمسئولی صدیقه دولت‌آبادی و سردبیری اختر

۱. «گزارش بانوان از ابتدای تأسیس تاکنون»، زبان زنان، آذر ۱۳۲۱، ش ۱، صص ۹-۶.

۲. همان، ص ۷. ۳. تهران مصور، ۲۰ دی ۱۳۳۰، ش ۴۳۹، ص ۲۲.

معدلی به ترغیب بانوان به سادگی، تأکید بر مقام مادری و وظیفه خانه‌داری زن می‌پرداخت. نخستین شماره آن در سال ۱۲۹۷ خورشیدی در اصفهان منتشر شد و تا سال ۱۳۲۱ خورشیدی که به عنوان ارگان بانوان شناخته شد چهار بار انتشارش به دلایل گوناگون متوقف شد که در دومین بار به بیش از بیست سال رسید.

۲-۱. حزب زنان ایران (شورای زنان)

در مرداد ۱۳۲۲ گروهی چهل نفره از زنان نگران از سیرقه‌قربانی نهضت بانوان پس از شهریور ۲۰ گرد هم آمدند و پایه‌های تشکلی به نام حزب زنان ایران را پی‌ریزی کردند. به زودی جمعیت حزب که اکنون جلسات خود را در کلوپ ایران تشکیل می‌داد به ۱۵۰ نفر رسید و برجسته‌ترین چهره‌های حزب صدیقه دولت‌آبادی، هاجر تربیت، فاطمه سیاح و صفیه فیروز برای نوشتن اساس‌نامه گروه برگزیده شدند.

صدیقه دولت‌آبادی رییس کانون بانوان و نماینده وزارت فرهنگ از مدافعان کهنه کار حقوق زنان در ایران بود که کار خود را در اصفهان با ایجاد دبستانی دخترانه آغاز کرد و تا سال‌ها بعد که با وصیت مشهورش که در مرگش سوگواری نکنند، سیاه پوشند و زنان باحجاب بر مزارش حاضر نشوند در ۸۲ سالگی درگذشت، در بسیاری از جنبش‌های زنان فعال بود.

فاطمه سیاح، شخصیت اصلی حزب و دانشمندترین فرد گروه در یک خانواده فرهنگی در مسکو به دنیا آمد و در همین شهر به تحصیل پرداخت. وی بعدها این دوران را چنین به یاد می‌آورد:

«پدرم جعفر رضازاده سیاح مدت چهل و پنج سال در دانشکده زبان‌های شرقی در مسکو پروفیسور زبان و ادبیات بودند. تحصیلات عالی و متوسطه خود را در مسکو گذرانده و از دانشکده ادبیات (انیورسیتیه مسکو) در ادبیات اروپایی به گرفتن درجه دکترا موفق شدم. رساله دکترای خود را راجع به آنتاتول فرانسه به رشته تحریر

۱. ظفردخت اردلان، «تاریخچه نهضت بانوان ایران...»، تهران مصور، ۸ فروردین ۱۳۳۱، ش

در آوردم. مدت چهار سال در دانشکده‌های روسیه مشغول تدریس بودم و سپس در سال ۱۳۱۳ ش به ایران آمدم.^۱

وی در سال ۱۳۱۴ با عنوان معاون اداره تعلیمات نسوان در وزارت فرهنگ به کار پرداخت و هنگامی که کانون بانوان در همین سال تأسیس شد به عضویت هیأت مدیره این گروه برگزیده شد. یک سال پس از آن در حالی که در دانشسرای عالی به تدریس مشغول بود از سوی وزارت امور خارجه به همراه هیأت نمایندگی ایران در هفدهمین دوره جامعه ملل رهسپار ژنو شد و دو سال بعد به رغم مخالفت‌های شدید، اولین زنی در ایران بود که به دانشجویی دانشگاه تهران رسید و هم‌زمان با تشکیل حزب زنان ایران به عضویت و منشی‌گری آن برگزیده شد.

هاجر تربیت از پیشروان نهضت آزادی زنان در ایران از خانواده‌ای آذربایجانی و همسر محمدعلی تربیت از آزادی‌خواهان مشهور تبریز در حوادث مشروطه بود. وی اولین رئیس کانون بانوان بود. صفیة فیروز نیز از رهبران آینده حزب و عضو برجسته انجمن معاونت شهر - انجمنی خیریه که بعدها از سوی حزب زنان ایران تأسیس شد - در جنگ جهانی دوم با گروهی از همسران ارتشیان باشگاهی به نام انجمن بانوان افسران برای یاری خانواده‌های نیازمند ارتشی ایجاد کرد. همچنین در همین زمان درمانگاهی خاص بانوان به وجود آورد که زنان بی‌بضاعت را به رایگان درمان می‌کرد. وی بارها به زندان زنان و دارالتأدیب کودکان سرکشی کرد و در حد توان به بهبود وضع آنان کمک کرد.

اساس نامه حزب که با تلاش این چهار نفر تهیه شده بود در مضامین اصلی خود خواستار بالا بردن سطح فرهنگ و دانش زنان، به دست آوردن حقوق اجتماعی و سیاسی آنان شد و در اولین حرکت خود با تأسیس شش دبستان بزرگسالان به آموزش زنان بی‌سواد پرداخت.^۲ در سال ۱۳۲۲ هنگامی که حزب زنان با تلاش فراوان توانست از وزارت دادگستری اجازه رسیدگی به امور زنان زندانی را به دست

۱. «مصاحبه با خانم سیاح» عالم زنان، تیر ۱۳۲۳، ش ۱، ص ۱۳.

۲. ظفر دخت اردلان، «تاریخچه نهضت بانوان ایران...»، تهران مصور، ۸ فروردین ۱۳۳۱، ش

۴۵۰، ص ۶.

آورد. کمیسیون حقوقی حزب به سرپرستی نزهت جهانگیر مأمور رسیدگی به این کار شد.^۱ و پس از گذشت بیش از یک سال از اولین نشست حزب، این سازمان آن قدر مشهور شده بود که به دعوت دولت ترکیه هیأتی را به این کشور اعزام کند^۲ و در سال ۱۳۲۴ نیز نمایندگانی به کنگره زن و صلح در پاریس بفرستد. اما هنگامی که در همین سال به درخواست دکتر فاطمه سیاح، منشی اول حزب، جمعیت دیگری از زنان به رهبری بدرالملوک بامداد به این حزب پیوست، حزب زنان ایران نیز نام خود را به شورای زنان تغییر داد. زیرا به عقیده ظفردخت اردلان از اعضای فعال حزب «کلمه حزب ایجاب می‌کرد که روش سیاسی آن مشخص و معین باشد و از طرفی این جمعیت به سیاست‌های راست یا چپ هیچ گونه بستگی و علاقه‌ای نداشت و آرمانش بیداری زنان و رسیدن آن‌ها به حقوق حقه خود بود. به این سبب نام آن از حزب زنان ایران به شورای زنان مبدل شد».^۳

در سال ۱۳۲۵ شورای زنان ایران کوشید با تشکیل «انجمن معاونت زنان» فعالیت‌های خیریه شورا را از دیگر وظایف آن جدا سازد. این انجمن که جلسات خود را با اجازه رسمی شهرداری تهران در سالن شهرداری تشکیل می‌داد، بازرسی و کمک به بنگاه‌های خیریه دولتی را به عهده گرفت و در مدت کوتاهی توانست با نظارت بر کار پرورشگاه‌ها، شیرخوارگاه‌ها و... وضعیت بهداشتی و تربیتی این مراکز را تا حدی بهبود بخشد.^۴ بدین ترتیب این گروه حداقل در سال‌های اولیه بیشترین توجه خود را مصروف بهبود اوضاع اجتماعی زنان و گاه جامعه می‌کرد و اگرچه از حضور سیاسی زنان نیز حمایت می‌کرد، اما همچنان بر نقش مادری آن تأکید داشت. شورای زنان پنج سال پس از تأسیس تصمیم به گسترش فعالیت‌های خود در دیگر شهرها گرفت و پرشورترین شاخه خود را در شهر شیراز به رهبری نصرت‌الملوک کشمیری‌زاده، سردبیر نشریه سیاسی و بی‌پروای ندای ایران ایجاد

۱. زنان ایران، دی ۱۳۲۴، ش ۱، ص ۲۹، به نقل از محمدگلین، نقد و سیاحت مجموعه مقالات و تقریرات دکتر فاطمه سیاح، تهران، توس، ۱۳۵۴، ص ۴۸

۲. «مصاحبه با دکتر فاطمه سیاح...» عالم زنان، دی ۱۳۲۳، ش ۷، ص ۱۴-۱۳.

۳. ظفردخت اردلان، «تاریخچه نهضت زنان ایران...»، تهران مصور، ۸ فروردین ۱۳۳۱، ش

۴. محمدگلین، «نقد و سیاحت مجموعه مقالات...»، ص ۴.

۴۵۰، ص ۶.

کرد. شورای زنان فارس درحالی کار خود را آغاز کرد که بیش از آن که به حقوق زنان بیندیشد نگران سفر دکتر محمد مصدق به شورای امنیت بود: به مناسبت عزیمت پیشوای ایران به شورای امنیت

پیام زنان فارس به شورای امنیت: ملت ایران از دولت‌های آزادی که در شورای امنیت عضویت دارند انتظار دارد که جانب انگلستان را رها کرده و جانب صلح و حقیقت را نگاهدارند... ملت ایران از دولت‌های آزاد دعوت می‌کند که به خاطر حفظ صلح بازوی دکتر مصدق را تقویت کند تا دشمن زهرا گین لندن را از پیکر جهان قرن بیستم بیرون کشیده و این مرهمی را که ایران تجویز کرده بر روی این شکاف هولناک بگذارد... از طرف زنان شیراز: نصرت الملوک کشمیری زاده^۱

شاخه مرکزی شورای زنان در تهران نیز اگرچه در مسایل سیاسی گذشته تنها خواستار اعطای حق رأی به زنان بود، در سال‌های ملی شدن نفت به دفاع از دولت ملی دکتر مصدق پرداخت و هنگامی که در خرداد ۱۳۳۰ دولت سخت درگیر مسئله خلع ید و مذاکره با نمایندگان دولت انگلیس بود با فرستادن پیامی به اتحادیه بین‌المللی زنان از نمایندگان بیش از ۵۰ کشور درخواست کرد دعاوی دولت ایران را به گوش دولت‌های خویش برسانند. سه ماه بعد نیز با انتشار بیانیه‌ای ایرانیان را به پشتیبانی از دولت مصدق دعوت کرد.^۲ همچنین هنگامی که دولت دکتر مصدق در زمستان ۱۳۳۱ تصمیم به اصلاح قانون انتخابات گرفت، اعضای شورا با درخواست‌های مکرر از دولت بر اعطای حق رأی به زنان تأکید کرد.

ارگان رسمی حزب، زنان ایران نام داشت که اولین شماره آن در دی ۱۳۲۴ به صاحب امتیازی فاطمه سیاح به تبیین اهداف حزب پرداخت.^۳ در این شماره کسانی چون دکتر زهرا خانلری همسر دکتر پرویز خانلری سردبیر نشریه ادبی سخن و دبیر دبیرستان نوربخش، همسر جلال آل احمد، فروغ حکمت دکترای ادبیات فارسی، هاجر تربیت و شاعری با تخلص ژاله با این نشریه دیده می‌شوند. به هنگام پیوستن

۱. فوق العاده ندای ایران به مناسبت عزیمت پیشوای ایران به شورای امنیت، ۱۴/ ۷/ ۱۳۳۰.

۲. «بیانیه شورای زنان ایران» ندای ایران، ۱۰ مهر ۱۳۳۰، ش ۹۷، ص ۱ و ۴.

۳. پری شیخ الاسلامی، زنان روزنامه‌نگار و اندیشمند ایران، تهران، [بی تا]، ۱۳۵۱، ص ۱۸۶.

خانم بدرالملوک به این حزب، زن امروز نشریه او نیز به صورت غیررسمی سخنگوی این حزب شمرده می‌شد. در زمانی که ندای ایران به سردبیری نصرت‌الملوک کشمیری زاده نیز در شیراز منتشر می‌شد، بیانیه و مقالات شورای زنان در آن درج می‌گردید.

۱-۲. سازمان زنان ایران

روز پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ درحالی آغاز شد که در پی تیراندازی به شاه در مقابل دانشکده حقوق و متهم شدن حزب توده در همان روز هیأت وزیران با عجله جلسه فوق‌العاده‌ای تشکیل داد و انحلال حزب توده را اعلام کرد، مراکز و کلوب‌های حزب در تهران و شهرهای دیگر تعطیل و گروه زیادی از سران حزب بازداشت شدند.^۱

در ماه‌های آینده اگر چه دولت نتوانست مدرک قاطعی علیه حزب ارائه دهد، بسیاری از رهبران برجسته آن در دادگاه‌های نظامی محاکمه شدند. بدین ترتیب در سال ۱۳۲۸ از آن تشکیلات گسترده و منظم چیزی باقی نمانده بود؛ نیمی از کمیته مرکزی در زندان بودند و نیم دیگر در تبعید بودند و یا پنهان می‌زیستند. اما هنگامی که در بامداد ۵ تیر ۱۳۲۹ فرمان نخست‌وزیری علی رزم‌آرا از سوی دربار صادر شد، اوضاع زودتر از انتظار حزب بهبود یافت. تمایل نخست‌وزیر جدید به ایجاد مناسبات بهتر با شوروی منجر به فرار آسان رهبران زندانی توده‌ای و سازمان‌دهی گسترده حزب را در ماه‌های آتی به دنبال آورد. در بهار سال بعد حزب توده با انتشار نشریات متعدد و ایجاد سازمان‌های گوناگون عمده‌ترین نیروی سیاسی شده بود. اعضای بازمانده تشکیلات دموکراتیک زنان نیز که در سال گذشته با انتشار علنی جهان تابان حضور مجدد خود را اعلام کرده بودند، اکنون با تأسیس سازمان زنان ایران و انتشار ارگان سیاسی جهان زنان، مجدداً فعالیت خود را از سر گرفتند. اعضای اصلی سازمان اگر چه اغلب همان چهره‌های قدیمی حزب توده و

۱. باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران از مشروطیت تا انقلاب اسلامی، جلد ۱، تهران، گفتار، ص ۳۰۰.

تشکیلات زنان بودند، اما درحالی که خویشان سران برجسته حزب کمیتۀ مرکزی تشکیلات زنان را فراهم می‌آوردند، هیأت مدیرۀ سازمان زنان از افراد نه چندان مشهور گروه قدیمی تشکیل شده بود: هماهوشمندراد - دوست مریم فیروز - منشی تشکیلات زنان و دبیر سازمان زنان، مهین روحی دبیر دبیرستان آزر، ناهید ثمره، وثیق کارمند بانک ملی، فرشته معیری نماینده زنان ایران در فستیوال جهانی برلین در سال ۱۳۲۹، زندپور فرزند یکی از اعضای کنسولگری شوروی در شیراز و تفضلی. سازمان زنان ایران با گسترش فعالیت‌های خود در سه بخش دختران دبیرستانی و دانشگاهی، دبیران و آموزگاران مدارس و دبستان‌های دخترانه برنامه خود را مبارزه در راه به دست آوردن استقلال ملی و حقوق خاص زنان اعلام کرد.^۱

سازمان همچنین با تأسیس جمعیت ایرانی حمایت کودک، برای اولین بار در ایران از حقوق کودکان دفاع می‌کند و با فراهم کردن کتابخانه، وسایل ورزشی و برپایی گردهمایی هفتگی با حضور دختران جوان در محل سازمان سعی در جذب نیروهای جوان کرد. موفقیت‌های سازمان زمانی آشکار شد که تهران مصور نشریۀ هفتگی پایتخت مقالات متعددی را به خطر نفوذ کمونیسم در میان زنان ایران اختصاص داد و اعلام خطر به پدران و مادرانی کرد که به سعادت دختران خود علاقمندند: تشکیلات روسی حزب توده به وسیلۀ مبلغین و عناصر مرموزی که در اختیار دارد در تمام مدارس دخترانه رخنه کرده و برای گمراهی و سقوط آنان جدّاً مشغول کار است.^۲ در دی ۱۳۳۰ در حرکتی تازه سازمان زنان با تأکید بر لزوم همکاری مردان روشنفکر و بیدار ایران با اهداف زنان خواستار کمک آنان شد^۳ و هنگامی که در همان ماه علی اکبر دهخدا نویسنده طنزهای چرند و پرند در روزنامه صوراسرافیل و مدافع حقوق زنان در دوران مشروطه در پاسخ نوشت: «انسان آزاد خلق می‌شود باید آزاد زندگی کند و آزاد بمیرد بنابراین هر کس را عقیده بر این باشد که بانوان نباید از حقوق اجتماعی خود بهره‌مند شوند نباید او را انسان آزاد و

۱. «اخبار سازمانی»، جهان زنان، ۱۴ دی ۱۳۳۰، ش ۸، ص ۸.

۲. «اعلام خطر به پدر و مادرانی که...»، تهران مصور، ۱۵ فروردین ۱۳۳۱، ش ۴۵۱، ص ۶.

۳. «دعوت به همکاری با سازمان زنان»، جهان زنان، ۲۸ دی ۱۳۳۱، ش ۱۰، ص ۶.

آزادی‌خواه فرض کرد این جانب در دوره چهارده قانون‌گذاری طرح آزادی بانوان را از قیود اسارت‌آمیز و بهره‌مندی آن‌ها را از حقوق اجتماعی و سیاسی تهیه و به مجلس تقدیم کردم و اکنون با کمال افتخار حاضرم در راه حصول بانوان به حقوق خود همکاری کنم.^۱

افراد برجسته دیگری چون علی‌اصغر حکمت، دکتر صورتگر، آشتیانی‌زاده، سردار فاخر حکمت، شهاب فردوس و جهانگیر تفضلی با تأیید و امضای این نامه حمایت خود را از اهداف سازمان زنان ابراز داشتند.

در سال بعد چون دکتر مصدق تصمیم به اصلاح قانون انتخابات گرفت، سازمان زنان با تمام توان خود اگرچه ناموفق در کسب حق رأی زنان کوشید و چون در مرداد ماه همین سال تصمیم به برگزاری کنفرانسی عمومی گرفت، بسیاری از زنان با تجمع در محل کنفرانس از اهداف سازمان و کسب حق رأی حمایت کردند. در پایان کنفرانس و پس از قطع‌نامه‌ای که زنان در آن خواستار حق انتخاب‌کردن و انتخاب شدن شده بودند هیأتی از اعضای سازمان برای مراجعه به کمیسیون تجدید نظر در قانون انتخابات برگزیده شد.^۲ در ماه‌های بعد نیز با دعوت گروه‌های دیگر زن‌ها به اتحاد و انتشار برگه‌هایی توانست بیش از صد هزار امضا از زنانی که خواستار حق رأی بودند را به مجلس تقدیم کند.^۳ در سیاست داخلی سازمان، نه تنها به طرح انتخاباتی دکتر مصدق که زنان را نادیده گرفته بود سخت معترض بود؛ بلکه هنگامی که دولت بودجه کل کشور را به مجلس تقدیم کرد در انتقاد از آن، خواست تا با کاهش بودجه دفاع سهم بیشتری را به بهداشت و آموزش اختصاص دهد.^۴

چون کنگره صلح ملت‌ها در وین در آذر همین سال برگزار شد و از نمایندگان

۱. همان.

۲. «دعوت به همکاری با سازمان زنان»، جهان زنان، ۵ بهمن ۱۳۳۱، ش ۱۱، ص ۶ و جهان زنان، ۱۰ اسفند ۱۳۳۱، ش ۱۶، ص ۸.

۳. «جریان اولین کنفرانس عمومی زنان»، جهان زنان، ۳۱ مرداد ۱۳۳۱، ش ۳۸، ص ۲.

۴. «سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران».

۵. «اکنون که دولت در کار تهیه بودجه کل کشور است...» جهان زنان، ۳۰ آبان ۱۳۳۱، ش ۵۱، ص ۲-۱.

ایران نیز برای شرکت در آن دعوت به عمل آمد، سازمان زنان ایران با تشکیل «کنفرانس ملی زنان ایران به خاطر صلح» از بیش از هفتصد نماینده سراسر کشور راضیه ثناخوان یزدانی کارگرونی‌یاف‌گیلانی و محترم صدقی نماینده زنان تهران را برای شرکت در این کنگره برگزید^۱ و سرانجام در بهار سال ۱۳۳۲ سازمان زنان با اعتقاد بر این که هیچ نهضتی بدون شرکت عملی زنان نمی‌تواند پیروز گردد نخستین و شاید آخرین کنگره سراسری خود را برگزار کرد.

در روزهای پایانی دولت دکتر مصدق و هنگامی که نخست‌وزیر انحلال مجلس هفدهم را به فرماندوم گذاشت، سازمان زنان نیز آخرین تلاش خود را برای شرکت زنان در این نظرخواهی عمومی - اگر چه بی‌حاصل - انجام داد. چند روز بعد با کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب شدید حزب توده، سازمان زنان ایران نیز برای همیشه به کار خود خاتمه داد.

جهان زنان ارگان رسمی سازمان زنان ایران در آذر ماه ۱۳۲۹ به صاحب امتیازی نجم‌الحاجیه هوشمند راد به مدت بیش از دو سال و نیم به شرح اندیشه‌ها و اهداف سازمان زنان پرداخت. بیان محرومیت و شرایط بد زن و تلاش‌های سازمان زنان در بهبود این وضع مضمون همیشگی مقالات نشریه بود. شرح مبارزات زنان در دیگر کشورها به‌ویژه شرایط خوب آنان در حکومت‌های توده‌ای همراه با مجموع مقالاتی که جنایات آمریکا را برمی‌شمرد، موضع نشریه را آشکار می‌کرد. هیأت تحریریه جهان زنان با اعتقاد بر این که یکی از محرومیت‌های اساسی زنان ناآگاهی آنان از حقوق خود است با اختصاص ستونی از نشریه تحت عنوان: «مادران ایران حقوق خود را بشناسید به شرح قوانین مربوط به زنان در قانون اساسی پرداخت.

در زمینه سیاسی این هفته‌نامه نیز همگام با دیگر نشریات حزب توده که با تمایل دکتر مصدق به کاهش فشار از روی این حزب بر تعدادشان افزوده شده بود عمدتاً به مخالفت با سیاست‌های دولت پرداخت. اگر چه در این موضع‌گیری‌ها نیز چندان راسخ نبود و درحالی که اختیارات درخواستی دکتر مصدق از مجلس را سرآغاز یک

۱. «نمایندگان طبقات مختلف ملت ایران...»، جهان زنان، ۲۸ آذر ۱۳۳۱، ص ۵۵، ص ۱ و ۳.

۲. «پیش به سوی کنگره زنان ایران»، جهان زنان، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۱، ش ۷۱، ص ۸.

دیکتاتوری جدید در ایران دانست، چند ماه بعد زمانی که دولت قطع رابطه ایران و انگلیس را موکول به نظر مجلس نمود، از نخست‌وزیر درخواست کرد با استفاده از اختیارات خود با دولت انگلیس قطع رابطه کند. در ماه‌های بعد نیز همزمان با انتشار لایحه انتخاباتی دکتر مصدق که همچنان زنان را از حق رأی محروم می‌کرد تقریباً تمام صفحات نشریه خود را در اعتراض به این طرح اختصاص داد.

۲-۲. جمعیت زنان ایران

پایه‌های این جمعیت زمانی شکل گرفت که در مهر ماه ۱۳۳۰ گروهی از زنان با هدف کمک و حمایت از بینوایان و دستگیری درماندگان در کودکستانی گرد هم آمدند. این گروه که چند ماه بعد از پرشورترین حامیان دولت دکتر مصدق گشت، مرام‌نامه خود را این چنین تنظیم کرد:

۱. جمعیت زنان ملت ایران به هیچ دسته و حزبی بستگی نداشته و ندارد و عموم زنان ایران می‌توانند عضو این جمعیت شوند.

۲. جمعیت طرفدار حکومت‌های ملی است.

۳. جمعیت طرفدار صلح غیرقابل تقسیم جهانی و صلحی است که آزادی و بقاء مثل دنیا را تضمین کند.

۴. جمعیت زنان ایران فقط به منظور گرفتن حقوق زنان و کمک به زنان و اطفال ایرانی تشکیل شده است.

مدتی بعد تعداد اعضاء گروه به حدود صد نفر رسید و کمیته مرکزی جمعیت تشکیل شد. خانم شهاب رئیس، خانم سهیلی معاون، خانم خسروی منشی، خانم بقایی امور مختلفه، خانم شریعتمدار مسئول امور تبلیغات، خانم کاشانی و نوایی عضو علی‌البدل و مسئول امور خیریه و جمعیت زنان ملت ایران رسماً فعالیت خود را شروع کرد.^۱

هنگامی که در دی ماه ۱۳۳۰ دولت دکتر مصدق برای کاستن از فشار اقتصادی

۱. «جمعیت زنان ایران»، تهران مصور، ۲۳ اسفند ۱۳۳۰، ش ۴۴۸، ص ۶.

در حال افزایش، اوراق قرضه ملی را منتشر کرد: تهران مصور نوشت: چند روز بود که اتومبیلی خاکستری رنگ در خیابان‌های تهران حرکت می‌کرد و صدای مهیج و لطیف زنی از بلندگوی آن خارج می‌شد و زنان ایران را به خرید قرضه ملی دعوت می‌کرد... و زنان پایتخت را دعوت کرد که روز سه‌شنبه ۱۷ دی یعنی روز آزادی بانوان جلوی بانک ملی اجتماع کنند در خرید اوراق قرضه ملی شرکت نمایند. بعد از ظهر سه‌شنبه مردم تهران در برابر کاخ بانک ملی ایران شاهد شورانگیزترین و هیجان‌انگیزترین احساسات جمعی از زنان شرافتمند ایرانی بودند. حتی از کرج و شمیران نیز عده زیادی از زنان برای خرید اوراق قرضه ملی به تهران آمده بودند، اعضای جمعیت زنان ایران که بانی این اقدام ملی بودند در محوطه بانک اجتماع کرده و با ایراد نطق‌های پرشور مردم را به خرید اوراق قرضه ملی تشویق می‌نمودند... هنگامی که نطق‌های پرهیجان زنان میهن‌پرست در برابر عمارت بانک تمام شد و جمعیت تصمیم گرفت که برای خرید اوراق قرضه وارد عمارت بانک شوند... عده‌ای از زنان اشک می‌ریختند و محتویات کیف خود را جلو گیشه‌های بانک خالی کرده و به جای آن اوراق قرضه ملی می‌خریدند.^۱

پس از آن چون اعضای جمعیت اظهار داشتند برای شرکت بیش از پیش در این نهضت ملی جواهرات و اشیای گران‌بهای خود را خواهند فروخت، دختران دانش‌آموز عضو جمعیت آمادگی خود را برای انجام این کار اعلام کردند.

بدین ترتیب درحالی که شاه دو میلیون ریال و دکتر مصدق دوست و پنجاه هزار ریال اوراق قرضه ملی خریدند،^۲ در پایان این روز جمعیت زنان ایران سیصد و هشت هزار ریال اوراق قرضه خرید و چند روز بعد توانست با فروش هشتصد هزار ریال دیگر از این اوراق به بازرگانان سازمان‌های ملی و مؤسسات دولتی این مبلغ را به یک میلیون و صد و شصت هزار ریال برساند،^۳ زنان کمک بزرگی به دولت ملی خود کردند. تهران مصور نشریه پر فروش و محبوب تهران

۱. «زنان شرافتمند هم در رستاخیز ملی ایران شرکت کردند»، تهران مصور، ۲۰ دی ۱۳۳۰، ش

۳۹، ص ۲۲. ۲. اطلاعات، ۱/ ۱۱/ ۳۱.

۳. «جمعیت زنان ایران»، تهران مصور، ۳۳ اسفند ۱۳۳۰، ش ۴۴۸، ص ۸.

نوشت: در میان خریداران اوراق قرضه زن پیر و فرتوتی بود که قریب شصت سال داشت نام او (بی‌بی زهرامسیحی) خدمتگزار منزل مهندس اقلیدی بود. این زن دردمند و زحمتکش که تمام عمر خود را در سختی و مشقت گذرانده بود با خانم خود برای خرید دو برگ از اوراق قرضه در بانک حاضر شد. بی‌بی زهرا با لهجه تفرشی می‌گفت: «آقا جان با این که من ماهی ده تومان حقوق نمی‌گیرم و از مال دنیا جز سه فرزند چیزی ندارم آمده‌ام تا به آقای دکتر مصدق کمک کنم من بیست تومان بیشتر ذخیره نداشتم که آن را هم از این ورقه‌ها خریده‌ام اگر آقای دکتر مصدق امر کنند حاضرم سه فرزندم را هم در این راه قربانی کنم»

۴-۳. زنان تروریست ایران

در اوایل اسفند ۱۳۳۰ تهران مصور که در روزهای گذشته خبر تشکیل گروهی از زنان در رشت با هدف از بین بردن افراد فداییان اسلام و گروهی دیگر در تهران به قصد از بین بردن اشیاء گران‌قیمت و تجملی (لوکس) داده بود نوشت: «... بر اثر تحقیقات مأمورین این عملیات خرابکاری طبق یک نقشه دقیق و به دست عده‌ای از زنان که دارای سازمان مرتبی می‌باشند انجام می‌شود»^۲ و همچنین با تیتربزرگ زنان تروریست ایران آغاز فعالیت کرده‌اند از دیدار سردبیر با رهبر این گروه - که ۴۳ زن در تهران و ۲۸ زن در شهرهای رشت، اصفهان و شیراز عضو کمیته س‌ری بودند - خبر داد. این گروه که در مرام‌نامه ۵ ماده‌ای خود تنها یک بند را به آزادی کامل زنان و تساوی حقوق زن و مرد اختصاص داده بود خواستار بقای کشور، تشکیل ایران سربلند و کوتاه کردن دست خائنین و ناپاکان بود. تشکیلات دارای یک هسته مرکزی مرکب از ۷ نفر گارد مسلح بانوان که سرویس ترور کمیته محسوب می‌شد و سازمان اطلاعات جهت تهیه اطلاعات سرویس ترور بود.

این گروه با رد هیچ قتل سیاسی اظهار داشت: «ما تصمیم داریم به شدیدترین

۱. «زنان شرافتمند هم در رستاخیز ملی ایران شرکت کردند»، تهران مصور، ۲۰ دی ۱۳۳۰، ش

۴۳۹، ص ۲۲.

۲. «زنان تروریست ایران آغاز فعالیت کردند»، تهران مصور، ۹ اسفند ۱۳۳۰، ش ۴۴۶، ص ۷.

و جهی با اجناس لوکس و اشیایی که موجب اسارت اقتصادی ایران است مبارزه کنیم^۱». اما بدنال نگرانی اداره کل شهربانی از درج این خبر، آغاز به تحقیقات گسترده‌ای کرد و به این نتیجه رسید که بهتر است «به وسیله اداره انتشارات و تعاون مطلب مندرجه در مجله تهران مصور و سازمان تروریست زنان نیز در جراید تکذیب شود»^۲.

۴-۲. حزب ذوالفقار^۳

در نهم اسفند ۱۳۳۱ زمانی که شاه قصد خود را برای خروج از ایران اعلام کرد، چون آیت‌الله بهبهانی با حضور در دربار از وی درخواست کرد که مسافرت خود را لغو کند و آیت‌الله کاشانی با انتشار اعلامیه‌ای از مردم خواست که مانع مسافرت شاه شوند، بازار تهران تعطیل شد و مخالفان دکتر مصدق در برابر کاخ گرد هم آمدند. اما: مردم تهران برای نخستین بار زنی زیبا را مشاهده کردند که اداره‌کننده تظاهرات تازه‌ای شده است یک عده از تظاهرکنندگان او را روی دست بلند کرده‌اند و او هم بر سر و دست مردم درحالی که عکس بزرگ و قاب گرفته شاه را در دست دارد قرار گرفته است و به صدای بلند زنده‌باد شاه می‌گوید! این زن زیبا دامنه این تظاهرات را تا قصر شاه کشانید و پس از آن جلوی منزل مصدق رفت و سپس به پارلمان رسید و بار

۱. همان.

۲. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند ش ۶۴۲...۸۰۲/۲۹ و الف ب ۱۹/۱۲/۱۳۳۰.

۳. اگر تعریف جامعه‌شناسان از احزاب سیاسی را در نظر بگیریم این گروه را نمی‌توان یک حزب نامید. طبق نظر جامعه‌شناسان احزاب سیاسی: ۱. دولت را با نیروی سیاسی جامعه مربوط می‌کنند (قانونی هستند). ۲. تبیین منافع و علایق سیاسی را سازمان می‌دهند و برای آن‌ها اثر و فعلیت سیاسی به وجود می‌آورند. ۳. دارای هدف و ایدئولوژی سیاسی و نهایت نظام‌نامه‌ای هدفمند هستند. ۴. برای به دست آوردن پشتیبانی اجتماعی به رقابت با گروه‌های دیگر سیاسی می‌پردازند. ۵. در درون سازمان سیاسی خود به توزیع قدرت و ایجاد سلسله‌مراتب منظم پرداخته‌اند. این درحالی است که گروه کوچک ذوالفقار که خود را یک حزب می‌نامید در حقیقت هیچ یک از ویژگی‌های یک حزب سیاسی را دارا نبود. پس این گروه دسته‌ای کوچک و موقتی بود که براساس شرایط زمان ایجاد و به زودی پس از برطرف شدن این شرایط منحل شد. نگاه شود به نیکلاس آبرکرامبی، استفن هیل، برایان. اس. ترنر، فرهنگ جامعه‌شناسی، ترجمه حسن پویان، تهران، انتشارات چاپخش، ۱۳۶۷، ص ۲۸۷.

دیگر مردم را جلو قصر شاه کشید و آن قدر به تظاهرات خود ادامه داد تا شاه بر بالکن قصر خود ظاهر شد و اعلام داشت که از رفتن منصرف شده است.^۱

اگر چه به ادعای نشریات توده‌ای خروج شاه از ایران یک نمایشنامه درباری محسوب شد و راهپیمایی اراذل و اوباش حرفه‌ای و حمله به خانه دکتر مصدق نیز به دستور دربار صورت گرفت،^۲ چون دکتر مصدق توانست خود را سالم به مجلس برساند، این رویداد با بر جا گذاشتن عده‌ای مجروح و چندین کشته به پایان رسید. در همان شب عده‌ای از سران این راهپیمایی دستگیر شدند که در میان آن زنی به نام ملکه اعتضادی نیز دیده می‌شد. این زن پس از چند روز زمانی که آزاد شد حزبی به نام ذوالفقار را در طرفداری از شاه تأسیس کرد. ملکه اعتضادی تنها زن عضو حزب و مؤسس آن شاهزاده خانمی قاجاری بود که تحصیلات اولیه خود را در تهران گذرانده بود و اگر چه با هدف تحصیل در رشته پزشکی به امریکا سفر کرد، اما چند سال بعد با مدرک خیاطی و طراحی مد به ایران بازگشت و در تهران با ایجاد یک سالن خیاطی به کار پرداخت. وی که کار سیاسی خود را از ۱۹ اسفند شروع کرده بود؛ اگر چه اظهار داشت خواستار حقوق سیاسی زن ایرانی است، اما اساس نامه حزبش را تنها «دفاع از حقوق شاه» اعلام کرد. اعضای حزب او که همه مرد بودند اغلب از مردان محافظه کار قبایل ایران و مردان متعصب مذهبی بودند.

ملکه اعتضادی و گروهش که می‌توان آن را گروهی کوچک و موقتی دانست که در برهه‌ای حساس از تاریخ ایران احتمالاً با تمایل و هزینه گروه‌های مخالف دولت ملی مصدق تکوین یافت،^۳ در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایجاد آشوب‌های خیابانی نقش فعالی را به عهده گرفتند و همراه با گروه‌های دیگر اوباش و اراذل که

۱. «مصاحبه با رهبر حزب ذوالفقار» خواندنی‌ها، ۳۰ خرداد ۱۳۳۲، ش ۷۸، ص ۱۰-۱۲، به نقل از مجله «جبل‌الجديد» مصر.

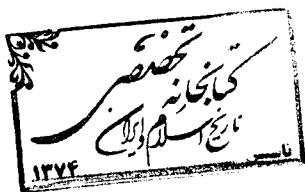
۲. «دیروز اراذل و اوباش حرفه‌ای به دستور دربار فعالیت ابراز داشتند»، به سوی آینده، ۱۰ اسفند ۱۳۳۱، ش ۷۹، ص ۱.

۳. محسن مدیر شانه‌چی، «احزاب دولتی»، تحولات سیاسی - اجتماعی ایران، ۵۷-۱۳۳۰، به اهتمام: مجتبی مقصودی، با آثاری از علی اکبر امینی ... و دیگران، تهران، روزنه، ۱۳۸۰، ص ۲۶۴.

از مدت‌ها پیش با تقسیم و جوهی مأمور تبلیغ علیه دکتر مصدق و حمایت از شاه شده بودند راهپیمایی گسترده‌ای را در صبح روز کودتا سازمان دهی کردند و هنگامی که دسته شعبان بی‌مخ با ایجاد آشوب به سوی میدان ارگ رهسپار شدند، دسته‌ای دیگر هم به رهبری ملکه اعتضادی و رقیه آزادور به همراه روسپیان شهرنو از میدان گمرک و خیابان‌های شاه‌آباد، استانبول و نادری به دیگر گروه‌ها در میدان ارگ پیوستند.

بدین ترتیب هرچند تاریخچه تشکیل گروه‌های زنان به دوران مشروطه و سال‌های پس از آن بازمی‌گشت، اما این گروه‌ها هیچ‌گاه چون دوره مورد بحث این مقاله با ورود به عرصه‌های سیاسی و اجتماعی به دفاع از حقوق و خواسته‌های خود نپرداخته بودند. در این عصر زنان در پی دست یافتن به اهداف خاص خود وارد عرصه سیاست کشور شدند و در بیان خواسته‌های مشخص که عمده‌ترین آن‌ها به دست آوردن حق انتخاب کردن و انتخاب شدن بود به مبارزه پرداختند و با بهره‌مندی از آزادی‌های نسبی این سال‌ها به منظور رسیدن به حق خود، به تشکیل گروه‌ها و سازمان‌های مختلف پرداختند که سازمان زنان ایران وابسته به حزب توده، جمعیت زنان ایران و زنان تروریست ایران با تمایل به سیاست‌های دکتر مصدق در سال‌های ملی شدن نفت را می‌توان از آن جمله شمرد. کانون بانوان و حزب زنان ایران نیز اگرچه به ترتیب در سال‌های ۱۳۱۴ و ۱۳۲۲ تأسیس شده بودند، همچنان در این زمان فعال بودند و در پایان تشکیل حزب ذوالفقار توسط یک زن تنها با هدف دفاع از شاه در برابر دولت دکتر مصدق. از میان این گروه‌ها درحالی که حزب زنان و سازمان زنان دارای نظم و سازمان حزبی بودند و یکی به دفاع از دولت ملی و دیگری همگام با سیاست‌های حزب توده به انتقاد از آن پرداختند، حزب‌هایی چون جمعیت زنان، زنان تروریست ایران و ذوالفقار در مقاطعی خاص و با اهدافی زودگذر چون حمایت از دکتر مصدق و شاه تشکیل گردیدند و سپس منحل شدند.^۱

۱. وطن‌دوست، غلامرضا، با همکاری حسن زنگنه و رضادهدشتی، اسناد سازمان سیا درباره کودتای ۲۸ مرداد و سرنوشت دکتر مصدق، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۹، ص ۳۲.



پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

زمینه‌های اجتماعی - اقتصادی مؤثر در قاچاق زنان در دوره مشروطه

فائزه توکلی*

مقدمه

قاچاق زنان در دوره مشروطه با تکیه بر اسنادی است که نشانگر خرید و فروش برخی زنان و دختران ایرانی به افغان‌ها در سال ۱۳۳۵ هجری قمری/ ۱۲۹۴ هجری شمسی / ۱۹۱۵ میلادی است.

اسنادی که در این مقاله به آن اشاره شده است، مربوط به منطقه شرق ایران یعنی شهرهای سیستان، قائنات، بم، نورماشیر و کرمان است. این پدیده اجتماعی در زمانی اتفاق افتاد که یک دهه از اعلان مشروطیت در ایران گذشته بود.

بررسی اوضاع اقتصادی آن دوره و ارتباط آن با این پدیده اجتماعی مهم‌ترین فرضی است که مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

شواهد موجود در اسناد آن دوره حاکی از خرید و فروش زنان و دختران به افغان‌ها است؛ عواملی نظیر فشار مالیاتی حکام ظالم داخلی، ضعف دولت مرکزی،

*. پژوهشگر ارشد تاریخ در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و عضو انجمن زنان پژوهشگر تاریخ

سلطه بیگانگان و ناامنی مرزها در منطقه شرق ایران در پیدایش این پدیده نقش اساسی ایفا کرده‌اند.

قاجاق زنان در عصر قاجار

خرید و فروش قاجاق انسان، شکلی از بردگی است، زیرا رویه‌ای بهره‌کشانه است و ابعاد مختلفی چون کار اجباری، ازدواج اجباری، کار دشوار خانگی را شامل می‌شود که بخش بزرگی از رویدادهای تاریخ بشری را تشکیل می‌دهد. به نحوی که کشورهای توسعه یافته کنونی نیز بخشی از رونق اقتصادی خود را مدیون کار بردگان هستند.

«در ایران طی قرون اخیر (آغاز قرن ۱۹) بردگان به شکل سیاه‌پوستان (زنگیان) از راه بندرهای خلیج فارس آورده می‌شدند و یا آن‌ها را از بصره و بغداد می‌خریدند. در قبائل کوچ‌نشین بردگانی از مردم محلی بودند: دهقانانی که دستگیرشان کرده بودند و یا ایلاتی‌های قبیله‌های همجوار. اسنادی نیز از قرن نوزدهم مبنی بر اسیرساختن مردم اسکان داده شده و فروش آن‌ها به بردگی به‌ویژه در اقتصاد کوچ‌نشینان شمال شرقی و شرق ایران گواه بر این امر است». (کوزنتسوا، ۱۳۵۸، ص ۱۰۰)

برخی از بردگان به جهت عدم توان پرداخت دین و بدهی خود در تملک فرد طلبکار در می‌آمدند و به نوعی می‌توان بخشی از بردگی در منطقه راناشی از عوامل اقتصادی و فقر مفرط افراد دانست. بردگان قابل خرید و فروش بودند، برخی از آنان دارای بعضی از حقوق می‌شدند. از جمله زنانی که صاحب فرزندی از ارباب خود می‌شدند و یا بردگانی که در قبال انجام خدمت خاصی به آزادی و رهایی از بردگی دست می‌یافتند.

«در ایران دوره قاجار به‌خصوص در دوره حکمرانان نخستین، خرید و فروش بردگان زنگی همچنان برقرار بود. در سال ۱۲۱۰ هجری شمسی / ۱۸۳۱ میلادی نزدیک به سیصد برده از شرق آفریقا در بحرین و در سال ۱۲۱۱-۱۲ هجری شمسی / ۱۸۳۲-۳۳ میلادی سیصد تا چهارصد برده در بوشهر فروخته شد. در سال

۱۲۲۱ هجری شمسی / ۱۸۴۲ میلادی نزدیک به پنج هزار برده در عربستان، ایران، هندوستان و عراق به فروش رسید. در بندرهای خلیج فارس نزدیک به ۱۰۸۰ نفر و در بصره ۱۲۱۷ برده فروخته شدند. هر سال ۱۷۰ تا ۱۸۰ برده در بوشهر می‌گذاشتند و دیگران را به محمره و بصره می‌فرستادند. میانگین فروش هر برده، پنجاه روپیه بمبئی، بهای هر دوشیزه برده ۲/۸ - ۴ پوند استرلینگ و بهای هر مرد از هشت تا سی پوند استرلینگ بود. به‌رغم امضای قراردادهای منع سودای برده در خلیج فارس (سال‌های ۱۲۲۶-۱۲۲۴ هجری شمسی / ۱۸۴۷-۱۸۴۵) برده‌فروشی در سیستان و بلوچستان ادامه داشت و در آن‌جا بردگان سفید و سیاه به فروش می‌رفتند، یک برده جوان و برازنده از پنجاه تا هشتاد تومان ارزش داشت». (همان، ص ۱۰۱)

در ماه‌های نخست صدور فرمان مشروطه افشاگری‌هایی مبنی بر فروش دختران به ترکمانان و به اسارت رفتن زنان باشقانلو در زمان حکومت حاج غلامرضاخان آصف‌الدوله در خراسان و ولایات پسر او، امیرحسین‌خان در قوچان و حکمرانی سالارمفخم در بجنورد در سال ۱۳۲۳ هجری قمری / ۱۹۰۵ میلادی صورت گرفت که در «مجلس اول زمینه چالش‌های سیاسی شد و کمیسونی برای رسیدگی به این موضوع و مجازات آن تشکیل گردید. از آصف‌الدوله و سالارمفخم و چند تن دیگر بازجویی و هر کدام به مجازاتی محکوم شدند». (نجم‌آبادی، ۱۳۷۴، ص ۴)

این حوادث در زمانی اتفاق افتاد که رعایا زیر بار فشار مالیات حکام مجبور به دست شستن از دختران‌شان و انتقال آن‌ها به ترکمان‌ها و ارامنه عشق‌آباد به ازای مالیات گندم شدند و حتی فشار به حدی بود که از ظلم حکام و مأمورین «عده کثیری از مردم بالغ بر ده هزار رعیت به روسیه مهاجرت کردند». (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۵۷، ص ۴۰۵)

اهمیت ملی این موضوع چنان بود که از نخستین ماه‌های تشکیل مجلس اول، رسیدگی به ماجرای دختران قوچان، یکی از موارد تظلم‌خواهی ملت علیه استبداد کهن و یکی از راه‌های بازآفرینی قدرت ملی شد. چنان‌که «سپهدار تنکابنی به منطقه لشکرکشی کرد و زمینه‌ای را برای بازخرید برخی از اسرا نیز فراهم آورد که از آن راه

قدرت همدلی ملی نمایش یافت. اما «ناتمام ماندن» این مأموریت و بی فایده بودن آن در بازگرداندن دختران فروش رفته قوچانی، سرانجام در ماه‌های آخر مجلس اول بیانی از ناتوانی‌های نظم جدید و بی سرانجامی مشروطه در برابر چالش‌های استبدادطلبان گردید». (نجم‌آبادی، ۱۳۷۴، ص ۵-۴)

اوضاع عمومی کشور در دهه اول مشروطه

اوایل مشروطه از آشفته‌ترین دوران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تاریخ معاصر ایران است، چنان که امین‌الدوله در خاطراتش می‌نویسد:

«دهه اول مشروطه با آشوب و هرج و مرج و قتل و ترور و دزدی و شرارت در شهرهای ایران توأم بود و ضعف دولت مرکزی و وضعیت نیروهای نظامی دولت که سربازان بی سلاح و بی مواجب، با لباس‌هایی مندرس و گرسنه بودند در مقابل خطرات کشور چه می‌توانستند بکنند؟» (امین‌الدوله، ۱۳۵۴، ص ۱۵۱)

هرج و مرجی که در طی این دهه در ایران فراگیر شد از پیامدهای جنگ جهانی اول بود. بعد از قرارداد ۱۹۰۷م ایران به سه منطقه نفوذ تقسیم گردید که شمال ایران حوزه نفوذ انگلیس قرار گرفت و غرب و جنوب غربی منطقه بی طرف اعلام گردید. جاسوسان آلمانی در ایالات مرکزی رسوخ کردند و انگلیسی‌ها در منطقه خود «پلیس جنوب» را تشکیل دادند. چنان که یک مقام بریتانیایی در ایران به وزارت خارجه چنین توصیه کرد: «تنها کاری که در حال حاضر می‌توان انجام داد آن است که در جنوب و مرکز که هنوز تاحدی سالم باقی مانده متمرکز شد. بقیه کشور در هرج و مرج کامل است». (آبراهامیان، ۱۳۷۶، ص ۱۵۱-۱۵۰). ضعف دولت چنان بود که طی سه سال و چند ماه دوره جنگ جهانی اول «دوازده کابینه در ایران روی کار آمدند که دوازدهمین آن‌ها صمصام‌السلطنه بود» (کسروی، ۱۳۵۷، ص ۱۱). هر کابینه‌ای که روی کار آمد وارث دو مسأله جدی بود: یکی، بی‌نظمی و آشوب برخی ولایات که خصلت دوران گذار بود. دوم، تنگناهای مالی که از دوره پیش از مشروطه ادامه داشت. امنیت عمومی طبعاً مورد توجه دستگاه حکومت و مجلس هر دو بود. تبدیل سریع نظام استبدادی به مشروطه، ناگزیر مقداری بی‌نظمی و اغتشاش

به همراه آورد. نظام سیاسی جدید باب طبع ملاکان عمده و قدرتمندان محلی و حکام قدیمی که حکومت برخی نواحی را میراث خود می‌دانستند، نبود. آنان عاملان ناآرامی و آشوب بودند. مواردی هم که باعث بی‌نظمی بود، به کیفیت ارتباط قانونی انجمن‌های ولایتی و ایالتی^۱ با دستگاه حکومت بود که هنوز مشخص نشده بود، تا جایی که برای انتخاب انجمن‌های ایالتی زد و خورد درمی‌گرفت، برداشت یکی از ناظرین خارجی دربارهٔ نظم و امنیت عمومی و ناآرامی‌ها در نخستین سال حکومت مشروطه چنین است:

«گرچه اوضاع عمومی ایران در سالی که گذشت رضایت‌بخش نبود، اما ممکن بود از این هم خیلی بدتر باشد. حکومت مرکزی تا آن‌جا که توانسته در حفظ نظم کوشیده است و در این کار حسن‌نیت هم داشته، اما دولتی که نه پول دارد و نه قشون و دسیسه‌های شاه هم برای بی‌اعتبارکردن نظام سیاسی جدید در کار است، اگر اوضاع عمومی مملکت حکایت از نوعی آنارشی آرام بنماید، حقیقتاً ناشی از طبع مسالمت‌جوی مردم ایران است. با توجه به این که قدرت اجرایی در پایتخت و ولایات نیمه فلج گشته، در واقع بروز بی‌نظمی و آشوب خیلی کمتر از آن بوده که انتظارش می‌رفت»^۲. (آدمیت، ۱۳۵۶، صص ۶۵-۶۶)

نگاهی به اسناد خرید و فروش زنان ایرانی به افغان‌ها

اسنادی که در رابطه با خرید و فروش زنان وجود دارد مرتبط با سال ۱۳۳۵ق/ ۱۹۱۵م است که حاکی از آن است که در خطه شرقی ایران، در مناطق سیستان، قاینات، بم، نرماشیر و کرمان، افغان‌ها دختران و زنان طبقات فقیر منطقه را خریداری کرده سپس در افغانستان به فروش می‌رساندند. این کار توسط تعدادی از افغان‌ها که به بهانهٔ ازدواج چند ماهی اقامت می‌گزیدند و سپس دختران را از مرز عبور داده، پس از ورود به خاک افغانستان به فروش می‌رساندند، انجام می‌گرفت. از همکاری مأمورین سرحدی که منافع فراوانی از این مسأله عایدشان می‌شد نیز ذکر

۱. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، بخش اول از اسپرینگ رایس، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸م (۲۴ ذی‌حجه ۱۳۲۵). نقل از فریدون آدمیت.

شده است. (سند شماره ۱)

در رابطه با این ترفند وزارت امور خارجه ترتیبی اتخاذ کرد و به کارگزاری سیستان دستور اکید داد که از ازدواج دختران ایرانی با افغان‌ها ممانعت شود و فقط به شرطی که افغان‌ها اقامت دائم داشته باشند، اجازه ازدواج داده شود. (سند شماره ۲)

در منطقه قاینات مشابه حوادث فوق اتفاق افتاده بود؛ با این تفاوت که کارگزار قاینات برای ادای توضیح به وزارت خارجه راجع به مهاجرین افغان ساکن قاینات می‌نویسد:

«اهل تسنن می‌باشند و خویشاوندند و اگر وصلتی می‌شود به جهت قرابت آنان می‌باشد» و از وزارت خارجه تقاضا می‌کند که کما فی السابقت از رفت و آمد اشخاص مجهول الحال که احتمال فروختن زنان را به افغانه دارند جلوگیری شود، ولی از افغان‌هایی که با اقوام و بستگان خود ازدواج می‌کنند ممانعت نکنند. (سند شماره ۳)

نصیرالدوله وزیر امور خارجه وقت از گزارش خرید و فروش دختران سیستانی به عنوان عمل قبیحی که در خاک ایران معمول گردیده است در حالی که در آفریقا سیاهان آزاد شده‌اند، تعجب کرده، دستور مجازات مرتکبین را صادر می‌نماید. همچنین تأکید می‌کند که خرید و فروش انسان به موجب عهدنامه بین‌المللی قدغن و متروک شده است. (سند شماره ۴)

عهدنامه بین‌المللی که نصیرالدوله به آن اشاره کرده است در سال ۱۹۰۴ میلادی / ۱۲۸۳ هجری شمسی به تصویب کشورها رسیده بود و یکی از مفاد آن جلوگیری از خرید و فروش زنان و دختران و کمک به آن‌ها بود. در سال ۱۹۱۰ م بار دیگر دولت‌ها در پاریس گرد هم آمدند و مفاد قرارداد قبلی را تکمیل کردند. چنان که مهم‌ترین نقطه ضعفی که در مقاله‌نامه ۱۹۰۴ م وجود داشت مسأله عدم تعیین مقررات و مفاد مربوط به مجرمانه شناختن قاچاق و خرید و فروش زنان بود. برای رفع این نقیصه بزرگ در قرارداد جدید، مقرر گردید که «هرکسی برای انجام هوی و هوس دیگری زنی را ولو با رضایت خودش باشد، یا دختر صغیری را برای فسق اجیر و جلب و یا از راه عفت منحرف سازد ولو این که عملیات مختلفه که مبانی

جرم محسوب می‌شود، در ممالک مختلفه صورت گرفته باشد، باید مجازات شود». (اشتری، ۱۳۸۰، ص ۶۸)

نهایت آن که نصیرالدوله وزیر امور خارجه درباره گزارش کارگزاری سیستم مکاتبه‌ای با وزارت داخله می‌کند و طی آن بر تأکید معاهدات بین‌المللی منع برده‌فروشی دستور جلوگیری از فروش رعایا به حکومت کرمان و سیستان را به وزارت داخله می‌دهد و تأکید می‌کند «مرتکبین این رسم شنیع تنبیه شوند». (سند شماره ۵)

وزارت داخله نیز در حاشیه سند فوق به اداره شرق می‌نویسد که «بنابه تعلیماتی که داده شده است باز تأکید می‌گردد ولی در مورد موضوع مجازات از وزارت عدلیه تکلیف خواسته شده و جواب نداده‌اند لذا دستور رجوع و بازخواست می‌دهد». (همان سند)

ابعاد اقتصادی قاچاق زنان در دوره مشروطه

بررسی ابعاد فاجعه قاچاق زنان بی‌شک واکاوی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را طلب می‌نماید. اما آنچه که در این حادثه تلخ در دوران گذار مشروطه در سطح کلان مطرح است، بُعد اقتصادی آن است.

قاچاق زنان و دختران «شکل جدیدی از برده‌داری در قرون اخیر است و به دلیل سود سرشار آن مطمح نظر گروه‌ها و باندهای سازمان‌یافته بود. در اکثر کشورهایی که به نوعی دارای مشکلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و غیره هستند، پدیده مهاجرت انسان‌ها و پیرو آن ایجاد شبکه‌های قاچاق انسان وجود دارد». (اشتری، ۱۳۸۰، ص ۳۱)

در بُعد داخلی، انقلاب مشروطه طلیعه بازسازی ملی بود. اما به واقع «پانزده سال آشفتگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را به دنبال داشت» (آبراهامیان ۱۳۷۶، ص ۱۴۹). گذار جامعه از دوره خودکامگی شاهان به دوره مشروطگی تحولات بنیادی را در لایه‌های جامعه ایجاد کرد، اما بقایای اقتصاد کهن تا سال‌ها گریبان جامعه ایرانی را می‌فشرد. سیاست اقتصادی قاجارها وضعیت خوبی نداشت. یکی

از سیاحان فرانسوی که طی سال‌های ۱۸۹۹م و ۱۹۰۷م در ایران بوده است لایه‌های اقتصادی جامعه را چنین توصیف کرده است:

«کشور ایران تقسیم شده است به ایالات و ولایات و در رأس هر قسمتی حاکمی از طرف شاه قرار گرفته است و مطابق قوانین استبدادی به اداره کردن آن می‌پردازد. فرمانفرمایان و حکام در مقابل شخص شاه مشغول هستند و موظفند که مالیات را از رعایا گرفته به مرکز بفرستند و بر حسب ظاهر در حفظ جان و مال رعایا و امنیت راه‌ها بکوشند. هر فرمانفرما یا والی که در رأس ایالتی قرار گرفته است کارمندان زیردستی هم دارد که آن‌ها را نایب‌الحکومه می‌نامند. کارمندان دیگری هم هستند از قبیل داروغه و کلانتر و کدخدایان محلات شهرهای بزرگ و دهکده‌ها که باید به دعاوی مردم رسیدگی نمایند و در حل و فصل آن‌ها اقدام کنند». (رنه دالمانی، ۱۳۳۵، ص ۲۲)

سیستم مالیات‌گیری که از شاه به کدخدا و داروغه ختم می‌شد یکی از منابع مهم درآمد دولت بود، چنان که «منابع اصلی عواید حکومت مالیات بر زمین، گله، مغازه‌ها و خانه‌ها بود که براساس «توان فرضی» هر منطقه در پرداخت سهم تعیین می‌شد. مبلغی را که هر ایالت یا اتحادیه ایلی «باید» می‌پرداخت، شاه تعیین می‌کرد. حکام ایالات و ایلخان‌ها مقدار کل سهم هر ناحیه یا قبیله را تعیین می‌کردند. حکام محلی، حکام شهرها و خان‌های عشایر مقداری را که هر کدخدا می‌بایستی در حیطه اختیارات قانونی خود جمع کند روشن می‌ساختند، و کدخدایان عشایر - بخش و روستا - دقیقاً مبلغی را که هر خانوار باید می‌پرداخت، معلوم می‌کردند. امکان سوءاستفاده در این شیوه کاملاً ممکن بود. در نتیجه، مالیات برخی نواحی شدیداً بیش از برآورد و برخی دیگر کمتر از برآورد به دست می‌آمد. این مالیات‌گیری با تبعیض یا بخشش محلی توأم بود». (آبراهامیان، ۱۳۷۶، ص ۵۴)

در مجموع کشاورزی پایه و اساس ثروت مملکت را تشکیل می‌داد و با اجرای سیستم مالیات‌گیری که در بالا بدان اشاره گردید، دولت طبق فهرست‌های معین از زمین‌های مزروعی مبلغی نقدی و مقداری جنسی مالیات می‌گرفت و چون مؤدی مالیاتی مالک و ارباب دهکده بود و در برابر سهمی که به دولت می‌پرداخت هر چه

دلش می‌خواست از بزرگ و دهقان می‌گرفت.

«بی‌رویه بودن اصول مالیاتی موجب تمرکز املاک مزروعی در دست مالکان بزرگ (خان‌ها) گردید. در دوره‌ای که مالیات املاک به صورت جنسی تأدیه می‌شد، کم و بیش وضع زندگی خرده مالکان قابل تحمل بود، ولی لغو این موضوع باعث فلاکت عده زیادی از صاحبان اراضی شد. مالکان بزرگ از قدرت و نفوذ خود، هرج و مرج کشور و رشوه خواری و فساد مأموران دولتی سوء استفاده کرده و از پرداخت مالیات مختصری هم به دولت شانه خالی می‌نمودند. در این حال فشار بر خرده مالکان و زارعین متوسط الحال وارد می‌آمد، این فشار غالباً به فروش آخرین اثاث منزل و گاو و گوسفند زارعین منجر می‌گردید». (پاولوویچ، ۱۳۵۷، ص ۱۲)

استثمار ملاکان و مباشران آنان، بی‌نهایت سنگین و طاقت فرسا شده بود؛ چنان که زارعین در آستانه انقلاب، وضعیت رقت‌باری داشتند. «قحطی، مرض و فحشاکه محصول فقر و تنگدستی است در حاصلخیزترین ولایات حکمفرمایی می‌کرد». (همان، ص ۱۹)

آشفته‌گی اقتصادی پس از انقلاب مشروطه

دهه اول مشروطه مواجه شد با میراث‌های بر جای مانده از استبداد کهن قاجاری که علاوه بر آشفته‌گی سیاسی و درهم ریخته‌گی اجتماعی، فقر اقتصادی را به همراه داشت. اوضاع اقتصادی، معلول عوامل داخلی و خارجی بود. از علل مهم خارجی به جنگ جهانی اول می‌توان اشاره کرد که علی‌رغم اعلان بی‌طرفی، گریبان جامعه ایران را گرفت. قسمت جنوب ایران و از مرکز مرز شرقی ایران (بیرجند) به داخل خاک ایران و مناطق سیستان و بلوچستان و کرمان و... منطقه نفوذ دولت انگلیس گردید. باقی مانده خاک ایران که منطقه جنوب غربی بود، بی‌طرف شناخته شده بود؛ لیکن در قرارداد متمم سال ۱۹۱۵ میلادی دولتین، ناحیه بی‌طرف یا قسمت سوم هم جزء منطقه نفوذ انگلیسی‌ها شناخته شد. (احتشام السلطنه، سال ۱۳۶۷، ص ۶۶۸)

«حضور نیروهای خارجی در کشور بر روی اقتصاد داخلی تأثیر داشت؛ چنان که در اواخر ۱۹۱۵ میلادی / ۱۲۹۴ هجری شمسی نفوذ آلمان‌ها در جنوب ایران به

جایی رسید که شعب بانک شاهنشاهی در مناطق کرمانشاه، همدان، سلطان‌آباد (اراک)، اصفهان، یزد، شیراز و کرمان به دست آنان افتاد. آلمان‌ها از صندوق بانک یکصد هزار لیره غارت کردند. این‌ها تا وقتی مهیب و هولناک به نظر می‌آمدند که برای جلوگیری قوه‌ای که از او بترسند در مقابل نبود». (سایکس، ۱۳۷۰، ص ۶۳۲)

از علل مهم داخلی دیگر، به قحطی سال ۱۲۹۶ باید اشاره کرد که به دلیل کمی باران، رودخانه‌ها خشک و قنات‌ها کم‌آب شده بود، مستوفی در شرح زندگی اش می‌نویسد: «در شش ماه آخر و فصول بارانی سال ۱۲۹۵ به همه جهت ده دوازده ساعت بیشتر باران نیامده و... اکثر زارعین زراعت‌های خشک‌شده خود را چرانده بودند... گندم که در بهار سال ۱۲۹۵ خرواری بیست تومان قیمت داشته و در پاییز این سال به بیست و پنج تومان رسیده بود در بهار ۱۲۹۶ به سی تومان بالغ شده و هرچه نزدیک‌تر به خرمن می‌شد، گران‌تر می‌گشت». (مستوفی، ۱۳۳۱، ص ۴۹۵-۴۹۴)

در این دوران ژاندارمری که یکی از سازمان‌های انتظامی دوران مشروطه بود به دست مستشاران سوئدی اداره می‌شد و در ایجاد امنیت کشور، نقش بسیار مهم و مؤثری را عهده‌دار بود. ولی به جهت حب و بغض نیروهای روس و انگلیس به افسران سوئدی بدین لحاظ که آنان طرفدار و هواخواه آلمان هستند، در راه انهدام آن سازمان می‌کوشیدند و در رساندن حقوق و جیره و مواجب و سایر هزینه‌های ژاندارمری به سختی کارشکنی و اخلال می‌کردند. به‌ویژه آن که خزانه کشور در دست مستشاران بلژیکی از قبیل مرنار و دیگران بود و آنان زیر نفوذ مستقیم روس و انگلیس بودند. (شمیم، ۱۳۸۰، ص ۵۹۶)

علاوه بر وضعیت اقتصادی - سیاسی کشور که بدان اشاره گردید، وضعیت برخی از شهرها از ویژگی‌های خاصی برخوردار بود که به دلیل رخداد فروش دختران و زنان به بررسی وضعیت این مناطق در دهه اول مشروطه پرداخته می‌شود. این شهرها در سیستان و بلوچستان مانند بم و نرماشیر در سرحد بلوچستان بودند که در مناطق مرزی با افغانستان در ارتباط تنگاتنگ قرار داشتند. از نظر سابقه تاریخی «ناحیه بم و نرماشیر در زمان فتحعلی‌شاه در تصرف افغان‌ها بوده است و

حتی در نرماشیر، آن‌ها برجی ساخته بودند». (سایکس، ۱۳۷۰، ص ۴۴۰)
فیروزمیرزا فرمانفرما که بین سال‌های ۹۸-۱۲۹۶ حکمران کرمان بود در سفرنامه‌اش از وضعیت ایالت بم چنین نوشته است:

«بم از قدیم شهری معتبر بود و قنوات زیادی به سمت کوه داشته و به مرور شهر و قنوات مخروبه و آثار خیلی مختصری باقی است. از کثرت آب قنوات مخروبه اندک فاصله از محل‌های مختلف آب می‌جوشد به قدر پانزده سنگ بلکه متجاوز است. در این آب شعبه شعبه می‌شود که اهالی بم نهر نهر کرده تقسیم نموده‌اند و به قصبه بم می‌برند، زارعات و باغات و تخیلات را مشروب می‌نمایند». فرمانفرما از فردی به نام ابراهیم خان سرتیپ فرزند علی خان بمی نانوا نیز ذکر کرده که به حکومت بم و بلوچستان رسیده بود و مرد جنگجویی بوده و با انگلیس‌ها سر قضیه بلوچستان سخت جنگیده بود و می‌نویسد سایکس نسبت به او نظر خوشی نداشته و درباره او نوشته که «ابراهیم خان خیلی جدی بود و نسبت به اتباع و زیردستان خود سخت می‌گرفت و از «برده‌فروشی» نیز اکراهی نداشت ولی کسی که اتصالاً بایستی مالیات گزاف و پیشکش‌های سنگین بدهد از ارتکاب این گونه عملیات مفتخر است». (فرمانفرما، ۱۳۸۰، ص ۵۵)

برده‌فروشی که توسط حاکم بم طی سال‌های قبل انجام می‌گرفت دلیلی بر خیانت حکمران منطقه بود که یکی از دلایل آن مالیات‌های گزافی بود که حکمرانان باید جمع‌آوری و به صورت پیشکش اهدا می‌کردند.

در دوره مشروطه نیز نفوذ حکام در انتخابات مجلس به گونه‌ای بود که در مناطقی مانند بم و نرماشیر انتخابات با اختلال همراه بود به نحوی که در مذاکرات مجلس دوم نیز آمده است:

«از بم و نرماشیر که در انتخابات آن نقاط نظام‌نامه رعایت نشده چون فقط جمعی از اعیان و اشراف، تجار و علما رأی داده بودند به دلیل آن که طبق تلگراف قوام‌الملک حاکم، به وزارت داخله، در تمام بم و نرماشیر ۷۰ نفر با سواد نیست که انتخابات طبق نظام‌نامه بکنند». (اتحادیه، ۱۳۷۵، ص ۱۳۵)^۱

آنان بر شرکت مردم در انتخابات کلی نیز دخالت و نفوذ داشتند، چنان که مجلس شورا در مقابل آنان نفوذ زیادی نداشت. به همین دلیل بعضی اعتبارنامه‌ها مدت‌ها در شعب می ماند و آنان می‌کوشیدند شرایط را آن چنان تدارک ببینند که مردم از کم و کیف انتخابات دور باشند، از جمله: «انتخاب بحر العلوم نماینده بم و بلوچستان نیز کاملاً بدون رعایت نظام‌نامه انجام شده بود و کمیسیون نمایندگی او را تصویب نکرد». (اتحادیه ۱۳۷۵، ص ۱۳۵)

از نقاط مختلف شکایاتی از حکام نیز به مجلس می‌رسید، چنان که نظر تقی‌زاده رئیس حزب دموکرات در آن زمان درباره حکام این بود که «ابدأ حکام ولایات دوردست با آن سابقه‌ها مایل نیستند که یک وکیل از بلوچستان در مجلس باشد، و می‌نویسند که در تمام بلوچستان که ۲۰۰ هزار نفر جمعیت دارد، ده نفر باسواد نیست، در صورتی که می‌دانیم این طور نیست، هزارها آدم باسواد هست برای این که لابد علم و دین و مذهب می‌آموزند و با سواد در بین آن‌ها هست. حاکم کرمان نرفته است در میان بلوچستان و نظام‌نامه انتخابات نبرده است که به آن‌ها بگوید بیاید انتخاب کنید». (همان، ص ۱۳۵)^۱

با ظلم و تعدی‌های حکام نسبت به مردم، جو بدبینی نسبت به آنان بالا بود. چنان که حبل‌المتین نوشته است: «موضوع اکثر شکایات رسیده از ولایات از سویی بدبینی مردم نسبت به حکام و هرگونه دخالت آن‌ها در انتخابات و از سوی دیگر عدم همکاری و بی‌تفاوتی حکام نسبت به مردم بود». (حبل‌المتین، ۱۳۳۲، شماره ۲۷)

علاوه بر وضعیت حکام، وضعیت سرزمین‌های منطقه سیستان و کرمان به لحاظ اقتصادی قابل تأمل است. منطقه سیستان در سال ۱۳۲۱ هجری قمری قمری توسط انگلیسی‌ها تجزیه شده بود و بخش وسیعی از سرزمین‌های آن داخل در حدود افغانستان گردید. احتشام‌السلطنه در یادداشت‌هایش می‌نویسد: «با تقسیم و تجزیه سیستان توسط «گلداسمیت» قسمتی از آب رودخانه هیرمند به سیستان خارجی برده شد و اراضی بایر آن قسمت به دست خانواده‌های مهاجر سیستانی که به تحریک و

تشویق انگلیسی‌ها به آن طرف مهاجرت کرده بودند رو به آبادی می‌گذارد». (احتشام السلطنه، ۱۳۶۷، ص ۵۸۴)

در هر صورت، سیستان آباد و آبگیر و زرخیز آن طرف مرز قرار گرفت و بیابان خشک لم‌یزرع برای ایران باقی ماند. فیروز میرزا فرمانفرما که مدتی جهت رسیدگی به اوضاع مناطق کرمان و سیستان و بلوچستان به منطقه سفر کرده بود در سفرنامه کرمان و بلوچستان در گزارشی از وضعیت مردمان منطقه نوشته است:

«چون مردم شنیده بودند رسیدگی در کار است و مراعات و احسان می‌شود ازدحام کثیری کرده‌اند، که الحال دور چادر را گرفته‌اند که فرصت آب خوردن نمی‌دهند و از هر سری یک آوازی می‌آید. دعوای ده ساله، سه ساله، دو ساله، پارساله و تعدیات و سنگینی بار مالیات، این بنده متحمل شده حتی المقدور به قدر قوه و اندازه هر کدام را جوابی داده، حکم و محصلی داده، قطع و فصل کارشناس را کرده،... این بنده در هیچ ولایتی و مکانی این قسم گدای لات و لمور ندیده و متحیر است که این‌ها چگونه از خدا و سایه خدا غافل بوده‌اند که به این قسم فقرا و ضعفا تعدی هم وارد بیاورند و از هیچ کدام ترس و خوف نداشته باشند». (فرمانفرما، ۱۳۸۰، ص ۱۳۴-۱۳۵)

در جای دیگری از شکایات مردم از زیادی عوارض چنین می‌نویسد:

«اهالی بلوکات و سایر ایلات عارض شدند که از جمیع چیزهای ماها گمرک می‌گیرند، از جمله به گوسفند که مالیات بسته‌اند می‌دهیم، از کورک و پشم او هم گمرک می‌گیرند، از کفش و جوراب گمرک می‌گیرند، از برگ درخت‌های صحرا که می‌چینیم به جهت رنگ رزها که صباغ باشند می‌بریم که لقمه‌نانی حاصل شود، از او هم گمرک می‌گیرند. از دست‌بند و گوشواره که از این ده به آن ده به جهت داد و ستد و عروسی می‌بریم و از کرباس گمرک می‌گیرند. بعد از رسیدگی و تحقیق درست که صدق آن‌ها را فهمیدیم که در دنیا دیگر از این قبیح و نالایق تر عملی نیست و بدعت بسیاری بدی است». (فرمانفرما، صص ۱۳۸ - ۱۳۹) و خامت اوضاع اقتصادی منطقه در حدی بود که نهایت ظلم و ستم به مردم روا می‌شد و شاید تنها گوشه‌هایی از آن را بیان کرده‌اند.

در منطقه کرمان نیز وضع بسیار اسفناک بود. چنان که در «تلگراف خصوصی» که در روزنامه نوبهار سال ۱۳۳۶ هجری قمری از طرف ۲۹۵ نفر از اهالی کرمان به وزیر داخله مخابره شده است، چنین آمده است:

«توسط آقای مؤیدالاسلام کرمانی و علی خان سرهنگ، مقام منیع وزارت جلیله داخله دامت شوکته، در مدت بیست ماه اخیر که بنا به مقتضیات آن دوره تاریک به کلی رشته امورات این ایالت در دست سردار نصرت (نصرت السطنه)^۱ قرار گرفته فعال مایشاء گردید. علاوه بر حبس و تبعید یک رشته عملیات طاقت فرسا به عناوین مختلف کلیه املاک و ثروت و دارایی های امین ایالت را ضبط و تصرف کرده به واسطه اجاره املاک فرمانفرما و به عبارت آخری تمام املاک مهم بلوکات کرمان که خبازخانه شهر از حاصل آن ها اداره می شد. اجناس و ارزاق عمومی را احتکار و روز به روز بر قیمت ارزاق افزوده اهالی بدبخت را گرفتار مجاعه و عسرت ساخته در این موقع که از نقطه نظر رعیت پروری به پاداش اعمال او از طرف اولیای دولت به مرکز احضار شده متمرده از حرکت منصرف درصدد اشتباه کاری برآمده مخابرات می نماید خصوصاً به نام رفع اشتباه جسارت می ورزیم که ما اهالی کرمان از این تلگرافات بی اطلاع و اغلب امهار جعلی است. عاجزانه استرحام و درخواست داریم سریعاً در حرکت او اوامر اکیده صادر و مقرر فرمایند اجناس را به مصرف فروش رسانند تا در غیبت او عسرت اهالی مرتفع و مزید تشکر است. ما بدبختان از توجهات هیئت دولت محبوب فراهم شود. (۲۹۵ نفر اهالی کرمان) (نوبهار، ۱۳۳۶، ش ۷۱) لازم به ذکر است وزیر داخله در این دوران، مستشارالدوله بود. (روزنامه کاوه، ۱۳۳۷، شماره ۵)

نوبهار در این زمان (رمضان ۱۳۳۵ هجری قمری) در ملاقات با مستشارالدوله نیز متن مصاحبه ای را نقل می کند که مستشارالدوله در پاسخ سؤالی که راجع به علل عدم تغییر برخی حکام محلی می پرسد، چنین جواب می دهد:

«وزارت داخله زمینه برای انجام این امر تهیه نموده است و فعلاً حکام اصفهان،

۱. نصرت الدوله آخرین حکمران قاجارها در کرمان بود. وی عموی احمدشاه بود و در سال های ۱۳۳۶-۱۳۳۴ هجری قمری فرماندار کرمان بود. (احمدی کرمانی، ۱۳۵۴، ص ۲۰۰)

مازندران، کاشان، قم تغییر کرده و به جای آن‌ها هم انتخاباتی شده است. پارهٔ حکام دیگر نیز طی چند روز آینده تعیین خواهد شد» (نوبهار، رمضان ۱۳۳۵، شمارهٔ ۸) از فحوای گزارش وزیر داخله چنین برمی‌آید که دولت مرکزی در صدد رسیدگی به وضعیت ایالات و تغییر حکام محلی از جمله حکامی که به علت فشار مالیاتی، مردم را وادار به فروش زنان و دختران خود به افغان‌ها می‌کردند، بوده است.

نتیجه

با بررسی اوضاع کشور طی دههٔ اول مشروطه، پدیدهٔ خرید و فروش زنان و دختران در خطهٔ شرقی کشور را می‌توان معلول عواملی دانست که در ابعاد کلان آن بحران جنگ جهانی اول و عدم امنیت مرزها و وجود عناصر خارجی در بین نگهبانان مرزی و سیطرهٔ دولت‌های خارجی در منطقهٔ سیستان و بلوچستان قرار داشتند. در ابعاد میانی، به لحاظ اوضاع اقتصادی - سیاسی ایران که در دورهٔ قاجار وضعیت خوبی نداشت و آثار سوء درهم‌ریختگی و فساد مزمن اجتماعی - اقتصادی در درازمدت بر هم انباشته گردید و به تشدید فقر نسبی یک اقتصاد عقب‌مانده انجامید، چنان که سنگینی بار مالیات‌ها و کاهش ارزش پول و قحطی و ناامنی اجتماعی - سیاسی به گونه‌ای مضاعف به توده‌های مردم تحمیل می‌گردید. در دههٔ اول مشروطه که دورهٔ زیر و رو شدن‌های نامنظم و نامتعادل ناشی از برخوردهای داخلی و دخالت‌های خارجی بود، کشور مواجه با فشارهای اقتصادی گردید که در برخی مناطق سنگینی بار مالیات و استثمار مضاعف حکام ولایت، مردم را آن‌چنان تحت فشار قرار داد که خانواده‌های بسیار فقیر دختران‌شان را جهت تأمین مالیات به افغان‌ها واگذار می‌کردند. حکام مناطق کرمان، سیستان، بم و نرماشیر که برخی سابقه در «برده‌فروشی» داشتند، از مأمورین سرحدی که منافع فراوانی از خرید و فروش دختران عایدشان می‌گردید هیچ گونه بازخواستی نکردند.

پایه و اساس ثروت مملکت که بر کشاورزی استوار بود و بی‌رویه بودن اصول مالیاتی، قحطی و کم‌آبی را می‌توان به علل اقتصادی افزود. ادعای کارگزاران دولت مبنی بر متعهد بودن بر مقاوله‌نامهٔ ۱۹۱۰م در جهت مجازات مجرمین خرید و

فروش زنان و دختران، از پشتوانه عملی برخوردار نگردید. علت نیز عدم مداخله و پیگیری وزارتخانه‌های وقت از جمله وزارت داخله و وزارت عدلیه در کار یکدیگر بود.

در بررسی ابعاد خرد، جهل و بی‌سوادی مردم در خرید و فروش زنان و دختران تأثیر داشته است. چنان که در جریان انتخابات مجلس مشروطه نمایندگان عنوان کردند که از جمعیت ۲۰۰ هزار نفری بلوچستان تنها ده نفر باسواد بودند و تعدادی نیز سواد مکتبی داشتند. درحالی که این تعداد باسواد مانعی در برابر چنان مشکلاتی نبود.

از دیگر علل خرد نقش ضعیف نمایندگان در مجلس بود که می‌توان به معذل‌الدوله (میرزامنصورخان کاشی غفاری) نایب رئیس مجلس سوم که در دوره دوم نیز وکالت داشت، اشاره کرد. با توجه به جایگاه چنین نمایندگانی، رسیدگی به امور مناطق‌شان از توجه ضعیفی برخوردار بوده است.

چنان که ملاحظه می‌شود «اضطراب اقتصادی» نقش مهمی در پدیده فروش زنان و دختران در صدر مشروطه ایفا کرده است؛ امروز هم، برقراری تأمین اجتماعی همگانی (نه فقط از حیث خوراک، بلکه مسکن، آموزش و نیازهای رفاهی به مقدار متعارف - یکی از مهم‌ترین راه‌های پیشگیری از این پدیده شوم است؛ هرچند متأسفانه مرحله پیشگیری از قاچاق جنسی بین‌المللی به ندرت مدنظر قرار می‌گیرد. در هر قانون یا سند بین‌المللی در زمینه قاچاق جنسی باید راه‌های پیشگیری و توان‌بخشی هم در روابط بین دولت‌ها و هم در برنامه‌ریزی‌های داخلی به‌طور کامل مدنظر قرار گیرد. تنها در سایه برنامه‌ریزی، قانون‌گذاری و اجرای دقیق می‌توان انتظار داشت بر این معضل جهانی غلبه یافت و با از بین بردن زمینه‌های داخلی از تکرار آن‌چه در صدر مشروطه بر این ملک و ملت رفته است، پیشگیری کرد.

سند شماره ۱

موضوع: ازدواج برخی از افغان‌ها با دختران ایرانی منطقه سیستان و قاینات و عبور از مرز و فروش آنان

(نشان شیر و خورشید)

کارگزاری قاینات

۵ رجب ۱۳۳۵

نظر به این که تأهل اختیار کردن در خاک افغانستان خیلی گران و مخصوصاً اشخاص متوسط به هیچ وجه استطاعت این کار را ندارند سابقاً معمول بود که جمعی از خاک افغان به نقاط مختلف قاینات آمده و دخترهای بی چیز فقیر را از پدر و مادر تیره آن‌ها خریداری و به طور قاچاق به خاک افغان داده و به قیمت گرانی در آن‌جا به فروش می‌رسانیدند و مأمورین سرحدی هم منافع فراوانی از این مسئله حاصل می‌نمودند. پس از آن که در طرف دوستی اعتراضات سختی بر حکومت و کارگزاری شده و سردار امیر شوکت‌الملک هم اکیداً قدغن فرمودند حالیه طریق فوق کمتر و به طور ذیل مشمول شده که هر یک از اتباع کم‌بضاعت افغانستان که خیال تزویج دارند به خاک ایران آمده چند ماهی اقامت و یکی از دخترهای بی چیز فقیر قراء اطراف را که اغلب تابع و اهل سیستان می‌باشند بر طبق قانون شرع تزویج و موقع رجوع به سمت افغانستان با مختصر مخارجی نوشته اجازه از کارگزاری و حکومت تحصیل معزل به مسقط‌الرأس خود حرکت می‌نمایند در زمانی که بنده به بیرجند وارد شده یک مرتبه به کارگزاری رجوع و بنده موكول به تصویب حکومت نموده و ضمناً مراتب را معروض داشت که چنان که تصویب می‌فرمایند اجازه عبور به آن‌ها داده شود و الاً جداً جلوگیری نماید.

(نیرالدوله)

امضاء

سند شماره ۲

موضوع: گزارش وزارت خارجه به وزارت داخله درباره فروش زنان به افغان‌ها در قاینات

(نشان شیر و خورشید)

وزارت امور خارجه

اداره تحریرات انگلیس دائرة شرق

مورخ ۵ شعبان ۱۳۵/۵

نمره ۴۴۰۶ / ۸۶۹

راپرتی از کارگزاری قاینات به وزارت خارجه رسید مشرف بر این که چون در

خاک افغانستان مسأله تأهل مستلزم مخارج بسیاری است لذا جمعی از اهالی به ایران آمده و دخترهای بی چیز را خریداری کرده و به طور قاچاق به خاک افغان عبور می دهند و به قیمت گرانی در افغانستان می فروشند و پس از این که دولت در این باب اعتراض نمود حکومت قائنات قرار داده است که این ترتیب موقوف باشد و حالیه اتباع افغان به ایران آمده پس از چندماه توقف این قبیل دخترها را به موجب قانون شرع تزویج و موقع حرکت به افغانستان اجازه از حکومت و کارگزاری تحصیل می نمایند و نتیجه این ترتیب هم که مهاجرت جماعتی نسوان ایرانی به افغانستان است با ترتیب اول یکی است عقیده وزارت خارجه این است که با امعان نظر به راپرت کارگزاری که مورد آن را ملاحظه می فرمایند مضار این ترتیب به حکومت سیستان و قاینات خاطر نشان و ضمناً برای جلوگیری حکم شود که حکومت مزاجت مهاجرین تبعه افغان را با نسوان اتباع ایران قدغن کنند و مشروط به اقامت دائمی مهاجر در ایران نمایند و در این صورت از خرید و فروش نسوان ایرانی در خاک افغانستان جلوگیری خواهد شد.

حاشیه سند: متمنی است زودتر احکام لازمه صادر و نتیجه را اعلام فرمائید که بر طبق آن جواباً به کارگزاری نیز دستورالعمل داده شود.

نصیرالدوله

سند شماره ۳

مهر و امضا وزارت جلیه امور خارجه

موضوع: توضیحات کارگزاری قاینات به وزارت امور خارجه درباره فروش دختران و زنان به افغانه

(نشان شیر و خورشید)

وزارت امور خارجه

کارگزاری قاینات

۲۳ رمضان ۳۵

نمره ۱۳۲

مقام منبع وزارت جلیله امور خارجه

بعضی اشخاص از تبعه داخله هستند که اگر بتوانند زن‌های تریاکی بی‌باعث را به قاپچاق و رضایت زن‌ها به خاک ترکستان و افغانستان برده به تراکمه و افاغنه به عنوان زینت داده و جهی می‌گیرند و این کار را اسباب مداخل و تجارت خود قرار می‌دهند. مدت چهارده سالی که در سرحد سرخس مأمور بودم نهایت مراقبت را داشتم که جلوگیری از این قبیل اشخاص بشود بحمدالله تا درجه‌ای که امکان داشت جلوگیری هم می‌شد. در قاینات هم از روز ورود همین‌طور سعی داشته و دارم ولی در قاینات خانواده‌هایی هستند که بعضی‌ها از سنوات سابقه از خاک افغان مهاجرت به قاینات نموده متوطن شده‌اند و همچنین خانواده‌هایی هستند که از سابق از قاینات مهاجرت نموده به افغانستان رفته‌اند و همه اهل تسنن و غالباً اقوام دلبسته یکدیگرند و هر وقت وصلتی به ملاحظه قریبت هم می‌کنند اشخاصی نیستند که عیال خود را به دیگران بفروشند اگر صلاح بدانند مقرر فرمایند که وزارت جلیله داخله به حکومت قاینات سفارش شود که کمافی السابق جلوگیری از اشخاص مجهول‌الحال که احتمال فروختن عیال به افاغنه دارند بشود ولی اشخاص را که معلوم است مرتکب فروش زن به افاغنه نشده و نمی‌شوند و از اقوام و بستگان خود عیال می‌گیرند از دخول و خروج به قاینات و افغانستان ممانعت نشود.

امضا

سند شماره ۴

موضوع: تذکرات نصیرالدوله به کارگزاری سیستان درباره خرید و فروش دختران سیستانی.

(نشان شیر و خورشید)

وزارت امور خارجه

به کارگزاری سیستان

نمره ۱۳۲

۹۰/۳۹/۹۲۸

راپرت ۸۶۱ واصل گردید تعجب دارم که تاکنون راپرت این مسأله و خرید و فروش دختران سیستانی را به مرکز نداده لذا عمل از این قبیح تر نمی‌شود که معامله کنیز در خاک ایران معمول است و حال آن که در افریقا سیاهان آزاد شده به علاوه خرید و

فروش انسان به موجب عهدنامه بین‌المللی به کلی قدغن و متروک شده است. همین طور دو پیشنهاد کردم این اعلان عمومی بدهید و به جاهای لازمه نیز اشعار دارید، بدیهی است که در مقابل ارتکاب چنین امری جزا و جرمی نیز با مرتکبین و در اعلان قید شود که حتمی‌الاجرا باشد.

امضاء (نصیرالدوله)

سند شماره ۵

موضوع: دستور نصیرالدوله وزیر امور خارجه در مورد تنبیه مرتکبین خرید و فروش غلام و کنیز

(نشان شیر و خورشید)

وزارت امور خارجه

اداره انگلیس دایره شرق

مورخه ۱۳/۱/۳۵

نمره ۱۰۶۵۷/۱۰۸۹

وزارت جلیله خارجه

راپرتی از کارگزاری سیستان راجع به خرید و فروش غلام و کنیز رسیده که مواد آن را لفاً ارسال می‌دارد. به‌طوری که خاطر محترم آن وزارت جلیله مستحضر است موافق قرارداد منع برده‌فروشی منعقد در بروکسل خرید و فروش غلام و کنیز ممنوع است و هر زمانی که درخواست آزادی نمایند وزارت امور خارجه آزادنامه رسمی صادر خواهد نمود لهذا متمنی است اوامر لازمه به حکومت کرمان و سیستان در منع فروش رعایا صادر و تأکید فرمایند که مرتکبین را در صورت تمرد تنبیه نمایند تا این رسم شنیع به کلی موقوف گردد.

نصیرالدوله

(مهر و امضا)

حاشیه سند: اداره شرق در این خصوص سابقاً در وزارت داخله تعلیمات واحد داده و باز هم تلگرافاً تأکید شود ولی در موضوع مجازات این عمل مدتی است از وزارت عدلیه تکلیف خواسته شده و جواب نداده‌اند رجوع و زودتر جواب بخواهید.

(امضاء لام)

منابع

کتاب‌ها

۱. آبراهامیان، یرواند، مقالاتی از جامعه‌شناسی ایران، ترجمه: سهیلا ترابی فارسانی، تهران ۱۳۷۶.
۲. آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، انتشارات روشنگران، ج ۲، تهران ۱۳۵۶.
۳. اتحادیه، منصوره، مجلس و انتخابات (از مشروطه تا پایان قاجاریه)، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳۷۵.
۴. احمدی کرمانی، شیخ یحیی با مقدمه و تصحیح: باستانی پاریزی، فرماندهان کرمان، کتابفروشی دانش، تهران ۱۳۵۴.
۵. امین‌الدوله، علی‌بن محمد، سفرنامه امین‌الدوله حاج میرزا علی‌خان صدراعظم، با مقدمه علی امینی به کوشش: اسلام کاظمیه، انتشارات توس، تهران ۱۳۵۴.
۶. آوری، پیتر، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، جلد اول، انتشارات عطایی، چاپ سوم، ۱۳۷۷.
۷. پاوولویچ، م، و تریا. س. ایرانسکی، سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران، ترجمه م هوشیار، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۷.
۸. رنه دالمانی، هانری، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه فره‌وشی، چاپ گیلان، تهران ۱۳۳۵.
۹. سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، ترجمه سیدمحمد تقی فخر داعی گیلانی، انتشارات دنیای کتاب، ج ۳، تهران ۱۳۷۰.
۱۰. شمیم، علی‌اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، انتشارات زریاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۰.
۱۱. فرمانفرما، فیروز میرزا، سفرنامه کرمان و بلوچستان به کوشش: منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سعاد پیرا، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳۸۰.
۱۲. کرمانی، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام: علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۵۷.

۱۳. کسروی، احمد، تاریخ هجده ساله آذربایجان، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.
۱۴. کوزونتسو، ن. آ، اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی ایران در پایان سده هجدهم تا نیمه نخست سده نوزدهم، ترجمه سیروس ایزدی، نشر بین الملل، تهران ۱۳۵۸.
۱۵. مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من «تاریخ اجتماعی دوره قاجار»، کتابفروشی زوار، جلد دوم، چاپ دوم، تهران ۱۳۲۱.
۱۶. موسوی، محمد مهدی، خاطرات احتشام السلطنه، انتشارات زوار، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۷.
۱۷. نجم آبادی، افسانه، حکایت دختران قوچان، انتشارات روشنگران، تهران ۱۳۷۴.

نشریات

۱۸. روزنامه جبل المتین، ۲۷ ذی حجه ۱۳۳۲، شماره ی ۲۷.
۱۹. روزنامه زبان آزاد، ۵ محرم ۱۳۳۶، شماره ی ۳۴.
۲۰. روزنامه نوبهار، ۲۵ صفر ۱۳۳۶، شماره ۷۱.
۲۱. روزنامه نوبهار، ۸ رمضان ۱۳۳۵، شماره ۸.
۲۲. روزنامه کاوه، شماره ی ۵، «مختصر تاریخ مجلس ملی ایران»، چاپ برلین، انتشارات کاویانی، تهران ۱۳۳۷.

سازمان‌ها و احزاب زنان در ایران: استقلال یا وابستگی

دکتر محمدحسین حافظیان *

درآمد

اساساً نه تنها در ایران، که در تمامی مناطق جهان ورود زنان به صحنه سیاست از جلوه‌های مدرنیته و پدیده‌ای نوظهور است. آن‌چه که در صحنه سیاست به صورت قاعده بوده، دوری و کناره‌گیری تاریخی زنان از سیاست است. به همین خاطر، ورود زنان به این صحنه در عصر نوین امری استثنایی و خارق‌العاده تلقی شده است. طبیعتاً زنان ایرانی نیز از این روند برکنار نبوده‌اند و سهم آنان در صحنه سیاست ناچیز بوده است. البته روی دیگر این سکه خاموش‌بودن تاریخ درباره وضعیت و فعالیت‌های سیاسی زنان ایرانی است؛ زیرا عموماً قدرتمندان یعنی مردان به نگارش تاریخ می‌پرداخته‌اند و به همین خاطر فعالیت‌های سیاسی زنان به کتاب‌های تاریخ چندان راه نمی‌یافته است. البته در عین حال که حضور زنان در صحنه سیاست رسمی و ایفای نقش به‌عنوان صاحبان قدرت سیاسی بسیار محدود بود.

*. کارشناس ارشد مرکز مطالعات استراتژیک

مهم‌ترین استثناء میزان حضور زنان در صحنه سیاسی، انقلاب مشروطیت بود. پروین پایدار می‌نویسد: «زنان نیز به خواسته اعطای قانون اساسی پیوستند. آنان گردهمایی‌های سنتی اجتماعی و مذهبی خود را به میتینگ‌های سیاسی تبدیل کردند. زنان از آخرین رویدادهای سیاسی در مساجد و روضه‌ها اطلاع می‌یافتند و آن‌ها را در انجمن‌های مخفی خود به بحث می‌گذاشتند.»^۱ یکی از مسائل بسیار جالب توجه و نو در جریان انقلاب مشروطه، تأسیس و گسترش انجمن‌های مخفی و نیمه‌سری زنان بود. ژانت آفاری به چگونگی سازماندهی، عضوگیری و فعالیت‌های آنان می‌پردازد و نکات ناگفته‌ای را در این باره فاش می‌سازد.^۲ نقش‌های زنان در این دوران بسیار تفاوت می‌کرد. فعالیت‌های سیاسی زنان از پخش اطلاعات، نشر اخبار، اقدام به صورت خبرچین و پیک، شرکت در تظاهرات و به دست گرفتن اسلحه جهت اعتراض متفاوت بود.

همچنین زنان برای مظفرالدین‌شاه نامه‌های تهدیدآمیز فرستادند. یک نامه از کمیته انقلابی زنان حامل عنوانی بود که یک دست سرخ را با طیانچه نشان می‌داد و شاه را در صورت چشم‌پوشی از خواست مردم برای عدالت‌خانه به مرگ تهدید می‌کرد.^۳ بدین ترتیب در جریان انقلاب مشروطیت انجمن‌های زنان گسترش پیدا کرد. بیشتر این سازمان‌ها، تنها از میان زنان عضو می‌پذیرفتند. انجمن نسوان، ۱۵۰ عضو جذب کرد و خود را متعهد ساخت که علیه دیدگاه‌های واپس‌گرایانه و عقب‌مانده به نبرد بپردازد.^۴ بعدها، انجمن مخدرات وطن جایگزین انجمن نسوان شد. به‌طور کلی، مشارکت زنان در جنبش مشروطه اشکال متنوعی داشت. زنان در تظاهرات و شورش‌های خیابانی شرکت می‌کردند و پشتیبانی مشتاقانه‌ای از روحانیت به عمل می‌آوردند.

در زمان خرده‌خودکامگی نیز، زنان به فعالیت‌های گوناگونی دست زدند تا از مشروطه تازه پدیدآمده حفاظت کنند. زنان همچنین کمیته‌هایی تشکیل دادند که برای خانواده‌های مشروطه‌خواهان پول و جواهرات جمع می‌کردند. کسروی می‌گوید که در تهران، زنان در حال تظاهرات در خیابان‌ها و پناه‌دادن به نمایندگان و پنهان کردن سربازان داوطلب دیده می‌شدند.^۵ ملک‌زاده نیز گزارش می‌کند که یک

زن به سوی یک واعظ ضد مشروطه که برای جمعیتی در میدان مرکزی تهران سخنرانی می‌کرد، تیراندازی کرد و وی را کشت. خود وی نیز بی‌درنگ به دست جمعیت کشته شد.^۶

پروین پایدار موفقیت جنبش مشروطه را در رابطه با زنان براساس نتایج بلندمدت آن تحلیل می‌کند و اظهار می‌دارد: «صرف اقدام سیاسی دسته جمعی زنان (در جریان مشروطیت)،... به سود جنبش زنان بود، زیرا فضاهای فرصتی برای زنان فراهم آورد تا به یادگیری سازماندهی خودشان بپردازند. همچنین این امر، تصویر اجتماعی از زنان به عنوان موجودات خصوصی را به سوی تصویر مشارکت‌کنندگان عمومی تغییر داد و به همان لحاظ به هیچ‌وجه دست‌آورد اندکی نبود.»^۷

با این حال، با تصویب قانون اساسی مشروطیت، تغییری در اختصاص سلطنت به مردان پیش نیامد و این امر در عصر پهلوی نیز همچنان محفوظ و برقرار ماند. همچنین حق رأی به زنان گسترش نیافت و آنان همانند صغار و مجانین از رأی‌دادن محروم شدند. بدین ترتیب، روشن می‌شود که تاریخچه فعالیت‌های سازمان‌یافته زنان در ایران به دوران انقلاب مشروطیت بازمی‌گردد. زنانی که اندک اندک از شکل موجودات خصوصی خارج می‌شدند و به حوزه عمومی گام می‌گذاشتند، دریافتند که داشتن برخی تشکیلات و نهادهایی از آن خود آن‌ها می‌تواند کمک مؤثری در پیگیری اهداف‌شان بنماید. بیشتر این سازمان‌ها - که در ابتدا به صورت انجمن‌های سری و مخفی فعالیت می‌کردند - دارای اهداف روشن و خاص زنانه نبودند و نمی‌شد آن‌ها را سازمان‌های فمینیستی محسوب داشت. بلکه کارکرد آن‌ها بیشتر در ارتباط با کشمکش‌های عام ضد استبدادی و ضد استعماری کل جامعه قابل تبیین بود. با رشد این گونه سازمان‌ها و همچنین افزایش تجربیات آن‌ها، و به ویژه پس از رسیدن به این نتیجه که حتی دموکرات‌ترین و ملی‌ترین حکومت‌های پس از مشروطه نیز کاری برای رهاسازی زنان^۸ انجام نداده‌اند، این سازمان‌ها به گونه‌ای فزاینده به سوی بیان و طرح خواسته‌های خاص زنان روی آوردند و به صورت سازمان‌های مدافع حقوق زنان ظاهر گردیدند.

سازمان‌های زنان در دوران رضاشاه

در مدت ۱۶ ساله سلطنت رضاشاه به‌رغم تحولات اجتماعی، وضعیت سیاسی زنان هم از نظر رسمی و هم به‌طور عملی تغییر چندانی نیافت. برای نمونه حق رأی باز هم به زنان گسترش نیافت، زنان مناصب عمومی به دست نیاوردند و امکان تأسیس سازمان‌های مستقل سیاسی جهت دفاع از حقوق خویش را نیز پیدا نکردند. در نتیجه، زنان وابسته به دربار و اقمار آن گاهی چتر حمایت خود را می‌گشودند و جماعات، سازمان‌ها و انجمن‌های زنانه وابسته را تأسیس می‌کردند تا اقلیتی از زنان که تشنه پیوندهای اجتماعی شده بودند بتوانند اندکی راحت‌تر از زندگی خانوادگی و محفلی، استعدادهای خود را بروز دهند.^۹

سازمان‌های مستقل زنان که نمایندگی آنان را در جهت کسب حقوق و بهبود وضعیت‌شان بر عهده گیرند، از عوامل مهم عدم بهبود وضعیت سیاسی زنان پس از مشروطه تا عصر پهلوی دوم بوده است. فقدان این گونه سازمان‌ها که مستقل از حکومت به پیگیری خواسته‌های زنان و پشتیبانی از زنان جهت ورود به عرصه سیاست و کسب مقامات عمومی پردازند، موجب شد که نظام پدرسالار رضاشاه نیز - به‌رغم این که خود بنیان‌گذار تحولاتی در عرصه اجتماعی برای زنان بود - گامی برای بهبود وضعیت سیاسی آنان برندارد. بدین ترتیب نقش حاشیه‌ای زنان در سیاست که در تمامی عصر قاجار مشخصه جنبه سیاسی وضعیت آنان بود، همچنان باقی ماند و شاید حتی بتوان گفت که بسیار محدودتر شد. زیرا ویژگی‌های شخصی رضاشاه در زمینه خودکامگی بیش از حد و خودرأیی وی در زمینه امور مملکتی که حتی توجهی به آراء مقامات زیردست خود هم نداشت، موجب شد که همان نقش حاشیه‌ای و پشت پرده زنان نیز در زمینه اثرگذاری بر تصمیمات حاکم کاهش یابد و بسیار کم‌رنگ‌تر شود.

رضاشاه علیه هرگونه فعالیت مستقل و خودجوش سیاسی و فمینیستی به مقابله برخاست. تا سال ۱۳۱۴ش که وی سازمان زنان رسمی را تأسیس کرد، تقریباً هیچ نشانه‌ای از جنبش مستقل زنان که در طی دو دهه پیش شکوفا شده بودند، به چشم نمی‌خورد.^{۱۰} در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۴ش به اشاره رضاشاه، کانون بانوان تحت

ریاست افتخاری دختر رضاشاه، شاهزاده شمس‌پهلوی و همکاری و مراقبت وزارت معارف آغاز به کار کرد تا بدین ترتیب به جذب مشارکت زنان و به عبارت بهتر به گسترش وفاداری به رضاشاه پردازد. هاجر تربیت نیز به ریاست این سازمان برگماشته شد. مقاصد این سازمان بدین ترتیب اعلام گشته بود:

۱. تربیت فکری و اخلاقی بانوان و تعلیم خانه‌داری و پرورش اطفال مطابق قواعد علمی به وسیله خطابه‌ها، نشریات، کلاس‌های اکابر و غیره.
 ۲. تشویق به ورزش‌های متناسب برای تربیت جسمانی با رعایت اصول صحیح.
 ۳. ایجاد مؤسسات خیریه برای امداد به مادران بی‌بضاعت و اطفال بی‌سرپرست.
 ۴. ترغیب به سادگی در زندگی و استعمال امتعه وطنی^{۱۱}.
- البته هدف اصلی ایجاد این کانون، پیگیری سیاست کشف حجاب بود. بدرالملوک بامداد در این باره می‌نویسد: «ضمن سایر اقدامات منظور اصلی یعنی ترک چادر سیاه متدرجاً پیشرفت می‌کرد. به این طریق که زنان عضو جمعیت با راضی کردن خانواده‌های خود یکی یکی به برداشت چادر مبادرت می‌نمودند و در مجالس سخنرانی، سایر بانوان را تشویق به ترک کفن سیاه می‌کردند.»^{۱۲}
- به دلایل مختلف، این کانون نتوانست نقش چندانی در تأثیرگذاری بر وقایع مربوط به زنان بازی کند، که مهم‌ترین آن کارکردن این سازمان در چارچوب رژیم سرکوب‌گر و نامشروع رضاشاه بود. این درحالی است که مشروعیت شاید لازمه اصلی تأثیرگذاری اقدامات یک سازمان دولتی در جامعه باشد.

سازمان‌های زنان تا دهه ۱۳۴۰ ش.

با کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت و برافتادن نظام خودکامه‌ای که بنیان نهاده بود، زنان نیز همانند دیگر اقشار جامعه ایران توانستند در صحنه اجتماعی و سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰ ش به نقش‌آفرینی بیشتری پردازند. در این زمان، زنان علاوه بر انجام فعالیت‌های مستقل، به‌ویژه با احزاب سیاسی پیوندهای نزدیکی یافتند و کوشیدند از راه آن‌ها به پیگیری اهداف خود پردازند. برای نمونه حزب توده به تأسیس تشکیلات دموکراتیک زنان پرداخت و خواهان حق رأی برای زنان گردید.

در همین زمان نخستین حزب زنان به نام حزب زنان ایران توسط صفیه فیروز بنیاد گذارده شد و فاطمه سیاح به دبیر کلی آن رسید. مهم‌ترین هدف این حزب حق رأی برای زنان بود.^{۱۳}

به‌طور کل در دهه‌های ۱۳۲۰ش و ۱۳۳۰ش هم‌زمان با وجود آزادی‌های نسبی در جامعه، فعالیت‌های سیاسی زنان نیز اوج گرفت و در کنار آن به‌ویژه انواع نشریات مربوط به زنان نیز منتشر گشت. جوهره بیشتر این نشریات نیز تأکید بر فعالیت‌های اجتماعی زنان و عدم گوشه‌نشینی آنان بود. در حوزه سیاسی نیز حق رأی مهم‌ترین خواسته زنان را تشکیل می‌داد. در جریان وقایع سال‌های ۳۲-۱۳۳۰ش در زمان حکومت مصدق، نیز آگاهی سیاسی زنان، افزایش ناگهانی یافت و آنان در حمایت از حکومت محبوب و مردمی مصدق هم‌پای مردان اقدام می‌کردند. حتی در جریان قیام خونین ۳۰ تیر ۱۳۳۱ش نیز حضوری فعال داشتند. به‌طور کلی، در این زمان با پدیدار شدن جلوه‌های آزادی، سازمان‌های مستقل زنان نیز دوباره رشد کردند و حتی در این زمان با پیدایش احزاب زنانه نیز روبرو بودیم. جدا از میزان تأثیرگذاری این سازمان‌ها و احزاب، صرف اقدام آن‌ها تأثیرات مثبتی در ذهنیت جامعه در زمینه شایستگی و صلاحیت زنان برای انجام کارهای سیاسی و پذیرش مناصب عمومی بر جای می‌گذاشت. مهم‌ترین هدفی که این سازمان‌ها و احزاب برایش نبرد می‌کردند، دستیابی به حق رأی و نیز انجام اصلاحات قانونی در ساختار حقوقی کشور به سود برابری جنسیتی بود. برای نمونه، «جمعیت زنان ایران که در سال ۱۳۲۱ش تأسیس شده بود، در ۱۳۳۵ش نام سازمان زنان طرفدار اعلامیه حقوق بشر را برگزید و مرام خود را کوشش در اجرای مواد اعلامیه که مربوط به حقوق زن است و فعالیت‌های جمعیت را در این زمینه قرار داد.»^{۱۴}

در دوران پهلوی دوم تا ابتدای دهه ۱۳۴۰ش تغییر خاصی در وضعیت سیاسی زنان ایرانی روی نداد، هرچند به خاطر آزادی‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ش که در جامعه ظاهر گشت، زنان نیز مجال و فرصت یافتند تا اندکی به سازماندهی خود بپردازند. جالب این‌جاست که حتی در زمان محمد مصدق یعنی نخست‌وزیری که

بیشترین توجه را به اصول و قواعد حکومت دموکراتیک داشت، اقدامی برای افزایش مشارکت زنان در صحنه سیاست و رفع موانع پیش روی آنان صورت نگرفت. البته شاید دلیل آن را در این دانست که مصدق در مدت دو سال حکومت کوتاه خویش، چنان درگیر مسائل، مشکلات و توطئه‌های داخلی و خارجی بود که برای دست یازیدن به این گونه اصلاحات ریشه‌ای فراغی نیافت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش نیز که بیشتر آزادی‌های موجود در دهه ۱۳۲۰ش تعطیل شد، طبیعی بود که وضعیت زنان از این فقدان فضای آزاد متأثر شود و روند رو به رشد و بهبود، متوقف و یا دستخوش کندی گردد. در هر حال این وضعیت ادامه داشت تا این که سرانجام تحول رسمی و قانونی مهمی در وضعیت زنان ایرانی پدید آمد و آن کسب حق رأی و نیز انتخاب شدن در مجلس شورای ملی و مجلس سنا بود. لیکن آن چه در این باره به راستی طعنه آمیز می نماید، این است که این امر دقیقاً مصادف با زمانی شد که شاه چالش‌های بزرگی را که دو دهه گذشته در برابر حکومت مطلقه‌اش قرار داشت با موفقیت پشت سر گذارده و اینک با پشتیبانی ایالات متحده آمریکا و در راستای نقش منطقه‌ای که این ابرقدرت برای ایران در نظر گرفته بود، به تحکیم حکومت مطلقه‌اش می پرداخت.

به طور کلی، چگونگی وضعیت سیاسی زنان در هر جامعه‌ای تابعی از میزان وجود دموکراسی در آن جامعه است، بنابراین شاید بدین وسیله بتوان توضیح داد که چرا حق رأی برای زنان در ایران را نه خود اکثریت زنان ایرانی چندان جدی گرفتند و نه در نتیجه این حق تازه، تغییری چشمگیر در میزان مشارکت سیاسی اکثریت زنان روی داد. در واقع تأثیرات این امر را تنها باید در سطح سمبولیسم مورد پشتیبانی شاه و نیز در قشر اندکی از زنان وابسته به دربار جستجو کرد که با استفاده از این حق به خرسند ساختن آرزوهای شخصی خویش جهت دستیابی به مناصب سیاسی پرداختند. به هر صورت در مهر ماه ۱۳۴۱ش لایحه انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی در هیأت دولت به تصویب رسید که در آن حق رأی دادن و انتخاب شدن را برای زنان در نظر گرفته بود. این لایحه به خاطر مخالفت شدید مذهبی با آن توسط هیأت وزیران لغو شد. ولیکن شاه و دربار حاضر به عقب‌نشینی نبودند و کمتر از

شش ماه پس از آن، با طرح مسألهٔ رفاندومی که قرار بود موارد شش‌گانهٔ «انقلاب سفید شاه و ملت» را تحکیم کند، مسألهٔ حق رأی زنان بار دیگر مطرح شد. شاه در جریان این رفاندوم از زنان ایرانی دعوت کرد تا پای صندوق‌های رأی بروند. بدین ترتیب «پیش از اصلاح قانون انتخابات در مجلس و پذیرش حقوق سیاسی زنان از راه‌های قانونی، شاه از رأس هرم قدرت سیاسی فرمان‌هایی صادر کرد که مقابله و مناقشهٔ وسیع نیروهای مذهبی و غیرمذهبی مخالف را به شدت برانگیخت.»^{۱۵} دربارهٔ مخالفت‌های محافل مذهبی و غیرمذهبی، جدا از این‌که مخالفت خود را بر چه اصولی مبتنی می‌ساختند و چه استدلالی به کار می‌گرفتند، یک چیز روشن بود و آن اینکه ریشهٔ اصلی مخالفت‌ها به ساختار خودکامهٔ حکومت شاه بازمی‌گشت. مدعای مخالفان این بود که درحالی که اکثریت جامعه و مردان نیز از حق رأی راستین محرومند و انتخابات حالت صوری و ظاهری دارد، دادن حق رأی به زنان تنها ترفندی از سوی شاه برای دموکراتیک نمایاندن حکومت خود و اقدامی کاملاً نمدانین است. محمدعلی کاتوزیان در این باره می‌گوید: «به راستی که مردان از هیچ گونه حقوق سیاسی برخوردار نبودند، چه رسد به زنان!»^{۱۶}

پس از اعطای حق رأی به زنان در سال ۱۳۴۱ش و همچنین پیدایش ایدئولوژی تمدن بزرگ، در کارکرد و نیز ساختار سازمان‌های زنان دگرگونی‌های ژرفی صورت پذیرفت. ایدئولوژی «تمدن بزرگ» یک بُعد جنسیتی نیز داشت. خانوادهٔ سلطنتی به صورت الگوی آرمانی خانواده در ایران مطرح گردید. شاه، به عنوان مرد آرمانی ایرانی، نیرومند، مردانه، تک‌ذهنی، اخلاقی، حمایتگر و رئیس مسلم خانواده و ملتش بود.^{۱۷} وی به مشارکت زنان در جامعه اعتقاد داشت و لیکن زنانی را که «می‌کوشیدند از مردان تقلید کنند» رانمی‌توانست تحمل کند. وی «تحت تأثیر هیچ زنی در طی زندگیش نبود». فالاچی در برداشت خود از مصاحبه با شاه می‌گوید: «در نظر شاه، زنان دستیاران ظریفی هستند که نمی‌توانند مثل مردها فکر کنند ولی بعداً کاری می‌کند که همین زن‌ها از نظر حق و وظیفه با مردها برابر باشند. در اجتماعی که زن‌ها هنوز چادر بر سر دارند، شاه ناگهان به دختران دستور می‌دهد که خدمت زیر پرچم انجام بدهند.»^{۱۸} شاه از فمینیسم غربی بیزار بود و معتقد بود که زنان ایرانی

نیاز و تمایلی به علاقه‌مندی به این مزخرفات ندارد.

شاه دیدگاه‌های زن‌ستیزانه داشت و به‌رغم این که به خاطر الزامات ناشی از نوسازی جامعه با ورود زنان به صحنه فعالیت‌های اجتماعی موافقت کرده بود، به هیچ‌وجه حاضر نبود زنان را در صحنه سیاسی به صورت مشارکت‌کنندگانی فعال و یا در مقام رهبری جامعه ببیند. به گفته نیکی کدی، «شاه با وجود این که هیچ احترام خاصی برای زن‌ها قائل نبود، بعضاً تحت فشار سازمان زنان همسانی که به وجود آورده بود، فکرمی کرد که تشویق زن‌ها به اشتغال در نیروی کار مملکت می‌تواند در رشد اقتصاد ایران مؤثر بوده باشد».^{۱۹}

تشکیل سازمان زنان ایران

ایدئولوژی رسمی تمدن بزرگ که مورد تبلیغ رژیم پهلوی قرار داشت جنبش زنان را سفت و سخت دربرگرفت و محمدرضا پهلوی نیز دقیقاً به همان راهی می‌رفت که پدرش رفته بود: ایجاد یک سازمان دست‌پرورده دولت برای گنجاندن زنان در روند نوسازی به‌عنوان سیاست رسمی و در عمل جهت کانالیزه کردن مشارکت زنان در جامعه و آفریدن شهروندانی وفادار به سلطنت از آن‌ها.

فرده‌الیدی درباره فلسفه تشکیل این گونه سازمان‌ها در آن زمان می‌نویسد: «دولت ایران خود را به‌صورت قهرمان حقوق زنان جلوه داده است، ولی مانند اصلاحات ارضی و اتحادیه‌های کارگری فرمایشی، در این مورد نیز هدف آن بوده است که تغییری در جامعه ایران برای تسهیل کار دولت به وجود آورند و از ظهور جنبش‌های مستقل از دولت که می‌توانند درخواست‌های حاد و جدی داشته باشند، جلوگیری کنند».^{۲۰}

در سال ۱۳۴۴ش (۱۹۶۶م)، شورای عالی سازمان‌های زنان که از شماری از سازمان‌های مستقل زنان تشکیل می‌شد به سود یکپارچگی و همگونی و کنترل سخت‌تر از بالا، منحل شد.^{۲۱} بدین ترتیب، سازمان زنان ایران تحت ریاست عالی شاهزاده اشرف پهلوی و نیابت ریاست عالی بانو فریده دیا (مادر ملکه) تشکیل گردید.^{۲۲} شورای مرکزی سازمان از یک زن، فرخ‌رو پارسا که وزیر آموزش و

پرورش (نخستین وزیر زن ایرانی) بود، و نه مرد که مناصب ریاست سنا، ریاست مجلس، وزارت دادگستری، وزارت اقتصاد، وزارت کشور، وزارت بهداشت، شهرداری تهران و ریاست پلیس تهران را داشتند، تشکیل می‌گردید. این دومین سازمان زنانی بود که از دوران مشروطیت پا به عرصه وجود می‌نهاد؛ درحالی که رهبری آن با مردان بود. کانون بانوان - که توسط رضاشاه ایجاد گردید - و سازمان زنان، هر دو زنان را در سطوح پایین و توده‌ای و مردان را در سطح تصمیم‌گیری قرار داده بودند. ۲۳

مهنار افخمی - که از سال ۱۳۴۹ش به دبیرکلی سازمان زنان ایران رسیده بود - شرحی متفاوت از تشکیل این سازمان و منطق وجودی آن می‌دهد. «در سال ۱۹۶۴م (۱۳۴۳ش)، پنجاه و یک زن که نمایندگی گروه‌ها و منافع مختلفی را بر عهده داشتند، گرد آمدند تا شیوه‌های گوناگون دستیابی به یک ساختار سازمانی ماندگارتر را برای فعالیت‌های زنان بررسی کنند. در ۱۹۶۶م (۱۳۴۴ش)، پیش‌نویس اساسنامه سازمان زنان ایران به مجمعی از نمایندگان از سراسر کشور ارائه گردید.» ۲۴

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در شرح افخمی از تأسیس سازمان زنان ایران، نقش هدایت‌کننده و کنترلی دولت کاملاً نادیده گرفته شده و ایجاد این سازمان نتیجه تلاش‌های مستقل و داوطلبانه زنان قلمداد شده است. ولیکن آن چنان که گفته شد، آنانی که این سازمان را بنیاد گذاردند، اندیشه‌های دیگری برای آن در ذهن داشتند که کاملاً با نوع فعالیت یک سازمان مستقل متفاوت بود.

هدف سازمان زنان ایران در اساسنامه، این‌گونه عنوان شده بود:

هدف غایی و رسالت سازمان بالا بردن دانش فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی زنان ایران و آگاه کردن آنان به حقوق، وظایف و مسئولیت‌های خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی است. ۲۵

همچنین براساس ماده ۲ اساسنامه، سازمان زنان ایران برای تحقق بخشیدن به اهداف خود، این وظایف را بر عهده گرفت:

الف. دفاع از حقوق فردی، خانوادگی و اجتماعی زنان در جهت تأمین برابری

کامل آنان در اجتماع و در برابر قانون.

ب. کوشش در راه تعمیم آموزش و پرورش زنان ایران، به‌ویژه پیکار با بی‌سوادی و کمک به گسترش آموزش حرفه‌ای.

پ. تأمین شرکت گسترده زنان در نوسازی ملی در زمینه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و هماهنگ کردن فعالیت‌های آنان در این زمینه‌ها.

ت. یاری کردن به زنان در اجرای مسئولیت‌های فردی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی.

تبصره. سازمان زنان ایران، تأسیس و توسعه «مرکزهای رفاه خانواده» را به عنوان اساسی‌ترین وسیله‌های اجرای وظایف چهارگانه بالا مورد توجه خاص قرار می‌دهد.

ث. ایجاد تفاهم، دوستی و همکاری میان زنان ایران و زنان کشورهای دیگر. بر طبق ماده ۳ قرار شد سازمان زنان دارای چهار نوع عضو باشد:

۱. اعضاء عادی انفرادی ۲. جمعیت عضو ۳. عضو افتخاری ۴. عضو وابسته. سازمان زنان دارای مجمع عمومی عادی بود که همه ساله در آذرماه تشکیل می‌گشت. از نظر تشکیلات نیز، مرکز کل سازمان در تهران بود و در مرکز هر استان یا فرمانداری کل، سازمان زنان استان یا فرمانداری کل و در مرکز هر شهرستان و هر بخش شعبه سازمان زنان تشکیل می‌گشت (ماده ۳۰ اساسنامه). بنابراین قرار بر این بود که این سازمان به صورت کاملاً گسترده و با داشتن شعبه‌های پرشمار در سطح ملی، در کل کشور حضور داشته باشد.

در اساسنامه سازمان زنان، تنها به فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اشاره شده بود و جای فعالیت‌های سیاسی در آن کاملاً خالی بود. اعضای سازمان نیز از شرکت در فعالیت‌های سیاسی منع شده بودند. اعتقاد نگارنده این است که این گونه چشم‌پوشی از گنجاندن ابعاد سیاسی اقدامات سازمان زنان ایران در اساسنامه رسمی آن، معنایی روشن می‌توانست داشته باشد. قرار نبود که هیچ کس، حتی سازمان دولتی و وابسته‌ای همچون سازمان زنان، دخالتی در روند تصمیم‌گیری‌های سیاسی داشته باشد؛ زیرا این وظیفه دشوار و خطیر، طبیعتاً از آن عقل کل سیستم،

یعنی محمدرضا شاه بود. آنچه که دیگر نهادهای زیردست وی می‌بایست انجام می‌دادند تنها بررسی راه‌های مختلف چگونه بهتر به اجرا گذاردن سیاست‌هایی بود که اعلیحضرت همایونی به اتخاذشان پرداخته بود. البته این گریز سازمان زنان از فعالیت‌های سیاسی همیشگی نبود و با تأسیس حزب رستاخیز و به دستور شاه با تغییر در اساسنامه سازمان زنان، وظیفه تازه‌ای برای سازمان زنان تعیین شد.

در سال ۱۳۵۵ش مهناز افخمی، دبیر کل سازمان به پست تازه ایجاد شده وزیر مشاور در امور زنان برگماشته شد. اساسنامه سازمان اصلاح شد تا «آماده سازی و هماهنگی سازی زنان جهت مشارکت فعالانه در توسعه ملی ایران در محدوده‌های حزب رستاخیز» در آن گنجانده شود.^{۲۶} مهناز افخمی اعلام داشت که شعبه‌های سازمان زنان ایران در سراسر کشور زنان را به شرکت در فعالیت‌های حزب رستاخیز تشویق می‌کنند. در سال ۱۳۵۵ش، از ۵,۱۰۰,۰۰۰ عضو حزب، ۱,۴۵۰,۰۰۰ نفر آنان را زنان تشکیل می‌دادند و ۲,۸۸۵ زن نامزدی خود را برای انتخابات «شورای دموکراتیک» که گمان می‌رفت پایه‌های مردمی حزب رستاخیز باشند، اعلام داشته بودند.^{۲۷} بنابراین سازمانی که تاکنون قصد بر این بود تنها به فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بپردازد و به گفته خودشان، زنان را برای فرایند نو سازی و ملت سازی آماده کند با تغییر نظر دیکتاتور که ناگهان خواهان عضویت همه ایرانیان در حزب رستاخیز شده بود، با اصلاح در اساسنامه‌اش، وظیفه تازه حمایت از حزب رستاخیز را نیز بر عهده گرفت و دیگر جای تردیدی در وابستگی به رژیم پهلوی از خود باقی نگذاشت.

درباره ساختار این سازمان تفاسیر بسیار دور از فهمی مطرح گشته است. برای نمونه مهناز افخمی، واپسین دبیر کل سازمان در این باره می‌گوید: «اساسنامه سازمان تازه، جنبشی مردمی و سراسر ملی را مجسم می‌ساخت که مسئولانش می‌بایست از میان اعضاء در هر شعبه برگزیده می‌شدند. این مسئولان نیز به نوبه خود یک شورای مرکزی یازده نفری را برمی‌گزیدند که رهنمودها را ارائه کرده، اهداف را تعیین می‌کردند.»^{۲۸} حتی درباره ریاست اشرف پهلوی بر این سازمان نیز، روندی از پایین به بالا مطرح می‌گردد؛ «از اشرف پهلوی خواسته شد تا به عنوان رئیس افتخاری آن

عمل نماید؛ هدف این بود که از حمایت وی جهت تأمین اهرم سیاسی سازمان در نبردش علیه عناصر فئاتیکی (متعصب و واپس‌گرا) استفاده شود.»^{۲۹}

برخلاف افخمی، نویسندگان مستقل شرح دیگری دربارهٔ سازمان زنان ارائه می‌دهند. پروین پایدار می‌نویسد: «سازمان زنان ایران به نهادی بسته، سلسله‌مراتبی و غیردموکراتیک بدل گردید و دچار زوال و فساد ذاتی این گونه نهادها گردید.»^{۳۰} همچنین افسانه نجم‌آبادی نیز در این باره می‌گوید: «یک سازمان زنان دولتی تشکیل گردید تا راه آزادسازی زنان را هموار سازد؛ این تحول به دوره‌ای از فعالیت‌های مستقل زنان پایان بخشید.»^{۳۱} همچنین وی اعتقاد دارد که با تأسیس سازمان زنان ایران، هم اهداف و هم فعالیت‌های زنان تابع دستورالعمل‌های صادره از بالا گردید، به‌ویژه بدین خاطر که به‌هیچ سازمان زنان مستقل دیگری اجازهٔ موجودیت داده نمی‌شد.^{۳۲}

دربارهٔ مسئلهٔ استقلال سازمان زنان ایران و یا وابستگی آن به حکومت و تأثیراتی که این امر بر کارکردها و موفقیت‌ها یا شکست‌های آن داشت، مباحث بسیاری صورت گرفته است. نگارنده این امر را سودمند دید که دربارهٔ این مسئله با مهناز افخمی، واپسین دبیر کل سازمان، به بحث پردازد.

افخمی با گذشت بیش از بیست و پنج سال از انقلاب اسلامی، به‌رغم پذیرش برخی واقعیت‌ها - که به‌صورت جملاتی پراکنده در مقاله‌هایش ظاهر می‌شود - اساساً همچنان به دفاع سرسختانه‌ای از سازمان زنان می‌پردازد و حتی در سطحی گسترده‌تر، وجود سازمان‌های مستقل زنان را در جهان سوم، ناممکن می‌داند. در این جا ترجمهٔ بخشی از مکاتبهٔ نگارنده با وی می‌آید:

«هم پیش از انقلاب و هم در بیست سال گذشته، من با شمار زیادی از سازمان‌های غیرحکومتی^{۳۳} در کشورهای جنوب کار کرده‌ام. هم‌اکنون من رئیس سازمانی هستم که ۷۰ کشور عضو دارد و طرح‌هایی را در ۱۳ کشور خاورمیانه، شمال آفریقا و آسیای مرکزی انجام می‌دهیم.^{۳۴} الفاظ قابل ملاحظه‌ای در زمینهٔ شرایط ایجاد و رشد این سازمان‌ها رد و بدل می‌شود، ولیکن تجربهٔ واقعی و عملی نشان می‌دهد که در اکثریت کشورهای جنوب و تقریباً همهٔ جهان اسلام،

محدودیت‌های بسیاری بر ایجاد ثبات و عملکرد سازمان‌های غیرحکومتی، توسط حکومت‌ها وضع می‌گردد. به آن سازمان‌هایی که آشکارا به مخالفت با حکومت بپردازند، اجازه فعالیت داده نمی‌شود. بنابراین، این مسأله، مهم است تعیین کنیم که منظور از «مستقل» چیست. مسأله دیگری که باید در نظر گرفت، ماهیت ایجاد سازمان‌های فمینیستی در همه جا، حتی در غرب است. این سازمان‌ها به شیوه‌های مشابه و با اهداف مشابه کار خود را آغاز کرده‌اند. آن‌ها معمولاً از راه تلاش‌های زنان طبقه متوسط یا نسبتاً ثروتمندی شکل گرفته‌اند که تحصیلات و فراغت این را داشته‌اند که در این فعالیت نسبتاً «نخبه‌گرایانه» درگیر شوند. آن‌ها معمولاً کارشان را با تأکید بر آموزش دختران و زنان آغاز می‌کنند. آن یک الگوی کلی است و در ایران نیز وضعیت مشابهی وجود داشت.

مسأله‌ای که افخمی مطرح می‌سازد شاید در بیشتر کشورهای جهان سوم درست باشد، ولیکن یک نکته شایان ذکر این است که خود وی نیز تأکید دارد باید مفهوم استقلال را مشخص کرد، مطمئناً برخلاف برداشتی که افخمی از استقلال دارد، به هیچ وجه منظور از استقلال، مخالفت با حکومت نیست. بلکه منظور از استقلال این است که سازمان‌های زنان خودشان به تعیین سیاست‌های خود بپردازند و این که در پیگیری حقوق زنان تابع اراده، میل و دستورالعمل‌های حکومت نباشند. این برداشت از استقلال به هیچ وجه متضمن مخالفت با حکومت و یا حتی عدم همکاری با آن در هنگام لزوم نیست.

در مورد اقدامات سازمان زنان ایران باید گفت که بیشتر تأکید این سازمان بر افزایش آموزش و تحصیلات زنان، و فراهم کردن تسهیلات برای زنان جهت ورود آنان به بازار کار دور می‌زد. البته باید به یاد داشت که همه این اقدامات در درون چارچوب ایدئولوژی «تمدن بزرگ» شاه صورت می‌گرفت. این سازمان از لحاظ سازمانی گسترش بسیاری پیدا کرد، به گونه‌ای که «تانیمة سال ۱۹۷۸م (۱۳۵۷ش.)» یعنی دوازده سال پس از تأسیس، سازمان زنان ایران به صورت شبکه‌ای با ۴۰۰ شعبه و ۱۱۵ مرکز و ۵۱ سازمان وابسته، شامل اقلیت‌های مذهبی، انجمن‌های حرفه‌ای و دیگر گروه‌های دارای علایق ویژه رشد یافته بود.^{۳۵} البته باید در نظر

داشت که همانند دیگر اقداماتی که توسط حکومت در مورد زنان و نوسازی صورت گرفت، آثار اقدامات این سازمان، به هیچ وجه زنان روستایی را متأثر نساخت و حتی دامنه تأثیر آن میان زنان شهری نیز محدود به برخی اقشار خاص بود.

نکته دیگر این است که آن چه درباره نارسایی‌های سازمان گفته شد - همانند بحث از نوسازی شاه - نباید به این تصور منجر شود که حضور این سازمان هیچ تأثیری در وضعیت زنان ایرانی باقی نگذارد. در واقع آن چه درباره وابستگی این سازمان گفته شد، بدین معنی نیست که این سازمان الزاماً دست‌نشانده و عروسک خیمه‌شب‌بازی شاه بود. «همانند دیگر سازمان‌های رسمی، سازمان زنان ایران هویت و فرهنگ خاص خویش را پدیدار ساخت. بسیاری از زنان وفاداری که در آن فعال بودند به راستی به مسئله انقیاد زنان علاقمند بودند و از دهه ۱۳۲۰ش برای حقوق زنان مبارزه می‌کردند.»^{۳۶}

هویت فرهنگی و منافع سازمان الزاماً با منافع شاه در هر موضوعی منطبق نبود. نجم‌آبادی می‌گوید که «سازمان زنان ایران نقش مهمی در پیشبرد سیاست‌های مثبت درباره زنان در چارچوب دستگاه دولت بازی کرد.»^{۳۷}

یکی از مسائل دیگری که موجب عدم کارآمدی سازمان زنان و اثربخشی اقدامات آن در سطح جامعه گردید، از ترکیب رهبری آن سازمان ناشی می‌گشت. سپردن ریاست سازمان به اشرف پهلوی - که به خاطر فساد اخلاقی، زد و بندهای مالی و دست داشتن در بسیاری از کارهای خلاف اخلاق و شئونات، بسیار بدنام بود - ضربه شدیدی به سازمان وارد ساخت. همچنین حضور وی و نیز فریده دیبا، مادر ملکه در ترکیب رهبری موجب شد که به این سازمان جلوه‌ای بیش از حد دولتی داده شود و همه این‌ها در زمانی که حکومت شاه به سبب اقدامات سرکوبگرانه‌اش، نقض شدید مفاد قانون اساسی و نادیده گرفتن قوانین شرع، روز به روز با بحران مشروعیتی فزاینده دست و پنجه نرم می‌کرد، از اعتبار سازمان، به عنوان نهادی مستقل جهت پیگیری اهداف مشروع زنان می‌کاست. شاید همین مسئله یکی از عوامل عدم تمایل بسیاری از زنان جامعه به همکاری با این سازمان در زمان حیاتش بوده باشد.

شگفت این است که مجله زن روز که در آن زمان به طور ثابت معمولاً با سیاست‌های تبلیغی در تثبیت حاکمیت پهلوی هماهنگ بود، با پدید آمدن نخستین جلوه‌های انقلاب اسلامی و با استفاده از فضای بازی که در واپسین ماه‌های حکومت پهلوی ایجاد گشته بود، برخلاف معمول که این مجله فعالیت‌های سازمان زنان را منعکس می‌ساخت، با عنوانی درشت در سرمقاله خود نوشت: «سازمان زنان ایران، تشکیلات پوچ کاغذی و بی‌ایمان!». همچنین در همان دوران در مطالبی دیگر می‌گوید: «متأسفانه سازمان زنان ایران، مثل بسیاری از سازمان‌های حزبی و نمایی دیگر، نه ذاتی اصیل داشت و نه ریشه‌ای در قلب ملت و اگر به حق و انصاف به پرونده و کارهای این سازمان در ۱۰ ساله اخیر بنگریم، به این حقیقت تلخ می‌رسیم که چیزی شبیه اتاق اصناف و یا سازمان قلابی مبارزه با گران‌فروشی بود که وظیفه ظاهری‌اش حمایت و پشتیبانی از حقوق حقه و انسانی زن ایرانی بود، ولی این حمایت و دلسوزی از روی کاغذ و از حدود الفاظ خارج نمی‌شد.»

نیکی کدی در خصوص این سازمان می‌گوید که از آن‌جایی که کلیه فعالیت‌ها و سازمان‌دهی مربوط به زنان در «سازمان زنان ایران» که یک ارگان رسمی و دولتی بود ادغام شده بود، زنانی که با رژیم سرسختانه مخالفت می‌کردند از نزدیک شدن به سازمان مزبور اجتناب کرده و خود نیز از پیگیری خواسته‌های صد در صد زنانه اجتناب می‌کردند. زیرا چنین خواسته‌هایی را، در آن زمان که هدف اصلی، برانداختن شاه و رژیم او بود، عامل تفرقه و جدایی در صفوف می‌دانستند.^{۳۸}

تأثیر دوگانه اقدامات این سازمان را به روشنی می‌توان در سخنان مهناز افخمی در یکی از مقالاتش درباره جنبش زنان در پیش از انقلاب پیدا کرد که در آن بر نقش سازمان زنان در دامن زدن به آگاهی سیاسی زنان ایرانی و ورود آن‌ها به صحنه مشارکت سیاسی علیه رژیم پهلوی تأکید می‌کند. وی می‌نویسد: «میزان آگاهی سیاسی توده‌های زنان ایرانی در طی راه‌پیمایی‌های ضد حکومتی سال‌های ۷۹-۱۹۷۸م (۱۳۵۷-۱۳۵۶ش.) به گونه‌ای برجسته نمودار گردید. در یکی از اجلاس دبیران سازمان (زنان ایران)، از دبیر استان کرمان درباره زنان باحجابی که اخیراً در یک تظاهرات شرکت کرده بودند، پرسش کردیم که آن‌ها که بودند؟ وی پاسخ گفت:

اعضای خود ما! شما همیشه می‌گویید آن‌ها را بسیج کنید. حالا آن‌ها بسیج شده‌اند و فریاد می‌زنند «زنده باد خمینی!» با این حال تا به امروز ماهنوز هم توافق داریم که آن‌چه اهمیت دارد این است که آنان خواسته خودشان را فریاد می‌زدند.»^{۳۹}

شگفت‌انگیزترین قضیه‌ای که در جریان اعتصابات بر ضد رژیم پهلوی روی داد این بود که در ماه‌های واپسین انقلاب حتی کارکنان نهاد دولتی سازمان زنان ایران نیز به اعتصابات پیوستند.^{۴۰}

همین نکته نشانگر این است که تا چه حد مشارکت زنان در انقلاب دامن‌گستر گشته بود که حتی کارکنان سازمان زنان را نیز در بر گرفته بود؛ یعنی سازمانی که انتظار می‌رفت بالاترین میزان وفاداری را به رژیم پهلوی از خود نشان بدهد. ولیکن با اوج گرفتن فرایند مخالفت با رژیم، حتی زنان این سازمان نیز دلایلی برای مخالفت با رژیم پهلوی یافته بودند و خود را ملزم به همراهی با دیگر زنان و مردان جامعه می‌دیدند. همچنین با اوج گرفتن جنبش انقلابی در ایران، شریف امامی پست وزارت امور زنان را از کابینه خویش حذف کرد. مسأله بالا از نظر نگارنده، نشانگر این است که به سبب برخی اقداماتی که وزارت امور زنان انجام داده بود و از نظر اکثریت مردم غیراسلامی به‌شمار می‌رفت، هم‌اکنون که شریف امامی از سر فریبکاری و مردم‌فریبی قصد داشت سیمایی طرفدار مذهب از خود نشان دهد، وادار گردید به حذف آن وزارت‌خانه دست بزند.^{۴۱} خود همین مطلب می‌تواند تا حد زیادی دلایل عدم موفقیت آن وزارت‌خانه و دیگر نهادهای حکومتی زنان را برای بهبود امور زنان، در چارچوب یک جامعه مذهبی تبیین نماید. برای نمونه، مجله زن روز در همان دوران، در مهرماه ۱۳۵۷، می‌نویسد: «چند هفته است که دیگر از سازمان زنان ایران گویی که خبری و اثری نیست. انگار آدمکی برفی بود که با آفتاب تموز آب شد و از میان رفت. وزیر و دبیر کلش که خانمی خوش‌پوش و بزک‌کرده و فرنگی مآب و سینما باز و سمپوزیوم‌دار و کنگره‌ساز و اهل این گونه ادا و اصول‌های غربی نمایشی بود از کابینه رفت و سازمانش نیز به دنبال او ناگهان چادر خموشی بر سر کشید و در پرده استتار محجوب شد.»

نتیجه

تاریخچه فعالیت‌ها و جنبش‌های اجتماعی - سیاسی زنان ایران زیاد طولانی نیست و دست بالا به ابتدای سده نوزدهم و عصر قاجار می‌رسد. با این حال، به سختی می‌توان بسیاری از جنبش‌های سیاسی دو قرن اخیر زنان را فمینیستی و در راستای دفاع از حقوق زنان قلمداد کرد. مهم‌ترین جلوه مشارکت فعالانه زنان در یک صد سال اخیر و پیش از انقلاب اسلامی، جنبش مشروطیت بود که به بسیج گسترده و توده‌ای زنان منجر گشت. جنبش مشروطیت، به‌رغم این‌که دگرگونی فوری مناسبات پدرسالار در درون جامعه را به همراه نداشت ولیکن جوانه‌های تحولات بعدی را در زمینه آگاهی و دگرگون‌خواهی زنان ایرانی به ارمغان آورد.

هرچند با قیام مسجد گوهرشاد و نیز فعالیت‌های سیاسی دهه ۱۳۲۰ش و ۱۳۳۰ش زنان حضور خویش را در صحنه‌های سیاسی حفظ کردند ولیکن تا هنگام آغاز روند انقلاب اسلامی ایران، این‌گونه فعالیت‌ها عملاً دچار رکود شده بود. علت اصلی این رکود را نیز باید در نوع سیاست‌های حکومت پهلوی به ویژه از سال ۱۳۴۲ به بعد، به‌طور کلی و نیز سیاست‌های خاص جنسیتی رژیم شاه در زمینه زنان جستجو کرد. تاریخچه پیدایش سازمان‌های مستقل زنان جای خود را به یک نهاد دولتی یعنی کانون بانوان داد که اهدافی به جز اهداف مورد نظر جنبش زنان را پیگیری می‌کرد. روند رشد سازمان مستقل زنان پس از شهریور ۱۳۲۰ش با شدت بیشتری ادامه یافت تا این‌که با ایجاد فدراسیونی از پانزده سازمان که شورای عالی سازمان‌های زنان ایران نامیده می‌شد، به اوج خود رسید. این شورا تلاش‌های خود را بر کسب حق رأی برای زنان متمرکز کرده بود. در سال ۱۳۴۴ش در پیگیری سیاست‌نوسازی و همگام با ایدئولوژی تمدن بزرگ، محمدرضا پهلوی به تأسیس سازمان زنان ایران فرمان داد تا بدین ترتیب همچون رویه دیگر دیکتاتورهای نوساز به کانالیزه کردن و گنجانیدن مشارکت زنان در روند نوسازی بپردازد. این سازمان از استقلالی که لازمه کار سازمان‌های زنان جهت پیکار جهت دستیابی به حقوق زنان است، برخوردار نبود و حتی اساسنامه آن نیز با توجه به دگرگونی در سیاست‌های کلان رژیم پهلوی، دگرگونی می‌پذیرفت. این سازمان در ابتدا غیرسیاسی، با تأسیس

حزب رستاخیز، فعالیت‌های سیاسی را نیز به وظایفش افزود. عواملی چند دست به دست هم دادند و این سازمان را از کارآمدی بازداشتند. که مهم‌تر از همه، ایستارهای زن‌ستیزانه خود شاه و عدم اعتقاد قلبی و راستین وی به تغییر و اصلاح وضعیت زنان بود. ساختار پدرسالارانه حکومت پهلوی نیز مانع بزرگ دیگری بود. ترکیب رهبری سازمان زنان نیز که افراد بسیار بدنامی همچون اشرف پهلوی در آن حضور داشتند، به اعتبار و مشروعیت آن آسیبی جدی وارد آورد. سازمان زنان به یکی از نهادهایی تبدیل شد که اساساً وظیفه اعمال و توجیه سیاست‌های جنسیتی رژیم پهلوی را بر عهده داشت. به همین خاطر، از پیگیری مستقلاً حقوق زنان و تلاش برای بهبود وضعیت آنان به ویژه افزایش مشارکت سیاسی آنان بازماند. در این میان، دولت مطلقه در زمان هر دو پادشاه پهلوی همواره مانعی بزرگ را در راه تشکیل و عملکرد سازمان‌ها و احزاب مستقل زنان پدید می‌آوردند، زیرا وجود این گونه سازمان‌ها را با پیگیری اهداف جنسیتی رژیم سیاسی خویش در تعارض می‌دیدند.

یادداشت‌ها

1. Parvin Paidar, *Women and the political process in the twentieth Century Iran*, Cambridge: cambridge University press, 1994, P. 52.

۲. برای مطالعه بیشتر در خصوص این انجمن‌ها، نگاه کنید به: ژانت آفاری، انجمن‌های نیمه سری زنان در نهضت مشروطه، ترجمه جواد یوسفیان، تهران، نشر بانو، ۱۳۷۷، فصل نخست.

۳. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد دوم، تهران، ابن سینا، ۱۳۶۴، صص ۶۴-۶۱.

4. Paidar, op. cit., p. 68.

۵. احمد کسروی، تاریخ مشروطیت ایران، جلد دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱، ص

۶۴۶

۶. ملک‌زاده، جلد سوم، پیشین، ص ۱۴۵.

7. Paidar, op. cit., p. 74.

8. Women's Emancipation

۹. مهرانگیز کار، حقوق سیاسی زنان ایران، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۶، ص ۲۳.

10. Paidar, op. cit., p. 102.

۱۱. بدرالملوک بامداد، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۷، ص ۸۹.
۱۲. همان، ص ۹۱.

13. Paidar, op. cit., p. 103.

۱۴. بامداد، پیشین، ص ۸.
۱۵. کار، پیشین، ص ۲۷.
۱۶. محمدعلی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۶، ص ۲۷۲.

17. Paidar, op. cit., p. 148.

۱۸. اورiana فالاجی، مصاحبه با تاریخ‌سازان، ترجمه پیروز ملکی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۳.
۱۹. نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم، ۱۳۶۹، ص ۳۵۴.

۲۰. فرد هیلیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌اله نیک‌آیین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۲۶.

21. Paidar, op. cit., p. 149.

۲۲. اساسنامه سازمان زنان ایران، ماده ۷.

23. Paidar, op. cit., p. 149.

24. Mahnaz Afkhami, "Iran: A Future in the past - The "Pre - revolutionary" Women's Movements," in Robin Morgan (ed), Sisterhood is Global, Garden City: Anchor Books, 1984, p. 331.

۲۵. اساسنامه سازمان زنان ایران، ماده ۱.

26. Elize Sansarian. The Women's Rights Movements in Iran, Newyork: praeger, 1982, p. 83.

27. Paidar, op. cit., p. 150.

28. Afkhami, op. cit., P. 331.

29. Ibid., P. 332.

30. Paidar, op. cit., p. 150.

31. Afsaneh Najmabadi, "Hazards of Modernity and Morality: Women, State and Ideology in Contemporary Iran", in D. kandiotti (ed), Women, Islam, and State, London: Macmillan press, 1991, p. 62.

32. Ibid., p. 62.

33. Non - Governmental Organizations (NGOs)

۳۴. منظور سازمان «خواهری، جهانی است» (Sisterhood is Global) می‌باشد که مقر آن در ایالات متحده است.

35. Afkhami, op. cit., P. 335.

36. Paidar, op. cit., p. 150.

37. Najmabadi, op. cit., P. 63.

۳۸. کدی، پیشین، ص ۳۶۴.

39. Afkhami, op. cit., pp. 335.

40. Sansarian, op. cit., p. 117.

۴۱. جان فوران، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران، نشر رسا، ۱۳۷۷،

ص ۵۶۱.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مقایسه فعالیت‌های زنان در تأسیس مدارس دخترانه دوران قاجار و پهلوی در فارس

زهره حامدی *

قبل از جنبش مشروطیت در تهران و شهرستان‌ها مدرسه به شیوه جدید وجود نداشت. تنها از تأسیس مدرسه‌ای به نام پرورش در ۱۳۲۱ ق مری توسط طوبی رشدیه در تهران نام برده شده است، که آن هم چند روز بیشتر دوام نیاورد و توسط مأموران دولتی بسته شد. پس از پیروزی مشروطیت توسط زنان آگاه و علاقه‌مند به تحصیل دختران در تهران مدارس ملی دخترانه تأسیس شد. روند تأسیس این گونه مدارس کمابیش تا سال‌های بعد از جنگ جهانی اول ادامه یافت. پس از اتمام جنگ جهانی اول نصیرالدوله (بدر) وزیر معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه دستور تأسیس مدارس دولتی دخترانه و پسرانه را داد. براساس دستور نصیرالدوله ۱۰ مدرسه دولتی دخترانه در تهران تأسیس شد. تا پایان عصر قاجار تعداد دانش‌آموزان دختر در مدارس ملی و دولتی تهران رو به افزایش بوده است.

در شیراز و فارس تأسیس مدارس دخترانه به سال‌های پس از جنگ جهانی اول

*. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد داراب، دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه

باز می‌گردد. در روزنامه‌های دوره مورد نظر که در شیراز منتشر می‌شده است مقالات متعددی در خصوص اشتیاق برخی از زنان در ارتباط با تأسیس مدارس و تربیت یافتن دختران به چاپ رسیده است که دارای اهمیت فراوان است. در این مقالات لزوم تأسیس مدارس دخترانه و با سواد شدن آن‌ها به عنوان «مادران فردا» و «تربیت کننده فرزندان» و این که «فقط با جهالت عصمت و عفت باقی نمی‌ماند» و «افزایش آگاهی و دانش زنان مغایر با مسائل اسلامی نیست» از جمله مباحثی بود که در روزنامه‌ها به چاپ رسیده است. همچنین اشاره شده است که روحانیون خود عهده‌دار تأسیس مدارس دخترانه شوند تا مطمئن شوند خلاف شرع در مدارس رواج نمی‌یابد.

در ۱۳۳۷ ق/ ۱۲۹۸ ش.، روزنامه فارس مقاله نسبتاً مفصّلی منتشر نمود. در آن دیدگاهی که نسبت به با سواد شدن دختران و تأسیس مدارس برای آن‌ها مطرح بود را ذکر کرده است که در این مقاله دختران ایرانی به سه دسته تقسیم شده‌اند: گروهی که در طبقه اول قرار می‌گیرند. نویسنده مقاله معتقد است نود و هشت درصد دختران در این طبقه می‌گنجند که برای تربیت آن‌ها گذراندن تحصیلات شامل نوشتن و خواندن فارسی و حساب را لازم می‌داند و سپس یادگیری ورزش، فن خانه داری و آشپزی و خیاطی.

طبقه دوم را شامل معدودی از دختران مرفه می‌داند که تحصیلات عالی در اروپا و تهران داشتند و طبقه سوم دخترانی که برای به دست آوردن معاش و تحصیل می‌خواهند آموزش ببینند و چنین ذکر کرده که هنوز موقع آن نرسیده یعنی مملکت هنوز آن قدر پیشرفت نکرده است که زنی به عنوان وکیل یا دکتر یا سایر مشاغل در ادارات دولتی استخدام شود. نویسنده مقاله بعد از ذکر این طبقه بندی پیشنهاد سه شغل داده است که زنان می‌توانند پس از تحصیل بدست آورند:

- ۱ - وارد شدن به مدارس اطفال و تعلیم آنان
- ۲ - طبابت: زنان می‌توانستند در مدارس طب در تهران وارد شوند و بعد طبابت کنند.

۳. شغل مربی‌گری: به این معنا که فرد پس از گذراندن دوره‌ای دو ساله

می‌توانست مربی خانواده‌ای شده و زنان و کودکان خانواده را تربیت کند. در نهایت، نویسنده مقاله نه تنها کسب علوم عالیه را لازم ندانسته، بلکه مضر هم دانسته است و به واسطه مرگ و میر اطفال در آن زمان لازم می‌داند که دختران ایرانی دوره‌ای از تعلیمات مدرسه‌ای و حفظ الصحه منزل و سواد مختصر فارسی را فرا گیرند و پیشنهاد داده است که یکی از اهالی با نفوذ و ثروتمند شیراز این مدارس را بنا کنند تا دختران با سواد و خوب تربیت شوند تا هم در زندگی موفق باشند و هم باعث رشد و ترقی کشور شوند. بنابراین آن چه به عنوان تحصیل زن در جامعه فارس البته عمدتاً در شیراز مطرح شد نه برای به دست آوردن تحصیلات عالیه و یا داشتن استقلال مالی، بلکه برای تربیت فرزندان و زنان خانواده و اداره صحیح امور خانه بوده است.

با تمایلی که زنان و مردان آن عصر نسبت به تأسیس مدرسه برای دختران داشتند با تأسیس اولین مدرسه دخترانه در شیراز که بنات نام گرفت برخی از گروه‌های مذهبی واکنش نشان دادند به طوری که حتی یک هفته بر منابع حاضر نشدند.

اما به تدریج با تمام این مخالفت‌ها این مدارس به حیات خود ادامه داد و به فاصله کمی مدارس دیگری برای دختران در شیراز و برخی از شهرهای فارس تأسیس شدند.

مدارس دخترانه‌ای که در واپسین روزهای سلطنت قاجار در شیراز تأسیس شد: مدرسه بنات: در ۱۳۳۸ق/ ۱۲۹۹ش به مدیریت مخلوقه خالقی تأسیس شد و مخارج مدرسه را تعدادی از صاحب منصبان قشون جنوب می‌پرداختند.

مدرسه تربیت بنات (تربیت نسوان): در سال ۱۳۳۸ق ملا علیرضا آن را تأسیس کرد. قبلاً وی مدارس پسرانه تأسیس کرده بود و همسر این شخص دختران را آموزش می‌داد تا اینکه بالاخره مدرسه دخترانه تأسیس کرد.

مدرسه عفتیه (دولتی): در ۱۳۳۹ق سکینه عفت آغازی آن را تأسیس کرد و میرزا رحمت (رییس معارف فارس) او را تشویق به این جریان نمود. مدرسه فاطمیه: در ۱۳۳۹ق حبیبه عظیمی آن را تأسیس کرد.

مدرسه ادب بنات (ملی): در ۱۳۲۹ ق بیگم آغا شیوا آن را تأسیس کرد.
 مدرسه عصمتیه: در ۱۳۳۹ ق تحت نظر محمد خوشنویس زاده به مدیریت حیا خوشنویس زاده تأسیس شد.
 مدرسه ناموس: در سال ۱۳۰۳ ش عالم تاج ناموس آن را تأسیس کرد و مدیریت آن را طلعت مجتهدی داشته است.
 مدرسه احتجاجیه (بدر): سال ۱۳۴۴ ق/ ۱۳۰۴ ش خانمی خلیلی آن را تأسیس کرد.

مدارس دخترانه شهرستان های فارس

تنها شهرستان فارس پس از شیراز، آباده، اقدام به تأسیس مدرسه دخترانه در عصر قاجار نمود که شامل موارد زیر بوده است: مدرسه تربیت ملی اناث: که ظاهراً در ۱۲۹۰ ش توسط طلعت آباده تأسیس شده است. مدرسه زنهاریه: در ۱۳۰۳ ش توسط یاور امان الله خان تأسیس و مدیریت آن به خانم روحانیه سپرده شد.

تأسیس مدارس در دوره پهلوی اول

در دوره رضاشاه تأسیس مدارس توسط زنان با توجه به زمینه هایی که در دوره قاجار ایجاد شده بود تداوم یافت. بسیاری از مدرسی که در سال های نخستین قدرت گیری رضاشاه در فارس به ویژه در شیراز آموزش جدید را به دختران می آموختند، همان مدارس عصر قاجاریه بوده است. در این دوره در شیراز به مرور به تعداد دانش آموزان و مقاطع تحصیلی افزوده شده است.

در مجله عالم نسوان که توسط زنان آگاه به رشته تحریر در می آمده است در خصوص تعلیم و تربیت زنان و با سواد کردن مادران مطالب مهمی به چاپ رسیده است. در تعدادی از شماره های این مجله مقایسه ای بین وضعیّت زنان در کشورهای نظیر فرانسه، انگلیس، سوئد، ژاپن، چین و هند انجام گرفته است و چنین ذکر شده است که لیاقت و شایستگی زنان در امور مختلف که در مسائل اجتماعی نمود یافته به خودشان بستگی داشته است. به طور مثال در جامعه ای نظیر هند که به

تکدی‌گری می‌پرداختند مسئول بدبختی را خودشان دانسته و یا در چین هم، زنانی بودند که ریاست بانک و یا مقامات بالای اداری داشتند و هم زنانی که بسیار ترسو بودند و حتی تنها در خیابان رفت و آمد نمی‌کردند. در ژاپن زنان علی‌رغم مخالفت مردان مشاغلی نظیر روزنامه‌نگاری، نویسندگی، پلیس و غیره داشتند. در سوئد برخی از زنان ارتباط با جامعه ملل داشتند. در فرانسه و انگلیس هنوز برخی از زنان حقوق اجتماعی خود را کاملاً بدست نیاورده بودند.

نظیر این مقالات که مقایسه‌ای بین زنان در سایر نقاط جهان با زنان ایرانی بود تازگی نداشت. بلکه در مجلاتی که در عصر قاجار نیز انتشار می‌یافت، مانند: «زبان زنان» و «جهان زنان» مقالاتی درج می‌شد که همگی به منظور ایجاد آگاهی زنان ایران از طریق مقایسه و شناخت بیشتر وضعیت و شرایطشان بوده است، لیکن نکته قابل توجه در مقالاتی که در فاصله سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۹ ش به چاپ می‌رسیده است علاوه بر جنبه مقایسه‌ای، نویسندگان مقالات از زنان باسواد خواسته‌اند که با سه ساعت وقت گذاشتن در هفته به زنان بی‌سواد خواندن و نوشتن فارسی را تعلیم دهند و اظهار کردند که مانه نیاز به ساختمان و تجهیزات داریم و نه بودجه و کمک مالی و غیره. این بدان معناست که راه‌های عملی‌تری را برای آموزش و باسواد کردن زنان یافته بودند و می‌توان جدّیتی را برای باسواد شدن زنان متصور شد. مهم‌تر این‌که ارائه چنین تفکری توسط زنان و عملی شدن آن نیز توسط خود آن‌ها انجام گرفته است.

همان‌طور که ذکر شد در سال‌های نخستین دوره پهلوی اول مدارس دخترانه عمدتاً در ادامه همان مدارس قاجاریه تأسیس شد، اما اکنون به تعداد دانش‌آموزان و مقاطع تحصیلی افزوده گشت و دروسی مانند ورزش و ژیمناستیک که در عصر قاجار در کنار دروس دیگر قرار داشت، حال با جدّیتی بیشتری تعلیم داده شد. در سایر نقاط فارس تأسیس مدارس دخترانه تقریباً از ۱۳۰۷ ش به بعد انجام پذیرفته است. مدارس این دوره شامل موارد زیر بودند:

* دو مدرسه تربیت بنات و بنات قبل از دوره پهلوی منحل شدند.

۲۵۰ □ زن در تاریخ ایران معاصر

نام مدرسه	تاریخ تأسیس	مدیر و مؤسس
عفتیه	۱۳۳۹ش	سکینه (عفت آغازی)
فاطمیه	۱۳۳۹ش	حبیبه عظیمی
ملی ادب بنات	۱۳۳۹ش	نزهت شیوا
عصمتیه	۱۳۳۹ش	مؤسس: محمد خوشنویس زاده مدیر: حیا
ناموس	۱۳۰۳ش	عالم تاج ناموس
احتجابیه	۱۳۱۴ش	صغری خللی در ۱۳۱۵ش بدر نام گرفت.
بهجتیه	۱۳۴۵ش	بتول دانشی
مهرآیین	۱۲۴۷ق	اولین باز توسط میسیونرهای مذهبی در عصر محمدشاه ایجاد شد.

مدارس دخترانه شیراز که در عصر پهلوی اول تأسیس شده‌اند.

نام مدرسه	تاریخ تأسیس	مدیر و مؤسس
مخدرات	۱۳۱۴ش	کوکب الشریعه مویدی
دوشیزگان پهلوی	۱۳۱۴ش	پروین مارشال پیرغیبی
هدایت	۱۳۱۴ش	شمس الملوک ذوالقدری
دوشیزگان پارس	۱۳۱۴ش	نفیسه حق‌نویس
افتخاریه	۱۳۱۴ش	خدیجه سلطانی
مختلط فرح	۱۳۱۴ش	کبری یلدایی
علوی	۱۳۱۵ش	سکینه جبّاری

مدارس شهرستان‌های فارس

آباد: تربیت ملی اناث که در ۱۲۹۰ش تأسیس شده بود

دبستان دولتی دوشیزگان که نام قبلی آن زنهاریه بوده است و در دوره قاجار تأسیس شده بود:

جهرم: دبستان دولتی دخترانه تأسیس ۱۳۰۷ش

فسا: دبستان دولتی دخترانه تأسیس ۱۳۰۷ش
 کازرون: دبستان دولتی دخترانه تأسیس ۱۳۰۷ش
 اصطهبانات: دبستان دولتی دخترانه تأسیس ۱۳۰۷ش
 نیریز: دبستان دولتی دخترانه تأسیس احتمالاً ۱۳۱۵ - ۱۳۱۴ش
 لار: دبستان دولتی دخترانه تأسیس ۱۳۱۴ش

پیشکش به تبرستان
 www.tabarestan.info

نتیجه

زنان فارس در عصر قاجاریه به منظور تأسیس مدارس دخترانه و باسواد کردن آنان تلاش مستمری انجام دادند. اگر با عمق بیشتری به عملکرد زنان شیراز در تأسیس مدارس دخترانه توجه شود می‌توان چنین ارزیابی نمود که اساس فعالیت آنان بر چنین اعتقاد و تفکری قرار داشت که برای تربیت فرزندان و نسل آینده نیاز به مادر آگاه و باسواد است و به‌رغم مدت کوتاه پس از جنگ جهانی اول تا پایان سلطنت قاجاریه بیشترین فعالیت را در تأسیس مدارس ملی در مقطع ابتدایی از خود نشان دادند. با قدرت گرفتن رضاشاه فعالیت‌های زنان شیراز و فارس ادامه یافت، در ابتدا بر تعداد دانش‌آموزان دختر و سپس بر تعداد مدارس افزوده گشت. اما نکته قابل توجه این است که مدارس عصر پهلوی عمدتاً ادامه همان عملکرد عصر قاجار است که به تبع از نتایج مشروطیت است. تعداد مدارس دخترانه‌ای که در عصر پهلوی اول ایجاد شده است در مقایسه با عصر قاجاریه به‌رغم فضای سیاسی متفاوت، از آهنگ رشد برخوردار نیست. همچنین فزونی تعداد مدارس ملی نسبت به مدارس دولتی در دوره رضاشاه همچنان حفظ شده است، بدین معنا که برتری با مدارس ملی بوده است. در شیراز و به‌خصوص فارس در دوره رضاشاه بر تعداد دانش‌آموزان دختر و مقاطع تحصیلی اضافه می‌شود. این مقاطع تحصیلی منحصر به ابتدایی نبوده است، بلکه به تدریج مقطع متوسطه به آن اضافه می‌شود. از ۱۳۱۴ش به بعد بر تعداد مدارس دخترانه شیراز افزوده شد. در مجموع با توجه به دو فضای متفاوت قاجار و پهلوی اول به لحاظ سیاسی و اجتماعی، به واسطه جریان مشروطیت در دوره قاجاریه اساس و پایه تأسیس مدارس دخترانه در فارس ریخته

شد و در دوره رضاشاه ادامه همان روندی است که در دوره قبل از وی پایه گذاری شده بود.

یادداشت‌ها

۱. شمس‌الدین رشدیه، سوانح عمر، چاپ اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۱۴۸.
۲. روزنامه ایران نو، ۴ شوال ۱۳۲، ش ۳، ص ۱، همان ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹، ش ۵، ص ۱. همچنین جهت اطلاعات بیشتر ر.ک. به مقاله «نقش زنان در تاسیس مدارس جدید از مشروطیت تا پایان دوره قاجاریه» زهرا حامدی، ویژه‌نامه سمینار بین‌المللی زن در ادوار مختلف تاریخ ایران، بهمن ۱۳۸۱.
۳. سال‌نامه وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه ۱۲۹۷ ش. | ۱۳۳۶ ق، ص ۷۶.
۴. سند ش ۶۳۸، ش تنظیم ۵۱۰۰۷ به نقل از سهیلا ترابی فارسانی، اسنادی از مدارس دختران از مشروطیت تا پهلوی، چاپ اول تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۸، ص ص ۱۰۲ - ۶۴.
۵. روزنامه استخر، ۲۲ شوال ۱۳۳۷ / ۳۰ سرطان ۱۲۹۸، ش ۸۲، سال دوم، ص ۲.
۶. همان جا
۷. همان جا
۸. همان جا
۹. روزنامه فارس، ۱۹ ذی‌القعدة ۱۳۳۷، ش ۴۶، سال سوم، ص ۶.
۱۰. همان، ۲۹ رمضان ۱۳۳۷، ش ۳۹، سال سوم، ص ۹.
۱۱. همان، ۲۵ شوال ۱۳۳۸ / ۲۱ سرطان ۱۲۹۹، ش ۲، سال پنجم، ص ۸، سال‌نامه معارف فارس، ۱۳۱۵ - ۱۳۱۴، شیراز، چاپ‌خانه آفتاب، بی‌تا، ص ۴۸.
۱۲. همان، ص ۴۸.
۱۳. همان، ص ۴۹.
۱۴. همان، ص ۵۱.

۱۵. همان، ص ۵۲.
۱۶. همان‌جا.
۱۷. همان، ص ۵۳.
۱۸. همان، ص ۵۴.
۱۹. سالنامه معارف فارس، ص ۷۳.
۲۰. روزنامه استخر، ۲۶ ثور ۱۳۰۳ / ۱۰ شوال ۱۳۴۲ ش ۷، سال هفتم، ص ۲، سالنامه معارف فارس، ص ۷۴.
۲۱. مجله عالم نسوان «اخبار ترقی نسوان»، بهمن ۱۳۰۵، ش ۴، سال هفتم، ص ۵۲-۵۳.
۲۲. همان منبع، تیر ۱۳۰۶، ش ۷ و ۸، سال هفتم ص ص ۲۶۷ - ۲۶۶.
۲۳. همان منبع، بهمن ۱۳۰۵، ش ۲، سال هفتم، ص ۵۳.
۲۴. همان، اردیبهشت ۱۳۰۹، ش ۳، سال دهم، ص ۱ و بسیاری از شماره‌های دیگر این مجله.
۲۵. سالنامه معارف فارس، فصل دوم قسمت اناث.
۲۶. همان منبع، صص ۴۹-۵۶.
۲۷. همان منبع، صص ۶۹-۷۲.
۲۸. همان منبع، صص ۷۴-۷۳ همچنین ر.ک. به روزنامه استخر، ۲۶ ثور ۱۳۰۳، ش ۷، سال هفتم، ص ۲.
۲۹. همان منبع، ص ۷۹.
۳۰. همان منبع، ص ۸۴.
۳۱. همان منبع، ص ۸۷.
۳۲. همان منبع، ص ۸۹.
۳۳. همان منبع، ص ۸۸.
۳۴. همان منبع، ص ۸۰.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فروغ فرخزاد روایتی از جویبار زندگی زن معاصر

* دکتر معصومه خدادادی مهاباد

در اوایل قرن نوزدهم میلادی، جریانی فکری - فلسفی در آلمان به وجود آمد که ایده آلیسم نام گرفت. هگل، فیخته و شلینگ از فیلسوفان معروف این جریان بودند. هگل با وضع ترکیبی به نام «روح زمانه» (Zeit Geist) در صدد تعلیل جریان‌های فکری اعصار مختلف برآمد. از نظر هگل، هر اندیشه‌ای تاریخی دارد و فلسفه‌ها و افکار را نباید به‌طور انتزاعی و بیرون از تاریخ بررسی کرد. او در کتاب «پدیدارشناسی روح» این روش را در بررسی آراء و اندیشه‌های ادوار مختلف به کار برد.

اندیشه روح زمانه و روش تاریخی، بعدها دستمایه‌ای شد برای روان‌شناسان و جامعه‌شناسان که در مطالعات خود از این روش بهره بردند. فیلسوفانی مانند دیلتای و ویندلبانند (فیلسوف نئوکانتی آلمانی) نیز با استفاده از روش تاریخی، انشاقی بین دو دسته علوم تاریخی و فرهنگی از یک طرف و علوم طبیعی از طرف دیگر به وجود آوردند.

منتقدان ادبی پیرو این مکتب، بعدها نقد ادبی را جزو علوم دسته اول به حساب آوردند و معتقد بودند که روش های نقد ادبی از روش های علوم تجربی جداست و منتقد ادبی نباید به یک متن ادبی همچون یک پدیدار واقعی نگاه کند. امروزه هیچ مکتب نقد ادبی نیست که از این روش برکنار مانده باشد.

روش نقد ادبی هرمنوتیک که امروزه با نام افرادی چون هیرش، گادامر و پلریکورگره خورده است نیز در واقع بسط همان روش تاریخی هگل و پیروانش است که اعتقاد دارند زمینه یک متن همچون ظرفی است که مظهر و خود متن را، احاطه کرده است و در متن می توانیم انعکاسی از زمینه بیابیم. زمینه یک متن شرایط روانی نویسنده یا شاعر، شرایط اجتماعی، سیاسی، طبقاتی و فرهنگی است.

مثلاً فروید در مقاله داستایوفسکی و پدرکشی از زاویه روانکاوی به شخصیت های رمان «برادران کارامازوف» می نگرد. در این مقاله، وی صفات مفسده جو و بزهکار و زودرنج و روان نژند را به قهرمانان داستان نسبت می دهد و معتقد است که چون داستایوفسکی در ذات خود چنین شخصیتی بوده به دست چین کردن شخصیت های تندخو و خودخواه پرداخته است و زودرنجی شخصیت های داستان را تبلور خصلت های دگرآزارانه «سادیسزم» نویسنده می داند. روان نژندی قهرمانان را با بیماری صرع نویسنده توجیه می کند و اصولاً معتقد است قتل پدر در رمان برادران کارامازوف با قتل پدر داستایوفسکی ارتباطی بی چون و چرا دارد؛ و یا لوکاج در بررسی آثار رئالیست های اروپایی از قبیل بالزاک، استاندال و زولا - که به دلیل ارتباط تنگاتنگ ناتورالیسم و رئالیسم، به آثار وی پرداخته است - تحلیل طبقاتی از رمان های این نویسندگان می کند.^۱

یکی از اندیشه های اساسی در دو مکتب فکری ایده آلیسم و رمانتیسم، «از خود بیگانگی» (الیناسیون) است در جهان مدرن هم فرد و هم انسان احساس می کند چیز ارزشمندی را باخته است. مشخصه بینش رمانتیک، این باور درد آلود است که واقعیت حاضر، فاقد برخی ارزش های اساسی انسانی است، ارزش هایی که بیگانه شده اند. آدمیان در حال حاضر تحت تأثیر بیگانگی شدید، احساس می کنند تبعید شده اند. شلگل در تعریف احساس رمانتیک می گوید: «روح در زیر بیدبنان گریان

تبعید است. روح که جایگاه معنویت در انسان است، در هم‌اکنون و هم‌این‌جا زندگی می‌کند به دور از خانه و کاشانه پدری واقعیش».^۲

احساس از خودبیگانگی و جدایی روح از خانه واقعیش، یکی از احساسات اساسی انسان‌ها با عواطف مذهبی است. چندان‌که این احساس، در نهایت خصلت نوستالژیک (Nostalgic) به بار می‌آورد. ادبیات کلاسیک - و به ویژه عرفانی - ما آکنده از ابیاتی است که بازگوکننده این احساس است:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم^۳

تورا ز کنگره عرش می‌زنند صفر
ندانمت که در این دامگه چه افتاده‌است^۴

بشنو این نی چون شکایت می‌کند
از جدایی‌ها حکایت می‌کند^۵

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک
چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم^۶

شاعر و نویسنده تنها در پشت میز تحریر درست نمی‌شود؛ بلکه در دیگ جوشان زندگی به‌وجود می‌آید، زیرا درک محبت و احساسات باید مقدم بر شرح احساسات باشد. به قول وصال شیرازی:

گریه دانم که در آن دل نکند تأثیری زنگی از آینه خواطر خود می‌شویم
شکوه‌دانم که رهی دردل سنگش نکند سخنی از پی آسایش دل می‌گویم
هنرمند، دردمندی است که خود به تکاپو می‌افتد تا به درمان پیردازد. هنگامی که روح حساس هنرمند از واقعیات رنج‌آور عالم، وازده می‌شود به عالم هنر پناه می‌برد و بسیاری از وازدگی‌ها و محرومیت‌ها را با مکانیزم هنر جبران می‌کند:

گردون به درد و رنج مرا کشته بود اگر پیوند عمر من نشدی نظم جان‌فزای
(مسعود سعد)

ری (Rey) در مقاله‌ای با عنوان «خاطره، فراموشی و نوستالژیا در خانواده درمانی» حس نوستالژیا را مهم‌ترین عامل در تحولات و ارتباطات خانوادگی می‌داند.^۷

کلیه حوادث برجسته خاطره‌سازی که در زندگی ادبا پیش آمده به‌طور بارز در آثار آن‌ها منعکس شده است و برخی از این پیشامدها به گونه‌ای است که شاعر در برگشت به آن زمان (Flash back) به سر می‌برد.

فروغ فرخزاد در این ارتباط، مطالبی دارد که گویای قوت و شدت این احساس در شاعر است. احساسی که به غنا و لطافت و بلاغت شعرش می‌افزاید. «برای من هنوز هم که دوران کودکی و حتی جوانی (از نظر روحی) راپشت سر گذاشته‌ام و از بسیاری از احساساتی که دیگران معتقد بودند عامل بروز آن تنها کودکی و نیکبختی است، تهی شده‌ام. خیلی چیزها وجود دارد که با وجود جنبه خنده‌آور ظاهرش مرا به شدت تکان می‌دهد. هنوز که هنوز است و حتی اوایل پاییز هر سال مادرم لباس‌های زمستانی بچه‌ها را از صندوق بیرون می‌آورد تا به قول معروف آفتاب بدهد. دیدن لباس‌های کودکی‌ام که مادر به حفظ آن‌ها علاقه دارد، جستجو در جیب‌های آن‌ها و پیدا کردن نخودچی یا کشمش گندیده‌ای که غالباً در ته جیب‌ها وجود دارد در من حالت عجیبی ایجاد می‌کند. ناگهان خود را همان قدر کوچک و معصوم و بی‌خیال می‌بینم».^۸

عشق و زندگی عاشقانه، مرگ، سفرهایی که به نوعی در زندگی فرد تأثیر گذاشته است همه خاطرات فردی است که تکرار آن‌ها به خاطر نارضایتی از وضع موجود است و منجر به ایجاد احساس نوستالژیک می‌گردد. یکی از کارکردهای تکرار خاطره، فرار از وضع موجود است. گاه فرد در زندگی خود دچار تناقض‌ها و ناملایمات می‌شود. در این جا خاطره به کمک او می‌آید تا وضع موجود را فراموش کرده، زندگی را برای خود قابل تحمل سازد. به قول فروغ فرخزاد «تمام ثروت مرا کاغذ باطله‌هایی تشکیل می‌دهد که در طول سال‌ها جمع کرده‌ام و به هر جا که می‌روم همراه می‌برم. کاغذهایی که دست دوستانم روزی بر آن‌ها نشانه‌ای نقش کرده، خطی کشیده یا تصویری طرح کرده است. از دیدن هر یک از آن‌ها به یاد یکی از روزهای از دست‌رفته زندگی‌ام می‌افتم و مثل این است که همه چیز برایم دوباره تجدید می‌شود».

فروید در مقاله‌ای با عنوان «یادها اجبار به تکرار و تعامل» همین مفهوم را

می شکافد و از تجربه خود در برخورد با بیمارانی صحبت می کند که با تکرار خاطراتی از دوران کودکی از درمان شدن ابا داشتند. وی در تئوری هایش اظهار می دارد که در ناراحتی های عصبی و روانی (نوروتیک)، در سرماخوردگی ها و شکست ها چنان چه شخص، صاحب قریحه هنری باشد، امکان دارد شکست و سرخوردگی را از راه تصعید (والایش = Sublimation) تبدیل به آثار هنری کند و با اجرای این کار هم تشفی و تسکین خاطر پیدا کند (که به نوبه خود ناراحتی و شکست او را درمان می کند یا تخفیف می دهد) و هم در زندگی موفقیت نسبی که از آن محروم بوده کسب نماید.

در اشعار فروغ این اظهار نارضایتی از زندگی و حس بازگشت به گذشته، نمودی پررنگ دارد. مثلاً سراسر منظومه «آن روزها» بازگویی و یادآوری کودکی است:

آن روزها رفتند
 آن روزهای خوب
 آن روزهای سالم سرشار
 آن آسمان های پر از پولک
 آن شاخساران پر از گیلان
 آن خانه های تکیه داده در حفاظت سبز پیچک ها به یکدیگر
 آن بام های بادبادک های بازیگوش
 آن کوچه های گیج از عطر اقاقی ها
 آن روزها رفتند^۹

همچنین است منظومه «بعد از تو»، که از اوان کودکی به خطاب «ای هفت سالگی» یاد می کند و لحظه رفتن به مدرسه را آغاز جهالت و پایان آزادی و آزاداندیشی می داند.

ای هفت سالگی
 ای لحظه شگفت عزیمت

بعد از تو هر چه رفت در انبوهی از جنون و جهالت رفت

بعد از پنجره که رابطه‌ای بود سخت زنده و روشن

میان ماه و پرند

میان ماه و نسیم

شکست ۱۰

جدایی ناپذیری نسل زنان فرهیخته با مظاهر فرهنگ عوام و تناقض حاصل از آن، عدم رضایتی می‌آفریند که درونمایه اکثر زنان شاعر و اهل سخن است. در سراسر ادبیات فارسی هیچ کس نتوانسته است - آن گونه که فروغ به تصویر کشیده - تصویر غم‌زده، دل‌مرده، مفلوک و در عین حال ساده زن ایرانی را بنمایاند.

کدام قله کدام اوج؟

مرا پناه دهید ای چراغ‌های مشوش

ای خانه‌های روشن شکاک

که جامه‌های شسته در آغوش دودهای معطر

بر بام‌های آفتابیتان تاب می‌خورند

مرا پناه دهید ای زنان ساده کامل

که از ورای پوست، سرانگشت‌های نازکتان

مسیر جنبش کیف‌آور جنینی را

دنبال می‌کند

و در شکاف گریبانتان همیشه هوا

به بوی شیر تازه می‌آمیزد

کدام قله کدام اوج؟

مرا پناه دهید ای اجاق‌های پر آتش - ای نعل‌های خوشبختی

و ای سرود ظرف‌های مسین در سیاهکاری مطبخ

و ای ترنم دلگیر چرخ خیاطی

و ای جدال روز و شب فرش‌ها و جاروها

مرا پناه دهید ای تمام عشق‌های حریمی

که میل دردناک بقا بستر تصرفتان را

به آب جادو

و قطره‌های خون تازه می‌آراید^{۱۱}

فروغ در توصیف این مطلب که شعر و هنر، مکانیزم دفاعی آدمی در برابر حرمان‌هاست می‌گوید: «رابطهٔ دو تا آدم هیچ وقت نمی‌تواند کامل و یا کامل‌کننده باشد، به‌خصوص در این دوره. اما شعر برای من مثل دوستی است که وقتی به او می‌رسم می‌توانم راحت با او درد دل کنم. یک جفتی است که کامل می‌کند. بعضی‌ها کمبودهای خودشان را در زندگی با پناه‌بردن به آدم‌های دیگر جبران می‌کنند، اما هیچ وقت جبران نمی‌شود. اگر جبران می‌شد آیا همین رابطه خودش بزرگترین شعر دنیا و هستی نبود»^{۱۲}

دیگر این زن ایرانی در داستان تلخ تاریخ، محدود و منعطف به مکعبی به نام خانه نیست. زن شاعر، در جامه‌ای نیمه متمدن نمادی از فرهیختگی مضاعف است، چرا که چنین جامعه‌ای مدنیت را هم در قالب و جامه‌ای مردانه تعریف می‌کند. فرخزاد در شعری با عنوان «آیه‌های زمینی» مردم این روزگار و خوگرفتن آن‌ها به بیهودگی. امور لغو را تشنیع می‌کند. تمدن معاصر است که این بلاها را بر سر مردم آورده و مردم به بهای دادن عشق و ایمان، صنعت را خریده‌اند.

آن‌گاه

خورشید سرد شد

و برکت از زمین‌ها رفت

و سبزه‌ها به صحراها خشکیدند

و ماهیان به دریاها خشکیدند

و خاک مردگانش را

زان پس به خود نپذیرفت

...

دیگر کسی به عشق نیندیشید

دیگر کسی به فتح نیندیشید

و هیچ کس

دیگر به هیچ چیز نیندیشید

در غارهای تنهایی

بیهودگی به دنیا آمد

خون بوی بنگ و افیون می‌داد

چه روزگار تلخ و سیاهی

نان، نیروی شگفت رسالت را

مغلوب کرده بود

...

خورشید مرده بود

و هیچ کس نمی‌دانست

که نام آن کبوتر غمگین

کز قلب‌ها گریخت ایمان است ۱۳

شکایت از عصر معراج فلزات و اشغال کردن دنیا به وسیله مکعب‌های سیمانی و

نیز هزینه‌ای که انسان در قبال آن پرداخته یکی از دغدغه‌های این شاعره معاصر

است:

برخاستم و آب نوشیدم

و ناگهان به خاطر آوردم

که کشتزارهای جوان تو از هجوم ملخ‌ها چگونه ترسیدند

چقدر باید پرداخت

چقدر باید برای رشد این مکعب سیمانی پرداخت ۱۴

زنانگی شعر این شاعر نه سخن گفتن از نخ و سوزن و سیر و پیاز که بیرون

ریختن سم‌هایی است که در طی قرون، روان زن ایرانی را آلوده کرده است.

شعر سرکشانه فروغ، غرولندی از سر ضعف نیست، بلکه طغیان روحی منتقد

است که از ترسیم دلگیر چرخ خیاطی گرفته تا نجات‌دهنده‌ای که نامش یا

حاجة الحاجات و یا قاضی القضاات است، آستانه حساسیت‌های اوست.

شعر فروغ، آینه‌ای تمام از دردهای جمع شده زن ایرانی است که به خاطر

استضعاف و استجهال، از عهده توصیف و شرح آن برنیامده‌اند و فروغ به سان فروغی جهنده و دمی پیدا و دیگر دم نهان طلوع می‌کند تا با وقتی اندک که اجل امان می‌دهد این دردها را بگوید و راهی برای حل این مسائل طرح کند.

منابع

۱. ر.ک: لوکاج، گئورگ، پژوهشی در رئالیسم اروپایی، ترجمه اکبر افسری.
۲. فصل‌نامه ارغنون، مقاله رمانتیسیم و تفکر اجتماعی، ش ۲، ص ۱۲۲.
۳. دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و غنی، بیت ۱۳ از غزل ۳۱۷.
۴. مأخذ پیشین، بیت ۵ از غزل ۳۷.
۵. مثنوی معنوی، نی‌نامه (بیت اول).
۶. غزلیات شمس
7. Rey, Yveline, 'Memoire, oubliete, nostalgia en therapie familiale: Vademander a mammy, elle te racontera" 1996: journal - Article.
۸. مجله خوشه نوروژ، ۱۳۴۶، نقل از نامه‌ای از فروغ
- ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴ - به ترتیب: دیوان فروغ، صص. ۲۸۹، ۴۳۹، ۳۸۱، ۲۷، ۳۶۱، ۴۴۲.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مطبوعات زنان در دوره مشروطیت

*

دکتر خسرو خوانساری

نهضت مشروطیت که با انتشار مقالات انقلابی در مطبوعات و جنبش‌های پراکنده و بعداً متشکل مردم آغاز شد، میدان تازه‌ای بود برای زنان پیشرو ایران که هم‌زمان با بانگ مبارزه با استبداد و همکاری با مردان انقلابی فریاد مظلومیت خویش را در صفحات همین روزنامه‌ها سر دهند. البته در این زمان روزنامه‌های انقلابی وقت نیز از توجه به محرومیت‌های زنان غافل نمانده بودند.

در آستانه مشروطیت و شکل‌گیری این انقلاب بود که جامعه ایران دچار تحولی فرهنگی و سیاسی شد و مطبوعات کشور جلوه‌گاه خشم و خروش مردمی شد که از شدت فساد و ناامنی و استبداد به ستوه آمده بودند. بالطبع تحول فکری در قشری از جامعه و حمایت مطبوعات از حقوق زنان، زمینه فعالیت اجتماعی را بیش از پیش برای زنان فراهم کرد و آنان با تأسیس مدارس دخترانه و انجمن‌های سری فعالیت گسترده‌ای را جهت ارتقای دانش و بینش زنان شروع کردند. انقلاب مشروطه نه تنها تحول فکری و اجتماعی در میان مردان ایران ایجاد کرد،

بلکه در میان زنان ایران نیز آگاهی قابل توجهی پدید آورد. به طوری که آنان فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی قابل ملاحظه‌ای را شروع کردند. از این پس بیشتر فعالیت زنان در زمینه تعلیم و تربیت و ایجاد مدارس دخترانه در سراسر کشور بود و همین مراکز آموزشی پایه و اساس روزنامه نگاری زنان در ایران شد.

در واقع تا آغاز دوره مشروطیت تعلیم و تربیت دختران ایران منحصر به همین مدارس بود که تنی چند از دختران مسلمان - البته با حجاب کامل - به آن راه یافته بودند و تحت نظر معلمان و مربیانی که همه آن‌ها زن بودند درس می‌خواندند. اما با وجود همه پیشرفتی که در دانش و بینش زنان به وجود آمد، متأسفانه در این دوره اثری از نشریات زنانه نمی‌بینیم. ولی می‌توان گفت کلیه فعالیت‌های زنان در آستانه مشروطیت اعم از آموزشی، سیاسی و همچنین تحولات ایجاد شده در ایران، زمینه‌ساز انتشار اولین نشریات زنان در دوران مشروطیت شد.

به طور کلی تاریخ روزنامه نگاری زنان همچون روزنامه نگاری مردان در بستر پرفراز و نشیب و ناهمواری حرکت کرده است. با این تفاوت که دقیقاً فشار مضاعفی بر شانه‌های ظریف اما توانای روزنامه نگار تحمیل شد تا بتواند در دیوارهای نفوذناپذیر عقاید و باورهای کهنه، روزنه‌ای بگشاید تا هوای تازه آگاهی به مشام مردم برسد. تا بتواند از زن بگوید و از مظلومیتی که در طی سالیان سال، عرصه زندگی را بر زن تنگ‌تر و تنگ‌تر کرده است.

تاریخ روزنامه نگاری زنان نیز پر است از بگیر و ببندها، تهدیدها و حتی حبس‌ها. آنچه که امروز زنان روزنامه نگار و صاحبان نشریات ویژه زنان میراث‌دار آن هستند، بی‌تردید ارثیه گران‌بهای است که به بهای تلاش‌ها، محرومیت‌ها و زحمات زیادی بدست آمده است.

اغلب صاحب نظران، تحول در بینش و شروع بیداری سیاسی و اجتماعی را دوران انقلاب مشروطه می‌دانند. دکتر حمید مولانا معتقد است: «عموماً تا انقلاب مشروطه زنان نقش مهم و قابل توجهی در امور اجتماعی و سیاسی کشور نداشتند. انقلاب مشروطه نه تنها تحول فکری و اجتماعی در مردان ایجاد کرد، بلکه در میان زنان ایران نیز آگاهی قابل توجهی ایجاد نمود. مثلاً در سال‌های انقلاب مشروطه

مخصوصاً در تبریز و تهران، زنان در امور سیاسی و تشکیل انجمن‌های سَری و در تظاهرات و تشکیلات ملی و آزادی‌خواهانه شرکت داشتند.»

در سال ۱۹۰۹م روزنامهٔ حبل‌المتین عکسی چاپ کرد که در میان فداییان چند زن لباس مردانه پوشیده، تفنگ به دست درگیر مبارزه بودند و یکی از آن‌ها کشته شده بود. در تهران حدود شش انجمن سیاسی و سَری از زنان تشکیل شده بود که با انجمن‌های انقلابی دیگر همکاری داشتند. در سال ۱۹۰۸م وقتی که معلوم شد محمدعلی‌شاه تصمیم به انحلال مجلس گرفته است و از روس‌ها کمک می‌طلبد، حدود سیصد نفر از زنان در مقابل بهارستان به تظاهرات و اعتراض پرداختند. در سال ۱۹۱۰م وقتی که دولت ایران قرضهٔ ملی منتشر کرد، اغلب زنان ایرانی جواهرات و دارایی‌های خود را فروختند و به دولت ملی کمک کردند.^۱

بر همین اساس مورگان شوستر کارشناس مالی آمریکایی در خاطرات خود مطرح می‌کند که: «زنان ایران از سال ۱۹۰۷م (اعطای مشروطیت به بعد) در شمار متجددترین زنان در دنیا درآمدند.»^۲

اگرچه تا آن زمان، برخی از مطبوعات به طرفداری از زنان و حقوق آنان می‌پرداختند که از آن جمله می‌توان از حبل‌المتین، نوای وطن و به‌طور خاص به نشریهٔ ترک زبان به نام انادیلی که در سال ۱۳۲۶ ه‍.ق با هدف طرفداری از آزادی زن منتشر می‌شد نام برد. اما در مجموع قدیمی‌ترین نشانه‌ای که از انتشار یک نشریه تخصصی بانوان ایران در دست است، مربوط به سال ۱۳۲۸ق (۱۲۹۸ش) است. اگر این تاریخ را با تاریخ نشر اولین روزنامه در ایران، یعنی (کاغذ اخبار) در سال ۱۲۵۳ ه‍.ق مقایسه کنیم، می‌بینیم که بین انتشار نخستین روزنامه عمومی و اولین نشریهٔ اختصاصی زنان، ۷۵ سال فاصله است، یعنی زنان ایران سه ربع قرن بعد از مردان دست به قلم برده و به کار روزنامه‌نویسی پرداختند. این فاصلهٔ بعید زمانی را از یک سو باید دلیل عدم توجه جامعه نسبت به زنان و محدودیت‌ها و محرومیت‌های آنان دانست و از سوی دیگر دلیل عدم آمادگی خود بانوان برای نیل به حقوق حقهٔ خویش و نجات از قید ستم قرون و اعصار دانست.

روزنامه دانش

نخستین نشریه‌ای که به خاطر دفاع از حقوق زن ایرانی و نشان دادن ارزش او در اجتماع صدر مشروطه منتشر شد، نشریه دانش بود. استاد محیط طباطبایی در تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران می‌نویسد:

«روزنامه هفتگی دانش که از دهم ماه رمضان ۱۳۲۸ هجری تا ۲ رجب ۱۳۲۹ هجری ۳۰ شماره روی کاغذ نیم ورقی و هر شماره‌ای در ۸ صفحه به مدیریت و صاحب امتیازی خانم دکتر کحال دختر یعقوب جدیدالاسلام همدانی انتشار یافت، پیش از آن که سال آن به پایان برسد تعطیل شد.

دانش نخستین روزنامه زبان فارسی است که اختصاص به زنان داشته است. مسلک روزنامه تربیت نسوان و دوشیزگان و تصفیة اخلاق زنان بود و در آغاز آن قید شده بود که دانش روزنامه‌ای اخلاقی، بچه‌داری و خانه‌داری است. در سه شماره اول از دوره انتشارش نام ع. صفوت به عنوان سردبیر در زیر نام خانم مدیر قید شده بود، ولی از شماره چهارم به بعد تنها نام مدیر و صاحب امتیاز را دارد.

خانم دکتر کحال هیچ گونه انتسابی با دکتر حسین خان کحال - مدیر روزنامه استقلال ایران - نداشت و رشته ارتباط ایشان نسبی نبود، بلکه فنی بود و هر دو چشم پزشکی بوده‌اند. ع. صفوت هم بعید نیست همان مرحوم صفوت تبریزی باشد که مانند امیر خیزی به همراه ستارخان به تهران آمده بود و بعدها از ادبا و معاریف معروف آذربایجان محسوب گردید.^۳

دکتر کحال زن چشم پزشکی است که به جز روزهای جمعه در محل روزنامه دانش بیماران را هم ویزیت می‌کرد و این کار را در بعضی از شماره‌های روزنامه اعلام کرده است. روزنامه دانش از نظر شکل و نوع اخبار بر غالب نشریه‌های هفتگی هم عصر خود برتری داشت. به گفته استاد محمد طباطبایی در اغلب شماره‌های این روزنامه اخبار مربوط به مدارس دختران چاپ می‌شده است. چنانچه در شماره ۲۹ روزنامه از امتحانات مدرسه هنر دختران که دبستانی مربوط به شرکت علمیه فرهنگ بود، مطلب مفصلی همراه با شعر و خطابه ادیب‌الممالک و خواهر او شاهین چاپ شده است.^۴

جعفر خمایی زاده با برداشتی از فهرست ه.ل. رایینو در کتاب روزنامه‌های ایران (از آغاز تا سال ۱۳۲۹ ه‍.ق / ۱۲۹۸ ش.) تصریح می‌کند که روزنامه دانش به وسیله نخستین زن روزنامه‌نگار ایرانی - خانم دکتر کحال - از دهم رمضان سال ۱۳۲۸ به عنوان اولین روزنامه اختصاصی زنان منتشر شده است. او می‌نویسد: «او در اثر فعالیت‌های اجتماعی میسیونرهای آمریکایی که در ایران به امور خیریه اشتغال داشتند؛ طبابت را آموخت و از سوی آنان اجازه یافت تا به مداوای بیماران بپردازد. هدف این روزنامه آموزش نکات اخلاقی و علم خانه‌داری و بچه‌داری بود و روزنامه به صورت روزنامه‌ای مفید برای دختران معرفی شده است. این روزنامه زمانی معرفی شد که اکثریت قریب به اتفاق زنان حتی از حقوق طبیعی یک زن در جامعه و خانواده محروم مانده بودند. او برای رهاکردن زنان از زیر بار ستم و دستیابی آنان به حقوق حقه‌ای که باید از آن استفاده می‌کردند تلاش زیاد به کار برد.»^۵

محمد صدرهاشمی در کتاب خود ضمن اشاره به این که اولین نشریه خاص بانوان، نشریه دانش است می‌نویسد: «... در بین این جراید و مجلات، دانش اولین نشریه‌ای است که به قلم بانوان در ایران نگاشته شده است. مجله دانش که به طور هفتگی تاسیس شد، شماره ۴ آن در تاریخ ۲۲ شوال ۱۳۲۸ ق توزیع گردید. این مجله معمولاً روی ۸ صفحه به قطع وزیری و با چاپ سربی (مطبعة روسی) طبع شده و مندرجات آن مقاله‌ها و خطابه‌هایی است که راجع به عادات و اخلاق زنان نوشته شده و من جمله از مقالات آن، مقاله‌ای است به قلم اشرف السادات، علاوه بر آن داستانی به صورت پاورقی در آن چاپ شده است.»^۶

به طور کلی دکتر کحال به خط مشی روزنامه وفادار بود و در تمامی شماره‌های دانش مقالات آن بر محور آداب شوهر داری، حفظ الصحة اطفال و مادران و حفظ پاکیزگی منزل و خوراک و پوشاک خانواده بوده است.

لزوم علم آموزی یعنی تعلیم و تربیت فرزندان به خصوص دختران از اصلی‌ترین تأکیدات مقالات روزنامه دانش است.

در کتاب سانسور در مطبوعات ایران از صفحه دوم نخستین شماره روزنامه

نکته‌ای نقل شده است که خواندنش خالی از لطف نیست: «خانم‌هایی که سواد ندارند، بر آقایان محترم فرض است که این جریده را هر هفته بر آنان بخوانند تا آن‌ها نیز از این فیض محروم نمانند. بلکه همین معنی سبب شود که تحصیل سواد نیز بفرمایند.»^۷

نکته جالب توجه این است که اولین نشریه ویژه زنان گرچه در شرایطی کاملاً سیاسی شکل می‌گیرد ولی سعی می‌کند خود را از سیاست دور نگه دارد. یا به دلیل شرایط موجود و فشارهای مختلف این طور وانمود می‌کند که روزنامه‌ای صرفاً اخلاقی در ارتباط با خانه‌داری و بچه‌داری و خلاصه این‌که نشریه‌ای بی‌ضرر است. اما جالب این‌جاست که نه نشریات مستقل زنان می‌توانند کاملاً از سیاست دور بمانند و نه حاکمان زمان تحمل نشریات مستقل زنان را دارند. ولی با وجود همه موانع موجود این روزنامه در شناساندن زنان به اجتماع گام‌های مؤثری برداشته است.^۸

متأسفانه عمر نشریه دانش کوتاه بود و شماره ۳۰ آخرین شماره نشریه دانش است که در ۲۷ رجب سال ۱۳۲۹ ق (۱۲۹۰ ش.) انتشار یافته است.

روزنامه شکوفه

از اولین نشریات زنان که بعد از روزنامه دانش چاپ شد، روزنامه شکوفه است که توسط خانم مریم عمیدی سنایی مزین السلطنه منتشر گردید و سعی داشت چارچوب‌های مشخص را به عنوان اهداف روزنامه ذکر کند.

استاد محیط طباطبایی می‌نویسد: «پس از تعطیل اجباری روزنامه دانش به سال ۱۳۲۹ که در آمد آن کفاف جزیی از مخارج آن را نداشت، خانم مزین السلطنه دختر میرزا سیدرضی خان دکتر طباطبایی سمنانی موسس و مدیر مدرسه مزینیه در ذی حجه سال ۱۳۳۰ نخستین شماره روزنامه مصور شکوفه را در چهار صفحه با خط نسخ به چاپ سنگی انتشار داد و رضایت نداد که افق مطبوعات از روزنامه مخصوص زنان خالی بماند. ترتیب انتشار شکوفه پانزده روز یک نمره بود که سالی بیست و چهار نمره می‌شود. در بالای صفحه اول به شیوه دانش بانوان، نوشته بود

روزنامه‌ای است اخلاقی، حفظ الصحة اطفال، خانه داری، بچه داری، مسلک مستقیمش تربیت دوشیزگان و تصفیة اخلاق زنان، راجع به مدارس نسوان مقالاتی که با مسلک جریده موافقت داشته باشد پذیرفته می‌شود.»

صفحة چهارم شکوفه مصور بود و در شماره اولش با تصویری کار فالگیری و جام زنی را تقبیح می‌کند. از شماره ۵ به بعد خط روزنامه نستعلیق شده و از سال دوم به بعد با حروف سربی به چاپ می‌رسید، ولی صفحه تصویر آن باز به همان نحو سابق روی سنگ چاپ شده است. کاریکاتور نمرة ۸ و نمرة ۱۰ با حفظ الصحة عمومی ارتباط دارد. نمرة ۱۱ از سال سوم کاریکاتور ندارد. سال سوم روزنامه در محرم ۱۳۳۳ و سال چهارم در اوایل ۱۳۳۴ آغاز می‌گردد. انتشار روزنامه به واسطه عوارض ناشی از جنگ بین‌المللی اول نامنظم شد، چنان‌که شماره ۱۱ آن در ذی‌قعدة ۱۳۳۴ به چاپ رسیده بود. این روزنامه مورد تشویق و تایید ادیب‌الممالک بود و علاوه بر نقل اشعاری از او ممکن است در تحریر مقاله هم به خانم مدیر یاری می‌کرده است.^۹

این نکته قابل تأمل است که خانم مزین السلطنة به شکلی دلسوزانه به نقد بعضی اشکالات و مشکلات اجتماعی پرداخته و در واقع به جای لحن خشک و بی‌روح و پندآموزی‌های متکبرانه به همدلی با بانوان مخاطب خود نشسته و به نصیحت عالمانه ایشان همت گماشته است. وی در هر مرحله از نقد و نصیحت و پیشنهاد، از اعتقادات، اخلاقیات و باورهای مذهبی حاکم بر جامعه که خود نیز بدان بسیار پای‌بند بود، گفته و در هر بخش، شاهدهی بر مدعای خویش آورده است.

محور عمده مطالب روزنامه را مسایل خانواده تشکیل می‌دهد، همین نشانه روی خاص که در عین وحدت، کثرتی را در دل خود دارد، تنوع موضوعاتی را باعث می‌شود که مقالات روزنامه نیز با تلاش نویسنده‌هایی راجع به ایجاد حریم ادب و احترام و وظیفه میان زن و شوهر و اهمیت وجود محیطی امن و آرام برای آرامش خانواده و تربیت فرزندان باشد. در این مرحله وی بیشتر روی سخن با زن خانواده دارد.

تحصیل علم از دید روزنامه شکوفه جایگاهی بس بلند را دارا است، چنان‌که آن

را از لوازم ترقی و سعادت ملک و ملت می‌شمرد. در شماره ۱ روزنامه (مورخ ذی حجه ۱۳۳۰ق) در مورد رد تفکر حاکم بر جامعه مبنی بر این‌که: «زنان نباید علم و خط و سواد داشته باشند»، خودتان را جمع فرمایید و سخنان و اقوال بعضی از عوام را دور اندازید که زن‌ها نباید علم و خط و سواد داشته باشند. این حرف‌ها شنیدنی و گوش‌دادنی نیست و بدون تأمل و تحقیق است. این‌ها یعنی چه، پیغمبر اکرم فرمودند که تحصیل علم فریضه هم مسلم و هم مسلمیه است...»^{۱۱}

با وجودی که مزین السلطنه خود را مقید به پیروی از مسلک نشریه می‌دانست ولی دگرگونی‌هایی که در سطح اجتماع داخل و خارج ایران به وقوع می‌پیوست مطالب مقالات را تحت الشعاع خود قرار می‌داد. چنانچه با دامن‌گیر شدن جنگ اول و تأثیراتی که در ایران به وجود آورد، حساسیت‌هایی را در مدیر روزنامه ایجاد کرد که خود به تشریح اوضاع پرداخت و به تشویق و تشجیع مردان و زنان در حفظ وطن همت گمارد و حتی در مواردی برای حفظ استقلال و پیشرفت مملکت از دیگر خانم‌های ممالک اطراف به خصوص عثمانی و گاه نیز ممالک اروپایی مثال آورده و خانم‌ها را تشویق به تأسی از ایشان در این امر می‌نماید.^{۱۲} به این ترتیب اکثر مقالاتی که در فاصله سال‌های سوم و چهارم روزنامه نوشته می‌شد، به جهت تقارن با ایام جنگ جهانی و درگیری ایران به عنوان کشوری که به آن‌ها تجاوز شده؛ رنگ و بوی حب وطن، تشویق به حفظ ارکان حکومتی و دفاع از استقلال آن دارد.^{۱۳}

مریم عمید یا مزین السلطنه یگانه دختر سید رضی رئیس الاطبا، پزشک معروف قشون ایران بود. او خواندن، نوشتن و علوم دینی را نزد پدر در خانه آموخت، ولی به این اکتفا نکرد و تا پایان عمر دست از آموختن برنداشت. برای مثال زبان فرانسه و فن عکاسی را نیز فراگرفت. در ۱۶ سالگی با یکی از شاهزادگان قاجار ازدواج کرد، ولی یک سال بعد طلاق گرفت. فعالیت اجتماعی مزین السلطنه به اداره روزنامه شکوفه محدود نمی‌گشت، بلکه قسمت اعظم وقتش برای دو مدرسه‌ای که به عنوان مدرسه مزینیه و شعبه آن - که در ۱۳۳۲ق تأسیس شده بود - صرف می‌گشت.^{۱۴} روزنامه شکوفه که اولین شماره آن با عنوان «توسط بانوان برای بانوان» چاپ می‌شد، به مدت ۶ سال در تهران انتشار یافت و با مرگ خانم مزین السلطنه تعطیل شد.

نتیجه

با نگاهی به اولین روزنامه‌های زنان ایران در می‌یابیم که به دنبال انقلاب مشروطیت علاوه بر تحول فکری و اجتماعی در مردان، در میان زنان نیز آگاهی قابل توجهی پدید آمد. به طوری که از این پس اکثر فعالیت‌های زنان در زمینه تعلیم و تربیت و ایجاد مدارس دخترانه در سراسر کشور بود و همین مراکز آموزشی ضمن ارتقاء دانش و بینش این قشر از جامعه، پایه و اساس روزنامه‌نگاری را در ایران تشکیل می‌داد که منتهی به روزنامه دانش و پس از آن شکوفه گردید که در واقع سرسلسله مطبوعات زنان ایران به شمار می‌رود و موجب گشتند زنان علاوه برداشتن نقش‌های سنتی خویش در جامعه در عرصه‌های فرهنگی نیز حضوری جدی‌تر و جدیدتر داشته باشند. به این ترتیب این روزنامه‌ها با وجود کمی و کاستی‌های شان آغازگر فعالیت مطبوعاتی زنان در ایران شدند.

منابع

۱. مولانا، حمید. سیر ارتباطات اجتماعی در ایران، تهران: انتشارات دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی، ۱۳۵۸، ص ۲۰۶.
۲. همان جا.
۳. محیط طباطبایی، سید محمد. تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، تهران: بعثت، ۱۳۷۵، ص ۷۲.
۴. همان، ص ۱۷۳.
۵. رابینو، لویی. روزنامه‌های ایران از آغاز تا سال ۱۳۲۹ ه ق، به کوشش و ترجمه: جعفر خمami زاده، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۱۴۱.
۶. صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، تهران: کمال، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۶۷.
۷. کهن، گوئن. تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، تهران: آگاه، ۱۳۶۰، ص ۶۹۶.
۸. صلح‌جو، جهانگیر. تاریخ مطبوعات ایران و جهان، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴، ص ۷۶.

۹. محیط طباطبایی، سید محمد. همان، ص ۱۷۳.
۱۰. شکوفه، شماره ۱.
۱۱. همان، شماره ۴.
۱۲. همان، شماره ۵.
۱۳. بیران، صدیقه. نشریات ویژه زنان (سیر تاریخی نشریات در ایران معاصر)، تهران: روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۱، صص ۴۸-۴۹.

بررسی جایگاه زنان در ساختار اجتماعی ایران طی سال‌های ۲۶-۱۳۲۰ ش.

*
مرجان رامی

در طول تاریخ ایران، زنان همواره از کسب موقعیتی متناسب شأن و توانایی‌های‌شان محروم مانده‌اند. پرده‌نشینی و حضور کم‌رنگ در جامعه از یک سو و حاکمیت همه جانبه سنت از دیگر سو، از جمله مهمترین عوامل این محرومیت تاریخی بوده‌اند. از زمان ناصرالدین‌شاه به بعد، به ویژه از دوره رضاشاه تلاش‌هایی برای حضور زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی صورت گرفت. ولیکن آنچه که سرانجام حضور گسترده‌تر زنان در جامعه را تحقق بخشید، بروز مشکلات اقتصادی و اجتماعی دوران اشغال ایران توسط متفقین بین سال‌های ۲۰ تا ۲۶ ه.ش بود.

بررسی و تحلیل بازتاب‌ها و تأثیرات حضور گسترده‌تر زنان در جامعه از لابه‌لای مطبوعات این دوره بحرانی - ۲۰ تا ۲۶ ه.ش - کاری است که در این مقاله به آن پرداخته‌ایم. در این راستا و برای پرهیز از پراکنده‌گویی، کار را بر دو محور اساسی متمرکز نمودیم. چنانچه ابتدا بازتاب‌های مثبت و منفی گسترش حضور اجتماعی زنان، به ویژه تعامل و رویارویی نیروهای سنت‌گرا و گروه‌های روشنفکر و ترقی‌خواه

با آن را مورد بررسی قرار داده و سپس ضمن بررسی تأثیرات حضور اجتماعی، بر ایجاد تغییر و تحول در ابعاد مختلف زندگی زنان، به روشن نمودن تأثیر این تغییر و تحول در نظام خانواده و به تبع آن جامعه پرداخته‌ایم.

در طول تاریخ چندین هزار ساله ایران، زنان همواره به واسطه مسائلی چون سنت‌های دست و پاگیر از حضور فعال اجتماعی و به دنبال آن، کسب دانش و آگاهی بازماندند. ایجاد ارتباط با اروپایی‌ها و نیز تأسیس مدارس به سبک جدید که دختران نیز کم کم به آن‌ها راه یافتند و بالاخره تأثیر تفکرات روشنفکری دوره مشروطه، سبب برانگیختن اعتراضاتی به وضعیت تحقیرآمیز زنان در جامعه گردید. اگرچه در جنبش‌های مذهبی - ملی نظیر جنبش تنباکو و نهضت مشروطه شاهد حضور فعال اجتماعی زنان هستیم. ولیکن این حضور، حضوری خودجوش و آگاهانه نبود. اولین گام‌های جدی برای ایجاد تغییر در وضعیت زنان در زمان رضاشاه برداشته شد. به دنبال اجرای سیاست‌های جدید دوره رضاشاه در راستای تضعیف نیروهای سنت‌گرا و مذهبی، قیودات و محدودیت‌های زنان برای حضور اجتماعی سست شد و موجب گسترش حضور آن‌ها در عرصه‌های مختلف اجتماعی فراهم گردید. افزایش حضور زنان در جامعه‌ای که هنوز آمادگی پذیرش آن‌ها را پیدا نکرده بود، مقاومت‌هایی را برانگیخت که اقدامات رضاشاه آن را خنثی می‌نمود. به دنبال سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ ش. / ۱۹۴۱ م و اعاده قدرت گروه‌های مذهبی و سنت‌گرا موجی از اعتراضات از سوی این گروه‌ها نسبت به افزایش حضور زنان برانگیخته شد.

با وجود تلاش‌هایی که برای کشاندن زنان به جامعه - از جمله تأسیس کانون‌هایی* برای فعالیت آن‌ها - در زمان رضاشاه صورت گرفت، هنوز تغییرات به وجود آمده در تمام اقشار و گروه‌های مختلف زنان جامعه تعمیم نیافته بود. اگرچه

۱. حسنعلی فلسفی: «نهضت بانوان»، قسمت سوم، باختر، ش ۶۰۴، ۲۸ بهمن ۱۳۲۰ ش.، ص ۲.
 * کانون بانوان در سال ۱۳۱۴ به عنوان یکی از مظاهر آزادی زنان به توصیه رضاشاه تأسیس شد. با وجود این‌که به عنوان کانونی برای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شکل گرفته بود، به سیاست نپرداخت. ر.ک. حسین ابوترابیان: مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۶، ص ۱۹۲.

حضور اجتماعی زنان در این دوره، به واسطه رشد طبقه متوسط جدیدی که تعلقات کمتری به سنن و شرایع مذهبی نشان می داد، تقویت گردید، ولیکن این حضور حتی در میان زنان طبقه متوسط جامعه نیز کاملاً تعمیم نیافته بود. چنانچه در این امر زنان متوسط قدیمی - وابسته به طبقه تجار و بازاریان - فرقی با زنان طبقه پایین جامعه نداشتند.^۱ آنچه که در این بین بسیار مؤثر بوده است، ارتباط تنگاتنگ موجود بین طبقه تجار و بازاریان با علما و روحانیون به تبع آن قدرت مذهب بر خانواده و زنان این طبقه است.

بازگشت زنان به چادر و دیگر تعلقات مذهبی پس از سقوط رضاشاه، نشان می دهد که اقدامات وی در ایجاد تحولات اساسی در وضعیت زنان مؤثر نبوده است. بلکه تأثیر این اقدامات که بیشتر روندی اجباری و وارداتی داشت و با عقاید و اعتقادات جامعه هیچ سنخیتی نداشت، با کنار رفتن عامل زور و اجبار از میان رفت. عدم توفیق رضاشاه در تغییر وضعیت زنان را بایستی در تسلط و نفوذ فرهنگ مردسالاری و تعصبات مذهبی و سنتی در جامعه حتی در بالاترین رده های قشر بندی اجتماعی آن جستجو نمود.^۲ در همین رابطه در اخبار ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۳ش چنین آمده است:

«اخیراً برخی از زنان بر اثر القائات سوء با چادر سیاه و چادر نماز بیرون آمده و حتی در بعضی مجالس حضور یافته اند و معلوم می شود در این کار تحریکاتی می شود...»^۳

تا پیش از شهریور ۱۳۲۰ش / ۱۹۴۱م حضور زنان در ادارات و دیگر سازمان های اجتماعی که لازمه آن ایجاد ارتباط مستقیم با مردان بود، محدود به زنان تحصیل کرده و طبقات ممتاز جامعه شد. با وجود این مشکلات اقتصادی و نیازهای

۱. دیانا: «گرایش زنان به سازماندهی در مبارزات اجتماعی»، کتاب جمعه، س ۱ (اسفند ۱۳۵۸)، ص ۳۸.

۲. مریم فرمانفرمایان: خاطرات مریم فیروز (فرمانفرمایان)، به کوشش: موسسه تحقیقات و انتشاراتی دیدگاه، چاپ دوم، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۱۶۰.

۳. ن.ق حسین کوهی کرمانی: از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان و زنجان، تهران: روزنامه نسیم صبا، ۱۳۳۹، ج ۲، صص ۴۹-۵۰.

مالی و وجود امکان کار در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها هم‌پای مردان به تدریج در اواخر دورهٔ رضاشاه زنان نیازمند را به این مراکز اقتصادی کشانید.^۱ به دنبال بروز مشکلات شدید اقتصادی و تورم فزاینده پس از اشغال کشور توسط متفقین و سقوط رضاشاه، قدرت عوامل بازدارنده زنان از فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی - مذهب و سنت - سست تر گردید و زنان برای تهیهٔ مایحتاج زندگی به فعالیت‌های اقتصادی در خارج از خانه روی آوردند.^۲ در ستون آزاد روزنامهٔ اطلاعات دربارهٔ علت این امر چنین آمده است:

«نخست فقر و استیصال است که دوشیزگان را پس از تحصیل مجبور می‌کند تا مادام که شوهر نکرده‌اند برای تأمین احتیاجات خود و گاهی مادر و خواهر کار کنند دوام نداشتن همسر به ویژه فقدان شوهر شایسته که اغلب دوشیزگان را پس از ازدواج آواره می‌کند و آن‌ها نیز از بیم روزی به کار در ادارات تن می‌دهند...»^۳

حضور زنان در عرصه‌های مختلف اقتصادی از یک سو و به وجود آمدن رکود و تعطیلی برخی از این گونه مراکز همچون کارخانه‌ها و بی‌کار شدن کارگران و حاد شدن روزافزون مشکل بیکاری، اعتراضات گسترده‌ای را نسبت به استخدام زنان در ادارات و دیگر مراکز کاری برانگیخت.^۴ گروه‌های مذهبی که کارکردن زنان در خارج از خانه و پابه‌پای مردان را منافعی عفت و شریع مذهبی می‌دانستند، بر این گونه اعتراضات دامن می‌زدند.^۵ چنانچه مطلب ذیل مبتنی بر اعتراض به عضویت زنان در مؤسسات مختلف اقتصادی و اجتماعی در ستون آزاد روزنامهٔ اطلاعات به چاپ رسید:

۱. فوران تعداد زنانی را که در سال ۱۳۱۹ در صنایع مختلف کشور مشغول به کار بودند را ۸۰ هزار نفر ذکر می‌کند. ر.ک. جان فوران: مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های بعد از انقلاب اسلامی، ترجمه: احمد تدین، چاپ دوم، تهران: موسسه خدماتی رسا، ۱۳۷۸، ص ۳۵۹.

۲. رحمت مصطفوی: تهران دموکرات و علی امین در ترازو... تهران: نشر سلسله، ۱۳۶۳، ص ۴۰. ۳. اطلاعات، ش ۴۶۹۶، ۱۲ آبان ۱۳۲۰، ص ۳.

۴. اطلاعات، ش ۴۶۹۸، ۱۴ آبان ۱۳۲۰، ص ۳، ش ۴۷۰۱، ۱۷ آبان ۱۳۲۰؛ مرد امروز، ش ۳۷، ۲۰ تیر ۱۳۲۴، ص ۵؛ ش ۶۰، ۲۵ خرداد ۱۳۲۵؛ مصطفوی: پیشین، ص ص ۴۰-۳۹.

۵. باخت، ش ۵۹۱، ۱۶ آذر ۱۳۲۰، ص ۳.

«اگر قرار باشد زن‌ها به اداره بیایند و به کارهای اداری بپردازند دیگر چگونه می‌توانند فرزند بارآورده آن را پرورش دهند... با شرکت زن‌ها در خدمات اداری اساس خانواده درهم برهم می‌شود، هیچ زنی به خانه شوهر نمی‌رود و به شوهر اعتنایی ندارد. به تدریج در بعضی از بنگاه‌های بزرگ همه افراد زن شده و مردان عائله‌دار را بیرون کرده‌اند...»^۱

برخی از مخالفان افزایش حضور زنان در جامعه، بر این باور بودند که فقدان زمینه‌های لازم برای این حضور اجتماعی از یک سو و ناآگاهی و بی‌تجربگی زنان به ویژه در ایجاد ارتباط با مردان، جامعه را به سوی انحطاط اخلاقی سوق می‌دهد. در یکی از نوشتارهای روزنامه باختر در این باره آمده است:

«وقتی که بزرگان و عقلای قوم (!) گفتند که زنان را به مدرسه بفرستیم تا با سواد شوند و وارد اجتماع گردند از یک اصل مهم و اساسی غافل بودند یعنی این‌که نخست درصدد اصلاح شئون اجتماعی از نظر عمومی و سپس برای آماده کردن اذهان توده عظیمی که با آن‌ها سروکار داشتند یعنی زنان برنیامدند و بدین قرار بازی را باختند و نتیجه حقیقی را هم بدست نیاوردند. این غفلت و انحراف از راه صواب موجب ازدست‌دادن بسیاری از شئون اجتماعی حیاتی و اخلاقی گردید...»^۲

شاید آنچه که برخی چون نویسندگان متن فوق می‌پنداشتند چندان دور از آن‌که در مطلب اخیر خلاصه شود، فقدان توان بسیاری از خانواده‌ها در مهیا نمودن مایحتاج اولیه زندگی است. این مسأله بسیاری از زنان قشر ضعیف و نیازمند جامعه را به پذیرش شغل‌های نه چندان پسندیده اجتماعی از قبیل سکرتری^۳، هنرپیشگی^۴، آوازه‌خوانی و بالرینی^۵ وادار نمود و یا به ولگردی و خودفروشی می‌کشاند. همچنین مسائلی چون ترجیح داده شدن مردان به زنان در استخدام^۶ و

۱. اطلاعات، ش ۴۷۰۱، ۱۷ آبان ۱۳۲۰، ص ۳.
۲. فلسفی، مقاله پیشین، ص ۲.
۳. به‌عنوان نمونه ک. اطلاعات، ش: ۵۴۸۲، ۱۳ خرداد ۱۳۲۳، ص ۳؛ ش: ۵۵۵۰، ۵ شهریور ۱۳۲۳، ص ۲؛ ش: ۶۰۲۶، ۲۱ فروردین ۱۳۲۵، ص ۲.
۴. اطلاعات، ش ۵۲۲۲، ۲۳ تیر ۱۳۲۲، ص ۲.
۵. اطلاعات، ش ۵۳۶۰، ۱۱ دی ۱۳۲۲، ص ۳؛ ش ۶۰۲۱، ۱۵ فروردین ۱۳۲۵، ص ۴.
۶. باتودمرکیا: «تکلیف زن‌ها چیست؟»، ایوان ما، س ۱، ش ۲۷، ۲۷ تیر ۱۳۲۲، ص ۴.

مخالفت‌های بسیار در مورد فعالیت‌های اقتصادی زنان و نیز افزایش روزافزون بیکاران، فساد اجتماعی را تشدید می‌نمود. در یکی از نوشتارهای ستون آزاد روزنامه اطلاعات در اعتراض به بیکاری مردان جوانی که تازه تحصیلات خود را تمام کرده بودند چنین آمده است:

«وزارتخانه‌ها حق دارند و راست می‌گویند جا نداریم ولی باید با روانه کردن خانم‌ها به خانه‌های خود برای این‌گونه اشخاص جا باز کنند تا کشور از معلومات آن‌ها برخوردار گردد.»^۱

لازم به ذکر است که علت گسترش فساد و انحرافات اخلاقی در این دوره تنها به مسأله اخیر محدود نمی‌شد. بلکه دلایل عدیده‌ای چون ورود تعداد زیادی از نیروهای متفقین و مهاجرین لهستانی به ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ ه.ش و از همه مهم‌تر بروز تورم و مشکلات شدید اقتصادی در پی اشغال نظامی و کشیده شدن دامنه جنگ به کشور که بدون شک مهم‌ترین دلیل افزایش حضور زن در جامعه بود، در بروز این امر تأثیر زیادی داشته است.^۲ چنانچه در روزنامه مرد امروز درباره زنان ولگرد و خیابانی چنین آمده است:

«این‌ها زن‌هایی هستند که در پریشانی در نتیجه تشکیلات غلط و به علت حوادث ناگواری که اجتناب از آن از حیطه اختیار آن‌ها خارج بوده قربانی جامعه شده...»^۳

با وجود آنچه درباره ترجیح مردان بر زنان در امر استخدام گفته شد، شایان توجه است گاهی وجود مسائلی مانند پایین‌تر بودن سطح حقوق و انتظارات زنان در مقابل هم‌تایان مردشان، آنان را در موقعیت بهتری از نظر استخدام قرار می‌داد.^۴ به ویژه که صاحبان سرمایه در جهت افزایش منافع خویش خواهان حضور زنان در

۱. اطلاعات، ش ۴۷۰۱، ۱۷ آبان ۱۳۲۰، ص ۳.

۲. برای اطلاع از پیامدهای اشغال ایران و ورود مهاجرین لهستانی، ر.ک. علیرضا ارغندی: تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، جلد اول و دوم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)، ۱۳۷۹؛ علیرضا کریمی و سیدعلی کریمی: «لهستانی‌های مهاجر در ایران ۲۰-۲۳ ه.ش». فصلنامه تاریخ معاصر ایران، س ۳، ش ۹ (بهار ۱۳۷۸).

۳. مرد امروز، ش ۲۷، ۱۶ آبان ۱۳۲۳، ص ۵.

۴. دیانا: مقاله پیشین، ص ۳۸.

عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی بودند. این سرمایه داران استثمارگر از یک سو می‌کوشیدند از زیبایی زنان برای تبلیغ و عرضه هر چه بهتر کالاهای خویش سود جویند و از سوی دیگر سعی می‌نمودند با ترویج فرهنگ غربی، به ویژه مدگرایی، زنان را به اجتماع کشیده و به مصرف کنندگان همیشگی کالاهای خویش تبدیل نمایند.

پیش از آن‌که به تأثیر فشارهای اقتصادی در کشاندن زنان به صحنه اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی و به دنبال آن احقاق حقوق و فعالیت‌های سیاسی آن‌ها بپردازیم، لازم است نگاهی هرچند کوتاه به مسأله آموزش زنان که خود با بالا بردن سطح آگاهی‌های آن‌ها از مهم‌ترین دلایل افزایش حضور اجتماعی زنان است، بیندازیم.

با وجود آن‌که پس از پیروزی مشروطیت و بنابر متمم قانون اساسی کشور تحصیل اجباری شد و دولت موظف به تأسیس مدارس جدید گردید.^۱ ولیکن در عمل نه تنها برای زنان بلکه در کل نظام آموزشی کشور تا پایان دوره قاجار پیشرفت چندانی به وجود نیامد. به دنبال روی کار آمدن رضاشاه و اقدامات وی جهت نوسازی ایران، به ویژه در نظام آموزشی کشور، همچون تلاش برای الزامی نمودن تحصیلات ابتدایی،^۲ با افزایش آمار باسوادهای کشور،^۳ تغییراتی در وضع زنان کشور به وجود آمد. در ادامه این‌گونه تلاش‌های مثبت در زمینه گسترش در آموزش کشور، نمایندگان مجلس در ۶ مرداد ۱۳۲۲ ه.ش. ۲۸/ ژوئیه ۱۹۴۳ م قانون اجباری شدن تحصیلات ابتدایی را تصویب نمودند.^۴ در پی تصویب این امر در مجلس ساخت دبستان‌های جدید در کشور تسریع شد که در گسترش آموزش ابتدایی در

۱. مصطفی رحیمی: قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، چاپ سوم، تهران: امیر کبیر ۱۳۵۷، ص ص ۲۲۵-۲۳۳.

۲. سینتیا هلمز: خاطرات همسر سفیر، ترجمه: اسماعیل زند، چاپ دوم، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۱، ص ۱۴۳؛ فلسفی: مقاله پیشین، قسمت دوم، باختر، ش ۶۰۳، ۲۱ بهمن ۱۳۲۰، ص ۲.

۳. آرتور میلسپو: آمیکایی‌ها در ایران (خاطرات دوران جنگ جهانی دوم)، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۰، ص ۱۰۷.

۴. برای اطلاع بیشتر درباره چگونگی تصویب این قانون و مفاد آن ر.ک. کوهی‌کرمانی: پیشین، ج ۲، صص ۴۵۲-۴۴۲.

این دوره تأثیر به‌سزایی داشت.^۱

مقایسهٔ آمار دبستان‌های دخترانه و پسرانهٔ کشور بین سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۷ ه.ش نمایانگر رشد و گسترش آموزش ابتدایی به ویژه در مورد زنان در این دوره است. مواردی چون افزایش تعداد آموزشگاه‌های دخترانه و دو برابر شدن تعداد دانش‌آموزان دختر دبیرستانی بین سال‌های ۱۳۲۷-۱۳۲۲ ه.ش نشان دهندهٔ گسترش آموزش در این دوره بین زنان است. البته بررسی آمار تعداد دانش‌آموزان آموزشگاه‌های عالی کشور - و البته دیگر مراکز آموزشی - نشان دهنده سیر نزولی آمار دختران در خلال سال‌های جنگ ۱۳۲۴-۱۳۱۹ ه.ش است که احتمالاً ناشی از مشکلات اقتصادی و بروز ناامنی و نابسامانی‌های اجتماعی در کشور است. البته لازم به ذکر است که امر توجه و اقبال زنان به آموزش در این دوره به تحصیلات ابتدایی و متوسطه محدود شده و شامل تحصیلات عالیه نمی‌گردد.^۲ وجود آگاهی‌های فراوان برای تبلیغ و کشانیدن زنان به تحصیل در دبیرستان‌ها و دیگر مراکز آموزشی^۳ از قبیل آموزش زبان‌های خارجی،^۴ روش‌های ویژه آموزشی،^۵ آداب معاشرت^۶ و موضوعاتی نظیر این که حتی برخی از آن‌ها به صورت رایگان برپا

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک. علی محمد حاضری: «فرایند خودی شدن نهاد آموزش و پرورش»، نامه پژوهش، س ۱، ش ۳۲ (سال ۱۳۷۵)، ص ۲۳۰.

۲. مطالب مذکور با استفاده و مقایسه بین داده‌های سالنامه آماری ایران درباره تعداد دانش‌آموزان و مؤسسات آموزشی کشور بیان گردیده است. ر.ک. سالنامه آمار ۲۷-۱۳۲۲ دولت شاهنشاهی ایران، اداره مطالعات و آمار وزارت فرهنگ، بخش دوم، چاپ تابان، صص ۷-۹، ۱۳-۱۵، ۴۶-۴۷ و ۱۲۲-۱۲۰ و ۱۲۶-۱۲۵؛ برای اطلاع بیشتر ر.ک. مرجان رامی: بررسی تحولات اجتماعی ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ (با تکیه بر مطبوعات)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد، سال ۸۱-۸۰، صص ۸۷-۱۰۰.

۳. به‌عنوان نمونه ر.ک. اطلاعات، ش ۵۵۵۵، ۱۱ شهریور ۱۳۲۳، ص ۳، ش ۵۵۵۶، ۱۲ شهریور ۱۳۲۳، ص ۲؛ ش ۵۴۳۳، ۱۷ فروردین ۱۳۲۳، ص ۳؛ ش ۵۵۸۳، ۱۵ مهر ۱۳۲۳، ص ۴؛ ش ۵۶۷۰، ۲ بهمن ۱۳۲۳، ص ۲؛ ش ۶۰۱۷، ۱۰ فروردین ۱۳۲۵، ص ۵.

۴. به‌عنوان نمونه ر.ک. اطلاعات، ش ۵۶۳۶، ۲۰ آذر ۱۳۲۳، ص ۳؛ ش ۶۰۱۹-۲۰، ۴-۱۲ فروردین ۱۳۲۵، صص ۳ و ۴؛ ش ۶۰۲۴، ۲۱-۱۹ فروردین ۱۳۲۵، صص ۲ و ۵.

۵. اطلاعات، ش ۶۰۲۲، ۱۷ فروردین ۱۳۲۵، ص ۲.

۶. اطلاعات، ش ۵۴۵۳، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۳، ص ۳.

می‌شد،^۱ از یک سو و برپایی جلسات مناظره، سخنرانی^۲ و کنفرانس^۳ برای ارتقاء سطح آگاهی زنان همگی حکایت از ایجاد تغییر و تحول در آموزش زنان کشور در این دوره را دارد. نباید فراموش کرد که افزایش حضور زنان در مراکز آموزشی در این دوره تا حدود زیادی پیامد اقدامات رضاشاه است. به‌طور کلی افزایش آگاهی‌های زنان به واسطه بالا رفتن میزان دانش و آگاهی‌های آنان به ویژه در اواخر این دوره، در گسترش حضور و فعالیت‌های اجتماعی زنان تأثیر بسزایی داشت. یکی از مهم‌ترین دلایل باز شدن پای زنان به صحنه اعتراضات اجتماعی در این دوره، فشارهای شدید اقتصادی بود. برخی از جامعه‌شناسان معتقدند زنان به واسطه آن‌که از ستم‌دیده‌ترین گروه‌های اجتماعی هستند، لذا طبیعی است که از انقلابی‌ترین این گروه‌ها باشند.^۴ چنانچه شورش و بلوای بزرگ نان که در ۱۷ آذر سال ۱۳۲۱ ه.ش./ ۱۹۴۲ م روی داد،^۵ یکی از مهم‌ترین عرصه‌های حضور زنان در صحنه اعتراضات این دوره است.^۶ زنان پیش از این هم در بسیاری از صحنه‌های مبارزاتی چون جنبش تنباکو و نهضت مشروطه پایه پا و به عبارتی به دنبال مردمان خود حضور داشتند. ولیکن این بار زنان نه به‌عنوان دنباله‌رو و یا به واسطه نیروهای مذهبی بلکه به خاطر احقاق حق خانواده و کودکان گرسنه خویش به میدان آمدند. در این میان زنان نه تنها دنباله‌رو و تابع نبودند بلکه جلودار و محرک مردان برای اعتراض نیز بودند.

ارتقا سطح دانش زنان به دنبال کسب تحصیل و حضور در عرصه‌های مختلف

۱. به‌عنوان نمونه ر.ک. اطلاعات، ش ۵۵۶۷، ۲۶ شهریور ۱۳۲۳.
۲. به‌عنوان نمونه ر.ک. اطلاعات، ش ۵۶۹۲، ۳۰ بهمن ۱۳۲۳، ص ۴.
۳. به‌عنوان نمونه ر.ک. اطلاعات، ش ۵۳۳۶، ۱۰ آذر ۱۳۲۲، ص ۳.
۴. موریس دوورژه: جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه: دکتر ابوالفضل قاضی: [بی‌جا]: جاویدان، ۱۳۵۸، ص ۶۶.
۵. برای اطلاع بیشتر ر.ک. بهروز طیرانی: «جنگ جهانی دوم، قحطی و واکنش‌های مردمی در قبال آن (۲۴-۱۳۲۰ش.)»، گنجینه اسناد، س ۳، دفتر اول (بهار ۱۳۷۲).
۶. مرد امروز، ش ۱۲، ۲۶ آذر ۱۳۲۲، ص ۵؛ کوهی کرمانی: پیشین، ج ۲، ص ۳۴۷؛ اردشیر آوانسیان: خاطرات سیاسی، به کوشش: علی دهباشی، تهران: سخن؛ شهاب ثاقب، ۱۳۷۸، ص ۱۰۳.

اجتماعی، با آگاه نمودن‌شان نسبت به حقوق از دست رفته خویش، آنان را فعالیت‌های سیاسی کشانید. در این امر چاپ مقالات و نشریات گوناگون از سوی گروه‌ها و احزاب مختلف در حمایت از حقوق زنان، تأثیر به سزایی داشت. نویسندگان این‌گونه نوشته‌ها با اشاره به محرومیت زنان از حقوق و امتیازاتی که مردان از آن برخوردار بودند،^۱ علاوه بر آن‌که خود و گروه و حزب خویش را طرفدار و پیشرو آزادی زنان اعلام می‌کردند، که آنان را به فعالیت‌های سیاسی در حزب خویش نیز ترغیب می‌نمودند.^۲ همچنین و فور نشریات^۳ و احزاب رنگارنگی که در این دوره مثل قارچ از زمین می‌رویند، ارتقا سطح آگاهی عمومی در افزایش حضور اجتماعی زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی را افزایش داد. تعارض و کشاکش بین گروه‌ها و احزاب حامی افزایش حضور در اجتماع با گروه‌ها و نهادهای سنت‌گرا وجود داشت. احزاب و گروه‌های اسلامی در برابر تقیدات و سخت‌گیرهای مذهبی^۴ به چاپ کتب و نشریاتی^۵ در حمایت از شرایع و قوانین مذهبی - در رابطه با زنان - می‌پرداختند که خود سبب جذب زنان به هر دو گروه به ویژه احزاب مدافع آزادی زنان می‌گردید.

در رابطه با حمایت گروه‌ها و احزاب مختلف از حقوق زنان، آنچه در این دوره بسیار جالب توجه و با اهمیت است، اشاره به لزوم اعطای حق رأی به زنان است.

۱. محمدعلی جمالزاده: «زن و کسب و کار»، مجله محیط، ش ۳ (آبان ۱۳۲۱)، صص ۳۴-۳۱.
۲. به عنوان نمونه، برای اطلاع از حضور زنان در حزب توده، ر.ک. ایرج اسکندری: خاطرات سیاسی، به کوشش: علی دهباشی، چاپ دوم، تهران: علمی، ۱۳: ۸، ص ۳۷۶.
- *. در این دوره نشریاتی چون زن امروز، زبان زنان، بانو و عالم زنان اختصاصاً برای بازگوکردن مسائل زنان به چاپ می‌رسیدند. ر.ک. ابوترابیان: پیشین، صص ۵۰ و ۹۹-۹۸ و ۱۲۰.
۳. به شیوه نمونه ر.ک. مرد امروز، ش ۲۴، ۱۷ تیر ۱۳۲۳، ص ۶؛ رهبر، ش ۴۲۰، ۱۴ آبان ۱۳۲۳، ص ۳؛ شمس‌الملوک مصاحب: «بخش راجع به زنان»، آینده، نمره مسلسل ۲۹، ش ۷-۵ (فروردین ۱۳۲۴)، ج ۳، ص ۲۹۹.
۴. به شیوه نمونه، کتاب «حقوق زن در اسلام و اروپا» ر.ک. مجله محیط، س ۱، ش ۱، (شهریور ۱۳۲۱)، ص ۶۴. ن.ق. محمد محیط طباطبایی: مجله محیط به انضمام خاطرات مطبوعاتی استاد سیدمحمد محیط طباطبایی، به کوشش: سیدفرید قاسمی، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۴، ص ۶۶؛ همچنین در مورد نشریات اسلامی به کتاب مطبوعات ایران اثر حسین ابوترابیان رجوع کنید.

درحالی که گروه‌ها و احزاب محافظه کار به طور غیرمستقیم و با اشاره به محرومیت زنان در برخی از کشورها از رأی دادن و تقبیح این امر^۱ به این مسأله می‌پرداختند. برخی از احزاب نه تنها بی‌پروا به این امر اشاره می‌نمودند بلکه حتی پا را فراتر گذاشته و حقوق و امتیازات بیشتری برای زنان طلب می‌کردند. چنانچه در مقاله‌ای از روزنامه ایران ما که پس از نشریه‌های رهبر و ظفر سومین نشریه مهم حزب توده محسوب می‌شد، چنین آمده است:

«مدتی است که در گوشه و کنار صحبت از تجدید انتخابات است... چرا که زن‌ها به کلی از این جار و جنجال برکنارند و هیچگونه دخالتی نمی‌توانند بکنند، مگر آن‌ها اعضا این جامعه نیستند؟ مگر نصف یا اکثریت افراد این کشور را زن‌ها نمی‌توانند انتخاب کنند و انتخاب شوند؟... اکنون که شرایط این کار این قدر سهل و ساده است پس چه مانعی دارد که زن‌ها هم مانند شوهرها، برادرها و پسران‌شان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داشته باشند؟... زن‌ها باید نماینده‌ای داشته باشند تا از حقوق‌شان دفاع کند...»^۲

با وجود این که بروز چنین بحث‌هایی در جامعه نشان‌دهنده رشد فرهنگ اجتماعی و سیاسی است. ولیکن نباید تصور نمود که گروه‌ها و احزابی که سنگ زنان را به سینه می‌زدند، غرضی جز حمایت از این قشر ستمدیده و پیشبرد فرهنگ جامعه نداشته‌اند. بلکه غالب آن‌ها در راستای اهداف حزبی و مکتبی خویش به حمایت از زنان و حقوق پایمال شده آنان می‌پرداختند. به عنوان نمونه احزاب حامی اعطای حق رای به زنان عمدتاً آن‌هایی بودند که همچون حزب توده توانسته بودند تعداد زیادی از زنان را به خود جذب نموده ولیکن به واسطه این امر، خود را از رأی و حمایت آنان در زمان انتخابات محروم می‌دیدند.

آنچه در بررسی تعاملات و رویارویی گروه‌ها و احزاب مختلف درباره حضور اجتماعی زنان به هر منظور و مقصودی که شکل گرفت، حائز اهمیت است، تأثیراتی است که این مسأله بر زنان و وضعیت آنان در جامعه گذاشت. درج مطالب

۱. جمالزاده: مقاله پیشین، صص ۱۶-۱۵.

۲. باتوذ مرکیا: مقاله پیشین، صص ۱ و ۴.

بی‌شماری پیرامون مسائل زنان همچون اشاره به توانایی‌ها، محرومیت‌ها و حقوق آنان از یک‌سو و بررسی وضعیت زنان و مقایسه آن با وضع زنان در کشورهای متمدن دنیای آن روز، نه تنها سبب تغییر نگرش جامعه به زنان گردید، بلکه باعث شد تا خود زنان هم در افکارشان نسبت به خود تجدید نظر کنند. از طرفی برخی نشریات حزبی با اشاره به امتیازات و آزادی‌های زنان دول متمدن و محرومیت‌های زنان ایران، در کنار آگاه ساختن زنان نسبت به حقوق انسانی خویش، افکار عمومی جامعه را برای پذیرش وضع جدید زنان و اعطای امتیازاتی به آنان آماده می‌ساخت. شاید همین تغییرات و به وجود آمدن آمادگی در جامعه به فرقه دموکرات آذربایجان اجازه داد تا پس از اعلام خودمختاری، به زنان این منطقه حق رأی اعطا نمایند.^۱ این امر که برای اولین بار در کشور اتفاق افتاد اگرچه چندان نپایید و با سقوط دموکرات‌های آذربایجان از بین رفت را بایستی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین کارهای این حکومت موقت به حساب آورد. البته در اعطای حق رأی به زنان توسط فرقه دموکرات و نیز گسترش حمایت از حقوق زنان بایستی از نقش افکار عمومی جهان - جهان غرب - و تغییر و تحولات آن به راحتی گذشت. به ویژه که پس از وقایع شهریور ۲۰ و به اقتضای شرایط جنگی برقراری ارتباطات روندی سریع‌تر یافته و اخبار و اطلاعات در کوتاه‌ترین زمان در سراسر جهان منتشر می‌گشت. از سوی دیگر بیشتر گروه‌های حامی حقوق زنان تحت تأثیر افکار غربی - غرب زده - بودند. هم‌زمان با پایان یافتن جنگ در پی تغییراتی که در افکار عمومی جهان پدید آمد، مسأله احقاق حقوق زنان جدی‌تر دنبال شد. درحالی‌که پیش از جنگ جهانی دوم در عقاید و افکار عمومی جهان، تساوی حقوق سیاسی زن و مرد امری مسخره و دور از ذهن شمرده می‌شد. با پایان یافتن جنگ در بسیاری از کشورها مسأله اعطای حقوق سیاسی زنان مطرح گردید. چنانچه در سوئیس به زنان حق رأی^۲ داده شد و

۱. در ماده هفتم مرامنامه دموکرات چنین آمده است: «حق انتخاب کردن نمایندگان مجلس را برای کلیه مردان و زنانی که به ۲۰ سالگی رسیده‌اند و حق انتخاب شدن را به کلیه مردان و زنان ۲۰ تا ۸۰ ساله خواستار بود.» رک. آذربایجان، ش ۲۴، ۱۳۲۴/۷/۱۸، ب.ن. ضیاءالدین الموتی: فضولی از مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، تهران: شرکت انتشاراتی چاپخش، ۱۳۷۰، ص ۴۵۷.
۲. اطلاعات، ش ۶۰۲۴، ۱۹ فروردین ۱۳۲۵، ص ۶.

در فرانسه حقوق سیاسی به طور کامل به زنان اعطا گردید.^۱ تأثیر تغییر نگرش افکار عمومی جهان به وضع زنان بر اشخاص، گروه‌ها و احزاب داخل کشور را به هیچ عنوان نمی‌توان نادیده گرفت و تحت تأثیر ورود چنین افکاری به جامعه بود که دولت مجبور به تشکیل کمیسیونی برای بررسی تساوی حقوق زن و مرد در وزارت کشور گردید.^۲

پس از بررسی علل و عوامل افزایش و گسترش حضور زنان در جامعه، بایستی به پیامدها و نتایج این حضور نگاهی بیندازیم. زنان با پائیدن در جامعه نه تنها بر دانش و آگاهی‌های خود افزودند، بلکه کارکردن پایه پای مردان آنان را به توانایی‌های شان واقف نمود و بر اعتماد به نفس شان افزود. از سوی دیگر، کسب استقلال مالی و آزادی‌هایی در جامعه و به تبع آن در خانواده، خوی تسلیم محض و سازگاری را در آنان کم‌رنگ‌تر نمود و روابط خانوادگی را تحت الشعاع قرار داد. در واقع زنان با پی بردن تدریجی به ارزش‌ها و توانایی‌های وجودی خویش و کسب امتیازات اجتماعی، سیاسی و به ویژه اقتصادی، جرأت می‌یافتند تا از حقوق خویش در جامعه - و به تبع آن در خانواده - دفاع نمایند. پیدایش این شهامت در زن ایرانی که برای مدت‌های مدیدی به سازگاری و تحمل و گذشتن از حق و حقوق خویش عادت کرده بود را بایستی نقطه عطفی در ایجاد تغییر و تحول کلی در وضعیت زنان کشور بدانیم. بروز این امر با خدشه وارد ساختن بر فرهنگ مردسالارانه حاکم بر نظام اجتماعی کشور، اگرچه آغازی بر تغییر و تحولات مثبتی در وضع زنان در خانواده و جامعه گردید، ولیکن در کوتاه مدت با سست نمودن بنیان خانواده، بر این نهاد اجتماعی تأثیر منفی گذاشت. چاپ اعتراضات و شکوایه‌های بسیار نسبت به این امر در ستون مقالات وارده به روزنامه‌ها^۳ و افزایش آمار طلاق^۴ در این دوره

۱. گائتا موسکا و گاستون بوتو: تاریخ عقاید و مکاتب سیاسی از عهد باستان تا امروز، ترجمه: حسین شهیدزاده، چاپ دوم، تهران: مروارید، ۱۳۷۰، ص ۴۸۲.

۲. مرد امروز، ش ۷۲، ۱۶ شهریور ۱۳۲۵.

۳. اطلاعات، ش ۴۶۷۶، ۲۰ مهر ۱۳۲۰، ص ۱.

۴. آمار طلاق در برخی از روزنامه‌های این دوره به اندازه‌ای بالاست که مطمئناً درج چنین ارقام و آمار نجومی آن هم برای این دوره را بایستی تنها به اهداف و اغراض نویسندگان و ناشرین

همگی دال بر سست شدن بنیان خانواده در این سال‌ها است. البته در متزلزل شدن بنیان خانواده‌ها مسأله تورم و بحران‌های شدید اقتصادی این دوره را نبایستی از نظر دور داشت. به ویژه که غالب زنان به خاطر به دست آوردن احتیاجات اولیه خود و خانواده خویش به حضور فعال‌تر در جامعه کشیده شدند. در ستون آزاد روزنامه اطلاعات درباره این امر چنین آمده است: «عده‌ای از زنان شوهردار در اثر خدمت در ادارات با وجود داشتن چند فرزند با شوهر خود بنای ناسازگاری را گذاشته زیر بار آن‌ها نمی‌روند و دوشیزگانی که وارد خدمت اداره می‌شوند از شوهر گرفتن خودداری نموده می‌گویند ما به شوهر احتیاجی نداریم...»^۱

نکته دیگری که درباره برهم خوردن بنیان خانواده لازم به ذکر است، مربوط به خانواده‌های مهاجر - از روستاها به شهرها - این دوره است. نارضایتی احتمالی زنان روستایی از ترک محل زندگی و ناتوانی آنان در ایجاد ارتباطات مناسب و مطلوب در محل سکناي جدیدشان، یا عبارت بهتر عدم تمایل ایشان به پذیرش و انطباق با فرهنگ شهری، با ایجاد دوگانگی بین فضای خانه و جامعه خود و لاجرم خانواده را تحت فشارهایی قرار داد که بازتاب آن را می‌توان در بروز تزلزل در بنیان خانواده و بزه کاری در جامعه مشاهده نمود.^۲

به این ترتیب با بروز تدریجی پیامدهای اقدامات رضاشاه - به ویژه در بخش آموزش - و تغییر و تحولاتی که پس از شهریور ۲۰ و فروپاشی نظام سیاسی در جامعه رخ داد، سطح آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی زنان کمابیش - بسته به جایگاه طبقاتی آنان - تغییر کرد و این دگرگونی به نوبه خویش خانواده و جامعه را تحت

این‌گونه اخبار منتسب نمود. در واقع آنان با درج آمار بالایی از طلاق سعی می‌نمودند اوضاع کشور را بسیار بدتر از آنچه که بوده جلوه دهند. از جمله این نشریات روزنامه رهبر است که آمار طلاق تهران و شهرستان‌ها را در سه ماهه اول سال ۱۳۲۳ ۸۸۳۰ می‌نویسد، این درحالی است که تعداد ازدواج‌های همین مدت را ۳۸۴۴۲ عدد ذکر می‌نماید. رک: رهبر، ش ۴۱۸، ۱۱ آبان ۱۳۲۳ ش، ص ۱۳. برای اطلاع از آمار ازدواج‌ها و طلاق‌های فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۲۰ در تهران، مشهد و تبریز. رک. مهدی نراقی: «ازدواج و طلاق در ایران»، اطلاعات ماهانه، ش ۶۳، ۱۳۲۲، صص ۲۱-۲۲. ۱. اطلاعات، ش ۴۷۰۱، ۱۷ آبان ۱۳۲۰، ص ۳.

۲. برای اطلاع بیشتر از چگونگی این گونه مهاجرت‌ها و پیامدهای آن رک. رامی: پایان‌نامه پیشین، صص ۷۰-۵۲.

تأثیر قرار داد و به کسب حقوق و امتیازاتی برای زنان منجر گردید. لذا نظر کسانی چون فوران که می‌پندارد پس از سقوط رضا شاه و قدرت گرفتن روحانیت «از منزلت زنان کاسته شد و در واقع در مقایسه با سال‌های دهه ۱۹۳۰ م/ ۱۳۱۰ ش پسرفتی پدید آمد»^۱

احتمالاً مسأله کشف حجاب و بازگشت زنان - به ویژه زنان طبقه پایین جامعه - به چادر و دیگر تقیدات مذهبی را در نظر گرفته‌اند و به دیگر ابعاد این امر توجهی ننموده‌اند. برای درک این مطلب که آیا تغییر و تحولات مثبتی در وضعیت زنان در این دوره صورت گرفته یا نه، کافی است نگاهی به نشریات این دوره بیافکنیم. در یکی از مقالات روزنامه ایران ما، تحت عنوان «تقسیم عادلانه ثروت» در این زمینه چنین آمده است: «به ندرت در روزنامه‌ای بر می‌خوریم به موضوع‌هایی مانند تحول زندگی زنان و تأثیر آن به این که همگی تصدیق می‌کنند چنین تحولی واقعاً انجام گرفته است...»^۲

منابع

۱. آوانسیان، اردشیر: خاطرات سیاسی، به کوشش: علی دهباشی، تهران، سخن؛ شهاب ثاقب، ۱۳۷۸.
۲. ابوترابی‌ان، حسین: مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۶.
۳. اسکندری، ایرج: خاطرات سیاسی، به کوشش: علی دهباشی، چاپ دوم، تهران: علمی، ۱۳۶۸.
۴. الموتی، ضیاءالدین: فصولی از مبارزات اجتماعی و سیاسی ایران، تهران: شرکت انتشاراتی چاپخش، ۱۳۷۰.
۵. جمالزاده، محمدعلی: «زن و کسب و کار»، مجله محیط، ش ۳ (آبان ۱۳۲۱).
۶. حاضری، علی محمد: «فرایند خودی شدن نهاد آموزش و پرورش»، نامه

پژوهش، س ۱، ش ۳۲ (۱۳۵۷).

۷. دیانا: «گرایش زنان به سازماندهی در مبارزات اجتماعی» کتاب جمعه، س ۱، اسفند ۱۳۵۸.

۸. دوروزه، موریس: جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه: دکتر ابوالفضل قاضی، [بی‌جا]: جاویدان، ۱۳۵۸.

۹. رحیمی، مصطفی: قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.

۱۰. روزنامه اطلاعات، ش ۴۶۷۶، ۱۳۲۰/۷/۲۰.

۱۱. روزنامه اطلاعات، ش ۴۶۹۶-۸، ۱۳۲۰/۸/۱۲-۴.

۱۲. روزنامه اطلاعات، ش ۴۷۰۱، ۱۳۲۰/۸/۱۷.

۱۳. روزنامه اطلاعات، ش ۵۲۲۲، ۱۳۲۲/۸/۱۷.

۱۴. روزنامه اطلاعات، ش ۵۳۳۶، ۱۳۲۲/۹/۱۰.

۱۵. روزنامه اطلاعات، ش ۵۳۶۰، ۱۳۲۲/۱۰/۱۱.

۱۶. روزنامه اطلاعات، ش ۵۴۳۳، ۱۳۲۳/۱/۱۷.

۱۷. روزنامه اطلاعات، ش ۵۴۵۳، ۱۳۲۳/۲/۱۱.

۱۸. روزنامه اطلاعات، ش ۵۴۸۲، ۱۳۲۳/۳/۱۳.

۱۹. روزنامه اطلاعات، ش ۵۵۵۰، ۱۳۲۳/۶/۵.

۲۰. روزنامه اطلاعات، ش ۵۵۵۵-۶، ۱۳۲۳/۶/۱۱-۱۲.

۲۱. روزنامه اطلاعات، ش ۵۵۶۷، ۱۳۲۳/۶/۲۶.

۲۲. روزنامه اطلاعات، ش ۵۵۸۳، ۱۳۲۳/۷/۱۵.

۲۳. روزنامه اطلاعات، ش ۵۶۳۶، ۱۳۲۳/۹/۲۰.

۲۴. روزنامه اطلاعات، ش ۵۶۷۰، ۱۳۲۳/۱۱/۲.

۲۵. روزنامه اطلاعات، ش ۵۶۹۲، ۱۳۲۳/۱۱/۳۰.

۲۶. روزنامه اطلاعات، ش ۶۰۱۹-۲۶، ۱۳۲۵/۱/۱۲-۲۱.

۲۷. روزنامه ایران ما، ش ۲۸، ۱۳۲۲/۴/۲۸.

۲۸. روزنامه باختر، ش ۵۹۱، ۱۳۲۰/۹/۱۶.

۲۹. روزنامه رهبر، ش ۴۱۸، ۱۳۲۳/۸/۱۱.
۳۰. روزنامه مرد امروز، ش ۱۲، ۱۳۲۲/۹/۲۶.
۳۱. روزنامه مرد امروز، ش ۲۷، ۱۳۲۳/۹/۱۶.
۳۲. روزنامه مرد امروز، ش ۳۷، ۱۳۲۴/۴/۲۰.
۳۳. روزنامه مرد امروز، ش ۶۰، ۱۳۲۴/۳/۲۵.
۳۴. روزنامه مرد امروز، ش ۷۲، ۱۳۲۵/۶/۱۶.
۳۵. سالنامه آمار ۲۷-۱۳۲۲ دولت شاهنشاهی ایران، اداره مطالعات و آمار وزارت فرهنگ، بخش دوم، چاپ تابان.
۳۶. فرمانفرمایان، مریم: خاطرات مریم فیروز (فرمانفرمایان)، به کوشش: مؤسسه تحقیقات و انتشاراتی دیدگاه، چاپ دوم، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴.
۳۷. فلسفی، حسنعلی: نهضت بانوان، قسمت دوم، باختر، س ۷، دوره دوم، ش ۶۰۳ (۲۱ بهمن ۱۳۲۰)، قسمت سوم، ش ۶۰۴ (۲۸ بهمن ۱۳۲۰).
۳۸. فوران، جان: مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه: احمد تدین، چاپ دوم، تهران: موسسه خدماتی رسا، ۱۳۷۸.
۳۹. کوهی کرمانی، حسین: از شهربور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان و زنجان، جلد اول و دوم، تهران: روزنامه نسیم صبا، ۱۳۳۹.
۴۰. محیط طباطبایی، محمد: مجله محیط به انضمام خاطرات مطبوعاتی استاد سید محمد محیط طباطبایی، به کوشش: فرید قاسمی، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۴.
۴۱. مرکیا، باتود: «تکلیف زن‌ها چیست؟»، ایران‌ها، س ۱، ش ۲۷ (۲۷ تیر ۱۳۲۲).
۴۲. مصاحب، شمس‌الملوک: «بخش راجع به زنان»، جلد سوم، آینده، نمره مسلسل ۲۹، ش ۷-۵ (فروردین ۱۳۷۴).
۴۳. مصطفوی، رحمت: تهران دموکرات و علی امینی در ترازو...، تهران: نشر سلسله، ۱۳۶۳.
۴۴. موسکا، گائتا و گاستون بوتو: تاریخ عقاید و مکتب‌های سیاسی از عهد باستان تا

امروز، ترجمه: حسین شهیدزاده، چاپ دوم، تهران: مروارید ۱۳۷۰.

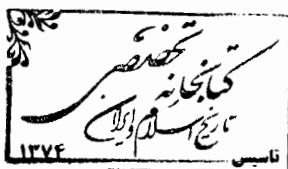
۴۵. میلسپو، آرتور: آمریکایی‌ها در ایران (خاطرات دوران جنگ جهانی دوم)،

ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۰.

۴۶. نراقی، مهدی: «ازدواج و طلاق در ایران»، اطلاعات ماهانه، ش ۶۳ (سال ۱۳۳۲).

۴۷. هلمز، سینتیا: خاطرات همسر سفیر، ترجمه: اسماعیل زند، چاپ دوم، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۱.

پیشگفتار به نبرستان
www.tabarestan.info



زن در هنر سیمین دانشور و فروغ فرخزاد

* فرشته رستمی

** مسعود کشاورز

زن ایرانی در درازای تاریخ سرگذشتی بس لغزان داشته است. دمساز و هنباز مردش بوده و تیماردار او و فرزندانش. اما همواره در پرده‌ای از بدگمانی و سخنان لاغ، پنهانش کردند. بعد از مشروطه، زن و مرد ایرانی همانند انسان‌هایی که هستی دارند نمود یافتند و فرد شدند. زن ایرانی نیز پس از مشروطه در گونه‌های ادبی، بیش از پیش نمایان گشت. فروغ فرخزاد و سیمین دانشور بسان دو هنرمند زن، نه شاعر یا نویسنده، در این میان کارکردی گوناگون دارند. زنی که در هنر فروغ فرخزاد بی‌پرده نمود می‌یابد، زن است؛ آن گونه که پروردگارش او را آفرید!

اما زنانگی در هنر سیمین دانشور از پس حریری که نیک تنگ بر خود فشرده، چهره می‌نماید. گزارشی که در پی خواهد آمد، کوشش خواهد کرد آسیب‌های هنر دانشور را با دیدگاه فمینیستی بکاود و بازدارنده‌های خود حقیقی او را بنماید؛ و با زیبا شناختی هنری فروغ فرخزاد بسنجد.

برای آغاز

انقلاب مشروطه، خواست و نیاز مردمی بود که در تلاش و آماج ایشان، داشتن ایرانی استوار و سخته و مردمانی آکنده از غرور، پویا و باورمند به خون توانای خویش کامه‌ای دست یافتنی می‌نمود. دانشورانی که در این میان خوش درخشیدند و با جادوی هنر توانستند اندیشه‌های نغز را بدر کشند و «شدن» را هم‌گام با مردم خویش بیازمایند؛ هنوز به دولت نرسیده، به هر روی پژمردند و فرومردند و نیاز مردمان بر سنگ توطئه شکست و چه ماند؟ ادبی که مردم ایران پس از سال‌ها نبرد اندیشه‌ای و کلنجار رفتن با گفته‌های میرزا آقا خان کرمانی، آخوندزاده، میرزا ملکم خان و حاجی زین العابدین مراغه‌ای چه در ساخت طنز، چه هزل چه جد و چه تند، سرانجام توانستند به آن شکل و شنگی نو ببخشند.

ادبیات، سودا و کنشی دوسویه میان انسان و جامعه است که در گذار تاریخی شکل می‌گیرد و به آن غنا می‌بخشد. در جامعه سنتی و بسته ایران که شور نوخواهی در سر داشت و امید برای به‌روزی و سرفرازی، انقلاب مشروطه توانست به زن ایرانی پیاموزد باورها و دستورهای که در دوران تاریخی شکل گرفته، چندان نیز که می‌نماید ستبر و سنگی نیست؛ می‌توان با تیشه‌ای درخور سنگ آن را شکست. از آن پس زن ایرانی به‌عنوان نویسنده یا شاعر و یا در شالوده شخصیت داستان‌ها و سرودها زخمه‌ای دیگر نواخت و جان خویش را از بندهای جان‌شکار تاریخی رهایی بخشید.

این گزارش، فروغ فرخزاد (۱) را شاعر توانمند ایرانی می‌داند که به نیروی شناخت خویش توانست شعری برخواسته از آموزه‌های درون گوید و سیمین دانشور (۲) از داستان نویسان بنام معاصر رازی می‌داند که در سایه قوانین مردسالار لمیده و آسایش سایه را به دل پریشی آفتاب نمی‌بخشد. خواست این نوشتار نمایش دو زن هنرمند است با سنجه‌های «فمنیس».

زن در هنر سیمین دانشور و فروغ فرخزاد

جامعه - گناه «ما کس استاینر» می‌گوید: «هیچ شکل از خود بیگانگی رانمی‌توان یافت

که ریشه اجتماعی نداشته باشد... آنچه که از آن توست به تو همچون یک فرد تعلق دارد. آنچه تو را از خودت جدا می‌کند اجتماعی است.» (احمدی، ۴۲: ۱۳۸۰) از خودپیکانگی نگاهی به تاریخ و نگاهی به اجتماع دارد. این دو برای انسان‌ها پوشش‌های گوناگونی می‌پذیرند، و زنان در این میان لفاف بیشتری بر خود می‌پيچند. جامعه چیزی را رد می‌کند، کاری را می‌ستاید؛ آنچه رد شده است، یا در درون خاموش می‌شود و یا به شکلی دیگر سر بر می‌کند. ذهن هنرمند، همواره در جدال مابین هنجارنگری و هنجارشکنی است. وجدان، دایره اجتماعی است که تاریخ کارگزاری آن را بر دوش گرفته است. این کارگزار گاه می‌بخشد و گاه پادافره کردار و اندیشه را خواهد داد. راستی سخن آن‌که، وجدان، فرد خبرچین اجتماع در ذهن انسان است. از سویی دیگر هر جامعه‌ای دستورهای جداگانه‌ای دارد که زیبنده همان اجتماع است. نمونه سخن: آنچه برای زن ایرانی، امروزه پاک‌دامنی است در گذشته بی‌بند و باری بود. از این رو پاک‌دامنی واژه‌ای دوست داشتنی است با دگرگونی ژرف در «تعبیر». جامعه ایرانی با توجه به فرهنگی که مذهب و نژاد در آن پیوسته است، دایره گونه‌ای دارد.

«گناه» واژه‌ای آشناست که کارکردهای گوناگونی یافته است. این «هشدار درونی» فراتر از مرزهای آزمون‌های فردی است؛ و ریشه در ناخودآگاه تباری (۳) زنان ایران دارد. واژه گناه، با هر تعریفی و از دید هر جامعه‌ای در دو چیز بین توده‌ها مشترک است و آن محدودیت ناپذیری و هنجارشکنی است. نادیده گرفتن خواست عمومی مردم «گناه» نامیده می‌شود.

برای مردمی که شعر فروغ را (به دلیل پرداخت نو، که داشت) نمی‌خواستند؛ و پندارشان بر این بود که با زنی رسوا و برو هستند؛ خود شعر، هنجارشکنی آشکار و بیان گناه در آن، بزرگ‌ترین نشانه سر باز زدن از قراردادهای مهر شده بود و نشان از محدودیت ناپذیری فرخزاد می‌داد. برای او، شعر تمام انگیزه زیستنش بود و در این زیست او هرگز بر آرزوها و کشش‌های موزی درون سرپوش نمی‌گذاشت. «مگر شعر تو سر تا پا گنه بود» (اسیر/عصیان) در شعر فروغ فرخزاد، گزش موزیانه وجدان به ناخودآگاهی تباری او باز می‌گردد. از این رو وجدان فروغ در شعر او

رفتارش را گناه می‌داند. اما بدون شرم یا پرده پوشی بیان می‌کند. زیرا خود پیراسته فرخزاد، کمر بسته تا به زبان درآید. این جدال یک سویه فروغ فرخزاد با ناخودآگاهی تباری اوست:

«ناگهان خاموشی خانه شکست / دیو شب بانگ برآورد که آه / بس کن ای زن که نترسم از تو / دامنت رنگ گناه است گناه / دیوم، اما تو زمن دیو تری / مادر و دامن ننگ آلود... (اسیر/هرجایی) می‌برم، تا که در آن نقطه دور / شست و شویش دهم از رنگ گناه / شست و شویش دهم از لکه عشق / زین همه خواهش بی جا و تباه (اسیر/وداع)

وجدان فروغ هم‌اورد خوبی برای او نبود، از این روی در دفترهای دیگر، سیب - میوه ممنوع معروف - جای گناه و هوس را می‌گیرد. (بازدارنده‌ها اگر به هماهنگی با درون نرسند به شکل دیگر گاه در کالبد استعاره و نماد سر بر می‌کنند) به ناچار واژه گناه در دو دفتر «تولد دیگر»، «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» به ندرت به چشم می‌خورد؛ و از آن شاخه بازیگر دور از دست / سیب را چیدم (تولد دیگر/فتح باغ) و سیب را که سرانجام چیده است و بوییده است / در زیر پا لگد خواهد کرد؟ (ایمان بیاوریم.../ایمان بیاورم...) (رستمی، ۱۶۱-۱۴۲: ۱۳۸۲) فروغ فرخزاد زن شاعری که خود را بیان می‌کند، گاه تنهایی را بر می‌گزیند، زیرا در دیگران چیزی فراخور خود نمی‌یابد و گاه ناگزیر از انزوا است؛ زیرا در نوبتی از زندگی ناساز با هنجارهای روزمزه اجتماع که تاریخی سدید بر پشت دارد کار کرده است. او رفتارهایی از خود بروز می‌دهد که مورد پسند عامه مردم نیست. مانند: برگزیدن شعر به جای فرزند و زندگی خانوادگی. فرهنگ زندگی مادر را در زمانی شکبیا می‌پسندد. مادر باید از خود گذشته باشد. بر پایه اندیشهٔ سیمون دوبووار، فداکاری خودآزار (مازوخیستی) داشته باشد. او باید همراه خود را قربانی فرزند کند؛ کاری که فرخزاد آگاهانه به آن تن در نداد و که گفته فرزندان، تمام هستی زن، برهان وجود زن، باید باشند؟! فرخزاد در شعر «راز من» از عشق فراوانش نسبت به شعر و جدال برای زندگی خانوادگی یا زندگی هنرمندانه سخن می‌گوید. فرخزاد به دلیل شناخت خاص خویش، قید اجتماعی را تا مرز بر باد رفتن نام، از دست دادن فرزند، بستری شدن در

بیمارستان روانی، انجام خودکشی نافرجام... نپذیرفت.

سیمین دانشور، هرگز نتوانست از چارچوب پسند اجتماع به‌در آید. او در داستان‌هایش زنان زیادی را نشان می‌دهد، اما این پیش‌کش او ماده‌ای است در برابر نرو نه زن به معنی راستی آن. بیشتر زنان دانشور، هنرمند و درس خوانده هستند. اما هیچ کدام نتوانستند از شالوده و دستور اجتماع پا فراتر گذاشته و هم‌سو با اندیشه و آموخته‌های تاریخی‌شان آن‌چنان که خود می‌خواهند، پیش روند. خود بازدارنده‌ای زنانه در نوشته‌های دانشور، ثمرهٔ بیرون نیامدن «خود» دانشور از پرده‌های خیم مردسالاری خانه و اجتماع اوست. او در قالب فکری‌اش که برایش ساخته‌اند گرفتار آمده است. به گفتهٔ ویرجینیا وولف گرایش به پوشیده بودن هنوز هم زنان را اغوا می‌کند. نکتهٔ درخور توجه، دوگانگی زنانه نویسی با مؤنث نمایی است. خواست نویسنده این است که در زن خوانی نویسندهٔ زن، اندیشه‌ها و افکار زنانه خودی بنمایانند. گمان می‌رود دانشور در گسستن چنبر ناخودآگاهی خویش چندان توانا نبوده است. آنچه در درون او لانه کرده است، مردی است که سر بیرون آمدن از روح دانشور را ندارد. بر پای نقد نوین، نویسندهٔ ضمنی نمی‌گذارد نویسندهٔ راستین پیش رود و بازدارندهٔ آن است. «هستی» شخصیت به گفتهٔ خودش فمینیسم داستان «ساریان سرگردان» و «جزیره سرگردانی»، دیده به دهان مردان توانا و با نفوذ زمان دارد. «زری» دختری درس خواندهٔ داستان «سووشون» هیچ‌گاه از دانشش در رفتارش سود نجست؛ خوشایند «یوسف» بودن را بر هر چیز برتر می‌دانست. «خانم» در «تبله شکسته» با فکر پوشیده نمود می‌یابد. از احساسات خانم، در گزینش «خوررنگ» چیزی گفته نمی‌شود.

گمان می‌شود نزدیک شدن به زن برای دانشور رنجشی در پی دارد. او از زنان می‌گوید، اما چیزی را باز نمی‌کند. آن زمان هم که چیزی می‌گوید جز خوار داشت و زبونی زن چیز دیگری نیست. زنان همان‌گونه به کار گرفته شده‌اند که مردان می‌گویند. «کوکب السلطان» می‌گوید: «دلم می‌خواهد هر چه پارچه تو بزازی‌ها است بخرم و لچک درست کنم و سر هر چه نامرد است بکنم» (به کی سلام کنم؟/ ۸۲) در «مار و مرد» «انور» با وسواسش به گونه‌ای دیگر می‌زید. او با میزان‌های گوناگون

زندگی می‌کند. زنی می‌خواهد که ورزش کند، خانه داری و آشپزی بداند، مربا خوب بپزد. اما نسرين چه می‌خواهد؟ پسند نسرين، در میان گزينش مردانه و اجتماعي گم شده است. صدای (۴) داستان، صدای راوی، نسرين و... است. اما با ذهن او بيگانه می‌مانيم. از عطش نسرين برای داشتن شوهری قوي و سالم، درز گرفته شده است (مار و مرد/۱۲۹). مردی مانند جلال آل احمد، درگيري هایش برای فرزند را، در «سنگی بر گوري» با قدرت، چنانچه یک مرد خودباور است، نشان می‌دهد. اما زنی چون دانشور در «مار و مرد» تلاش می‌کند که شکافته نشود.

برای زنان هنرمند، همواره بیم از اجتماع و داوری تاریخی آن، گناه و وجدان بازدارنده‌های هولناکی هستند که خلوت ذهني شان را با مردان یا زنان دیگر بر صفحه هنر نیاورند و اکنون دیروز ما نیست که دیگر با خود نیز واگويه نمی‌کنند. تنهایی، پادافره جان‌کاه بر دیگری است.

دانشور در عمق ناخودآگاهش غلتانده نشده است. او از خودآگاهی خویش می‌گوید و بازدارندگی را در خود آگاهی نمود می‌یابد و آیا دانشور «چگونه می‌تواند به‌رغم آن نقش‌گذار و این نقش زن که یکی تحمیل دنيای مردانه است در محدوده همسری در این ملک و دیگری مسلمات فرهنگی ما...» (گلشیری، ۱۳: ۱۳۷۶) برگذرد؟ «مراد» می‌گوید: «از نظر شوهری هم حق دارم به زنم کار خطرناک انجام دهم.» (ساریان سرگردان/۲۹۷) سخن مراد دربردارنده دلسوزی است، برای آن دیگری که ناتوان است؛ و بیان دارنده رگه‌هایی از نادانی زن است که چندی کارش را نمی‌داند. پندار آن گزارش آن است که دیگر زمان آن رسیده باشد که نویسنده‌ای چون دانشور، به خویش پردازد، و ذهن هنرمند خود را از قانون‌های تاریخی بپیراید. آیا ذهنیت دانشور می‌تواند جایگاه درست برای خلق زن شکوهمند را بیابد؟ و آیا دورانی خواهد رسید که مردان در خانه و بیرون خانه، دست هم را گرفته از خانه جان دانشور رخت بربندند و او را به حال خود گذارند؟ و این را حق خود ندانند که سخن آخر را بزنند؟

خودباوری. عدم خودباوری (= زن سنتی، بزدل، خدعه‌گر، زیردست مرد)
زمانی که هنر هنرمند مرد بررسی می‌شود، پایداری فکری، آزادی و خودباوری

پویا در آن موج می‌زند. درک و شناخت خود به او نیرویی سترک بخشیده که می‌تواند از تمامی ذهن خویش بهره جوید. این کاربرد به تمام اثر او، انفجار درون دارد. «منی» که در هنر فرخزاد جلوه گر است «من زنانه» است. فروغی که با عروسک بازی می‌کند و زن بودن را تکرار می‌کند از گوشواره‌های صدف و گیلایس، از برگ گل کوکب برای رنگ ناخن؛ از گیس دختر سیدجواد که می‌خواهد آن را در پنجه‌هایش بفشارد، تصویر می‌دهد یک دختر بچه است. اما همواره به دنبال کشف بودن، او را به خود راستین خویش رساند و راز عشق، مادری، ازدواج، شور و زیستن را دریافت. درونمایه شعری فرخزاد بر هسته جستجو و پویش دور می‌زند. فرخزاد بعد از آزمون‌های زندگی: «گزینش هنر یا زندگی خانوادگی، خود یا دیگری، آشفته‌گی روانی تنهایی و آشفته‌گی را چشید و با از دست دادن تمام پیرایه‌های من وجودیش، «من جمعی» خویش را دریافت.» (رستمی، ۱۳۸۲: ۵۹)

من جمعی، از ژرف‌ترین لایه درون برمی‌خیزد، زنده است: نگاه کن که من کجا رسیده‌ام / به کهکشان، به بیکران، به جاودان (تولدی دیگر/ آفتاب می‌شود)

«فروغ آنچنان فضای شعرش از وجود خود آکنده است که شعرش با اسمش مترادف است و مثل این است که دیگر شاعر نیست و فقط شعر وجود دارد. ولی او راه خود را سپرده و رفته است.» (جلالی ۱۳۶۹: ۴۴)

سیمین دانشور با انبوه زنانش برخوردی رویه‌ای دارد. او نیز گرفتار مردسالاری نشسته بر جان‌ش است. زنان او ناخودباور و فریبکار هستند. ترس و هراس همواره ضحاک درونشان است. به سحر و جادو باور دارند و آن را به کار می‌برند، دانش زندگی و تدبیر ندارد. بسا زنان تحصیل کرده دانشور، که درکشان از هر آنچه دلخواه شوهرانشان است، نمی‌گذرد. و یک‌بار نیز، یک لحظه برای خود زندگی نکرده‌اند. «زنان داستان‌های دانشور بیشتر از همه موجوداتی قانع و مطیع‌اند به کمترین توجهات و لطف مردانشان ساخته‌اند و گله‌چندانی از زندگی ندارند و به ندرت کاسه صبرشان لبریز می‌شود.» (عبداللهیان ۱۳۸۱: ۵۳۹)

دانشور همواره با برتری مردان داستان را به پایان می‌رساند. زری در سووشون - پیش از ازدواج - در مدرسه انگلیسی‌ها شجاعتی از خود نشان داده است، اما پس از

ازدواج نوچه مردش می‌شود. او همواره سرگشته و نگران خشم شوهرش است. دانشور، «به گفته مهین بهرامی، «از هر در گویی» زنانه دارد تا زنانه نویسی.» (ذولفقاری، ۱۳۷۹: ۱۳۲)

دانشور می‌گوید: من خواستم ذهنیت زن ایرانی را نشان دهم. اما مغز این نشان دیدگاه مرد است نه زن. «گل بیو» تشنه شلاق خوردن است «شاید این جوان هم عادت به شلاق زدن داشته باشد». زری سیلی می‌خورد (سووشون/ ۱۲۰) و برای زن نوین سال ۱۳۸۴ آن اندازه پیش پا افتاده است که انگار چیزی جز این نباید باشد. او حتی تردیدی در این نوازش مردانه ندارد. زری همیشه می‌ترسد. «چنان ترسی از حرف‌های آن‌ها زری را در برگرفته بود» (سووشون/ ۱۹۸) برخورد زری همواره در رده یک عامی می‌ماند. ترس از به هم ریختن زندگی خانوادگی او را راه نمی‌کند. نه تنها زری، بلکه دیگر زنان داستان‌ها نیز از ترس و بیم سخن می‌گویند. برنهاد این گزارش آن است که آن‌ها از بازتاب درون دانشور هراسناکند و خوف از «شدن» دارند. خسرو می‌گوید: «زن‌ها می‌ترسند و ما مردها را هم می‌ترسانند.» (سووشون/ ۱۲۹)

هستی زن دیگر و دانشگاهی دانشور در بیم و هراس به سر می‌برد. او همان کاری را می‌کند که سلیم یا مراد می‌خواهند؛ و به این بازیچه بودن پایان نمی‌بخشند. «زری اندیشید اگر کشش بدهم یک دعوای درست و حسابی خواهیم داشت. فکری کرد و گفت شاید از اول هم ترسو بودم و خودم هم نمی‌دانم.» (سووشون / ۱۳۰) «زری درمانده پرسید: چه کار کنم تا شما راضی شوید؟ چه کار کنم تا شجاع شوم؟» (همان / ۱۳۱)

زنان دانشور به آسانی دروغ می‌گویند. چه اندازه آبیگینه درونشان گلی و پر از پوشال شده است «عجب با دروغ و دونگ بارشان می‌آوریم» (سووشون/ ۹۸-۹۷) «خسرو گفت: یا بچه‌ها خوابیده‌اند یا خانم‌ها می‌ترسند... چقدر زن‌ها ترسو و دروغ‌گو هستند. فقط بلند گور بکنند، دفن کنند و بعد گریه کنند.» (همان/ ۱۲۲) شاهین به هستی می‌گوید: «راست می‌گویی یا مثل همیشه دروغ می‌گویی؟» (ساربان سرگردان/ ۲۶۵). هستی: «می‌نویسم از خودم بدم آمد این همه دروغ گفتم. که چی؟

که از خودم خوشم بیاید؟» (همان/۷۳) سرکوب پی در پی روحی را می‌آزارد. او هیچ‌گاه نتوانست بر زانوی خود برخیزد و از نو شروع کند.

تو هیچ‌گاه پیش نرفتی / تو فرو رفتی!

دوبووار می‌گوید: زن که در عالم احساس برتری مردها تربیت شده، ممکن است هنوز هم اعتقاد داشته باشد که مقام اول را باید مرد احراز کند. دانشور نیز در نمودن زن‌هایش همین بحران را دارد. بیشتر داستان‌های مردان، آکنده از زنان کودن، ناشایست با فکر پلید و رفتار و دلسوزی‌های سخره‌آور است. بر ایشان خرده نمی‌توان گرفت. اما دانشور که از زن می‌گوید آن‌ها را آن‌گونه نشان می‌دهد که مردان نیز! آیا تمامی زنان دانش‌اندوخته شایسته ریش‌خند و نیش‌خند هستند؟ یا ذهن دانشور در تار و پودی مردانه آموده شده است؟ «مادرم می‌گفت: زن و مار را شیطان آفرید.» (مار و مرد/۱۶۱). در داستان «یک سر و یک بالین» زندگی بر پایه تلاش زنی می‌چرخد، ستون مالی خانواده است، شوهرش با گل‌عنبر - زن دیگری - به سر می‌برد، اما این زن حتی خشم هم ندارد. خواننده با درون زن پیوندی نیافته و گمان می‌کند زن به آسانی هوو را پذیرفته و ساده از فرزندش دل می‌کند... این زن چهار بار امتیاز نامراد داشته و تنها امتیاز او سادگی و نادانی بیش از اندازه او همراه با چاشنی مهربانی است. این زنان هیچ‌کدام فکر ندارند؛ خیالی، احساسی، گمانی، خشمی، اندوهی هیچ ندارد.

زری پشت در گوش می‌ایستد تا راز بازی‌های مردانه را دریابد، ولی کودکانه او را به کنار می‌زنند. (سووشون/۱۹۲) یا پنهانی به حرف‌های عزت‌الدوله و عمه خانم گوش می‌دهد. هستی نیز همین حرف را تکرار می‌کند. درحالی که این دو نماینده زن نوین دانشورند. این به شگردی بدل شده تا دانشور خواننده را از رخداد داستان آگاه سازد. دستاویزی از زنان!

زنان دانشور همان میمون‌های رازگوی هندوستان هستند. کور شو، کر شو، لال شو، همیشه تسلیم باش. هرچند خود می‌گوید: «دختری بالغ می‌شود و نمی‌فهمد کجا به کجا است؛ شوهر می‌کند باز هم نمی‌فهمد؛ بچه‌ها یکی پس از دیگری از سر و

کولش بالا می‌روند باز هم نمی‌فهمد؛ می‌روید و می‌شوید می‌دوزد و می‌خرد و می‌پزد و باز هم نمی‌فهمد کجا به کجا است.» (ساریان سرگردان/۱۸۵) و هستی آمده است تا این نگرش را دگرگون کند، ولی خود او نیز در این تازش نافرجام است. آیا خورشید صدای نویسنده درونی (=ضمنی) در نوشته‌های دانشور را می‌توان گِل اندود کرد؟ و سفیدی‌های متن را نخواند؟

زن سنتی دیگری که دانشور نشان می‌دهد در نیکو جمع شده است «نیکو می‌آمد شوهرش را با نوازش بیدار می‌کرد و پشت سر او می‌ایستاد و به گفته خودش به او اقتدا می‌کرد و سلیم که گفته بود برای رفع مشکلات شرعی‌تان می‌توانید به مرجع تقلید مادرم رجوع کنید جواب داده بود که مرجع تقلید من شما هستید» (ساریان سرگردان/۳۹) بین این نیکوی «بره» با هستی دانشگاه رفته و زری دیپلم گرفته تفاوتی دیده نمی‌شود. تمام آن‌ها مثل حسین کازرونی، چرخ چاه را می‌چرخانند تا گل‌هایشان را آب دهند (سووشون/۱۳۰) و همواره برده خواست مردان‌شان (چه پسر، چه برادر، چه شوهر) هستند.

هنر خانه، نمی‌شود در زمانی که مربا قوام می‌آید به فکرهای اجتماعی پرداخت؟ نمی‌شود نوای چرخ خیاطی شنید و در اندیشه شناخت وجود خویش بود؟ عجیب است که به ما می‌قبولانند آنچه همیشه صرف ناهار را به یاد ماندنی می‌کند، حرف بامزه‌ای است که کسی گفته یا کار جالبی است که کسی انجام داده. اما به ندرت کلمه‌ای درباره آنچه خورده شده به زبان می‌آورند. این بخشی از عرف و قاعده کار رمان نویس است که به سوپ و ماهی قزل آلا و اردک اشاره نکند (وولف، ۱۳۸۳: ۳۱)

چه چیز سبب می‌گردد که خلاقیت زنانه در سر هم بندی مواد و شکل دادن آن در خوراکی تازه نادیده گرفته شود؟ چرا باید برش زدن پارچه‌ای یک دست، کرک زدن، دوختن، شکافتن و طرح افکندن، کم ارج شمرده شود؟ زن خام‌ها را پخته می‌کند، در کار با خمیر توانایی خود را می‌آزماید «دست زن آشپزی که خمیر می‌کند، دست خوشبختی است» (دوبووار، ۱۳۷۹: ۲۸۴) زنی که در جابه‌جایی چیزهای درون خانه، خانه را دگرگونی می‌بخشد پیروزمند نیست؟ مرا پناه دهید ای اجاق‌های

پر آتش، ای نعلهای خوشبختی / و ای سرود ظرف‌های مسین در سیاه کاری مطبخ /
و ای ترنم دل‌گیر چرخ خیاطی / و ای جدال روز و شب فرش‌ها و جاروها (تولدی
دیگر / و هم سبز) فروغ فرخزاد می‌گوید: «آن چیزی که مطرح است این است که آدم
جنبه‌های مثبت وجود خودش را طوری پرورش دهد که به حدی از ارزش‌های
انسانی برسد، اصل کار آدم است. زن و مرد مطرح نیست به هر حال وقتی من شعر
می‌گویم آنقدرها به این موضوع توجه ندارم و اگر می‌آید خیلی ناآگاهانه است.
(آرش دوره اول و دوم: ۴۷-۱۳۴۶) در شعر: می‌توان ساعت طولانی / با نگاهی
چون نگاه مردگان ثابت / خیره شد در دود یک سیگار / می‌توان چشم ترا در پيله
قهرش / دکمه بی‌رنگ کفش کهنه‌ای پنداشت (تولدی دیگر / عروسک کوکی) با
نگاهی بی تفاوت روبرو هستیم که زمان آن ساکن است. چشم در خانه خود ثابت
مانده، اما جریان ذهنی دیدار و تخیل همواره در حرکت است. خیال، زمان گذشته را
به سکون اکنون پیوند می‌زند و در جمله: می‌توان چشم ترا در پيله قهرش، دکمه
بی‌رنگ کفش کهنه‌ای پنداشت؛ کانونی می‌شود. خیال گذشته چندان درخشان نبوده،
باید با ژرف‌ترین احساس فراموشی خود خواسته را نشان داد. تمامی عشق که خون
زندگی ست هیچ شد، بریده شد، به خاک سپرده شد. این جمله با قدرت، تمامی توان
احساسی فرخزاد دریغ از گذشته را چون موجی آرام روان می‌سازد. اما زمانی که
تمام آرامش هنگامه‌ای این جمله با خشم این شعر در می‌آمیزد: و دختران عاشق / با
سوزن درازبردی دوزی / چشمان زودباور خود را دریده‌اند (دیدار در شب)
آن‌گاه تمامی ساده لوحی افسانه‌ای دختران شرق که بارها و بارها به فریبی شیرین
خود را تسکین داده‌اند، به ذهن می‌خزد. به یاد آوریم سخن «بودلر» را که
گفت: بگذارید، بگذارید دلم از دروغی سرمست شود. (رستمی، مهرماه: ۱۳۸۳)
فروغ فرخزاد، با استفاده از دکمه، کفش، سوزن، بردی دوزی و آمودن آن با خیالی
ورجواند، سخنی عمیق و ماندگار به جای گذاشت. از زنانگی جدا نماند، به مرد هم
نیپوست، بلکه همان را که بود نشان داد.

سیمین دانشور خود را از خویش دریغ نموده است. در داستان‌هایش وجود
نوکر و کلفت نبود بوی خورشید و پلور را جبران می‌کند. در تمامی داستان‌هایش زنان

از خانه داری چیزی نمی‌دانند و این را امتیازی برای زن نوین می‌شمارند. زنان او از زنانگی ابترند. «توران جان از سیمین دانشور پرسیده بود خودتان پخته‌اید؟ گفت: نه، من مطلقاً آشپزی بلد نیستم» (جزیره سرگردانی/ ۹۷) در دیگر داستان‌ها نیز، زنان لباس‌هایشان را به خیاط می‌سپارند؛ باغبان برای شان گل‌کاری می‌کنند؛ رفت و روب به کار نمی‌آید؛ شیشه‌ترشی جابه‌جا نمی‌شود؛ زدودن چروک ملافه‌ها و لاجورد زدن به آن‌ها نیازی نیست.

در دیدگاه فمینیسم، انجام کارهای خانه برای زنان ناپسند نیست، ایشان به اندیشه‌نازای زنانه خرده می‌گیرند و با زنانی که پالایش درونی ندارند و فکرکردن را به مردان وامی‌گذارند، ناسازگارند. خواست فمینیسم هم آمیغی خانه و اجتماع، نوشتن و خواندن با کار خانه است. نه‌گزینش یکی و رها سازی آن دیگری که در هر دو حال یکی از وجود زن، ناکام می‌ماند. آنیموس وجود دانشور قدرتمندتر است و بازدارنده نیمه زنانه او. تا جایی که نیمه زنانه برای خود دانشور نیز گم شده است. کارکرد او همانند هنجارهای پذیرای جامعه مردسالار است. از این روی سوپرایگو (۵)، که برخاسته از چیرگی مردانه بر خود دانشور است به او فرشته سرشتی اجتماعی داده است.

آمیزش فروغ فرخزاد در شعر «دیوارهای مرز» پیچیدن دو جسم را غلتاندن دو روح بدل کرده و آن را گفته که احساس درونی یک زن از کام جویی است. در شعر «گل سرخ» نیز به گونه‌ای دیگر، رویش گل سرخ در وجودش را، اوج حیرت از لذت دانسته است. به گفته «الکساندر پوپ» نبوغ راستین بیان چیزی است که به آن بسیار اندیشه شده اما هرگز به این خوبی بیان نگردیده است. فرخزاد در شعری دیگر، جسم زن، زمین، در مکیدن و باروری و زایش را یکی دانسته: و تمام شهوت تند زمین هستم / که تمام آب‌ها را می‌کشد در خویش / تا تمام دشت‌ها را بارور سازد (در خیابان‌های سرد شب) زمین از اسطوره‌های فراگیر در شعر فرخزاد است، که در واگویه آن با مادر ازلی خود در ناخودآگاهی مشترک پیوند می‌یابد. روشن داشت سخن، در کندوکاوی روان کاوانه، کاربرد بسیار «زمین» در اشعار فرخزاد، نشان از هم جویی او با مادرش زمین دارد. بزرگ مادر، بزرگ زن، کهن الگوی (۶)

مادر - که نمود بارز آن - زمین، آن رازوار زیرک است. او تمام شهوت تند زمین است، که با نفس جادویی خویش همه چیز را به «سرزمین شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی» فرا می‌خواند. فرخزاد می‌گوید:

حس می‌کنم فشار گیج‌کننده‌ای در زیر پوستم وجود دارد. می‌خواهم همه چیز را سوراخ کنم و هر چه ممکن است فرو بروم. می‌خواهم به اعماق زمین برسم. عشق من آن جاست. در آن جایی که دانه‌ها سبز می‌شوند و ریشه‌ها به هم می‌رسند و آفرینش در میان پوسیدگی خود را ادامه می‌دهد. گویی بدن من یک شکل موقتی و زودگذر است. می‌خواهم به اصلش برسم، می‌خواهم قلبم را مثل یک میوه رسیده به همه شاخه‌های درختان آویزان کنم. (اسماعیلی، ۱۳۷۹: ۱۸۷)

کاربردهای دیگر در شعر فروغ فرخزاد را می‌نگریم:

من آنجا گرم و خواهش بار / از زمینی سخت روییدم (دیوار / تشنه) و به زمین، که شهوت تکرار من درون ملتپیش را / از تخمه‌های سبز می‌انباشت سلامتی دوباره خواهم داد. (تولد دیگر / به آفتاب سلامی دوباره خواهم کرد) آیا زمین که زیر پای تو می‌لرزد / تنها تر از تو نیست؟ (ایمان بیاوریم... / پنجره) (رستمی، ۱۳۸۲: ۱۳۸)

دانشور هرگاه... گاهی بخواهد از پیچ و تاب جسم شخصیت‌هایش سخن بگوید، سراسیمه از سرزمین ممنوع می‌گذرد. شرم تاریخی زن، که بر نهاده سازمان مردسالار است بازدارنده بروز احساسات زنانه است. حتی زبان استعاره و نماد نیز نمی‌تواند پوسته تنیده شده بر روح دانشور را بشکند.

مادری، بارداری

یکی از مهمترین آرکه تایپ‌ها یا صورت‌های ازلی خیال که در هزاران قالب و در هیئت‌های گوناگون، در تاریخ هستی آدم خودنمایی کرده است، آرکه تایپ بزرگ زن یا بزرگ مادر است. او زمین، مادر، دانه و تخم و هسته است. بقا و تغذیه و حیات وابسته به اوست. او اصل بودن است. (توقی، شماره ۲۰-۱۹: ۱۳۵۴)

پدر، پس از نهادن نطفه جنین در بطن مادر تا به دنیا آمدن فرزند کاری ندارد. اما مادر این جنین را ۹ ماه نگه می‌دارد، با او رازها می‌گوید، لمسش می‌کند، وجودش را در وجود خویش می‌رویاند و به گفته تورات: در میان درد فرزند به دنیا می‌آورد.

فروغ فرخزاد در شعری از احساس مادرانه - نه تنها یک زن، بلکه تمامی زن‌ها - سخن می‌گوید:

مرا پناه دهید ای زنان ساده‌کامل / که از ورای پوست، سرانگشت‌های نازکتان /
مسیر جنبش کیف‌آور جنینی را دنبال می‌کند / و در شکاف گریبانتان همیشه هوا / به
بوی شیر تازه می‌آمیزد (و هم سبز) و در سرودی دیگر که سرواد و حماسه نیاز به
باروری، بقا و تغذیه او و تمامی زن‌هاست این‌گونه می‌سراید: مرا پناه دهید ای تمام
عشق‌های حصیری / که میل دردناک بقا بستی تصادفتان را / به آب جادو / و
قطره‌های خون تازه می‌آراید (و هم سبز) آه می‌بینی / که چگونه پوست من می‌درد از
هم؟ که چگونه شیر در رگ‌های آبی پستان‌های سرد من مایه می‌بندد؟ (در
خیابان‌های سرد شب)

تنها داشتن دستگاه زایش، احساس مادرانه به وجود نمی‌آورد. زنانگی نخزیده
-پنهان نشده- همراه با خلق کردن و زاییدن تخیل، می‌تواند نیاز زن برای آفریدن
تخیل را پاسخ دهد.

دانشور از نزدیک شدن به احساس بارداری جسمی دوری می‌کند. تمام زن‌های
داستان‌هایش زایمان بدون درد دارند. گویا دانشور این را سایه‌سار پناه خویش یافته
است. هستی، بارداری را می‌آزماید. زری سه فرزند دارد و باردار هم هست. «برای
من» گفتن یوسف جز قرارداد تمام زن، با احساس مادرانه‌اش برای خود در کنار
دیگر چیزهایی که یک مرد دارد و به او قدرت می‌بخشد، چه چیز دیگر دارد؟ در
بررسی رموزار داستان، بارداری زری را می‌توان آبستنی و دگرگونی در ایران
دانست. نسرین در «مار و مرد» نیز بارداری دارد. او که در تکاپوی فرزند داشتن
-برای خرسندی دیگران، زیرا خواست خود او نمایان نیست- به هر سازی تن
می‌دهد، می‌توانست آغازی برای نمایش زنان زیادی باشد که فرزندی ندارند. آن‌ها
بارداری و کودک را می‌خواهند، اما نمی‌توانند. زنانی که زندگی را در حسرت
خواستن و دریغ از نداشتن، اندوه، نیاز و سرکوب دیگران که یک دم آن‌ها را به
خویش رها نمی‌کند، در می‌سپرنند. زنان باردار نیز، می‌توانند بدانند، رفتار و گفتار لاغ
ایشان درون زن نابارور را چه سان پریشیده و شوریده می‌سازد. به هر روی و رای

«شاید درکنشی دوسویه میان هنر و اجتماع بتوان به این بی سامانی، سامانی بخشید»
(رستمی، دی ماه: ۱۳۸۳)

دانشور، شرح احساس مادرانه با پرهیز، گفتن و نگفتن، شالوده مادر بودن را لغزان کرده است. او گرم و گداز احساسش را به که وانهاده و با که واگویه کرده است. پرهیز او به سود متن و خواننده نیست. متن نتوانست خود مختاری خویش را از آسیب بازدارندگی نگه دارد. مادر بودن نیز جایی در داستان‌ها ندارد. انجام کارهای مادرانه بر دوش مادر بزرگ، عمه، دایه و... است. در داستان‌های دانشور چند قصه دیده می‌شود که بسته به جای داستان به کار می‌رود. اما قصه‌ها را کسی به جز مادر برای کودکان می‌گوید. و درون مایه آن نیز سیاسی است. همانند قصه‌ای که عمه آزاده برای برادرزاده‌اش می‌گوید، درباره طوطی که در هندوستان آزاد بود و یا داستان مک ماهو برای دوقلوها. فروغ فرخزاد نیز در شعرهایش چند قصه به کار می‌برد که در آن‌ها یا رازهای مادرانه به کودک خردسال است: گویی مرا درون سخن‌هایم / گویی به خود که مادر من او بود (عصیان، شعری برای تو) و یا دل نگرانی‌های زنانه: همانند قصه حلقه، زن پریشان شد و نالید که وای / وای، این حلقه که در چهره او / باز هم تابش و رخسندگی است / حلقه بردگی و بندگی است (داستان غبن و اندوه زن شرقی، در طول سال‌ها از ازدواجی نه بر مراد). قصه رویا، قصه دختر و بهار، قصه بارگاه خدا و...

آزمون دیگری که می‌توان از آن نام برد، دوره ماهانه زنانه است. فرخزاد می‌گوید: آه / من به یاد می‌آورم / اولین روز بلوغم را که هم اندامم / باز می‌شد در بهتی معصوم / تابیا میزد با آن نامعلوم (دریافت) و دانشور می‌گوید: هستی احساس کرد تر شد. در خود بازداري دانشور از چیزی که زن همواره با آن درگیر است، بیشتر رد پای اجتماع سراغ گرفته می‌شود. باید از آن گریخت، تابوست، نباید از آن سخن گفت؛ آن زشت است و پلشت.

شور شوق = زن راستین؛ گریه، اندوه، تلخی، ناتوانی = سلطه نظام مردسالار
زن در کهن الگو مادر کبیر، داننده اسرار زندگی، زیست بخش، تولد، گرما، پرورش دهنده، دم‌ساز و هنباز، بارور، رشد و فراوانی... است که در دیدگاه فمینیسم

هر چه به شور و حرکت نزدیک شود، زنانه تر است. به گفته «سیسکو» ناخودآگاهی زنانه از هیجان و شور سخن می‌گوید و نزدیک شدن به اندوه و زبونی نشان از پرده‌پوشی و وانهادن داو زندگی به مردچیرگی است.

کاربرد درون مایه‌هایی چون عشق، جستجو، امید، زندگی... شعر فرخزاد را به شعری زنده و پویا تبدیل کرده است. او آفرینش هنری را به ریختی کارا - زیستن در لحظه - نشان می‌دهد. در پندار فرخزاد تمام گوهر (=ذات) طبیعت در زندگی و جنبش؛ و انسان چونان گزیده‌ای از طبیعت در این زمینه آینه‌وار بازتاب جنبش و پویایی است. احمد شاملو دربارهٔ تکاپوی شعری فروغ می‌گوید: «من هرگز ندیدم فروغ چیزی را پیدا کند و آن چیز قانعش بکند.» (آزاد، ۱۳۷۸: ۴۱۹) درون مایهٔ حرکت و خیزش، در شالوده و بیانی جوشان، نمایان‌گر شوق و شررخیزی شاعر است. شاعری که نخستین نیاز و آخرین لحظهٔ زیست و بازتاب دیگر بار انسان در گل و گیاه و آب و آسمان را در حرکت، ریختی نوین می‌بخشد. فرخزاد در شعر، به انسان کالبدی نوین می‌دهد. چرا توقف کنیم؟ راه از میان مویرگ‌های حیات می‌گذرد. (ایمان بیاوریم...) از زمینی سخت روییدم (دیوار، تشنه) تو هرگز نداری سکون (دیوار، موج) (۷)

شخصیت‌های زن دودل، افسرده، اندوه زدهٔ سیاسی بدون عمق، سست اراده و گریان، پویایی را از نوشتار دانشور زدوده است. به گفتهٔ آرتور میلر «ما در خطر اشک‌گیری از چشم خوانندگان هستیم» (آپدایک ۱۳۶: ۱۳۸۱)

گریه‌های همیشگی، تردیدها در زری و هستی و همه زنان، دل شوره‌ها، داستان‌های دانشور را به بیان اندوه و ناتوانی دگرگون کرده است «زری نمی‌توانست جلوی اشک‌هایش را بگیرد» (سووشون/۱۳۰) او، نه تنها خود گریه می‌کند، بلکه پسرش را نیز در این کار می‌اندازد. پس از بردن اسب، ساختن گور دروغی، مجلس ختم دروغی و گریستن‌های راستین، برای اسب خسرو. زنان دانشور همواره گریه می‌کنند و همیشه دلشان شور می‌زند، اما دلیلش را نمی‌دانند. فرخزاد نیز تمام روز در آینه گریه می‌کند. اما آگاهی و یژگی ممتاز دوسویه بودن گریه‌هاست. زنی که به تنهایی با بایست‌ها و ناشایست‌های جامعه دست و پنجه نرم می‌کند و به

محدودیت‌هایی که تنها مرد بودنش به ارمغان آورده، می‌گیرد؛ با زنانی که گریه‌شان ثمرهٔ زبونی و بی‌خردی و ناآگاهی است؛ دو واکنش یکسان برای دردی ناهمسان است. فکرکردن دشوار است و گریه کار سخت را به آسان بدل می‌کند. هستی، نیز کارکردی بهتر ندارد. او در سرگردانی فلسفی هاج و واج مانده و راهی برای تردیدهایش نمی‌یابد. «روایای هستی در ابتدای داستان جزیره سرگردانی نشان دهندهٔ یأس، افسردگی و ناامیدی از دست یافتن به یقین دربارهٔ ماهیت وجود است.» (پاینده، ۳۵-۳۴: ۱۳۸۲) در ساربان سرگردان هم تردیدهای هستی پایان نمی‌یابد.

زن سیاسی یا زن نوین

شماری از شخصیت‌های زن در داستان دانشور، نشان سیاسی دارند. گویا، خواست نویسنده نمایش زن سیاسی است. زن سیاسی که دانشور می‌خواهد بنمایاند، زنی است که پس از مشروطه شایستگی‌های بیشتری از خود نشان داده است و آگاه‌تر رویدادهای سیاسی را پی می‌گیرد. اما دانشور به گفتهٔ گلشیری «در دایرهٔ حوادث فرهنگی دههٔ چهل، در خطی که از غرب زدگی آل احمد شروع می‌شود و به خسی در میقات و در خدمت و خیانت و... می‌رسد... تحمیل آن من مردانه است بر زن خانه. و این جاست که آن نقش باز به آن نقش گذار باخته است.» (گلشیری، ۱۳۷: ۱۳۷۶) اندیشه‌های سیاسی دانشور که در زبان شخصیت‌هایش نمود می‌یابد، پیرو اندیشه‌های جلال آل احمد است و بازتاب همان‌ها.

حتی پس از مرگ جلال، حضور فکری او در ساربان سرگردان و جزیرهٔ سرگردانی دیده می‌شود. تا جایی که سلیم و مراد هر کدام نماد دورهٔ نگرشی ویژهٔ آل احمدند و هستی که دانشور است، میان هر دوی این اندیشه‌های سرگردان. چه گرایش به مارکسیسم یا گرایش به توحید یا عرفان و یا بودن با درد آشنایان که عوام هستند. «من قاطی پاتی هستم. گاه فکر می‌کنم چپ انسان دوستم و هوادار خلیل مکی و گاه فکر می‌کنم به قدرت تحرک مذهب معتقدم و پیرو جلال آل احمد، یا به قول شما دینامیزم مذهبی. گاهی فکر می‌کنم تنها به هنر و بیاروم با برداشت درست سیاسی و اجتماعی. اما چه برداشتی درست است؟ نمی‌دانم.» (جزیره

سرگردانی/۷۸) صدای هستی در میان صدای سلیم و مراد پریشان می شود. آن که هستی را به خود می خواند سلیم و سپس مراد است. هستی در سختگی و پختگی آن دو مرد سرگردان است. او کوشش می کند خود را به سیاست ببندد، اما همواره رفتارشان همانند مامان عشی و توران جان - دونسل پیش از خود - باقی می ماند. از چارچوب برساخته تاریخی، گامی فراتر نمی رود.

آیا داوینچی از مونالیزا جداست؟ و طرحی کم رنگ اما قوی از داوینچی در تابلو نمانده؟ در نوشته ها، دانشور همان است که جلال بود. جلال داوینچی همواره با سیمین مونالیزای خویش مانده است. براهنی می گوید: «آل احمد از همه می خواهد یا مثل او فکر کنند یا اصلاً فکر نکنند» (براهنی، ۱۳۶۲: ۴۷۳). به گفته دانشور: «جلال هرگز قدرت نمی خواست. نفوذ می خواست که به حدی کافی بر معاصرانش داشت.» (غروب جلال/۲۲) و شخصیت یوسف نیز بر نهاد دیگری از جلال است و در ساخت آن پروتایپ (۸) جلال در نظر گرفته شده است. زری نیز مرد سیاسی، که شاید خود دانشور باشد. «(زری) ناگهان به صرافت افتاد من هم که حرف های یوسف را می زنم.»

او زن عامی نباید باشد، چون درس خوانده است. در سووشون بر این پافشاری شده، خواست این گزارش نیز چنین است. اما رفتار وی دانش اندوختگی او را نمی نمایاند. او تنها به تکرار یوسف، بدون نگرش مردش می پردازد. بهترین کار - شاید تنها کاری - که زری انجام داد، ایستادن در برابر خواست عزت الدوله بود. «زری پاکت ها و جعبه مرکب را گذاشت جلو عزت الدوله و گفت: نه، نمی کنم، عذر می خواهم. ته دل شاد بود که باز به هر جهت ایستادگی کرده.» (سووشون/ ۲۹۴-۲۴۳) دست مریزاد! فمینیسم سرانجام با انجام کار روبرو شد. اما در همین ایستادگی پندارین، زری بیشتر خوشش آمد یوسف را چشم دارد. «زری از خود اراده ای ندارد، منتظر است یوسف برایش فکر کند و تصمیم بگیرد» (میرعابدینی، ۱۳۸۰: ۴۷۸) پایان داستان، که او «شاید» توانسته دیوارهای هراس را فرو ریزد؛ تازه زری یوسف شده است. تمام سخن آن است که زری، زری آگاه بماند نه آنکه رهرو و ترجمان یوسف شود و آرمانش کامه های ناکام یوسف گردد. «شوهرم را به تیر ناحق کشتند... آب از سر من یکی که گذشته... بگذارید به جبران این نادانی، در مرگ

شجاع‌ها خوب گریه کنیم.» (همان/ ۲۹۴-۲۹۳) در این پیام خواری و ناچیزی همسر درس خوانده یک مرد سیاسی دیده می‌شود و اندیشه سترون او نیز نمود می‌یابد. به گفته گلشیری «بیشتر آدم‌های سووشون سیاسی‌اند، فاقد درون» (گلشیری، ۱۱۴: ۱۳۷۶)

روشن داشت سخن آن‌که در شیره زن سیاسی دانشور بوی مرد، بوی پذیرش و تأیید مرد به مشام می‌رسد، که بگوید تو ای زن ادامه من هستی! دو بووار می‌گوید: «به زن اجازه داده نشده است که کاری مثبت انجام دهد و در نتیجه، خود را به مثابه شخصی کامل بشناساند. زن هر قدر مورد احترام قرار گرفته باشد باز هم ثانوی و انگل است» (دو بووار، ۲۹۰: ۱۳۷۹) سیمین دانشور می‌نویسد: «کاش خودش (جلال) بود و می‌گفت چه طور؟ تنها راه هوشیاری، در راه بودن و ادامه برحق او بود، به علاوه مگر راهی غیر از این هم برایم وجود داشت؟» (غروب جلال/ ۴۰)

حمایت مرد یا به خود رسیدن

«محصور در ظل توجهات مرد خانه...» (گلشیری، ۹۳: ۱۳۷۶) نه تنها محدود به زری نمی‌شود، بلکه تمامی زنان دانشور را بر عهده می‌گیرد. تمامی زن‌های داستان‌های دانشور: هستی، زری، نسرین، کوکب السلطان، انیس... نیاز به حمایت مرد دارند. «نادیا» در تصادف، کپی بردار از اندیشه‌های یک مرد دیگر است. کوکب السلطان در خوش‌گذرانی، همان کاری را می‌کند که مردش می‌خواهد. انیس در داستان دیگری، واله و ذوب شده در شوهرش است، می‌تواند چون آب، شکل حسین آقای روضه خوان را بگیرد یا محمد آقای بی بندوبار یا آقای برزنتی؛ و چشم سخن آخر اوست به شوهر. سیمین دانشور در «شوهرم جلال» می‌نویسد:

اگر مثلاً گردشی می‌رویم معمولاً گذرمان از جاده‌های پر سنگلاخ و احتمالاً تاریک است و در عین حال در چنین جاده‌هایی و در هر گونه جاده‌ای قدم‌هایش (جلال) آن قدر بلند و شتاب زده است که برای رسیدن به او باید بدوم. اما خودم چقدر جاده‌های پاک و روشن و جوهای پر آب و زلال و درختان سبز و بلند را دوست دارم به علاوه زنی گفته‌اند و مردی. طبیعی است که معمولاً زن آرامش‌پذیر و بردبار باشد و مرد نباشد» (شوهرم جلال/ ۱۶) هستی بدون هستی می‌گوید: «کاش آن چشم‌ها

(سلیم) هستی را به دریا، نه، به اقیانوس آرامی می‌کشاند و بعد به ساحل امنی می‌برند و حمایتش می‌کردند. (جزیره سرگردانی/ ۲۸) حمایت از چه و در برابر که؟ آیا زینهار سبب نمی‌گردد، انسان بر خود و توان خویش به تردید افتد و همواره چشم به یاری دیگری بدوزد؟ هستی - زنی که در گروه روشنفکران جای می‌گیرد - هنوز دل نگران تکیه‌گاه است، مردی را می‌جوید که ستون زندگیش گردد. پشتیبانی مانند ترحم از جایگاه قدرت برمی‌خیزد و برای دریافت دارنده آن شرم‌آور است. کرگ می‌گوید «کل موجودیت زنان در این امر خلاصه می‌شود که تحت حمایت مردان هستند و به مردان خدمت می‌کنند.» (وولف ۱۹۶: ۱۳۸۳) و سلیم چه تکیه‌گاهی می‌تواند باشد، او که عمری را با زنی سر خواهد کرد که ناشایستگی خودش برایش به ارمغان آورد. چه خوب گفت سووان: بسیاری از مردان ما در بستر مرگ با خود می‌اندیشند عمرم را به پای زنی هدر دادم که هیچ‌گاه دوستش نداشتم. (آپدایک، ۱۵: ۱۳۸۱) چه بسیار همسرانی که به خوگری در کنار هم می‌زیند. خوگری، چروک زندگی است.

هستی به مجموع شدن می‌اندیشد: «کوشش بسیار کردم تا به «تمامیت» برسم. اگر زنده ماندم یک خانه تکانی ذهنی کامل می‌کنم. در خواب خودم را دیدم که مجموع شده‌ام.» (ساریان سرگردان/ ۱۰۰) اما هستی این مجموع شدن را از کجا به دست می‌آورد؟ «با نظم‌دادن به تمام دانش‌هایی که از این و آن گرفته‌ام، راه به جایی بردم و شاید سر نخ‌ی بدست آمد» (همان/ ۷۷) اما از آن‌جا که اندیشه‌ها در ذهن هستی کاشته شده دست مردها است و دانه‌ها بیرونی است نه درونی، خیلی زود بار دیگر هستی سرگردان می‌شود. اندیشه‌های هستی برخاسته از اندیشه‌های این افراد است:

سیمین
سلیم
شریعتی
استاد مانی

جلال
مراد
خلیل ملکی
بیژن

«ناسلامتی می خواستم شاعر - نقاش بشوم تا بلکه از آن راه فقر و بدبختی و تقسیم شدن میان مادر و مادر بزرگ را جبران کنم. تمامیت، مجموع شدن؟ چه کشکی؟ چه پشمنی؟» (ساریان سرگردان / ۱۴۱) اما مجموع شدن راستین چیست؟ «آنچه با حفظ اصالت و موازین خود، با تمام جنبه های گوناگون زندگی در پیوندی عمیق و دایمی است، از یکایک شان بار و توشه می گیرد، بارور می شود، در خود هضم می کند و سپس بی شتاب و دست پاچگی دریافت ها را به مناسب ترین شکل درمی آورد و به زندگانی برمی گرداند. به زندگی می بخشد.» (دولت آبادی، ۴۲: ۱۳۵۲)

هستی برای رها شدن و یافتن راستین خویش به گفته خودش مجموع شدگی نیاز به فراموش کردن خود ساختگی اش دارد. هنوز زن در کشمکش با خویش نیافتاده و رابطه ای پیوندی نیز با خود پیدا نکرده است. زن راهی دراز در پیش دارد تا به غریب کردن روح خود بیردازد و مهر و طغرای مرد را از ذهن خود پاک نماید. او ناگزیر است به ذهنش شکنج و تاب دهد، تا بتواند به یاری خویش خود را بیابد. «زن در دنیای مردهای تازه از دوران رسیده به شمار می آید و حقیرانه از کمک مردها برخوردار می شود؛ هنوز گرفتارتر از آن است که به دنبال خود بگردد.» (دوبووار، ج ۲: ۶۴۸)

زمانی فروغ فرخزاد می گوید: «من اگر به این جا - که جایی هم نیست - رسیده ام، فکر می کنم که تجربیات شخصی خودم عامل اصلی اش بوده» در این سخن دو نکته یافت می شود. نخست: «که جایی هم نیست» آفت ابتدایی زنان پیشرو در این است که می اندیشند به این جایی که من رسیده ام، تا کنون زنی نرسیده؛ پس برایم همین بس است. این چنین اندیشه ای بازدارنده از کوشش بیشتر است و زمانی که گفته می شود «جایی هم نیست» چنین برداشت می شود: من در اندیشه تلاش بیشتر هستم. دوم: «آموزه های خودم» هنگامی که انسان در ایستاد «تا دنیا با همه زیبایی ها و زشتی هایش از او عبور کند و او را تسخیر کند.» (براهنی، ج ۵۷۶، ۱: ۱۳۸۰) خود را در سان و سیمایی نو آیین می یابد. آموزه هایی چون دوست داشتن، عاشق شدن، ازدواج کردن، فرزند داشتن، طرد شدن، به گزین کردن، جدا شدن، فرزند باختن،

خود کفایی مالی، سرکوب شعری، به سنگ رسوایی شکنان، گزافه برستن و... یک زن از پیرایه‌های جامعه دیگر چیزی ندارد که از دست دهد، تنها خودش می‌ماند و شعرش.

فرخزاد در نتیجه توجه به زندگی و احساسی ژرف به وجود داشتن به اسطوره عشقی مانا دست یازیده است. در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» کهن الگوی قهرمانی بیرونی، به خاک می‌رود؛ نجات دهنده در گور خفته است /... آن‌ها تمامی ساده لوحی یک قلب را / با خود به قصر قصه‌ها بردند. آیا ژرف‌تر از این می‌توان گفت که جستجو کن تا خود را بیابی؛ کسی ترا از آن سوی کوه‌ها صدا نخواهد کرد. شاعر در کنش بین زندگی و مرگ به نجات دهنده درونی می‌رسد و بازتاب خود را در آینه برای فروغ، قهرمانی در حال می‌سازد. «از آینه پرس / نام نجات دهنده‌ات را» آنچه فرخزاد «نجات دهنده» می‌داند، بیرونی و بر ساخته نیست؛ بلکه نجات دهنده به اندرون ذهنش حلول کرده است. ذهنی که به آفرینش دست می‌زند و به حجم می‌رسد و زمان را آبدستن می‌کند: سفر حجمی در خط خشک زمان / و به حجمی خط خشک زمان را آبدستن کردن / حجمی از تصویری آگاه / که زمهمانی یک آینه برمی‌گردد (تولد دیگری)

آیا آفرینش پالوده از «من بر ساخته» تا به کی ادامه خواهد یافت؟ آیا درون من، زندانی من بوده است؟ و زمان آن رسیده که تاریخ را در دیروز بنهد و امروزش را دیگر سان پی بریزد. آزاد باش ای من، که برایم بند آورده‌ای و مرا در من شکستی و برانگیختی و به خود رسیده‌ای. بجوش ای من آزاد شده و گل‌های زیبا را در خود بجوشان. رنگ بیافرین؛ و بر هر اندیشه‌ای تازه رسیده، رنگ خود را بزَن؛ تا از آن تو باشد؛ و تو آن‌گاه «مجموع» شده‌ای.

شاعری چینی می‌گوید: «دیشب در خواب خود را پروانه‌ای دیدم و اکنون نمی‌دانم من انسانی هستم که در رویا خود را پروانه‌ای یافته و یا پروانه‌ای هستم که اکنون در رویای دیگری خود را انسان می‌بیند.»

یادداشت‌ها

(۱) فروغ فرخزاد متولد ۱۳۱۳ تهران. پدرش سرهنگ محمد فرخزاد و مادرش توران وزیری تبار. ۱۳۲۸ در کلاس‌های نقاشی علی‌اصغر پتگر شرکت کرد. در همان سال با پرویز شاپور ازدواج و در اهواز و آبادان زندگی کرد. ۱۳۳۰ اختلاف با شاپور و بازگشت به خانه پدری در تهران، چاپ نخستین شعرش «گناه» در مجله روشنفکر توسط فریدون مشیری... و بعدها چاپ مجموعه شعر «اسیر». ۱۳۳۱ بازگشت به خانه شاپور و در ۱۳۳۴ تولد پسرش کامیار و جدایی از پرویز شاپور. بستری شدن چند روزه در بخش روانی بیمارستان، در اثر دوری از فرزند و سرکوب‌های جامعه. ۱۳۳۵ منتشر شدن «دیوار». ۱۳۳۷ انتشار «عصیان». فراگیری تدوین فیلم از ابراهیم گلستان ۱۳۴۱. پذیرش حسین منصوری از جذام خانه «باباباغی» تبریز به فرزندی. ۱۳۴۲ خودکشی نافرجام با خوردن دارو. ۱۳۴۵ چاپ «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» و... همیشه پیش از آن‌که فکر کنی اتفاق می‌افتد. ترجمه مجموعه‌ای از شعرهای آلمانی، به همراه برادرش امیر مسعود فرخزاد. نوشتن داستان کوتاه «کابوس» در مجله فردوسی و داستان کوتاه «بی تفاوت». ساخت فیلم‌هایی چون فیلم مستند «یک آتش»، بازی در دو نمایش به کارگردانی شاهین سرکیسیان: «مرغ دریایی» اثر آنتوان چخوف و «کسب و کار مسیز وارن» اثر برنارد شاو. بازی در فیلم‌های کوتاه «خواستگاری»، بازی در نمایش «شش شخصیت در جستجوی نویسنده» اثر لوییچی پیراندلو و ساخت فیلم «خانه سیاه است». بازی در فیلم «خشت و آینه» و نوشتن فیلم‌نامه‌ای درباره موقعیت زن ایرانی.

(۲) سیمین دانشور متولد ۱۳۰۰ در شیراز. پدرش دکتر محمدعلی دانشور، پزشک بود و مادرش قمرالسلطنه حکمت، مدیر هنرستان دخترانه در شیراز. ۱۳۲۷ انتشار «آتش خاموش» با ۱۶ داستان کوتاه؛ آشنایی با جلال آل احمد. ۱۳۲۸ دکتری ادبیات فارسی از دانشگاه تهران. ۱۳۲۹ ازدواج با جلال آل احمد. ۱۳۴۰ انتشار «شهری چون بهشت» با ۱۰ داستان کوتاه، دانشور اجازه چاپ دگرباره این دو مجموعه داستان را نداد. او در ۱۳۴۸ رمان «سووشون» را منتشر کرد. ۱۳۵۱ چهل طوطی را با جلال آل احمد کار کرد. ۱۳۵۸ درخواست بازنشتگی از دانشگاه

تهران داد. ۱۳۵۹ انتشار به کی سلام کنم؟ ۱۳۶۰ «غروب جلال» ۱۳۷۲ «جزیره سرگردانی» در ۱۳۸۰ «ساربان سرگردان» که تمامی رمان‌های معروف او هستند. ترجمه‌هایی چون: «سرباز شکلاتی» اثر برنارد شاو، «دشمنان» از چخوف، «بئاتریس» از آرتور شنیتسلر، «کمدی انسانی» اثر ویلیام سارویان، «داغ ننگ» اثر ناتانائیل هائورن، «همراه آفتاب» اثر هارول کولند، «باغ آلبالو» از چخوف، «بنال وطن» از آلن پیتون، «ماه عسل آفتابی» از نویسندگان گوناگون؛ دانشور در رده زنان پرکار ایران قرار داده شده است. رمان «کوه سرگردان» نیز در دست چاپ است.

(۳) ناخودآگاهی فردی را فروید و ناخودآگاهی جمعی را یونگ در گذشته بررسی و بیان کردند. ناخودآگاهی تباری که دکتر «میرجلال‌الدین کزازی» از آن سخن گفت، «گونه‌ای که نه چون ناخودآگاهی فردی در رویه است؛ و نه چون ناخودآگاهی جمعی در ژرفاها... آنچه تباری، گروهی از مردم که در سرزمینی زیسته‌اند و فرهنگی را ویژه خویش پدید آوردند در درازنای زندگانی خود آزموده‌اند، ناخودآگاهی تباری آن مردم را پدید آورد.» کزازی، میرجلال‌الدین، رویا، حماسه، اسطوره، چاپ دوم، تهران: انتشارات مرکز، ۱۳۷۶.

(۴) تمام داستان‌ها - تاکنون - براساس این الگوی چند صدایی شکل می‌گیرند. گوینده اول (نویسنده) مخاطب اول (خواننده) گوینده دوم (نویسنده ضمنی) پیام گوینده دوم (خواننده ضمنی) گوینده سوم (راوی) پیام مخاطب سوم (راوی داستان را برای او نقل می‌کند) گوینده چهارم (شخصیت داستان) .. مخاطب چهارم (یک شخصیت دیگر داستان) (۵) فروید در رده‌بندی ذهن می‌گوید: تئید خواهش‌های درونی و شهوانی است، به سوی شیطان میل می‌کند. ایگو تراز بین تئید و سوپرایگو برقرار می‌کند. سوپرایگو چیزی است که سبب می‌گردد انسان خود را در جامعه نیکو جلوه دهد. تا پسند اجتماع را داشته باشد. (گرین، ۱۲۴: ۱۹۷۹)

(۶) در کهن الگو، یکی از نیازهای مادر خوراک دادن دانسته شده است. به همین جهت آشپزی نیز به برآورده ساختن این نیاز یاری می‌کند.

(۷) در بررسی‌های انجام شده در پنج دفتر فرخزاد، دفتر «تولد دیگر» از نظر

کاربرد عبارت‌هایی که ترجمان حرکتند، در ردهٔ نخست قرار دارد. پس از آن دفتر «اسیر» سپس دفتر «ایمان بیاوریم...» و سرانجام دفتر «دیوار» و پسین آن «عصیان» است. اما در این میان با توجه به شعر «صداست، تنها صداست که می‌ماند»، «پنج‌ره» و «پرواز را بخاطر بسیار» از دفتر ایمان بیاوریم... درونمایهٔ حرکت بیشتری یافته است.

(۸) پروتایپ نمونه‌های اولیه‌ای که در زندگی واقعی به نوعی ذهن نویسنده را برای خلق یک کاراکتر، شخصیت تحریک کرده و به او ابزارها و مواد خام لازم برای این آفرینش را بخشیده‌اند. نگاه شود به «منشا شخصیت در ادبیات داستانی» نوشتهٔ شیرین دخت دقیقیان.

یادداشت‌ها

- *. آبخورهایی هستند که گفتارها از آن مستقیم آورده نشده است.
- آپدایک، جان. (۱۳۸۱) دربارهٔ ادبیات؛ احمد میرعلایی، تهران: فروزان.
- آزاد مشرف تهرانی، محمود. (۱۳۷۸) پریشا دخت شعر، چاپ دوم، تهران: نشر ثالث.
- احمدی، بابک. (۱۳۸۰) مدرنیته و اندیشهٔ انتقادی، چاپ چهارم، تهران: نشر مرکز.
- ادیبی، حسین. (۲۵۳۵) زمینهٔ انسان‌شناسی، چاپ اول، تهران: انتشارات لوح.
- اسماعیلی، امیر. (۱۳۷۹) جاودانه، چاپ اول، تهران: انتشارات هنر و تربیت.
- ایدل، له‌اون. (۱۳۷۹) قصهٔ روانشناختی نو، ناهید سرمد، چاپ اول، تهران: شب‌اويز.
- اینگلتون، تری. (۱۳۸۰) پیش درآمدی بر نظریهٔ ادبی، عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- باباچاهی، علی. (۱۳۸۰) گزاره‌های منفرد، چاپ اول، تهران: انتشارات سپنتا.
- براهنی، رضا. (۱۳۸۰) طلا در مس، سه جلد، چاپ اول، تهران: زریاب.
- براهنی، رضا. (۱۳۶۲) قصه‌نویسی، چاپ سوم، تهران: نشر نو.
- پاینده، حسین. (۱۳۸۲) گفتمان نقد، چاپ اول، تهران: نشر روزنگار.
- جلالی، بهروز. (۱۳۷۲) فروغ فرخزاد (جاودانه زیستن، در اوج ماندن) چاپ اول، تهران: انتشارات مروارید.

جلالی، بهروز. (۱۳۶۹) گزیده اشعار فروغ فرخزاد، چاپ سوم، تهران: انتشارات مروارید.

دانشور، سیمین. (۱۳۵۹) به کی سلام کنم؟، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
دانشور، سیمین. (۱۳۸۰) جزیره سرگردانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
دانشور، سیمین. (۱۳۸۰) ساربان سرگردان، چاپ اول، تهران: انتشارات خوارزمی.
دانشور، سیمین. (۱۳۸۰) سووشون، چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات خوارزمی.
دانشور، سیمین. (۱۳۶۹) شوهرم جلال و غروب جلال، چاپ اول، قم: انتشارات سعدی.

دریفوس، هیوبرت / پل رابینو. (۱۳۷۹) میشل فوکو: فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنوتیک، حسین بشیریه، چاپ دوم، تهران: نشرنی.
دقیقیان، شیرین دخت. (۱۳۷۱) منشا شخصیت در ادبیات داستانی، چاپ اول، تهران: نویسنده.

دوبووار، سیمون. (۱۳۷۹) جنس دوم، قاسم صنعوی‌زاده، چاپ پنجم، تهران: انتشارات توس.

دولت‌آبادی، محمود. (۱۳۵۲) موقعیت کلی هنر و ادبیات کنونی، چاپ دوم، تهران: انتشارات شباهنگ.

ذوالفقاری، محسن. (۱۳۷۹) تحلیل سیر نقد داستان در ایران (از استقرار مشروطیت تا انقلاب اسلامی) چاپ اول، تهران: نشر آتیه.

رستمی، فرشته / مسعود کشاورز. (۱۳۸۳) «جایگاه تخیل در شعر فروغ فرخزاد و سهراب سپهری» همایش بین‌المللی نخستین چشم‌انداز شعر معاصر فارسی، تهران: سازمان گسترش زبان و ادب فارسی.

رستمی، فرشته / مسعود کشاورز (۱۳۸۲) رمانتسم در شعر فروغ فرخزاد - با نگاهی به مفاهیم کودکی تنهایی، اندیشه... در سروده‌های کالریج، کیتس، بلیک، بایرون...، قم: نوای دانش.

رستمی، فرشته / مسعود کشاورز (۱۳۸۳) «رمانس مشروطه در قالب شمس و طغرا» همایش یکصدمین سال مشروطیت، تهران: دانشگاه تهران.

رستمی فرشته (۱۳۸۳) «علل گرایش شاعران به رمانتیسزم - پس از مشروطه تا ۱۳۴۵»

همایش بین‌المللی نقش ترجمه در گفتگوی تمدن‌ها، اصفهان: دانشگاه اصفهان. ستاری، جلال (۱۳۷۵) سیمای زن در فرهنگ ایران، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز. سخنور، جلال (۱۳۷۹) نقد ادبی معاصر، تهران: رهنما.

سلدن، رامان / پتر ویدوسون (۱۳۷۷) راهنمای نظریه ادبی، عباس مخبر، تهران: طرح نو. شورای نویسندگان. «فرهنگ و زندگی» شماره ۲۰-۱۹، تهران: نشر روزنگار.

عبداللہیان، حمید (۱۳۸۱) شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر، چاپ اول، تهران: نشر «آن».

فرخزاد، فروغ (۱۳۵۱) اسیر، چاپ هفتم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

فرخزاد، فروغ (۱۳۶۳) ایمان بیاوریم...، چاپ ششم، تهران: انتشارات مروارید.

فرخزاد، فروغ (۱۳۷۱) تولدی دیگر، تهران: انتشارات مروارید.

فرخزاد، فروغ (۱۳۴۸) دیوار، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

فرخزاد، فروغ (۱۳۵۱) عصیان، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

فروم، اریک (۱۳۶۶) زبان از یاد رفته، ابراهیم امانت، چاپ چهارم، تهران: انتشارات مروارید.

گرین، کیت / جیل لبیہان (۱۳۸۳) درس‌نامه نظریه و نقد ادبی، گروه مترجمان، تهران: نشر روزنگار.

گرین، ویلفرد / ارل لیبر / جان ویلینگهم (۱۳۸۰) مبانی نقد ادبی، فرزانه طاهری، چاپ دوم، تهران: نشر نیلوفر.

گلشیری، هوشنگ (۱۳۷۶) جدال نقش با نقاش، چاپ اول، تهران: انتشارات نیلوفر.

میرعابدینی، حسن (۱۳۸۰) صدسال داستان نویسی، چاپ دوم، تهران: نشر چشمه.

نجف‌زاده بارفروش، محمدباقر (۱۳۷۵) زنان داستان نویس ایران، چاپ اول، قائم‌شهر: انتشارات روجا.

وولف، ویرجینیا (۱۳۸۳) اتفاقی از آن خود، صفورا نوربخش، تهران: انتشارات نیلوفر.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

چهره زن در طنز معاصر

*
رویا صدر

حرکت مشروطه، نقطه عطفی در تاریخ ایران است که آن را، هم از لحاظ ساختار و هم محتوا با تحولی بنیادی مواجه می‌سازد. در این دوره تاریخی طنز، متناسب با تحولات سیاسی و فکری جامعه و رویکرد به مدرنیسم از نظر ساختار و دورنمایه، دچار دگرگونی می‌شود. متناسب با حرکت تجددطلبی، کارکرد اجتماعی و سیاسی پیدا می‌کند و رسانه‌ای می‌شود. از نظر صورت و قالب نیز به ساده نویسی، رویکرد مردمی در زبان و وارد ساختن لحن در نوشته روی می‌آورد.

توجه به حقوق زنان و آزادی نسوان، یکی از مؤلفه‌های حرکت مدرنیستی به پیروی از جامعه اروپاست و بر آثار طنز نیز تاثیر می‌گذارد. تا پیش از آن تاریخ، برخورد با زن، رنگ ابزاری داشت. اگر در اشعار عاشقانه، زن از سوی مردان با هویتی آرمانی ستایش می‌شد، ولی در آثار هزلی و هجوی، دستمایه شوخی‌های جنسی بود و در هاله‌ای از پیشداوری‌های جنسی و تحقیرآمیز از نظر جنسیتی قرار داشت. اگر چه پس از دوره مشروطه، نگاه جنسی به زن در برخی از آثار طنز یا

داستان‌ها و رمان‌های طنزنویسان همچنان تداوم یافت و هر جا اختناق گسترش یافت، برخورد جنسی با مساله زن نیز در آثار طنز تزايد یافت و آن را به هزل کشانید، ولی کم‌کم نگاه دردشناسانه به مسائل فرهنگی و نقد فرهنگ سنتی و واپس‌گرا، در عرصه مسائل زنان که همواره مورد استضعاف فرهنگی بوده‌اند و دیگری، نگاه به بیرون و نقد برخوردهای تحقیرآمیز و سرکوبگرانه جامعه با زنان، این دو نگاه هر دو، در نوشته‌های صدر مشروطه و آثار طنزآمیز این دوره مشهود است. از این رو می‌شود گفت برخورد با مسائل زنان، از دوره مشروطه در چارچوب ادبیات متعهد شکل گرفت و متجلی شد، اگرچه بعدها در پره‌هایی این حرکت با سمت و سو گرفتن آثار طنز به طرح مسائل جنسی، مسیری ارتجاعی را پیمود.

در این میان، باید رساله معایب الرجال نوشته بی بی فاطمه، دختر محمد باقر خان استر آبادی را آغازگر شمرد. این رساله در سال ۱۳۱۳ق نوشته شده است. یعنی حول و حوش آغاز حرکت مشروطه که ادبیات انتقادی - اجتماعی دوره ناصری، کم‌کم زمینه ساز بروز جریانات فکری و فرهنگی پس از خود می‌شود. این رساله، در حقیقت پاسخی است به کتاب «تأدیب النسوان» که یکی از شاهزادگان عصر ناصری آن را نوشته است. «معایب الرجال» شامل دو قسمت است:

یکی پاسخ به تأدیب النسوان که ده فصل دارد و قسمت بعد، «معایب الرجال» که در چند مجلس تدوین شده است. این کتاب با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که در آن آمده است:

- زنان را همین بس بوده یک هنر، که مردان اگر سر به اوج آسمان کشند، زائیده زنان اند و پس افتاده ایشان، همچنین در بخشی از فصل اول در نقد مطالبی که نویسنده تأدیب النسوان نگاشته، آورده است:

اگر مردی دست زن خود را بگیرد و بخواهد در آتش اندازد. آن صیغه باید مطیع باشد، ساکت و خاموش باشد. ابا و امتناع ننماید.

به به مولانا! تو با این فهم و نگاه اگر کتابی نمی‌نوشتی چه می‌شد؟! پیدا است که «معایب الرجال» اولین رساله‌ای است که با مایه‌هایی از طنز، در دفاع

از حقوق نسوان نوشته است، ولی اثر یکسره طنز به شمار نمی آید. در آثار طنزآمیز صدر مشروطه مانند مسالک المحسنین طالبوف و یا سیاحتنامه ابراهیم بیگ زین العابدین مراغه‌ای، در خلال نقد زوایای خرافی زندگی سنتی، گاه به اشاراتی طنزآمیز در ارتباط با زنان بر می خوریم. ولی طرح جدی مسائل زنان در عرصه طنز مدرن عصر حاضر با آثار علامه دهخدا که با عنوان «چرند و پرند» در نشریه صور اسرافیل چاپ کرده است، آغاز می شود. این نوشته‌ها در حقیقت، جوهر و عصاره خط سیری است که بعدها از سوی دیگر طنزنویسان، چه زن و چه مرد در برخورد با مسائل زنان پی گیری شده است.

در شماره اول صور اسرافیل، هدف از انتشار آن «انتقاد اعمال سینه و خرافات مضیره» عنوان گشته است و همین رویکرد به کار رفته است. به جز اشارات جزئی و فرعی که در جای جای این مطالب در ارتباط با زبان وجود دارد. ۵. مطلب از این نوشته‌ها، به طرح مسائل زنان به صورت مستقل اختصاص یافته است. مطالب چرند و پرند را در ارتباط با مسائل زنان از نظر دورنمایه به دو بخش می توان تقسیم کرد: ۱. دفاع از حقوق زنان و نقد اجحاف آمیز جامعه مرد سالار در مطالبی از قبیل

قندرون (اجحاف و ظلم به زنان در زندگی خانوادگی)، و چرند و پرند شماره ۳۱ (دفاع از تاسیس مدارس جدید برای زنان و انتقاد از کوه فکران)

۲. نقد خرده فرهنگ‌های خرافی و سنتی میان زنان به عنوان قشری که مورد استضعاف فرهنگی قرار گرفته‌اند، در مطالبی از قبیل: «مکتوب یکی از مخدرات و جواب مکتوب (در شماره ۱۱) و «سالنامه» (در شماره ۲۶).

سویه دیگر حرکت دهخدا در طنز امروز، وارد ساختن لحن زبان زنانه در آثار است. تا پیش از آن، عنصر در آثار طنز، هزل یا هجو، به شدت تحت تاثیر زبان مردانه قرار داشت و زنان نیز با همین زبان به خلق اثر ادبی می پرداختند که اشعار شاعرانی مثل مهستی گنجوی در همین چارچوب ارزیابی می شود. دهخدا این سد را شکست و همگام با وارد ساختن عنصر زبان و لحن در آثار ادبی، زبان زنانه را نیز در عرصه طنز کشاند و گذاشت که پرسوناژهای زن آثارش، با زبان خودشان سخن بگویند. روشن ترین نمونه‌ای از آثار دهخدا که می شود از آن نام برد، همان مطلب،

«مکتوب یکی از مخدرات» چرند و پرند است که در شماره ۱۱ صور اسرافیل چاپ شده است. در بخشی از این مطلب، کمینه امیر الجوال می نویسد:

ای کبلا دخو خدا بچه های همه مسلمانان را از چشم بد محافظت کند. خدا این یک دانه مرا هم به من زیاد نبیند... حسن من توی خانه ور دلم افتاده. هر چه دوا و درمان از دستم آمد کردم. روز به روز بدتر می شود که بهتر نمی شود. می گویند ببر پیش این دکتر مکتورها می گم مرده شور خودشان را ببرد یا داروهاشان این گرت مروت ها چه می دانم چه خاک و خلی است که به بجم بدم. من این چیزها را بلد نیستم. من بچه ام را از تو می خواهم. امروز این جا، فردا قیامت. خدا کور و کچل های تو را هم از چشم بد محافظت کند خدا یکیت را هزار تا کند. دردوره های بعد از دهخدا، رویکرد به مسائل زنان در سایه انعکاس ضعف هایی که در زوایای زندگی اجتماعی و فردی و فرهنگی وجود دارد، در آثار طنز تداوم می یابد و در پای آن، نوشته های نویسندگانی مثل جمالزاده مشاهده می شود. ولی در ردیابی نگاه دردشناسانه به مسائل زنان در عرصه طنز به طور خاص، پس از دهخدا، به حسن مقدم و نمایشنامه جعفر خان از فرنگ برگشته او می رسیم که در سال ۱۳۰۱ هـ ش اجرا شده است.

به گفته انجوی شیرازی، مهم ترین ویژگی حسن مقدم دفاع از حقوق اساسی و انسانی زن ایرانی است. می دانیم که حسن مقدم از موسسین انجمن ایران جوان بود و یکی از اهداف انجمن، دفاع از حقوق زن است. در جعفر خان از فرنگ برگشته، از طرفی نگاه طبقه سنتی قشری به زن مورد نقد قرار می گیرد. از طرف دیگر، برخورد مستفرنگ هایی که در رویارویی با فرهنگ غربی، ظواهر آن را می پذیرند و دچار بریدگی کامل از فرهنگ بومی خودشان می شوند، مورد نقد قرار می گیرد. مادر، نماینده قشر سنتی در برشمردن ویژگی های یک زن ایده آل می گوید:

زینت هر چیزی که یک زن برای راحتی شوهرش باید بدونه، می دونه: وسمه بلده بکشه، غذا بلده بپزه، فال بلده بگیره، جارو بلده بکنه، آدم برای چی زن می گیره؟ برای این که بچه یزاد، برای اینکه خونه داری کنه، برای اینکه واسه شوهرش بزرگ کنه...

از آن طرف، جعفر خان از فرنگ برگشته، اصلاً زن‌های ایرانی را داخل آدم نمی‌داند:

زینت: لابد در فرنگ آنقدر خانم‌های خوب دیدید که دیگر ماها را داخل آدم نمی‌دونید.

جعفر خان: البته این طور که نمومونه. شماها هم داخل آدم خواهید شد... از کودتای ۱۳۰۱ به بعد، رویکرد متعهد در ادبیات معاصر و نگاه متعهدانه نسبت به انسان جامعه، که حسن مقدم و علامه دهخدا نمودهای روشن آن بودند، شکل‌های متفاوت دیگری به خود می‌گیرد. در کنار تداوم خط سیر حرکت پیشین، در دهه ۲۰ جریان ادبی واقع‌گرای سوسیالیستی مولفه‌ای جدید را وارد ادبیات داستانی و ژورنالیستی معاصر می‌کند. نویسندگانی مثل افراشته و محمد امین محمدی را وامی دارد تا در چارچوب نگاه طبقاتی با نمایش فساد اداری، از عمق فساد اقتصادی جامعه پرده بردارند و مسائل زنان را نیز در چارچوب نگاه دو آلیستی زنجیر - زحمتکش، مورد توجه و بررسی قرار دهند و در چارچوب نگاه‌های اعتقادی حزبی - با ابعاد فکری اجتماعی مسائل زنان برخورد کنند که روشن‌ترین نمود آن آثار طنز فریدون توللی در نشریات سروش و اوقیانوس است.

نسل کودتازده دهه ۳۰ به بعد، اما، در برخورد با مسائل اجتماعی و فرهنگی، روشی متفاوت را در پیش می‌گیرد. گروهی از نسل شکست، آرمان‌باختگی را دستمایه آفرینش طنز می‌کند. گاه با طنزی سیاسی و خشمگین (جلال آل احمد)، گاه با طنزی سرد و خشک (بهرام صادقی) و گاه با بازنمایی زندگی کاریکاتوریستی آدم‌های گرفتار در چند روابز بیمارگونه محیط اطراف (ابراهیم صفا)، مضحکه‌ای را به تصویر می‌کشند که تنها می‌توان به هجوش کشید. در تعمیق عمق این مضحکه، زنان و مردان، هر دو شریکند. در چنین فضایی شعارهای به ظاهر مرفقی نیز تو خالی می‌نماید و تنها شایسته زهر خندند. «میرزا محمود خن» در داستان «غیر منتظر» بهرام صادقی، مدعی است که: «من ثابت کرده‌ام که در زمان مادها، زنان ایرانی با لباس دکولته در جنگ شرکت می‌کرده‌اند این است؟ این حجاب که مال ما نبود. مال عربها بود...» این دفاع از حقوق زنان، در حقیقت در خدمت بازنمایی

ابتدایی قرار می‌گیرد که در زندگی اجتماعی و خانوادگی آن روز ریشه دوانده است و عصیان نویسنده علیه این ابتذال را انعکاس می‌دهد. عصیانی که انفجار آن، در آثار طنزآمیز صادق هدایت، به خصوص در اثر معروف او «توپ مرواری» مشهود است. اثر او اگرچه مربوط به سال ۱۳۲۵ است، ولی از نظر فکری، به آثار نسل دوره شکست تعلق دارد و به بی‌رحمانه‌ترین شیوه در سایه به هجو کشیدن همه چیز و همه کس تمامی مظاهر قدرت ضمن توجه جدی و محوری به خرافات به عنوان ریشه تمام بدبختی‌ها، قاطبه زنان را نیز به عنوان حاملان اصلی باورهای خرافی، زیر شلاق طنزی گزنده و تلخ گرفته است.

چهره‌های متعدد ادبیات نسل شکست نیز از این نگرش انتقادی به مظاهر زندگی و سایه نگاه فرا جنسیتی برکنار نیستند:

غلامحسین ساعدی، ضمن توجه به صنعت ساختار اثر، جلوه‌هایی از نگاه دو آلیسم را در عرصه ادبیات متعهد می‌آفریند که در آن، با نگاهی درد شناسانه، به روانشناسی اجتماعی جامعه استبداد زده می‌پردازد. در این میان با نگاهی تلخ‌کامانه مردان و زنان، هر دو را قربانی آشفتگی‌های جهان می‌داند و آشکارا از به هجو کشیدن اصول اخلاقی و نگاه جنسی به مساله زن، جز یکی، دو - اثر می‌پرهیزد. بعدها فریدون تنکابنی و اسلام کاظمیه، همین نگاه انتقادی را پی می‌گیرند و به تصویر و نقش و جایگاه انسان‌ها در جامعه متوسط شهرنشین می‌پردازند تا انحطاط کل نظام اجتماعی را به نمایش بگذارند و از عمق تباهی و ابتذال زندگی شهری پرده بردارند. با این تفاوت که در این میان، برای زنان نقش مستقلی را در ابتذال زندگی مصرف زده مصرفی ترسیم می‌کنند. اسلام کاظمیه، در قصه‌های کوچی دلبخواه (انتشارات رز - ۱۳۴۷) چهره زنانی را به تصویر می‌کشد که در رویارویی با شعارهای تو خالی حریت نسوان و کشف حجاب، تاب و توان مقاومت از دست می‌دهند و در قصه‌های شهر خوشبختی (انتشارات رز - ۱۳۵۵) به ابزارهای تعمیق زندگی مصرفی و چشم و هم‌چشمی و ابتذال در می‌آیند و تلاش آن‌ها برای تحمیل این گونه زندگی، دستمایه طنز عبارتی یا موقعیتی بیشتر داستان‌های این مجموعه قرار می‌گیرد. همچنین نقد شعارهای به ظاهر مرفقی در حمایت از حقوق زنان در

دهه ۵۰ و تو خالی بودن آن، دستمایه بسیاری از آثار این مجموعه (نظر قربانی - چلچراغ - پرده توی و...) قرار می‌گیرد:

سند را که امضاء کردند و از محضر در آوردند. سند رقیب زن پاره و مساوات حقوق زن و مرد عملاً اعلام شده بود و سه دانگ خانه به اسم شوهر بود و سه دانگ دیگرش ملک طلق خانم... (از داستان نظر قربانی)

همگام با آفرینش آثار ادبی طنز در قالب داستان، نمایشنامه و... در عرصه مطبوعات نیز شاهد پا گرفتن گونه‌ای از طنز ژورنالیستی هستیم که به دلیل طرح مسائل جامعه و مردم، در چارچوب ادبیات متعهد ارزیابی می‌شود. آثاری که در نشریات طنز ارایه می‌شوند، بازتابی از جریان‌های اجتماعی روز یا متأثر از آنند و نوع جنس برخورد این آثار با زنان، انعکاسی از وضعیت زنان ایرانی دهه‌های ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ در رویارویی با مظاهر زندگی مدرن، در جامعه ریشه گرفته در سنت‌هاست. این نوع نگاه در طنزهای ژورنالیستی اجتماعی نویسندگانی چون ابوالقاسم پاینده (پس از دهه ۳۰) مسعود کیمیایی، محمد پورثافی، و خسرو شاهانی متجلی می‌شود. آثار اجتماعی و ژورنالیستی طنز، به‌طور معمول بازتاب دهنده نگاه نویسنده به مسائل فرهنگی و اجتماعی‌اند.

تناسب نگاه نویسنده متفاوت، کمتر حامل نگاه ریشه‌ای به قالب اثر پدیده‌های اجتماعی - فرهنگی‌اند و گاه نیز، رنگ هجو در برخورد با زنان را نیز پیدا می‌کنند: فرق یک زن زیبا و یک زن اتلک‌توئل در چیست؟ حتماً در زیبایی‌شان.

در سال‌های پس از کودتا، شاهد پا گرفتن جریان دیگری نیز در عرصه طنز در برخورد با مسائل زنان هستیم: نگاهی که طرح مسائل جنسی را دستمایه آثار خود می‌کند تا از این راه به جذابیت بخشی در اثر برسد. نمود روشن این جریان، یکی عباس پهلوان است که برای اعتراض به فساد به تشریح فساد می‌پردازد و مسائل اجتماعی را در پوششی از مسائل جنسی مطرح می‌کند. دیگری، ایرج پزشک‌زاد که شوخی‌های جنسی با بهره‌گیری از کنایه و ایهام، یکی از ارکان آثار او را تشکیل می‌دهد. بخصوص در دهه ۵۰ نشریات طنز، در نبود امکان برای طرح مسائل اجتماعی و سیاسی از این جریان ضد اخلاقی بسیار متأثرند.

در کنار جریان‌ات ادبی که از آن سخن رفت، به جریان دیگری نیز باید به صورت گذرا در ارتباط با تعمیق بخشی به انعکاس مسائل و نگاه زنان در طنز اشاره داشت و آن، جریان صنعت گرای عرصه ادبیات است که بخصوص در دهه ۵۰ در سایه ثبات نسبی اجتماعی این سالیان رشد می‌یابد. این جریان که به ادبیات نظری جدی دارد، به خصوص در آثار نویسندگان زن مانند مهشید امیرشاهی و گلی ترقی، سبب پاگرفتن زبان زنانه در طنز جامعه امروز می‌شود و زمینه‌ای را برای نویسندگان زن فراهم می‌سازد که زبان و نگاه زنانه در جریان طنز معاصر را درونی سازند و در آثار طنز، از مسائل، مشکلات، احساسات و روحیات زنان با زبان خودشان سخن بگویند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، طنز در ارتباط با مسائل زنان با تحولات سیاسی، اجتماعی و فکری گره می‌خورد و حرکتی پرفراز و نشیب را طی می‌کند. ماه‌های ابتدایی پیروزی انقلاب پیش از اجرای قانون مطبوعات (از بهمن ۱۳۵۷ تا شهریور ۱۳۵۸) دوران آزادی مطبوعاتی است. در این دوره، رویکردی دوگانه را در نشریات در ارتباط با زنان شاهدیم.

رویکرد اول، نقد عملکرد و تصمیمات دولت و نهادهای انقلابی به بهانه دفاع از حقوق اجتماعی و فردی زنان و رویکرد دوم، تداوم نگاه ابزاری در عرصه اخلاقیات به زن است. با این تفاوت که در نگاه ابزاری و غیراخلاقی به زن، این بار زیر نقاب شعارهای انقلاب پنهان شده و ظاهری به خود گرفته است و عمده‌ترین دستمایه طنزهای این گونه، افشای روابط غیرمشروع و تمایلات غیراخلاقی خاندان سلطنت و مسائل شخصی زندگی برخی خوانندگان و هنریشگان طاغوتی و مسائلی از این دست را تشکیل می‌دهد که در مطالب و کاریکاتورها مورد استفاده قرار می‌گیرد. در چنین فضای آشفته‌ای، آنچه محدوده برخورد اخلاق‌گرایانه را در طنز نشریات مشخص می‌کند تقید یا عدم تقید طنز نویس یا مدیر نشریه به مسائل اخلاقی است و نه عوامل خارج از نشریه. به مرور، با حمله به عملکردها و تصمیمات نهادهای وابسته به نظام، طرح مسائل زنان نیز در نشریات مورد توجه قرار می‌گیرد و مسائلی چون مجامع عمومی و درکنار دریا و محدودیت‌های حقوق

مدنی زنان، از جمله موضوعاتی است که مورد استفاده طنز نویسان قرار می‌گیرد. از شهریور ۵۸ و اجرای قانون مطبوعات، آثار طنز با محدودیت بیشتری مواجه می‌شود. این محدودیت اگرچه در طول زمان به نهادهای شدن اخلاق‌گرایی در حیطه مسائل زن و خانواده می‌انجامد. ولی برخی محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی، همان‌گونه که عرصه را بر تداوم حیات طنز سیاسی سخت می‌بازد، بر برخورد طنزآمیز با مسائل روز در عرصه مسائل زنان نیز مهم است. از این زمان شاهد رشد دو رویکرد در حیطه مسائل زنان هستیم: یکی فکاهی‌نویسی در محدوده مسائل خرد و بی‌خطر خانوادگی و دیگری گریز از طرح مسائل و مشکلات زنان و برخورد با مسائل اجتماعی و عام‌تر جامعه. چنین رویکردی اگرچه از برخوردهای ابزار گرایانه با زن جلوگیری می‌کند، ولی در عین حال، باعث عدم طرح مسائل زنان در عرصه جامعه نیز می‌شود.

دی ماه ۱۳۶۳ نقطه عطفی در طنز پس از انقلاب به‌شمار می‌رود. کیومرث صابری فومنی در ستون «دو کلمه حرف حساب» الگوی نوینی از برخورد نقادانه با مسائل روز را پیش روی جامعه قرار می‌دهد و این امر در برخورد او با مسائل زنان نیز متجلی است: «دو کلمه حرف است:

وارده ویژه خواهران!

برادر گل آقا،

لا بد به استحضار حضرت‌عالی رسیده است که امسال، در نمایشگاه بین‌المللی به خواهر متخصص، کارشناس، برنامه ریز، طراح، مخترع، مبتکر و خلاصه جمیع بانوانی که در نمایشگاه و برپایی آن سهمی و شرکتی داشتند، اجازه حضور در غرفه‌ها به منظور پاسخگویی مراجعین داده نشد. البته به قرار اخبار واصله، گویا موافقت شده بود که اگر طرح‌ها و تولیدات صنعتی خواهران مبتکر و مخترع در نمایشگاه عرضه شود، هر خواهری مجاز باشد که یک برادری را معرفی کند که آن برادر و کالتاً از سوی آن خواهر و اصالتاً از سوی خودش جواب بازدید کنندگان را بدهد.

فلاذ، از حضرت‌عالی که طرفدار حقوق نسوان می‌باشید، انتظار دارد مراتب

تشکرات خواهران را از این اقدام احتیاطی برادران مسئول مرکز توسعه صادرات و برگزار کنندگان نمایشگاه در صورت امکان، دو کلمه حرف حساب هم در باب نمایشگاه سال آینده ضمیمه پاسخ بفرمایید موجب امتنان است. خداوند سایه برادرانه حضرتعالی و سایر برادران را از سر ما کم نفرمایند. زیاده جسارت است.

کمینه: «عیال مصادق»

سرکار همشیره عیال مصادق

البته وجود خواهران متخصص، کارشناس، برنامه ریز، طراح، مخترع و مبتکر، از مقوله ممنوعات بوده بعید می نماید که ما بتوانیم این حرف ها را قبول بنماییم! چرا که حتی طوسی هم، که گویا یک شاعر ایرانی بوده و در این قبیل امور تا حدودی به تسامح و تساهل شهرت دارد، برای خواهران یک هنر بیشتر نسرایده و تازه، در مقابل کلی هم بدو بیراه نثار فرموده و کلاً از مخالفین حضور خواهران در این قبیل مجامع بوده است!

فلذا ضمن تایید اقدامات احتیاطی به عمل آمده از سوی برادران مرکز توسعه صادرات، عرض می نمایم که حتی با بازدید خواهران از نمایشگاه نیز مخالف می باشم چه رسد به شرکت در آن بنابراین، پیشنهاد می نمایم یا خواهران را ممنوع النمایشگاه نمایند یا این که بنا به ضرورت نمایشگاه سال آینده را یک روز در میان، زنانه و مردانه بنمایند که ضمن رعایت تمام جوانب امر از هر حیث، هر کس تکلیف خودش را بفهمد!

در خاتمه، به عرض آن خواهر گرامی و سایر خواتین محترم می رساند که اگر می خواهند نامه هاشان در این ستون به زیور طبخ آراسته گردد، لازم است که از آقای مربوطه حتماً رضایت نامه کتبی معتبر اخذ نموده و آن را مههور به مهر یکی از دفاتر اسناد رسمی بنمایند و ضمیمه نامه ارسال بفرمایند که مشکلی پیش نیاید، شما هم بزرگواری فرموده، من بعد شرایط و ضوابط را رعایت نمایید و نقداً قبول زحمت فرموده. سلام ما را خدمت جنابعالی مصادق ارسال فرمایید.

«گل آقا»

دوشنبه ۶۷ / ۷ / ۴

باگذشت زمان و نهادینه شدن انقلاب و رحلت امام خمینی (ره) و پایان جنگ، زمینه برای طرح مسائل فکری، اجتماعی و سیاسی میان نیروهای انقلاب فراهم می‌شود که پیش از آن در تب و تاب‌های جریان‌ات روز، امکان برخورد مستقیم با آن‌ها وجود نداشته است. این امر را میان نیروهای انقلاب پدید می‌آورد که بر روند حرکت طنز مطبوعاتی تاثیر می‌گذارد و به مسائل زنان نیز کشیده می‌شود. نشریات: صبح، کیهان هوایی، کیهان، شلمچه و نیستان در پاره‌ای تصمیمات و عملکردها یا سازمان‌های وابسته به دولت و نظام در عرصه مسائل و یا بروز پاره‌ای از ناهنجاری‌های فرهنگی و اجتماعی زنان به‌خصوص در جوامع شهری به هجو پناه می‌برند.

نشریه نیستان، از صفحه رزیتا خاتون که به قلم سیدمهدی شجاعی نوشته می‌شود؛ در بررسی گرایش‌های فمینیستی و التقاط آن با دیدگاه‌های اسلامی، در قالب مصاحبه‌ها و رزیتا خاتون به زبان طنز متوسل می‌شود. مطلب «ازدواج به شکل تعاونی» از این صفحه از نظر رئیس دادگستری وقت تهران، خلاف عفت عمومی تشخیص داده می‌شود و موجب به محاکمه کشاندن سیدمهدی شجاعی، نویسنده آن می‌گردد. ولی نویسنده از اتهامات وارده تبرئه می‌شود.

ورود طنزنویسان به عرصه مسائل اجتماعی روز، اگر چه گاه از خط قرمز فراتر می‌رود؛ در صورت عدم توجه به ظرافت و حساسیت کار، مشابه آن چه در مطالب «ازدواج تعاونی؟؟؟» رنگ برخی باورها و اعتقادات را به خود می‌گیرد، ولی پیامد مثبتی نیز دارد و آن آوردن از پيله فکاهی نویسی در حیطه مسائل زنان است و این امر با تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی پس از دوم خرداد ۷۶ تداوم می‌یابد و در آثاری چون مطالب طنز مقول جنس روزنامه زن (نوشته ابراهیم افشار) متجلی می‌شود، هر چیز به وارد ساختن مؤلفه عرصه طنز زنانه می‌انجامد، ولی گاه مساله ساز نیز می‌گردد. برای مثال، یکی از دو علت تعطیل شدن «روزنامه زن» چاپ کاریکاتوری درباره تفاوت دید میان زن و مرد است.

رشد و گسترش اخلاق‌گرایی در طنز و برطرف ساختن موانع موجود در این خبر، در مطبوعات پس از انقلاب از سویی در حضور جدی زنان در عرصه

فعالیت‌های فکری، اجتماعی و عملی و از سوی دیگر این انتظار را پدید می‌آورد که شاهد حضور گسترده‌تر زنان در عرصه طنز باشیم. نیز توجه به مسائل جدی‌تر زنان در این عرصه از سوی طنزنویسان، اگرچه این گسترش محدود است و فضای طنز مطبوعاتی ما، فضایی مردانه با تلقی‌هایی که مردانه است، ولی نشانه‌هایی از حضور جدی‌تر زنان در عرصه طنز را دارد. کشورهای دارای ادبیات شبه مدرن امروز جهان و بالطبع ایران نگاهی ویژه به طنز دارند و از این رو، می‌توان امید داشت که با رویکرد زنان نویسندگان و شاعر به عنصر طنز در آثار خویش بتوانیم شاهد حضور فعال‌تر آنان در این عرصه باشیم.

همچنین حضور - هرچند کم‌رنگ - زنان طنز نویس در عرصه مطبوعات و کتاب‌های طنز، نوید بخش پاگرفتن ناگهانی زنان به مسائل زنانه از درون مطبوعات است.

منابع

۱. شاهکارهای نثر فارسی معاصر، سعید نفیسی، انتشارات معرفت، ۱۳۳۰
۲. زنان طنز و نخستین طنز نویس ایرانی، عمران صلاحی، سالنامه گل آقا، ۱۳۸۱.
۳. حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ آمده، اسماعیل جمشیدی، چاپ اول، انتشارات زرین
۴. قصیده‌های شهر خوشبختی، اسلام کاظمیه، انتشارات رز، ۱۳۵۵.
۵. گزیده دو کلمه حرف حساب، کیومرث صابری قومنی، انتشارات سروش، چاپ دوم.
۶. صدسال داستان‌نویسی ایران، حسن میرعبادینی، نشر چشمه، ۱۳۸۰.
۷. داستان کوتاه ایران، انتخاب: محمد بهارلو، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۳.
۸. یادداشت‌های آدم پرمدها، جواد مجابی، ۱۳۴۹.

بررسی اسناد قاچاق زنان در اواخر دوره قاجار

* زهرا طلایی

مقدمه

فروش زنان در دوره قاجار در شهرهای مختلف به دلیل فقر اقتصادی با «مساله فروش دختران قوچان و باشقانلو» به صورت یکی از محرک‌ها در جریان «عدالت خواهی» مردم که به انقلاب مشروطه انجامید، در آمد. اما متأسفانه همان طور که افسانه نجم آبادی در کتابش «حکایت دختران قوچان» به آن پرداخته، این قضیه پس از پیروزی مشروطه خواهان و جریانات بعدی، فقط به صورت حکایتی باقی ماند و نه تنها دختران قوچان و باشقانلو بازگردانده نشدند که فروش دختران و قاچاق و سرقت آنان همچنان ادامه یافت و قوانین و مجریان قانون در حل آن عاجز ماندند. اسناد مورد بررسی در این مقاله بهترین گواه لاینحل ماندن این ماجرا، به دلایل مختلف است.

اسنادی که در این مقاله مورد بررسی قرار می گیرند، محدوده تاریخی ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۸ ش./ ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۸ ق را شامل می شود. این سندها که ۶۵ برگ از مجموعه

اسناد خانواده علم (حاکمان شرق ایران) موجود در مخزن اسناد مدیریت امور اسناد و مطبوعات آستان قدس رضوی است، تنها اسناد موجود در این مدیریت در رابطه با این موضوع است که تاکنون شناسایی و فهرست شده است. با مطالعه اسناد، علاوه بر این که به سابقه فروش و سرقت زنان در دوره قاجار پی می بریم که فقر اقتصادی و فرهنگی را مهم ترین عامل در دوره آشفتگی های سیاسی بعد از انقلاب مشروطه می بینیم.

متأسفانه فقر اقتصادی که اولین عامل در همه زمان ها شناخته می شود؛ برای این نوع تجارت، با فقر فرهنگی در آمیخته و تا امروز نیز ریشه اصلی قاچاق زنان بوده است.

در مجموعه مذکور، نخستین بار مسأله فروش دختران در سندی به تاریخ ۲۴ ثور ۱۲۹۱ / ۲۶ جمادی الاول ۱۳۳۱ ق که در واقع اولین سند موجود نیز به شمار می آید، مطرح می شود.

اعتصام الملک کارگزار خارجه خراسان و سیستان به شوکت الملک حاکم سیستان و قاینات می نویسد: «مسأله دختر فروشی به حسب احکام اولیای دولت علیه، نهی و اکیداً قدغن است. چنانچه کارگزاری مرکزی و کلیه کارگزاری های نقاط سرحدیه در صورت وقوع و اطلاع یافتن از چنین مطلبی دنبال کرده، استرداد آن زن را از قونسولگری و سایر مأمورین دولت هم جوار خواستار می شوند.»

همین فرد در گزارش دیگری به تاریخ ۲۳ رمضان ۱۳۳۵ ق / ۱۲۹۴ ش به سابقه خدمت خود در سرخس اشاره کرده و می نویسد: «مقام منبع وزارت جلیله امور خارجه، بعضی اشخاص از تبعه داخله هستند که اگر بتوانند زن های تریاکی بی باعث را به قاچاق و رضایت زن ها، به خاک ترکمنستان و افغانستان برده و به تراکمه و افغانه به عنوان زنیت داده و جهی می گیرند و این را اسباب مداخل و تجارت خود قرار می دهند، در مدت چهارده سالی که در سرحد سرخس مأمور بودم، نهایت مراقبت را داشتم، که جلوگیری می شده؛ در قاینات هم از روز ورود همین طور سعی داشته و دارم ...»

این اسناد و گزارش ها سابقه فروش دختران را تأیید می کند.

در نخستین سند مورد بحث اعتصام‌الملک به فصل یازده قانون تابعیت که می‌گوید: «هرگاه زنی که تبعه ایران باشد، شوهری از تبعه خارجه را قبول و اختیار کند، ضعیفه تابع شوهر و در حمایت آن دولتی است که زوج او تبعیت دارد... در این صورت اتباع افغان که مسلمان و با اهالی ایران متدین به یک دین هستند وقتی که از نسوان ایرانی را به نکاح خود درآورند، هنگام مراجعت به وطن می‌توانند زوجات خودشان را به همراه ببرند و امنای تذکره هم مکلفند به این که تذکره اسم زن به قید اینکه کجایی و دخترکی است درج و اجازه عبور از ایران بدهند...» اشاره می‌کند و می‌گوید مانعی در خروج زنان نیست. اما از همین اشاره متوجه بروز مشکل دیگری توسط قاجاقچیان می‌شویم و آن به استناد این قانون با دختران و زنان ایرانی ازدواج کرده و به این ترتیب مجوز خروج گرفته، در خارج از ایران آنان را به فروش می‌رسانند. هرچند از این تاریخ تا شش سال دیگر سندی در دست نداریم، ولی این مسأله با تلگراف وزارت داخله به حکومت بیرجند و قائنات در تاریخ ۳ جوزا ۱۲۹۶ ش./ ۲ شعبان ۱۳۳۵ ق تأیید می‌شود. در این تلگراف مستشارالدوله به استناد راپورت وزارت خارجه می‌گوید: «...افغان‌ها در مقابل قدغن اکید فروش دختران به حيله دیگری متوسل شده... همان کار را می‌کنند، ولی دخترها را به عنوان زوجیت به نکاح خود درآورده، بعد از چندی آن‌ها را به افغانستان برده به همان ترتیب به فروش می‌رسانند...» و در ادامه قانون جدید را ابلاغ می‌کند که: «لهدا، اکیدا، نوشته می‌شود که قدغن نمایند مزاجت با اتباع افغان را به طور کلی متروک و موقوف دارند و اگر این کار را بکنند باید با اطلاع حکومت و کارگزاری به شرط اقامت دائمی در ایران باشد و اگر غیر از این رفتار کنند مورد مؤاخذه و مجازات سخت می‌شوند و خودتان هم باید طوری مراقبت نمایید که فرصتی برای مرتکبین بدست نیامده نتوانند محرمانه به این کار اقدام نمایند...»

منوط کردن صدور مجوز ازدواج با دختران ایرانی توسط اتباع خارجه به اقامت دائم در ایران، و مقید کردن عقد ازدواج با اتباع خارجی با صدور مجوز توسط حاکم، در عمل بدون مشکل نیست. در گزارشی به حکومت بیرجند در تاریخ ۲۰ حوت ۱۲۹۸ ش/ ۱۸ جمادی الآخر ۱۳۳۸ ق مطرح شده که خیر محمد افغانی خواستگار

زن فقیر بی پدر و مادری از اهالی مزرعه ابراهیمی است. برای کسب مجوز، واسطه و حتی ده تومان رشوه هم می فرستد، اما با او مخالفت می شود. خیر محمد به واسطه ساریانی، شتر می فرستد تا زن را به شوسف ببرد. مأموران حکومتی خبر می شوند و زن را تعقیب کرده، دستگیر و «... کتک زیادی به ضعیفه زده ...» او را برمی گردانند. در اجرای دستور وزارت داخله، اولین اقدام حکومت بیرجند ابلاغ به «تمام قضات جولکاء سنی خانه عموماً از در میان و فورک، طیس، آواز، نوقاب و هندوان و جزیک و غیره» است که میرزا اسمعیل خان نایب الحکومه جزیک موظف است از آن‌ها التزام گرفته که من بعد بدون اجازه مخصوصه من، زن برای افاغنه نباید عقد کنید و هر یک که اجازه داده شد، باید عقدنامه را در زیر ورقه مخصوص اجازه که داده می شود، درج کنند».

تکرار اعلان و اخطار به عاقدین رسمی و غیر رسمی و ملاها و قضات در سال‌های بعد حکایت از ادامه تخلف دارد. در ۱۸ جوزا ۱۲۹۸ ش. / ۹ رمضان ۱۳۳۷ ق، حکومت بیرجند اعلانی را در ۵ نسخه... به عموم آقایان طلاب علوم و اهل علم دینیه... صادر می کند که «... از این تاریخ به غیر از عاقدین رسمی هیچ کس حق ندارد صیغه ازدواج را اعم از دائمی یا انقطاع اجرا نماید ...» و در همین تاریخ در متحدالمالی به (آقاملا باشی و آقاملا شیخ علی و آقامیرزا محمد حسین)، عاقدین رسمی نیز گفته می شود که «... از این تاریخ به بعد برای اتباع خارجه تا اجازه رسمی کارگزاری را در دست نداشته باشند نباید صیغه عقد اعم از دائمی یا انقطاع اجرا شود»، این اعلان و متحدالمال دلیلی است بر ادامه تخلفات حتی در خود بیرجند و گزارش‌هایی نیز مبنی بر دخالت سایر اهل علم و طلاب در این زمینه می رسد. حکومت علاوه بر اخطارهای کتبی، متخلفین و قضات را به بیرجند فرا می خواند، که البته از رفتن به بیرجند به بهانه‌هایی مثل مشقت راه عذرخواهی می کنند و دلایلی برای خلاف خود می آورند. یکی از متخلفین در جواب احضارش به بیرجند می نویسد:

«... در باب مسأله وقوع عقد دو نفر ضعیفه مودی به دو نفر بلوچ سرحدی که داعی با ابوی خود عقد نموده‌ام و خدای را شاهد حال است که از قدغن و منع از

مقام منبع حکومت جلیله روحی فده در این مسأله به هیچ وجه اطلاعی نداشته‌ام». ملا عبدالله نیز، اجرای صیغه را منکر می‌شود و از رفتن به بیرجند عذرخواهی می‌کند، حکومت بیرجند نیز از او التزام کتبی می‌خواهد که بعدها به هیچ وجه برای رعایای خارجه صیغه عقد جاری نسازد تا حکومت از خلاف او و خواستش به بیرجند صرف نظر کند.

ابلاغ اولیه حکومت در سال ۱۲۹۶ش صورت می‌گیرد و جالب این جاست که این اظهار بی اطلاعی و اقدامات بعد از گذشت یک ماه و نیم از نخستین تلگراف مستشارالدوله (۳ جوزا ۱۲۹۶ش. / ۲ شعبان ۱۳۳۵ق) یعنی ۱۹ سرطان ۱۲۹۶ش. / ۲۰ رمضان ۱۳۳۵ق، تلگراف دیگری از وی حکایت از فروش دختران به عنوان کنیزی در هند و افغانستان دارد. شوکت الملک در پاسخ از متروک شدن این امر در قاینات خبر می‌دهد و در حکمی به صمصام الدوله حاکم سیستان، مشروط بودن ازدواج افاغنه با دختران ایرانی را به اقامت دائم در ایران تأکید می‌کند.

به دنبال دریافت تلگراف مستشارالدوله در ۳ جوزا ۱۲۹۶ش.، شوکت الملک به حیدرعلی بیک رییس امنیه زیر کوه حکم می‌کند که اجازه کارگزاری و تذکره هم برای خروج زنان بی اعتبار است، اما اعتصام الملک نایب کارگزاری مهام خارجه قاینات در نامه‌ای به تاریخ ۶ رمضان ۱۳۳۵ اشاره به مشکلات اجرایی این قوانین در مورد خانواده‌های قدیمی دارد و می‌نویسد: «ولی در قاینات خانواده‌هایی هستند که از سابق از قاینات مهاجرت نموده به افغانستان رفته و همه اهل تسنن و غالباً اقوام و بسته یکدیگر هستند و هر وقت وصلتی به ملاحظه قرابت یکدیگر بکنند اشخاصی نیستند که عیال‌های خود را به یکدیگر بفروشد...» و به حکومت بیرجند پیشنهاد می‌دهد برای موارد استثنا و افراد معتبر مجوز خروج زنان صادر شود.

در تاریخ ۵ میزان ۱۲۹۶ش. / ۱۰ ذی الحجه ۱۳۳۵ق شوکت الملک از وزارت داخله می‌خواهد در صورت حصول اطمینان از این که خارجیانی که با ایرانیان ازدواج می‌کنند قصد فروش زنان‌شان را ندارند، به آن‌ها اجازه خروج داده شود. این نامه حکایت از بروز مشکلاتی در اجرای قانون منع ازدواج با خارجیان دارد. زیرا یقیناً افراد معتبری بوده‌اند که قبل و بعد از این قانون با زنان ایرانی ازدواج کرده و با

توجه به سوابق مشترک طوایف مرزی که زمانی مردمان یک سرزمین محسوب می‌شده‌اند در حال رفت و آمد بین دو طرف بوده‌اند، اسناد بعدی در رابطه با طرح چنین مشکلاتی است. دو ماه بعد پاسخ وزارت خارجه که اجازه می‌دهد افراد معتبری که شناسایی شده‌اند و تذکره رسمی دارند، مانعی ندارد با زنان خود خارج شوند، می‌رسد.

این نامه و پاسخ آن خود باعث بروز مشکلات دیگری می‌شود. مرجع تشخیص افراد معتبر چه کسی بوده و معیارهای اعتبار چه کسی است؟ نکته جالب این جاست که علی‌رغم صدور این مجوزها دو سال بعد هنوز خانواده‌ها با مشکلات این قانون مواجهند و مجریان قانون نیز در عمل معیارهای مشخصی ندارند.

در ۶ میزان ۱۲۹۸ ش. / ۳ محرم ۱۳۳۸ ق، اول قوس ۲۸ / ۲۹ صفر ۱۳۳۸ ق و در ۲۵ جدی ۱۲۹۸ ش. / ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۳۸ ق، سه گزارش وجود دارد که در اولی می‌گوید: «... چهار نفر ضعیفه هستند، زوجه حاجی اسماعیل، زوجه حاجی صادق و دو دختر صمد، که چند دفعه با شوهرهای خود از فقری می‌خواستند به هرات بروند و چاکر آن‌ها را جلوگیری شده و تسلیم اقوام ایشان کردم و اقوام آن‌ها می‌گویند که ما مخارج نداریم که ایشان را نگه داریم و قوه نداریم که خود را نگاه داریم و اگر این‌ها رفتند ماها نمی‌توانیم جلوگیری کنیم...»

گزارش دوم نیز اشاره دارد که: «... در یوم ۲۰ صفر احمد آدینه خواجه که خودش با پسرهای خود در ولایت هرات بوده‌اند، در مدت قبل بر این و از تنگی معاش نمی‌توانسته از عیال و اطفال خود خبر بگیرد، عیال و اطفال او هم به پریشانی می‌گذراندند در این فرصت شب آمده عیال و اطفال خود را برداشته و فرار کرده...». در سومین گزارش هم آمده: «... میر شریف نام از اعراب نصرالدین از هرات شتر آورده و عیال و اطفال خود را برده...».

مسئله‌ای که همچنان لاینحل باقی می‌ماند و ادامه می‌یابد، ازدواج‌های اجباری و سرقت زنان است که اسناد و گزارش‌های موجود به عامل اصلی یعنی فقر اشاره دارند.

حکومت قاینات و سیستان از عطاءالله خان رئیس امنیه آواز می‌خواهد که از

ریش سفیدان آواز التزام بگیرد که دختر به افغانه ندهند و ورود افغانه به آنجا را نیز اطلاع دهند (۱۵ میزان ۱۲۹۸/ ۱۲ محرم ۱۳۳۸ ق).

از جزیک گزارش می‌رسد که زوجه محمد را که فوت شده، اقوامش به اجبار می‌خواهند او را به یک نفر افغانی شوهر بدهند و خود زن نمی‌خواهد، از حکومت دستور ممانعت از این ازدواج صادر می‌شود (اول قوس ۱۲۹۷ ش. / ۲۹ صفر ۱۳۳۸ ق). از آواز نیز گزارش می‌رسد که سارقین افغانی بر بردن زن به آنجا آمده و با آوازی‌ها وارد مذاکره شده‌اند و موقع تعقیب افغان‌ها متواری شده‌اند: (تاریخ گزارش‌ها: ۱۵ میزان ۱۲۹۸ ش سه گزارش و ۲ عقب ۱۲۹۸ ش یک گزارش). در ۲۵ قوس ۱۲۹۸ ش. / ۲۳ ربیع الاول ۱۳۳۸ ق از طرف حکومت قایانات و سیستان به محمود خان ثموری رئیس امنیه بیرجند دستور داده می‌شود که: «مطابق راپرت‌های واصله به دفتر حکومتی اخیر زن‌های ذیل را از جولکا برده‌اند: از آواز، زوجه و صبیۀ اسماعیل حاجی، صبیۀ اسماعیل کل محمد، صبیۀ محمد رمضان، از جزیک هفت نفر از /؟/، دو نفر از زیرکوه دونفر، لازم است لدی الورود از آقایان میرزا عطاءالله خان و حیدرعلی خان نایب الحکومه محل توضیحات لازمه کتبی در این موضوع خواسته و توضیحات را به بیرجند بفرستید تا دستور لازم برای این کار فرستاده شود».

عریضه‌ای نیز در اسناد موجود است متعلق به «کدخدا جان محمد بیک بهلولی» که شکایت می‌کند علی‌الله داد بهلولی، از طایفه تک نمدی زوجه برادرزاده او را که هفت سال از ازدواجش می‌گذشته، دزدیده و با خود به هرات برده و تقاضای دستگیری او و برادرانش و بازگرداندن ضعیفه را دارد.

شوکت‌الملک علاوه بر این که به کدخدا قول رسیدگی می‌دهد از او می‌خواهد خودش هم این فرد را تعقیب و دستگیر نماید و به محمودخان ثموری رئیس امنیه بیرجند هم دستور می‌دهد او را دستگیر و تعقیب کند و اگر به افغانستان رفته باشد «برادران او را دستگیر کرده و به بیرجند فرستاده تا مراجعت او محبوس باشند...». محمودخان به همراه یکی از برادران حسین‌الله داد و عباس شوهرزنی که به سرقت رفته، عازم می‌شود که تا خاک افغانستان هم برود و سارق را دستگیر کرده، زن او را

برگرداند. در گزارش بعدی محمودخان ثموری، معلوم می‌شود که سارق با زن مذکور به هرات رفته و به ملاعلی رئیس طایفه بومدی پناهنده شده، در مکاتبات بعدی حکومت قاینات و سیستان رئیس طایفه بومدی را تهدید به اطاعت امر در بازگرداندن سارق و زن همراه او کرده که اگر خلاف کند از حکومت هرات مجازات وی را خواستار خواهند شد. این که این زن بازگردانده می‌شود یا نه، از اسناد موجود مشخص نمی‌شود، ولی آن چه از مجموعه این موضوع برمی‌آید، تأثیر اختلافات طوایف داخلی و دشمنی‌های موجود و دشمنی آن‌ها بر ناامن شدن وضعیت زنان، حتی زنان متأهل است.

مسأله دیگری که وجود داشته و بر سرقت و فروش زنان موثر بوده است، ازدواج اتباع افغانی و هندی تبار قشون قونسولگری انگلیس با زنان ایرانی است. اولین سند در این ارتباط با تاریخ ۲۵ سنبله ۱۲۹۸ ش. / ۲۱ ذیحجه ۱۳۳۷ ق، نامه‌ای است از حکومت قاینات و سیستان به کربلایی ملاعبدالحسین نایب مرد که می‌گوید: «مطابق اطلاعات واصله به اداره حکومتی از چندی قبل تاکنون در مورد بیش از بیست دختر با اطلاع شما به بلوچ‌های تبعه انگلیس داده شده...» سپس قانون منع ازدواج با اتباع خارجی را یادآور شده و می‌گوید: «... شما با عاقد محل خلاف بزرگی مرتکب شده‌اید، لازم است فوری در بیرجند حاضر شده که رسیدگی به عمل آمده و معلوم شود به چه علت و ملاحظه برای نفع شخصی مرتکب خلاف عظیم شده‌اید». گزارش‌های دیگری نیز در این زمینه موجود است، از جمله گزارشی در مورد ازدواج هاجر نام صبیئه محمد استاد باقر «با یک نفر از» «بابوهای اداره قشونی دولت فخمیه» اشاره دارد که دستور به رئیس نظمیه صادر شده که واسطه و عاقد را در صورتی که بدون اجازه کارگزاری باشد مؤاخذه و مجازات سخت تندی کنند که دیگر مرتکب نشوند (۲۹ میزان ۱۲۹۸ ش. / ۲۶ محرم ۱۳۳۸ ق).

گزارش بعدی در تاریخ ۱۵ جدی ۱۲۹۸ ش. / ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۳۸ ق از دزدیده شدن زن و فرزندان احمدعلی توسط میرشریف عرب و گزارش دیگری در تاریخ ۹ حوت ۱۲۹۸ ش. / ۷ جمادی الثانی ۱۳۳۸ ق در مورد احمدخان بلوچ از اتباع انگلیس حکایت می‌کند که تابعیت انگلیسی دارد و باید احضار شود و سند با

ضمانت بسپرد که زن ایرانی خود را از ایران خارج نکند. احمدخان می‌گوید: ایرانی ضامن او نمی‌شود اما می‌تواند ضامن افغانی معرفی کند. به او پاسخ داده می‌شود: «...ضرری ندارد یک نفر از تجار افغان که در بیرجند حجره و تجارت دارند مثل میرعبدالرحیم ضمانت نماید».

لیوتنان برن کنسول انگلیس در بیرجند، در پاسخ مکاتبه شوکت‌الملک با وی، در مورد افراد قشونی انگلیس می‌گوید؛ بعد از بررسی موضوع پاسخ می‌دهد، اما شترداران افغانی مانعی ندارد که با ایرانیان ازدواج کنند؛ شوکت‌الملک در پاسخ او می‌نویسد: «... در موضوع شترداران که مرقوم داشته‌اند که ایرانی‌اند، خاطر محترم را مستحضر می‌دارد که نظر به ارتکابات اخیر افغانه و بلوچ در خاک ایران سکنا اختیار خواهند کرد، نباید اجازه مزاجت با زنان ایرانی داده و قبلاً باید سند و ضامنی به اداره حکومتی سپرده که عیال خود را از خاک ایران خارج نخواهد نمود...» «... نظر به این که یک دسته مشتبهی از افغانه و بلوچ در اداره قشونی دولت فخریه مشغول خدمت حمل و نقل می‌باشند و غالباً بدون رعایت این دستور مزاجت می‌نمایند به این جهت خواهشمند است به وسایل ممکنه از طرف قونسولگری محترم به این اشخاص اخطار شود...» که قوانین را رعایت کنند. لیوتنان برن از حکومت بیرجند و اداره نظامیه بیرجند می‌خواهد که از تعقیب و دستگیری این افراد خودداری کند، او به افسر کماندان دستور داده مراقب باشد و خودش این افراد را تعقیب کند و از شوکت‌الملک می‌خواهد که اسامی متخلفین را به کنسولگری انگلیس ارائه دهد. شوکت‌الملک هم به نایب‌الحکومه برکوه دستور می‌دهد که اگر افغانه یا بلوچ‌ها تابعیت ایران را دارند دستگیر کند، اما در مورد تابعین دولت انگلیس، اسامی را اعلام کند تا از قونسولگری مجازات و برخورد با آن‌ها خواسته شود و هم چنین از اداره نظامیه بیرجند، صورت اسامی «نفرات قشون هندوستانی و صاحب جمعان جزو هندی و اجزاء دفتر قشونی هندی (بابو) ... (نه بلوچ نه افغان)» را می‌خواهد و در نهایت صورت ناقصی را تهیه کرده‌اند برای کنسولگری انگلیس ارسال می‌دارد. این مکاتبات از ۲۳ حوت ۱۲۹۸ ش. / ۲۱ جمادی الاخر ۱۳۳۸ ق تا ۲۶ حوت / ۲۴ جمادی الاخر همان سال ادامه دارد و در این آخرین مکاتبه موجود لیوتنان برن

اعلام می‌کند تنبیه اتباع انگلیس را قونسولگری به عهده خواهد گرفت، اما از نتیجه آن و اقدامات بعدی گزارشی موجود نیست.

نتیجه

از مجموع این اسناد و بررسی آن، چیزی جز ظلم مضاعف بر زن مسلمان ایرانی، در کنار سایر اتباع ایرانی تحت ظلم حکام، آن هم به علت جنسیت برنمی‌آید. آشفتگی‌های حکومت مرکزی بعد از انقلاب مشروطه به علت ناآشنایی و نامأنوس بودن دولتمردان و قانون‌گزاران با حکومت مشروطه، نیز تأثیر تغییر و تحولات جهانی بر وضعیت ایران، علاوه بر نابسامانی‌های اقتصادی و دخالت مستقیم سیاست‌گزاران خارجی در امور داخلی، تقویت و ابلاغ قوانینی که ابهام‌های بسیار داشته و ضمانت اجرایی نداشتند. در آخرین روزهای حکومت قاجار نیز همچنان مشکل را لاینحل باقی گذاشت و این حکایت تلخ همچنان ادامه یافت و فقط در زمان‌هایی شدت و ضعف پیدا کرد.

یادداشت‌ها

۱. افسانه نجم‌آبادی، حکایت دختران قوچان، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان ۱۳۸۱
۲. سند ثبت شده در مخزن اسناد مدیریت امور اسناد و مطبوعات آستان قدس رضوی به شماره اموالی ۳۰۵۱/۱. قابل ذکر است این سند مسأله اصلی‌اش اختلافات اعتصام‌الملک و شوکت‌الملک است که در آن به این موارد اشاره شده است.
۳. اعتصام‌الملک: میرزا خانلرخان، فرزند میرزا محمدعلی مازندرانی (۱۳۱۵/۱۲۴۳ ش.). در سال ۱۲۶۵ ش. شغل امور تذکره صفحات خراسان و وقایع‌نگاری آن صفحات به عهده او گذاشته شد. از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۱۴ ش. (به جز سال ۱۳۰۳) مدت سیزده سال ریاست امور مربوط به سفارت انگلیس در وزارت خارجه را عهده‌دار بود. کریم سلیمانی، القاب رجال دوره قاجاریه، تهران، نشرنی، ۱۳۷۹، ص ۳۱.

۴. شوکت‌الملک: محمد ابراهیم خان شوکت‌الملک دوم فرزند حشمت‌الملک (۱۳۲۳-۱۲۹۵ش)، با فوت برادرش امیراسماعیل خان، جانشین او در حکومت قایمات و سیستان شد و از جانب او برادرزادگانش حاکمان سیستان تعیین می‌شوند. مرکز حکومت وی بیرجند بود. او در دوره پهلوی‌ها سمت‌های دیگری یافت. ر.ک. به: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایرانی، تهران، ۱۳۵۷، ج ۶، صص ۲۰۴ تا ۲۰۶.

۵. شماره ثبت اموالی در مخزن اسناد مدیریت امور اسناد و مطبوعات استان قدس رضوی ۸۶۸۷/۱۲

۶. سند با شماره اموالی ۳۰۵۱/۱

۷. میرزا صادق خان فرزند میرزا جوادخان مستشارالدوله آذربایجانی و در کابینه مشیرالدوله وزیر داخله بود. برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک. به: کریم سلیمانی، القاب رجال دوره قاجاریه، نشرنی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۴۲.

۸. سند با شماره اموالی ۹۶۰۳/۱۰

۹. سند با شماره اموالی ۹۶۰۳/۴

۱۰. سند با شماره اموالی ۹۶۰۳/۵

۱۱. سند با شماره اموالی ۳۱۵۰۹/۲

۱۲. سند با شماره اموالی ۴۱ و ۸۸۷۷/۴۰

۱۳. سند با شماره اموالی ۸۶۸۷/۴

۱۴. صمصام‌الدوله: امیر محمدخان خزیمه، علی‌اکبرخان حسام‌الدوله علم (برادرزاده شوکت‌الدوله)

۱۵. سند با شماره اموالی ۸۸۷۷/۵

۱۶. سند با شماره اموالی ۸۸۷۷/۳

۱۷. سند با شماره اموالی ۸۸۷۷/۸

۱۸. سند با شماره اموالی ۸۸۷۷/۶

۱۹. سند با شماره اموالی ۳۱ و ۸۸۷۷/۲۹

۲۰. سند با شماره اموالی ۸۸۷۷/۴۳

۲۱. سند با شماره اموالی ۸۸۷۷/۴۳
۲۲. سند با شماره اموالی ۸۸۷۷/۷
۲۳. سند با شماره اموالی ۸۸۷۷/۸
۲۴. سند با شماره اموالی ۲۶ و ۲۷
۲۵. سند با شماره اموالی ۸۸۷۷/۷ و ۸ و ۹
۲۶. سند با شماره اموالی ۸۸۷۷/۳۲
۲۷. سند با شماره اموالی ۸۸۷۷/۳۷ و ۳۸
۲۸. مسائل مزبور در اسناد شماره اموالی ۸۸۷۷ موجود است.
۲۹. سند با شماره اموالی ۳۹۵۰۹/۱
۳۰. سند با شماره اموالی ۹۶۰۳/۶
۳۱. سند با شماره اموالی ؟
۳۲. سند با شماره اموالی ۹۶۰۳/۹ و ۱۲
۳۳. سند با شماره اموالی ۹۶۰۳/۱۲
۳۴. همان
۳۵. کماندان: صاحب منصب ارشد که فرمانده قلعه نظامی است.
۳۶. سند با شماره اموالی ۹۶۰۳/۱۵
۳۷. سند با شماره اموالی ۹۶۰۳/۱۹
۳۸. سند با شماره اموالی ۹۶۰۳/۱۸ و ۱۷
۳۹. سند با شماره اموالی ۹۶۰۳/۱۸

اندیشه‌های ژاله قائم‌مقامی و برداشت‌هایی از اشعار او

دکتر فاطمه علاقه *

عالم تاج، ژاله قائم‌مقامی شاعر بانوی معاصر ماست که در لطافت طبع و ذوق سلیمش تردید نیست. اما آن چنان که شایسته و بایسته هنر او باشد به سبب فقدان منابع معتبر به دیگران شناسانده نشده است.

وی در سال ۱۲۶۲ در خانواده‌ای مرفه، اصیل و خوش‌نام که وابسته نسبی قائم مقام فراهانی بودند، زاده شد. نبیرهٔ پسری خانواده بود، از پنج سالگی به مکتب رفت و خلاف بانوان عهد خویش به خواندن و نوشتن فارسی و عربی تسلط یافت و با فلسفه و نجوم آشنا شد. اما چنان که انتظار می‌رفت از عشق و زندگی کامیاب نشد، زیرا وی از زاویه‌ای دیگر به زیستن و «من بودن» می‌نگریست که برای مردمان آن عصر بیگانه بود. دورانی که نه تنها زنان به شعر و ادب نمی‌پرداختند، بلکه مردان نیز از دانش‌اندوزی محروم بودند. اما سرگرمی مردان به اشتغال در خارج از خانه همراه با برگزیدن زنان متعدد سپری می‌شد و گاه این زنان با زنان جدیدی عوض می‌شدند تا همیشه تازه بودن خود را حفظ کنند. کتاب خواندن برای خانم‌ها جایی نداشت،

زیرانه درک و سوادش بود و نه تمایلش. از این رو چنین بانوی فرهیخته و تحصیل کرده‌ای خانه برایش محل آسایش نبود و زندگی جز باد در دست و ظاهر مرفه ثمری برای او نداشت. اما اصل فقدان مأخذ معتبر جهت وی و یا ناشناس ماندن شاعری چنین خوش قریحه و شعر وی از آن روست که خود چنین اصرار می‌ورزید، خاصه این که خود را در زمره شاعران محسوب نمی‌داشت. درحالی که اگر به مقایسه شعر ژاله با افتخارآفرینان ادب فارسی بنشینیم خود گواه صادقی بر این مدعاست که وی شاعری توانا و مسلط در عرصه شعر بوده است و از نظر معرفت شعری چیزی از شاعران مشهور کم نداشته، بلکه از لحاظ مضمون‌های نو و به کار بردن ظرایف زنانه آن چنان ماهر بوده است که از سخن گفتن با چرخ خیاطی و سماور که از وسایل خانه به شمار می‌روند مضمون آفریده و آن چنان به مقایسه خود و آنان پرداخته که پنداری فردی در مقابل اوست.

آن چه امروز از این شاعر ارزشمند و والا در دست است، قطعات پراکنده‌ای است که به همت فرزند برومندش آقای پژمان بختیاری - که خود نیز در شعر معاصر از جایگاهی پایا برخوردار است - گردآوری و به صورت دیوانی در اختیار شیفتگان و مشتاقان شعر فارسی نهاده شده است. و اینک به افکار و شخصیت ژاله از درون شعرهایش می‌پردازیم:

نخست باید اذعان کرد که او اگر چه در خانواده‌ای مرفه به دنیا آمد و به صورتی نازپروده پرورش یافته بود، اما از ستمی که بر زنان می‌رفت آگاه بود و جوری را که همجنسانش در جای جای این سرزمین متحمل می‌شدند با وجودش لمس نموده بود. فریاد و اعتراض او از سربلندی و تفرج نبود، بلکه وی خود را در میان زنان زجرکشیده احساس می‌کرد.

ژاله عَلمِ عشق و ستیزه با ظلم را بر دوش استوارش حمل می‌کرد، اما دریغ از هم‌اندیشه و هم‌آوایی. در دوران زیستنش با همسر همواره شعرهای گله‌آمیز، همراه با شکایت از وضع نابسامان زنان و کوتاه‌فکری آنان می‌سرود. از خانواده شکوه داشت که چرا همسری درخور تفکر و اندیشه او برایش برنگزیدند. شویی که بتواند او را با ابراز عشق و محبت به کانون خانواده جذب کند. هر قدر ژاله احساسی رقیق

توأم با دوستی، عشق و محبت داشت، شوهرش مرد میهن‌پرست، سلحشور و خشنی بود که از زن فقط انتظار «زن بودن» داشت و اگر چه تا حدودی با ادب ایران‌زمین آشنا بود و فردوسی را برترین شاعر می‌دانست، ولی از حیث انس و الفت با شعر و ادبیات احساس درخور توجهی نداشت. ژاله، در آن آشفته‌گی روحی چنان می‌نمود که بیش از آن‌چه مرسوم بود به جمال و هنر خود نازش داشت و همین امر سبب نوعی خودشیفتگی در او شده بود. به شهادت دیوانش، عالم تاج زیستن خود و جملگی زنان این مرز و بوم را همراه با عذاب به تصویر کشیده است. او بانوان آن عهد را به پایداری و مقاومت در برابر شداید روزگار و درک موقعیت خود فرا می‌خواند. اما افسوس، کو گوش شنوایی؟ اکنون طلایه‌دار شعر او در دیوانش:

از خویشتن خویش چه می‌خواهم من از این «من» درویش چه می‌خواهم من
بـاز چـه آرزوی دل ساختمش زان هیچ از این بیش چه می‌خواهم من
(دیوان / ۱)

هویداست که از «من» شخصیتی خود راضی نیست و آرزو دارد که بیداد زمانه او را رها کند و آمال او را که چون ستاره‌ای دور و دست‌نیافتنی است بدو برساند، اما این تنها به صورت آرزو باقی ماند.

هشدار به زنان

در زمانی که این بانوی عظیم‌الشان خلاف جریان آب شنا می‌کرد و منتظر پذیرش شعرها و سخنانش از سوی بانوان جامعه خود بود، آن شعرها با بی‌توجهی - اگر باسواد بودند - و بی‌تفاوتی مواجه می‌شد که بی‌تفاوت از کنار آن می‌گذشتند. توقع وی آن بود که هم‌نوایی و مصاحب و یاری مناسب با احوالات خود داشته باشد. اما نبوغ ژاله برای مردم آن دوران، زودرس بود. زنان که از سروده‌های او یا ناآگاه بودند و یا معنی و مفهوم صحیح آن را به درستی در نمی‌یافتند، صرفاً برای تفتن آن‌ها را می‌خواندند. وی در زمان زناشویی عشق را تجربه نکرد و محبت خاص را نچشید و چون می‌دانست اغلب خانم‌ها وضعی مشابه با او دارند یا نگون‌بخت تراز او هستند، کوشید تا آن‌ها را نیز به خود آگاهی برساند، باشد که حقوق پایمال‌شده را دریابند.

زن کیست؟

کیست ای وای این بازیگر این بازیچه چیست
 گوهری بی‌مایه با خاک سفال آمیخته
 سال عمرش دیرپوی و شاخ عقلش دیرخیز
 حسرت آینده را با نقش حال آمیخته
 آتشی سوزانده در اشک فریب افروخته
 عفتی با شهوتی بی‌اعتدال آمیخته
 صورتی مصنوع از سرخاب و سرمک ساخته
 خلقتی مکروه با غنج و دلال آمیخته
 زشت‌خویی را فروپوشانده با رنگ جمال
 ضعف روحی را به روی احتیال آمیخته
 (دیوان / ۱۱)

هم‌نوایی با خیال عشق

از آمال بزرگ این بانو زیستن با عشق، آن هم عشق با همسر و فرزندان بوده، لیک آن
 آرزوی دیرین هیچ‌گاه به او روی خوش نشان نداد. او دوست داشت ستایش و
 تمجید شود، اما عشق از نظر شوی او در دلاوری، جنگاوری و خشونت خلاصه
 می‌شد. از این رو، روح لطیف شاعر دستخوش ناآرامی‌های گوناگون شد. او چون با
 عشق حقیقی مواجه نشد، خود را به عشق خیالی سرگرم نمود، تا شاید آبی بر روح
 پرالتهاب و رنجیده او پاشیده شود.

در سراپای وجودم جز محبت هیچ نیست
 گر محبت این چنین سوزان بود پس عشق چیست
 مایهٔ عشقی شرارانگیز در دل هست لیک
 خنده می‌گیرد مرا کاین عشق را معشوق کیست
 عشق با جان باختن آید به دست ای دوست لیک
 بینوا زن را به جز تن باختن در دست چیست
 (دیوان / ۲۹)

مهر مادری

اما با آن که از شوی ناخرسند و او را بر وفق مراد خویش نمی‌یافت، مادری با احساس بود. فرزندان خود را عاشقانه دوست می‌داشت و در سوگ یکی از فرزندان که از دنیا رفته بود، به ماتم عظیمی نشست. دلخوشی او در زندگی فرزندان بودند، چون یکی را از دست داد چنین زار نالید که:

بدتر و ناخوش‌تر و جان‌سوزتر	ماتمی از ماتم دلبند نیست
دختر من، ماتم فرزند را	هیچ هم‌آیین و هم‌انند نیست
نیمه‌ای از جان و تنم بود و رفت	ارزش آن نیمه چه و چند نیست
دم به دم افروزم و سوزم چو شمع	وان که به جان آتشم افکند نیست
دل به چه خرسند شود بعد ازو	کانکه بدو بودم خرسند نیست

(دیوان / ۱۷)

مشکل زن بودن

رنج زن بودن او را آزرده دل ساخته بود. این همه امتیاز برای مردان که خود حاضر نبودند جزیی از آن را از دست بدهند و کمال بی‌اعتنایی و بی‌توجهی به خواسته‌های زن فغان وی را به عرش رسانید. اما کو پاسخ و یا اعتنایی درخور که دل بی‌قرار او را تسکین دهد. ایراد از فرد خاصی نبود، گله از تفاوت‌های همیشه موجود بین زن و مرد بود که جز حقیقت نبود.

خواهرم پرسید فرق مرد و زن در چیست گفتم

گویمت این قصه را با نکته‌ای سر بسته اما

بر فراز کاخ هستی او به پروازست و ما هم

جنبشی داریم در کنج قفس پربسته اما

دست قدرت فرش کردست از ازل باغ جنان را

زیر پای مادران بر روی ما، در بسته اما

ناامید از بخت نتوان شد که بس درهای رحمت

پیش روی ماست تا دامن محشر بسته اما

(دیوان / ۱۳)

انگاره‌ای از بانوان

شاید خوانندگان شعرهای ژاله به او نسبت فمینیست بدهند و اعتراض کنند که او از این دیدگاه‌ها تفاوت‌ها را بیان داشته است. شاید رگه‌هایی از فمینیست در اشعار او یافت شود، اما آنچه که وی را ناچار به عرضه چنین دیدگاه و سرودن این قبیل شعرها کرد، واقعیت و حقیقت جامعه آن روز بود. روزی که زن جز برآوردن خواهش‌های مرد چاره دیگری نداشت. زیرا او برای اطاعت و فرمانبرداری خدای روی زمین آفریده شده بود. پس، چگونه می‌توانست با وجود محروم بودن از حق انسانیت حتی شکوه‌ای سر دهد. زیرا گله کردن لازمه‌اش داشتن دانش در آن مورد ویژه است. اما کسی که حتی نمی‌داند موجودیت او نیمی از انسانیت است و مرد با زن به تکامل می‌رسد. البته چنین می‌اندیشد که خداوند این امتیازات و اختیارات را به مرد واگذار کرده و زن را موجودی زیون و نان‌خور شوهر قرار داده است. چه کند اگر از فرمان‌بری سر باز زند؟

ژاله، چون بانویی فرهیخته و آشنا به حقوق زن بودن توانست خواسته خود را از پشت دیوارهای ضخیم حرم فریاد بزند و این حقیقت را برای زنان بازگو کند که آنان نیز انسان هستند و از حقوقی انسانی همچون مردان برخوردارند. صرف‌نظر از جنسیت که برای آقایان بسیار مهم بوده است، پس به خود آیند و اگر در توان دارند و اگر می‌توانند از زیر بار ستم رها شوند، یا حداقل از آن بکاهند.

دست قدرت فرش کردست از ازل باغ جنان را

زیر پای مادران بر روی ما، در بسته اما

گر نبازی خویش را ای آشیان گم کرده‌ای زن

غیر از این ره نیز باشد راه دیگر بسته اما

تا برون آید زن ازین محبس مردآفرید

دست و پا باید که هست ای جان خواهر بسته اما

(دیوان / ۱۳)

فغان از بی‌عدالتی

فریاد او بر بی‌عدالتی‌های روا دانسته شده بر زن از سر بی‌دردی نبود. او این دردها را

با جسم و جان لمس کرده بود. شاید آن چنان که انتظار داشت، در آن موقعیت برای هیچ زنی میسر نبود، اما او از کوشش به ستوه نیامد. وی بانوان را مخاطب ساخت تا به خود آیند و به سزاواری‌هایشان دسترسی یابند. اما زمانی که زنان در کسب عایدی برای خود بی‌بهره بودند و همه چیز در اختیار و قبضهٔ همسر بود چگونه می‌شد با این نابرابری‌ها مقابله کرد؟

دست و پای، همتی، شوری، قیامی، کوششی
شهر هستی جان من جز عرصهٔ نیاورد نیست
آخر ای زن جنبشی کن تا ببیند عالمی
کان چه ما را هست، هم زان بیشتر در مرد نیست
(دیوان / ۵)

امید به زیستن

ژاله شاعری امیدوار بود. با آن که از زیستن در کنار مردی ناهمگون رنج فراوانی را بر خویشتن خویش روا می‌داشت، اما امید را از خود دور نمی‌کرد. او پایداری در برابر دشواری‌ها را برای یاری به دیگران سهل می‌شمرد. او زندگی را منحصر به خود نمی‌دانست، بلکه دیگران که نیازمند یاری بودند میل بودن را در او شعله‌ور می‌ساختند:

فکر بیمار تهی کف داشتن	بهر تیمار یتیمان زیستن
دیده بر ناکامی سختی بران	بستن و آن گه تن آسان زیستن
درخور انسان انسان‌خوی نیست	گر بخواهی آدمی سان زیستن
وریکی زین هر سه حالت باتو نیست	چپست دانی حاصل آن زیستن
زاغوش اندر پلیدی‌های خلق	زیستن وانگه فراوان زیستن

(دیوان / ۱۵)

فلسفهٔ هستی

شعر ژاله در زمرهٔ شعرهای پرمحتواست، چنان که از وی شاعری توانمند و آگاه به ارزش و جایگاه اجتماعی خویش به دست داده است. سروده‌های او در موارد بسیاری برتر و لطیف‌تر از شعرهای دیگر شاعران است، اما صد افسوس که ارج

حقیقی او ناشناس مانده است. در شعری می‌گوید:

زندگانی چیست نقشی با خیال آمیخته

راحتی با رنج و شوری با ملال آمیخته

عیش و نوشش جمله در کین و حسد بگداخته

زَر و مالش جمله با ورز و وبال آمیخته

(دیوان / ۱۰)

شعر مزبور برداشت او را از زندگی روشن‌تر می‌سازد و او کلامش را در باران شسته و غبارروبی کرده است. همچون بزرگ شاعرانی نظیر ناصرخسرو از فلسفه زندگی شکوه سر می‌دهد و می‌نالد و خیام‌وار می‌خواهد بداند برای چه به این دنیا آمده است. جسارتی که در این بزرگ بانو شعله می‌زد و حاکی از فلسفه‌لادری است که دغدغه افراد فرهیخته و روشن‌بین است:

پُرتو لرزان امید چراغ زندگی

شعله‌ای زیباست با باد محال آمیخته

اصل امکان چیست وین انسان کبراندوز کیست

قصه‌ای از هر طرف با صد سؤال آمیخته

مرگ دانی چیست درسی با هراس اندوخته

یا سکوتی جاودان با قیل و قال آمیخته

(دیوان / ۱۰)

آگاهی از فلسفه و تفکر در جهان خلقت یکی از موارد مورد توجه وی بوده است. که وی هم پاسخی برای آن نیافته، همچون دیگر بزرگان.

ویژگی‌های اجتماعی شعر ژاله

شخصیتی چون ژاله در مورد اکثر مسایل اجتماعی اظهارنظرهای جالبی داشته است که این گفته‌ها کاملاً به حقیقت و روانشناسی اجتماع باز می‌گردد. اگر چه او در جامعه‌شناسی و روان‌شناسی مانند شاعری خود ادعایی نداشت، لیکن در هر یک از اشعار او که مذاقه شود به‌طور یقین گوشه‌هایی از این دقایق به چشم می‌خورد. شعر

ذیل مطلبی را عنوان می‌کند که برای بسیاری آشناست:

راستی را که زن بیوه چه بدبخت کسی است خاصه آن زن که بری دارد و رویی دارد
همه کس ترسد از او گرچه بود خواهر او کاین بود بیوه و آن مزبله شویی دارد
خواهشی بیند مرموز به هر گردش چشم گوید این زن به نگه راز مگویی دارد
مست شد شوی من از دیدن این ژنده که او در نگه جامی و در خنده سبویی دارد
(دیوان / ۵۷)

ژاله به واقع به تشکیل خانواده‌ای گرم و صمیمی و شویی هم نفس و یک رنگ نیاز داشت. اما از این خواسته بی نصیب مانده است.

پاکدامنی زن

علی‌رغم فشارها و نامردی‌هایی که زنان را از پای درمی‌آورد، وی زنان را مجاز نمی‌داند که پای از عفت بیرون و داغ بدنامی و بی‌عفتی بر خود نهند. او زنی را شاید که با همه نیرنگ‌ها و بدی‌ها همچنان پاک‌دامن بماند و معتقد است که تقوا باید در دل و وجود لانه‌گزیده باشد. نه فقط بر زبان جاری شود و بدان عمل نشود، یا از سر ترس و رسوایی از دست یازیدن به چنین اعمالی سر باز زند:

تاج عفت سرگران کرده بر مردم ندانی
کز گرانباریست باری کشتی ار در گل نشیند
گر تو تقوا را هنر دانی زهی غفلت که تقوا

جز وظیف نیست انسان را مگر جاهل نشیند
عفت از دل برآید در دهان غوغا نماید

از دهانش دور کن تا بازت اندر دل نشیند
عصمتی کز ترس برخیزد سرافرازی ندارد

بی‌بی از بی‌چادری البسته در منزل نشیند
همت افزون دار و دعوی کم که تقوای سبک دل

تا تو را از خویش غافل دید در محمل نشیند

(دیوان / ۶۹)

زن و آینه

بانوان در مقابل آینه ظاهر خود را آن چنان که هستند می بینند و چون خود را برای زیبایی محتاج به آن می دانند، پیوند خود را با آن نمی گسند. هرچند که از زیارویی خود در آن نشانی نبینند. چون این ابزار جز راستگویی و نمایاندن عیب های ظاهری و وظیفه دیگری ندارد. آینه حسادت ندارد. همچنین از بدبینی و بدکنشی حالتی در خود ندارد. پس زن که خود با این خلیقات پیگانه نیست می تواند آینه را همدمی همیشگی و بالارزش بداند و به او اعتماد کند. او چنین می گوید:

هر یک از ما دعوی زیباتر می کرد و من

با تو گفتم کیست زیباتر ز ما ای آینه

چشمک شیرین و لبخند دلاویز به لطف

خواند زیباتر در آن محفل مرا ای آینه

هم نگفتی غیر از این هر کس که مانند تو بود

داور و صافی دل و حسن آشنا ای آینه

راستی هم دلربا تر بودم از اقران خویش

خود تویی بر صدق این دعوی گوا ای آینه

(دیوان / ۵۹)

اندرز به بانوان

ژاله از گناه می هراسید و از دیگر بانوان نیز تقاضا می کرد گرد آن نگردند و اگر روزی مرتکب گناه شدند، آرایش دامن خود را با توبه به درگاه باری تعالی مبرا سازند. به اعتقاد او، زن موجودی شکننده و زودرنج به نظر می رسد که گاه برای بی توجهی مرد و یا حسادت های بی مورد و یا عشق های گذرا و مواردی از این قبیل عفت خود را خدشه دار می کند. از این رو در قالب پنجهایی به هم نوعان توصیه می کند که این نوع اعمال متناسب شأن زنان نیست و باید از آن پرهیز کرد:

در توبه بازست تا آفتاب برآرد سرا ز دامن خاوران

تو ای خواهر نازنین توبه کن که تهمت فروگیری از خواهران

فلک هشته بر دوش ما بارها تو باری میفرای سنگی بر آن

دریغاکه از کار خود غافلی گرت نازشی هست بر شوهران
چو نام زنان را فراموش کرد در این سرزمین داور داوران
تو باری به زشتیش نامی مکن که دختر بود حامی دختران
(دیوان / ۳۴)

شاعر از دیدگاه خود

گو این که ژاله بانویی فهیم بود و اوضاع مکانی و زمانی خود را کاملاً درک می‌کرد و با تیزبینی ویژه‌ای که داشت رخدادهای زندگی را به تحلیل می‌نشست، اما او به دلیل حرمان از اندکی بارقه‌های عشق شوی و آنچه که نیاز روحی وی را برآورده سازد، توجه به خود در شعرش را نمایان می‌کند. از این رو رفته رفته عاشق خود شد و به مدح و منقبت از جمال، رفتار و کردار خویش پرداخت. این پدیده شاید به دلیل آرزوهای پایمال شده در زیر پای شوی بود که چون تمجیدی از سوی او صورت نمی‌پذیرفت، خود به ستایش زیبایی و هنرهای خود پرداخت:

این منم یا آفتابی از فلک سر بر زده
خنده از تابندگی بر ماه و بر اختر زده
این منم یا نازنین طاووسی از هندوستان
ره به طاووس بهشت از نقش بال و پر زده
اندرین آینه آن تصویر ایمان سوز کیست
با نگاهی گرم راه مؤمن و کافر زده
آسمانی پیگری در آسمانی جامه‌ایست
یا گلی سرخ است سر از جام نیلوفر زده
صورتی شاداب و گیسویی خم اندر خم شده
سینه‌ای زیبا و گل‌هایی براندر بر زده
بوس عطرافشان ندیدی این لب خوش بوسه بین
همچو گلبرگ بهاری غوطه در شکر زده
این نگاه مست این چشم خمارانگیز چیست
نرگسی در مشک خفته آهویی ساغر زده
(دیوان / ۶۴)

وی نه تنها عاشق زیبایی و جمال خود بود، بلکه اخلاق و هنرهای خود را نیز می‌ستود و خود را آشپزی چالاک و هنرمندی خیاط می‌دانست و به راستی او خود را یک بانوی کامل می‌دید که با تمام موارد و هنرهای ظریف یک بانوی خانه‌دار آشنا است و در آن تبخّر دارد. از این رو آن چنان که توقع داشت مورد ستایش و تمجید قرار نگرفت. عشق شوهر که در پرده ابهام بود و آن چه آرزویش بود که از زبان شوی بشنود، خود جهت خویشتن می‌سرود تا درون بی تابش را از تف عشق اقناع کند. به این دلیل به ستایش جمال و کمال خود پرداخت. او ازدواجش را نتیجه شوم گرفتای‌های پدرش می‌دانست. سختی‌های مالی و اختلاف‌های درون خانواده که سبب آمدن آن‌ها به تهران شده بود، ازدواج ناهمگونی را برای او تدارک دید. در آن دوران اکثر زنان همین گونه ازدواج می‌کردند و خانه بخت برای آن‌ها جز عذاب چیزی نبود. اما آنان ژاله نبودند که قدر عشق و صفا را در کانون خانواده بدانند. از نظر آن‌ها شاید عشق مفهومی همان رسیدگی به کارهای روزمره، با کودکان انس داشتن و فرمانبرداری از شوهر خلاصه می‌شد. زیرا آن‌ها درکشان از زیستن مانند دیگران بود و عشق و بالیدن به هنر را تجربه نکرده بودند. از همین رو بود که چنین نمی‌اندیشیدند و ژاله به ارزش وجود، زیبایی، هنر و دانش خود پی برده، افتخار می‌کرد یا شاید که آن‌ها هم همین درد را داشتند و زبانی چون ژاله برای ابراز نداشتند.

آرزوی ژاله

او مایل بود که مانند کشورهای اروپایی در ایران هم برای زنان ارزشی قایل شوند و آنان را به حساب نیمی از اجتماع که بدون وجود آن‌ها بسیاری از گرفتاری‌ها حل نمی‌شد، بدانند. گویا انجمنی که در اروپا برای زنان برپا شده بود، ژاله نیز نظیری از آن را در ایران برپا کرده بود که بانوان آگاه و آشنا به علم و ادب در آن شرکت می‌جستند. اما کجا و کی؟ از آن ناآگاهیم. هدف او این بود که در ایران نیز چنین جامعه‌ای وجود داشته باشد:

اجتماعی هست و نیرویی زنان را در فرنگ
در دیار ما هم از زن جمع گردد فرد نیست
لیک ضعف روح و نقص فکر و فقد اجتماع
ساخت موجودی ز ما کش بیش از آن در خور نیست
خود تو گویی رخت بخت و دامن اقبال ما
جز به دست کوالی رمال صجراگرد نیست
این قدر دانسته‌ام از رمل کاندرا کار ما
اعتبار او فزون از کعبتین نکرد نیست
(دیوان / ۴)

در پایان باید اذعان کرد که این نوشته‌ها برگرفته از مقدمه دیوان بانو ژاله قائم مقامی است که به دست فرزند شایسته ایشان گردآوری شده است و دیوانی بالغ بر ۱۳۰ صفحه از او باقی است. اگر چه شاعر در زمان حیات خود بسیاری از آثارش را طعمه حریق نمود، اما با سعی و کوشش فرزندش این اندک شعر امروز به عنوان دیوان ژاله در دست ماست. در مورد متن‌های نوشته شده کتابی مورد استفاده نبود، بلکه استنباطات شخصی است که امکان بسیار دارد لغزش‌هایی در آن موجود باشد که اگر امید به گذشت و سعه صدر عزیزان نبود، این متن هرگز نوشته نمی‌شد. پژمان بختیاری چنین یادآور شده است که اشعار این بانوی خردمند در مجله یغما به وسیله آقای حبیب یغمایی چاپ می‌شده است و ایشان یکی از مشوقان شاعر در این زمینه محسوب می‌شوند.

سرانجام این شاعر و الامقام در چهارم مهر ماه سال ۱۳۲۵ ش درگذشت و دنیا را به دنیا دوستان سپرد.

یادداشت

قائم مقامی، ژاله، دیوان بانو ژاله قائم مقامی، به کوشش: پژمان بختیاری. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۵.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

بررسی چگونگی تأسیس مدارس دخترانه زنجان در دوران معاصر

مريم فتحی - زهرا فتحی

اولین مرتبه قیز مدرسه سین دایر ادا

آدی «سنجیده» اونون هیمتینا قوریان اولوم

آزاده دارایی شاعره زنجان

از اولین محصلان دختر در زنجان

مقدمه

بروز انقلاب مشروطیت و تغییرات اساسی که در بنیادهای فکری، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی به وجود آورد، فرصت مناسبی بود که در کنار افشار و گروه‌های دیگر، زنان نیز به صورت فعال و تأثیرگذار در عرصه‌های اجتماعی حضور یابند.

پژوهش حاضر، ابتدا در یک نگاه کلی در جهت پاسخ دادن به این سؤال است که چگونه این فرصت‌ها به وجود آمد و زنان در چه عرصه‌هایی میدان عمل بیشتری یافتند و به صورت مشخص امکان جلوه اجتماعی و فرهنگی زنان در یک نگاه منطقه‌ای و محلی در روند تأسیس مدارس دخترانه در زنجان مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

نقش زنان در انقلاب مشروطیت

بروز انقلاب مشروطیت که در بطن خود دگرگونی‌های اساسی سیاسی، فکری، اجتماعی و فرهنگی را به دنبال داشت، افق‌های تازه‌ای پیش روی آحاد جامعه ایران گشود که زن ایرانی نیز از آن بی‌نصیب نبود.

اگر چه «زن در تاریخ و فرهنگ ما، بیشتر در پرده مانده و سیمایی پوشیده داشته و به ندرت نقاب برافکنده و رخ نموده است؛ اما اگر هم غالباً در پستو مانده، هیچ‌گاه بی‌تأثیر نبوده است و شاید بتوان گفت که ناخودآگاهی فرهنگ ما محسوب می‌شود و به همین جهت شناخت نقش و عملکردش آسان نیست»^(۱)

ولی از آنجایی که انقلاب مشروطیت ایران بر محور ضرورت حرکت دموکراسی استوار شده بود، زنان نیز به نوبه خود و با توجه به فرصت‌های محدودی که در جامعه بسته و مردسالار آن روز ایران در اختیار داشتند، در جریان مبارزات وسیع مشروطه‌خواهی و به‌خصوص برای ایجاد زمینه سیاسی که منجر به امضای فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین‌شاه قاجار در سال ۱۲۸۵ ش / ۱۹۰۶ م شد، نقش‌هایی ایفاء کردند.^(۲)

در منابع متعدد، اشاره‌های فراوانی به حضور فعال زنان در مبارزه برای تحقق اهداف مشروطه شده است. تظاهرات خیابانی زنان در جریان مهاجرت صغری در حمایت از علمای مهاجر^(۳)، رساندن نامه‌های تهدیدآمیز به شاه^(۴)، مراقبت و حفاظت از جان علما^(۵)، ارسال تلگراف‌هایی مبنی بر تسریع در تصویب قانون اساسی^(۶) که متأسفانه زنان طرفی از آن نیستند و حتی برای زنان در نظر گرفته نشد^(۷) تا فروش زینت‌آلات برای کمک به تأسیس بانک ملی^(۸) همه و همه ردپایی از نقش زنان در انقلاب مشروطیت دارند.

علاوه بر حضور در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی، زنان فعالیت‌های نوینی را در ابعاد گوناگون فرهنگی شکل دادند که در جامعه تأثیر عمیق‌تر و پایدارتری داشت. از جمله این اقدامات تشکیل انجمن‌ها، انتشار روزنامه و تأسیس مدارس بود.

لمبتون در زمینه تشکیل انجمن‌ها به‌طور کلی معتقد است که «انجمن‌ها وظیفه

خود را صرفاً آگاه کردن مردم از مقررات استبداد و مزایای آزادی می دانستند. آنان همچنین سعی در متقاعد کردن مردم به این مطلب داشتند که جریان پیشرفت باید از کانال تعلیم و تربیت جدید بگذرد، آنان ابتدا از علما و سپس از آن دسته از کارگزاران دولت که تصور می رفت به دانش جدید تمایل داشته باشند، می خواستند که با تأسیس مدارس که در آن علوم جدید تدریس می شود، موافقت کنند» (۹).

تشکیل انجمن های زنان جدای از گرایشات خاص و اهدافی که حامیان آن دنبال می کردند، در تقویت مشارکت زنان در امور اجتماعی، بروز توانمندی ها و ارائه نظرات زنان تحصیل کرده آن روزگار، جایگاه ویژه ای داشت. از این انجمن ها می توان به «انجمن آزادی زنان»، (۱۰) «انجمن مخدرات وطن»، (۱۱) «اتحادیه غیبی نسوان»، (۱۲) «کمیته زنان»، (۱۳) در تبریز و «انجمن شکوفه»، (۱۴) اشاره کرد.

در نشریات دوره قاجار خصوصاً نشریاتی که توسط بانوان چاپ و منتشر می شد، مانند «دانش» (۱۵) و «شکوفه» (۱۶) به مطالب ارزشمندی که در اهمیت علم و دانش نوشته شده است، برمی خوریم که در آن ها توجه به تحصیل و کسب معرفت برای زنان مورد تأکید قرار گرفته است. از جمله در یکی از شماره های نشریه شکوفه آمده است: «قابل ملاحظه خانم های ایرانی، دو صفت مهم زینت انسانی است، که فرد را به مقام انسانیت می رساند: یکی اعتقادات مذهبی و خداشناسی است و دوم علم و تمدن و تربیت است... زنی که دارای این صفات باشد در هر حال که باشد و به هر شکل و شمایل که خلق شده باشد، لایق و سزاوار انجمن انسانی است...

حضرت امیر می فرماید: فخر انسان به علم و ادب است نه به حسب و نسب. از تو نمی پرسند که پدرت کیست؟ بلکه سؤال می کنند که خود کیستی و چستی؟ آن زمان گذشت که دختران را برای جمال خوب و مال مرغوب ازدواج می کردند، امروز دختران را برای اخلاق خوب و علم و ادب و دیانت و نجابت به زنی قبول می کنند» (۱۷).

تأسیس مدارس دخترانه از دیگر عرصه های فرهنگی است که زنان مشتاقانه در آن گام نهادند. در تهران مدارس چون دوشیزگان (۱۸) و ناموس (۱۹) سرآمد آن ها بود که چند سال بعد در شماره های متعدد روزنامه شکوفه اسامی این گونه مدارس و

دانش‌آموزان دختر فارغ‌التحصیل در آن‌ها با افتخار تمام درج می‌گردید. (۲۰)

موج حرکت‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی که در مراکزی چون تهران و تبریز توسط زنان شروع شده بود، به شهرها و مناطق مختلف کشور نیز سرایت کرد که شهر زنجان با ویژگی‌های خاص اجتماعی و فرهنگی‌اش، بی‌نصیب از آن نبود.

شرایط سیاسی و اجتماعی زنجان در مشروطیت و چگونگی تشکیل مدارس جدید

بی‌تردید حرکت‌های فرهنگی و فکری در هیچ جامعه‌ای بدون مهیا شدن بستر سیاسی و اجتماعی مناسب آن، امکان بروز و رشد را نخواهد یافت. از آنجایی که از سویی زنجان در دوران قاجار به دلایلی چون قرار گرفتن در سر راه ایران به اروپا، قرار گرفتن در سر راه دارالخلافه تهران - مرکزیت حکومت قاجاریه - و دارالسلطنه تبریز - ولیعهد نشین قاجاریه - و نیز به عبارتی ماحصل این موقعیت، وجود املاک و مستغلات قاجاریان و رجال وابسته به حکومت در زنجان (۲۱) از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و از سوی دیگر وجود حرکت‌های تند سیاسی در طی انقلاب مشروطیت و درگیری‌های مشروطه‌خواهان و فاتحان تهران با ایده‌های مشروعه‌خواهی و به نوعی ضد مشروطه روحانیونی چون ملا قربانعلی زنجان، جوی متلاطم و بی‌ثبات همراه با زد و خوردهای سیاسی و نظامی شدیدی را به وجود آورد. (۲۲)

هدف ما در این مقاله بررسی چرایی و چگونگی این حرکت‌ها نیست، ولی بی‌شک حاکم بودن چنین اوضاع و احوالی در زنجان، در روند حرکت‌های اجتماعی و فرهنگی بی‌تأثیر نبوده است.

«آنچه مسلم است تا چند سالی به انقلاب مشروطیت مانده، مدارس شهر زنجان را مکاتبی تشکیل می‌داده است که به وسیلهٔ مکتب‌داران قدیم - بعضاً علمای شهر و مشایخ عصر - اداره می‌شد. در بین این مدرسین اشخاصی پیدامی‌شدند که از هر لحاظ در علوم و ادبیات عرب و فقه و اصول و حکمت سرآمد اقران و به تربیت ابناء وطن علاقمند بوده‌اند... در هر حال ترقیات نوین و پیشرفت‌های ممالک دیگر

اجازه نمی داد که مدارس شهرهای ایران، منجمله زنجان به همان سبک و نسق باقی بماند. روشنفکران برای تغییر وضع در تقلا و تلاش بودند، ولی متعصبین و محرکین راه را از هر لحاظ بر روی آنان می بستند. کسی را قدرت آن نبود که نام مدرسه بر زبان براند و موجودی را یارایی آن نه که از دروس و علوم جدید، صحبتی به میان آورد. عده‌ای از جوانان روشنفکر که خود نیز بر لباس روحانیت ملبس بودند خون دل می خوردند، ولی از ترس عوام الناس و متعصبین که در آن روزگاران ۹۹ درصد مردم شهر را تشکیل می دادند، می سوختند و می ساختند و دم بر نمی آوردند.» (۲۳)

بنا به تأکید نویسنده فرهنگ‌نامه زنجان، عده‌ای از روشنفکران و روحانیون دلسوز که آشنا به شرایط و تحولات اجتماعی زمان خود بودند، در سال ۱۳۱۹ ق جلسهٔ محرمانه‌ای با حضور چند تن از علمای اندیشمند و واقع بین شهر و چند نفر از طلاب گرانمایه و افراد روشنفکر زمان در منزل وزیر همایون، (۲۴) فرماندار وقت تشکیل شد و در مورد افتتاح مدرسه مذاکرات مفصلی به عمل آمد. پس از ساعت‌ها بحث و تبادل نظر تصمیم بر این گرفته شد که معلمی از تهران استخدام و افتتاح مدرسه به دست و به وسیلهٔ وی که شخصی غیر بومی است، عملی گردد.

روی همین نظر، در اوایل مهر ماه همان سال به وسیلهٔ اقدامات مرحوم وزیر همایون و پشتیبانی مجدانه روشنفکران زمان، مرحوم مترجم همایون (فروشی) به زنجان وارد شد و اولین مدرسهٔ جدید را در شهر زنجان تأسیس کرد.» (۲۵)

به نظر می‌رسد، تصمیم شرکت کنندگان در این جلسهٔ محرمانه برای فراخواندن فردی غیر بومی به زنجان برای تأسیس مدرسه، به دلایل حساسیت‌های سیاسی که قبلاً برشمردیم و نیز جلوگیری از تکرار تجربیات تلخی بود که در شهرهایی چون تبریز بر سر افرادی چون میرزا حسن رشیدی در سال ۱۲۶۷ ش آمده بود. (۲۶)

به نوشتهٔ مهدی بامداد، علی محمد مترجم همایون فروشی در سال ۱۲۵۴ ش در اصفهان زاده شد و در تهران و اسلامبول تحصیل کرد و سپس وارد وزارت فرهنگ (معارف) گردید. او از خدمتگزاران حقیقی فرهنگ ایران و از معلمین کهنسالی بود که سالیان دراز در تهران و بسیاری از شهرهای ایران مانند: زنجان، ارومیه، کرمان، تبریز و اصفهان معلمی کرد و سمت‌های فرهنگی بر عهده داشت. از فروشی

ترجمه‌های زیادی از کتب مربوط به ایران و نیز چند تألیف درسی در رشته‌های گوناگون برای مدارس به یادگار مانده است. (۲۷) وی در سال ۱۳۴۷ش در سن ۹۴ سالگی در تهران درگذشت.

مترجم همایون داستان مأموریت خود به زنجان را این گونه آورده است: «... روزی در تهران در مدرسه کمالیه مشغول تدریس بودم، فراشی از مدرسه دارالفنون آمد و به من گفت انجمن معارف شما را خواسته و لازم است امروز عصر به دارالفنون بیایید... من طرف عصر انجمن معارف رفتم. در آن روز شادروانان احتشام السلطنه و میرزا محمدحسین ذکاءالملک و دولت آبادی و حاج شیخ مهدی کاشانی و حاجی امین‌الضرب و چند نفر دیگر از اعضای انجمن حضور داشتند. دولت آبادی رو به من کرد و گفت: وزیر همایون حاکم خمسه که مرد اروپا دیده و متجددپست به این فکر افتاده که در زنجان مدرسه‌ای تأسیس نماید و انجمن معارف شما را برای این کار در نظر گرفته است... در زمستان سال ۱۳۲۱ق در سن ۲۷ سالگی با گاری پستی که تنها وسیله سریع السیر بود حرکت کردم و پس از چهار شبانه‌روز راه‌پیمایی و تحمل زحمت به شهر زنجان رسیدم و به محض ورود به دارالحکومه رفتم... من پس از ورود به شهر زنجان خانه‌ای را اجاره کردم و مقدمات تأسیس مدرسه را فراهم ساخته و آن را به طوری که از انجمن معارف دستور داشتم مدرسه همایونی نام گذاردم... شاگردان مدرسه اغلب فرزندان اعیان و اشراف بودند که با فشار وزیر همایون به مدرسه می آمدند. چندی بعد هم از انجمن معارف یک نفر معلم عربی خواستم تا زبان عربی را به طرز جدید معمول در تهران تدریس نماید. آن‌ها هم شیخ محمدعلی حکیم الهی را که مرد فاضل و با معلوماتی بود به زنجان فرستادند. بقیه معلمین را از طلاب زنجان انتخاب کردم و طرز تدریس را به آن‌ها آموختم. پس از شش ماه به تقلید مؤسسين مدارس تهران مجلس امتحانی فراهم ساختم و از اولیای شاگردان دعوت نمودم. شاگردان در حضور مدعوین در تابلو دیکته فارسی می نوشتند و مسأله حساب را حل می کردند و به پرسش‌های من پاسخ می دادند و مورد تمجید حضار واقع می شدند و حضار تعجب می کردند که چگونه در این مدت قلیل این طور پیشرفت کرده‌اند...» (۲۸)

تلاش‌های مترجم همایون در جلوگیری از اقدامات مخالفان و جلب نظر آخوند ملا قربانعلی زنجانی در این زمینه بسیار ارزشمند است. وی تصمیم می‌گیرد که با آشنا سازی ملا قربانعلی به امور تحصیلی جدید و موارد مورد تدریس و آموزش‌های مدرسه، نظر وی را نسبت به مدرسه جلب نماید. ایشان پس از این که شایعه آموزش تورات و انجیل و ارتداد دانش‌آموزان را رد می‌نماید و با انجام آزمایش‌هایی نظیر تهیه گاز هیدروژن و آزمایش وزن آن و فرستادن بالن کوچکی به هوا، جلب نظر نموده و مدرسه را از خطر تعطیلی نجات می‌دهد. (۲۹)

اوژن اوبن وزیر مختار فرانسه در ایران که در آن زمان از زنجان عبور کرده بود، در سفرنامه خود نوشته است: «از دو سال پیش یک مدرسه با ۴۵ شاگرد در این شهر باز شده و پنج آموزگار به روش اروپایی در آن تدریس می‌کنند. مدیر آن میرزا محمدعلی خان (علی محمد فره‌وشی) در دارالفنون تهران زبان فرانسه یاد گرفته و در آن مدرسه زبان ما را تدریس می‌کند. دو نفر ملا درس عربی یاد می‌دهند. مدرسه در یکی از خانه‌های زیبای ایرانی دایر است و پنجره‌های بزرگ آن به باغی باز می‌شوند. نقشه‌های دیواری چاپ فرانسه، سرتاسر دیوارهای کلاس‌ها را پوشانده است. وقتی که ما از کلاس بازدید می‌کردیم، نوآموز کوچکی روی تخته سیاه به فارسی نوشت: «آقای... آمده است ما را ببیند. ما از ایشان خیلی ممنونیم» شاگرد دیگری درس‌هایی از تعلیمات علوم پلبر^۱ را به درستی و به روانی برای ما خواند.» (۳۰)

مدرسه همایونی تا سال ۱۳۲۲ ق برقرار بود، ولی در آن سال به واسطه تحریکات مخالفان تعطیل شد و مترجم همایون ناچار به ترک زنجان گردید. این بار بزرگانی چون میرزا احمد، مرحوم علی اکبرخان توفیقی و شیخ یوسف علائی با تحمل رنج و مشکلات زیادی توانستند مدرسی را به سبک جدید پایه‌گذاری کنند. (۳۱)

به دنبال آن با آماده‌شدن شرایط به ترتیب مدرسی چون: «مدرسه تهذیب»

توسط مرحوم آقا شیخ اسماعیل تهذیبی، «مدرسه اسلامی» توسط شیخ اسحق صائینی، «مدرسه محمود» توسط میرزا محمود، «مدرسه طالیبه» توسط میرزا ابوطالب و «مدرسه اسعدیه» توسط سردار اسعدالدوله ذوالفقاری در سال ۱۲۹۵ ش تأسیس شدند. (۳۲)

همچنین در سال ۱۲۹۹ ش دبستان توفیق با سرمایه مرحوم حاج آقا حسین رهبری، حاج اسماعیل امین‌التجار، مرحوم مظفر السلطنه، آقای میرزا محمود خطیبی، حاج سیدعلی اصغر ترابی، حاج عباس زندی، مشهدی رضا باکوچی، حاج حسنعلی صدقیان، حاج اشرف همایونی، حاج مشهور رهنما و به هجت و راهنمایی مرحوم حاج علی اکبر توفیقی تأسیس شد. (۳۳)

در برنامه‌ریزی درسی اولین مدارس رسمی زنجان، اکثر برنامه‌های اجرایی و آموزشی با نظر مدیر و معلم کلاس اجراء می‌گردید و حتی بعضی از کتب درسی نیز با نظر معلم کلاس و تأیید مدیر مدرسه تدریس می‌شد. به‌طوری که در مدرسه همایونی که اولین مدرسه رسمی زنجان بود، زبان عربی، فرانسه، جغرافیا، ادبیات، خط و چند درس دیگر تدریس می‌شد. (۳۴)

تأسیس مدرسه دخترانه

با وجود این که فاصله زمانی چندانی بین تأسیس اولین مدارس پسرانه و دخترانه وجود نداشت، متأسفانه به دلیل مدون نبودن تاریخ مدارس زنجان، منابع و مدارک چندانی در این زمینه وجود ندارد. تنها منبع مستندی که اشاره‌های ارزشمندی در این زمینه دارد، کتاب فرهنگ‌نامه زنجان نوشته محمد رضا روحانی است که در سال ۱۳۴۷ ش با همکاری روشنفکران و دانش پژوهان دیگر گردآوری شده است. علاوه بر این کتاب با مراجعه به پرونده راکد خانم عالیہ سنجیده اطلاعاتی در مورد شخص ایشان که اولین مدیر و معلم زن در زنجان بود، به دست آمده و نگارنده به منظور تکمیل اطلاعات خود، گفتگویی نیز با ایران معصومی مدیر دبیرستان آرم زنجان و شکوفه دلپذیر مدیر دبستان علایی و پروین میربها دختر رضیه میربها مدیر دبستان شاهدخت انجام داد که در تکمیل این نوشتار مفید واقع شد.

پیش از پرداختن به مدارس دخترانه در زنجان، اشاره به چند نکته ضروری است: اول این که در این مدارس نیز در آغازین روزهای تأسیس همچون مدارس پسرانه، تنها فرزندان اعیان، خوانین و خانواده‌های روشنفکر به تحصیل مشغول بودند. (۳۶) و اگر چه چنین حرکتی نزدیک به ۹۰ سال پیش در این شهر صورت گرفته است، اما به دلیل محدودیت‌های فکری و فرهنگی خاص آن زمان، همهٔ اقشار جامعه از این نعمت برخوردار نبودند. نکتهٔ دیگر این که به خاطر اعتقادات خاص سنتی که نسبت به زنان و دختران وجود داشت، تحصیل و مدرسه رفتن آن‌ها مسأله‌ای دور از شئون جامعه و امری غیر ضروری و حتی خطا محسوب می‌شد و به همین دلیل نسبت حضور دختران به پسران در مدارس بسیار پایین بود و حتی سال‌های بعد با گسترش مدارس دخترانه، تعداد دخترانی که موفق به خاتمهٔ تحصیلات متوسطه می‌شدند به تعداد انگشتان دست هم نمی‌رسید. (۳۷)

به هر حال، در سال ۱۳۰۰ش با تلاش مترجم همایون فره‌وشی، عالیه سنجیده فرزند محمدحسین متولد ۱۲۷۳ش با مدرک تحصیلی دوم متوسطه از تهران عازم زنجان گردید و اولین دبستان دخترانه ملی را با امتیاز رسمی وزارت معارف با نام دبستان «بنات» با مدیریت خود تأسیس کرد. اگر چه یک سال بعد مجوز تأسیس این دبستان در ۱۵ فروردین ۱۳۰۱ش با نام وی صادر شد - (۳۸) وی یک سال بعد «دبیرستان سه کلاسه دخترانه نسوان» را افتتاح نمود و این مدرسه تا سال ۱۳۱۶ش به فعالیت خود ادامه داد تا این که در این سال با حقوق ماهیانه ۳۵۰ ریال به استخدام رسمی دولت درآمد و دبستان و دبیرستان خود را تحویل دولت داد و این مدارس با نام‌های دبستان ایراندخت و دبیرستان آزرم فعال گردیدند. (۳۹)

عالیه سنجیده در سال‌های ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۹ش مدیر و آموزگار دبستان ایراندخت بود و از سال ۱۳۲۰ش تا ۱۳۲۱ش به تهران بازگشت و در دبستان دولتی علوم تهران تدریس می‌کرد. وی مجدداً در تاریخ ۱۳۲۱/۷/۱۴ش به مدیریت دبستان ۱۷ دی زنجان منصوب گردید و از سال ۱۳۲۸ش تا ۱۳۳۰ش پس از مسئولیت بایگانی اداره به مدیریت دبستان دولتی شهاب زنجان منصوب شد و در همین سال و در همان مدرسه به خدمات دولتی خود پایان داد و بازنشسته شد

و برای ادامه زندگی به زادگاه خود، تهران بازگشت. (۴۰)

در سال ۱۳۳۷ش به پاس خدمات مجدانه و متهورانه عالیه سنجیده که در زنجان اولین دبستان و دبیرستان دخترانه را افتتاح کرد، دبستانی نویناد تأسیس گردید و به نام وی نام گذاری شد که ریاست آن را به پروین میربها واگذار کردند. (۴۱) ناگفته نماند که طبق گزارش سالنامه وزارت معارف، پیش از مدرسه بنات عالیه سنجیده، مدرسه ای به نام انائیه تشکیل شد که ظاهراً قبل از سال ۱۲۹۷ش و طبق آمار آن سال مدرسه دارای چهار کلاس، سه آموزگار و پنجاه دانش آموز بوده است. (۴۲)

به هر حال پس از تأسیس دبستان بنات و ایران دخت در سال ۱۳۰۷ش دبستان دیگری در زمان حسن رهبری - ریاست فرهنگ وقت زنجان - با نام شاهدخت تأسیس شد که ریاست آن را رضیه میربها از اولین زنان تحصیل کرده در زنجان بر عهده داشت. (۴۳)

بنا به اظهارات پروین میربها دختر رضیه میربها، مادرش دوران تحصیل خود را با تشویق پدر و مادر روشنفکر خود - که از شخصیت های معروف و خیر زنجان بودند و بناهایی چون پل میربها بر روی رودخانه زنجان رود، مسجد میربها، قلعه میربها و قنات میربها از یادگارهای اجداد او است - در تهران گذرانده و در سال ۱۳۰۲ش در زنجان به صورت غیررسمی به آموزش دختران نونهال این خطه مبادرت ورزید. با تأسیس دبستان شاهدخت به مدیریت آن منصوب گردید (۴۴) و سال های بعد به عنوان مدیر دبستان ۱۷ دی انتخاب شد.

از دبستان های دیگری که یکی پس از دیگری تأسیس شدند می توان به دبستان ۱۷ دی در سال ۱۳۱۴ش، شمس سال ۱۳۲۸ش، ژاله، شهاب و طناز سال ۱۳۲۹ش، فروغ سال ۱۳۳۰ش، ناموس سال ۱۳۳۳ش، علایی - به پاس خدمات شیخ یوسف علایی - سال ۱۳۳۵ش، شهبانو سال ۱۳۴۰ش، بهار و ششم بهمن سال ۱۳۴۱ش و ۲۵ شهریور در سال ۱۳۴۴ش اشاره کرد. (۴۵)

اولین دبیرستان دخترانه زنجان نیز با اشاره ای که داشتیم، دبیرستان سه کلاسه دختران نسوان بود که توسط عالیه سنجیده در سال ۱۳۰۷ش تأسیس شد. (۴۶) در

سال ۱۳۱۴ش برای قانونی شدن فعالیت این مدرسه درخواست مجوز رسمی از اداره آموزش و پرورش می‌نمایند و در تاریخ ۱۳۱۴/۶/۵ش با مجوز علی‌اصغر حکمت - وزیر معارف وقت - صلاحیت عالیّه سنجیده مبنی بر تأسیس دوره اول متوسطه با نام نسوان رادر دبستان ملی تربیت نسوان تأیید نموده و مجوز تأسیس آن دبیرستان را مشروط بر داشتن اصول صحیح و انتخاب دبیران واجد شرایط در آن مؤسسه مطابق قوانین دبیرستان‌های دولتی صادر می‌کنند. (۴۷)

این دبیرستان تا سال ۱۳۱۶ش به حیات خود ادامه داد و در همان سال به دولت واگذار شد و به «بوستان آرم» تغییر نام داد. در همین سال دبستان تربیت نسوان نیز به ایراندخت تغییر نام داد. این دبستان و دبیرستان آرم به صورت شش کلاسه به خیابان فردوسی فعلی منتقل شدند و در ساختمان استیجاری ابوتراب ضیایی با درخواست نیرسینا - رئیس اداره فرهنگ وقت - به ادامه فعالیت پرداخت و در سال ۱۳۲۵ش به محل کنونی در سبزه میدان انتقال یافت که در همین سال، پس از خروج حزب توده و دموکرات‌ها از ایران و زنجان این دو مدرسه از هم تفکیک شدند. (۴۸) از این سال به بعد به مدت ۳۰ سال ریاست این دبیرستان را ایران معصومی مدیر موفق و سالار زنان زنجان بر عهده داشت. (۴۹)

دبیرستان‌های دیگری نیز به نام‌های شاهدخت در سال ۱۳۳۷ش و نور جهان در سال ۱۳۳۸ش تأسیس شدند. (۵۰)

نکته مهمی که در دوره حاکمیت دموکرات‌ها و حزب توده ایران بر زنجان از اهمیت جالب توجهی برخوردار است، تأثیر دیدگاه‌های فرهنگی آنان بر آموزش و پرورش زنجان از لحاظ خط و نگارش است، به طوری که بر طبق اسناد مربوط به عالیّه سنجیده و سخنان ایران معصومی که اظهار داشته‌اند: «ما در زمان حاکمیت حزب توده، باید ترکی می‌نوشتیم و در مدارس نیز ترکی حرف می‌زدیم که با خروج حزب توده دوباره به حالت قبل برگشتیم.» (۵۱)

اگر چه تحول اندیشه و عملکرد نسبت به زن ایرانی در پرتو بروز انقلاب مشروطیت معنا و مفهوم یافت، ولی روند گسترش این تفکر و یکی از نمودهای آن تأسیس مدارس دخترانه در دوران پهلوی عملی گردید و در پژوهش حاضر قصد ما

تنها بررسی تأثیرات مثبت عینی و عملی تحول دیدگاه در نقش اجتماعی زن ایرانی است.

بررسی جهت‌گیری‌های فرهنگی حاکم نسبت به زنان در دوران پهلوی و سوق دادن آنان در مسیری که شاید زنان عصر مشروطه چنان تلقی‌هایی از نقش زن نداشتند که در نهایت با کشف حجاب به دنبال برآورده ساختن اهداف مورد نظر از آن بود، خود محتاج پژوهش و مطالعه مستقلی است.

منابع

۱. جلال ستاری. سیمای زن در لایه‌های ژرف فرهنگ، «زن و فرهنگ» مقالاتی در بزرگداشت یکصدمین سال تولد بانو مارگارت مید، به کوشش: محمد میرشکرایی، علیرضا حسن‌زاده - تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، پژوهشکده مردم‌شناسی، نشر نی، ۱۳۸۲، ص ۳۴
۲. مهرانگیز کار، حقوق سیاسی زنان ایران، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۶، صص ۹ - ۸
۳. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۲، تهران، عطار ۱۳۶۱، ص ۲۶
۴. مهدی ملک‌زاده، تاریخ مشروطیت ایران، تهران، علمی ۱۳۷۱، صص ۲۸۴ - ۲۸۳
۵. عبدالحسین ناهید، زنان ایران در جنبش مشروطه، تبریز، احیاء ۱۳۶۰، ص ۵۵
۶. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر ۱۳۵۷، صص ۳۱۵ - ۳۱۳
۷. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، صص ۳۶۳ - ۳۶۲
۸. همان، به کوشش: علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه نوین ۱۳۶۲، ج ۴، صص ۹۳ - ۹۲
۹. آ.ک.س. لمبتون، ایران عصر قاجار، ترجمه: سیمین فصیحی، مشهد، جاودان خرد ۱۳۷۵، ص ۳۹۴
۱۰. بدرالملوک بامداد، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، ج ۲، تهران،

ابن سینا، ۱۳۴۷، صص ۸-۷

۱۱. همان، ص ۱۵

۱۲. «مقاله مخدرات» روزنامه ندای وطن، چهارشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۲۲، شماره ۷۰، صص ۴-۲

۱۳. عبدالحسین ناهید، همان، ص ۶۳

۱۴. پری شیخ الاسلامی، زنان روزنامه‌نگار و اندیشمند ایران، تهران، مؤلف ۱۳۵۱، صص ۷۸-۷۶

۱۵. شکوفه به انضمام دانش - نخستین نشریه‌های زنان ایران، تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۷
۱۶. همان

۱۷. همان، سال سوم، شهر ذیحجه الحرام ۱۳۳۳ق، شماره ۱۹، صص ۴-۱

۱۸. روزنامه تمدن، ۲۷ ربیع الاول ۱۳۲۵ق سال اول، شماره ۱۵، صص ۳-۲

۱۹. بدرالملوک بامداد، همان، ج ۱، صص ۴۳-۴۱

۲۰. شکوفه به انضمام دانش، سال دوم، شماره ۱۹، ص ۴ و سال دوم، شماره ۲۰
ص ۳ و ۴ و سال چهارم، شماره ۱۱، صص ۴-۲

۲۱. ابوالفضل شکوری، خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران، زنجان، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان زنجان ۱۳۷۱، صص ۱۴-۱۳

۲۲. همان، صص ۳۹ و ۴۲ و ۱۹۴ و ۱۷۵ و نیز محمدرضا روحانی، فرهنگ‌نامه زنجان، پرچم ۱۳۴۷، صص ۵۵-۵۸

۲۳. همان، ص ۵۹

۲۴. میرزامهدی خان غفاری کاشانی معروف به وزیر همایون و حاکم زنجان که از درباریان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه محسوب می‌شد. در مورد شخصیت وی نظرات ضد و نقیضی ذکر شده است. اعتمادالسلطنه در ذکر وقایع ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۰۷ق او را فردی مسخره و دلچک معرفی کرده است که با این روش سعی در تقرب به شاه قاجار و ارتقای مقام سیاسی خویش داشت. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، جلد ۴، تهران، زوار ۱۳۷۴، صص ۱۷۴-۱۷۲ و افرادی چون شیخ

ابراهیم زنجانی در خاطرات خود در مورد وی می نویسد: «آدم فوق العاده باهوش و تدبیر و نطق دیدم. واقعاً نظیر او را تا آن وقت از رجال و حکام ایران ندیده بودم. بسیار عاقل و دانا و خوش صحبت و خوش اخلاق بود» شیخ ابراهیم زنجانی، خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی، به اهتمام: غلامحسین میرزاصالح، تهران، کویر، ۱۳۷۹، صص ۱۸۳-۱۸۲

۲۵. محمدرضا روحانی، همان. ص ۶۰

۲۶. احمد کسروی، همان. ص ۲۱ و شمس الدین رشدیه، سوانح عمر، تهران، نشر تاریخ ایران ۱۳۶۲، ص ۳۲

۲۷. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۵، ص ۱۶۵

۲۸. مجله خواندنی ها، سال ۱۶، شماره های ۱۳۷ و ۱۳۸، صص ۳۵-۳۱

۲۹. همان

۳۰. اوژن اوبن، ایران امروز، ۱۹۰۷-۱۹۰۶م، ترجمه و حواشی: علی اصغر

سعیدی، تهران، زوار ۱۳۶۲، ص ۴۱

۳۱. محمد رضا روحانی، صص ۶۳-۶۰

۳۲. همان

۳۳. همان. ص ۶۴-۶۳

۳۴. اقبال قاسمی پویا، مدارس جدید در دوره قاجاریه، بانیان و پیشروان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۷۷، صص ۴۵۱-۴۵۲

۳۵. اصغر محمدی خواه، نگاهی به تاریخچه اولین مدارس رسمی در زنجان، تحقیق صورت گرفته در آموزش و پرورش زنجان، ۱۳۸۲، ص ۶۴

۳۶. ایران معصومی، لبریز از خاطرات ماهیان سرخ، هفته نامه موج بیداری زنجان، سال اول، شماره اول، ص ۵

۳۷. اظهارات پروین میربها در گفتگو با نگارنده: «در کلاس نهم ما شش نفر بودیم در سال ۱۳۲۴، اکرم حکیمیان، آزاده دارایی (شاعره زنجانی مقیم آمریکا)، پروین میربها، رفعت طهماسبی، خانم ضیایی و خانم رهبری».

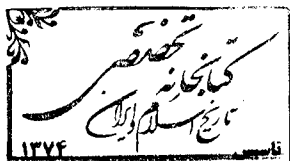
۳۸. محمدرضا روحانی، همان، صص ۶۵-۶۴ و سند شماره ۱ (سندها به کتاب

بررسی چگونگی تأسیس مدارس دخترانه زنجان در ... □ ۳۷۳

مجموعه مقالات ضمیمه نشده است و در آرشیو مرکزی دفتر انجمن زنان پژوهشگر تاریخ در تهران موجود است).

۳۹. سند شماره ۲ و ۳ و نیز محمدرضا روحانی، همان
۴۰. سند شماره ۴ و ۵ و نیز اصغر محمدی خواه، همان، ص ۷۳
۴۱. محمدرضا روحانی، همان، ص ۹۱ و اظهارات خانم پروین میربها
۴۲. اقبال قاسمی پویا، همان، ص ۴۵۵
۴۳. محمدرضا روحانی، همان، ص ۹۴ و اظهارات خانم پروین میربها
۴۴. اظهارات خانم پروین میربها
۴۵. محمدرضا روحانی، همان، صص ۱۰۷-۸۵
۴۶. همان. ص ۶۵
۴۷. سند شماره ۶
۴۸. اصغر محمدی خواه، همان، ص ۴۸
۴۹. ایران معصومی، همان، صص ۵ و ۱۰
۵۰. محمدرضا روحانی، همان، صص ۷۱-۶۹
۵۱. سند شماره ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰

پیشکش بہ تبرستان
www.tabarestan.info



جامعه و فرهنگ ایرانی در شعر فروغ فرخزاد

* دکتر بتول فخرالاسلام

«ادبیات، بیان کمبودهای زندگی است. بشر دامن ادبیات را به افق خاکی خویش وصله کرده است تا احساس تنگ نفسی نکند. لیکن روح او میل پرواز به بیکران‌ها را دارد... در این کشمکش جانفرسای، بشر به قوه تخیلش، دنیای مورد تمنایش را می‌سازد. لاجرم ادبیات که مولود این نیاز روحی است، هم از دنیای آرمانی سخن می‌گوید و هم از زشتی‌ها و واقعیت‌های تلخ و شیرین دنیای ملموس وجود و جهان اطرافش...» (اسلامی ندوشن / ۱۳۴۹ / ص ۳۴)

در شعر معاصر ایران «فروغ فرخزاد» پدیده‌ای است که از دیدگاه پردازشگری و روش شعر سرایی بی‌همتا است. شعر او، آینه‌ای را می‌ماند که سیما و صدای موجودیتی زنانه را در خود می‌نمایاند و پژواک می‌دهد. بی‌تردید در باز جست جهان ذهنی - روحی فروغ نشانه‌هایی از یک بینش فلسفی ویژه نمودار می‌گردد که گسترهٔ چیرگی خود را در کالبد واژه‌های ساده و نمادین و با روش‌هایی شناخته شده نمایان می‌گرداند.

الف. طنز

رگه‌های فلسفی اندیشه‌های فروغ در شعر «ای مرز پرگهر» به چشم می‌آید که طنز گزنده‌ای، آن را در خود گنجانیده است:

فاتح شدم، خود را به ثبت رساندم...

و هستی‌ام به یک شماره مشخص شد

پس زنده باد شش صد و هفتاد و هشت، صادره از بخش پنج، ساکن تهران. فروغ در شعر «ای مرز پرگهر» به تجلیل وجودی خود می‌پردازد و با ریشخند از ویژگی‌های بشری - که آدمی را از دگر باشندگان جدا می‌سازد - سخن می‌گوید و قابلیت‌های بشر را در زمینه چینی دستاوردهای پلید بشری مورد نکوهش قرار می‌دهد. در نگاه فروغ، انسان‌ها نظاره‌گر هستی نیستند، بلکه آفریدگار و سازنده‌اند و به همین سبب، با طنزی تلخ از نابودی آن خویشتن پاک و طبیعی خود، سوگوارانه سخن به میان می‌آورد. خویشتنی که می‌کوشد بخشی از این نظام و جامعه «خود ساخته گردد و گرفتار کارکردهایی که خاستگاهش خود برده و بس، خویشتنی که «ماشین» را جانشین خود می‌سازد و با اشتیاق «هوایی را که از غبار و پهن و بوی خاکروب و ادراک منقبض شده» درون سینه فرو می‌برد:

می‌پریم به روی تاقچه تاب با اجازه، چند کلامی درباره‌ی فواید قانونی حیات به عرض حضورتان برسانم و اولین کلنگ ساختمان رفیع زندگی‌ام را همراه با طنین کف زدن پرشور، بر فرق خویش بکوبم.

در افقی دیگر، فروغ به «مرگ انسان» در هیاهوی این روز مرگی‌ها اشاره می‌کند. در زمانه «طاعون» زده‌ای که با افتخار، چاره‌ی خود را سرنگونی خود می‌داند و بدانجا می‌رسد که فریاد می‌کشد: «... اما دریغ و درد که زن بودم!». «ای مرز پرگهر» تنها شعری است که در آن فروغ از سویی باور بهت‌زده خواننده را به بازی می‌گیرد و از سوی دیگر به جست و خیزها و دست و پا زدن‌های آدمی برای رسیدن به هدف نهایی پوشالی و پوچ، خنده‌ای پر از افسوس و بیزاری هدیه می‌دهد.

از دیگر طنزهای فکری فروغ می‌توان دو شعر «عصیان» او را نام برد. نوع نگاه شاعر به مقوله متافیزیک، به گونه‌ای اعتراض او در برابر شیوه دینداری و خداپرستی

مردم نشان می‌دهد. شعر «پاسخ» فروغ به روشنی این بیدارگری دینی را پدیدار می‌سازد.

پیشانی از داغ گناه شود سیاه بهتر ز داغ نماز از سر دریا
نام خدا نبردن از آن به که زیر لب بهر فریب خلق بگویی خدا خدا

ب. استعاره کنایه

دو مجموعه شعر «تولدی دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» رهیافت دوگانهٔ بینش فروغ است پیرامون دو قطب فکری همانند و گوناگون که بهترین نمونه‌ها را برای دست یابی به چیستی شاعر در خود نهان دارد.

فروغ از سویی اعتقاد خود به انسان محوری را بیان می‌دارد و از سویی دیگر، هرزدادن نیروهای انسانی را در به کارگیری ابزاری و ماشین‌وارگی برای ساز و ساخت‌های کارخانه‌ای گوشزد می‌کند و ریشه دوانیدن. «تصنع» را در حاصلخیزی خاک وجود آدمیان فاش می‌نماید:

او «خواهرم» خانه‌اش در آن سوی شهر است

او در میان خانهٔ مصنوعی اش

با ماهیان قرمز مصنوعی اش

و در پناه عشق همسر مصنوعی اش، آوازه‌های مصنوعی می‌خواند.

از دیدگاه او انسان‌ها توان آن را دارند که دنیا را بهشت سازند و با ساختن یک هستی مینورنگ، خدانمایی را به باورها ببخشند و نشان دهند که دگرگونی‌های جامعه را نیروهای گوناگون گنجیده در «فرو» می‌آفرینند، لیک در دل شاعر «حسرت» جایگزین این باور می‌گردد که در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» فرد جامعه را «جنازه» بخواند. «جنازه‌های خوشبخت، جنازه‌های ملول، جنازه‌های ساکت متفکر، جنازه‌های خوش برخورد، خوش پوش، خوش خوراک»

چرخش فکری فروغ میان دو نگرش «پوچ آفرینی» و «مرکز پنداشتی» انسان، چرخشی، سرسام‌آور و گیج‌کننده است. او در استعاره‌های زیبا، «باغچه»، پیوند پارادکسی فکر خود را می‌نمایاند. فروغ در شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» از

خانواده خود کنایه‌ای می‌آفریند برای اجتماع، مادر، پدر، خواهر، برادر و همسایه‌ها نمایندگان هم میهمان و «باغچه» آن‌چه که باید باشد بماند - نیاز زمانه و زمین، نیازی که تنها فروغ - وجدان آگاه جامعه بدان آگاه است:

من از تصور بیهودگی این همه دست

و از تجسم بیگانگی این همه صورت می‌ترسم.

من مثل دانش‌آموزی که درس هندسه‌اش را

دیوانه‌وار دوست می‌دارد، تنها هستم

و فکر می‌کنم که باغچه را می‌شود به بیمارستان برد...

بودن یا نبودن «باغچه» بستگی به دست‌های «فرد» دارد، ولی فروغ در شگفت و

شرم است که چرا هیچ‌کسی کاری نمی‌کند و همسایه‌ها به جای گل در خاک «باغچه» خمپاره و مسلسل می‌کارند!

این جاست که شاعر به سوی پوچ‌آفرینی انسان کشیده می‌شود و مانند «بیگانه»

ی‌کامو، با اندوه و افسوس به «سبزیف»‌های جامعه‌اش می‌نگرد و با تولدی دیگر

میلادی دوباره برای «باغچه» می‌سازد. فروغ، زنی که «خوشه‌های نارس گندم» را

شیر می‌دهد، با بازگویی محدودیت‌هایش که «سهم من آسمانی است که آویختن

پرده‌ای آن را از من می‌گیرد» و با باور این حقیقت که «اوست که با همه پوچی از

زندگی لبریزست» با کنایه استعاره‌ای ناب، تنها کاری را که می‌تواند برای ماندگاری

خود و «باغچه» انجام دهد، چنین به نوازش چشمان می‌سپارد:

دست‌هایم را در باغچه می‌کارم

سبز خواهد شد. می‌دانم، می‌دانم، می‌دانم و پرستوها در گودی انگشتان

جوهری ام تخم خواهند گذاشت.

در نهایت در روند نوسان فکری - فلسفی، فروغ به چکاد «فریاد» و «طغیان»

می‌رسد. فروغ در شعر «عروسک کودک» - که نماد انسان امروزی است - به

«بیهودگی» گذراندن آدم‌ها و مسخ شدگی «کردن» و ارشان و شادمانی‌های

خوارگونه‌شان با ریشخندی درد آلود نشانه می‌رود و با شعر «غروبی ابدی» پیامد

چنین زیستی را نشان می‌دهد و با شگفتی از این که برای آمدن «کسی که مثل هیچ

کس نیست.» «مردم محله کشتارگاه که خاک باغچه‌هاشان هم خونی است و آب حوض‌هاشان هم خونی است، و تخت کفش‌هاشان هم خونی است چرا کار نمی‌کنند؟» فریاد خود را آن چنان رسا و بلند از سینه برمی‌کشد که زمزمه‌های روزمرگی آدمیان را در خود خفه می‌سازد:

من دلم می‌خواهد که به طفیانی تسلیم شوم
من دلم می‌خواهد که بیارم از آن ابر بزرگ
من دلم می‌خواهد که بگویم: نه، نه، نه.

شورش فروغ «زنی تنها که در آستانه فصلی سرد» به گونه‌های رنگارنگی خودنمایی می‌کند.

۱. شورش در برابر نابودی «خود» پاک و آشنای انسانی:

نمونه نیکوی آن شعر «دیدار در شب» است. در این شعر پر پیام، فروغ در آغاز از مرگ «خویشتن» خود می‌گوید و سپس از خود به جامعه می‌پیوندد و از مرگ «خویشتن» زندگانی امروزی سخن به لب می‌آورد و چارچوب جامعه را قفس گونه می‌نمایاند که «روح را به انزوای یک جزیره نامسکون تبعید کرده‌اند».

با این وجود، او صدایی را از ژرفای دل خویش می‌شنود، صدایی که خطاب به ما پرسشی را چونان وسوسه‌ای برای بیداری بر دیوار اندیشه خفته می‌کوبد:

آیا در این دیار کسی هست که هنوز از

آشنا شدن با چهره فنا شده خویش وحشت نداشته باشد؟!

در شعر «مرداب»، فروغ محدودیت چگونگی زیستن را به بودن «جنین» همانند

می‌کند:

زنده، اما حسرت زادن در او مرده، اما میل جان‌دادن در او

خود پسند از درد خود ناخواستن خفته از سودای برپا خاستن

فروغ در جستجوی نشانه‌ای از این خود «فانی» دنبال پاسخی از «صدای زندانی»

است. او در شعر «آیه‌های زمینی» کاوش بی‌رمق «یک چیز نیم زنده مغشوش» را که

می‌کوشد تا به «پاکی آواز آب‌ها» ایمان بیاورد، پرتو نمایی می‌کند. لیک در ادامه با

افسوس یادآوری می‌شود که انگیزه‌های این سر برآوردن رستاخیز گونه «نیم زنده» خود مرده است:

چرا که «نام آن کبوتر غمگین کز قلب‌ها گریخته است ایمان است»

۲. شورش در برابر آبادی جامعه «انسان ساخته»:

فروغ با نماد و استعاره‌های رنگارنگ، فریاد خود را به گوش انسان‌ها می‌رساند و با کالبد شکافی «خواب علی کوچیکه» سینۀ جامعه خود را آماج تیرهای شعر خویش می‌کند. جامعه‌ای که در کارخانه و ماشین و مصرف زندگی اش با «تاریخ قتل عام گل‌ها» همزمان است. او با صدای شومش، مرگ صدای طبیعت را به سازندگان مرده داده و «فصل سرد» را جاودانه ساخته است:

زبان گنجشکان یعنی: بهار، برگ، بهار
زبان گنجشکان یعنی: نسیم، عطر، نسیم
زبان گنجشکان در کارخانه می‌میرد.

۳. شورش در برابر آدم‌ها:

فروغ با توصیف و فضا سازی و صحنه پردازی‌های اجتماعی - شعری، بانگ سرزنش‌بار خویش را روانۀ گوش‌های آدمیان می‌سازد. او تا زمانی که «کودکی» سادگی و پاکی خود را به سال‌های نخستین انسان‌ها می‌بخشید، آنان را دوست داشتنی می‌بیند. لیک پس از «هفت سالگی است که منش آدم‌ها این چنین خود را در آینه شعر فروغ، نشان می‌دهند:

بعد از تو [هفت سالگی] ما به هم خیانت کردیم....

بعد از تو ما قاتل یکدیگر بودیم...

و همچنان که قلب‌ها مان، در جیب‌هایمان نگران بودند،

برای سهم عشق، قضاوت کردیم.

فروغ، جنبش ریا، کینه و حسادت را - چونان گسلی که هر آن امکان شکافتن زمین را در خود عطش‌وار می‌پردازند - در ژرفای دل سنگ اهل روزگار می‌بیند.

کژدم «دلتنگی» فروغ به زیر سنگواژه‌های «شعر» گزش خود را آشکار می‌کند، آن گاه که در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» راز لانه ماران را فاش می‌نماید: و این جهان به لانه ماران مانند است و این جهان پر از صدای حرکت پاهای مردمی است که همچنان که تو را می‌بوسند

طناب دار تو را در ذهن خود می‌بافند

۴. شورش در برابر مرد

فروغ بارها، به میانجی‌گری تجربه‌های زندگی خود و دیگران با پیمان شکنی و خود خواهی «مرد» دردهای دل خود را نمایان می‌کند، موجودی که «زن» را در پستو می‌پذیرد و در خاموشی و تسلیم:

ولی ای مرد، ای موجود خودخواه

نگو شعر تو این شعر تو ننگ است.

برین شوریده حالان هیچ دانی

فضای این قفس ننگ است ننگ است

آتش خشم و خاکستر افسوس فروغ از رفتار «مرد» در شعر «خسته» زبانه می‌کشد. او دیدگاه خود و فریادهای خشماگین خویش را در این باره در شعرهای «به خواهرم» «حلقه»، «ستاره‌ها» و «بازگشت» نمود می‌بخشد. فروغ حلقه پیوند را در نگاه مرد حلقه زندگی و برای زن، حلقه «بردگی و بندگی» می‌داند و بدانجا می‌رسد که به زبان اندرز می‌دهد که:

از مرد وفا مجو، مجو هرگز

ای زن که دلی پر از صفا داری

راز دل خود را مگو به او هرگز

او معنی عشق را نمی‌داند

۵. شورش در برابر پیوستن شاعر با شاعر

شورش فروغ در برابر «من» شورش عاشقانه است.

فروغ نماینده همه زنانی است که در آن‌جا که دل به دریای عاشقی می‌زنند؛

خواهان رهیدن از «من» خویشند و برای یار «از طلب پا تا سرشان ایثار می شود»، هرچند یار سزاوار چنین ایثاری نباشد:

ای ز گندم زارها سرشارتر ای ز زرین شاخه‌ها پربارتر
این دیگر من نیستم من نیستم حیف از آن عمری که با من زیستم
در پشت عاشقانه‌های فروغ، واقعیتی نهفته است که خود شاعر بیان می‌کند:
اگر به سویت این چنین دویده‌ام به عشق عاشقم نه برد وصال تو
به ظلمت شبان بی فروغ من خیال عشق خوش‌تر از خیال تو
بسیاری از زنان شاعر ایران - که مردانه شعر می‌سرایند و نمی‌توان از شعرشان پلی به ماهیت زنانه شان زد و به وجود شناختی عشق‌شان پی برد - ناتوان از آینه‌سان نمایاندن خود، چستی عشق خود و راز و رمزهای دل و دیده خود به شیوه فروغ فرخزاد هستند. فروغ، عشق و زیبایی‌های آن را از دریچه چشم «زن» می‌بیند و عاشق وار از پنجره دل خویش، ویژگی‌های «معشوق» را، معشوقی که برای زن کشش و زیبایی دارد بر می‌شمارد. فروغ، نوع نوشتن زن را پدیدار می‌سازد و خواهش‌های خویش را در برابر کشش‌های معشوق آشکار می‌گرداند، خلاف گروهی از زنان شاعر که به معشوق از دریچه چشم مرد می‌نگرد و تنها با خواندن اسم شاعر در کنار شعر می‌توان دریافت که سراینده شعر، زن بوده است. هنر فروغ آن است که ناآگاه‌ترین خواننده - از جهت شناختن شعرش - بی‌درنگ پی می‌برد که آفریننده شعر، یک زن است. یعنی فروغ در آفرینش شعر، خود را شاعرانه می‌آفریند و این باز آفرینی به نیکوترین روش از توان او برآمده است.

منابع

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی، جام جهان بین، نشر ابن سینا، ۱۳۴۹
۲. فرخزاد، فروغ، دیوان فروغ، چاپ مروارید، ۱۳۵۶
۳. مزدپور، کتابیون، گناه ویس، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲.
۴. مهرآبادی، میترا، زن ایرانی، نشر روزگار، ۱۳۸۱.

رنج مجاهدت و ثمره محرومیت

تحلیل تاریخی محرومیت زنان از حق رأی در عصر مشروطیت

دکتر سیمین فصیحی *

چکیده

این مقاله تلاش کرده است تا محرومیت قانونی زنان از حق رأی را در عصر مشروطه تحلیل تاریخی کند. پس پرسیده است که آیا برخورداری زنان از حق رأی در شرایط ایران آن دوره ممکن بوده است؟ و پاسخ را به چهار دلیل بین‌المللی، عینی، ذهنی و صنفی، منفی یافته و شرح آن دلایل را به عهده چهار قسمت این مقاله نهاده است. قسمت اول، با نمونه گرفتن آمریکا به عنوان پیشتاز نهضت زنان در جهان نشان داده است که پی‌گیری حق زنان در سطح بین‌المللی، در مراحل اولیه آن بوده و از این رو غیبت نمونه‌های بین‌المللی به صورت مانعی در حوزه ملی عمل کرده است. قسمت دوم مقاله به بررسی موانع ساختاری پرداخته و نتیجه گرفته است که عدم ظهور تمام‌قد طبقه بورژوازی و عدم به رسمیت شناخته شدن حق کار زنان در عصر مشروطیت، موانع عینی تاسیس حق رأی زنان در آن دوره بوده‌اند. مراد از

«علت ذهنی» که موضوع قسمت سوم مقاله است، بینش فرهنگی مردان مشروطه طلب، شامل همه نحله‌های فکری و همه گرایش‌های سیاسی است. نتیجه این بررسی‌ها این شده است که تأکید حتی مرفقی‌ترین حامیان حقوق زن در ایران آن روز، روی حقوق فرهنگی زنان بوده است و نه حقوق سیاسی آنان و از جمله حق رأی، و بالاخره مراد از دلیل صنفی، عدم مشارکت فعال خود زنان در پروسه مبارزات سیاسی به حق رأی است. در این بخش، نشان داده شده است که تأکید مبارزات زنان به تربیت بر حمایت از اصل نهضت ملی، حق فرهنگی، و آخرین و کمترین آن، حق سیاسی بوده است. شرح حوادث و تحلیل شرایط را اما مقدمه این مقاله، فقط بخشی از وظیفه مورخین دانسته و بحث کرده است که تاریخ، چهره‌ای کمابیش نامرئی و تا حدی انتزاعی هم دارد که می‌توان آن را تفسیر «اتفاق نیفتاده‌ها» از طریق «وقایع اتفاق افتاده» نامید. براساس چنین بینشی از تاریخ، بخش نتیجه مقاله فرضی دفاع مدرس از حق رأی زنان را در مجلس دوم بررسی کرده و پرسیده است که آیا چنان امکان مفروضی، به‌رغم همه موانع موجود، می‌توانسته است در آن زمان تحقق یابد؟ و پاسخ را به دلایلی که شرح داده، مثبت یافته است.

پیش‌گفتار

مراد از «تحلیل تاریخی» محرومیت زنان از حق رأی در عصر مشروطیت نشان دادن این محرومیت در متن زمانی - مکانی آن و بررسی آن نه با بدهات امروزی این حق که در پیوند با موقعیت ملی و بین‌المللی آن در دوره تاریخی ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ ق / ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۰ ش. / ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ م است. دوره کوتاهی که خود شامل سه دوره کوتاه‌تری یعنی مشروطه اول^۱ استبداد صغیر^۲ و مشروطه دوم^۳ است. اهمیت این دوره‌ها برای مسأله حق رأی زنان این است که در هر یک از آن‌ها یک نظامنامه انتخابات صادر و یا یک قانون انتخابات تصویب شده است. نخستین نظامنامه

۱. مشروطه اول (۱۴ مرداد ۱۲۸۵ تا ۲ تیر ۱۲۸۷) ۵ اوت ۱۹۰۶ - ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸

۲. استبداد صغیر (۲ تیر ۱۲۸۷ تا ۲۶ تیر ۱۲۸۸) ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ - ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹

۳. مشروطه دوم (۲۵ تیر ۱۲۸۸ تا ۳ دی ۱۲۹۰) ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ - ۲۴ دسامبر ۱۹۱۱

انتخابات که در ۱۹ رجب ۱۳۲۴ / ۱۸ شهریور ۱۲۸۵ / ۹ سپتامبر ۱۹۰۶ م چیزی کمتر از یک ماه قبل از گشایش مجلس اول صادر شد و محرومیت زنان از حق رأی را قانونی کرد. قانونی که بار دیگر در تیر ماه ۱۲۸۸ / ژوئیه ۱۹۰۹ م در روزهای پایانی استبداد صغیر و در آستانه تشکیل مجلس دوم مورد تایید قرار گرفت و در نهایت سومین قانون انتخابات مجلس دوم در ۳۰ مهر ۱۲۹۰ / ۲۲ اکتبر ۱۹۱۱، براین محرومیت تاکید گذاشت. گرچه در جریان مذاکرات مجلس دوم پیرامون قانون انتخابات، حق رأی زنان مطرح شد، ولی این حق مشارکت زنان در پروسه سیاست پارلمانی - توسط یکی از برجسته ترین علمای دینی یعنی آیت الله مدرس خلاف نص صریح قرآن تشخیص داده شد. اکثر مورخین این مخالفت را در ختم مذاکرات دوم پیرامون حق رأی زنان و ابقای محرومیت آنان از این حق، مهم ارزیابی کرده اند.^۱ پرسش این مقاله اما این بوده است که آیا اصولاً برخورداری از حق رأی، در شرایط ایران عصر مشروطیت ممکن بوده است؟ و اگر پاسخ منفی است، شرط امکان آن چه بوده است؟ و نهایتاً، از مدرس به عنوان محصول آن دوره تاریخی، آیا می شده است انتظار داشت که همچون وکیل الرعایا گامی از زمان تاریخی خود فراتر بگذارد و در فراهم آوردن شرایط ذهنی تاسیس حق رأی زنان نقشی ایفا کند؟

پاسخ به پرسش اول را، این مقاله به چهار دلیل که بررسی هر یک به عهده بخشی از آن نهاده شده، منفی یافته است.

قسمت اول مقاله، با نمونه گرفتن آمریکا، به عنوان پیشتاز نهضت زنان در جهان، به بررسی وضعیت بین المللی حق رأی زنان در آن دوره پرداخته و نشان داده است که در سالی که مسأله حق رأی زنان در مجلس دوم ایران طرح شد، فقط چهار کشور دنیا این حق را به رسمیت شناخته بودند. همین امر، یعنی غیبت نمونه های بین المللی به رسمیت شناخته شدن حق رأی زنان و عدم حضور سیاست های

۱. برای نمونه از این ارزیابی ها نگاه کنید به:

Parvin Paidar Women and the Political Process in Twentieth - Century Iran (Cambridge: University Press, 1995 , p.67

ژانت آفاری، انقلاب مشروطه ایران، ترجمه: رضا رضایی، نشر بیستون، ۱۳۷۹، ص ۲۶۸

تشویق‌آمیز جهانی، به صورت مانعی در حوزه ملی عمل کرده است. علاوه بر شرایط بین‌المللی، امکان تأسیس حق رأی زنان در شرایط داخلی ایران عصر مشروطیت نیز به سه دلیل عینی، ذهنی و صنفی میسر نبوده است. منظور از مانع عینی تأسیس حق رأی زنان، که موضوع قسمت دوم این مقاله است، همان داستان دیرین زیر بنا و روبنا و بررسی موانع ساختاری تحقق این حق، یعنی عدم ظهور تمام قد طبقه بورژوازی در آن دوره است. آن بخش، به دلیل شناخته شده بودن کلیات این مانع، به کوتاهی برگزار خواهد شد و تأکید آن بر این نکته نهاده می‌شود که اگر ظهور بورژوازی، پیدایش طبقه و حق کار زنان در عصر مشروطیت، می‌توانست به تأسیس حق رأی زنان کمک کند، ظهور همین پدیده‌ها، روند آزادی زنان را در غرب، در سطوح دیگر به تعویق انداخت. مراد از علت ذهنی، که بررسی آن به عهده بخش سوم این مقاله نهاده شده، بینش فرهنگی مردان مشروطه طلب، از کمیسیون پنج نفره تنظیم‌کننده نخستین نظامنامه انتخابات گرفته تا نمایندگان مجلس دوم، همه نحله‌های فکری از سکولاران تمام عیار تا افراطیون مذهبی و همه گرایش‌ات سیاسی شامل — مطابق طبقه‌بندی آدمیت و آفاری^۱ — محافظه کار و میانه رو تا لیبرال و رادیکال است. در آن بخش از مقاله، طبیعتاً اختلافات مهم این گرایش‌ات فکری و سیاسی نادیده گرفته نشده، اما نتیجه این شده است که تأکید حتی مرتقی‌ترین حامیان حقوق زن در ایران آن روز، روی حق تعلیم و تربیت زنان، ضرورت ایجاد مدارس، و تأسیس انجمن‌ها بوده است و نه حقوق سیاسی زنان و از جمله حق رأی. قسمت چهارم مقاله به بررسی علت صنفی، یعنی خود زنان یا طبقه زنان پرداخته است. گرچه این اصطلاح ممکن است نارسا باشد، اما ظاهراً با کار گرفتن آن اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. در آن بخش نشان داده شده که جنبش زنان در دوره کوتاه مشروطیت، سه جهت‌گیری عمده ملی، فرهنگی و سیاسی داشته است. بدین معنا که زنان از آن‌جا که خود را پیکره کلی نهضت می‌دانستند، هر زمان که اصل جنبش به خطر می‌افتاد بر حقوق ویژه خود فداکارانه تأکید نمی‌ورزیدند و

مجاهدات خود را معطوف به منافع ملی می‌کردند. ولی هرگاه فرصت می‌یافتند که تمرکز مجاهدت را بر حقوق ویژه خود نهند، آن‌چه برایشان به حق در درجه اول اهمیت قرار داشت، حق تعلیم و تربیت و رویارویی با دوگانگی طبیعت و فرهنگ بود. تأکید روی حقوق سیاسی اما، برای زنان در درجه آخر اهمیت قرار داشت، و این دلایل تاریخی خاصی دارد که جز در پیوند با شرایط بین‌المللی و شرایط ذهنی و ساختاری ایران آن روز در یک کلمه «زمان و مکان تاریخی» قابل توضیح نیست. در این بخش نیز، اسناد ناظر بر طلب حق سیاسی زنان نادیده گرفته نشده، ولی نشان داده شده است که تأکید مبارزات زنان به ترتیب بر حمایت از اصل نهضت ملی، حق فرهنگی و آخرین و کمترین آن، حق سیاسی بوده است. پس منظور از مانع صنفی تاسیس حق رأی زنان، عدم مشارکت فعال خود آنان در پروسه مبارزات سیاسی معطوف به حق رأی است.

با این همه، هدف اصلی مقاله اگر این بوده باشد که به دلایل مختلف ثابت کند که فقط آنچه اتفاق افتاده است، می‌توانسته اتفاق بیفتد، بیهوده خود و خواننده خود را به سفرهای دور و دراز عین و ذهن و صنف و بین‌الملل برده است. شرح خود حادثه، احتمالاً، برای چنین منظوری کفایت می‌کرده است. توضیح منطقی تحولات تاریخی اما، در گروی تحلیل شرایط امکان یک پدیده، در وضعیت به ظاهر ممتنع آن است. تنها در این صورت است که می‌توان از تاریخ برای امروز درس آموخت و دیروز را به فردا پیوند زد. هدف دو پرسش دیگر این مقاله یعنی شرایط امکان تاسیس حق رأی زنان و نقش مدرس در آن امکان مفروض، که بررسی آن‌ها به بخش آخر این مقاله نهاده شده است، پرداختن به این وجه - وجه نامرئی - تاریخ بوده است. نوشته، بدین ترتیب، از این‌جا به بعد به پی‌گیری سرفصل‌های اصلی بحث، یعنی موانع بین‌المللی و داخلی شامل: علل عینی، ذهنی و صنفی امکان تاسیس حق رأی زنان در ایران عصر مشروطیت و نیز امکان مفروضی که به آن اشاره شد، می‌پردازد.

۱. عامل بین‌المللی: بررسی موردی آمریکا

سالی که حق رأی زنان در مجلس دوم ایران مطرح شد، فقط چهار کشور دنیا این حق را به رسمیت شناخته بودند و شاید به همین دلیل بود که طرح این بحث در مجلس ایران باعث شگفتی روزنامه‌نگار تایمز لندن شده بود. او از مذاکرات مجلس دوم گزارشی نوشت و قطعه کوتاهی از آن در کتاب ژانت آفاری^۱ و قطعه مفصل‌تری از آن در کتاب پروین پایدار^۲ درج شده است. در حوزه اندیشه، گرچه نخستین اثر مهم فلسفی روی موضوع زنان را، اثری که پایه و اساس نهضت فمینیسم در غرب شد، ماری ولستون کرافت^۳ بیشتر از یکصد سال قبل از انقلاب مشروطه ایران نوشت.^۴ ولی موضوع آن مسأله خانواده، ازدواج، نقد ارزش‌های سنتی زن، اثبات برابری زنان و مردان در توانایی عقلانی، ضرورت تعلیم و تربیت یکسان با مردان و به‌طور کلی تأکید بر حقوق اجتماعی و فرهنگی زنان بود تا حقوق سیاسی آنان و از جمله حق رأی. فیلسوف انگلیسی، جان استورات میل^۵ را باید از نخستین افرادی دانست که در غرب میانه، قرن نوزدهم از حق رأی زنان، حق مالکیت خصوصی آنان و حق طلاق شان سخن گفت و اجازه داد که ایده‌هایش در مورد زن، شامل دوست دیرینه و بعدها همسرش هریت تایلور^۶ شود و به عمل در آید.^۷ پیش از او، کنار نهادن زنان از مشارکت سیاسی در غرب توسط فیلسوفانی نظیر هابز^۸، لاک^۹ و

۱. آفاری، انقلاب مشروطه ایران، ص ۲۶۸

2. Paidar. Women and the Political Process in Twentieth - Century Iran. p.66

3. Mary Wollstonecraft (1759-1851)

4. Mary Wollstonecraft, A Vindication of the Rights of Women . 1729

5. John Sturt Mill (1806 - 1873)

6. Harriet Taylor Mill (1807- 1858)

۷. گاه حتی گفته می‌شود که تایلور در شکل‌گیری ایده‌های میل نقش اساسی داشته است و در نوشته‌هایش به او کمک می‌کرده است. اندازه مشارکت تایلور در خلق آثار میل شناخته شده نیست، ولی چنین تصور شده است که بسیار عظیم بوده است. نوشته‌های آنان همواره به اسم میل منتشر می‌شد. بعضاً به این دلیل که نام مرد در فرهنگ جنس محور آن زمان، مشروعیت بیشتری به کتاب می‌بخشید. برای پی‌گیری این مطلب و نیز اطلاعات بیشتری در این زمینه، رجوع کنید به وب سایت زیر:

http://www.spartacus.schoolnet. co.uk/Wtaylor.htm

8. Thomas Hobbes (1588 -1679)

9. John Locke (1632 - 1704)

کانت^۱، عقلانی جلوه داده شده بود.^۲ و آمریکا به عنوان پیشتاز نهضت زنان در جهان، هنوز در آن زمان، یک دهه دیگر زمان لازم داشت، که مبارزات طولانی زنان را برای حق رأی به نتیجه رساند.

اینکه چه کسانی دارای حق رأی هستند؟ پرسشی طولانی و حکایتی از برخورد و کشمکش دائمی در طول تاریخ آمریکا بوده است. تاریخ دویست ساله‌ای که با حق رأی «مردان سفیدپوست دارای تمکن» در سال ۱۷۷۶، شروع شده و به حق رأی تقریباً عام برای همه شهروندان بالای هجده سال در ۱۹۷۰م به سرآمده است. گمراهی است اما، اگر تصور شود که گسترش این حق به سادگی از «ثروت» و «نژاد» و «جنس» و «سن» گذشته است. تاریخ آمریکا، نامه می ۱۷۷۶ جان آدامز^۳، فیلسوف سیاسی و دومین رئیس جمهور آمریکا در فاصله سال‌های (۱۸۰۱-۱۷۹۷م)، به جیمز سالیوان^۴ را در اعتراض به حق رأی فاقدین ثروت از یاد نمی‌برد که «اگر ما بپذیریم کسانی که هیچ ثروتی ندارند، بتوانند همراه با کسانی که دارای تمکن هستند رأی بدهند، مجبوریم این روند را ادامه دهیم و «این حق را شامل زنان و کودکان نیز» بنمائیم و با نگرانی، پایانی برای «گشودن چنین باب خطرناکی در این مسأله مناقشه برانگیز» نمی‌بیند. چرا که «تقاضای جدیدی طرح خواهند شد، زنان طلب حق رأی خواهند کرد.... و هر کسی که ریالی در جیب ندارد درخواست حق مساوی با دیگران را در همه امور کشوری خواهد داشت.^۵ بی‌جهت نیست که بنیامین فرانکلین^۶، عمیق‌ترین متفکر و عضو دمکرات مجامعی

1. Immanuel Kant (1724 - 1804)

2. Hoodfar, Homa. "The Women's Movement in Iran: Women at the Crossroad of Secularization and Islamization." Women Living Under Muslim Laws. International Solidarity Network Grabels Cedex, France. 1999. p.8

3. John Adams 1735-1826

4. Wiley, James Sullivan, (1808 - 1891)

5. Papers of John Adams. Edited by Robert J. Taylor et al. Cambridge: Belknap Press of Harvard University Press, 1977/ or in : The Founders' Constitution, Volume The university of Chicago Press Chapter 13, Document 10

<http://press-pubs.Uchicago.edu/founders/documents/v1ch13s10.html>

6. Benjamin Franklin 1706-1790

که بیانیه استقلال را در ۱۷۷۶م و قانون اساسی را در ۱۷۸۷م طرح و تصویب نمودند، نظر کسانی چون آدامز را چنین به ریشخند می‌گیرد که: «امروز مردی صاحب نره خری است که پنجاه دلار می‌ارزد و بنابراین او حق دارد که رأی بدهد؛ اما پیش از انتخابات بعدی نره خری می‌میرد. اینک اما، اوی خر مرده که تجربیات بیشتری در امر حکومت و جامعه به دست آورده، نمی‌تواند رأی دهد. لطفاً به بنده بفرمائید، حق رأی به چه کسی تعلق دارد؟ به مرد یا به نره خری؟»^۱

مبارزات اما، بر علیه «دارائی» به عنوان مبنای حق رأی ادامه می‌یابد و تا دهه ۱۸۵۰م اغلب مردان سفید پوست بالای ۲۱ سال، دارا و نذا را می‌توانند رأی بدهند. دو گروه بسیار وسیع اما، همچنان تا آن تاریخ از حق رأی دادن محروم می‌مانند، سیاه پوستان و زنان. و این محرومیت چنان طبیعی می‌نماید که نماینده اعزامی به کنوانسیون قانون اساسی ایندیانا در سال ۱۸۵۰، زمانی که در مقابل یک قطعنامه قرار می‌گیرد، می‌گوید: «اگر منظور پیشنهاد دهندگان از حق عام و عمومی رأی دادن این باشد که حق رأی را به زنان و سیاهان نیز اعطا کنند، من با آن مخالفم: همه مردان سفید پوست بالای بیست و یک سال سن، این آن زبانی است که من حق رأی عام را از آن می‌فهمم» قریب صد سال اما، طول می‌کشد که متمم چهاردهم قانون اساسی ایالات متحده در سال ۱۸۶۸م برای اولین بار شهروندی را خصیصه‌ای ملی می‌داند و آن را شامل همه کسانی می‌داند که در ایالات متحده متولد شده و یا ملیت آن را تحصیل نموده‌اند. و بالاخره متمم پانزدهم ۱۸۷۰م درست پس از جنگ داخلی همه ایالات را از اعطاء حق رأی بر اساس نژاد منع می‌کند. براساس متمم اخیر، که هدف واقعی آن دادن حق رأی به سیاه پوستان مرد بود. حق رأی دادن شهروندان ایالات متحده نمی‌تواند به دلیل نژاد، رنگ یا موقعیت بردگی در گذشته، توسط ایالات متحده یا هر دولت دیگری، انکار و یا محدود گردد.^۲ جامعه آمریکا بدین ترتیب از

1. Benjamin Franklin, The Casket, or Flowers of Literature, Wit and Sentiment, 1828

۲. برای مطالعه متن کامل قانون اساسی آمریکا و الحاقیه‌های آن مراجعه کنید به وب سایت دانشکده حقوق دانشگاه کرنل در آدرس زیر. تمام موارد الحاقیه‌های مورد اشاره در این مقاله، از منبع مذکور ترجمه شده است و از این پس فقط به آدرس وب سایت ارجاع داده خواهد شد.

دو مانع ثروت و نژاد که در مقابل حق رأی آزاد شهروندان قرار گرفته بودند، می‌گذرد و به جدال با مانع سوم یعنی «جنسیت» می‌پردازد. سدی که نیم قرن دیگر در مقابل همه نوع سدشکنی مقاومت می‌کند و سرانجام در سال ۱۹۲۰م فرو می‌ریزد. از شرح مبارزات حق طلبانه در مقابل سدهای ثروت و نژاد اگر بتوان صرف نظر کرد و در شرح فرو ریختن مانع سن هم به ذکر متختم بیست و ششم قانون اساسی ایالات متحده در سال ۱۹۷۱م که به موجب آن «حق رأی دادن شهروندان ایالات متحده، که بیش از هجده سال تمام سن دارند را دولت ایالات متحده یا هر دولت دیگری نمی‌تواند به خاطر سن و سال انکار و یا محدود کند»^۱ قناعت کرد، نمی‌توان بنا به حکم موضوع این مقاله از فهرست رئوس مبارزات هفتاد ساله زنان آمریکا برای کسب حق رأی چشم پوشید.

این که زنان آمریکا از چه زمانی به طلب حق رأی برخاستند، روشن نیست. شروع جدی تظاهرات و مبارزات زنان برای کسب حق رأی را اما، معمولاً به کنوانسیون «سه نکا فالز»^۲ زنان آمریکا در ۱۸۴۸م نسبت می‌دهند. کنوانسیونی که در نتیجه آن اعلامیه‌ای صادر شد که مفاد آن مشابه شکوایه‌های زنان مشروطه طلب ایرانی بود و در آن سیاهه گناهان مردان نسبت به زنان لیست شده بود. «ما اعلام می‌کنیم حقایق زیر جزء بدیهیات هستند: که همه مردان و زنان مساوی خلق شده‌اند...؛ که تاریخ بشریت تاریخی است مملو از صدمات و حق‌کشی از جانب مردان نسبت به زنان؛ که هدف مستقیم آن برقراری و تداوم جباریت مطلق مرد است بر زن؛ که مرد هرگز اجازه نداده است که زن حقوق غیرقابل انتقال سلب نشدنی خود در خصوص انتخاب و حق رأی آزاد را به منصه ظهور رساند؛ که مرد زن را وادار کرده تن به قوانینی بدهد که خود در ایجاد آن هیچ سهمی نداشته؛ مرد از طریق محروم کردن زن از اولین و اساسی‌ترین حق یک شهروند، یعنی حق رأی دادن

Cornell University, Law Scholl, The Constitution of the United States of America:
http://www.law.cornell.edu/constitution/

و انتخاب... او را از همه جهات تحت ستم قرار داده است.» و در پایان تاکید شده بود که «این وظیفه زنان این کشور است که حق مقدس انتخاب را برای خود به دست آوردند.»^۱

پژواک اعلامیه کنوانسیون «سه نکا فالز» هنوز در گوش ها می پیچید که سال ۱۸۷۴م فرا رسید. سالی که در آن مردمی که به نفع حق رأی زنان در جلوی دادگاه عالی اجتماع کرده بودند، بحث کردند که چهاردهمین اصلاحیه قانون اساسی به زنان حق رأی می دهد. ولی با این پاسخ دادگاه عالی مواجه شده بودند که شهروند بودن به خودی خود سبب اعطای حق رأی نمی شود. گرچه سرزمین وایومینگ - برای اولین بار - در ۱۸۶۹م رأی را به زنان اعطاء کرده بود، ولی تا سال ۱۹۰۰م هیچ ایالتی به آن نپیوست. فقط در این سال، یعنی شش سال پیش از مشروطیت بود که زنان حق کامل انتخاب کردن را در سه ایالت به دست آوردند. بنابراین تا آغاز قرن بیستم، تنها چهار ایالت به زنان حقوق سیاسی مساوی با مردان داده بودند. ایالت های واشنگتن و کالیفرنیا، مهم ترین ایالات آمریکا فقط در دو سال پایانی عصر مشروطیت یعنی به ترتیب در سال های ۱۹۱۰م و ۱۹۱۱م بود که به این روند پیوست.

این روند همچنان تا سال ۱۹۱۷، سالی که ایالات متحده وارد جنگ جهانی اول شد، ادامه داشت. آمریکا دلیل این کار را نجات دموکراسی عنوان نمود. پس باید به این سوال خردمندانه سیاسی پاسخ می داد که چگونه می توان آمریکائیان را به آن سر دنیا فرستاد تا برای آرمان ها و ایده آل های بشری بجنگند و کشته شوند. درحالی که همان حقوق از نیمی از جمعیت مملکت خود دریغ داشته شود. احتمالاً درگیر شدن با همین پرسش بود که سرانجام در سال ۱۹۲۰، چیزی حدود یک دهه پس از پایان عصر و عمر مشروطیت، به تصویب نوزدهمین متمم قانون اساسی آمریکا منجر شد که می گفت: «حق رأی دادن شهروندان ایالات متحده نمی تواند به واسطه جنسیت

1. E.C.Stanton,S.B.Anthony and M.J.Gage,eds.,History of Women's Suffrage, vol.1 (1887),p.70

توسط ایالات متحده یا هر دولت دیگر انکار و یا محدود شود.^۱ از آن سال تاکنون، نویسندگان زن همه ساله کتاب‌هایی را به مناسبت پاسداشت سالگرد نوزدهمین اصلحیه قانون اساسی انتشار می‌دهند که در آن‌ها جنبه‌های مغفول مانده حقوق زنان مورد بررسی قرار می‌گیرند.^۲ نتایجی که از این قسمت می‌توان استخراج کرد، دو چیز است: نخست اینکه در متن بین‌المللی عصر مشروطیت، هیچ سیاست و اندیشه تشویق‌آمیز عمده‌ای برای اعطاء حق رأی زنان وجود نداشته است و منظور از مانع، عدم حضور همین سیاست‌های تشویق‌آمیز و غیبت نمونه‌های بین‌المللی به رسمیت شناخته شدن حق رأی زنان است. دوم اینکه مبارزات زنان برای کسب حق رأی در دنیا، همواره در برخورد و کشمکش دائمی بوده است. در آمریکا، به‌طور مثال، این کشمکش از اولین انتخابات ریاست جمهوری، که به انتخاب جورج واشینگتن انجامید و در آن فقط مردان سفید پوست دارای تمکن حق رأی داشتند، تا سال ۱۹۲۰م که زنان نیز توانستند حق رأی را به دست آورند، قریب به یک و نیم قرن طول کشیده است.

۲. مانع عینی داخلی: عدم به رسمیت شناخته شدن حق کار زنان و عدم حضور تمام قد طبقه بورژوازی

این بخش از مقاله، هم چنان که در پیش گفتار آمد، به دو دلیل به کوتاهی برگزار خواهد شد. نخست اینکه کلیات بررسی تاریخی نقش و تاثیر پیدایش طبقه بر حقوق سیاسی - و در این جا حق رأی - شناخته شده است و دوم اینکه مسأله «عدم به رسمیت شناخته شدن حق کار زنان در عصر مشروطیت» را در مقاله‌ای دیگر و در دو بخش نظری و مطالعه موردی عصر مشروطیت به تفصیل مورد بررسی قرار داده‌ام که می‌توان به آن رجوع کرد. در بخش نظری قسمت مورد نظر مقاله گفته شده

1. <http://www.law.cornell.edu/constitution/>

۲. برای نمونه از این کتاب نگاه کنید به:

Finnegan, Margaret. Selling Suffrage: Consumer Culture and Votes for Women, New York: Columbia University Press. 1999

است که «دومین چارچوب نظری برای از بین بردن هویت بخشی آنان از طریق طبیعت جنسی‌شان، مسأله الگوهای متمایز کار بود. آنچه که به عنوان طبیعت دیده شده بود، اکنون به عنوان کار تلقی می‌شد: زایمان، پرورش، مراقبت از کودکان، مراقبت از شوهر نان آور خانه و از دیگر اعضای خانواده گرچه کار نامیده شد، ولی کاری بی‌مزد بود. کاری که در تفکر سنتی بسیار کم ارزش تر از کار با مزد مردان تلقی می‌شد. رویارویی با دوگانگی کار بی‌مزد زنان در درون خانواده و کار با مزد مردان در بیرون خانه سه افق جدید برای مطالعات زنان و تاریخ‌نگاری این حوزه گشود. نخست اینکه دوگانگی کار/ خانواده و کار/ فراغت را به چالش کشید. چراکه فراغت مردان در خانه توأم بود با کار زنان در خانه. دوم اینکه بحث کار با مزد بی‌مزد را گشود و این نگرش را که کار فقط آن است که مزدی در بر داشته باشد، را به پرسش کشید. چراکه زنان همواره کار کرده‌اند و کارشان بی‌مزد بوده است. و سوم اینکه، به موازات به حاصل نشستن مبارزات زنان برای کار در بیرون از خانه، مسأله جدیدی مطرح شد و آن تقسیم جنسیتی کار و تقسیم سلسله‌مراتب ارزش‌ها و پاداش‌ها بود. به عبارت دیگر ارزش کمتر کار بی‌مزد زنان در خانه، به ارزش کمتر کار با مزد آنان در خارج از خانه نیز امتداد یافت. امری که خود، مبارزات سیاسی و اقتصادی زنان برای افزایش درآمد و حقوق مناسب و برابر با مردان را ایجاد کرد.»^۱

و در بخش مطالعه موردی در عصر مشروطیت بحث شده است که با در نظر گرفتن شرایط تاریخی آن دوره، نمی‌توان از زنان انتظار داشت که به حقوقی پرداخته باشند که حتی در غرب آن زمان نیز در مراحل آغازین خود بود. بنابراین، مبارزات زنان در این حوزه منحصر است به ارزش قائل شدن برای کار بی‌مزد درون خانواده و حداکثر، ضرورت کار زنان در بیرون از خانه. در یکی از مقالات نشریه شکوفه، نویسنده به روشنی آن را به این نحو تبیین می‌کند که: «حکما و متفکرین اروپا ملتفت شده‌اند که زنان دارای چه مقام مهمی هستند. به همین جهت از امروز حقوق و

۱. سیمین فصیحی، آغاز نیمه دیگر تاریخ ایران: درباره شرایط امکان نگارش تاریخ زنان در عهد مشروطیت، اردیبهشت ۱۳۸۴ - دانشگاه تهران، سمینار بین‌المللی ایران در عصر مشروطیت، در دست چاپ

مزایای زنان را تصدیق می نمایند. جریان های سیاسی و اجتماعی به قدری قوی است که قدرت بشری را با آن یارای معارضه نیست». نویسنده مقاله سپس آماری از زنان شاغل در کشور فرانسه به دست می دهد که به موجب آن «پنجاه سال قبل در فرانسه ۴ میلیون نفر در خدمات عمومی مشغول بودند. در این عصر از هشت میلیون نفر متجاوزند.» و سپس به ذکر جزئیات زنان شاغل در نهادهای مختلف دولتی فرانسه می پردازد که «در وزارت جنگ ۳۰۰۰ نفر، در پست و تلگراف ۱۸۰۰۰ نفر، و در راه های آهن ۶۰۰۰ نفر، در معارف ابتدائی ۶۴۰۰۰ نفر و... در کارخانه های دولتی ۱۹۰۰۰ نفر و...» در پایان مقاله نویسنده ضمن تأکید بر این آمار که «مطابق استاتیک دولت فرانسه» است، از همگان می خواهد که در این موارد اندیشه کنند.^۱

مشابه چنین رویکردی در مطلب دیگری که به فلسفه زن و شوهری اختصاص یافته است، تکرار شده است. در آن جا زن بیکار به «اثاث البیتی» تشبیه شده است که مرد در او به دیده تحقیر می نگرد و همین که زن از این راه شرمنده شد و خود را کوچک دید، دیگر نمی تواند سایر حقوق خود را محافظت نماید.^۲ از این دست مطالب، در ادبیات زنان عصر مشروطیت فراوان یافت می شود، ولی نمونه های ذکر شده نشان می دهد که اولاً حق کار زنان، در آن زمان، مورد انکار بوده است و ثانیاً زنان عصر مشروطیت به اهمیت این حق و ربط آن به حقوق سیاسی و از جمله حق رأی تا حدی واقف بوده اند و در جهت تاسیس آن به نحوی پراکنده فعالیت می کرده اند.

در مورد اهمیت طبقه و ارتباط آن با حق سیاسی و در این جا رأی زنان با مساله ای دو وجهی روبرو هستیم. از یک سو تردیدی وجود ندارد که پیدایش طبقه بورژوازی به عنوان رکنی از ارکان سه گانه مدرنیته به تأسیس حقوق سیاسی کمک

۱. شکوفه - سال دوم - شماره ۲۱ - ۱۵ شهر صفر المظفر ۱۳۳۲ ص ۲ - ۱، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران - شکوفه به انضمام دانش، ۱۳۷۷، صفحات ۸۲ - ۸۱
 ۲. شکوفه، سال چهارم شماره ۶ - ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۳۴ - ص ۲ - ۱، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران - شکوفه به انضمام دانش ۱۳۷۷، صفحات ۸ - ۲۵۷

کرده است، ولی از سوی دیگر، مردان و به ویژه زنان را در ابعادی دیگر مورد ستم و استثمار قرار داده است و از همین رو است که در آثار فمینیستی، نوشته‌های مارکس و انگلس به ویژه، «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» انگلس برای تقویت نهضت زنان در غرب مهم ارزیابی شده‌اند. انگلس در این کتاب، بحث می‌کند که زنان از آن رو شهروندان طبقه دوم جوامع هستند که نهادهای کالیکت خصوصی در اختیار مردان است. سیمون دوبووار در کتاب جنس دوم با تأیید، سخن انگلس را نقل می‌کند که در کمونیسیم نهائی، زمانی که مالکیت خصوصی از میان برداشته شود، ستم بر زنان پایان خواهد یافت، چرا که دلیل اقتصادی آن از بین خواهد رفت.

مورخین مختلف، ارتباط بین موقعیت تحقیر شده زنان و ظهور سرمایه‌داری صنعتی را در قرن ۱۹ به وضوح دریافتند. آن‌ها پی بردند که چگونه کاپیتالیسم و صنعتی سازی، زنان را از قدرت تولید کنندگی به ضعف نسبی مصرف کنندگی رسانده است. از این رو مفاهیم مارکسیسم برای تاریخ زنان از اعتبار برخوردار شده و بسیاری از مورخین از رویکردهای مارکسیستی برای تحلیل خودشان استفاده کردند. اما برخی به این نتیجه رسیدند که مارکسیسم به تنهایی نمی‌تواند تجربه زنان را در تاریخ توضیح دهد و علیرغم توجهی که این مکتب فکری به زنان داشته، اصولاً در جهت‌گیری، مردانه بوده است. کلید تحلیل مارکسیستی این پیش فرض بود که پیوند شخصی با طبقه و به ویژه تولید و کاپیتالیسم صنعتی باعث ستم بر زن و مرد هر دو می‌شود. اما این فرضیه مارکسیستی وقتی در مورد زنان به کار رفت، مشکلاتی آفرید. در جوامع صنعتی هویت طبقاتی مردان از طریق شغل‌شان و از طریق رابطه‌شان با سرمایه حاصل می‌شد. وضع تولید نقش آن‌ها را در جامعه تعیین می‌کرد، اما این امر در مورد زنان وجود نداشت. مفهوم وظیفه و طبقه آن‌ها از رابطه با مردان خانواده ناشی می‌شد تا از کنش و واکنش آنان با اقتصاد صنعتی. شرایط زنان و مردان به عنوان کارگران مزدبگیر در قرن نوزدهم به ندرت یکسان بود. تقسیم جنسیتی کار و شغل، وظایف زنان را محدود می‌کرد. بنابراین، برخی مورخین فمنیست دریافتند که نویسندگان اولیه مارکسیسم ظاهراً نقش بیشتر زنان در کارهای خانگی را پذیرفته‌اند.

فرضیات و تعاریف مربوط به سیستم مارکسیستی، هیچ پیش‌بینی برای کار بی‌مزدی که زندگی روزانه زنان را پر می‌کرد، ارائه نمی‌داد. در تحلیل تاریخ باز زنان عوامل ثانوی و کمک دهندگان به واقعه اصلی باقی ماندند و در مقولات از پیش تعیین شده ادغام شدند.^۱ منشاء ستم به زن تنها شرایط اقتصادی و تاریخی نبود، بلکه جنبه‌های بیولوژیکی و روانی نیز در این بهره‌کشی از زنان وجود داشت، مارکسیسم از ریشه‌های عمیق مردسالارانه غافل مانده بود. صور ستم دیگری نیز غیر از مالیکت خصوصی و طبقه وجود داشت. تا اوایل دهه ۸۰ زنان توانستند مدعی موقعیت مستقل و متمایز برای خود و برای کارشان شوند. هیلدا اسمیت به شدت بر تمایز تاریخ فمینیستی و تاریخ‌های گذشته تاکید کرد.^۲

مورخین به رویکرد جدیدی نیاز داشتند که بتواند به سئوالات اساسی در تاریخ زنان پاسخ‌هایی قانع‌کننده بدهند. سئوالاتی از این دست که سیستم نابرابری چگونه شروع شد؟ زنان در طول تاریخ چه انجام داده‌اند؟ چرا فعالیت‌های زنان و تکالیف آن‌ها بی‌اهمیت یا فراموش شده بود؟ خاستگاه انقیاد آنان کجا بود و چرا تا دوره اخیر همچنان ادامه یافته است؟ گرچه لیست این سئوالات می‌تواند همچنان امتداد یابد، ولی باید گفت زنان عصر مشروطه با مشکلات ابتدائی تری مواجه بودند که ناشی از عدم شکل‌گیری طبقه و به رسمیت شناخته شدن حق کار زنان بود. مشکلاتی که می‌توان آن‌ها را موانع عینی تأسیس حق رأی زنان به‌شمار آورد.

۳. مانع فرهنگی داخلی: زنان در کنار سفها، مرتکبین قتل و ورشکستگان

به تقصیر

در ایران، آگاهی موانع فرهنگی به رسمیت شناخته شدن حقوق سیاسی زنان و ضرورت شرایط تحت ستم آنان را می‌توان در آثار پیش‌قراولان فکری نهضت مشروطیت، کسانی مانند میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان و میرزا فتحعلی آخوندزاده جستجو کرد. از میان این متفکران، میرزا آقاخان کرمانی بیشتر از سایرین

1. Judith P. Zinsser. History and Feminism: A Glass Half Full. New York: Twayne, 1993pp. 49-51 2. Ibid, P.47

مسأله زن و تساوی حقوق زنان با مردان را در مرکز توجه قرار داده است. او که زنان ایرانی را «از دانش مهجور و از هر بینش دور و از همه چیز عالم بی خبر و از تمام هنرهای بنی آدم بی بهره و بی ثمر»^۱ می دانست، خواهان مساوات ایشان با مردان... در همه حقوق از تعلیم، تربیت، حکومت، ارث، صنعت، تجارت و...^۲ بود. خواسته ای که گرچه در «میانه قرن نوزدهم توسط طاهره قره العین و بعدها از طریق فعالیت های فکری و عملی کسانی مانند تاج السلطنه و بی بی خانم فاطمه استرآبادی»^۳ پی گرفته شد، اما علیرغم تأسیس حکومت مشروطه، تحقق نیافت. هدف این قسمت از مقاله، در واقع این است که نشان دهد حقوق سیاسی زنان برای هیچ یک از فراکسیون های عصر مشروطه، که علیرغم آگاهی از خطرات مقوله بندی های کلی، می توان آن ها را تحت سه فراکسیون محافظه کاران، میانه روها و رادیکال ها بررسی کرد. اهمیت لازم را نداشته است. گروه محافظه کاران در عصر مشروطیت گرچه به عدد اندک بود، ولی از حمایت دربار و روحانیونی نظیر شیخ فضل الله نوری برخوردار بود. این گروه در حوزه اندیشه و هم در عرصه سیاست، از زمان تاریخی خود عقب تر بود. نویسنده رساله تذکره الغافل، به طور مثال: آزادی و برابری را «دو اصل موزی» و «خراب نماینده رکن قانون الهی» می دانست. چراکه از نظر او «قوام اسلام به عبودیت است نه به آزادی و بنای احکام آن به تفریق و جمع مختلفات است نه بر مساوات»^۴ شیخ فضل الله نوری اصولاً مشروطیت را خلاف روح اسلام می دانست. از نظر او مساوات در مقابل قانون خلاف اسلام بود. وی در اعتراض به اصل هشتم متمم قانون اساسی که «افراد را متساوی الحقوق» می دانست، می نویسد: «محال است با اسلام حکم مساوات، حالا

۱. میرزا آقاخان کرمانی - سه مکتوب. [بی جا]، [بی نا]، [بی تا]، ص ۴۰

۲. میرزا آقاخان کرمانی. هشت بهشت، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا] صفحه ۱۲۲ - ۱۲۱

3. Mahdi, Ali Akbar. 'The Iranian Women's Movement: A Century Long Struggle'. The Muslim World, Volume 94, October 2004, p.427

نیز برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: هما ناطق. نگاهی به برخی نوشته ها و مبارزات زنان دوران مشروطیت، کتاب جمعه شماره ۳۰ - ۱۳۵۸، صفحات ۵۴ - ۴۵.

۴. رساله مشروطیت، به کوشش: غلامحسین زرگری نژاد، رساله تذکره الغافل، ص ۱۷۷

ای برادر دینی، تأمل کن در احکام اسلامی که چه مقدار تفاوت گذاشت بین موضوعات مکلفین در عبادات و معاملات و تجارت و سیاسیات از بالغ و غیر بالغ و عاقل و مجنون...^۱ موضع این فراکسیون را نسبت به زنان می توان این گونه توضیح داد که محافظه کاران زمانی که موضوعاتی نظیر آموزش زنان، انجمن های آنان و برخی از مقالات ضد روحانی روزنامه ها در مجلس یا در محافل شان مورد بحث قرار می گرفت، به شدت به آن ها اعتراض می کردند. یکی از محافظه کاران تا آن جا پیش رفت که گفت: قانون مربوط به تعلیم و تربیت عمومی باید به گونه ای تفسیر شود که مانع رفتن دختران و حتی پسران زیبا^۲ به مدارس شود. شیخ فضل الله نوری فتوایی علیه گشایش مدارس دخترانه صادر کرد.^۳ از چنین گروهی طبیعتاً نمی توان انتظار دفاع از حقوق سیاسی زنان را داشت.

میانه روها بزرگ ترین گروه عصر مشروطیت بودند و از حمایت بی دریغ بازرگانان ثروتمند برخوردار بودند. آیت الله طباطبایی و آیت الله بهبهانی، معروف ترین علمای دوره مشروطه را می توان از رهبران فکری این فراکسیون دانست.

میانه روها هم در داخل و هم در خارج از مجلس اول، تلاش می کردند اگر هم قرار است رفومی صورت بگیرد در چارچوب اسلام باشد. آنان در حالی که سعی داشتند با رادیکال ها در امور ملی همراهی کنند، ولی همواره نسبت به مسأله حقوق زنان با احتیاط برخورد می کردند. «دعوت اسلام» که در سال ۱۹۰۷ م به وسیله آقا میرزا محمد امین التجار در بمبئی منتشر می شد و از میانه روها حمایت می کرد، به طور مثال، گرچه به مخالفین اسلام و بهائی ها حمله می کرد، ولی از حقوق زنان در حوزه تعلیم و تربیت حمایت می کرد. مثلاً در یک مقاله در شماره جولای ۱۹۰۷ م او بابتی حجابی مخالفت کرد، اما با تحصیل زنان تحت قوانین اسلامی موافقت نمود. از

۱. رسائل مشروطیت، زرگری نژاد، رساله حرمت مشروطه ص ۱۶۰

۲. هما ناطق، نگاهی به برخی نوشته ها و مبارزات زنان در دوران مشروطیت، ص ۴۷

۳. ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، انتشارات علمی، تهران ۱۳۵۸ - جلد سوم، صفحات ۱۸۰ - ۱۷۹.

نظر او مدارس دخترانه فقط می‌بایست معلمین زن داشته باشد.^۱ این فراکسیون روزنامه‌هایی در اختیار داشت که از آن‌ها در جلب حمایت مردم استفاده می‌کرد. ایران نو در تهران و شفق در تبریز از جمله این جراید بودند. رادیکال‌ها از حقوق فرهنگی - اجتماعی زنان، هم در مجلس و هم در بیرون از مجلس دفاع می‌کردند، ولی حق سیاسی زنان برای آنان اهمیت چندانی نداشت. صوراسرافیل که توسط میرزا جهانگیرخان اداره می‌شد، در جولای ۱۹۰۷م مقاله‌ای از یک زن را به چاپ رساند که در آن هم روحانیون مشروطه خواه مانند طباطبائی و بهبهانی را نقد کرده بود و هم روحانیون مخالف مشروطه مانند شیخ فضل الله را. او در این مقاله اظهار تأسف کرده بود که چون مرد نیست نمی‌تواند آنچه را در دل دارد بگوید... دهخدا نیز زنان را تشویق به تأسیس انجمن‌ها و روزنامه‌ها برای دفاع از حقوق خودشان می‌کرد.^۲ «ایران نو، از نوشته‌های منظم زنی به نام طاهره - که به نظر می‌رسد گزارشگر دائمی روزنامه باشد - بهره می‌برد که در آن‌ها دائماً فرهنگ مرد سالار مورد انتقاد قرار می‌گرفت. او بحث می‌کرد که علیرغم این فرهنگ، زنان باید بتوانند تغییراتی در شرایط خودشان ایجاد کنند. عدالت (۹-۱۹۰۶) و ملانصرالدین (۱۹۰۸) روزنامه‌های ترقی خواه دیگری بودند که در تبریز منتشر می‌شدند. این دو روزنامه در واقع دیدگاه‌های سوسیال دموکرات‌های آذربایجانی را انعکاس می‌دادند. سیدحسین عدالت و جلیل قلی‌زاده، دو تن از نویسندگان مهم این روزنامه بودند. قلی‌زاده تا آن حد پیش رفته بود که رهائی زنان را بدون رهائی آن از اسلام میسر نمی‌دانست. علاوه بر آن مقالات دیگری به صورت بی نام و یا با اسامی مستعار در این روزنامه‌ها انتشار یافت که از حقوق زنان دفاع می‌کرد. در یکی از این مقالات آمده بود که: گرچه زنان و مردان طبیعت و صفات متفاوتی دارند، اما باید از حقوق مساوی برخوردار باشند»^۳

اولین مجلس شورای ملی، که در واقع ترکیبی از دیدگاه‌های فوق بود، در اکتبر

1. Paidar . Women and the Political Process in Twentieth Century Iran. P.61

۲. هما ناطق، نگاهی به برخی نوشته‌ها و مبارزات زنان در دوران مشروطیت، ص ۴۷

3. Paidar.Women and the Political Process Twentieth Century Iran. p.64

۱۹۰۶م گشایش یافت و نخستین وظیفه خود را تنظیم قانون اساسی دانست. ماده ۱۳ و ۱۹ این قانون، گرچه شهروندان ایرانی را در مقابل قانون مساوی دانسته بود و حق همگانی تعلیم و تربیت را محرز دانسته بود، ولی نام زنان به طور مشخص در این مواد قید نشده بود و متن قانون، مردان را خطاب قرار داده بود. همین مسأله باعث شده بود که گاه مسائل مربوط به زنان که ابهام حقوقی داشت، به مجلس کشیده شود. یکی از این مسائل به طور مثال «راجع به انجمن نسوان» بود که «بلیط آن» در جلسه پنجشنبه ۹ صفر ۱۳۲۶ ق قرائت شد و با واکنش فوری دو تن از نمایندگان به نام‌های آقامیرزا محمود و آقا سیدحسین مواجه شد که وکیل الرعایا اعتراض می‌کند که اولاً باید معلوم شود که از بدو اسلام تا کنون جمع شدن نسوان در یک جا شرعاً ممنوع بوده یا نه. منتهی اسم انجمن چیزی است تازه اصطلاح شده، چه ضرر دارد که جمعی از نسوان هم دور هم جمع شده و از یکدیگر کسب اخلاق حسنه نمایند؟» سیدحسن تقی‌زاده هم به او می‌پیوندد که: «هیچ ایراد شرعی از برای این اجتماع نیست و زنهای اسلام همیشه در همه جا دور هم جمع می‌شدند و می‌شوند و به موجب قانون اساسی هیچ ایرادی وارد نیست. وقتی که می‌گویند ایرانی این لفظ شامل مرد و زن هر دو است.» آقا میرزا فضل‌علی گرچه اصل اجتماع را «شرعاً» بی‌ضرر می‌داند، «ولی ما چون به طبیعت زنهای مملکت خودمان مسبوق» است گمان نمی‌کند که «اشخاص با عفت و عصمت داخل این کار شوند.» آقا میرزا مرتضی قلیخان حقوقی‌ترین و کارشناسانه‌ترین موضع را دارد: «چون در خارج این مسأله شهرت دارد و بعضی می‌گویند مخالف با شرع است و جمعی می‌گویند صحیح است پس باید در مجلس اساساً معلوم شود. آن وقت به وزیر داخله رجوع شود.» آقا شیخ محمدعلی اما، چون وکیل است، «به اقتضای وکالت باید عقیده خود را» بگوید، و نیز از آن روز که وظیفه مجلس را «وضع قانون و در نتیجه «آبادی مملکت» می‌داند، معتقد است که «این مذاکرات نباید در مجلس بشود.» گوئی از نظر او مسائل مربوط به زنان ربطی به آبادی مملکت ندارد. حسینقلی خان ایوب، با اینکه «خیلی تعجب» دارد از گفتن این حرف که «زن‌ها نمی‌توانند دوز هم جمع شوند»، اما «نکته در این مجلس نباید مذاکره شود» را صحیح می‌داند و معتقد است

که «باید این مطلب در روزنامه‌جات نوشته شود. و از قصد خود می‌گوید که بنده می‌خواستم در این خصوص لایحه نوشته به روزنامه‌ها بدهم.» حرف آخر را اما، حاج امام جمعه می‌زند: «من نمی‌خواهم در مجلس مذاکره و صحبت شود و همین قدر اشاره کافی است.»^۱

در پی چنان قانونی و چنین مذاکراتی، زنان آرام - آرام به اعتراض بر می‌خیزند و به مرور بر شدت آن می‌افزایند.

«روزنامه مجلس ۹ در شماره ۶ خود، به تاریخ ۱۶ شوال ۱۳۲۴ق / ۱۲۸۵ش نامه‌ای از یک زن را درج کرده که در آن تقاضای آموزش و تحصیل برای زنان شده است: «تا وقتی که آموزگاران و مربیات اولیه اطفال را تربیت نکنیم جوانان کاردان و پیران با تدبیر نخواهیم داشت و خودپرستی از مملکت ما رخت بر نخواهد بست.... چشم داشت آن است که اساس تربیت نسوان بدست حضرت عالی تاسیس شود و این کمینه با چند نفر دیگر که برای همین مطلب به تحصیل قدری از علوم جدید کوشیده و خود را تا اندازه حاضر نموده از کثرت انتظار روزگاری سخت می‌گذرانیم. از بیهوده وقت گذراندن باستان مبارک حضرت عالی که امروز قبله امید اهالی ایران است پناه می‌آوریم و در اطاعت او امر متبوعه حضرت عالی حاضریم (امضا احتراماً محفوظ است)»^۲ و مجلس جواب داده است که «حس بشریت گواه است که زن و مرد را از حیث ادراک و شعور فرق و تفاوت نیست. هم چنانکه پسران قابل تربیت و تعلیم هستند، دختران نیز لایق دانستن و آموختن خواهند بود و البته روانیست که دختران و خواهران وطن عزیز را از سعادت علم محروم داریم.» جوابیه پس از قدری تعارفات مرسوم، سطر به سطر منفی تر می‌شود: نخست «خانم‌های وطن را بر علم و ادب و وظایف غیرت و عصمت و شرافت آگاه» می‌سازد، بعد «اموری که وظیفه شخصی آن‌هاست، از قبیل تربیت اطفال و خانه داری و حفظ مراتب ناموس

۱. مذاکرات مجلس شورای ملی - دوره اول تقنینیه، مذاکرات پنجشنبه ۹ صفر ۱۳۲۶ق

سیدمحمد هاشمی - چاپخانه مجلس، ص ۴۸۴

۲. روزنامه مجلس - جلد ۱ - شماره ۶ - ص ۳، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، تهران ۱۳۷۵، ص ۲۹

و شرف و بعضی از علوم مقدماتی و علمی که راجع به اخلاق و معاش با خانواده باشد» را بر آنان واجب می‌شمارد و بعد ناگهان بی‌آنکه به موضوع درخواست نامه ربط داشته باشد، جوابیه را این گونه به پایان می‌آورد که در امور خاصه رجال از قبیل علوم پلتیکی و امور سیاسی، فعلاً مداخله ایشان اقتضا ندارد.^۱

مجلس اول اگر دخالت زنان را در امور سیاسی ضروری ندانست و اصولاً چنین مداخله‌ای در دستور کار مجلس قرار نگرفت، مجلس دوم که در ۱۹۰۹م و پس از استبداد صغیر تشکیل شد را می‌توان در واقع ترکیبی از دو گروه دموکرات‌ها - آزادخواهان مجلس قبلی - و میانه‌روها دانست. پس یکی از تفاوت‌های این مجلس با مجلس قبلی این بود که سلطنت طلبان در آن حضور موثر نداشتند. بیشتر دموکرات‌های مجلس به عنوان منتقدان علنی حکومت در مشروطه اول شهرت داشتند... شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری نوه فتحعلی شاه، عضو کمیته ملی انقلاب و سردبیر نشریه حقوق یکی از رادیکال‌ترین دموکرات‌ها به حساب می‌آمد. او در تابستان ۱۹۱۰م / ۱۲۸۹ش رهبر حزب در مجلس دوم شد. وحیدالملک شیبانی همکار نزدیک تقی‌زاده در کمبریج نزد براون در رشته تاریخ و ادبیات انگلیسی تحصیل کرده بود. شیبانی بعد از کودتای ۱۹۰۸م / ۱۲۸۷ش سلسله مقاله‌هایی در تایمز لندن نوشت. او و سلیمان میرزا اسکندری دو نفر از بهترین خطیبان مجلس بودند و بارها مانع اوج‌گیری قدرت اعتدالیون شدند. محمدرضا مساوات نیز عضو کمیته ملی انقلاب و سردبیر نشریه مساوات بود که یکی از روزنامه‌های مهم رادیکال در مشروطه اول به شمار می‌آمد... حزب دموکرات چندین عضو برجسته مذهبی نیز داشت: هرچند که در برنامه حزبی تفکیک دین از دولت تأیید شده بود. احمد قزوینی برجسته بود؛ اما خودش فراماسون محسوب می‌شد و عضو مجلس اول هم شده بود. زنجانی در محکمه ویژه‌ای که شیخ فضل‌الله نوری را محکوم کرد، مدعی العموم بود. شیخ محمد خیابانی که بیشتر به نفع دموکرات‌ها رأی می‌داد، عضو انجمن تبریز بود. او روحانی خوشنام و از خطبای نیرومند آذربایجان بود که در زمان

۱. روزنامه مجلس، سال ۱۳۲۴ق شماره ۶ ص ۳، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، تهران ۱۳۷۵، ص ۳۰-۲۹

جنگ داخلی به صفوف مجاهدین پیوسته بود و می‌گفتند که عضو فرقه اجتماعیهون عامیون است. یک دهه بعد، او رهبر نهضت ملی آذربایجان شد که قیام خیابانی نام گرفت.^۱

«زمانی که بحث قانون انتخابات در مجلس دوم مطرح شد، نزاع علنی بین دموکرات‌ها و میانه‌روها در گرفت»^۲ در مجلس دوم ۲۶ نماینده از حزب دموکرات بودند و ۲ یا ۳ نفر را پیوسته از این حزب دفع می‌کردند. ۴۵ نفر وابسته به حزب محافظه‌کار اعتدالیون بودند و دو حزب کوچک‌تر اتفاق و ترقی و نیز ترقی خواهان جنوب هر کدام ۲ یا ۴ نماینده داشتند. اعضای حزب اتفاق، ترقی، ترقی خواهان جنوب و مستقلان و عده دیگری موسوم به لیبرال‌ها در نخستین سال مجلس از دموکرات‌ها در برابر اعتدالیون حمایت می‌کردند اما در سال دوم وقتی اعتدالیون وارد ائتلاف محافظه‌کارانه شصت و چهار نفره‌ای با احزاب کوچک‌تر شدند؛ دموکرات‌ها به صورت اقلیتی کوچک‌تر درآمدند. طبق نظر ملک‌زاده حزب دموکرات که برنامه سوسیال دموکراتیک داشت، به دلیل ترس از واکنش منفی مردم، عنوان دموکرات را به جای سوسیال دموکرات برای خود انتخاب کرد.^۳ دموکرات‌ها برنامه روشنی داشتند: گسترش حق رأی به همه مردان بالغ - کاهش سن حق رأی - تساوی همه شهروندان صرف نظر از مذهب و نژاد، جدایی سیاست از مذهب، آموزش آزاد برای همگان و توزیع زمین برای کسانی که در آن‌ها کار می‌کردند. برنامه میانه‌روها عبارت بود از: حمایت از خانواده و مالکیت خصوصی، قانون در چارچوب شریعت، حمایت از جامعه در مقابل آنارشیسم، بی‌خدایی و مارکسیسم.^۴ پس همان گونه که می‌بینیم، مساله حق رأی زنان برای هیچ یک از دو فراکسیون عمده مجلس مطرح نبوده است و اعتراض به محرومیت زنان از حق رأی در مجلس دوم را باید اقدامی شجاعانه و فردی از سوی وکیل‌الرعا یا قلمداد کرد.

۱. ژانت آفاری، انقلاب مشروطه ایران، ترجمه: رضا رضایی، نشر بیستون، ۱۳۷۹، ص ۳۴۲ -

۲. پایدار ص ۶۷. ۳۴۳.

۳. ژانت آفاری، انقلاب مشروطه ایران، ترجمه: رضا رضایی، نشر بیستون، ۱۳۷۹، ص ۳۴۲.

۴. پایدار ص ۶۶ - آبراهیمیان ۱۹۸۲م ص ۱۰۶.

نگاهی نزدیک به مذاکرات مجلس دوم، به استخراج نتایجی که این مقاله در پی آن است، کمک می‌کند. در آن جلسه - جلسه ۲۸۰ - به تاریخ ۸ شهر شعبان المعظم / ۱۱ برج اسد ۱۳۲۹، نخست ماده ۴ قانون انتخابات به شرح زیر قرائت می‌گردد: «اشخاصی که از حق انتخاب نمودن مطلقاً محرومند نسوان، اشخاص خارج از رشد و آن‌ها که در تحت قیمومیت شرعی هستند، تبعه خارجه، اشخاصی که خروج شان از دین حنیف اسلام در حضور یکی از حکام شرع جامع الشرایط به ثبوت رسیده باشد، اشخاصی که کمتر از بیست سال داشته باشند، ورشکستگان به تقصیر، متکدیان و اشخاصی که به وسایل بی شرفانه تحصیل معاش می‌نمایند. مرتکبین قتل و سرقت و مقصرینی که مستوجب مجازات قانونی اسلامی شده‌اند و معروفین به ارتکاب قتل و سرقت و امثال آن که شرعاً براءت خود را حاصل نکرده باشند، اهل نظام بری و بحری به استثنای صاحب منصبان افتخاری.»^۱

وکیل‌الرعا یا شجاعانه به اعتراض برمی‌خیزد و می‌گوید: «بنده خیلی جرئت می‌کنم و عرض می‌کنم که در آن اول محروم کردن نسوان است که یک قسمت از مخلوق خداوند است که آن‌ها را محروم کنیم با کدام دلائل منطقی می‌توانیم آن‌ها را محروم بکنیم... باید بدانیم در این جا چه دلیل داریم که آن‌ها را باید محروم بکنیم اگر دلیل منطقی داریم که آن‌ها را محروم بکنیم اول کسی که این طوق را به گردن خودش بیندازد بنده هستم... این مخلوق خدا تا چه وقت محروم باشند یک جماعت محبوب خدا آنقدر به ذلت باشند که یک چیزی که نشانه این انسانیت است از آن‌ها بروز کند کم‌کم عقب کشیدیم تا به اندازه عقب کشیدیم در زیر ابر پنهان شدیم.»^۲ ذکاءالملک، سیاستمداران و محافظه کارانه پاسخ می‌گوید که: «نزاع خیلی بزرگی است این مسأله ولی مترقب نبودیم که این جا پیش بیاید... بنده گویا از همه کس بیشتر هواخواه این هستم که زنها یک حقوق عمده داشته باشند خیلی ترتیب زندگانی صحیحی داشته باشند و حقوق ثابت معینی که دارند داشته باشند عرض کردم این یک نزاع بزرگی است و بنده مترقب نبودم که حالا مذاکره پیش بیاید و بنده

۱. مذاکرات مجلس شورای ملی دوم، صدر هاشمی، چاپخانه مجلس ۱۳۲۶ ش، ص ۱۰۳۰.

۲. همان ۱۰۳۱.

هم خیلی مشتاق هستم که ترتیب حال نسوان در این مملکت خوب بشود و ترقی نمایند و این زندگان که در واقع زندگانی محبوس است از این بیرون بیایند و هیچ کس نیست که متاسف نباشد از اینکه وضع زندگانی آن‌ها خوب نیست ولی اینکه ما سلب آن حق را از آن‌ها کرده‌ایم محتاج به دلیل و برهان نیست که توضیح بدهم هر وقت که ممکن بود زن‌ها بیایند شرکت در انتخابات بکنند و رأی بدهند فوراً تصدیق خواهیم کرد»^۱

مدرس اما با گفتن این مطلب که «نزاکت و غیر نزاکت رفاقت است» - مطلبی که می‌توان آن را پاسخی غیر مستقیم به ذکاءالملک فروغی که زمان را مناسب طرح حق رأی زنان ندانسته بود، و پاسخی صریح به وکیل رعایا که دلیل و برهان می‌خواست، تلقی کرد - معتقد بود که از روی برهان باید صحبت کرد و برهان او این بود که «امروز ما هرچه تأمل می‌کنیم، می‌بینیم خداوند قابلیت در اینها قرار نداده است که لیاقت حق انتخاب را داشته باشند مستضعفین و مستضعفات و آن‌ها از آن نمره‌اند که عقول آن‌ها استعداد ندارد. آن‌ها تحت قیومیتند و ابداً حق انتخاب نخواهند داشت. دیگران باید حفظ حقوق زن‌ها را بکنند که خداوند هم در قرآن می‌فرماید در تحت قیومیت‌اند و حق انتخاب نخواهند داشت هم دینی و هم دنیوی»^۲ او گرچه از قرار گرفتن نام زنان در کنار سفها اظهار ناخشنودی می‌کند، ولی طرح مسأله حق رأی زنان را تا آن حد خطرناک می‌بیند که می‌گوید: «از اول عصر تا حال بسیار در بر بحر ممالک اتفاق افتاده بود برای بنده ولی بدن بنده بلرزه نیامد و امروز بدنم بلرزه آمد»^۳

نتیجه این قسمت اینکه نه در مجلس اول و نه در مجلس دوم و نه در بیرون این دو مجلس، امکان فرهنگی تاسیس حق رأی زنان وجود نداشته است و عبارت «بنده خیلی جرئت می‌کنم» نماینده شجاعی همچون وکیل رعایا نشان می‌دهد که طرح مسأله حق رأی زنان در آن شرایط خیلی جرئت می‌خواسته است. از آن‌جا که کنار نهادن زنان، این‌گونه توجیه شد که آن حکم خدا است و نه تصمیم روان، به چلش

کشیدن چنین دیدگاهی فوق العاده خطرناک و مشکل می نمود. بنابراین جای تعجب ندارد که از بعضی از مباحثات پیرامون تعلیم و تربیت، بحث‌های اندکی پیرامون تقویت موقعیت حقوقی زنان وجود داشته باشد. وقتی در سال ۱۹۱۱م، حاجی وکیل‌الرعا یا نماینده روشن اندیش همدان، سخنرانی مهیجی در باب ایده برابری بین مردان و زنان ایراد کرد، این سخنرانی تا آن حد اهانت آمیز تشخیص داده شد که از ثبت در گزارشات مجلس کنار نهاده شد،... گرچه این مباحث در دو دهه بعد نیز ادامه پیدا کرد ولی در عمل تاثیر زیادی ننهاده.

گزارشگر تایمز که کشورش درگیر و در بحث بر سر حق رأی زنان بود، با شگفتی این واقعه را نقل کرد: «مایه مسرت حامیان حق رأی زنان است که بدانند حتی در بحبوحه آزمون‌ها و مسائل کنونی ایران، که شاه سابق آن بیرق (مخاصمه) برافراشته و موجب جنگ داخلی شده است، در مجلس ایران مبارزی به دفاع از آرمان زنان برخاسته است. این شخص کسی نیست جز حاجی وکیل‌الرعا یا نماینده همدان که در ۳ اوت با دفاع پرشور خود از حقوق زنان، مجلس را بهت زده کرد.»^۲ وکیل‌الرعا یا خواستار اعطای حق رأی به زنان نیز شد، که این پیشنهاد بسیاری از اعضای مجلس را ناراحت کرد و در روزنامه تایمز لندن از آن به عنوان رویدادی خارق العاده یاد شد.^۳

این قسمت را باید با جملاتی از ژانت آفاری که در مقاله‌ای آورده است به پایان آورد که «در حالیکه قانون انتخابات سپتامبر ۱۹۰۶، زنان را از حق رأی محروم کرد ولی بسیاری از روشنفکران متمدنی انقلاب مشروطیت، روزنامه‌نگاران و شعرا با این حق همدلی نشان دادند. سه روزنامه مهم سوسیال دموکرات این دوره یعنی ملانصرالدین، چاپ تفلیس و روزنامه‌های صوراسرافیل و ایران نو که در تهران

1. Hoodfar, Homa. "The Women's Movement in Iran: Women at the Crossroad of Secularization Islamization. " Women Living Under Muslim Laws. International Solidarity Network Grabels Cedex, France. 1999. p. 3.

۲. ژانت آفاری، انقلاب مشروطه ایران، ترجمه رضا رضایی، نشر بیستون، ۱۳۷۹، ص ۲۶۸.

3. Times, August 22, 1911, page 3 Women's Rights in Persia: Appeal for the suffrage in the Mejliss

منتشر می شدند، وسیعاً علیه سنت هایی نظیر حجاب، حق طلاق یک جانبه مردان، و چند همسری مردان مطلب می نوشتند. با این همه عمده طرفداران حقوق زن در ایران، روی حق تعلیم و تربیت زنان و ضرورت ایجاد مدارس و انجمن ها صحبت می کردند.^۱

۴. مانع صنفی داخلی: ماهیت غیر سیاسی مبارزات حق طلبانه زنان

منظور از مانع صنفی، همچنان که تیترا این قسمت نشان می دهد، ماهیت غیر سیاسی مبارزات حق طلبانه زنان در عصر مشروطیت است. بدین معنا که تاکید مبارزات زنان به ترتیب بر حمایت از اصل نهضت ملی، حق فرهنگی، و آخرین و کمترین آن، حق سیاسی بوده است. و همین امر خود به صورت مانعی برای به رسمیت شناخته شدن حق رأی در آن زمان عمل کرده است. در سطح ملی، نقطه آغازین تقاضا برای مشروطیت و مشارکت زنان در این تقاضا - تقاضایی که با اعتراض و شورش صورت گرفت - را می توان در نهضت تنباکو در دهه پایانی قرن نوزدهم، جستجو کرد. اعتراض تنباکو اولین مخالفت سازمان یافته سیاسی با سلسله قاجار و سلطه خارجی بر اقتصاد ایران بود که به انقلاب مشروطیت ۱۹۱۱-۱۹۰۵ م منجر شد.^۲ نتایج ضد ملی انحصار کاشت و فروش تنباکو که در سال ۱۸۹۰ م توسط ناصرالدین شاه به یک شرکت انگلیسی واگذار شده بود. توسط روزنامه های خارج از کشور آن دوره، وسیعاً افشا شد. در دسامبر ۱۸۹۱، آیت الله شیرازی، فتوایی صادر و استفاده تنباکو را حرام اعلام کرد. زنان در این نهضت تنباکو، همچون سایر اقشار جامعه مشارکت کردند.^۳ هنگامی که ناصرالدین شاه تلاش کرد، تحریم را حداقل در

1. Afary, Janet. "Steering between Scylla and Charybdis: Shifiting Gender Roles in Twentieth Century Iran". NWSA Journal, Volume Number 1. Indiana University Press. spring 1996. p. 31

2. Browne, Edward G, The Persian Revolution of 1905 - 1909, (New York: Barnes and Noble Inc. 1910)

۳. برای بحثی در این زمینه جوع کنید به محمد نهاوندیان، پیکار پیروز تنباکو، تهران - پارتو

حرم خود بشکند، با این پاسخ مواجه شد که «تنباکو توسط کسانی حرام شده است که ما را بر شما حلال گردانیده‌اند»^۱ و «وقتی تحریم تنباکو اعلام شد، زنان تظاهر کنندگان را که به طرف قصر ناصرالدین‌شاه راهپیمایی می‌کردند، رهبری کردند... مغازه‌ها را تعطیل کردند و یک اعتصاب گسترده شهری را دامن زدند»^۲ در تبریز، زینب پاشا - معروف به بی‌بی شاه زینب - جمعیت مخالف را هدایت می‌کرد. زینب پاشا هفت گروه از زنان مسلح را سازمان داده بود که اقدامات حاکمیت برای سرکوب شورش علیه قرارداد رژی را خنثی سازد. گروه‌های تحت رهبری او، خود گروه‌های دیگری از زنان را رهبری می‌کردند. وقتی نیروهای حکومتی، تجار بازار را تهدید کردند که مغازه‌های شان را باز کنند، زینب پاشا و گروهی از زنان مسلح چادر به سر دوباره مغازه‌ها را بستند.^۳

بعد از جنبش تنباکو که نهایتاً به لغو قرارداد رژی در سال ۱۸۹۲م انجامید، قحطی نان پیش آمد که اعتراضاتی را علیه حکومت ایجاد کرد و زنان فعالانه در این اعتراضات شرکت کردند. در این جا ما بار دیگر، زینب پاشا را در تبریز می‌بینیم که اعتراضات وسیعی را علیه حکومت و تجاری که با احتکار مواد غذایی سبب افزایش قیمت آن شده بودند، سازماندهی کرد. در تهران هم زنان به خیابان ریختند و تقاضای عدالت کردند. همچنان که نهضت زنان در این دوره، رو به رشد و تقویت بود، ناصرالدین‌شاه توسط میرزارضا کرمانی کشته شد و جنبش زنان در دوره مظفرالدین‌شاه وارد مرحله جدیدی شد.

«زنان در دوره مشروطه انجمن‌های مخفی و نیمه مخفی زیادی را در جهت حمایت از نهضت مشروطه شکل دادند»

اینان در این انجمن‌ها فعالیت‌هایی را که گاه مسلحانه بود به طرفداری از انقلاب سازماندهی کردند: با جمع‌آوری پول و جواهرات به منظور خرید اوراق قرضه به

۱. ابراهیم تیموری، تحریم تنباکو، اولین مقاومت منفی در ایران، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۶۱، ص ۸-۱۰۶.

۲. ابراهیم تیموری، تحریم تنباکو، اولین مقاومت منفی در ایران، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۶۱، ص ۱۵۲.

۳. عبدالحسین ناهید، زنان ایران در جنبش مشروطه، آلمان - انتشارات نوید ۱۴۹۸۹، ص ۴۲.

تاسیس بانک ملی کمک کردند، در تخریب بانک روسی شرکت کردند.^۱ و ورود کالاهای خارجی را تحریم کردند. این فعالیت‌ها در تاسیس مشروطه و کوتاه کردن دست انگلیس و روسیه بسیار موثر ارزیابی شده است.

زنان به رهبران انقلاب از علماء مذهبی تا روشنفکران دگر اندیش، دلبستگی داشتند. در ۱۹۰۵م زنان برای حفاظت از علما در زیارتگاهی نزدیک تهران بست نشسته بودند و یک سپر انسانی تشکیل دادند. در ۱۶ دسامبر ۱۹۰۶، به گزارش روزنامه عدالت، هنگامی که «جناب سید جمال‌الدین واعظ، خطاب به جمعیت مشتاق و پرشور گفت: حکومت قانون بدون حمایت مالی نخواهد گرفت... ناگهان فریادهای بلندی در میان زنان حاضر به گوش رسید زنان فقیرگوشواره‌شان را درآوردند و آن‌ها را برای پیشرفت این نهضت مقدس اهدا کردند. یکی از آن‌ها گفت جناب شیخ من دو پسر دارم که دو قران در روز بدست می‌آورند از همین حالا من نیمی از آنچه آن‌ها بدست می‌آورند را در هر جایی که شما در نظر بگیرید، خواهم داد.^۲ در یآوری انقلاب اگر زنان گشاده دست بودند، در ابراز خصومت به بانیان استبداد نیز ملاحظه‌ای را رعایت نمی‌کردند. احمد کسروی به واقعه‌ای در تهران اشاره می‌کند که در ۱۰ ژانویه ۱۹۰۶م اتفاق افتاد «کالسکه شاه به طرف خانه یکی از اشراف ثروتمند در حرکت بود که با انبوهی از زنانی که در خیابانها راهپیمایی می‌کردند همراهانش، مقصد و مقصودشان را درست ملتفت نشوند، آن هیات مادران و زوجات و دختران محبوب ایرانی، طپانچه‌های خود را برای تهدید نمایش داده و نقابها را پاره کرده و دور انداخته و اراده عزم آخری خود را اظهار و اعتراف کردند، که اگر وکلاء مجلس در انجام فرائض خود و محافظت و برقرار داشتن شرف ملت ایران، تردید نمایند، مردان و پسران خود را کشته و اجسادمان را همین جا می‌اندازیم.»

فعالیت زنان در دوره مشروطه را می‌توان تحت سه سرفصل کلی بررسی کرد. ایجاد انجمن‌ها، انتشار روزنامه‌ها و مجلات و تاسیس مدارس. با آگاهی فزاینده از

۱. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران امیرکبیر، جلد اول، چاپ سیزدهم ۱۳۵۶.

۲. روزنامه عدالت، ۱۶ دسامبر ۱۹۰۶، شماره ۲۷.

شرایط ستمگرانه زنان، این پیشگامان فمینیست، انجمن‌های مخفی را تاسیس کردند که عموماً توسط مشروطه‌طلبان در آن دوره تشکیل می‌شد تا از طریق مشارکت در مشکلات شخصی تجربیات و احساسات‌شان، موقعیت زنان را به بحث بگذارند. دو نمونه از مهم‌ترین انجمن‌های مخفی اولیه، انجمن آزادی زنان و انجمن زنان نقاب‌پوش بود. با شکست‌های بعدی در جنبش مشروطیت و سرکوب بسیاری از اصلاح‌طلبان، بیشتر انجمن‌ها و اجتماعاتی که در انقلاب شکل گرفته بودند، منحل شدند، اکثریت زنان که در نهضت درگیر بودند، به خانه‌های‌شان برگشتند. و وظیفه انجام مبارزه به معدود زنان تحصیل‌کرده‌ای واگذار شد که خود را وقف توسعه یک جنبش مستقل زنان کردند که دغدغه پیشرفت موقعیت اجتماعی زنان در کشور را داشت. فعالین زن مشروطه خواه، که خود را در نبردی دشوار یافتند، تحصیل را به‌عنوان زمینه نبرد اولیه‌شان برای رشد موقعیت زنان، انتخاب کردند. علیرغم مخالفت علما (و حتی حمله آنان) تلاش برای ایجاد مدارس دخترانه در اکثر شهرهای بزرگ مانند تهران، تبریز، مشهد. رشت همدان و شهرهای دیگر موفقیت‌آمیز بود. در سال ۱۹۱۳م تهران ۶۳ مدرسه دخترانه و ۹ انجمن زنان داشت. اولین انجمن‌های سری زنان در ۱۹۰۷م شکل گرفت. در همان سال، اولین جلسه سازمان یافته زنانه راه حل را علیه تبعیض تصویب کرد و آموزش دولتی را برای دختران درخواست کرد. انجمن مخدرات وطن و انجمن نسوان وطن خواه، از جمله موثرترین انجمن‌های زنان آن عصر بودند. شوستر می‌نویسد: «تنها در تهران ۱۲ انجمن زنان مشغول فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی به‌عنوان گروه‌های فشار علیه رژیم استبدادی عمل می‌کردند و پیشرفت‌های سیاسی را از نزدیک منعکس می‌کردند، انجمن‌های فعال دیگر شامل انجمن آزادی زنان، اتحادیه غیبی نسوان، کمیته نسوان ایران سازمان زنان اصفهان، انجمن انقلاب زنان (انجمن همت خواتین) بودند. در تبریز نقش زنان در قیام، بویژه برجسته است. وقتی محمدعلی شاه قاجار مجلس را تعطیل کرد و مشروطه‌خواهان را به توپ بست کسروی می‌نویسد: زنان در ایالت آذربایجان بیش از هر کس دیگری روح ملی را

تهییج کردند.^۱

حکومت که برپجیده شد و مشروطیت که به ثمر رسید ولی، مشارکت زنان در نهضت مورد چشم‌پوشی قرار گرفت، بر قوانین مردسالارانه تاکید گذاشته شد و زنان را در ردیف افراد نیازمند قیومیت، خارج‌شدگان از دین، ورشکستگان به تقصیر، متکدیان، مرتکبین قتل و سرقت و مقصرین سیاسی که بر ضد اساس حکومت ملی و استقلال کشور قیام کرده‌اند، قرار دادند و آنان را از حق انتخاب کردن محروم کرد و بدتر از آن حتی، هیچ یک از مسائل مربوط به زنان در شکل‌گیری قانون اساسی مورد بحث قرار نگرفت. نخستین قانون نظامنامه انتخابات، که در ۱۹ رجب ۱۳۲۴/۱۸ شهریور ۱۳۸۵ و ۹ سپتامبر ۱۹۰۶م چیز حدود یک ماه قبل از گشایش مجلس صادر شد، محرومیت زنان از حق رأی را قانونی کرد، قانونی که دو بار دیگر مورد تایید قرار گرفت. در دومین قانون انتخابات که در ۱۰ تیر ۱۲۸۸ ژوئیه ۱۹۰۹م صادر گردید و در سومین قانون انتخابات مصوب مجلس دوم در مهر ۱۲۹۰/۲۲ اکتبر ۱۹۱۱م که در مذاکرات آن انکار حق سیاسی زنان و محرومیت‌شان از شرکت در پروسه پارلمانی، خلاف نص صریح قرآن تشخیص داده شد.

محرومیت آنان از حق رأی در مجلس و بدتر از آن به بحث گذاشته شدن حق بدیهی تعلیم و تربیت و تردید به اجتماعات زنان، آنان را آرام آرام متوجه ساخت که عکس آنچه که آنان از انقلاب انتظار داشتند در حال وقوع است و تعبیر زیبای روزنامه‌نگار شکوفه: تره گرفتم قاتق نانم باشد، قاتل جانم شد. از این زمان به بعد که زنان تاکید مجاهدت خود را بر حقوق ویژه خود و در درجه اول حق فرهنگی نهادند و از طریق تاسیس مدارس، انجمن‌ها و روزنامه‌ها آن‌ها را پی‌گیری کردند. در مطلبی، در روزنامه تربیت، تحت عنوان «اظهار تظلم» نویسنده مانده است که شکایت را از دست برادران که اولیای ما هستند، نمایم یا ز غفلت و بی‌مبالاتی همشیره‌های خود بنالم، خواهرانی که در طلب حقوق خویش، تقاعد را از حد گذرانده و به جای مطلبه بر مطلوب لازم، آستین افشاند، ساکت و صامت نشسته‌اند. او که موضوع اظهار تظلمش تعلیم و تربیت طایفه نسوان است، شدت نگرانی خود

را در قالب یک شعر بیان می‌دارد که: ترسم که رفته رفته کارم به دیوانگی کشد/ از ما تکاهلی و زیاران تغافلی.»^۱

نمونه‌هایی از این دست در ادبیات زنان عصر مشروطه زیاد است و در این جا مجال بررسی آن‌ها وجود ندارد. پس با آوردن فقط یک نامه که نشانه‌ای از عزم زنان برای طلب حق سیاسی است، این بخش را می‌بندم، گرچه نامه‌ها و بیانیه‌های اعتراض‌آمیز فراوانی از زنان در حوزه فرهنگی موجود است، ولی نمونه‌هایی از آن نوع که ذیلاً نقل می‌شود کم است و همین است دلیل صنفی ناکامی تاسیس حق رأی زنان در عصر مشروطیت. در دسامبر ۱۹۰۶م یک زن به روزنامه حبل المتین نامه‌ای نوشت و از سردبیر آن سؤال کرد که توضیح دهد «چرا مشروطیت مانع می‌شود که زنان به حقوق خود دست یابند.» و زنان در انقلاب شرکت نکردند که حقوق شان پایمال شود.» زنی دیگر در نامه‌ای اعتراضی از مجلس خواسته بود اداره کشور را برای مدتی آزمایشی در اختیار زنان قرار دهند: ما موظفین را انتخاب خواهیم کرد ما وزرا را انتخاب خواهیم کرد ما قوانین را اصلاح خواهیم کرد. ما نظم را در شهر برقرار خواهیم کرد. ما حکام را تعیین خواهیم کرد ما راهنماها را به استان‌ها اعزام خواهیم کرد. ما ستم و حکومت مطلقه را ریشه کن خواهیم کرد.» این نامه را می‌توان بیان ناامیدی زنان از مردان برای تاکید بر حقوق ویژه سیاسی زنان دانست که وظیفه پیگیری آن به نسل‌های بعدی سپرده شد.

نتیجه: بررسی یک امکان مفروض

گرچه مورخ باید خود و خواننده را با استناد به منابع اصیل تاریخ به زمان و مکان حادثه برد و واقعه را در آن شرایط تحلیل کند، اما نباید کار تحلیل را نیمه تمام رها کند و با اثبات امری که اتفاق افتاده است، امکان وقوع حوادث دیگر را مورد غفلت قرار دهد. به عبارت دیگر، گرچه تاریخ می‌تواند دانش ثبت حوادث باشد، ولی چهره‌ای دیگر چهره‌ای کمابیش نامرئی و تا حدی انتزاعی هم دارد که مورخان آن را تفسیر «اتفاق نیفتاده» از طریق وقایع اتفاق افتاده می‌دانند. براساس چنین بینشی از

تاریخ، می‌توان در این جال‌حظه‌ای از مجلس دوم را به نحوی خیالی به تصویر کشید که در آن، مدرس، بذله‌گویانه، پاسخ دوپهلوی ذکاءالملک فروغی به وکیل‌الرعیایا را به چالش کشیده است، و حق رأی زنان را واجب شرعی شمرده است. تصویر را در این جا می‌توان ادامه داد و دید که دموکرات‌های مجلس، یعنی یاران وکیل‌الرعیایا، که در واقعیت مرعوب مدرس شده بودند، اینک پیش پای او به حمایت برخاسته‌اند. میانه‌روان و محافظه‌کاران به آنان پیوسته‌اند و نهایتاً قانون حق رأی زنان تصویب شده است. سپس می‌توان از خود پرسید که آیا چنین امکان مفروضی می‌توانسته است که در آن زمان تحقق یابد؟ و پاسخ را به دو دلیل مثبت یافت. نخست اینکه، مخالفت مدرس با حق رأی زنان از جوهر دین سرچشمه نگرفته بود. بلکه از درک دینی او برخاسته بود. درکی که امری متحول است» رهبران سیاسی - مذهبی ایران آن دوره، علیرغم فقدان حتی یک رفوانس مشخص به مسأله انتخابات در قرآن (به مفهوم معاصر آن)، کنار نهادن زنان را طی تفسیری پیچیده از قرآن استخراج می‌کردند.^۱ چیزی که طرح آن در مجلس دوم «لرزه به اندام» مدرس انداخت، احتمالاً شنیدن عکس آن در ایران همزمان انقلاب اسلامی، لرزه به اندام رهبران روحانی آن که باید آنان را پیروان درک دینی مدرس‌ها دانست، می‌انداخت و دوم اینکه حتی در زمان مشروطه چیزی که مدرس آن را خلاف اسلام می‌دانست، طباطبائی یکی از دو رهبر روحانی مشروطه، ضمن اینکه به دختران خود اجازه داد که بخوانند و بنویسند، با حق رأی زنان مخالفت شرعی نکرد، بلکه همچون ذکاءالملک فروغی زمان را مناسب ندانست. پس، از این رو درک مترقی‌تری از دین در شرایط آن روز ایران وجود داشت. گرچه زنان همچون مردان خود را مرهون مبارزات آزادیخواهانه مدرس و مجاهدت‌های بی‌دریغ او می‌دانند، او را مدیون سلب حق رأی خود نیز می‌پندارند.

امکان مفروض مورد اشاره اگر وجود می‌داشت، می‌توانست با توجه به بافت مذهبی جامعه ایران، بر همه موانع چهارگانه پیش گفته غلبه کند، زنان را از شمول ماده ۴ نظامنامه انتخابات خارج سازد و ضمن اینکه حق رأی آنان را به رسمیت شناسد،

کشور ایران را نیز بعد از نیوزلند (۱۸۹۳م). استرالیا (۱۹۰۲م)، فنلاند (۱۹۰۶م)، و نروژ (۱۹۰۷م) تبدیل به پنجمین کشور دنیا در به رسمیت شناختن حق رأی زنان کند. آن امکان مفروض عبارت است از تحول لازم در بینش دینی علمای طراز اول مشروطه و تصور عدم مخالفت آیت الله مدرس با حق رأی زنان. امکان خجسته‌ای که تحقق نیافت و وظیفه آن به عهده نیم قرن بعدی مبارزه زنان نهاده شد. امری که احتمالاً می‌توانست در همان مجلس دوم به وقوع بپیوندد، زمان هجده مجلس دیگر را طی کرد تا سرانجام در انتخابات دوره بیستم مجلس در سال ۱۳۲۸ زنان توانستند در هر دو انتخابات مجلس شورای ملی و مجلس سنا انتخاب کنند و انتخاب شوند.^۱

در واقع از برجسته کردن مخالفت عالم آزاده‌ای مانند مدرس با حق رأی زنان می‌خواهم نتیجه بگیرم که درک دینی امری متحول است و از آن جا به آخرین نکته بحثم که بحثی معاصر است، پردازم. این نکته را که می‌بایست حقوقی، صنفی و اصولاً درس این مطالعه تاریخی دانست و نه هرگز سیاسی، چرا که دخالت مانسوان ناقص العقل در «امور خاصه رجال از قبیل علوم پلیتیکی و امور سیاسی، فعلاً اقتضا ندارد» این است که امروزه به طور مثال، اگر زنان بخواهند مبارزات اسلاف مشروطه طلب خود را در حوزه حق رأی ادامه دهند، باید به جد از قانونگذاران بخواهند که کلمه رجال مندرج در قانون انتخابات ریاست جمهوری را برای خود بردارند و به جای آن صراحتاً «زنان و مردان» بگذارند.

باعث شگفتی است که گاه گفته می‌شود که رجال به گونه‌ای تفسیر شود که شامل نسوان هم بشود. حق در پاسخ به چنین گفته‌ای این است که: کلمه نسوان جای رجال قرار گیرد، ولی به گونه‌ای تفسیر شود که شامل مردان هم بشود.

۱. در دوره بیستم مجلس، شش نماینده زن از تهران و شهرستان به مجلس شورای ملی و دو نماینده زن به مجلس سنا راه یافتند.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

بررسی جایگاه زن در روزنامه صوراسرافیل

* معصومه مجیدیان

در دوران حکومت محمدعلی شاه که نه دولتمردان به قانون گردن می‌نهادند و نه عامه مردم قانون را می‌شناختند، نویسندگان روزنامه صوراسرافیل که معتقد به حاکمیت قانون بودند، دست به انتشار این روزنامه زدند. تا قبل از آن روزنامه‌های دولتی در داخل کشور صدای حکومت را منعکس می‌کردند و روزنامه‌های ایرانیان تبعیدی مثل حبل المتین در کلکته، اختر در استانبول، حکمت و پرورش در قاهره و قانون در لندن بازتاب صدای مردم بودند.

نشریه صوراسرافیل در صفحات خود نقد بی‌سابقه‌ای از سنت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران ارایه کرد. علی اکبر دهخدا در هجو خرافات اعتقاد به قضا و قدر و سنت‌های مردسالارانه‌ای که زنان و کودکان را خوار می‌شمرد، از طنز و کنایه استفاده می‌کرد.^۱ این مسأله که شاهد شکستن مرزهای کلامی تا آن روزگار بود که بی‌پرده سخن از وضع بد و محدودیت‌های جامعه زنان با توجه به موانع عرفی و

*. کارشناس ارشد تاریخ، عضو انجمن زنان پژوهشگر تاریخ

۱. انقلاب مشروطه ایران ۱۲۹۰ - ۱۲۸۵ نویسنده: زانت آفاری، ترجمه: رضا رضایی، ص ۲۲، مقدمه پاراگراف دوم

شرعی داشت موجب نارضایتی علما هم شده بود.^۱

روزنامه صوراسرافیل اولین نشریه قانون طلب و آزادیخواه نبود، اما یکی از موفق‌ترین نشریات آن دوران به‌شمار می‌رفت که به مسائلی همچون آزادی و مساوات می‌پرداخت و حکومت خوب را پیشنهاد می‌کرد.^۲

مصادق این سخن را به این صورت آورده است: «که این آب و خاک (ایران) چند هزار ساله مهد عدالت و مساوات بوده، اگر عدالت نداشتند و به مساوات و حریت و اخوت رفتار نمی‌کردند، همای بنت بهمن که یکی از ملکه‌های ایران است ممالک بدان وسعت را نمی‌توانست حفظ کند».

صوراسرافیل از میان پادشاهان متعددی که بر ایران حکومت کردند، مثالی از یکی از پادشاهان زن می‌آورد. سپس می‌نویسد: «یک حکایتی از عهد همین همای عرض می‌کنم تا بدانید در آن زمان هم قانون مشروطیت بوده، در آن عصر مرسوم بود که در هر سال یک روز جشن حسن فروشی در بین ملت ایران منعقد می‌شده و دختران صاحب حسن را جوانان متمول به نکاح خود درمی‌آوردند و مهریه‌ای را که به آنان می‌دادند به موجب قانون آن زمان در صندوق اعانه می‌ریختند و آن وجوه به مصرف جهیزیه دختران زشت و بدسینما می‌رسید که به واسطه جهیز و ثروت آنان را خواستگار شوند، ببینید تا چه درجه قانون مساوات و قواعد مشروطیت در آن‌ها جاری بوده است».^۶

۱. بعضی از علما حکم ارتداد و کفر دهخدا را صادر کردند. صوراسرافیل سال اول شماره ۱۴ سرمقاله ص ۴

۲. عالیحضرتا... بدون درنگ و تأمل امر و مقرر فرمایید که هیئت وزرا با جدّ و جهد تمام تا آخرین نقطه معنی مشروطیت را منظور دارد. صوراسرافیل سال اول شماره ۲. عنوان مقاله «دو پادشاه در اقلیمی نگنجد» ص ۳ و یا صوراسرافیل... یک بار نوشته بوده که از ایالات و ملل متنوعه باید وکیل گرفته می‌شد. مجلس و انتخابات، اتحادیه ص ۵۴.

۳. به روایتی پادشاهی همای سی سال بود، لقب همای را فردوسی چهارزاد و طبری، شهرزاد نوشته‌اند. همای بعد از مرگ بهمن به تخت نشست: ایران در عهد باستان، دکتر محمد جواد مشکور، چاپ دوم تهران ۱۳۴۷، ص ۱۰۱

۴. روزنامه صوراسرافیل، شماره ۱ تهران ۱۲۷۶، نام مقاله: مسئولیت قلم، ص ۶

۵. همان ص ۶

۶. مشخص نیست از چه منبعی استفاده شده است.

توجه به مسائل زنان و دفاع از حقوق و رفع تبعیض از زنان از اولین شماره^۱ این روزنامه تا آخرین شماره^۲ آن مشهود است. حمایت از زنان فقیر و آسیب پذیر را جزء وظایف حکومت می داند و با تأکید و تکرار مسائل مربوط به زنان، زن را مترادف وطن داری قداست داده است.^۳

در تمام دوران حکومت قاجار سنتی به نام فروش حکومت ایالات وجود داشت و حکام خریدار این ایالات از رعایا مالیات دریافت می کردند که در صورت عدم تمکین به خواست حکام، رعایا باید دختران خود را واگذار می کردند که آن دختران نیز برای فروش به ترکمان های آن سوی مرزها در نظر گرفته می شدند. موضوع فوق موجب تأثر دهخدا شد و به صورت نوشتاری تحت نام ادبیات چنین گفته که کنسرت ایرانی که دختران قوچان در قهوه خانه آواز «کافه شانتان» تفلیس^۴ «به خواهش روس ها و ترکمن ها به وزن تصنیف» ای خدا لیلی یار ما نیست» داده اند.^۵

دخترها هم آواز

بزرگان جملگی مست غرورند	خدا کسی فکر ما نیست
ز انصاف و مروت سخت دورند	خدا کسی فکر ما نیست
رعیت بی سواد و گنگ و کورند	خدا کسی فکر ما نیست

در این جا از زبان دختران شکوه و ناله می کند و به ظلم و ستم و بی سواد

۱. ای مادران و خواهران داغ دیده، ای تازه عروسانی که شوهران شما را در مقابل چشمانتان به خون کشیده اند... ضجه مکشید ناله مکنید. صور اسرافیل سال اول، ش ۱۰ ص ۸.

۲. ... مگر این برادران دینی شما نیستند، مگر زنان آنها خواهران شما نیستند... چگونه به اسیری خواهرانتان و قتل برادرانتان راضی می شوید. صور اسرافیل سال دوم، ش ۳ به نقل از ناله ملت، چاپ تبریز

۳. این تبدیل زن به استعاره ای از وطن چنان توانایی در اندیشه سیاسی مشروطه خواهان یافته بود که از آصف الدوله که فقط اتهام رایج علیه او دختر فروشی بود به عنوان وطن فروش یاد می شد «تلقى قدما از وطن» محمدرضا شفیعی کدکنی الفبا ۱۰۲۶

۴. برخی از این دختران در مهمان خانه های تفلیس (گرجستان) کار می کردند. حبل المتین ش ۴۱، ۱۲ سال ۱۳۳۲ صص ۱۲ و ۱۳

۵. روزنامه صور اسرافیل سال اول، ش ۴، ص ۸ موضوع چرند و پرند «ادبیات»

رعیت اعتراض دارد.

این اشعارگونه ادامه پیدا می‌کند با این موضوع که حاکمان زورگو دختران را از خانواده‌شان جدا می‌کنند.

زخویش و اقربا ما را جدا کرد
خدا کسی فکر ما نیست
در دنباله به عشق این دختران به سرزمین ایران و وطن پرستی آنان اشاره می‌کند:
گر از کوی وطن مهجور ماندیم نه پنداری از عشقش دور ماندیم
سپس دختر دوازده ساله تنها تک‌خوانی می‌کند و نوید خبری خوش از ایران را
به دیگران می‌دهد:

نسیم از کوی ما آورده بویی خدا کسی فکر ما نیست
چه بویی دلکش آن هم از چه کویی خدا کسی فکر ما نیست
این خبر که دختران از آن یاد می‌کنند، همان مجلس شورا^۱ بود که مدتی از
تشکیل آن گذشته بود و خبر آن به سراسر کشور رسیده بود.^۲

دختر دوازده ساله تک‌خوان دلش می‌خواهد که پیام درد و رنجش را کسی به
مجلس ببرد و صاحب‌منصبان از حال او مطلع شوند.

که خواهد برد تا مجلس پیام
چرا شد محو از یاد تو نامم
خدا کسی فکر ما نیست
خدا کسی فکر ما نیست^۳

۱. تشکیل مجلس شورای ملی ۱۲۸۴ ش - ۱۳۲۴ ق.

۲. دختران نوری قوچان را مژده باد که دیگر به ارامنه عشق‌آباد فروخته نمی‌شوند. شیخ یمن
معلم (مکتوب از شیراز) مجلس ۱ - ۶۲ سال ۱۵ صفر ۱۳۲۵

۳. قسمتی از شعر به عنوان نمونه:

دخترها هم آواز

نسیم بوی ما بس جان‌فزا بود	خدا کسی فکر ما نیست
هوايش روح‌بخش و غم‌زدا بود	خدا کسی فکر ما نیست
ولی دردا که هجرش در قفا بود	خدا کسی فکر ما نیست
هفده و هجده و نوزده و بیست	خدا کسی فکر ما نیست
مگر مردان ما را خواب برده	خدا کسی فکر ما نیست
غیوران وطن را آب برده	خدا کسی فکر ما نیست
که اغیار آب از احباب برده	خدا کسی فکر ما نیست
هفده و هجده و نوزده و بیست	خدا کسی فکر ما نیست

دهخدا با به تصویر کشیدن این غم نامه به نکات بسیار مهمی اشاره می‌کند: انتخاب سن برای این دختر که دوازده ساله است، نشان از توجه دهخدا به سرنوشت این گونه دختران کم سن و سالی دارد که مورد نظر خریداران دختران است.^۱ این که دختران بی‌گناه ایران ابزار و وسیله عیش و نوش مردان بی‌بندوبار عیاش در کشوری بیگانه بودند و در زجر روحی و جسمی به سر می‌بردند. توجه به امضا در آخر این شعرگونه که «جغد»^۲ نوشته شده و در فرهنگ ما نشان از شومی و بدشگونی دارد، قابل تأمل است. در دنباله دهخدا می‌خواهد مسببین این جنایات را به ملت معرفی کند، بدین جهت از زبان مردان عیاش، از آصف‌الدوله^۳ حاکم خراسان و دیگر مسببین این جنایات تشکر می‌کند و شادی و رضایت مردان بیگانه را بیان می‌کند:

تماشاچیان به هیئت اجتماع^۴

هورا هورا هورا

اسلاوا گراتسی و زنیم دویت سام یرسی^۵

اسلاوا آصف‌الدوله!!^۶

۱. گفته می‌شود که بعضی از این دختران سه ساله بوده‌اند. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام کرمانی، بخش دوم جلد چهارم ص ۹۱. روزنامه ماورای بحر خضر (چنین در اصل) شماره ۱۲. شاهد حال است، شما را به خدا تصور بنمایید، دختر کوچک سه ساله ایرانی از پدر و مادر و اقربا و وطن جدا و به دست ترکمان‌ها که زبان هم نمی‌دانند افتاده چه حالت خواهد داشت. حکایت دختران قوچان، افسانه نجم‌آبادی، روشنگران ص ۴.

۲. مرغی است به نحوست و نامبارکی مشهور. بوهان قاطع

۳. شهاب‌الملک، حاجی غلام‌رضا خان پسر حاج حسین خان شهاب‌الملک چاپارچی باشی بود و در ۱۲۹۱ به این لقب و بعدها به آصف‌الدوله ملقب شد. در ۱۲۹۲ حاکم کرمانشاه، در ۱۲۹۹ حاکم مازندران، در ۱۳۱۳ پیشکار خراسان و در ۱۳۱۷ احضار شد. در ۱۳۲۰ به حکومت فارس رسید، در ۱۳۲۲ مجدداً به حکومت خراسان رسید. بعد از کودتای محمدعلی شاه به حکومت فارس رسید و بعد از فتح تهران معزول شد و طولی نکشید که درگذشت. مجله یغما سال ۱۶، مقاله آصف‌الدوله به قلم: حسین سعادت نوری فرماندهان کرمان، شیخ یحیی احمدی، به تصحیح: دکتر باستانی پاریزی، سال طبع ۱۳۶۲، مؤسسه انتشارات دانش، چاپ سوم، ص ۱۲۵.

۴. صور اسرافیل، سال اول، شماره ۴، ص ۸، چزندو پرند (ادبیات) کنسرت ایرانی که دختران ایرانی داده‌اند.

۵. زنده باد آزادی، همه متحد شوید همه ایرانی‌ها

۶. زنده باد آصف‌الدوله

اسلاوا مینسترنست و ویرسی!!^۱

یاشاسون ایران گوزل قزلاری!!^۲

یاشاسون آصف الدوله!!^۳

یاشاسون ملت وزیرلری!!^۴

صور اسرافیل از مظالمی که حکام و فرمانروایان ولایات درباره زنان روا می‌دارند یاد می‌کند و آن‌ها را در روزنامه خود منتشر می‌کند. از جمله در ۱۵ رمضان ۱۳۲۵ ق مکتوبی از فارس به روزنامه می‌رسد که دو قسمتی از آن از پسران قوام^۵ شکایت شده است: «بدن دو نفر زن را برای ابراز پول داغ کردند و هزار و پانصد نفر زن و مرد دیهات کربال^۶ گدایی می‌کنند. زیرا پسران قوام تمام اموال آن‌ها را به غارت برده‌اند.^۷

در این دوران زنان بیشترین آسیب را از منازعات و شورش‌های قومی و اختلاف‌های سیاسی دیده‌اند، از آن جمله ارسال مکتوبی از ناحیه کلیایی کرمانشاه است که حکایت دارد از: «محمدخان چناری پسر عباس خان، مست طافح با سی هزار سوار به خیال دختر باکره فرخنده خانم (زوجه میرزا سیدحسین) که از محترمات است به قریه (بلاغ) ملکی او رفته محمدعلی خان برادر آن دختر فرار کرد و آن بی‌ناموس شقی و همراهانش هرچه خواستند کردند!

و آن دیه را به کلی خراب و غارت نمودند! آن خانم بیچاره هم الان در همدان بستری و مشغول معالجه است.^۸

از خلخال هم گزارش آمد که یکصد و پنجاه نفر زن در یک شب گرفتار چهل هزار ایل «قولادلو» و «اشترانلو» بودند و صبح صبح فقط برای چهار نفر از آن‌ها نیمه

۱. زنده باد وزیر ملت ما ۲. زنده باد دختران قشنگ ایرانی

۳. زنده باد آصف الدوله ۴. زنده باد وزیر ملت ما

۵. میرزا علی محمد خان قوام یا قوام‌الملک حاکم شیراز بود. در آغاز مشروطیت خبر رسید که قوام‌الملک مانع آمدن وکلای شیراز است، به همین دلیل معزول شد. مجلس و انتخابات منصوره اتحادیه صص ۳۲ و ۱۰۳

۶. از دهات اطراف مرودشت (فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد ۵)

۷. صوراسرافیل شماره ۱۹ سال ۱۲۷۶ ش تهران، عنوان: مکتوب فارس ص ۶

۸. صوراسرافیل سال اول شماره ۲۸، تهران، عنوان مقاله: مکتوب از کرمانشاه، ص ۶

جانی مانده بود که لخت و عریان به سمت قریه‌های خود باز می‌گشتند.^۱
 واگذاری شهر به قزاقان و رفتن محمدعلی‌شاه به باغ شاه باعث شد تا زنان
 بیشترین آسیب را تحمل کنند.^۲
 به نوشته دهخدا^۳: یک طرف درشکه‌ها و کالسکه‌ها به سرعت برق در حرکت و
 اطفال صغیر و پیرمردان و زنان را زیر پا می‌گیرد، یک طرف بچه‌های معصوم مانند
 مرغی از مدرسه‌های خود بیرون آمده و ملجأ و دامن مادر خود را می‌طلبیدند، یک
 سمت زن‌های بدبخت به تجسس از اولاد و برادر و شوهران خود تقریباً عریان از
 خانه بیرون آمده ضجه می‌کشیدند.^۴

جدای از مشکلات، معضلات و ظلم‌هایی که بر زنان رفته نمونه‌هایی از کارکرد
 مثبت زنان هم در روزنامه دیده می‌شود. به عنوان نمونه: «در روز ۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵
 که روز مجمع عمومی انجمن محترم اتحادیه آذربایجان بود، لایحه جانکاه
 رقت‌انگیز زوجه انوشه روان ارباب فریدون پارسى^۵ مقتول بی‌گناه را که به انجمن
 نوشته بود خوانده شد و تمام اهل جامع که قریب هزار نفر بودند به گریه آورد تا از
 حجاج اسلام فتوای جزای پنج نفر مقصر معلوم الحال را کتباً دریافت نموده...

«مقاله یکی از مخدرات وطن دوست» یکی دیگر از این موارد است که از آگاهی
 و بیداری مردم ایران یاد کرده است: «... بحمدالله باز بیدار شدیم،... کسی که از خواب
 چندین هزار ساله بیدار شده دوباره ممکن نیست به خواب برود... اکنون اغلب مردم
 از غنی و فقیر، کبیر و صغیر با مجلس مقدس شورای اسلامی همراه و با تمام برادران
 و خواهران وطن هم‌زبان شده‌اند». و در باب همراهان مستبدین هم چنین آورده

۱. صور اسرافیل، سال اول شماره ۳۰، تهران، عنوان مقاله: چرند و پرند، ص ۸
۲. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک‌زاده، مهدی، تهران ۱۳۶۳، انتشارات علمی، چاپ دوم، جلد سوم، ص ۵۶۹
۳. صور اسرافیل شماره ۳۱ سال اول، تهران ۱۲۲۷، عنوان مقاله: بلای ناگهان، ص ۲
۴. تاریخ انقلاب مشروطیت، همان، جلد سوم، چاپ دوم، ص ۶۵۷
۵. مجلل السلطان که یکی از نزدیکان محمدعلی‌شاه بود به دستکاری چند نفر از اشرار شب به خانه فریدون پارسى که یکی از تجار مشروطه‌خواه زرتشتی بود رفته آن مرد بی‌گناه را در پهلوی عیالش کشتند. تاریخ انقلاب مشروطیت، مهدی ملک‌زاده، جلد سوم، چاپ دوم، ص ۱۵۵

که: «مثلاً دربارهٔ شیخ فضل الله^۱ همه می دانید که مشارالیه چه فتنه ها که به پا کرده است و تا چه اندازه مردم را پریشان خاطر نموده... انصاف می خواهم آیا شیخ مذکور پیشوای دین اسلام است؟ اگر می گویند پیشوای دین اسلام است. پس چه شد که آقایان حجج اسلام آقای آقا سید عبدالله و آقای آقامیرزا سید محمد دام بقائهما، پیشوای دین مبین نیستند!» سپس ادامه می دهد «... افسوس می خورم که چرا مرد نیستم تا بگویم آن چیزها که می دانم، بکنم آن چه می خواهم» و تا آخرین قطرهٔ خون خود را در راه وطن بریزم... «یکی از نسوان جان نثار وطن» مشخص نیست به چه دلیل نویسندهٔ مقاله اسم و مشخصات نداده است.

دهخدا در مواردی الگوهای مناسب به زنان ارائه می کند و پیرو آن راهکارهایی برای بهبود وضع زنان ارائه می دهد. اکثر اوقات مطالب بسیار مهم و جدی و مسائل سیاسی مطرح را به زبان طنز بیان می کند. زیرا گروه های قدرت مدار و بعضی از علما تحمل طرح مسأله زنان را نداشتند؛ بدین سبب دهخدا زیرکانه مسائل مربوط به زنان را در بخش چرند و پرند مطرح می کند.

گاهی با بیان مسائل جدی و واقعی به سوی مسائل طنز می رود.

در چرند و پرند شماره ۳۱ از سیاستمداران کهنه کار و همیشه در صحنه چنین انتقاد کرده است: ناپلئون می گوید: «برای تربیت پسرهای خوب ناچاریم مادرهای خوب تربیت کنیم». بعد از ذکر این الگوی غربی، بلافاصله حدیثی از پیامبر اکرم (ص) را می آورد و یک الگوی اسلامی را ارائه می دهد: «الجنة تحت اقدام امهات»؛ «بهشت زیر پای مادران است» و در ادامه می نویسد: «از بدیهیات اولیه است که اخلاق، عادات و عقاید مادر در تمام طول عمر اولاد دخیل است. یعنی هر عادت و خلق و عقیده که در طفولیت از مادر به طفل سرایت کرد در تمام مدت عمر اصل و مبنای اعمال، افعال و حرکات اوست.» و قصد خود را از این مصادیق چنین بیان می کند: «من مدت ها بود که می گفتم بیینی با این همه اصرار انبیا و حکما و مردم بزرگ دنیا به تربیت زن ها، چه علتی دارد که زن های ما چندین دفعه جمع شده و

۱. شیخ فضل الله نوری از علمای طراز اول در عصر مشروطیت

عریضه‌ها به مجلس شورا و هیئت وزرا عرض کرده و با کمال عجز و الحاح اجازه تشکیل مدرسه به طرز جدید و تربیت انجمن نسوان خواستند و هر دفعه وکلا و وزرای ما گذشته از اینکه همراهی نکردند، ضدیت نمودند.^۱ در ادامه به طنز می‌گویند: «در این باب خیلی فکرها کرده‌ام، خیلی به دره‌گودالها رفته‌ام و درآمده‌ام، عاقبت فهمیدم همه این‌ها برای این است که زنهای ایران یعنی مادرهای ما اعتقاد کاملی به دیزی از کار درآمده دارند... من جداً می‌گویم اگر همه خانم‌های علم‌دوست و آقایان ترقی‌طلب ایرانی هزار علت برای ضدیت وزرا و وکلا در کار مدرسه و انجمن زن‌ها ذکر کنند، من یک نفر معتقدم که جهت اصلی آن همان اعتقاد کامل است که مادرهای ما به دیزی از کار درآمده دارند... و ما نیز اعتقاد کامل به آدم‌های با استخوان داریم... و اصل خرابی مملکت و بدبختی اهل ایران همان اعتقاد کامل است که زن‌های ما به دیزی از کار درآمده دارند، اگر خانم‌ها و آقایان مملکت واقعاً طالب اصلاح هستند باید... زنان هر چه دیزی دارند بشکنند. والا وزرای ما خوب می‌دانند که اگر خانم‌های ایرانی دور هم جمع شوند، مدرسه باز کنند، انجمن داشته باشند، تعلیم و تربیت بشوند کم‌کم خواهند فهمید که دیزی‌های پاک و پاکیزه بهتر از دیزی‌هایی است که دو انگشت دود در پشت و یک وجب چربی سی و پنج ساله در در و دیوارش باشد. بی‌شبهه وقتی که این عقیده از مادرها سلب شد، پسرها هم بعدها به آدم با استخوان اعتقاد پیدا نکرده و مثل تقی‌زاده پاشان را توی یک کفش می‌کنند و می‌گویند: تا به کی باید وزرا و رجال و اولیای امور از میان یک عده معین معدود انتخاب شوند.^۲

اختصاص اخبار خارجه^۳ روزنامه به درج اخبار مبارزات زنان انگلیس برای کسب حق وکالت زنان در پارلمان و وزارت، نشان از دغدغه‌های فکری دهخدا نسبت به کسب حقوق زنان در زمینه‌های مختلف دارد:

۱. شیخ فضل‌الله نوری فتوا داد که تأسیس مدارس دختران مخالف شرع اسلام است: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران جلد سوم، چاپ دوم، ص ۵۹۹.

۲. صور اسرافیل، شماره ۳۱، سال اول، عنوان مقاله: چرند و پرند، ص ۸.

۳. روزنامه ارشاد، شماره ۸، سال دوم.

«نسون در اطراف خانه رئیس الوزرای دولت انگلیس ازدحام کرده و به زور می خواستند داخل خانه او شوند ولی اجزای نظمیه مانع شدند در همان روز هیئت وزرا در دربار در آن خصوص یعنی داخل شدن زنان به پارلمان و حق وکالت و وزارت داشتن آنان گفتگوی زیادی نموده اند و مستر «آسکیت» وزیر مالیه تصویب نموده، وقتی که از دربار خارج شد، خانم های مزبور به کالسکه او حمله برده تا توانستند او را زده اند. آخر الامر پلیس ها نجاتش دادند. دهخدا یا بیان این خبر به زنان راه های پیگیری و مبارزه برای رسیدن به حقوق شان را نشان می دهد.

جای دیگر آمده که وقتی گروهی از مستبدین در مدرسه مروی تحصن کردند و از روسیه کمک می گرفتند^۱، از زنان برای کمک به متحصنین استفاده می کردند: برای گول زدن اجتماع به سرداری گوهر خماری معروف که یک عمر در افواج خدمت کرده، سی چهل نفر زن و دختر را با چارقه های سبز دستورالعمل داده بودند که روی جزوه قرآن نان بگذارند و در انتظار مردم گریه کنان به جهت شکم های تخمه کرده آن ها به مدرسه بیاورند.

تعدادی از شماره های روزنامه صوراسرافیل به استنطاق و اقاریر میرزا محمد رضا کرمانی اختصاص دارد و می توان دیدگاه مردم آن زمان به خصوص مذهب یون به زن را دریافت. دیدگاهی که دهخدا با آن مخالف بود و کوشش می کرد آن دیدگاه را تغییر دهد. مجموعه سؤالات و جواب های بین میرزا رضای کرمانی و مستنطقین در باب طرز تفکر و تلقی جامعه از زن را در لابلای این مکالمات می توان جستجو کرد. در صورت استنطاق میرزا رضای کرمانی می نویسد: رعیت فقیر اسیر و بیچاره را مجبور می کنند که یک مرد، زن منحصر به فرد خود را از روی اضطرار طلاق بدهد و خودشان صد تا صد تا زن می گیرند^۲.

س: حقیقتاً اطلاع ندارید که طپانچه چه شد؟ می گویند در آن میان زنی بود، طپانچه را او ربوده، برد.

ج: خیر، زنی در آن میان نبود و این ها مزخرفات است، پس ایران ما یکباره

۱. تاریخ انقلاب مشروطه ایران، ملک زاده، مهدی، جلد سوم، ص ۴۸۳

۲. روزنامه صوراسرافیل، شماره ۹، ص ۷، عنوان مقاله: صورت استنطاق با محمد میرزا کرمانی

(نهیلیست)^۱ شده‌اند که میان آن‌ها این‌طور زن‌های شیردل پیدا شوند.

- برای میرزا رضای کرمانی قابل تصور نیست که زنی کاری را تند و سریع و حساب شده انجام دهد -

س: راست است که این کلفت‌های اندرون با تو متحد بودند و به تو خبر می‌دادند؟

ج: اینها چه حرفی است! آن‌ها چه قابل هستند که به من خبر بدهند.^۲
سپس از زن میرزا استنطاق می‌شود که نشان از عدم آگاهی زن از اقدامات شوهرش دارد.

- هرچند که تا امروز نیز چنین امری بسیار عادی قلمداد می‌شود -

س: در این مدت که تو در حضرت عبدالعظیم ماندی با تو چه صحبت کرد؟
ج: صحبتی که صحبت باشد به میان نیامد، همین قدر حرفی که با من می‌زد، می‌گفت در این مدت چه خوردید و چه کردید. از این قبیل صحبت‌ها بود، مخصوصاً کار و اسرار خودش را پنهان می‌کرد.^۳

با الهام از نشریات غرب، دهخدا یک نکته خواندنی تحت عنوان «سالنامه»^۴ مطرح می‌کند: «در همه دنیا رسم است سال که به آخر رسید وقایع عمده آن سال را بعضی‌ها در یک کتاب نوشته انتشار می‌دهند ما هم می‌خواستیم وقایع عمده سال گذشته را مفصلاً بنویسیم و انتشار دهیم: «و هم در این سال زن‌های انگلیس در باب تحصیل حقوق سیاسیه خود اقدامات مجدانه به عمل آوردند، اجتماعات بزرگ تشکیل داده قسمت عمده جراید و نطق خطبا را مشغول خود کردند و برای حقانیت خود مقالات و کتاب‌های متعدد نوشتند، و زن ملا محمد روضه‌خوان یک شب در قزوین دید که ساعت دو شد و بچه‌ها گریه می‌کنند شام می‌خواهند خودش هم خوابش می‌آمد مردکه مهمان شوهرش هم مثل قیر به زمین چسبیده نمی‌رود که

۱. همان، شماره ۱۰، ص ۲، عنوان مقاله: صورت استنطاق با محمد میرزا کرمانی

۲. همان، شماره ۱۰، ص ۸، عنوان مقاله: صورت تقریرات میرزا رضای کرمانی

۳. همان، شماره ۱۱، ص ۴، عنوان مقاله: صورت تقریرات همسر میرزا رضای کرمانی

۴. همان، شماره ۲۶، ص ۶ عنوان مقاله: چرند و پرند

نمی‌رود. از این جهت سر یکی از بچه‌هایش را روی زانوییش گذاشته یک شپش به قدر یک لپه پیدا کرد و پاورچین پاورچین آمد دم اطاق مردانه و انداخت توی کفش مهمان، مهمان مثل اسپندی که روی آتش بریزند همان وقت از جا جسته و هر چقدر ملا محمد اصرار کرد صبر کنید یک قلیان بکشید نشد. مهمان رفت و ضعیفه فاصله ده دقیقه دیزی را خالی کرد و باز بیوک آقا نایب الحکومه «آستارا» شب سوم پسر دایی اش به زنش گفته بود دگمه پیراهن من افتاده بدوز. ضعیفه جواب داده بود که خوب نیست رگ و ریشه به هم وصل می‌شود، بیوک آقا گفته بود رگ و ریشه چطور به هم وصل می‌شود.

جواب گفته بود مرگ و میر توی ما می‌افتد، مرده گفته بود این حرف‌ها چه چیز است! بد از خدا نرسد به تو می‌گویم بدوز. چه درد سر، از ضعیفه انکار از مرده اصرار آخرش دوخته بود. از آن روز به بعد حالا هی آدم است که ازشان می‌میرد. دهخدا در این مقایسه برای این که اهمیت موضوع را نشان دهد، حتی یک نقطه بین اخبار زنان انگلیس که احقاق حقوق سیاسی می‌کنند و زن ملا محمد و زن نایب الحکومه آستارا فاصله نمی‌گذارد و عقب ماندگی زن ایرانی را گوشزد می‌کند. در جامعه‌ای که اکثریت آن بی سواد هستند، مسائل زنان نیز در حاشیه مطرح می‌شود. آن‌هم به طنز، زیرا جامعه، حکومت و برخی از علما طرح مسأله زنان را نمی‌پذیرفتند.

در این جامعه زدن زن امری عادی بود. چنان‌که در نوشته‌های روزنامه از برخورد نادرست مردانی یاد شده است که دارای عادت زشت کتک زدن زنان‌شان بوده‌اند: «گفتم چیزی نیست، مشهدی رضا علی زنش را کتک می‌زند و بچه‌هایش گریه می‌کنند.»^۱ «یا در صفحه ۷ شماره ۲۷ دهخدا نوشته است: «همه کس این را می‌داند که میان ما زن را با اسم خودش صدا کردن عیب است. نه هم چو عیب کوچک، خیلی هم عیب بزرگ. واقعاً هم چه معنی دارد آدم اسم زنش را ببرد، تا زن اولاد ندارد آدم می‌گوید: اوهوی!!! وقتی هم بچه دار شد اسم بچه‌اش را صدا می‌زند. مثلاً ابول، فاطمی، رقی و غیره. زن هم می‌گوید: هان! آن وقت آدم حرفش را می‌زند،

تمام شد و رفت و گرنه زن را با اسم صدا کردن محض غلط است.»

در یکی از قصه‌های خیالی دهخدا در چرند و پرند می‌توانیم بیشترین شناخت را از زوایای وجود زن از نگاه دهخدا در این دوران به دست آوریم: «ای کبلادخو، خدا همه بچه‌های همه مسلمانان را از چشم بد محافظت کند، خدا این یک دانه را هم به من زیاد نیند، ای کبلایی بعد از بیست تا بچه که در گور کردم اول و آخر همین یکی را دارم آن هم باباقوری شده‌ها چشم حسودشان بر نمی‌دارد به من ببینند، دیشب بچه‌ام چاق و سلامت توی کوچه و رجه و روجه می‌کرد، پشت کالسکه سوار می‌شد، برای فرنگی‌ها شعر و غزل می‌خواند، یکی از اقوام و خویش‌های باباش که الهی چشم حسودش درآد دیشب خانه ما مهمان بود. صبح یکی به دو چشم‌های بچم روی هم افتاد. یک چیزی هم پای چشمش درآمد. خاله‌اش می‌گوید چه می‌دانم بی ادبیست... سلام درآورده، هی به من سرزنش می‌کند که چرا سروپای برهنه توی این آفتاب‌های گرم بچه را ول می‌کنی توی خیابان‌ها. آخر چه کنم الهی هیچ سفره یک دانه نباشد چه کارش کنم. یکی یکدانه، اسمش با خودش است خل و دیوانه است در هر صورت الان چهار روز آژگار است که نه شب دارم نه روز، همه هم بازی‌هایش صبح و شب به کالسکه سنگ می‌پراند، تیغ بی ادبی می‌شود، گلاب به رویتان زیر دم خر می‌گذارند... حسن من توی خانه ور دلم افتاده هر چه دوا درمان از دستم برآمده کردم، روز به روز بدتر می‌شود که بهتر نمی‌شود. می‌گویند ببر پیش این دکتر مکرها، من میگم مرده‌شور خودشان را ببرد با دواهاشان. من این چیزها را بلد نیستم من بچم را از تو می‌خواهم امروز این جا فردا قیامت، خدا کور و کچل‌های تو را هم از چشم بد محافظت کند. خدا شما پیرمردها را از ما نگیرد^۱.

کمینه اسیرالجوال

زن قصه دارای باورهای غلطی است و از تربیت فرزند چیزی نمی‌داند، با نظافت و بهداشت آشنایی ندارد، او بهداشت باروری را نمی‌شناسد، در نتیجه بیست فرزند را به دنیا آورده. او الگوهای غلط از یک فرزند دارد مثل: پشت درشکه سوار شدن یا سنگ‌پرانی و تیغ گذاشتن... او خود را کم می‌بیند به همین جهت خود را

کمینه معرفی می‌کند. جواب‌هایی را نیز که انتظار دارد بشنود همه حکایت از فقر فرهنگی او دارد.

همچنین از دیدگاه دهخدا زن این دوران از این‌که همسرش پولدار شود می‌ترسد، زیرا معتقد است اگر شلووار مرد دو تا شد فکر زن نو می‌افتد. از این جهت اموال شوهر را حیف و میل می‌کند و زنان همسایه را مهمان و مواد غذایی را مصرف می‌کند. در این قضیه کودک برای او حکم جاسوس را دارد، او را کتک می‌زند و گاز می‌گیرد.

قسمتی از این قصه: «هنوز آقام پاش سر کوچه نرسیده بود که می‌رفت سر پشت بام و زن‌های همسایه را صدا می‌کرد: خاله رباب هو... ابجی رقیه هو... ننه فاطمی هو... و آن وقت یک دفعه می‌دیدم اطاق پر می‌شد از خواهرخوانده‌های منم. آن وقت منم فوراً سماور را آتش می‌کرد آب قلیان را هم می‌ریخت می‌نشست با آن‌ها درد دل می‌کرد. مقصود از این کار دو چیز بود یکی خوش‌گذرانی و دیگری آب بستن به مال خدایا امروز بابام که شلوارش دوتا نشود... و منم به من می‌گفت: هان ورپریده گوش‌هات را درست باز کن اگر گفתי همسایه‌ها آمده بودند این جا گوشت‌های تنت را با دندان تیکه تیکه می‌کنم».

در جایی دیگر فقر اقتصادی جامعه به‌خصوص بین زنان ذکر شده است. در مطلبی با عنوان ادبیات: روسا و ملت. شعری از زبان مادری که فرزند کوچک و گرسنه‌ای دارد که در اثر نرسیدن غذا می‌میرد. می‌نویسد:

خاک بر سرم بچم به هوش آمده بخواب ننه یکسر و دو گوش آمده
گریه نکن لولو می‌آید می‌خوره گریه می‌آد بزیزی را می‌بره
و به زبان بچه گرسنه:

از گشنگی ننه دارم جون می‌دم گریه نکن فردا بهت نون می‌دم
و بالاخره:

آخ تنش بیا ببین سرد شده رنگش چرا خاک ب سرم زرد شده^۲

سپس مقایسه‌ای بین پیشرفت غربی‌ها در علوم پزشکی و بعضی زنان جاهل خرافی انجام می‌دهد: «دکتر ژرژ بو در اتازونی ماشینی اختراع کرد که به توسط آن حیات اشخاص غریق و سرمازده و مسمومین را برمی گرداند و در کاشان زن همسایه دست راست از روی بام داد زد:

ننه حسنی؟ ننه حسن جواب داد چیه، گفت عمو حوسانی چطونه؟ گفت خاک تو سرم کنن تمونه. گفت چطور تمونه؟ گفت دندوناش کلوچه، چشماش به طاقه، گفت یه قده تربت تو حلقش کن. گفت میگم تمونه، گفت نگو، نگو... مگه جو دس من و توه؟ جو دست حساین مظلومه».

از ظاهرسازی و پنهان‌کاری و ریاکاری نیز نشانه‌هایی ذکر می‌کند: «ای کبلایی دیشب عروسی رقی من بود. جوان‌ها مطرب مردانه و زن‌ها هم برای خودشان رقص زنانه داشتند. گاه گاهی عوض دکش می‌کردیم. یعنی مطرب‌های زنانه می‌آمدند بیرون، مطرب‌های مردانه را می‌فرستادیم اندرون».

گاهی روزنامه صوراسرافیل در حقوق زنان از روزنامه‌های دیگر با قید منبع مطالبی را درج می‌کند. در مورد عقاید فرقه اجتماعیون و انقلابیون به نقل از روزنامه ارشاد می‌نویسد: «همه آزاد و برابر و برادرند، دین، نژاد، شوهر، زن تفاوتی ندارند»^۱. که البته تأثیر این اندیشه‌ها به خاطر نزدیکی مرزها، بر مردم ایران بدیهی است».

در انتها، روزنامه صوراسرافیل گاهی اعلانات و آگهی‌هایی در ارتباط با زنان نیز داشت:

اعلان: کتاب‌های زیر به تازگی به طبع رسیده در کتابخانه‌های تربیت و شمس‌العماره و اداره صوراسرافیل و برای فروش موجود است:

۱. تربیت نسوان: ترجمه و نگارش جناب میرزا یوسف اعتصام‌الملک. سه قران.^۳

۲. تربیت البنات: حروفی مصور ترجمه وظایف خانه‌داری و امور تربیتی

۱. روزنامه صوراسرافیل، سال اول، شماره ۳۰، ص ۷، عنوان مقاله: چرند و پرند

۲. همان، سال اول، شماره ۲۸، ص ۳، نقل از ارشاد

۳. همان، سال اول، شماره ۱۶، ص ۸

دختران و نسوان. شش قران.^۱

بیمارستان همت: مریض هرگاه زن باشد باید یک نفر از اقوام او همراهش باشد تا نگاهداری شود.^۲

نتیجه

با بیان دردها و مشکلات، درمان و راهکارها پیش می‌آید. دهخدا با بیانی عمیق و نازک بین و آشنا به مسائل جامعه و محقق پیگیر در امور خانواده و جامعه، آینه‌ای از وضعیت زنان در این دوران را پیش روی نسل‌های آینده می‌گذارد.

دهخدا با طرح مسائل زنان در زمینه‌های مختلف، ابعاد محرومیت‌های سیاسی و فقر فرهنگی و اقتصادی و مشکلات اجتماعی را به نمایش گذاشت و در مواردی با مقایسه با غرب که پیشرفته‌تر بودند، خواستار بهبود جامعه زنان بود.

جامعه این دوران مذهبی و سنتی بود، زن مستوره این دوران الزاماً آگاه و بالیمان و بااخلاق نبود و عیوب و مشکلات، پوشیده و مستتر بود و کمتر کسی شجاعت بیان شرایط زنان را داشت و اساساً اغلب مردم به ویژه نخبگان جامعه و حتی خود زنان در اثر ناآگاهی این باور را نداشتند که شرایط نابسامانی حاکم است تا درصدد تغییر برآیند.

منابع

۱. انقلاب مشروطه ایران، ژانت آفاری، ترجمه: رضا رضایی
۲. ایران در عهد باستان، محمد جواد مشکور، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۷
۳. برهان قاطع، تعلیقات به قلم دکتر محمد معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲
۴. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملک‌زاده، چاپ دوم، جلد سوم، انتشارات علمی

۱. همان، سال اول، شماره ۲۷، ص ۸

۲. روزنامه صوراسرافیل، سال اول، شماره ۲۴، ص ۵، عنوان مقاله: بیمارستان همت

بررسی جایگاه زن در روزنامه صور اسرافیل □ ۴۳۳

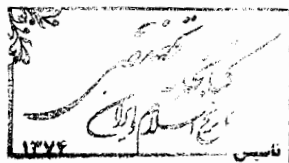
۵. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، به اهتمام: علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه - لوح ۱۳۵۷
۶. تلقی قدما از وطن، شفیعی کدکنی
۷. فرماندهان کرمان، شیخ یحیی احمدی کرمانی، به تصحیح: باستانی پاریزی، سال طبع ۱۳۶۳، مؤسسه انتشارات دانش، چاپ سوم
۸. مجلس و انتخابات، منصوره اتحادیه

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نشریات

۱. روزنامه ارشاد، سال دوم شماره ۸
۲. روزنامه صور اسرافیل، شماره‌های متعدد
۳. مجله یغما، سال ۶، مقاله آصف الدوله به قلم: سعادت نوری

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info



نگاهی به انجمن‌های زنان ارمنی تهران در تاریخ معاصر

دکتر الهام ملک‌زاده *

مقدمه

تأثیر غرب بر ایران که از ابتدای قرن سیزدهم خود را به صورت فشارهای نظامی منجر به عهدنامه‌های گلستان و ترکمان‌چای و پس از آن عهدنامه پاریس، نشان داد و جای پای دولت‌های روس و انگلیس را در این سرزمین مستحکم‌تر نمود، به همان اندازه که موجبات دخالت‌های سیاسی و اقتصادی به نفع این دو کشور را فراهم ساخت، دو راه نفوذی تسلط بر بازار اقتصادی و تماس اندیشه‌ها در قالب نهادهای جدید آموزشی، مفاهیم و آمال جدید، مشاغل تازه، ظهور طبقه جدیدی تحت عنوان روشنفکران با جهان‌بینی حاصل از تحصیلات نوین، بیشتر از گذشته شرایط را به سمت انفجاری اجتماعی و حرکتی عظیم جهت ایجاد ایرانی نوین پیش برد. شرایطی که مردان منورالفکر متأثر از آرای غربی - علی‌الخصوص روشنگری فرانسوی - تصمیم گرفتند در برابر سیاست‌های نادرست اقتصادی، اجتماعی و

*. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

سیاسی رژیم استبدادی قاجار استقامت کنند و با نگاهی تازه به آینده با هدف واحد (حکومت مرکزی)^۱ توجه داشته باشند. در این بین نقش زنان روشنفکر را نباید نادیده گرفت که هم پای مردان در برابر عناصر حکومتی ایستادگی کردند و به ویژه دردومین حرکت مشروطه خواهان طی دوران استبداد صغیر از خود جوشش و کوشش بسیار به خرج دادند. منابع و اسناد به جای مانده این دوران گواه این مدعاست که پرداختن به آن از عهده این نوشتار خارج است.

در این راستا نباید از هم وطنان ارمنی و مجاهدان روشنفکری غافل شد که به مثابه بازوی محرکه نهضت مشروطه، از جایگاهی خدشه ناپذیر برخوردارند. مسلماً در طول تاریخ معاصر ایران، نقش غیر قابل انکار ارامنه به عنوان بااهمیت ترین اقلیت قومی و دینی این مرز و بوم در تحولات حساس تاریخ قبل، بعد و در زمان انقلاب مشروطه دارای موقعیتی ویژه است. لذا حذف نام و یاد آن‌ها از جمله مجاهدانی چون پیرم، غیر قابل تصور است و به عنوان بخشی از هویت ملی ایرانی، ذکر آن‌ها دارای اهمیت ممتازی است.

این هم وطنان مسیحی که با سابقه حضوری دیرینه در سرزمین ما زندگی می‌کنند، در شهرهای مهمی چون تبریز، اصفهان، همدان، شیراز، اهواز، آبادان، مشهد، قزوین، رشت و بسیاری نقاط دیگر پراکنده‌اند و به صورت متمرکز در پایگاه‌های مهم ارمنی نشین اصفهان (جلفا)، تبریز و پس از آن در تهران از موقعیت و امکانات خاصی برخوردار بوده‌اند.

در این نوشتار، ابتدا با اشاره‌ای گذرا به چگونگی تأثیرپذیری ارامنه پیشرو انقلاب مشروطه از مفاهیم و اندیشه‌های برگرفته از اروپا، حضور و وجود زن ارمنی در قالب‌های نوین انجمن‌های زنان ارمنی تهران به عنوان آخرین مقرر مهم سکونت ارامنه در طی قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی که علی القاعده دارای عده زیادی از نیکوکارانی بوده‌اند، پرداخته می‌شود. آنان با تأسیس مراکز دینی و آموزشی، به ساخت مؤسسات خیریه، کتابخانه‌ها، موزه‌ها و همچنین تأسیس صندوق‌های گردآوری

۱. آبراهامیان، برواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه گروه مترجمان، نشر مرکز، تهران، ج. اول،

اعانات به منظور کمک به محصلین و دانشجویان نیازمند نیز مبادرت ورزیدند.^۱ از آن جمله: جمعیت خیریه نسوان ارامنه تبریز، (آذربایجان)^۲ انجمن امور خیریه آبکاریان جلفا (اصفهان)، انجمن حمایت بینوایان زنان ارامنه (جلفا)، انجمن مادران ارامنه جلفا و انجمن خیریه زنان ارامنه جلفا را می‌توان نام برد که هر یک با سابقهٔ فعالیت بسیار زیاد کماکان به اشکال مختلف به حمایت و کمک مستمندان و بی‌بضاعتان و همچنین سالمندان اشتغال دارند.^۳

روند تأسیس انجمن خیریه زنان ارمنی تهران

با این مختصر مجدداً به بحث اصلی یعنی روند حضور زنان ارمنی تهران در فعالیت‌های مدنی و خیریه دوران قاجار بازمی‌گردیم. پیش از آن لازم است مسیرهای آشنایی زنان ارمنی شناسایی شود که بر این اساس باید یادآور شویم که ارامنه از دو شاهراه قفقاز و اروپا، جزو اولین گروه‌هایی بودند که با تحولات و اندیشه‌های سیاسی غرب آشنا شدند. ضمن آن که به واسطهٔ تعلیمات کلیسایی آنان اعم از زن و مرد ملزم به داشتن سواد بودند که موجب می‌شد زودتر از سایر هم‌وطنان ایرانی خود از سطح دانش بالاتری برخوردار شوند. که با عنایت به همین موضوع می‌توان از نقاط متمایز و جنبه‌های قوت زنان ارمنی در مقایسه با زنان ایرانی، باسواد بودن آن‌ها را نام برد. به هر حال از طریق دو کانال فوق‌الذکر، ارامنه هم با اندیشه‌های سوسیال دموکراسی که بهترین موقعیت انتشار را داشتند و هم از طریق روشنفکران ارمنی مقیم اروپا با اندیشه‌های مشروطه‌خواهی برخاسته از لیبرالیسم اروپایی، آشنا شده، در نتیجه مردان سیاست‌پیشه و روشنفکر مشروطه‌خواه ارمنی همچون روشنفکران و تجددطلبان ایرانی به دو جناح چپ و

۱. لازاریان، ژانت، دانش‌نامه‌ی ایرانیان ارمنی، انتشارات هیرمند، تهران، ج. اول، ۱۳۸۲، صص.

149-100

۲. مجموعه اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، به شماره ۱۱ - ۱/۶۹۰۵۰۰۰۲۹۶، تحقیقات میدانی، مصاحبه با آقای توپوزیان، رهبر شورای خلیفه گری تبریز

۳. میناسیان، لئون، تاریخ ارمنیان جلفای اصفهان در یک صد و چهل سال اخیر، ترجمه مؤلف و محمدعلی موسوی فریدنی، انتشارات گلین، اصفهان، ج. ۱، ۱۳۸۱، صص. ۸۱-۷۹

راست تقسیم شدند که همین جناح‌بندی تأثیر زیادی بر روند استقرار مشروطه و احزاب سیاسی منبعث از آن گذاشت. ضمن آن که مسایل حقوقی و فرهنگی و در رأس آن مبحث مهم و جنجالی چون آزادی زنان را به میان آورد.^۱ در این شرایط زنان ارمنی وابسته به خانواده‌های روشنفکر مانند خواهران مسلمان خود متأثر از برادران، پدران و همسران آزادی‌خواه و متجدد خود بودند. از جناح‌بندی‌های فکری و سیاسی مذکور فارغ نبوده، در جریان فعالیت‌های خود و در رأس آن فعالیت‌های اجتماعی، تحت تأثیر افکار چپ یا راست، متمایل به اجرای اهداف جناح‌های متبوع خود شدند.

چنان‌که اشاره شد، در مبحث آزادی زنان، باید از جمله فعالان حقوق زنان، به آناهید داویدیان همسر پیرم‌خان از سران مجاهدین مشروطه اشاره نمود که به دنبال فتح تهران و ریاست همسرش در سمت پلیس تهران، با گردآوری گروهی از زنان بر ضد استقراض خارجی دست به اقداماتی زد^۲ و با تسلط به سخن‌وری سعی در جذب زنان دیگر برای جنبش زنان مبادرت ورزید.^۳ ضمن آن که بعدها در یکی از جلسات مجلس دوم شورای ملی یوسف میرزایانس نماینده آرامنه خواستار حقوق مدنی زنان شده بود.^۴

زنان ارمنی در طی این دوران با عنایت به دست یافتن به نیروی تأثیرگذاری چون سواد و توان خواندن و نوشتن، زودتر از زنان دیگر به فعالیت‌های اجتماعی وارد شده و از حضوری پررنگ‌تر برخوردار بودند. ضمن آن که با توجه به وابستگی‌های حزبی خود برای اجرای اهداف حزبی‌شان فعالیت‌های فرهنگی می‌کردند. انجمن زنان ارمنی وابسته به حزب سوسیال دموکرات هنجاک که به زبان ارمنی و براساس نمایش‌نامه‌های گریگوریکیان و با هنرمندی همسر وی

۱. آبادیان، حسین، ارمنیان و انقلاب مشروطیت ایران، مطالعات ایرانی، س. ۱، ۱۳۸۳، ص. ۴۵.

۲. آفاری، ژانت، انجمن‌های نیمه‌سری زنان در نهضت مشروطه، دکتر جواد یوسفیان، نشر بانو، تهران، ج. اول، ۱۳۷۷، ص. ۲۶.

3. Saint Nahil singh, the persian women at the parting of the ways, in the English women (London), feb ruary 1911, p. 178

۴. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۲۸ ذی‌قعدة ۱۳۲۸

استوریک یقیکیان از اولین زنان بازیگر تئاتر و خواننده‌های اپرا به‌شمار می‌رفت نمایش‌هایی اجرا می‌کردند.^۱ یا در طی سال‌های ۱۹۱۷م-۱۹۱۶م که جمعی از زنان وابسته به انجمن خیریه زنان ارمنی تهران، ابتدا برای زنان دربار، رجال قاجاری و در آخر به‌صورت عمومی به اجرای نمایشی پرداختند که این بار عواید حاصل از فروش بلیط آن را صرف مخارج مدارس ارمنی زبان و فارسی زبان کردند که در جای خود بدان اشاره می‌شود.^۲

نکته دیگر فعالیت‌های مربوط به روشن‌گری زنان نسبت به حقوق خود، صرفاً در بین زنان ارمنی مورد تشویق واقع نشد، بلکه می‌توان از یک انقلابی ارمنی به نام باغاتوف قفقازی نام برد که از جمله فعالان مشروطه‌خواه بود که با زنان وابسته به طبقات اشرافی قاجار ارتباط گرفت و سعی در آشنا کردن آن‌ها با حقوق زنان و بحث در این گونه موارد داشت.^۳

با این توضیحات می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که زنان ارمنی دچار همان وضعیت محدودکننده و مشکلات عدیده در مسائل خانوادگی و اجتماعی و فرهنگی بودند که سایر زنان ایران با آن روبرو بودند. اما جدای از یکسانی شرایط سخت جامعه، آن‌ها به واسطه توفیق در داشتن سواد، دارای موقعیتی بهتر نسبت به زنان ایرانی بودند. زنان ارمنی در مورد وضعیت حاکم بر ایران قرن سیزدهم قمری / نوزدهم میلادی، که روند نهضت استقرار حکومت قانون را موجب شده بود، از میزان درک و استنباط بیشتری در مورد شرایط موجود جهان غرب برخوردار بودند، ضمن آن که دغدغه‌هایی اضافه بر زنان ایرانی را با خود حمل می‌نمودند.

بدین معنا که در قرن نوزدهم دنیای غرب با اوج تفکرات ناسیونالیستی و استقلال‌طلبی قومیت‌های مختلفی چون ساکنان دولت‌های اتریش، مجارستان، پروس، ایتالیا و ارمنستان رو در رو بود که در این بین زنان ارمنی ساکن ایران همچون

۱. ملک‌پور، جمشید، ادبیات نمایشی در ایران، ج. ۲، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۲، ص. ۴۸.
 ۲. مامیان، نورایر، هفتادمین سالگرد تأسیس انجمن خیریه زنان ارمنی تهران، ترجمه ط. میکاییلیان، تهران، ۲۵۳۵، ص. ۱۸.
 ۳. تاج‌السلطنه، خاطرات، به کوشش: منصوره اتحادیه، سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۲، صص. ۱۰۱-۱۰۲.

مردان خود رویای ایجاد ارمنستان مستقل را در سر پرورش می دادند و حفظ هویت قومی خود را به عنوان بزرگ ترین دل مشغولی از هر موقعیتی و هر شرایطی برتر و ارجح می دانستند. در بحبوحه نهضت های ناسیونالیستی که آوازه تحرکات شان در اروپا به زنان ارمنی ایران هم رسیده بود، در راستای وظیفه قومی و دینی خود بیم از دست دادن هویت شان در کشور مسلمان و شیعه مذهبی چون ایران آن ها را وادار کرد تا دست به اقداماتی بزنند که در نوع خود از در هم پاشیدن بنیان و نهاد قوم ارمنی و خانواده های ارمنی که دارای شرایط متفاوت زیستی بودند، جلوگیری کنند. لذا این حرکت هرچند فارغ از جنبه سیاسی بود، ولی به لحاظ تربیت دینی ارامنه ساکن ایران (مانند سایر ارامنه جهان) که توجه به هم دینان فقیر خود را جزو واجبات می شمردند، از آن جا که هدف نهایی این حرکت رساندن سطح زندگانی تمام ارامنه در ایران یا بهتر گفته شود در تهران به یک موقعیت همسان بود، با این هدف که در نهایت، شرایط برای رسیدن به استقلال و اتصال به ارمنستان واحد میسر شود و به یک حرکت سیاسی تبدیل گردد. این اقدامات شاید نوعی آماده سازی جامعه ارمنی در سطوح اجتماعی مختلف برای نیل به هدف نهایی بود، هرچند که تصور تشکیل کلیسا، مدرسه، تشکیلات خاص عام المنفعه و خیریه در بین تمامی ارامنه که در نقاط مختلف دنیا پراکنده هستند به عنوان سنتی جهت حفظ دین، زبان و فرهنگ و بسط و گسترش آن به عنوان یکی از وظایف هر ارمنی شناخته شده است.^۱

بدین ترتیب پیش از استقرار حکومت مشروطه و در همان آغاز حرکت های آزادیخواهان، جمعی از زنان تحصیل کرده، متمول و خیرخواه و نیکوکار ارمنی گرد هم آمدند و با این مجموعه از عوامل مختلف انسان دوستانه، شرایط موجود اجتماعی، تفکرات روشنفکرانه و درعین حال دوراندیشانه شان به سرپرستی کاتارینه داویدخانیان همسر ماردیروس امیر تومان، دست به حرکتی جدید زدند که در نوع خود در ایران بی نظیر بود.

اولین انجمن خیریه زنان ارمنی تهران در سیزدهم اکتبر ۱۹۰۵ م/ ۱۲۸۴ ش/

۱۳۲۲ق با اهداف زیر ایجاد شد:

- ۱- کمک به افرادی که توانایی اشتغال ندارند
- ۲- کمک‌های پزشکی و دارویی به بیماران
- ۳- ایجاد اشتغال برای بیکاران
- ۴- تأمین خوراک، پوشاک، زمینه تحصیلی برای فرزندان و افرادی بضاعت و در نهایت کمک به خانواده‌ها و در رأس آن زنان ارمنی مستمندی که با این حمایت‌ها تا حدی سطح زندگانی آن‌ها ارتقا یافته، فاصله بین ارامنه فقیر و غنی را کمتر کرده در جهت همبستگی قومی و ملی آن‌ها فاصله‌ها کاهش یابد.

ادوار فعالیت‌های انجمن خیریه زنان

بدین ترتیب انجمن خیریه زنان ارمنی تهران که حدود یک صد سال از تأسیس آن می‌گذرد و با تقسیم فعالیت‌های آن در ۳ دوره زمانی تا کنون به عنوان دیرپاترین انجمن خیریه زنان در تهران به صورت کاملاً نهادینه و قانون‌مند به کار خود ادامه می‌دهد، تشکیل گردید که رئوس فعالیت ادوار مذکور را می‌توان بدین شرح آورد:

۱) دوره اول از ۱۹۰۵م تا ۱۹۲۱ میلادی که هیأت مدیره انجمن با برپایی مجالس جشن و پیک نیک، مسابقه و قرعه کشی، نمایش سیرک و جمع‌آوری هدایا به تقسیم عواید حاصله بین محصلین مدارس و افراد مستمند و یتیم پرداختند، ضمن آن‌که در بحبوحه درگیری‌های مشروطه، در قالب فعالیت‌های صلیب سرخ زنان ارمنی تهران به مداوای مجاهدان زخمی اشتغال داشته است. در طی سال‌های ۱۹۱۳م تا ۱۹۱۵م کتابخانه‌ای به منظور استفاده علاقمندان به‌طور رایگان دایر کردند. چنان‌که ذکر شد برپایی نمایش‌های متعدد از جمله کارهایی بود که انجمن خیریه زنان ارمنی تهران برای جمع‌آوری اعانات از محل فروش بلیط‌های نمایش انجام داده است.

آناهید داویدیان همسر پیرم که از جمله زنان عضو انجمن خیریه محسوب می‌شد، در سال ۱۹۱۸م/ ۱۳۳۲ق، با اهدای خانه‌ای کوچک به انجمن، موجب شد تا اولین کودکان ملی ارامنه برای استفاده عموم کودکان ارمنی بی‌بضاعت تأسیس

شود. البته در همان سال‌ها به دلیل بروز جنگ جهانی اول و مشکلات ناشی از آن، شورای ارامنه تهران به انحلال تمام انجمن‌های مستقل رأی داد و در زیر مجموعه سازمان (سازمان انجمن صلیب سرخ زنان ارمنی) تمام اعضای انجمن‌ها از جمله انجمن خیریه زنان ارمنی تهران را مأمور انجام وظایف محوله‌شان نمود.

۲) دوره دوم از ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۵ میلادی

در دوره دوم، به مدت نه سال وقفه‌ای در فعالیت‌های انجمن بروز نمود که پس از آن با توجه به نیاز زمان، دوباره در سیزدهم نوامبر ۱۹۳۰ م / ۱۳۰۸ ش، بازگشایی شد. عده زیادی از ایام و محصلان مستمند ارمنی ساکن تهران و اطراف آن تحت پوشش قرار گرفت، پوشاک و لوازم التحریرشان تأمین می‌شد. همچنین بیماران بی‌سرپرست و بی‌بضاعت از کمک‌های پزشکی، دارویی، مالی و خوراکی بهره‌مند شدند و در هنگام مرگ، هزینه کفن و دفن آن‌ها بر عهده انجمن قرار گرفت. این هزینه‌ها از حق عضویت بانوان اعضا، هدایا، اعانات و برپایی مراسم بود.^۱

از مهم‌ترین اقدامات اعضای این انجمن همچون سایر انجمن‌ها و زنان ارمنی که همانند وظیفه‌ای ملی برای آن‌ها حائز اهمیت بود، رسیدگی به وضعیت آموزش زبان ارمنی برای کودکان ارمنی بود. زیرا سیاست‌های رضاشاه پیش از سفر به ترکیه در سال ۱۳۳۴ ش / ۱۹۳۶ م، این بود که کلیه مدارس ارامنه تعطیل شود. انجمن خیریه زنان ارمنی در این شرایط علاوه بر اهتمام به امر تدریس به ایجاد کتابخانه مجهزی برای تأمین منابع مورد نیاز اقدام کرد. در سال ۱۹۵۶ م / ۱۳۳۴ ش برای پوشش دادن به سالمندان بی‌خانمان و با جمع‌آوری هدایا به تأسیس آسایشگاهی پرداختند.

۳) دوره سوم از ۱۹۷۵ م تاکنون

در دوره سوم، تأسیس سرای سالمندان، کماکان جزو برنامه‌های اساسی انجمن بود.

۱. ملکی بخشمندی، آنوشیک، دایره‌المعارف زن ایرانی، (انجمن خیریه زنان ارمنی تهران)، دفتر امور مشارکت بانوان نهاد ریاست جمهوری و بنیاد دانش نامه بزرگ فارسی، ۱۳۸۲، صص.

لذا در سال ۱۹۷۵م/۱۳۵۳ش در خیابان بهار شیراز سرای سالمندانی به نام سوسه ماریک تأسیس شد که فعالیت آن تا کنون تحت نظارت انجمن و اداره بهزیستی استان تهران با دریافت هزینه‌ای مختصر ادامه دارد. دیگری به نام گئورگ مقدس در حوالی کلیسایی به همین نام، به‌طور رایگان و با داشتن حمایت‌های پزشکی، بیماران بی‌بضاعت را تحت پوشش قرار می‌دهد که در حال حاضر حدود ۲۵ زن و مرد مسن رانگه‌داری می‌کند.^۱ این انجمن با صدور کارت بین خانواده‌های مستمند ارمنی هر دو ماه یک بار به توزیع کمک‌های نقدی و سالانه به‌صورت کمک‌های جنسی و اهدای لباس و خوراک، مایحتاج این خانواده‌ها را تأمین می‌کند. علاوه بر آن در مدارس، دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها، جوانان بی‌بضاعت ارمنی را شناسایی و نسبت به ارائه کمک هزینه تحصیلی‌شان اقدام می‌کند.^۲ ریاست این انجمن را یکی از اعضای پایه‌گذار انجمن‌هایگین (زنان)، یعنی خانم هاسمیک کاراپتیان عهده‌دار است.

انجمن خیریه زنان ارمنی تهران در آستانه یک‌صدمین سالگرد تأسیس آن در تکاپوی برپایی مجلس با شکوهی در اردیبهشت ماه ۱۳۸۴ش بود که بدین لحاظ روزهای پر مشغله‌ای را نیز پشت سر گذاشت.*

انجمن خیریه آرامنه (زنان)

به فاصله یک سال پس از تأسیس انجمن خیریه زنان ارمنی تهران - (پانزدهم آوریل ۱۹۰۶م - یکی از برجسته‌ترین و مشهورترین آرامنه ساکن قاهره به نام نوبرپاشا در این شهر انجمنی به نام انجمن خیریه آرامنه را تأسیس کرد که در مدت زمانی کوتاه در تمام کشورهای ارمنی‌نشین جهان از جمله ایران اشاعه می‌یابد. این انجمن در سال ۱۹۳۲م توسط گروهی از مردان ارمنی ساکن ایران تأسیس شد و تحت نام آخ

۱. تحقیقات میدانی، اطلاعات از دفتر انجمن خیریه زنان ارمنی

۲. همان

*. از آن‌جا که انتشار این مجموعه از زمان تهیه مقاله حاضر مدتی دیرتر انجام شده است، مسلماً افراد مسئول در انجمن‌ها جای خود را به رؤسای جدیدتر داده‌اند.

گاداخ نان یا به تعبیری گروه طرفداری از بینوایان یا سرپرستی فقرا آغاز به کار کرد. در این بین تعدادی از زنان نیز با مراجعه به محل انجمن خواستار فعالیت مستقل شدند که در سال ۱۹۳۵م این امر تحقق می‌یابد. از آن پس انجمن خیریه آرامنه که با منشایی خارج از ایران تأسیس شد و مورد حمایت‌های مداوم مالی که تاکنون نیز ادامه دارد قرار گرفت و نسبت به درمان بیماران، کاریابی برای بیکاران، اسکان بی خانمان‌ها و سایر حمایت‌های خیریه اقدام کرده است. اولین رییس هیأت مدیره انجمن که یکی از نجات‌یافتگان قتل عام ۱۹۱۵م توسط دولت عثمانی بود خانم آستخ‌تیک شیشمانیان مدت ۵۵ سال در این سمت باقی بود.

این انجمن در طی سال ۱۹۴۶م که سیل مهاجران آرامنه به ارمنستان سرازیر شد، بیشترین حجم تراکم کاری را متحمل گردید. زیرا اکثر مهاجران که از دهات شهرهای مختلف به تهران آمده؛ سپس راهی ارمنستان می‌شدند، نیاز به یک سلسله هماهنگی‌های لازم برای اسکان موقت، سامان‌دادن به حرکت کاروان مهاجر و تأمین آذوقه داشتند. از همه مهم‌تر با توقف مهاجرت‌ها، انجمن خیریه آرامنه بیشترین فشار کاری را به خود دید که در نهایت با انتخاب محلی در نزدیکی شهر کرج، جلفا و اطراف تهران، این افراد را اسکان داده، به‌طور شبانه‌روزی زن‌های انجمن خیریه به تأمین لباس مهاجران اشتغال داشتند. در این شرایط آن‌چه که بیشترین موقعیت تأمین مایحتاج افراد مذکور را فراهم ساخت، کمک‌های خارجی بود که تا حد زیادی فشار کاری و روحی اعضای انجمن را کاست. روزهای یکشنبه هیأت مدیره انجمن توسط خانم آستخ‌تیک بابایان کارپتیان سومین رئیس فعلی هیأت مدیره انجمن خیریه آرامنه تشکیل جلسه داده و فعالیت‌های انجمن را مورد بررسی و برنامه‌ریزی‌های جدید قرار می‌دهد.^۱

انجمن هایگین

چنان‌که گفته شد زنان ارمنی در تمام ادوار زندگی خود برای حفظ موقعیت قومی و

۱. تحقیقات میدانی، مصاحبه با خانم آستخ‌تیک بابایان، رئیس انجمن خیریه آرامنه ایران (زنان)

ملی و بر پایه آموزه‌های دینی، شدیداً به حفظ موجودیت زن و مادر ارمنی دلبسته بودند. این توجه و دلبستگی همزمان با تعطیلی مدارس ارمنی زبان که در ۱۳۱۴ش / ۱۹۳۹م به دستور رضاشاه صورت گرفت، موجب شد تا ترس از دست رفتن زبان قومی و به دنبال آن خلاء ناشی از تعطیلی کلاس‌های آرامنه به وجود آید، لذا گروهی از دانش‌آموزان مدرسه نوریخش تهران که این نگرانی و تشویش را بیشتر داشتند بر آن شدند تا ابتدا در منازل خود و سپس در کلوپ آرامنه به تشکیل انجمنی به نام انجمن هایگین یا انجمن زنان ارمنی مبادرت نمایند.

مؤسسين این انجمن که ۹ نفر بودند با این هدف که هر زن ارمنی به عنوان یک معلم باید زبان مادری خود را به کودکان تعلیم دهد، با امکانات محدودی شروع به فعالیت کردند و با ایجاد اساس نامه‌ای در ۷ ماده به گردهمایی منظم به منظور آشنایی با موضوعات فرهنگی، دینی، علمی و اجتماعی برای ارتقاء سطح دانش زن و با حضور استادان و کارشناسان و نیز ترجمه و تدوین متون مختلف در زمینه‌های فوق‌الذکر پرداختند. از دیگر بندهای این اساس نامه پرداخت بخشی از هزینه تحصیلی دانشجویان ارمنی، بالابردن تعهدات زن ارمنی در حفظ اصول اخلاقی و تعالیم دینی، برپایی نمایشگاه‌های مختلف هنرهای دستی زنان ارمنی، بازدید از مراکز فرهنگی و هنری و تشکیل کلاس‌های سوادآموزی برای زنان بی‌سواد و یا کم‌سواد ارمنی بوده است.

این انجمن که حدود ۶۵ سال از تأسیس آن می‌گذرد، تاکنون بیش از ۱۴ رئیس را به خود دیده است. در حال حاضر خانم لوریک سمروجیان نازاریان ریاست این انجمن را بر عهده دارد. حدود ۷۹ نفر که اغلب مسن هستند و هر سه شنبه جلساتی برپا می‌کنند، عضو انجمن هستند. بیشترین تلاش این انجمن بر پایه حفظ زبان و رسوم و جایگاه زن ارمنی بوده است.^۱

۱. تحقیقات میدانی مصاحبه با خانم لوریک سمروجیان، رئیس انجمن هایگین

۱۴. مصاحبه با آقای توپوزیان، رئیس شورای خلیفه‌گری تبریز.
۱۵. مصاحبه با خانم آستخ ئیک بابائیان، رئیس انجمن خیریه آرامنه.
۱۶. مصاحبه با خانم اراغوسیان محقق و پژوهشگر ارمنی.
۱۷. مصاحبه با خانم شلکه پطروسیان، نقاش و خبرنگار ارمنی.
۱۸. مصاحبه با خانم لوریک سمروجیان، رئیس انجمن هایگین (زنان).
۱۹. مصاحبه با خانم ژانت لازاریان، محقق و نویسنده ارمنی.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

تأملی بر مبحث مدرنیته و مدرنیزاسیون

دکتر نفیسه واعظ شهرستانی*

برای رسیدن به یک فهم مشترک از گفتار زنان و مدرن سازی یادآوری چند نکته در ورود به بحث ضروری به نظر می‌رسد.

نکته نخست

مدرن شدن یکی از پاسخ‌های اندیشمندان به چه باید کرد؟ زمانه خود تقریباً از دویست سال اخیر به این سو بوده است و غرب به عنوان یک الگوی مناسب جهت مدرن شدن برگزیده شده است. جامعه ایران با چشم پوشی از بنیادهای مدرنیته غرب که عبارت باشد از: عقل محوری، آزاداندیشی، علم باوری و... تنها به انتقال فرم اتکا کرد و اقدام به مدرنیزاسیون (نوسازی) در ساختارهای مادی جامعه نمود و حاصل آن پیدایش یک جامعه نسبتاً مدرن شد که شکل مدرن شدن را تقلید کرد، اما مسیر مدرن شدن غربی‌ها را طی نکرده بود.

دگرگونی‌های پدیدار شده در جامعه ایرانی طی دو قرن اخیر بیشتر دگرگونی

مدرنیسمی بوده است تا مدرنیته، چرا که «مدرنیته ذهنیت را متحول می‌سازد ولی مدرنیسم بیشتر در معنای نوشدن در فن و تکنیک ابزار تولید است».^۱

«مدرنیزاسیون به معنای فرایند انتقال مدرنیته غربی به سرزمین غیر غربی است.^۲ که این انتقال کامل یا بخشی از مدرنیته از طریق مدرنیزاسیون به سرزمین دیگر، گاه به صورت آمرانه (دولتی) و گاه به صورت اختیاری و به ابتکار مردم بوده است. به عبارت ساده‌تر مدرنیته به زمان طولانی نیاز دارد تا بتواند ساختار یک اندیشه را عمیقاً تغییر دهد و حرکت درونی ایجاد کند. درحالی‌که مدرنیزاسیون می‌تواند در زمان کوتاهی پدیدار شده و دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را به وجود آورد».

در پژوهش حاضر «سیاست مدرنیسمی» به معنی خط مشی گذاری وارداتی آمرانه به کار رفته است.

از ویژگی‌های مدرنیته «اعتقاد راسخ آن به افسون زدایی جهان و خود مختاری فردی انسان» است. حال آن‌که لازمه مدرن سازی افسون زدایی نیست و به این ترتیب در دوره پهلوی اول آنچه که به عنوان مدرن شدن طرح و اجرا شد، بیشتر از آن‌که موفق به تغییر اندیشه‌ای شده باشد روبناهای جامعه و فرم آن را دگرگون ساخت و پارادوکسی از انسانی با ذهنیت غیرمدرن و امکانات و گاه رفتار مدرن را پدید آورد.

همچون دوره ناصری بار دیگر محور تصمیم‌گیری برای مدرن شدن بر پایه «تغییر آرایش صحنه اجتماعی»^۳ قرار گرفت و به مسائل به گونه عمیق و بنیادی پرداخته نشد.

اندیشه تجدد (که در معنای مدرنیته آن را به کار برده‌ایم) در چند مفهوم اساسی همچون «عقل گرایی، اومانیسم، لیبرالیسم، فردگرایی، آزادی، برابری، کارگزاری تاریخی انسان، داعیه معرفت انسان و اصل ترقی و پیشرفت بی حد و حصر»^۴ خلاصه شده است که در دوره پهلوی اول به گاه ورود اندیشه و کاربرد آن در ایران برخورد گزینشی با آن شده، از اصل ترقی و پیشرفت بی حد و حصر آن سیاست‌گزاران این دوره استفاده کرده، اما آزادی را در دو معنای «آزادی منفی و

مثبت که از ارکان تجدد است» به وادی فراموشی سپردند. زیرا هر دو معنای آن در تضاد با ارادهٔ سیاسی حاکم در این دوره قرار داشت، چه می‌دانیم آزادی منفی به معنای رهایی انسان از فشار و سلطهٔ هرگونه اراده خودسرانهٔ بیرونی است و آزادی مثبت یعنی دسترسی به همهٔ حقوق به ویژه حق حاکمیت بر سرنوشت خویش است.

با مطالعهٔ دیدگاه موافقان تجدد همانند هابرماس که بر آن است که: «تجدد توانایی‌های بالقوهٔ بسیاری برای گسترش عقلانیت تفاهمی، عدالت، آزادی و اخلاق دارد»^۵ و دیدگاه مخالفان تجدد مانند میشل فوکو که معتقد است: «تجدد به وجود آورندهٔ نظام سلطهٔ جدیدی است».^۶ به وجود چهرهٔ ژانوسی تجدد آگاهی می‌یابیم و همچنین درمی‌یابیم که دگرگونی‌های رخ داده در عصر پهلوی اول «نوعی تجدد فاشیستی» بوده است، زیرا «فاشیسم جنبشی است که در درون تجدد و علیه تجدد پدید آمده است که کالبد تجدد را می‌پذیرد، اما روح آن را می‌کشد. تکنولوژی تجدد را می‌پذیرد، اما ایدئولوژی بنیادین آن مثل آزادی و برابری را نفی می‌کند».^۷

حکومت رضاشاه به رغم خشونت و تصمیم‌گیری‌های سرکوبگرانه با الهام‌گیری از غرب و کشور همسایه، ترکیه عامل پیدایش بسیاری از نهادهای مدرن همانند ارتش ملی، دانشگاه و نظام آموزشی مدرن و دادگستری نوین شد و مدرنیته‌ای که رضاشاه در جستجوی آن بود، «مدرنیته صرفاً تکنولوژیک و صنعتی بود که هم از پیام عقلانیت عام مدرن غفلت می‌کرد و هم نسبت به هرگونه پیامد دموکراتیک عقل ابزاری مدرن غرب عمیقاً بدگمان بود».^۸

نکتهٔ بعد آن که سیاست مدرنیسمی دورهٔ پهلوی اول بیشتر در برگیرندهٔ زنان شهری بود تا زنان روستایی و ایلی.

بررسی اندیشه‌های مدرن سازی زنان

اندیشهٔ دگرگونی وضعیت زن ایرانی خیلی پیش‌تر از وقوع نهضت مشروطه طرح شده بود. برای نمونه از رویه‌ای که شیخ الرییس قاجار در رسالهٔ اتحاد اسلام در سال ۱۳۱۲ هـ. ق بر آراء موافقان دگرگون سازی وضعیت زن ایرانی نوشته است می‌توان به

پاره‌ای از عقاید و دلایل مخالفان مدرن سازی در آن زمان پی برد. شیخ الرییس این افراد را به هم‌داستانی با کفار منتسب می‌سازد که معتقدند:

«به واسطهٔ حکم حجاب، زنان اهل اسلام از علم و هنری بهره‌مانده‌اند و در زوایای اختفا به معلومات ناقصه اکتفا کرده و در کمال سفاهت و جهالت روزگار می‌گذرانند. زنان و غیره مستعمل مانده‌اند و به هیچ کاری از مساعدت و معاضدت ترتیبات نظامیه نیابند... و از آن‌جاکه با مردان بیگانه محاضره نمی‌کنند و در مجالس عمومی حضور به هم نمی‌رسانند و از مبادله افکار تمتع نمی‌برند، ارواح باطله هستند».^۹

سرنوشت زن و بررسی جایگاه اجتماعی او از جمله مضامین مورد علاقهٔ پژوهشگران خارجی بود و لذا جان فوران در بررسی زن شهری، روستایی و عشایری ایران در دورهٔ قاجار اظهار می‌دارد که از لحاظ رفاه مادی نسبت به زنان اروپایی در وضع بدی قرار داشتند و حتی از وضعیت زن شهری ایرانی به‌عنوان «شهروند درجه دوم» یاد کرده و از شیان (Shean) در سال ۱۳۰۵ ش (یک سال پس از انقراض قاجار) نقل می‌کند که: «موقعیت زنان در این کشور تقریباً از تمامی سرزمین‌های اسلامی پایین‌تر است».^{۱۰} شاید تلقی فوران از جایگاه زن در دههٔ نخست قرن بیستم به‌عنوان شهروند درجه دوم چندان غیرواقع‌بینانه نبوده، زیرا به گاه تنظیم آیین نامهٔ انتخابات مجلس و انجمن‌های ایالتی و ولایتی «زنان رادردیف قاتل‌ها، مجانین و ورشکستگان نوشته و از حق رأی محروم ساختند».^{۱۱}

بنابراین درحالی‌که جامعهٔ ایرانی و از جمله زن ایرانی به بنیادهای مدرنیته که آزادی و خردمداری بود دسترسی پیدا نکرده، اغلب حملات موافقان دگرگون سازی زنان متوجه تغییر فرم زنان شد و تصور می‌کردند اگر زنان از فرم سنتی خود خارج شوند به سرعت به همهٔ بنیادهای مدرنیته نیز دست می‌یابند. این فرم‌گرایی را در آراء ایرج میرزا که در اشعارش از معایب حجاب می‌گفت و از آراء عشقی در می‌یابیم که درحالی‌که زن ایرانی را به کلیات حقوق خود آشنا نساخته، او را تشویق به دستیابی آزادی مثبت نمودند. به زعم آنان پوشش ظاهری زنان فشاری بود که زنان باید از آن‌رهایی می‌یافتند و در وهلهٔ نخست آزادی منفی که می‌توانست رهایی

از سلطه‌های جدید حکومتی باشد را به رهایی از حجاب تعبیر کردند. از این رو عشقی می‌سراید که:

گر کفن نیست بگو چیست پس این روبنده؟

مرده باد آن‌که زنان زنده بگور افکنده

تا که این زن به کفن سر برده

نسیمی از ملت ایران مرده^{۱۲}

اما، پاره‌ای از مطبوعات و انجمن‌ها به خصوص در دهه‌های نخست نهضت مشروطیت فرصتی یافتند تا نقطه نظرات خود درباره محرومیت زنان از حقوق خود را به گونه مسأله اجتماعی طرح، و توجه سیاست‌گزاران را به آن جلب نمایند.

فهرستی از خواست‌های زنان عبارت بود از: احقاق حقوق، مشارکت سیاسی و اجتماعی، دانش‌اندوزی، تجدد، برابری، ترقی، آزادی و حرفه‌آموزی که در این پژوهش تنها به طرح چکیده و یا فرازهایی از عقاید آنان می‌پردازیم:

در نشریه «زبان زنان» که تقریباً می‌توان از گوشه گوشه آن جملاتی را برای تایید فهرست فوق بیاوریم، عقیده خود درباره تساوی حقوق زنان و مردان را چنین بازگو می‌نمود: «هر کدام از ملل که تساوی حقوق نسوان را منظور داشته و اسباب ترقی آنان را فراهم کردند گوی سبقت ربوده و به سعادت نایل شدند، اما ملتی که خمودی زنان را امتداد داده و ذلت آن را پسندید، جز پستی عمومی و فساد اخلاقی زنان نتیجه نگرفت»^{۱۳}

خانم دولت آبادی مدیره زبان زنان همچنین هشدار می‌دهد که: «ممکن نیست مدار عالم بدون شرکت زن و مرد به محور نیکی گردش کند»^{۱۴}

و به یک خطای فکری و باور داشت غلط ذهنی مردان اشاره می‌کند که: «اگر در گذشته مردان زنان را وادار کرده بودند بپندارند ایشان را با علم، تربیت و تمدن هیچ راه آشنایی نیست... امروز بر خلاف پیش فهمیدند که آن راه خطا بوده و تربیت زنان مداخلیت تام در انقلاب اوضاع ایران و ایرانیان دارد»^{۱۵}

زنان از فضای باز سیاسی که پس از مشروطه به وجود آمد، بهره برده و به طرح آرا و خواسته‌های خود پرداخته و به دفعات در نشریاتی همانند حبل‌المتین، تمدن

و مساوات بر مخالفان دگرگون سازی زنان خرده می گرفتند که چرا ما را از دستیابی به حقوق خود باز می دارید. برای نمونه به انجمن طلاب نامه می نوشتند و نامه خود را در مساوات به چاپ می رسانیدند که: «آخر ما جماعت انائیه مظلوم ایران مگر از نوع شما نبوده و در حقوق نوعیه شریک و سهم نیستیم! مگر ما بیچارگان در ردیف انسان های عالم به شمار نمی آیم و در جرگه حیوانات بی زبان بارکش محسوب می شویم! تاکی ما باید از فرمان اطلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة خارج باشیم؟»^{۱۶}

بی بی خانم وزیر اف دانش اندوزی زنان را چنین فریاد بر می آورد که: «ای روسای ملت در روز قیامت تمام شما سر خجالت به زیر خواهید افکند که حقوق معاشی ما نسوان را ضبط کرده اید چنانچه نگذاشتید با ادب متخلق به اخلاق حمیده محمدی (ص) بار بیایم.»^{۱۷}

در نشریه جهان زنان در سال ۱۳۳۰ و در دوره انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی همچنان پس از گذشت ۱۵ سال از نهضت مشروطه زنان شکایت دارند که «... هنوز ما را به چشم حقارت می نگرند و با ما رفتار عادلانه نمی نمایند و هنوز ما را شریک زندگی خود نمی دانند». ولی زنان مایوس نشده و خود را مهیای روزی می سازند که «دست معاونت طلبی مردان به سوی آنان دراز شده و آنان مردان خود را همراهی کنند.»^{۱۸}

از مطالعه رئوس خواست ها و اعتراضات زنان به وضعیت خود قبل و در نخستین دهه سلطنت پهلوی اول چنین بر می آید که آنان بعضاً برداشت های نادرست از چگونگی دگرگون سازی زنان داشتند. برای نمونه ناشر مجله دختران ایران فخرالملوک مشهور به زندخت که از ستایشگران رضاشاه بود در نامه ای که برای جمالزاده نوشت، و از ایده آل خودش که «کارکردن زنان ایرانی و غربی شدن» بود، پرده برداشت. جمالزاده به تصحیح باور نادرست او که حجاب را عامل بازدارنده برای دستیابی خانم ها به مشاغل نوین و بالتیجه تجربه های نوین همانند زنان فرنگ تلقی می کرد مبادرت ورزید و برایش نوشت که: «فکر نکنید صرفاً بی حجابی باعث می شود ابواب سعادت به روی شما باز شود.»^{۱۹}

در سال ۱۳۰۷ که موضوع اعزام محصل به خارج از کشور در مجلس مطرح و تصویب شد، موضوع اعزام دختران دانشجو به فرنگ عرصه‌ای برای مبارزهٔ مخالفان و موافقان دگرگون سازی وضعیت زن تغییر چهره داد. اگرچه همهٔ مخالفت‌ها با اعزام دانشجوی دختر به فرنگ از ملاحظات سنتی (چه دینی و چه ملی) سرچشمه نمی‌گرفت و پاره‌ای واقع بینانه هشدار می‌دادند که هنوز بسترهای اجتماعی و فرهنگی لازم برای این طرح فراهم نیامده است، اما به هر حال سال‌های ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ به لحاظ اعادهٔ حقوق زنان نقطهٔ عطفی در تاریخ ایران به‌شمار رفت که اگرچه محصل دختری به هزینهٔ دولت به فرنگ نرفت، اما جایگاه زنان در جامعه گسترش یافت.^{۲۰}

اگر موافقان دلیل می‌آوردند که تربیت و تعلیم زن و مرد ندارد و... و دخترهای امروز باید به علوم و فنون روز آشنا شوند و... بین زن و مرد اساساً هیچ تفاوتی نیست...» موافقان این سخنان را برنمی‌تافتند و اظهار می‌داشتند که: «حدود تساوی زن و مرد باید تعیین گردد. بین زن و مرد از لحاظ خلقت و طبیعت، حقوق مدنی و اجتماعی و موقعیت و توان در جامعه فرق هست و حقیقتاً هم این گفته از خلقت آدم ابوالبشر که گفته‌اند: زن یک دنده‌اش کم است درست است و در فرانسه و انگلستان هم زن و مرد با هم در حقوق مساوی نیستند... ما نمی‌خواهیم نسوان ما، دکتر و متخصص در فلسفه، حقوق و فیزیک و شیمی و مهندس و سیاست‌مدار شوند... تنها استفاده‌ای که از نسوان این مملکت باید بشود خانه داری و تعلیم و تربیت طفل است این کار هم اروپا رفتن لازم ندارد.»^{۲۱}

طرح خط مشی گذاری اهداف مدرن سازی زنان در دورهٔ پهلوی اول به درازا کشید، سیاست‌گزاران دورهٔ پهلوی اول به وجوهی از آراء مدافعان دگرگون سازی توجه نمودند که کم خطر و کم هزینه و نمادی‌تر بود و لذا پاره‌ای از صداها و آرا مربوط به دگرگون سازی ساختاری زنان در هلهله بزرگ‌نمایی‌های نهادهای تبلیغی رژیم پهلوی به گوش نرسید و فرصت ابراز نیافت.

اما به راستی هدف سیاست‌گزاران دورهٔ پهلوی از همداستانی با نوگرایی زنان چه بود؟ و آیا بین سیاست اعلامی (تبلیغی) رژیم پهلوی و سیاست اجرایی آنان در این

زمینه انطباقی وجود داشت؟ ما در این بخش قصد راه‌یابی به فهم اهداف سیاست‌گذاری مدرن‌سازی زنان را داریم.

به نظر می‌آید سه هدف فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را سیاست‌گزاران این دوره تعقیب می‌کردند و در مدرن‌سازی زنان هیچ هدف سیاسی مورد نظر نبوده است.

در حوزه فرهنگی، هدف از تغییر موقعیت زنان، نهادینه‌سازی امر تربیت بیان شد. چنانچه رضاشاه در نطق سخنرانی افتتاحیه دختران اظهار داشت که: «شما تربیت‌کننده نسل آتیه خواهید بود و شما هستید که می‌توانید آموزگاران خوبی باشید و افراد خوبی از زیر دست شما بیرون بیایند.»^{۲۲}

همچنین رییس‌کانون بانوان که از جمله نهادهای مجری و تبیین‌گر سیاست‌گذاری مدرن‌سازی زنان بود، اظهار می‌دارد که: «مسئله تربیت زن امروز یک مسئله بسیار غامض است... سزاوار است که در فکر آن باشیم که چگونه دختران و زن‌های خود را تربیت نماییم تا بانوی خوب و فرد خوب جامعه باشند»^{۲۳}. هاجر تربیت همچنین اشاره دارد که اداره معارف از دیگر نهادهای مجری سیاست‌گذاری برای زنان «مقرر نموده است که در دستور تعلیمات مدارس نسوان به تعلیم خانه داری و تربیت اولاد اهمیت زیادی داده شود.»^{۲۴}

به این ترتیب رویکرد تغییر جایگاه زنان، نه به صورت موضوعی مستقل که به خاطر نقش زنان در تربیت نسل کارا و پیشرو مورد نظر دولت وقت قرار گرفت و راه را در تربیت زن و حداقل آشنایی زن با اصول اولیه تربیت و اوهام‌زدایی و خرافه‌زدایی در تربیت و در مرحله بعد تبدیل شدن زن به معلم مدارس تشخیص دادند. در حوزه اقتصادی نیز دولت اهتمام خود را بر افزایش توان‌مندی‌های اقتصادی جامعه قرار داده بود و بر اساس القا این تفکر که با عدم حضور زنان در عرصه کار و تولید اقتصادی و به ویژه زنان شهری - عملاً نیمه‌ای از پیکره ایران فلج شده است و لذا با هدف رسیدن به پیشرفت‌های اقتصادی بیشتر روزه و ورود به مشاغل جدید به روی زنان باز شد که این هدف کاملاً با کلیت نو‌سازی در جامعه همخوان بود.

در همان سخنرانی افتتاحیه رضاشاه اظهار می‌دارد که: «ما نباید تصور کنیم که

ممکن است نیمی از افراد ملت را به حساب نیاوریم و نباید این نیت را داشته باشیم که نیمی از قوهٔ عاملهٔ مملکت بیکار و عاطل و باطل بماند.»^{۲۵}

مبلغان پهلوی اعلام می‌کردند که: «زن علاوه بر مسائل خانوادگی واجب است برای کسب معیشت و رفع احتیاجات خویش هم توانا بوده مانند زنان سابق به کلی چشم‌امید را به دست مردان ندوخته متکی به پدر، برادر و شوهر نباشد»^{۲۶} و «شک نیست که مدارس پیشرو زنان را به تکالیفی که طبیعت برای آن‌ها معین کرده آشنا نموده و از بی‌کاری و احتیاج که ارتباط محکم با گمراهی و فساد دارد نجات داده است».

کلام آخر آن‌که، وجود زنانی که حاضر بودند راهی به بیرون خانه یافته، استقلال اقتصادی پیدا کرده و به حداقل حقوق تن در دهند با مقاصد دولت برای برپایی دستگاه بوروکراسی متمرکز جدید هم‌خوانی داشت.

در حوزهٔ اجتماعی نیز دولت در صدد تغییر دادن نقش زنان بود. در جامعهٔ شبه مدرن ایران حداقل در فرم هم که شده بود سیمای اجتماع از نظر سیاست‌گزاران می‌بایست آن‌چنان تغییر می‌کرد که دیگر مورد سرزنش و تمسخر غربیان قرار نگیرد و از این رو اهداف اجتماعی سیاست مدرن‌سازی زنان بر شالودهٔ سنت زدایی و تشویق حضور اجتماعی که آن‌هم با اختلاط مجالس زنان و مردان تعبیر شد، قرار گرفت، و هر جریانی را که به هر دلیل با اهداف دولت در این زمینه هم‌آوایی نمی‌نمود کهنه پرست و خرافاتی قلمداد کرده و بر او می‌تاختند، مورخ درباری دورهٔ پهلوی، احمد بنی احمد پس از آن‌که مخالفان تعلیم و ورزش به دختران راکهنه پرست می‌داند، دربارهٔ تغییر پوشش زنان اظهار می‌دارد که: «بدین ترتیب زنان کشور از قید چادر چاقچور و روبنده و بعضی رسوم ناپسند که نشانه دوران عقب ماندگی نسوان بود آزاد شدند.»^{۲۷}

در فرایند تصمیم‌گیری برای زنان گویی آنچه که به گذشته تعلق داشت به صرف دیروزی بودن مطرود و هر آنچه به حال و آینده تعلق داشت به صرف امروز بودن خوش‌آیند تلقی می‌شد و بدین سان گویی دولت ارائه خود را در جهت گذشته زدایی به کار گرفته بود.

از حضور زن در اجتماع به عنوان یک سعادت یاد می‌کردند و برای کشاندن زنان در عرصه اجتماع با فرم نوین کار را از مدارس دخترانه آغاز کرده و برای نمونه در سال ۱۳۱۴ حتی قبل از واقعه ۱۷ دی، چاپ تصاویری از دختران ورزشکار به تصویری طبیعی در نشریات تبدیل شده بود. رفع تقیدات از زنان در نحوه حضور بیرونی خود به ویژه زنان شهری از دیگر اهداف اجتماعی سیاست‌گذاران بود و به زعم آنان تشکیل مجالس و محافل مختلط و تشویق معاشرت‌های زن و مرد آن هم با پوشش نوین راه حلی برای تقیدات گذشته تشخیص داده شد و با این اقدام عملاً بخشی از زنان را که به چنان معاشرت‌هایی رضایت نداشتند خانه نشین ساختند و گفته میشل فوکو استناد یافت که «تجدد سلطه جدیدی را به ارمغان می‌آورد».

دولت در توجیه هدف خود برای حضور اجتماعی زنان آن هم با تلقی دولت مطلقه پهلوی اول که پیش شرط آن را در بی‌حجابی دانسته بود، به اظهارات خارجی‌ها درباره واقعیت‌های زندگی زن ایرانی استناد جسته و تصور می‌کردند که با تغییر فرم زنان ذهن زنان و مردان جامعه هم تغییر می‌کند.

وقتی که گردشگران یا مقامات خارجی مقیم ایران به طعنه می‌نوشتند که زنان ایرانی رانه به اسم خود که با عنوان «مادر بچه‌ها» اسم پسر بزرگ خانواده می‌نامند «در مملکت ایران اسم زن هم نباید بر زبان آورده شود چه رسد که حال او را از مرد پرسید.»^{۲۸} و زنان باید سر به زیر با فاصله از پشت سر مردان حرکت کنند و یا این که زنان از یک سوی کوچه‌ها و مردان از یک سوی دیگر روند و ... واقعیت تلخی از جامعه ایران گزارش می‌شد. اما تکاپوهای دولت برای تغییر این نگرش باز هم در حد تلاش‌های سطحی متوقف شد و تصور شد که با دور افکندن حجاب از سر زنان، و حضور زنان در جشن‌ها^{۲۹} در کافه‌ها و سینماها و مدارس مسأله حل می‌شود، غافل از آن که مسأله زن ایرانی در آن مقطع ختم پیدا کرد، اما حل نشد و سرنوشت زن به سرنوشت جامعه ایرانی پیوست و زنی ساخته شد شبه مدرن که «اول شکلش عوض شده بود و بعد که به دنبال محتوای مناسبی افتاده بود با مشکل روبرو شد و لذا هر کس به تناسب امکانات و ذائقه شخصی، از ذهنیت زن سنتی و زن مدرن ترکیبی ساخته که دامنه تغییراتش، گاه از چادر بود تا مینی ژوپ.»^{۳۰}

روند دگرگون سازی زنان در دوره پهلوی

چه ابعدادی از حیات فردی و جمعی زنان ایرانی در این دوره دستخوش تغییر شد؟ دولت در راستای اهداف خود برای مدرن کردن زنان چه اقداماتی انجام داد؟ و چه نهادهای مدرنی برپا ساخت؟

در تقدم و تأخری که سیاست گزاران دولت پهلوی برای مدرن ساختن جامعه در نظر گرفتند، بی تردید مسأله زنان در ردیف اولویت های اول خط مشی گذاران دولت وقت نبود.

در بُعد فرهنگی اصلاحات آموزشی و گسترش مدارس دخترانه در صدر برنامه های نوگرایانه قرار گرفت و به مدد نهادها اقدامات فرهنگی و اجتماعی دولت با سرعت فراگیر شد.

اصلاحات آموزشی، مؤثرترین اصلاحات مدنی آن زمان بود. «رژیم رضاشاه چارچوبی برای اشاعه آموزش اروپایی ایجاد کرد و آموزش، عمدتاً امتیازی شده که به ثروتمندان و طبقات متوسط و حرفه ای جدید محدود شد.»^{۳۱}

از دیدگاه گاوین همبلی «حکومت رضاشاه به لحاظ ارتقاء منزلت زنان، شاهد یکی از مهم ترین پیشرفت های تاریخ ایران نو بوده است». همبلی برای دیدگاه خود به رواج آموزش در بین زنان و به ویژه ورود به دانشگاه تهران استناد می جوید و می نویسد: «به این ترتیب نسل جدیدی از زنان تحصیل کرده وارد میدان شدند که در حیات اقتصادی و فرهنگی کشور نقش های هر دم مهم تری را بر عهده گرفتند.»^{۳۲} برای نخستین بار «گروه کوچکی از دختران دیپلمه (حدود ۱۲ نفر) برای ادامه تحصیل به مدارس عالی دانشکده ها راه یافتند و به اتفاق دانشجویان پسر به تحصیل اشتغال ورزیدند»^{۳۳} هدف از تعلیمات عالیه برای دختران را تخصّص دختران در امر تدریس و پرستاری می داند و خاطرنشان می سازد کسانی که مایل به رفتن به دانشگاه نباشند به آموزشگاه دختران می روند و برنامه آنان شامل «هنرهای دستی، خانه داری، بچه داری و بهداشت می باشد.»^{۳۴}

ایجاد مراکز تربیت معلم هم از دیگر اقدامات فرهنگی تجددخواهانه در این دوره است که پس از تصویب قانون تربیت معلم در مارس ۱۹۳۴، پیشرفت بسیاری کرد.

به هر حال به دلیل پس زمینه‌های فکری حاکم درباره جایگاه زنان حتی در دوره مدرن سازی موسسات آموزشی کاربردی نظیر هنرستان فنی برای بانوان در جمع سایر نهادهای آموزشی جایگاه غالبی پیدا می‌کند و نشریاتی که در کار تبلیغ اقدامات دولتی بودند اقدام به نشر تصویر و تشریح آن می‌کنند. در هنرستان انواع صنایع مستظرفه و فنون زنانه از قبیل خیاطی، خامه دوزی، منبت‌کاری، مینیاتور، نقاشی جدید و غیره را فرا می‌گیرند.

انصاف پور از خانمی به نام فاطمه سیاح یاد می‌کند که در ۱۳۱۵ به عنوان نخستین زن استاد در دانشگاه تهران مشغول تدریس شد که «به زبان‌های روسی، فرانسه، آلمانی، انگلیسی، ایتالیایی و عربی تسلط کامل داشت.»^{۳۵} ولی از این‌که خود در چه دانشگاهی آموزش دیده بود مطلبی ارائه نمی‌دهد. اما یحیی دولت آبادی^{۳۶} در بحبوحه وقایع گیلان از عبدالحمید سیاح نام می‌برد که روسیه را می‌شناسد و زبان آن‌ها را می‌داند و به توسط مشیرالدوله به روسیه برای مهیا کردن میثاق تازه‌ای با روسیه می‌رود، که احتمال می‌رود پدر خانم فاطمه سیاح باشد. توسعه مدارس دخترانه از سرلوحه‌های برنامه نو سازی فرهنگی دولت به شمار می‌رفت، به ویژه بخش پیشاهنگی دختران که در ۱۹۳۵م تحت ریاست دختر بزرگ شاه تاسیس شد. بدین سان دولت پهلوی از مساعی همه پیشگامان حقوق زن که از دهه‌های قبل با تحمل مرارت‌های بسیار برای ایجاد مدارس دخترانه کوشش کرده بودند به سود خود بهره جست و این جریان را به سوی اهداف خود کانالیزه کرد و با ایجاد مدارس مختلط در ایران و برداشت ویژه خود سیاق آموزش را به معرض دید گذاشت.

برنامه درسی مدارس دخترانه و پسرانه تفاوت مختصری در حجم دروس داشت و دختران «علاوه بر دروسی که پسران می‌آموختند نقاشی و خیاطی را هم فرا می‌گرفتند.»^{۳۷} و بدین قرار یکی دیگر از خواست‌های حزب تجدد در دوران دولت مدرن پهلوی که خواستار «ایجاد تسهیلات آموزشی برای همگان از جمله زنان»^{۳۸} بود به اجرا در آمد.

در بُعد اجتماعی به برپایی مجالس مختلط زن و مرد و جشن‌هایی اقدام نمود که

حضور مردان و زنان به گونه خاص مورد انتظار حکومت، الزامی بود و در غیر این صورت مستوجب طرد و توبیخ می شدند.

گام‌هایی برای حمایت از حقوق اجتماعی زنان همانند افزایش سن ازدواج از ۹ به ۱۳ و ارائه گواهی سلامت و معاینه پزشکی^{۳۹} به هنگام ازدواج و الزامی شدن ثبت همه ازدواج‌ها در دفاتر رسمی برداشته شد.

منابع خارجی برآنند دامنه سیاست مدرنیسمی رژیم پهلوی سایر ابعاد حقوقی را دربر نمی‌گرفت. مانند: حق طلاق برای مردان، جلب رضایت پدر و مادر در هنگام ازدواج دخترها و وجود چند همسری، صیغه و متعه و یا اجرای قانون توسط مردی که گمان خیانت به زن خود برده بود، است شمار کارگران زن با ساعت کار طولانی و دستمزد کم، عدم توجه به حقوق کارگران زن به خصوص در بخش فرش بافی و پارچه بافی، اجرای خشن و وحشیانه کشف حجاب^{۴۰}، تابعیت قضایی زنان از مردان^{۴۱}، سرپرستی قانونی خانواده، حق ارث مطلوب تر و محروم بودن زنان از حق رأی و انتخاب شدن.^{۴۲}

اما در بُعد اجتماعی در تصمیم‌گیری دولت برای تسهیل و تسریع روند نوسازی زنان، اقدام به تغییر پوشش زنان شد که در تاریخ ایران این رخداد به عنوان «کشف حجاب» شهرت دارد، اگر چه سیاست‌گزاران آن دوره تلاش می‌کردند از اصطلاح «تربیت نسوان» به جای کشف حجاب استفاده کنند. زمینه‌سازی این اقدام از سال‌ها قبل صورت گرفته بود و در نهایت روز ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ رضاشاه به همراه ملکه و دخترانش بدون حجاب برای افتتاح دانش سرای عالی دختران در ملا عام ظاهر شدند که موافقان کشف حجاب از آن روز به عنوان «روز آزادی زن» یاد کردند و مخالفان نیز به خصوص در شهرهای مذهبی آن را مورد اعتراض قرار دادند.

پرداختن به چرایی و چگونگی واقع کشف حجاب از حیطه بحث ما بیرون است و ما تنها از نظر نمادی از جریان نوسازی اجتماع زنان از آن نام می‌بریم و تنها به بُعد اجرای خشونت‌آمیز و اجباری بودن آن که از ویژگی‌های سیاست مدرنیسمی بود می‌پردازیم. گلشایان در این باره می‌نویسد: «دسته‌ای از مردم که متحد بودند، به رفع حجاب پرداخته و سایر مردم که مقید و فناتیک بودند از ترس اهانت مامورین

شهربانی از خانه‌ها بیرون نیامدند» آن‌گاه به تدابیر دولت برای فراگیر نمودن و الزامی ساختن این خط مشی نوین دولت چنین اشاره می‌کند: «در اتوبوس زن با حجاب راه نمی‌دادند و در معابر از طرف پاسبان‌ها مورد اهانت و کتک خوردن قرار می‌گرفتند و با نهایت بی‌پروایی و بیرحمی با آن‌ها رفتار می‌شد» و دربارهٔ تدابیر زجرآور دولت در جهت مدرن سازی زنان اظهار می‌دارد: «کلوپ ایران محل حضور وزرا با خانم‌هایشان بود. روسای ادارات، معاونین، مدیرکل‌ها موظف بودند با خانم‌هایشان حاضر شوند...»^{۴۳}

روایت طنزآلود مهدی قلی هدایت نخست وزیر کهن سال و ضیاءشاه ابعاد دیگری از سیاست نو سازی اجتماعی زنان، که بر اجرا اثر می‌گذارد را روشن می‌سازد. او جوهرهٔ این سیاست را الهام گرفته از ترکیه می‌داند، ولی عمدهٔ ایراد را بر قالب سازی خاص ایرانیان منسوب می‌سازد و می‌نویسد: «آن فرمایش که هر مملکتی رژیمی دارد رژیم ما یک نفره است به تمام معنی جلوه گر شد... اوامر منسوخ ماند، نواهی رواج یافت، مشتریان فواحش میدان یافتند و مردانه تاختند از جمله نویها زرتشت سر از کنار ورزشگاه درآورد موج آزادی در استخر رامسر اوج گرفت... این نویها سوغات مسافرت ترکیه بود و سبب نفرت عقلا شد اگر به مذاق عده‌ای شهوت پرست شیرین آمد آخر مزه‌اش تلخ است.»^{۴۴}

«شورشتابان مدرنیسم تا بدان جا رسید که در دعوت نامهٔ جشن عروسی ولیعهد با فوزیه تصریح شد که «لباس خانم‌ها باید به رنگ سفید دکلته باشد بی آستین.»^{۴۵} نگاهی به دستورالعمل‌های صادره از وزارت داخله به ایالات نشان می‌دهد که موج مدرنیسم ایجاد شده، زنان غیرشهری را نیز مورد هدف قرار داده بود، چنانچه در متحدالمال وزارت به خراسان در ۱۱ تیر ماه ۱۳۱۵ که عنوان محرمانه خورده بود آمده است که:

«حسب الامر، عشایر هم نباید چادر استعمال کنند و با لباس معمولی خود باشند...»^{۴۶}

یا در اسناد دیگری آمده بود که:

«... هیچ یک از بانوان نباید با چادر قد در معابر دیده شوند و الاحکام درجهٔ اول

مستول و شدیداً مورد مواخذه قرار خواهند گرفت...»^{۴۷} گر چه با مطالعات در پاره‌ای از زنان کشف حجاب شده گزارش جلسات توجیهی برای کشف حجاب رونقی گرفته بود، اما از برخی استاد نیز ردی از مقاومت در برابر این سیاست مدرنیسمی یا به تعبیر دولت پهلوی «نهضت بانوان» برجا مانده است. چنانچه استاندار آذربایجان شرقی در ۱۹ بهمن ۱۳۱۶ مستأصلانه گزارش می‌دهد که در سالگرد جشن ۱۷ دی ماه به‌رغم تأکید اداره معارف و استناداری «اغلب روسای ادارات دولتی با عذرهای غیرموجه شرکت نکردند».^{۴۸}

در بُعد اقتصادی، فرصت تجربه مشاغل جدید به ویژه برای زنان شهری فراهم شد. مشاغل نوینی که در گذشته و در خاطره جمعی ملت یا اساساً مردانه تلقی می‌شد یا تفاوت‌های شغلی بسیار با مردان، زنی متصدی آن می‌شد. مشاغلی همچون: مدیریت جمعیت شیر و خورشید زنان^{۴۹} و مدیریت پرورشگاه دختران و مدارس و هنرستان‌های دخترانه، ریاست کلوپ‌های زنان، روزنامه‌نگاری، کارمندی شرکت نفت ایران و انگلیس^{۵۰} و وزارتخانه‌ها و دوایر دولتی^{۵۱}، پرستاری و آموزگاری. اگرچه پژوهشگری همچون جان فوران این وجه نوسازی را نیز مورد استفاده قرار داده و نوشت: «در آن سوی ساختار اجتماعی، یعنی طبقه کارگر، ۸۰۰۰۰ زن در صنایع و تعداد نامعلومی در ادارات و مغازه‌ها کار می‌کردند مزدشان بسیار ناچیز و از مزد مردان کمتر بوده ساعت‌های طولانی در شرایط نامطلوب به کار می‌پرداختند».^{۵۲}

درحالی‌که جان فوران ابعاد منفی نوسازی اقتصادی زنان به ویژه زنان کارگر و کارمند رتبه پایین را مورد توجه قرار داد، گاوین همبلی با رویکرد به مشاغل زنان تحصیل کرده، با نگاهی مثبت در این باره می‌نویسد: «نسل جدیدی از زنان تحصیل کرده وارد میدان شدند که در حیات اقتصادی و فرهنگی کشور نقش‌های مهم‌تری را برعهده گرفتند. با گذشت زمان تعداد سازمان‌های زنان افزایش می‌یافت، زنان به درجاتی از ایفای نقشی در زندگی عمومی دست می‌یافتند و جامعه به تدریج حضور زنان در بازار کار را می‌پذیرفت».^{۵۳}

عوامل تأثیرگذار داخلی بر سیاست مدرنیسمی زنان

به نظر می‌رسد که سیاست‌گذاری برای مدرن ساختن زنان در سطح داخلی ملهم از جریانات داخلی همانند نهضت مشروطه ایران، تشکیل نوعی از دولت مدرن در دوران پهلوی و زمینه سازی نهادهایی همچون حزب تجدد، کانون بانوان، مطبوعات زنان و رخدادهایی چون کنگره زنان مشرق در تهران بوده است که برخی در حکم عوامل طولی و برخی در رده عوامل عرضی و شتاب‌زا در تصمیم‌گیری مدرن ساختن زنان ایفای نقش نموده‌اند که در زیر به اختصار به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

الف) بازتاب نهضت مشروطه ایران بر جریان مدرنیسم

صاحب‌نظران اتفاق نظر دارند که شالوده‌های فکری سیاست‌گذاری در دوره پهلوی عبارتند از: مدرنیسم، سانت‌رالیزم و ناسیونالیسم.

نهضت مشروطه ایران به‌طور عام بازتاب دوسویه بر جریان مدرنیسم بر جای گذاشت. از یک‌سو وقوع نهضت مشروطه و قرار گرفتن کشور ایران در عداد کشورهای پارلمان‌تارلیستی دنیا و محدود ساختن قدرت نهاد سلطنت خود فی نفسه رخدادی مدرن به‌شمار می‌رفت و طرحی نو درافکنده شد و بنای نظام پیشین در هم کوبیده شد و زمینه را برای طرح مطالبات جدید که از دهه قبل فرصت بازگویی نیافته بود، فراهم کرد و از سوی دیگر به علت عدم توفیق مشروطه در مستقر ساختن بنای جدید مورد وفاق همه مشروطه خواهان و بروز درماندگی در استقرار و تثبیت طرح جدید که از آن به عنوان «بحران تجدد»^{۵۴} یاد شده است، باعث شد مشروطه خواهان ناامید از اصلاحات به شیوه مردمی و مشارکتی به اصلاحات از بالا تن در دادند و آنارشیزم و خودویرانگری‌های پس از مشروطه زمینه ساز تشکیل دولت مدرن مطلقه شد و همه آرزوهایی که تصور می‌شد که با وقوع مشروطه و با اتکا به نیروی ملت دست‌یافتنی است، به دولت مطلقه‌ای سپرده شد که «وحدت سرزمینی را ایجاد نماید، نظام واحدی از قوانین و مقررات را بر کشور حاکم سازد و مکانیزم‌های قانون‌گذاری را متمرکز نماید و نهادهای قدیمی را سرکوب کند و...»^{۵۵} بدیهی است که نهضت مشروطه ایران تأثیر مشابهی بر جنبش بیداری زنان داشته است. با این

تفاوت که نهضت مشروطه به آنان فرصت داد که «مطالبات و هدف‌های خود را از محافل در بسته به سطح جامعه بکشانند.»^{۵۶}

نادر انتخابی از تأثیر معکوسی که نهضت مشروطه بر جریان مدرنیسم گذاشت چنین یاد می‌کند: «تجربه تلخ انقلاب مشروطیت به روشنفکر ایرانی نشان داد که توده‌های بی‌حس و حرکتی که به سنت چند هزار ساله تبعیت و اطاعت خو کرده‌اند هنوز نمی‌توانند سرنوشت خود را در دست گیرند و باید آموزش ببینند. در نتیجه نهضت نوزایی ایران باید به جای کوشش در راه دستیابی به قدرت دست به اصلاحات اجتماعی و فرهنگی بزند.»^{۵۷}

نشریاتی همچون فرنگستان، آینده و کاوه به‌خصوص در القا به این‌اندیشه، زمینه‌سازی برای پذیرش «دیکتاتور ایده‌آل‌دار» را فراهم ساختند. بدین سان مدرن‌سازی از بالا به وسیله رضاشاه جایگزین مدرن‌سازی نخبه‌گرایانه عصر قاجار شد و نوسازی از بالا چون به وسیله دولت‌های مطلقه‌ای صورت می‌گرفت. به‌طوری که پس از تصمیم دولت برای نوسازی تصمیم عجولانه‌ای گرفته می‌شد و چون دستور اولیه ناقص و مبهم بود، هیچ‌کس حتی وزیر مربوطه نمی‌دانست چگونه آن را اجرا کند. برای مثال در سال ۱۳۰۷ که وزارت معارف تصمیم به تحت کنترل قراردادن مدارس خارجی گرفت، حتی تدین نیز نمی‌دانست منظور از آن چیست؟ آنچه از عمل قابل مشاهده بود، آن‌که در کوران فشار مدرنیزه کردن ایران نهادهای جدیدی از فراز ساختار قدیمی بر جامعه تحمیل شد و تنها راه ایجاد «ایران نو» را در مدرن‌سازی از بالا تشخیص دادند و در این راه حتی اشخاص وزینی چون ملک الشعرا بهار نیز در چنبره اندیشه «یا مرگ یا تجدد» سخت گرفتار آمد و فریاد برآورد که:

ایران کهن شده است سراپای درمانش به جز تازه شدن نیست

سیطره اندیشه «نو شدن» و شتاب برای نوزایی، گویی از مدرنیسم کیش جدیدی را آفریده بود که همه قصد درک و هم‌آوایی با آن را پیدا کرده بودند. به عبارتی روح زمانه در «تغییر و دگرگونی» خلاصه شده بود و عنوان عصر تغییر را برای سال‌های مابین دو جنگ جهانی اول و دوم در ایران پر معنا می‌ساخت. رضاشاه و دولت پهلوی او نیز که ماحصل شرایط زمانه بودند، هدایت روح زمانه را به دست گرفتند و

هر آنچه را که به گذشته تعلق داشت از خرد و کلان مورد ترشروی و بی مهری قرار دادند. یک روز در سودای برقراری امنیت به شیوه نوین، روز دیگری سر در کار ستیز با تکثرگرایی قومی در ایران داشتند و فردا روز فرمالیسم اجتماعی به شعار و عملکرد روز تبدیل شد و به تعبیر جان فوران یک «تجددخواهی نظامی به رهبری دولت»^{۵۸} در عرصه آن سال‌ها پدیدار شد.

گویا بذر اندیشه دگرگونی در سرزمین ذهنی رضاشاه در همان سال‌های نخست ریاست وزرایی با تشکیل کمیته‌ای به نام «کمیته تحولات و انقلاب»^{۵۹} به ریاست سردار سپه کاشته شده بود.

ب) الزامات دولت مدرن و نقش رضاشاه

آن‌گاه که اندیشه تجدید در سیر حرکتی خود آهنگ تبدیل شدن به نهاد داشت و جامعه تجدید بر قامت دولت پوشیده شد، گویی در آن مرحله انتقال، ماهیت تجدید نیز دستخوش تحول شد. چنانچه هابرماس نیز خاطر نشان می‌سازد: هر قدر حوزه عمومی دچار زوال شد، خود مختاری، آزادی و کنش اخلاقی نیز رو به زوال گذاشت و «در مقابل، دولت سرمایه داری از طریق کنترل آموزش، فرهنگ، ارتباطات و رسانه‌ها بر زندگی عمومی استیلا و سیطره بی‌سابقه یافت».^{۶۰}

از آن جایی که دولت مدرن مدعی انحصار اعمال قدرت در سرزمینی خاص و بر مردمی خاص است و همین اندیشه اساس مطلق‌گرایی «دولت مدرن» را بنیاد می‌نهد، نمی‌توان نقش جریان موسوم به «شبه مدرنیسم مطلقه» در این دوره را بر روند نوسازی نادیده انگاشت و از الزامات دولت مدرن مهم‌تر شخص رضاشاه بر روند نوسازی تأثیر غیر قابل اجتنابی برجای گذاشت.

ایران بدون رضاشاه نیز در آن سال‌ها به تجربه درجانی از مدرن شدن قائل می‌شد، اما بدون وجود چنان کارفرمای خشن، بی‌عاطفه و ناشکیبا در آفرینش ایران نو، بی‌تردید سرعت تغییرات بطنی‌تر بود. تمایل شورانگیز رضاشاه برای ارائه تصویری نو از ایران آن هم در متن یک جامعه بسیار سنتی، از اساس هرگونه مخالفتی را محکوم به شکست می‌کرد و در او نوعی «منشی برای رویارویی با هر

آنچه نامدرن بود» پدید آورد.

وقتی رضاشاه رژیمش را رژیم یک نفره می نامد و دولتمردش تقی زاده اذعان می نماید که: «هر وقت او چیزی می خواست در و دیوار به صدا در می آمد که آن چیز انجام شود.»^{۶۱} و یا بهار اندیشمند و سیاستمدار دوره رضاشاه می گوید: «تسمه از گردۀ همه کشیده بود و هر کار که می خواست بدون اندکی ملاحظه ای از قانون انجام می داد.»^{۶۲} هیچ جای دفاعی بر مطلق گرایی در سیاست مدرنیسمی دولت پهلوی باقی نمی گذارد.

با این اوصاف و تصویر ارباب آمیزی که از رضاشاه بر اذهان نقش بسته بود و هوادارانی که گرداگرد او را گرفته و هر آن طرح نویی را به او که مجری مؤفقی بود ارائه می دادند، راه بر تعدیل سیاست و یا مخالفتی مسدود می ماند. در رونق بازار جشن و میهمانی گرفتن و مناسبت های مختلف از جمله به خاطر بازگشت یک نظامی فرانسه به نام «سپهد ژان» جشنی گرفته می شود و او در بازگشت به فرانسه برای وابسته نظامی ایران خاطره ای بازگو می کند که مؤیدی بر دیدگاه ما است. او می گوید: «نه مشاهده رژه ارتش و نه بنیاد دانشگاه های ایران هیچ کدام اثر روحی را که دیدار آن شب آخر در من به وجود آورد در خاطرم باقی نگذاشته، من از آن مهمانی قدرت شاه ایران و نهضت تجددطلبی را که به زور به یک ملت تزریق می شد، به خوبی استنباط کردم، آن شب مهمانی قیافۀ کارناوال، محفل بالماسکه، مجلس غذا و هر چه بگویند داشت جز یک شب نشینی حقیقی و زیبا، اغلب زن ها در کنار هم جمع شده و مردها نیز در طرف دیگر ایستاده مانند آن که مرتکب جنایتی شده بودند ملتهب و ناراحت و شرمگین و افسرده بودند.»^{۶۳}

و یا وقتی محمود جم به نقل از خاطره خود از روزی که رضاشاه او را در کاخ اختصاصی مورد خطاب قرار داده و به او گفته بود: «این چادر و چاقچورها را چه طور می شود از بین برد... اصلاً چادر و چاقچور دشمن ترقی ملت ما است»^{۶۴} احتمالاً برای جم، ذره ای تردید باقی نمی ماند که به زودی آن دیدگاه مدرنیسمی ولو خلق الساعة شاه به هر بهایی به دست خواهد آمد. به این ترتیب رضاشاه خواسته یا ناخواسته مجری و صایای ناسیونالیست ها و میهن پرستان در زمینه نوسازی مادی و

فنی جامعه شد و به «گورکن»^{۶۵} آرمان‌های دموکراتیک آزادی خواهان تبدیل شد.

ج) تمهیدات احزاب و انجمن‌ها و مطبوعات نوگرا

در بیدار سازی زنان نسبت به حقوق خود نهادهای مدرن از مشروطه بدین سو از «برهه تاریخی» به وجود آمده بهره جسته و به ابراز عقاید خود و آرزوهای شان برای زنان مبادرت ورزیدند و در این راه در ورطه افراط و شتاب زدگی فرو غلطیدند. در جدال سنت با مدرنیسم که با وقوع مشروطه و شیب تند انقلاب بود تشکیل انجمن‌های زنان آنان را در کشمکش «کهنه و نو» درگیر ساخت و این انجمن‌ها برای نیل به آرمان‌های کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت خود عزم را جزم ساختند و چنین شد که آغا بیگم نجم آبادی پرده از نیت زنان برای مشارکت سیاسی و راهکارهای آن چون تأسیس مدارس دخترانه برداشت و حرف درست را گفت که: «... چون از قافله عقب مانده‌ایم و منزل هم بس دراز است باید دواسبه بتازیم شاید گلیم کهنه خویش را از آب خارج سازیم... اگر ما دانش داشتیم می توانستیم بگوییم مدت اقامت قشون خارجی در مملکت ما تا کی خواهد بود و این توقف برای چیست، ذو ذنبه هاله دست از سر اهل عالم برداشت این ذو طمع چرا دست از سر ما بر نمی دارد...»^{۶۶}

به ابتکار انجمن زنان وطن خواه طرح سه ماده‌ای به مجلس پیشنهاد شد که عبارت بود از:

۱- لزوم تجزیه خون و معاینه طبیبی قبل از ازدواج

۲- اعزام چند نفر از بنات بی بضاعت برای تحصیل علم قابلیتگی

۳- ترویج و تأمین البسه متحدالشکل وطنی^{۶۷}

همین انجمن پیشنهاد ممنوعیت ازدواج دختران تا سن ۱۶ سالگی را داد. همچنین مقدمه چینی‌هایی که برای سیاست مدرنیسمی از سوی احزابی چون حزب اجتماعی عامیون به وجود آمد و بر امر آموزش زنان تاکید بسیار نمودند، بی تاثیر نبود. لذا نمی توان این نظر که طرح مدرن سازی زنان را یک طرح کاملاً وارداتی با الهام از دول غربی قلمداد می کنند را پذیرفت، چرا که خط مشی گذاری

برای زنان بدون چنین زمینه‌هایی در داخل امکان‌پذیر نبود.

مشاوران بلند پایه حزب تجدد در طراحی و برنامه‌ریزی مدرن‌سازی زنان همچون بسیاری از پروژه‌های مدرن‌سازی نقش داشته‌اند، گذشته از این زمینه‌چینی‌ها و از تشکّل‌ها در سال‌های نزدیک به قدرت رسیدن پهلوی باید از واقعه تشکیل کنگره زنان شرق در تهران در سال ۱۳۱۱ و تأسیس کانون بانوان که در تسریع و چگونگی مدرن ساختن زنان سهم مهمی به عهده گرفتند، یاد کرد. اولین کنگره عمومی نسوان شرق در مدرسه ملی غفّتیّه تشکیل می‌شود. این کنگره با حضور فعالین زن شرق همانند: نور حماده از ترکیه، حبیبیه از افغانستان، دکتر ژومی نیتو از ژاپن، ثروت احمد از عراق، حنیفه حوریه از مصر، حاجب از هندوستان، فاطمه خانم سعید مراد از سوریه و جمیل از لبنان^{۶۸} با ارائه گزارشاتی از وضعیت زن در کشورشان افتتاح می‌شود و در چند روز برگزاری کنگره چند تن از فعالین حقوق زن در ایران همانند خانم انصاری، همایون تاج، خانم کاوسیان، اعظم سلطانی به ایراد سخنرانی و شکواییه‌ها و طرح خواسته‌های خود می‌پردازند و از جمله خواسته‌ها عبارت بودند از:

۱. تساوی تعلیم و تربیت دختران و پسران در کلیه مدارس
۲. تأسیس مدارس اکابر در تهران و ولایات برای زنان
۳. تشکیل کودکانستان و باغچه اطفال و سینماهای مجزا برای اطفال و محصلین
۴. اعزام دختران دانشجو به خارج از کشور^{۶۹}
۵. حق انتخاب کردن و انتخاب شدن
۶. تعلیمات اجباری در مقطع ابتدایی برای پسران و دختران
۷. دستمزد مساوی برای کار مساوی زن و مرد
۸. فراهم شدن وسایل تحصیلات عالیّه برای دختران
۹. سعی در اصلاح اخلاق زناشویی
۱۰. ترتیب طلاق براساس قانون و مقررات شرع نه مطابق عرف و عادات^{۷۰}
۲. نتیجه برپایی چنان کنگره‌ای را مورخان مدافع پهلوی اول، محرکی برای بیدارسازی زنان قلمداد نمودند. امری که از دیدگاه دیگری به «تشدید تقلید از غرب

و برنامه ریزی برای واقعه کشف حجاب»^{۷۱} تعبیر شد. همین دید بر آن بود که محدودیت‌های زن ایرانی که نوگرایان زن در کنگره مطرح ساختند، بیشتر به «شکایات خیابانی»^{۷۲} هماننده بوده است.

گویا تنها طلعت طباطبایی خلاف مسیر جریان کنگره زنان شرق حرکت کرده و طی سخنانی گفته بود: «...خانم‌های محترمه و بانوان مکرمه! راستی آیا ما از مفهوم کلمه مبهم تمدن غرب چیزی فهمیده‌ایم و این مجمل مفصلی به دست آورده‌ایم که بتوانیم آن را سرمشق زندگانی خود قرار داده و از آن در سعادت‌ی به روی خود و آیندگان بگشاییم؟...»^{۷۳}

مهدی قلی هدایت درباره کنگره زنان شرق در ایران و مقررات مثبتی که وضع کرده‌اند به فقرات ۷، ۱۰، ۱۶ و ۱۷ آن اشاره نموده و در نهایت می‌نویسد: «متأسفانه خانم‌ها پرده کنگره را دریدند و سراسیمه در میدان هوی و هوس دویدند مسکری نماند که نخوردند و منکری نماند که نکردند» اگر چه از نحوه روایت واقعه به خوبی آشکار می‌شود که هدایت با حضور خانم نور حماده نماینده کنگره نسوان شرق که از ترکیه آمده بود و از «تمدن سازی» رایج آن روز در ایران نظر موافقی ندارد و گویی موافقت با تشکیل کنگره در ایران همچون «موافقت مجلس با تصویب اعزام کمیسیونی از طرف جامعه ملل برای منع تجاوزات به حقوق زن در مشرق در سال ۱۳۱۰»^{۷۴} خارج از اراده سیاسی حکومت وقت بوده است.

کانون بانوان

یکی از نهادهای داخلی که در مهیا کردن شرایط برای نوسازی زنان از خود فعالیت بسیاری نشان داد، کانون بانوان بود. کانون بانوان عمدتاً از بانوان طبقه بالا و متوسط اجتماع تشکیل شده و یکی از دلایل تکوین و تداوم کار آن این بود که کاملاً با اهداف رژیم نوگرایی رضاشاه هماهنگی داشت. در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۴ به دعوت وزیر وقت، علی اصغر حکمت زنان مأموریت یافتند که انجمنی را تشکیل دهند، که این جمعیت بعداً با عنوان کانون بانوان شهرت یافت. بنابراین می‌توان کانون بانوان را از جمله نهادهایی دانست که برای خط مشی‌گذاری دولت درباره زنان به وجود آمد. در

اساس نامه کانون بانوان برنامه‌های آن بدین شرح اعلام شده بود:

- ۱- تربیت فکری و اخلاقی بانوان و تعلیم خانه داری و پرورش طفل مطابق قواعد علمی به وسیله خطابه‌ها، نشریات، کلاس‌های اکابر و غیره
- ۲- تشویق به ورزش‌های متناسب برای تربیت جسمانی با رعایت اصول صحیح
- ۳- ایجاد موسسه‌های خیریه برای امداد به بی‌بضاعت اطفال بی سرپرست

۴- ترغیب به سادگی در زندگی و استعمال امتعه وطنی^{۷۶}

اگر چه در اساسنامه این کانون اشاره تلویحی هم به موضوع کشف حجاب نشده، ولی چنین به نظر می‌آید این سازمان زنانه نیز بر آن بود که کشف حجاب ابواب سعادت را به روی ملت ایران می‌گشاید و بیشترین فعالیت خود را برای نهادینه سازی اندیشه کشف حجاب به عنوان مهم‌ترین راه حضور اجتماعی زنان متمرکز ساخت و «براساس دعوت آنان جمع کثیری از معاریف و محترمین در عصر روز ۱۷ دی در جشن کانون بانوان شرکت نموده و در پایان جشن نیز تلگرافی برای کاخ شاهنشاهی به این مضمون مخابره نمودند: «کانون بانوان از سعادت‌ی که روز پیروز هفده دی نصیب کشور گردیده به نام تمام بانوان ایران مراتب سپاسگزاری چاکرانه خود را به پیشگاه اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاهی تقدیم می‌دارد»^{۷۷}

البته این نخستین باری نبود که کانون بانوان در هم‌ذات پنداری با سیاست‌گزاران وقت مبادرت به برگزاری جلسه می‌نمود. این کانون برای نمونه در روز یکشنبه ۱۱ آبان ۱۳۱۴ به منظور زمینه‌سازی برای حضور اجتماعی زنان از منشور خاص آن زمان جلسه‌ای با حضور رئیس الوزرا و پرنس ارفع، حکمت، رجال، افسران ارشد ارتش، مدیران جراید و نمایندگان مجلس و عده کثیری از مدیران و معلمان ترتیب داده و محور همه سخنرانی‌ها هم بر موضوع لزوم و اهمیت تربیت زنان قرار گرفت. ریاست باشگاه بانوان را دختر بزرگ رضاشاه بر عهده گرفت و در تهران بنای بسیار زیبا و مجللی به آن تخصیص یافت و پس از تشکیل کانون بانوان اتحادیه‌های دیگری که تماماً به وسیله بانوان اداره می‌گردید - همانند شیر و خورشید ایران - تأسیس شد.

این انجمن برای بسترسازی گذشته زدایی زنان اقدام به برگزاری مجالس سخنرانی و جشن‌هایی با شرکت دولتمردان عالیرتبه و دختران پیش‌آهنگ و دانش‌آموز می‌نمود و با تأکید بر برابری خواهی^{۷۸} قصد آن داشتند که زنان را به این باور برسانند که رهایی از خفت در گرو علم‌آموزی و مشارکت زن و مرد در امور است و آن‌هم به دست نمی‌آید مگر با تغییر در پوشش و رفتار ظاهری و خواسته یا ناخواسته با القائات خود که برای تغییر فکر زن و مرد ایرانی کمتر تلاش نشان می‌دادند، زنی می‌ساختند با ترکیبی غریب، که برای خود نیز بیگانگی بود که پا در گذشته داشت و تظاهر به مدرن بودن می‌نمود. نگاهی به مرور اخبار روزنامه اطلاعات درباره کنندوکارهای کانون بانوان در آستانه اوج نمایشی سیاست مدرنیسمی دولت پهلوی درباره زنان ما را به تأثیر این کانون بر روند مدرن‌سازی زنان رهنمون می‌سازد که در زیر فهرست‌وار به آن اشاره می‌نماییم:

- سخنرانی صدیقه دولت‌آبادی در کانون بانوان در ۸ دی ۱۳۱۴ درباره اقتصاد و صرفه‌جویی بانوان و چاپ کامل آن به همراه عکس رتوش شده بدون حجاب دولت‌آبادی در اطلاعات^{۷۹}

- برقراری کنفرانس بانوان و سخنرانی درباره محسنات تربیت نسوان از طرف مدیره دبستان دوشیزگان پهلوی^{۸۰}

- کنفرانس در باب آداب و معاشرت در کرمانشاه و بابل^{۸۱}

- چاپ تصاویر بدون حجاب در فرم غربی اعضای کانون بانوان^{۸۲}

- اخبار مربوط به تشکیل کانون بانوان در اصفهان و زنجان^{۸۳}

مطبوعات زنان

نشریات زنان نهاد دیگری بود که پشتوانه فکری برای برنامه‌نویسی زنان را به عهده گرفت و مطبوعات از چند طریق با سیاست مدرنیسمی دولت برای زنان مرتبط می‌شد.

اندیشه ضرورت و فواید متحول ساختن فکر و عملکرد زن بارها در مطبوعات و متون بر جای مانده از سال‌های پایانی قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم انعکاس

یافته و پس از این که زنان با تأخیری چند ساله موفق به اخذ امتیاز جهت برپایی نشریات زنان شدند، بیش از پیش بر بیدارسازی زنان پای فشرد و از بسیاری فرصت‌ها برای گوسزد نمودن حقوق خود به برنامه ریزان دولتی بهره‌برداری کردند. برای پرده برداشتن از آستانه فکری و طرز تلقی‌های رایج آن زمان درباره اهداف و چگونگی متحول ساختن زنان هیچ رسانه‌ای به اندازه نشریات زنان گویا و رسانیست. به ویژه از لحاظ بستر زمانی در فاصله سال‌های نزدیک به واقعه کشف حجاب نشریات زنان مملو از مقالاتی در رثای واپس ماندگی‌ها و سیر قهرقارایی زنان از منشور باریکی که به گذشته می‌نگریستند، تنها حقارت و درماندگی و بطالت زنان ایران را می‌دیدند و در مقام پاسخ‌گویی به آرایش مو می‌پیچیدند و تصویر زنان ورزشکار، دانشجو، هنرپیشه و ستاره‌های فیلم‌ها را در نشریات خود به چاپ می‌رسانیدند.

مهم‌ترین نشریاتی که پیش و پس از استقرار دولت پهلوی در جایگاه سخنگو و مدافعان فکری مدرن‌سازی به ایفای نقش پرداختند، عبارت بودند از: نامه بانوان (۱۲۹۹ش)، عالم نسوان (۱۲۹۹ش)، زنان ایران (۱۲۹۹ش)، جهان زنان (۱۲۹۹ش)، زبان نسوان (۱۳۰۰ش)، راهنمای بانوان (۱۳۰۵ش)، پیک سعادت (۱۳۰۶ش)، گل رعنا و زیبا (۱۳۰۷ش)، نورافشان (۱۳۰۹ش)، دختران ایران (۱۳۱۰ش)، نامه بانوان ایران (۱۳۱۷ش)، راهنمای زندگی (۱۳۱۹ش).^{۸۴}

ناگفته نماند این نشریات وظیفه خاصی برای خود در جهت تعلیم اصول خانه داری و زندگی مدرن و تقویت روح ترقی خواهی و وطن دوستی زنان قایل بودند. برای نمونه در سرتیتر نشریه عالم نسوان آمده بود:

و عده نمودیم که در هر شماره مقالات صحیه، دستور پرستاری و تربیت اطفال، خانه داری، طرز لباس، اخبار ترقی نسوان و مقالات ادبی نظماً و نثراً از نظر قارئین محترم بگذرانیم. بحمدالله که به ادای وظیفه موفق گردیدیم.^{۸۵}

تحقق سیاست مدرنیسمی در ایران در دوره پهلوی اول فارغ از تاثیرپذیری از رخدادهای نوگرایانه در سطح منطقه به خصوص در دو کشور افغانستان و ترکیه نبوده است. از یک سو مطبوعات نوگرا با شرح اقدامات نوگرایانه در افغانستان،

حاکمیت را تهییج به همانندسازی می نمودند. برای مثال در یکی از شماره های حبل المتین تحت عنوان: در تعلیم و تربیت نسوان افغان و در تحلیل آن آمده بود که: «ملت متمدن ایران کمتر از افغان ها در کسب تجدد نیست»^{۸۶} و یا جهان زنان در ماه میزان ۱۳۳۰ نوشته بود: «... ملت افغانستان در سایه حدیث پادشاه جوان بخت خود چهار اسبه رو به این مقصد عالی می تازد و مخصوصاً در ظرف دو سال اخیر که شروع به تشکیلات اجتماعی نمود، قدم مهم برای تربیت زنان و آزادی آنان برمی دارد.»^{۸۷}

و از سوی دیگر سفر امان الله پادشاه متجدد افغانستان در سال ۱۳۰۷^{۸۸} به ایران که اگرچه در افکار عمومی اثر ناخوشایندی برجای گذاشت، اما باعث تقویت افکار غربی در روحیه رضاشاه و مجموعه تصمیم گذاری در ایران شد. امان الله که در بازگشت از سفر اروپا و احتمالاً با تمهیدات تیمورتاش از مسیر ایران رهسپار کشورش شد، یک موج مدرنیسمی را در ایران ایجاد نمود. پادشاه افغانستان و ملکه و خانم های اطراف در فرمی کاملاً غربی در مراسم دیدارها حضور به هم می رسانیدند و اگرچه ملکه ایران «در مجالس رسمی حاضر نمی شد»^{۸۹} ولی این امر مانع از آن نمی شد که او و خانم وزیر دربار، وزیر جنگ، وزیر مالیه و عدلیه با خانم های افغانی دیدار نداشته باشند. اما خانم های افغانی از این هم قدم فراتر نموده و در مراسم ضیافت شام در مجلس مردان ظاهر شدند. آن هم چنانچه سردار اسعد نقل می کند: «با لباس اروپایی در سر شام بدون چادر یک تور خیلی نازک هم انداخته بودند که صورت در کمال خوبی ملکه قشنگ تر دیده می شد. شاه و سوبین تماماً لباس وکلای اروپایی داشتند.»^{۹۰}

مهدی قلی هدایت که بانگش متفاوت از سردار اسعد و نقادانه برکنش امان الله نگریسته و می نویسد: «پادشاه افغان به تقلید کمال پاشا دست به تجدد اروپایی زده است آن هم آنچه به سلیقه اراذل و دوره گردان بولوار پسندیده است و به مراحل دور از اموری که مایه تعالی قوم است»^{۹۱}

دولت ایران، همانند ترکیه رهبری اجرای طرح های نوین را به عهده گرفت. با رسیدن اخباری از آنچه همتای رضاشاه، کمال آتاتورک در ترکیه انجام می داد، طرح

مساله‌نوسازی در ایران صورت جدی‌تری به خود گرفت. هر دو مصمم شدند که جامعه خود را «به صورت دولت مدرن در آورند و هر دو نوسازی را با غربی کردن در هم آمیختند و تلاش کردند زنان را از خانه‌هایشان به زندگی اجتماعی بکشانند.»^{۹۲} الگوپردازی از ترک‌ها از پشتیبانی جامعه روشنفکری و مدافعان حقوق زنان ایران بهره‌مند بود و در جلسات سخنرانی که در کانون بانوان برقرار می‌شد بارها سرمشق ترکیه را برای مخاطبان گوشزد می‌نمودند و پاره‌ای از قرائن نشان از همکاری انجمن‌های زنان در کشور دارد. چنانچه هاجرت‌پریت در یکی از همین سخنرانی‌ها اظهار می‌دارد که: «...خانم‌های ممالک شرق مانند مصر و سوریه و ترکیه به تدریج در جمعیت‌ها شرکت کرده و نواقص اجتماعی را مطرح و برای رفع آن وارد مذاکره می‌شوند. چنانچه اخیراً یازدهمین کنگره بین‌المللی نسوان در اسلامبول به ریاست خانم کریت آشبلی انگلیسی دایر گردیده و متن کنفرانس‌ها و مذاکرات آن که به کانون بانوان رسیده همه راجع به اصلاح مفاسد اجتماعی و برقرار نمودن صلح در عالم و تامین حقوق نسوان بود.»^{۹۳}

سفر رضاشاه به ترکیه در سال ۱۳۱۳ آهنگ برنامه‌نوسازی زنان را تندتر نمود. در نطقی که رضاشاه به هنگام دیدار آتاتورک ایراد نموده از دریافت و تمایل خود به نوسازی این چنین پرده برداشت که: «... با کمال خوشوقتی ترقیات عظیم ملت دوست و همجوار خود را که در تحت راهنمایی وطن پرستانه قائد بزرگوار خود در مدت قلیل با سرعت تمام انجام شده است مشاهده نمودم ...»^{۹۴} و اینکه «... امیدوارم در مدت سلطنت من دو ملت با یک روح صمیمیت متقابل دست در دست هم داده منازل سعادت و ترقی را طی نمایند»^{۹۵} و محمود جم در خاطراتش می‌نویسد که: شخص رضاشاه صراحتاً اعتراف نموده که «از وقتی به ترکیه رفتم و زن‌های آن‌ها را دیدم که پیچه و حجاب را دور انداخته و دوش به دوش مردها کار می‌کنند دیگر از هرچه زن چادری است بدم آمده است»^{۹۶} و بدین سان با کارگزاری کانون بانوان که تا آخرین دقایق روز ۱۷ دی در تکاپوی زمینه سازی برای کشف حجاب بودند، نوع تاثیر پذیری از اقدامات مدرنیسمی ترکیه در ایران آشکار می‌شود. مهدی قلی هدایت نوع برداشت رضاشاه از آتاتورک و آتاتورک از غربی‌ها را چنین به نقد می‌کشد:

«... تقلید اروپایی به صورت خوش می‌نماید به معنی دشوار است و معنی به کار تقلید بولوار دلفریب است تأسی به لایرانوار کار مردار ارب ترقی اروپا در افراد سازی است نه در اسکی و فوتبال بازی... شاه می‌گوید که من می‌خواهم هم‌رنگ شویم تا مارا مسخره نکنند در دل گفتم که تقلیدهای بی حکمت باعث مسخره شدن است...» ۹۷

بازتاب تحولات جهانی بر سیاست مدرن سازی زنان

در باور ویل دورانت بزرگ‌ترین حادثه ربع اوایل قرن بیستم نه جنگ جهانی اول یا انقلاب روسیه که «دگرگونی وضع زنان بوده است». از گذشته‌ای که «مرد یهودی در نماز خود تکرار می‌کرد خدایا تو را سپاس‌گزارم که مرا کافر و زن نیافریدی» و هر فردی به خود می‌بالید که نیچه به او اندرز داده است که چون «پیش زنان می‌روی تازیانه را به یاد داشته باش» به حالی که زن سربرآورده از عصر انقلاب صنعتی «عادات نیک و بد از مد افتاده مرد را یکی پس از دیگری یاد گرفت مانند او سیگار کشید و شلوار پوشید و موی سرش را اصلاح کرد و در بی‌اعتنایی به مقدسات و در الحاد به رفتار او گرایید و...» ۹۸

این درحالی بود که فعالین زن در شرق با تأثیرگیری از زنان غربی سخت در تکاپوی معرفی نیازها و خواست‌های نوین زنان، هم فکری و چاره‌یابی برای آن بودند. گویی ناآرامی فضای جهانی در فاصله مابین دو جنگ اول و دوم جهانی بر التهاب جنبش‌های زنان در شرق افزوده بود و در کنگره‌های چندی که زنان شرق تشکیل دادند به نوعی روح دگرگون شده جامعه جهانی را به نمایش گذاشتند. برخی از سردمداران نهضت زنان در شرق در اواسط نهضت رضاشاه عبارت بودند از: لطیفه خانم بصیر (ترکیه)، هدی شعراوی (مصر)، سارو زیتی نیدوست (هند)، تیکافی ژیکا (ژاپن)، خانم سیون یاتسن (چین)، اسما زهادی (عراق)، نازک عابد (شام)، نظیره حداد (فلسطین)، اسما باسودان (جاوه) و امیر نورا (نجد و حجاز). ۱۰۰ همتایان ایرانی آنان نظیر هاجر تربیت، بدرالملوک بامداد و صدیقه دولت آبادی نیز زنجیر وار پیشرفت‌های زنان غرب را بر سر زنان ایران فرود می‌آوردند و آنان را

به همانندسازی با جریان جهانی فرامی خواندند و استناد می کردند که «... در ملل متمدنه و بالخصوص در ژاپن و آمریکا خانم هایی که عضو مجامع و کلوپ های زنان می شوند موظف اند نصایح و وعظ ها درباره اداره منزل بنمایند»^{۱۰۱} و «حالا در اغلب ممالک متمدنه خانم ها به اصلاح حال و شئونات زن ها و برای طرفداری از صلح و بهبود اوضاع جدیت می نمایند» و بارها از خانم هایی چون مادام لمونیه فرانسوی که جمعیت^{۱۰۲} حمایت از دختران در ۱۸۵۶م در پاریس را تأسیس نموده یاد می نمودند و در مقاله ای با نام نظری اجمالی به معارف ژاپن^{۱۰۳} با آب و تاب فراوان به پیشرفت های دختران و زنان ژاپن به خصوص در امر تحصیل می پرداختند. در چنان فضایی اگر چنین شعری سروده نمی شد جای شگفتی داشت که:

بگشا چشم و تماشا بکن ای دختر شرق سعی مردانه زن های اروپایی را
 بنا بر این در سطح سوم تأثیر پذیری (سطح جهانی) نیز به بی اعتنایی یا غفلت از بنیادهای مدرنیته در غرب عمده مال اندیشی ها و سیاست گذاری ها به الگو برداری از پوسته و فرم آنچه در غرب رخ داده بود ختم شده و پس زمینه پر رنگ و قوی ذهنی رضاشاه آن بود که «تا زمانی که ایران در سیمای یک دولت ملی اروپایی در نیاید، با آن به مانند یک کشور اروپایی برخورد نخواهند کرد»^{۱۰۴} و برآیند چنان ذهنیتی در حوزه عمل به آن جا می انجامید که «زنان ایرانی در آموزش، پوشش و کنش های اجتماعی از هم تیان غربی خود الگو برداری نمایند» و آنچه در وهله نخست راحت تر و عینی تر می نمود برداشتن حجاب از سر و بیرون افکندن پوشش سنتی زنان ایران بود و در اجرای این گام شتاب و خشونت و بالنتیجه حرکاتی ناسنجیده غلبه ای تام یافت و در آن دهه های نخست قرن بیستم «فرایند فروپاشی جامعه سنتی (که زنان نیمی از آن بودند) با نفوذ سیاسی اقتصادی فرهنگی غرب»^{۱۰۵} سرعت فراوانی گرفت و مفاهیم «مدرنیته» با مفهوم «غرب سازی» و «غربی» مترادف شد و به هر صورت ترکیب فشار تمایلات داخلی برای دگرگون کردن زن و ویژگی مدرن شدن غربی گرایانه دولت و وقت بر سیاست مدرنیسمی دولت درباره زنان اثرات نسبتاً پایدار و غیرقابل اجتنابی ایجاد نمود.

در تلفیق و عجین شدن مدرن سازی و غربی شدن باید از نقش تحصیل کردگان

ایران در اروپا یا همان نخبگان ایرانی یاد کرد که افزون بر در اختیار گذاشتن «پیش‌نویس خط مشی‌گذاری» دولت و ملت»^{۱۰۶} مدرن، جریان مدرنیزاسیون آمرانه در ایران را نیز تحکیم بخشیدند.

در مذمت تقلید تک بُعدی از غرب به‌خصوص از سوی پاره‌ای دولتمردان که باور واقعی به مدرنیته واقعی با همه مبادی و مبانی آن نداشتند، خانم آن لمبتون یکی از تیزبینانه‌ترین ارزیابی‌ها را به شرح زیر نموده است که...

«... برای هم‌گامی دولت ملی ایران با جامعه غرب، رضاشاه (تحت‌حمله دولت خودکامه) بهایی بود که ایران برای تأخیر در ایجاد اصلاحات سیاسی و اجتماعی پرداخت.»^{۱۰۷}

طلعت طباطبایی نیز زنان گردآمده در کنگره زنان شرق در تهران را که تصور می‌کردند به چراغ جادوی علالدین دست یافته و به صرف اراده غربی شدن و هم‌دلی دولت با جریان مدرنیسم غرب‌گرا، عصر طلایی سعادت زنان آغاز شده را هشیار ساخت که: «می‌خواهیم بدانیم که از سرچشمه تمدن غرب که رباینده هر دل و نقل هر مجلس و محفلی گردید، چه می‌ریزد؟... این اشتباه بزرگ و سهو غفران‌ناپذیر است که غرب را ما شرقیون به چشم پیشوایی و سیادت می‌نگریم.»^{۱۰۸}

مهدی‌قلی هدایت در سرزنش خانم‌های مدرنیست غرب‌گرای «عصر تجدد»^{۱۰۹} با لحنی آمیخته به طنز می‌نویسد: «جای شکرش باقی است که سر تا پا برهنه در کوچه آمدن در پاریس و برلن را پلیس منع کرده بود والا در حرارت تقلید بانوان ما مستعد تقلید بودند و آنچه در پرده داشتند می‌نمودند.»^{۱۱۰}

بدین قرار تصمیم‌گیری دولت پهلوی اول برای ایجاد تغییر زنان ایرانی، از سطوح سه گانه (داخلی، منطقه‌ای و جهانی) تأثیر پذیرفت و مدار کار بر چنان پاشنه‌ای چرخید که در هر سه سطح بیش و پیش از سیاست‌گذاری، دولت اندیشه و مبانی و ملزومات «مدرن شدن» را به کار گرفت و برای تحقق استراتژی فرمالیسم اجتماعی به تاکتیک «مدرن ساختن» زنان گرایید.

اقداماتی که دولت برای اعمال سیاست مدرنیسمی به کار بست، این واقعیت را انعکاس می‌داد که بین «مدرن شدن» و «مدرن ساختن» فاصله‌ای بس بعید بود که

متظاهران را به صرف شباهت‌های صوری دل‌خوش می‌ساخت و اندیشه و ران را اندوهگین می‌ساخت که تفلاهای فکری آنان برای درافکندن طرحی نو برای سامان‌دهی جامعه بی‌سامان خود، بار دیگر اسیر فهم نارسا و مجریان ناشکیبای دولت مطلقه واقع شد و چه شکاف عمیقی بود بین ایده‌آل آنان برای از بیخ و بن بر هم‌کنند او هام و کج‌اندیشی‌هایی که دربارهٔ زنان بود و آگاه کردن زنان به حقوق خود با تدابیر و تبلیغات کم‌محتوای رژیمی که سودای همافروزی با غرب او را بر آن داشته بود که کارگزاران ادارهٔ معارف و مأموران شهریانی را با تکیه بر استدلال خردورزانه با خشونت، مأمور به «مدرن ساختن» زنان نماید.

یادداشت‌ها

۱. علی اصغر کاظمی: بحران جامعهٔ مدرن، زوال فرهنگ و اخلاق در فرایند نوگرایی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۲۸.
۲. جمشید بهنام: ... تمدن و تجدد گفت‌وگو: جمشید بهنام و رامین جهاننگلو، مرکز، ۱۳۸۲، ص ۱۳.
۳. رامین جهاننگلو: ایران و مدرنیته: گفتگوهای با پژوهشگران داخلی و خارجی در زمینهٔ رویارویی ایران با دستاوردهای جهانی، ترجمه: حسین سامعی، تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۹، ص ۱۱.
۴. حسین بشیریه: درآمدی بر جامعه‌شناسی تجدد، تهران: ویژه کتاب مجله نقد و نظر، ۱۳۷۹، ص ۲۷.
۵. همان، ص ۱۷.
۶. همان، ص ۱۵.
۷. همان، ص ۲۴.
۸. جهاننگلو، پیشین، ص ۲۲.
۹. رسول جعفریان: رسایل حجابیه: شصت سال تلاش علمی در برابر بدعت کشف حجاب، قم: دلیل ما ۱۳۸۰، ص ۲۷.
۱۰. جان فوران: مقاومت‌های شکنندهٔ تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا

سال‌های پس از انقلاب اسلامی، مترجم: احمد تدین، تهران: رسا، ۱۳۷۷.

۱۱. جهان زنان، سال دوم، ش.

۱۲. اشعار عشقی از کتاب فاطمه استادملک به نام حجاب و کشف حجاب در ایران، تهران: مؤسسه مطبوعات عطایی، بیتا، ص ۱۰۰ برگرفته شده است.

۱۳. مساوات، ۱۹ صفر ۱۳۲۶، ص.

۱۴. تمدن، ۲۷ ربیع الاول ۱۳۲۵، ص.

۱۵. محمدحسین خسروپناه: هدف‌ها و مبارزه زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا سلطنت پهلوی، پیام امروز، ۱۳۸۱، ص ۲۹۳.

۱۶. جعفریان، نیسن، ص ۲۹۳.

۱۷. بی‌بی خانم وزیراف

۱۸. نشریه جهان زنان، سال ۱۳۳۰

۱۹. مجله تعلیم و تربیت، شماره ۹ و ۱۰ دیماه سال ۱۳۱۴، ص ۴۵۰.

۲۰. مجله تعلیم و تربیت، شماره ۵ و ۶ مرداد، شهریور ۱۳۱۴، ص ۲۳۵.

۲۱. مجله تعلیم و تربیت، شماره ۵ و ۶ مرداد، شهریور ۱۳۱۴، ص ۲۳۵.

۲۲. الول ساتن: رضاشاه کبیر یا ایران نو، مترجم: عبدالعظیم صبوری، ج ۳، تهران، تابش و ۱۳۳۷، ص ۳۷۸.

۲۳. مجله تعلیم و تربیت، سال ۱۳۱۴، ص ۲۶۹.

۲۴. احمد بنی احمد: تاریخ شاهنشاهی پهلوی اعلیحضرت رضاشاه کبیر، ج ۲، تهران، بیتا، ۱۳۵۶، ص ۴۲۹.

۲۵. استاد ملک، پیشین، ص ۸۷.

۲۶. مهدی‌قلی هدایت در خاطرات و خطرات در ص ۴۱۴ می‌نویسد: «به مناسبت جشن ازدواج ولیعهد با فوزیه جشن‌هایی برگزار شد و در باشگاه وزارت خارجه خانمی را دیدم که تا زیر ناف برهنه بود گویا یاد از مدح‌خوانده بود... مدتی در آن هیکل مدرسو و جلوۀ منحوس به حیرت نگریستیم یا للعجب کجاییم و چه می‌بینیم.»

۲۷. رضا قاسمی، هم‌نوايي شبانه ارکستر چوب‌ها، تهران، آتیه، ۱۳۸۰، ص ۸۶.

۲۸. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه: عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲، ص ۳۶.
۲۹. همان، ص ۴۴.
۳۰. بنی احمد، پیشین، ص ۲۷۵.
۳۱. ساتن، پیشین، ص ۴۰۷.
۳۲. غلامرضا انصاف پور: قدرت و مقام زن در تاریخ معاصر، تهران، شرکت نسبی کانون کتاب، بیتا، ص ۴۴۳.
۳۳. یحیی دولت آبادی، ج ۴، تهران، فردوسی، ۱۳۲۱، ص ۸۴۵.
۳۴. ساتن، ص ۴۰۴.
۳۵. پروانه آبراهامیان، ایران میان دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، مترجمان فیروزمند و دیگران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۱۱۱.
۳۶. ساتن، پیشین، ص ۳۸۲.
۳۷. برای آگاهی بیشتر ر.ک. به نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم، ۱۳۶۹، صص ۱۷۰-۱۵۴.
۳۸. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۴۱.
۳۹. آبراهامیان، پیشین، ص ۱۲.
۴۰. عباسقلی گلشائیان، گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی یا خاطرات من، تهران، اینشتین، ۱۳۷۷، ص ۲۹۶.
۴۱. هدایت، پیشین، ص ۴۳۴.
۴۲. همان، ص ۴۱۳.
۴۳. خثونت و فرهنگ (اسناد کشف حجاب)، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱، ص ۱۸.
۴۴. همان، ص ۲۷.
۴۵. همان، ص ۳۶.
۴۶. برای آگاهی بیشتر ر.ک. به نصرالله سیف پور فاطمی، آینه عبرت خاطرات نصرالله سیف پور فاطمی، به کوشش: علی دهباشی، تهران، سخن، ۱۳۷۸، ص ۸۴۴.

- که از نحوه انتخاب همسر خود به عنوان رئیس جمعیت شیر و خورشید اصفهان خاطره‌هایی را نقل می‌نماید.
۴۷. ساتن، پیشین، ص ۳۸۴.
۴۸. دولت آبادی، پیشین، ص ۴۳۵.
۴۹. فوران، پیشین، ص ۳۵۹.
۵۰. ماشالله آجودانی، مشروطه ایرانی، تهران، اختراع، ۱۳۸۳، ص ۳۵۸ به بعد.
۵۱. محمد سالار کسرای، چالش سنت و مدرنیته در ایران، تهران، مرکز، ۱۳۷۹، ص ۴۶۵.
۵۲. محمدحسین خسرو پناه مقاله‌ای به نام: صدیقه دولت‌آبادی زبان‌گویای زنان که در فصلنامه گفتگو، ویژه مطالبات زنان، ش ۳۸، آذر ۱۳۸۲، ص ۵۱ چاپ شده است.
۵۳. جهانگللو، پیشین، ص ۳۷.
۵۴. فوران، پیشین، ص ۳۳۱.
۵۵. حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶، تهران، علمی، ۱۳۷۴، ص ۲۴۷.
۵۶. بشیریه، پیشین، ص ۱۷.
۵۷. حسن تقی‌زاده، زندگی طوفانی - خاطرات سیدحسن تقی‌زاده، به کوشش: ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۸، ص ۲۳۶.
۵۸. ملک الشعرا بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (انقراض قاجاریه)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹، ص ۲ و ۶.
۵۹. خواندنی‌ها، سال ۱۵، شماره ۳۲، سه‌شنبه ۲۱ دی ماه ۱۳۳۳.
۶۰. مکی، پیشین، ج ۶، ص ۳۸.
۶۱. جهانگللو، پیشین، ص ۳۸.
۶۲. برای آگاهی بیشتر به مقاله انجمن‌های زنان در دهه نخست عصر مشروطیت از نگارنده مراجعه شود.
۶۳. مجله نسوان وطن‌خواه.
۶۴. ایران، سال هفدهم، سه‌شنبه ۱۸ آذر ۱۳۱۱، ص ۳.

۶۵. ایران، سال هفدهم، چهارشنبه ۱۱ آذر ۱۳۱۱، ص ۱.
۶۶. ایران، ۱۷ آذر ۱۳۱۱، مطابق ۳ شعبان المعظم ۱۳۵۱، ص ۳.
۶۷. استاد ملک، پیشین، ص ۱۲۴.
۶۸. همان، ص ۱۱۷.
۶۹. مرادعلی توانا، زن در تاریخ معاصر ایران، تهران، مرکز امور مشارکت زنان نهاد ریاست جمهوری، [بی تا]، ص ۲۵۹. لازم به یادآوری است این اظهارات را خانم استاد ملک هم نموده است، اما نگارنده در روزنامه ایران که به تفصیل در شماره‌های مختلف به موضوع کنگره پرداخته بود، چنین بیاناتی را ندیدم.
۷۰. هدایت، پیشین، ص ۴۰۱ و ۴۰۰.
۷۱. دولت آبادی، پیشین، ص ۴۳۴.
۷۲. توانا، پیشین، ص ۲۶۱.
۷۳. خشونت و فرهنگ - اسناد محرمانه کشف حجاب ۱۳۲۲-۱۳۱۴، ص ۲۳.
۷۴. خانم تربیت روز ۱۷ دی ۱۳۱۴ در دانشسرای عالی گفت: (ما دختران ایران همچون گل و گیاه زیبا معطر در زیر شاخسارانی قرار گرفته بودیم که مانع از رشد ما می‌شد... و در اندک مدتی استعدادهای ما که البته در کسب بسیاری از فنون کمتر از برادران مانیست شکوفا خواهد شد...) به نقل از روزنامه اطلاعات، پنج شنبه ۱۸ آذر ۱۳۱۴.
۷۵. اطلاعات، دوشنبه ۸ دی ماه ۱۳۱۴، ص ۱.
۷۶. اطلاعات، ۱۴ در ماه ۱۳۱۴، ص ۴۱.
۷۷. اطلاعات، سه شنبه ۱۶ دی ماه ۱۳۱۴، ص ۴.
۷۸. اطلاعات، چهارشنبه ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴، ص ۱.
۷۹. اطلاعات، چهارشنبه ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴، ص ۴.
۸۰. صدیقه ببران، نشریات ویژه زنان، سیر تاریخی نشریات زنان در ایران معاصر، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۱، ص ۵۶.
۸۱. همان، ص ۶۳.
۸۲. حکایت کشف حجاب: موسسه فرهنگی قدر ولایت، بیتا، ص ۵۹.

۸۳. جهان زنان، شماره ۵ محرم ۱۳۴۰، سپتامبر ۱۹۲۱، سال اول، ص ۹۴.
۸۴. حسین مکی تاریخ آن را ۱۳۰۶ و نخستین کشور اسلامی که اقدام به کشف حجاب از بانوان نموده بود را افغانستان می‌داند. ر.ک. مکی، پیشین، ص ۲۷۹.
۸۵. هدایت، پیشین، ص ۳۷۹.
۸۶. جعفر سردار اسعد، خاطرات سردار اسعد بخارا، به کوشش: ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۷۲، ص ۲۲۲.
۸۷. هدایت، پیشین، ص ۲۷۷.
۸۸. آبراهامیان، پیشین، ص ۳۷۹.
۸۹. مجله تعلیم و تربیت، شماره ۵ و ۶، سال ۱۳۱۴، ص ۲۳۹.
۹۰. رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی و علی ایزدی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲، برگرفته از بخش اسناد این کتاب، ص ۵۶۱.
۹۱. گلشاییان، پیشین، ص ۲۷۷.
۹۲. مکی، ص ۲۹۷.
۹۳. هدایت، پیشین، ص ۴۰۸.
۹۴. ویل دورانت، لذات فلسفه، ترجمه: عباس زریاب خویی، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۱۴۸ به بعد.
۹۵. روزه گارودی: زنان چگونه به قدرت می‌رسند؟ ترجمه: امان‌الله ترجمان، تهران، پرشکوه، ۱۳۷۸، ص ۹۳.
۹۶. ایران، سه شنبه ۸ آذر ۱۳۱۱ مطابق ۲۹ رجب المرجب ۱۳۵۱، سال هفدهم، ش ۳۹۶۴، ص ۱ و ۲.
۹۷. مجله تعلیم و تربیت، سال ۱۳۱۴، ص ۲۴۰.
۹۸. همایی، ص ۲۶۹.
۹۹. مجله تعلیم و تربیت، شماره ۸ و ۹ سال ۱۳۱۴، ص ۳۸۰ به بعد.
۱۰۰. جهان‌نگلو، پیشین، ص ۳۱.
۱۰۱. بهنام و...، پیشین، ص ۲۲.
۱۰۲. توانا، پیشین، ص ۲۵۹.

۱۰۳. در سخنرانی‌های سازمان پرورش افکار مرتب از دوران پهلوی اول به عنوان عصر تجدد یاد می‌شد. برای آگاهی بیشتر ر.ک. به سخنرانی‌های آموزشگاه پرورش افکار - موضوع شرح بزرگان - تهران، دبیرخانه سازمان پرورش افکار ۱۳۱۸، ص ۴.
۱۰۴. هدایت، پیشین، ص ۴۰۸.

پیشکش پہ تہرستان
www.tabarestan.info

نشریه اختر و مقام و منزلت زن ایرانی

(۱۳۱۴-۱۲۹۲ق/۱۸۹۶-۱۸۷۵م)

دکتر غلامرضا وطن دوست* و دکتر جلیل پورحسن**

مقدمه

مطبوعات عصر ناصری به خصوص مطبوعاتى که در خارج از کشور چاپ و منتشر می شدند، نقش بسیار مهم و تأثیرگذاری در روشنگری و هدایت افکار مختلف جامعه به خصوص زنان که در آن زمان به دلایل مختلف اجتماعى و مذهبى کمتر به مسائل و مشکلات آنان توجه می شد، داشتند. به جرأت می توان گفت که در رأس این روزنامه ها و نشریه ها، روزنامه پرمحتوا و کم نظیر «اختر» بود که نه تنها در پرداختن به مسائل و مشکلات بانوان ایرانی و غیرایرانى پیشگام بود، بلکه در طرح مسائل روز و مهم سیاسى، اجتماعى و فرهنگى نیز گوی سبقت از نشریات آن زمان ر بوده بود.

روزنامه اختر نخستین روزنامه ایرانی است که به سبک جدید در خارج از کشور چاپ و منتشر شد. این روزنامه در ۱۲۹۲ق/ ۱۸۷۵م با تشویق میرزا نجفقلی خان

استاد دانشگاه واشنگتن

معاون آموزشی دانشگاه آزاد - واحد داراب

تبریزی، یکی از مأمورین دولت ایران در پایتخت عثمانی به مدیریت آقا محمد طاهر تبریزی تأسیس گردید. نویسندگانش کسان با غیرت و نیکی بودند^۱ و بسیاری از آزادی خواهان و روشنفکران به نام آن روز مانند آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزاهدی خان تبریزی^۲ و میرزا علی محمدخان کاشانی با این روزنامه همکاری نزدیک داشتند^۳. روزنامه اختر چنان شهرت و اهمیتی در ایران، قفقاز، عثمانی، هندوستان و عراق به دست آورد که در بعضی از نواحی قفقاز، مردم عوام که روزنامه خواندن را کفر و گناه می دانستند، خواص را که به خواندن آن اشتیاق داشتند اختری مذهب می خواندند^۴. ادوارد براون درباره اهمیت این روزنامه می نویسد: «در سنه ۸-۱۸۸۷م نیز که من در ایران سفر می کردم تنها جریده قابل مطالعه زبان فارسی همان اختر بود که هفته ای یک بار در اسلامبول چاپ می شد»^۵.

در این روزنامه مقالات سیاسی، اجتماعی و مذهبی و مخصوصاً مقالات مربوط به تعلیم و تربیت و موضوعات فرهنگی مورد بحث و بررسی قرار می گرفت. توجه به مقام زن و اعتقاد به اشتراک و مساوی بودن حقوق زن و مرد یکی دیگر از مسایل مهم روزنامه اختر در بررسی مسایل و مشکلات زنان ایرانی بود که ضمن پرداختن به این موضوعات و بیان این نکته که زنان اروپایی در بسیاری از این مسائل مخصوصاً تعلیم و تربیت و اشتراک حقوق مساوی با مردان پیشرفت زیادی کرده اند، حل مشکلات مربوطه را منوط به ایجاد مدارس مخصوص زنان و توجه خاص به تعلیم و تربیت کودکان، مخصوصاً دختران در سنین کودکی و خردسالی ذکر می کند. بنابراین، آموزش صحیح فرزندان دختر در سنین پایین توسط مربیه های زن آشنا به علوم و فنون متداول زمان یکی از راهکارهای پیشرفت زنان ایرانی است.

در مقایسه با زنان اروپایی، روزنامه اختر در مقالات مختلف به طور مکرر به این موضوع می پردازد که زنان ایرانی در بسیاری از جهات از زنان اروپایی در فراگیری علوم و فنون از هوش، استعداد و توانایی بیشتری برخوردارند که این امر می تواند در توسعه علوم و فنون در میان زنان ایرانی تأثیر بسیار مهمی داشته باشد.

مخالفت و مبارزه با این تفکر که دختران و زنان نباید آموزش ببینند و آشنا به علوم و فنون متداول زمان شوند، یکی دیگر از موضوعات مهمی است که در

مقالات مختلف روزنامه اختر بدان اشاره شده است و با ارائه دلایل مذهبی، اجتماعی و حقوقی به رد این تفکر می‌پردازد.

پرداختن به مسائل مختلف زنان مانند وضعیت پوشش و آراستن موی و لباس و همچنین طرح مسائل زناشویی در بین اقوام مختلف و طرح مسائل بهداشتی زنان و نظافت آنان و همچنین مسائلی مانند وجود عادت‌های نامناسب و ناهموار در زناشویی زنان در بین اقوام و ملیت‌های مختلف و طرح حجاب زنان و وجود اختلاف بین ممالک و مردمان مناطق گوناگون در این امر از دیگر مسائلی است که ضمن مقالات مختلف و در شماره‌های متوالی بدان اشاره شده است. روزنامه اختر ضمن طرح این مسائل به بیان دیدگاه‌های خود که گاه به صورت انتقاد از مسائل و گاه نیز تأکید آن مسائل است، نیز می‌پردازد.

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که روزنامه اختر در چند شماره متوالی به طرح آن می‌پردازد، «وظیفه زنان» است که در بیان این موضوع ضمن ارج نهادن به مقام و موقعیت زنان در جامعه و ضرورت احترام و حفظ حقوق و شرافت مقام زنان، به این نکته مهم اشاره می‌کند که سخت‌گیری و آسان‌گیری بر زنان در جوامع مختلف ناشی از عوارض طبیعی و اقلیمی و مسائلی مانند رشک و غیرت مردان و نتیجه شرع و عاداتی است که در آن جوامع حاکم است.

مقام و موقعیت زن در شریعت اسلام، افراط در آزادی زنان در بعضی از ممالک با نتایج شومی - به تعبیر اختر - که به دنبال داشت و همچنین طرح مسائل حقوقی زنان مانند: طلاق و حجاب و... از دیگر موضوعات مهمی است که در روزنامه اختر بدان اشاره شده است.

ضرورت حضور زنان در اداره امور و نتایجی که این امر به دنبال خواهد داشت، در ضمن مقایسه مقام و موقعیت زنان در اروپا و آمریکا با زنان ممالک شرق به طور مفصل بدان اشاره شده است و در مقالات مختلف این مسأله را بیان می‌کند که زنان اروپایی و آمریکایی در مقایسه با زنان ممالک شرقی از پیشرفت و ترقی زیادی که ناشی از تعلیم و تربیت صحیح و برخورداری از حقوق مشترک و مساوی با مردان است، برخوردار شده‌اند. البته در ضمن پرداختن به این موارد به مسائل منفی - به

تعبیر اختر ناهموار و نامناسب - زنان اروپائی و آمریکایی نیز اشاره شده است که از جمله این مسائل نامطلوب شیوع فحشاء و افزایش طلاق در ممالک مترقی و پیشرفته مانند آلمان و ژاپن است.

ضرورت تعلیم و تربیت

یکی از مهم‌ترین مسایلی که در روزنامه اختر ضمن طرح مسایل زنان بدان اشاره شده است و در صدر مسائل زنان قرار دارد، چگونگی تعلیم و تربیت و لزوم و ضرورت آن در بین اقشار مختلف جامعه به خصوص زنان و دختران است که به دلایل مختلف نمی‌توانستند همانند مردان و پسران تحت تعلیم و تربیت مساوی قرار گیرند. در روزنامه اختر قبل از طرح این مسائل به اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام اشاره شده است و با استناد به حدیث نبوی «اطلب العلم فریضه کل مسلم و مسلمة» و همچنین «طلب العلم من المهد الی اللحد» اهمیت دادن اسلام به تعلیم و تربیت و همچنین مساوی بودن زن و مرد در کسب علوم که به عنوان یک امر واجب بدان اشاره شده است، را بیان می‌کند.

یکی دیگر از موضوعات مربوط به تعلیم و تربیت، اهمیت دادن به تعلیم و تربیت دختران به عنوان مادران آینده و راه‌های اعمال این امر و نتایج مطلوبی است که با آموزش و تربیت صحیح می‌توان بدان دست یافت و در حقیقت و به تعبیر اختر «ترقی هر ملتی بسته به حسن تربیت ابنای آن ملت است» و «حقیقه تربیت و تعلیم بچه‌ها و اولاد برای ما از هرکاری مقدم‌تر و لازم‌تر است»^۶.

ضمن مقالات مختلف به این نکته اشاره شده است که تربیت اطفال یکی از وظایف و تکالیف عمده پدران و مادران است و هر پدر و مادر باید در ادای این وظیفه نهایت دقت و اهتمام را به عمل بیاورد.

بنابراین باید در امر تربیت دختران و تعلیم آن‌ها از هرجهتی زیاده‌تر دقت کنیم و از طریق ایجاد مکاتب و مدارس جداگانه همت خودمان را در انتظام حال آن‌ها مصروف داریم تا آنکه اساس تربیت را محکم و بنیان ادب را مستحکم کرده باشیم.^۷ در حقیقت امر تربیت دختران چند درجه از تربیت پسران لازم‌تر است و اعتقاد

اینکه نباید دختران را علم و خط آموخت از سخنان جاهلان و نادانان است و ماراست که لازمه همت و تعاون را در این مقام به عمل آورده اطفال و فرزندان خودمان را ذکوراً و اناثاً بدست دایه تربیت سپرده فکر همت مجموعه ملت را نمایم و آینده وطن را در نظرگاه خودمان داشته کاری مناسب حال و وقت کرده باشیم. در روزنامه اختر در مقالات تعلیم و تربیت به طور مکرر به این مسأله اشاره شده است که: «بچه‌ها و اطفال مایه و اساس تربیت خودشان را از مادر و دایه‌ها و مربیه‌های خانه کسب می‌کنند. به علت اینکه در عنوان سن که اول فصل تربیت است در آغوش آن‌ها بزرگ می‌شوند. بنابراین «مسلماً اساس تربیت با والده‌ها و مربیه‌هاست. در این صورت آیا جایز است که دخترهای ملت ما همه نادان باشند و از زیورهای تربیت و هنر و ادب عاری و بری باشند؟ پس اول چیزی که برای ما و برای مادرها و اولاد و فرزندان ملت ما لازم است تربیت دخترهاست زیرا که تربیت آن‌ها اساس و مایه تربیت جمله اولاد و فرزندان خواهد بود. پس این اعتقاد قدمای ما که دخترها را نباید خط و علم آموخت اعتقاد صحیح و درستی نتواند بود»^۸.

البته باید یادآوری نمود که در روزنامه اختر ضمن مقابله با این تفکر نادرست مبنی بر عدم بهره‌مندی و منع کردن زنان و دختران از تعلیم و تربیت و سوادآموزی به این نکته نیز اشاره شده است که اگر ما علت این مسأله را عوامل مذهبی بدانیم تفکری بس غلط است.

یکی از موضوعات مهم که در مقالات مختلف بدان اشاره شده است؛ مقایسه وضعیت تعلیم و تربیت زنان و دختران در اروپا و ممالک شرق است و مکرر بیان شده است که «تربیت دختران در اروپا از امور بسیار مهم محسوب می‌شود و در حین انجام آن از هر گونه سعی و کوشش و فداکاری دریغ نمی‌شود. در صورتی که در آسیا این امر را بسیار مهمل می‌انگارند و دختران را تنها بدست هوس مادران جاهل بی‌علم می‌سپارند و چنین می‌پندارند که بدین طایفه علم را باید کمتر از مردان تعلیم نمود»^۹. همچنین اهمیتی که به تعلیم پسران می‌دهند و تدابیری که در این امر به کار می‌برند هر چند بسیار ناقص است باز نسبت به دختران بیشتر است. «این فقره تا به یک درجه معلوم است که امیدی از استقبال پسران دارند و تربیت را از برای آنان نافع

و سودمند می‌شمارند. اما در باب دختران می‌گویند ایشان هرگز احتیاج به علم ندارند همین بس که امور بیتیه - خانه - خود را در محور لایق دایر کنند و همیشه بی‌هیچ تأنی و اعتراض سر بر خط فرمان ازدواج خود نهند و از ترس اینکه چون علم بیاموزند مرتکب فضول و بعضی حرکات نامعقول می‌شوند آنان را در زیر حکم مادران دل‌آزار یا در پنجه قهر دایگان ستمکار می‌گذرانند و به کلی از اقتباس نور علم و یقین و از اکتساب فکر متین محروم می‌کنند.^{۱۰}

یکی از مسائل مهمی که در امر علم‌آموزی زنان بدان اشاره می‌کند، این است که زنان باید به چه علوم بپردازند و چه فتنی را کسب نمایند و بدان اشتغال ورزند. روزنامه اختر در این مورد می‌گوید: «راست است که دختران را علم بسیار به کار نیاید و چون قوه مفکره زنان ضعیف‌تر از مردان است طبعاً نیز بقدر ایشان مستعد کسب فضایل و ادب و محتمل چندین مشاق و تعب نتوانند شد نه ایشان به مقام ریاست مملکت خواهند نشست، نه شمشیر از برای کارزار بر میان خواهند بست نه دستار شریعت بر سر خواهند نهاد و نه ردای قضاوت در بر. بنابراین از بعضی علوم وسیعه که متعلق به سیاست و حرب و حقوق و فلسفه و بیان است صرف‌نظر می‌توانند کرد. اغلب صنایع مکانیکی نیز مناسب حال زنان نیست بنیه ضعیفشان تنها قابل حرکات خفیف و مصدر خدمات بسیار معتدل تواند بود. خواص مادی و خصایل معنویشان خیلی کمتر از مردان است اما به خلاف این خداوند تعالی ایشان را سه خاصیت عالی عنایت فرموده که از لوازم مادری و از شرایط فرزندپروری است. نظافت، حسن اداره، تدبیر منزل.^{۱۱}

همان‌گونه که بیان گردید مادران و سپس مربی‌ها و دایه‌ها در تعلیم و تربیت دختران نقش و وظیفه بسیار مهمی دارند. بنابراین برای اجرای تربیت و تعلیم صحیح ضرورت دارد که خود دارای محسنات و ویژگی‌های خاصی باشند تا بتوانند در انجام تکلیف خود موفق شوند. روزنامه اختر در این مورد چنین بیان می‌کند: «ماها را مأمور فرموده اند که دایه‌ها و مربیه‌ها که برای اطفال خودمان تعیین می‌کنیم از طایفه نجیبه و باعفت بوده اعراق و اخلاق نیک را دارا باشند همچنین هرگاه از علم و دانش و هنرها نیز بهره‌ها داشته باشند البته در زبان و عقل و کیاست طفل هم

اثرهای بزرگ تواند بخشید البته در مملکت‌های ما یعنی در اغلب ممالک مشرق زمین اسباب این کارها - یعنی تربیت دایه و مربیه‌ها - آنچه باید فراهم نیست. سهل است مادرهای اولاد ما نیز که در درجه اول تربیت کنندگان اولاد خودشان باید باشند هنوز از هزار یکی دارای مراتب کمال نیستند»^{۱۲}.

همچنین اختر به موضوعاتی مانند علم و ادب و حقوق و وطن توجه خاصی دارد و معتقد است که این امور نیز باید به زنان و دختران آموزش و تعلیم داده شود. زیرا «... علم و ادب میزان سعادت انسانهاست. آرایش جهان‌مدنیت است و حافظ حقوق و کافل حیات حقیقی است»^{۱۳} و در مقاله‌ای تحت عنوان وظایف فرزندان وطن چنین بیان می‌کند که: «... نخستین وظیفه فرزندان وطن دانستن حقوق وطن است و قیام به لوازم حقوقدانی»^{۱۴}.

گذشته از تأثیرگذاری دولت با ایجاد مکاتب و مدارس نوین و بزرگان مملکت با ایجاد مکاتب و صرف هزینه‌های مالی، یکی از راه‌های تعلیم و تربیت دختران آموختن زبان یا به عبارت دیگر زبان‌آموزی است^{۱۵}. می‌توان چنین نتیجه گرفت که نویسندگان این مقالات معتقد بودند که جهت فراگیری علوم و فنون متداول غرب ضرورت دارد که زبان این علوم و فنون نیز آموزش داده شود تا بتوان از این علوم و فنون به بهترین وجه ممکن استفاده نمود.

اشتراک حقوق، مساوات و برابری

یکی از مهم‌ترین مسایل و موضوعاتی که در مقالات مربوط به زنان مطرح می‌شود، اشتراک حقوق افراد و گروه‌های مختلف جامعه و همچنین تساوی و برابری زن و مرد در امر تعلیم و تربیت است. در مقالات مختلف به این موضوع اشاره شده است که در صدر اسلام مرد و زن دارای حقوق مساوی بوده‌اند و حتی در کسب علوم و فنون و تعلیم و تربیت نیز بین آن‌ها تفاوتی وجود نداشته است و این تساوی باعث شد که بسیاری از زنان در صدر اسلام به مقامات بالایی علمی نایل شوند.

بنابراین، نه تنها در امر تعلیم و تربیت باید تساوی حقوق بین زن و مرد وجود داشته باشد، بلکه در محاکم نیز باید عدالت و مساوات در بین تمام مردم اعمال شود

که در ممالک جمهوری و ممالک متمدن این عدل و عدالت اساس کارها قرار داده شده است و در اسلام به شکل امر به معروف و نهی از منکر اعمال می شود^{۱۶}. در مقاله ای دیگر، ضمن پرداختن به مسأله ازدواج و شرایط و ویژگی های آن در اسلام به برابری زن و مرد اشاره شده است و چنین بیان می کند که «...در امر ازدواج هم کفوی را شرط کرده اند؛ یعنی زن و مرد باید مثل و مانند همدیگر باشند. این هم کفوی چه چیز است؟ یعنی در مالداري مانند فقیری مانند همدیگر باشند، یکی بیگ زاده و دیگری از کسبه نباشد؟ اینها نیست؛ بلکه این هم کفوی در علم و معرفت و ادب و مانند آن ها است. در صورتی که ما مجبور هستیم به اینکه همه دخترهای خودمان را حکماً نادان و بی ادب و بی علم و معرفت نگاه بداریم، این هم کفوی کی و کجا و چگونه دست خواهد داد؟ از یک طرف می گوئیم باید علم را از روزگواره تا روز قبر بیاموزیم و این همه تحریص و ترغیب را در این مقام هم می کنیم و از طرف دیگر اساس این کار را بر هم می زنیم^{۱۷}. از آن جا که انسان ها باید به جمعیت زندگی کنند و به تنهایی نمی توانند احتیاجات و نیازهای خود را رفع کنند. بنابراین ضرورت دارد که در میان نوع بشر و احتیاجات بشری قوانینی وجود داشته باشد. بسیاری از این قوانین در بین انسان ها اعم از زن و مرد مشترک است.

در مقالات مختلف به این موضوع اشاره شده است که «در ممالک جمهوری و متمدنه از آنجا که اساس کارها بر تساوی حقوق زن و مرد و مشترک بودن حقوق بنا نهاده شده است، بنابراین نه تنها مردان به پیشرفت های زیادی نایل شده اند؛ بلکه در بسیاری از موارد زنان اروپایی و امریکایی به دلیل برخورداری از تعلیم و تربیت صحیح و حقوق مساوی با مردان گوی سبقت را از مردان جامعه ربوده و ترقی و پیشرفت زیادی در زمینه های مختلف علوم داشته اند و این امر ناشی از توسعه و گسترش مکاتب و مدارس جدید نیز بوده است. مثلاً در آلمان که مدارس عالی مخصوص دختران کوچک ایجاد شده^{۱۸} و از این طریق دختران ترقی زیادی کرده اند. بنابراین زنان اروپایی در هر چیز خود را با مردان شریک کرده و در هر شعبه از فن و صنعت داخل می شوند» از آن جمله در ممالک متحده امریکا مدتی است که جمعیتی از زنان در علم حقوق پیش می روند و تدریجاً بر عدد ایشان

می‌افزاید. این اوقات بیست و یک دسته از زنان حقوق‌شناس - اووکات - که عدد ایشان به یکصد و پنجاه نفر بالغ می‌شود تشکیل یافته است.^{۱۹} در امریکا زنان گذشته از علم حقوق، در صنایع و علوم و فنون متداوله ترقی زیادی داشتند. چنانچه امرار معاش خود و خانواده آن‌ها از همین طریق صورت می‌گیرد. یا در مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «جنبش مردانه زنان در آمریکا»^{۲۰} به مشارکت زنان در مسایل سیاسی و اجتماعی جامعه اشاره شده است و بیان می‌کند که «گروهی از زنان چند ایالت امریکا علیه خرید و فروش شراب به دلیل مضراتی که دارد قیام نموده‌اند و حکومت را وادار نموده‌اند که شراب را تحریم و ممنوع نماید. زنان در اروپا آن قدر در علم و آداب ترقی و پیشرفت نموده‌اند که هر یک از ایشان را که ملاحظه کنیم دارای چندین علم و فن و آشنا به چندین زبان و هنر می‌باشند که به عنوان مثال می‌توان به یک خانم مستشرق اروپایی ساکن اسلامبول به نام «مادام لبه‌دف» که از خانواده‌های نجیب و بزرگ اروپاییست اشاره کرد که این خانم هشت زبان را نیکو می‌داند و آن قدر به معلومات مشرق عالم شده که اطلاعات او بر احوال مشرق بیشتر از دانایان آن جا می‌باشد. در مدت سی و پنج سال عمر هیچ به هوسانی که خاطر زنان را مشغول می‌کند نپرداخته همه در تحصیل علوم و فنون و تعلیم السنه و تحقیق احوال و عادات ملل متنوعه به هر نقطه سفر اختیار نموده صاحب تصانیف و تألیفات بی‌شمارست و در علم غریبه مهارت تمام دارد. در حقیقت وجود چنین اشخاصی سرمشق و فاتوره بزرگی از برای زنان مشرق می‌تواند شد که اندکی عبرت گرفته ببینند. شاید یکی از بهترین موارد مشارکت فعال زنان در اداره امور، زنان انگلیسی باشند. دولت انگلیس در اولین مرحله به زنان انگلیسی اجازه داده که به مکاتب عالیّه وارد شده چون قبلاً زنان در انگلیس چنین اجازه‌ای نداشتند ولی دولت انگلیس به ملاحظات مختلف به آنان اجازه داده که به مکاتب عالیّه داخل شده مانند مردان به تحصیل علوم و فنون متداوله بپردازند»^{۲۱}. بعد از این مرحله بود که زنان انگلیس خواهان عضویت در پارلمان این کشور شدند. این مشارکت فعال در مسایل سیاسی و اجتماعی می‌توانست نتایجی نیز به دنبال داشته باشد. «...اغلب هواخواهان صلح و سلم را اعتقاد بر این جزم است که اگر در مجالس و کلاهی

فرنگستان زنان نیز عضویت پیدا نمایند بکلی جنگ و نزاع از عالم برخاسته می شود و صلح عمومی پایدار خواهد ماند... خلاصه این جنس محترم که نیمه بیشتر نوع انسان هستند در واقع منشأ نظافت و مربی اطفال و مبادی تربیت بشر و رب النوع اداره امور بیتی و اساس معیشت و علت بقای نوع می باشند تا پای ایشان در میان نباشد هیچ کاری به نظام نمی رسد، بدون معاونت ایشان هیچ طرح ملی پیش نمی رود اگر زنان عموماً عالمه و دارای فنون و ادب و کمالات باشند اطفال را نیز همان طور تربیت می کنند و اگر بالعکس نادان و ضعیف العقل و بی علم باشند همان طور مواد اطفال در حجر تربیت ایشان ضایع خواهد ماند و این معنی بدیهی است که راسخ ترین تربیت ها در نفوس تربیت نخستین و تعلیمات اولیه است مگر نه خداوند تعالی در قرآن کریم هر جا یکی از صفات نیک را درباره رجل می فرماید نظیر آن را از برای نسا یاد فرموده و پیغمبر ختمی مآب به این معنی تصریح کرده که طلب علم از برای هر مرد و زنی واجب است...^{۲۲}

یکی دیگر از محدوده فعالیت های زنان اروپایی در مسایل اجتماعی، مشارکت و فعالیت آنان در کمک به هم نوعان خود در خارج از اروپا مخصوصاً در بین ممالک اسلامی است که معلوم نیست به چه دلیلی این اقدامات صورت گرفته است که به عنوان مثال می توان به جمع آوری اعانه و پول توسط یک خانم انگلیسی به نام «استرانفورد» برای کمک به اهالی ایران و آناتولی اشاره کرد که به تعبیر روزنامه اختر حتی به اهتمامات و تشویقات مؤثره آن افتخار عالم انسانیت در دایره بلدیة شهر لندن جمعیتی منعقد گردیده و وجوه اعانه جمع آوری کرده می شد.^{۲۳} در حقیقت روزنامه اختر با انتشار این مطالب ضمن ضرورت مشارکت زنان در مسایل اجتماعی، چگونگی فعالیت و محدوده فعالیت زنان را نیز بیان می کند تا سرمشق و الگویی برای زنان مشرق زمین باشد. در بین ممالک اسلامی ظاهراً در این زمان، تنها دولت عثمانی به بعضی از مسائل زنان توجه نشان داده است که به عنوان مثال می توان به وضعیت زنان بی سرپرست عثمانی و اقداماتی که در این زمینه توسط حکومت در تهیه مسکن و چگونگی اسکان آنها اعمال و اجرا شده است، اشاره کرد.^{۲۴}

گذشته از فعالیت‌های مثبت زنان اروپایی در اداره امور و نتایج مثبتی که از این مشارکت و فعالیت‌ها حاصل می‌شد، در بعضی از مقالات به مسائل منفی زنان اروپایی نیز اشاره شده است. به عنوان مثال می‌توان به گسترش روزافزون طلاق در فرنگستان و توجه دولت به آن اشاره کرد که مورد ذکر شده در یک گزارش خبری آمار وقوع طلاق در شهر هامبورگ آلمان است که از هزار ازدواج، پانصد و بیست و شش مورد آن به طلاق منجر شده است.^{۲۵} یا کثرت طلاق در مملکت ژاپن^{۲۶} است که روزنامه اختر معتقد است سر مشق گرفتن مردم ژاپن از فرنگستان در تمام امور، منجمله طلاق دادن زنان، علت اصلی این افزایش است. هر چند تصریح می‌شود که وقوع طلاق در شهرهای بزرگ به نسبت قصبات و محلات و دهات زیاد بوده، این یکی دلیل زیاداتی اطوار ناهنجار شهریان و سوء اخلاق آنان از مردم قراء و قصبات به شمار می‌رفته است.^{۲۷}

این ویژگی‌های منفی نه تنها در جوامع اروپایی و ممالک پیشرفته در حال افزایش بود، بلکه روزنامه اختر در مقاله‌ای تحت عنوان ظهور بی‌عصمتی در میان نسوان اسلامی^{۲۸} به توسعه و گسترش فحشاء در میان بعضی از زنان ممالک اسلامی اشاره می‌کند و در این مقاله ضمن اعتراض به بعضی مسلمین بی‌حمیت که از فرط نادانی و جهالت خود را به روس و انگلیس بسته‌اند؛ بیان می‌کند که قبل از این زنان مسلمان از طریق فحشاء امرار معاش نمی‌کردند و افسوس می‌خورد که در این چند سال در میان نسوان و دختران اسلام این حالت ناشایست خیلی وسعت و شیوع یافته است و پیشنهاد می‌کند که باید بزرگان امت و غیرتمندان ملت علاج آن را فراهم آورده و اجازه ندهند که این مسأله ناشایست توسعه و گسترش یابد. البته روزنامه اختر در ادامه همین مقاله علت این مسأله را ناشی از تسلط دولت روسیه بر قلمرو مسلمین و همچنین آزادی زنان ذکر می‌کند و چنین معتقد است که شریعت پاک اسلام که عنان اختیار زنان را به دست مردان سپرده است و حقوق آن‌ها را محدود فرموده بی‌حکمت و مصلحت عامه نیست لهذا مردان را دست بسته به زنان سپردند و اساس عفت و عصمت را یکبارگی برانداختند که اکنون خود نیز از اصلاح آن درمانده‌اند. البته به دلیل تعدیات دولت انگلیس در شبه‌قاره هند، وضعیت زنان این کشور نیز کم و بیش همین گونه ناشایست است.

وظایف زنان

یکی از مسائل و موضوعاتی که روزنامه اختر در شماره‌های متوالی درباره زنان بدان پرداخته است، دارای عنوان کلی «غرائب عوائد ملل» است. در این مقالات به مسائل و موضوعات مختلف زنان اشاره شده است که فهرست وار عناوین بعضی مقالات ذکر می‌شود: «وضعیت پوشش و آراستن موی و لباس»^{۲۹}، «زناشویی و مسایل مختلف آن»^{۳۰}، «نظافت زنان»^{۳۱}، «وجود عادت‌های نامناسب و ناهموار در زناشویی زنان»^{۳۲}، «وضعیت حجاب زنان و اختلاف بین ممالک مختلف»^{۳۳}. در بین مقالات فوق یکی از مهم‌ترین مباحث پرداختن به وظایف زنان است. این مقالات دارای مضامین و مسایل و موضوعات مختلفی است که به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در ابتدا به این نکته تصریح و تأکید شده است که احترام زن در نزد هر قومی هرچه بیشتر، آداب و نازکی آن قوم بیشتر است.^{۳۴} یا حقوق زنان را وفا نمودن و ایشان را از آزادی‌های خاص خود یکبارگی محجور و محجور کردن دلیل نامردی و دساریست.^{۳۵} البته به این نکته تصریح می‌شود که سخت‌گیری یا آسان‌گیری بر زنان از موجبات طبیعت اقلیم و اثر رشک و غیرت و نتیجه شرع و عادت است.^{۳۶} در ادامه مقالات ضمن بررسی وضعیت زنان یونان و سپس مقایسه آنان با زنان رومی که در ابتدا دارای وضعیت مشابه زنان یونانی بودند، به این موضوع اشاره می‌شود که در زمان حکومت قیصره، زنان با مردان در امور دولت همساز و هم‌راز شدند.^{۳۷} همچنین به وضعیت زنان آلمانی و ذکر بعضی از ویژگی‌های آن‌ها مانند عفت و پاکدامنی و خانه‌داری‌شان اشاره شده است.^{۳۸} در ادامه به وضعیت زنان در آسیای جنوبی اشاره می‌شود که دختران زود ازدواج می‌کنند و به همین دلیل سزاوار خانه‌داری نمی‌باشند، پس لازم است که ایشان را دخل تمام به امور معاش ندهند.^{۳۹} همچنین ضمن بیان بعضی از مسائل و موضوعات زنان به احکام و ویژگی‌های مربوط به زنان در شریعت اسلام اشاره کرده و چنین بیان می‌کند که: «شریعت اسلام تعدد زوجات را تجویز فرموده است - که البته ذکر می‌شود در بلاد غیر اسلامی نیز چنین مسأله‌ای وجود دارد - مدار معاش و امر و نهی زن به گردن مرد است، مرد

برخلاف شرایع دیگر، بزرگ و صاحب اختیار خانه است.^{۴۰} در مقاله‌ای دیگر ضمن بیان آنچه متعلق به زنان است، به بعضی از احکام حقوقی زنان اشاره شده که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از: «یکی از اموری که طبیعت انسان بر آن راضی نمی‌شود استحقار و خوار شمردن زنانست و رفتار با ایشان خلاف خوشنودی حضرت یزدان... مخفی نماند که در نیمه دنیا خصوصاً در بلاد اسلام زن را مهر و کابین دادن ناگزیرست، اما در نیمه دیگر خصوصاً در فرنگستان کابین را به مرد می‌دهند گویند که امر آشکارست و آن این است»^{۴۱} در مقاله‌ای دیگر ضمن بررسی بعضی از محاسن اسلام به یکی از ویژگی‌های مردسالاری اسلام اشاره شده و چنین بیان می‌شود که: «از محاسن اسلام یکی اینکه خداوند عزّ و جل در دل مرد غیرتی خاص درباره زن خویش القا و ودیعه فرموده است...»^{۴۲}

در جایی دیگر به وضعیت سوادآموزی زنان فرنگ و زنان ممالک اسلامی اشاره شده و چنین نتیجه‌گیری می‌کند که: «زنان فرنگستان از سایر زنان بدانستن، خواندن و نوشتن ممتازند و حال اینکه این معنی در نزد زنان اسلام نوعاً عیب شمرده می‌شود چه شاید بعضی مفاسد و معایب بر آن مترتب شود»^{۴۳}.

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که در این سلسله مقالات بدان اشاره شده است مسأله خرید و فروش زنان و دختران در بعضی ممالک و همچنین افراط در آزادی زنان در بعضی از ممالک و وجود فحشا و زنا در جوامع مختلف همراه با احکام حقوقی آن است.^{۴۴} در این مباحث ضمن بیان حکم اسلام در مورد مسایل مختلف مربوط به زنان مانند زنا، حجاب و طلاق به این نکته تصریح می‌شود که از جمله اموری که در آن دین اسلام را بر سایر ادیان تفوق است یکی هم جواز طلاق است.^{۴۵} این حکم در حالتی بیان می‌شود که به وضعیت طلاق و چگونگی اجزاء آن در بلاد متمدن و غیر متمدن نیز اشاره شده و ضمن مقایسه وضعیت طلاق در این مناطق به حکم اسلام و برتری آن در این مسأله اشاره می‌شود.

روزنامه اختر معتقد است که یک رابطه بین چگونگی برخورد و رفتار مردان با زنان باادب و تمدن وجود دارد و این رابطه را چنین بیان می‌کند: «هر مملکت هرچه

در ظرافت و ادب و تمدن بیشتر، حسن رفتار و خوبی کردار مردان با زنان بیشتر است.^{۴۶}

یکی دیگر از موضوعات این مقالات بررسی وضعیت زنان در جوامع اروپایی است. مثلاً در روسیه به بررسی وضعیت زنان قبل و بعد از پترکبیر اشاره می‌کند و چنین نتیجه‌گیری می‌شود که زنان قبل از پترکبیر در مسایل سیاسی و اجتماعی جامعه چندان فعال نبوده و مشارکت نداشتند. یکی از اقدامات مهم پترکبیر فراهم آوردن زمینه‌های حضور فعال زنان در مسایل سیاسی و اجتماعی روسیه می‌باشد.^{۴۷} چنانچه زنان روسیه توانستند حتی به مقام سلطنت نیز نایل شوند. در انگلیس، زنان با مردان در یک سفره غذا می‌خورند. اما در آخر سفره همین که مسکرات به میان می‌آید جای تهی می‌سازند و مردان را به حال خود می‌گذارند تا به دلخواه بنوشند و مصاحبت نمایند.^{۴۸}

«در فرانسه زنان را قرب و منزلتی تمام است. در اکرام و احترام زنان مبالغه و اهتمام عظیم می‌نمایند. زنان می‌نشینند در حالتی که مردان ایستاده‌اند. مردان اظهار عشق و میل و نظربازی بدیشان می‌کنند و ایشان اظهار لطف و مهربانی به مردان می‌نمایند. در حرکات و سکنات راه صواب و طریقه آداب به مردان می‌آموزند. ولی این قدر است که در فرانسه مانند بسیاری از ممالک زنان سلطنت نمی‌توانند رانند.^{۴۹} روزنامه اختر علاوه بر بیان این مطالب و در مقام مقایسه، به وضعیت زنان و دختران در هند و ممالک دیگر نیز اشاره دارد و ضمن بیان بعضی از مطالب مانند: سوزاندن زنان به هنگام فوت شوهران‌شان که موجب ثواب آخرت است و ازدواج دختران در سنین پائین و بازگشت آن‌ها بعد از فوت شوهر به خانه پدر تلویحاً به این مسأله اشاره دارد که این عادات و رسوم که ناشی از فرهنگ و آداب و رسوم و نتیجه حکومت هاست، باعث تضییع حقوق نیمی از جمعیت جامعه یعنی زنان می‌شود.^{۵۰} در مقایسه با زنان جوامع اروپایی ضمن بیان پیشرفت و ترقی زنان اروپا و برخورداری آن‌ها از حقوق مساوی با مردان و همچنین مشارکت فعال آن‌ها در اداره امور به بعضی از عادات ناهموار و ناپسند که عمدتاً خاص جوامع عقب‌مانده و غیر پیشرفته است نیز اشاره می‌شود که به عنوان مثال می‌توان به وجود چند شوهری در بعضی ممالک، ممنوعیت ازدواج با زن نازا، خرید و فروش دختران و زنان حتی در

مسأله ازدواج و سقط جنین اجباری مخصوصاً زمانی که نوزاد دختر باشد می توان اشاره کرد^{۵۱}.

جایز بودن ازدواج با زن نازا در شریعت اسلام و در ممالک اسلامی که زیاده از یک زن گرفتن در آنجا جایز است از دیگر موضوعاتی است که در این مقالات بدان اشاره شده است^{۵۲}. ضمن اینکه در بیان این مطالب و در مقام مقایسه به یکی از عادات نامناسب در میان بعضی از قبایل نیز اشاره شده^{۵۳} آن قتل فرزندان اعم از دختر و پسر به دست پدران خود است که با سنگدلانی هرچه تمام تر فرزندان خود را به دلایل مذهبی در پیش بت ها قربانی می کنند. روزنامه اختر تصریح می کند: خوشبختانه در شریعت اسلام چنین عادات و رسوم وجود ندارد^{۵۴}.

روزنامه اختر در طول بیش از بیست سال انتشار خود در دوران تیره و تار استبداد ناصری کمک بزرگی بر تنویر افکار ایرانیان نمود. در ایامی که جراید این مملکت منحصر به چند روزنامه دولتی بود، روزنامه اختر به قول ادوارد براون تنها جریده قابل مطالعه به زبان فارسی به شمار می رفته است. کثرت مقالات علمی، اجتماعی و سیاسی این روزنامه در موضوعات مختلف مخصوصاً اخبار تلگرافی کشورهای خارجی کمک های مفید و شایانی در بیداری افکار عمومی می نمود. تردیدی نیست که این روزنامه با پرداختن به موضوعات مختلف مربوط به گروه های اجتماعی، مخصوصاً نیمه فراموش شده جامعه یعنی زنان ایران، نقش بسیار مهمی در تنویر افکار جامعه داشت و افکار مردم آن زمان را آماده تحول انقلابی نمود. بنابراین می توان نتیجه گرفت که پیدایش انقلاب مشروطیت در ایران در دهه اول قرن بیستم میلادی تا اندازه ای رهین فداکاری نویسندگان مختلف روزنامه اختر بود.

منابع

۱. کسروی، احمد. تاریخ مشروطه ایران. تهران. انتشارات امیرکبیر، چاپ پانزدهم، ۱۳۶۹، ص ۱۸
۲. سردبیر روزنامه اختر، جهت اطلاع از شرح زندگانی وی ر. ک: بامداد، مهدی، تاریخ رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری، تهران. انتشارات زوار، جلد ۴، ۱۳۴۷، ص ۳۳۰ و هم چنین: صدرهاشمی، محمد، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج

- اول، اصفهان، انتشارات کمال، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۶۴.
۳. آراین پور، یحیی، از صبا تا نینما، جلد اول، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ پنجم، ۱۳۵۷، ص ۵۱ و ۲۵۰
۴. براون، ادوارد، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ترجمه: محمدعباسی، ج ۴، تهران. ۱۳۳۷، ص ۳۱۴
۵. اختر، شماره ۳۶، سال اول، ۱۲۹۳ق/۱۸۷۶م ص ۱
۶. اختر، شماره ۳۶، سال اول، پیشین
۷. اختر، شماره ۳۶، سال اول، پیشین
۸. اختر، شماره ۹، سال نوزدهم، ۱۳۱۰ق/۱۸۹۳م ص ۱۳
۹. همان
۱۰. همان
۱۱. اختر، شماره ۳۶، سال اول، پیشین
۱۲. اختر، شماره ۲۹، سال دوم، ۱۲۹۳ق/۱۸۷۶م، ص ۱
۱۳. اختر، شماره ۲۲، سال نهم، ۱۳۰۰ق/۱۸۸۳م، ص ۱
۱۴. اختر، شماره ۳۶، سال اول، پیشین
۱۵. اختر، شماره ۳۱، سال هجدهم، ۱۳۰۹ق/۱۸۹۲م، ص ۳
۱۶. اختر، شماره ۲، سال نوزدهم، ۱۳۱۰ق/۱۸۹۳م، ص ۱۱
۱۷. اختر، شماره ۱۶، سال بیستم، ۱۳۱۱ق/۱۸۹۳م، ص ۱۱
۱۸. همان
۱۹. اختر، شماره ۲۵، سال بیست و دوم، ۱۳۱۳هـ/۱۸۹۶م، ص ۱۵
۲۰. همان
۲۱. اختر، شماره ۳۶، سال ششم، ۱۲۹۷ق/۱۸۸۰م، ص ۳
۲۲. اختر، شماره ۱، سال سیزدهم، ۱۳۰۴ق/۱۸۸۶م، ص ۴
۲۳. اختر، شماره ۲۶، سال بیستم، ۱۳۱۱ق/۱۸۹۴م، ص ۱۲
۲۴. اختر، شماره ۱۲، سال بیستم، ۱۳۱۱ق/۱۸۹۳م، ص ۱۱
۲۵. همان
۲۶. اختر، شماره ۱۵، سال شانزدهم، ۱۳۰۷ق/۱۸۸۹م، ص ۳

۲۷. اختر، شماره ۲۳، سال دوازدهم، ۱۳۰۳/ق ۱۸۸۵م، ص ۸

۲۸. اختر، شماره ۲۴، سال دوازدهم، ۱۳۰۳/ق ۱۸۸۵م، ص ۸

همان ۲۹

۳۰. اختر، شماره ۲۵، سال دوازدهم، ۱۳۰۳/ق ۱۸۸۵م، ص ۸

۳۱. اختر، شماره ۲۷، سال دوازدهم، ۱۳۰۳/ق ۱۸۸۶م، ص ۸

همان ۳۲

همان ۳۳

همان ۳۴

همان ۳۵

همان ۳۶. همان ۳۷

۳۸. اختر، شماره ۲۸، سال دوازدهم، ۱۳۰۳/ق ۱۸۸۶م، ص ۸

همان ۳۹

همان ۴۰

۴۱. اختر، شماره ۲۹، سال دوازدهم، ۱۳۰۳/ق ۱۸۸۶م، ص ۸

همان ۴۲

همان ۴۳

همان ۴۴

۴۵. اختر، شماره ۳۰، سال دوازدهم، ۱۳۰۳/ق ۱۸۸۶م، ص ۸

همان ۴۶

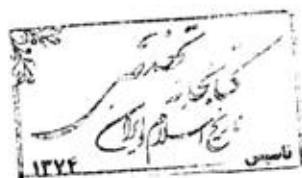
همان ۴۷

۴۸. اختر، شماره ۳۱، سال دوازدهم، ۱۳۰۳/ق ۱۸۸۶م، ص ۸

همان ۴۹

همان ۵۰

پیشکش بہ تبرستان
www.tabarestan.info



زن در سینمای ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی

* طاهره یاسمین هادیان جزی

این مقاله به مطالعه سینمای ایران از بدو تأسیس با تمرکز بر نقش زنان و تغییرات و تحولات آن در مراحل مختلف با تأکید بر دهه ۴۰ و ۵۰ تا زمان انقلاب اسلامی می‌پردازد. سابقه سینمای ایران به زمان مظفرالدین‌شاه قاجار یعنی کمی پس از ورود فن عکاسی به ایران می‌رسد که از طریق فرنگ رفته‌ها و ارامنه و روس‌ها وارد ایران شد.

اولین فیلم اکران شده در ایران با محوریت زن، فیلم «دختر لر» به کارگردانی میرزا شرف‌باشی در سال ۱۲۸۳ ش است که این فعالیت به لحاظ رشد و جنبش سیاسی مشروطیت به دستور دولت وقت، متوقف گردید و فقط سینماداران مرتبط با دربار می‌توانستند فعالیت داشته باشند.

اولین نمایش ویژه بانوان قبل از سال ۱۲۹۸ ش توسط فردی به نام معتمدی

انجام شد و اولین بنیاد هنر سینما در ایران توسط شخصی روسی و تحصیل کرده مسکو به نام ابراهیم داود تشکیل گردید. نقش های زنان در سینمای این دوران به طور خلاصه عبارتند از: شخصی ضعیف، منفعل، فریب خورده و ساده لوح که با واقعیت جامعه فاصله داشت. در این دوران غالباً زنان، محجبه بر پرده ظاهر می شدند و سینماچندان رونقی نداشت؛ هنوز جایگاه سینما و فیلم به عنوان یک عنصر فرهنگی و کاربردی برای مردم مشخص نبود.

نمایش های ساده و پیش پا افتاده این دوره منجر به پیشرفت کمی سینمای ملی شد و تا حدود دهه ۴۰ همین رویه ادامه داشت؛ لذا تولید فیلم به لحاظ فقدان الگوی مستقل و پذیرش آن از طرف جامعه، خیلی کم بود.

سینمای دهه های ۴۰ و ۵۰

فیلم به عنوان یک ابزار هنری براساس تعهد اجتماعی، مشکلات اجتماعی را به تصویر در می آورد. ارتباط تنگاتنگ جامعه و فیلم در دوران مدرنیته (۵۰ - ۱۳۴۰ش.) نیز به چشم می خورد. در این دوره زنان نقش انتقال از سنت به مدرنیته را با تقلید از مدل های غربی و تبعیت از سیاست های دولت وقت مانند: تحصیلات اجباری و به کار بستن دیدگاه سکولاری ایفا کردند. لذا شرکت زنان در فرایند مدرنیته صرفاً و اساساً برای از بین بردن پوشش های سنتی و تبعیت از سبک پوشش های غربی منحصر می شد و این دوره می تواند اولین گام برای رهایی زنان از چارچوب های زندگی سنتی و مردسالارانه محسوب شود.

در این دهه هیچ جریان فمینیستی در فیلم های ایرانی دیده نمی شد و مسائل حقوق زنان هم در جامعه مورد توجه نبود. فیلم ها نقدی بر جایگاه تحقیر و تحت سلطه زنان در جامعه نداشتند و تنها ابزاری برای رسیدگی به اهداف سکولاری و غرب زدگی سیاست آن دوران بودند که تحت نام «مدرنیته» عنوان می شد. خاندان پهلوی طی ۵۰ سال حکومت خود تلاش کردند تا یک ملی گرایی غیرمذهبی را تدوین کنند. آن ها ایده آل های غربی را تبلیغ می کردند و یک مدل غربی را برای تعریف هویت ملی ایران به کار بستند. رضاشاه سیاست هویت ملی ایران را با تکیه بر

ایدئولوژی سکولاری که نشأت گرفته از تفکر غربی و مبتنی بر انکار هویت اسلامی ایران بود بنا نهاد. با این شیوه، وی قصد داشت تأثیر اعراب و اسلام را در تاریخ کم‌رنگ سازد؛ لذا در زمینه ارتش، حمل و نقل، زبان رسمی و سایر علوم دست به اصلاحاتی زد.

سیاست‌هایی که با زندگی روزمره و حساسیت‌های فرهنگی، مذهبی و سنتی مردم تداخل نمی‌کرد، سبب ایجاد نگرانی نشد. ولیکن اتخاذ حرکت‌هایی چون منع حجاب منجر به تشویش فضای عمومی و ایجاد مخالفت با حکومت وی شد. زیرا مسأله حجاب ریشه در باورهای مذهبی جامعه و به خصوص روحانیان و طرفداران ادیان داشت.

مهناز افخمی در این باره متذکر می‌شود: «سنت و اخلاق جامعه حریم‌هایی را ایجاد کرده بود که نه گروه‌های فمینیستی و نه دولت قادر به از میان برداشتن آن بودند. در دوران رضاشاه دولت نمی‌توانست فراتر از منع حجاب و اجباری کردن آموزش برای دختران عمل نماید. حتی این قدم‌های ابتدایی نیز با مخالفت‌های شدیدی مواجه شد.» بنابراین ارتقای حقوق زنان ارتباط تنگاتنگی با سیاست‌های سکولاری داشت که مدام با مخالفت‌های بدنه مذهبی جامعه روبرو می‌شد.

از طرفی سینمای نوپای ایران در دهه ۱۳۴۰ش نقش محوری را در نمایاندن تغییرات جامعه و جایگاه زنان به عهده داشت. این تغییرات شامل انقلاب سفید شاه (۱۳۴۱ش) بود که در آن به زنان حق رأی داده شد و ورود آن‌ها به بازار کار مطرح گردید. معصومه پرایس به تحلیل تغییر وضعیت اجتماعی زنان در این دوره می‌پردازد و اعلام می‌دارد: «شرایط کار زنان در بازار و تبدیل شدن آنان به عنصری اقتصادی مفهوم سنتی حجاب را به چالش کشاند.»

بنابراین شرایط اقتصادی جدید زنان را نیز شامل می‌شد و در نهایت سینما نمایش دادن زنان بدون پوشش و در هم شکستن حریم‌های قبلی را دامن زد. حمید دهباشی در کتاب سینمای ایران می‌نویسد: «جلال آل احمد از جمله کسانی است که نارضایتی از این رویه را اعلام داشت.» زنان اغلب در کاباره‌ها خلاف عفت عمومی نشان داده می‌شدند. در نمایشنامه‌ها زنی که معمولاً نقش اصلی را

داشت شاهزاده‌ای است که یک مرد گدا عاشق او می‌شد. زنان در این فیلم‌ها هنوز نقش‌های وابسته‌ای چون مادر و دختر را به خود اختصاص می‌دادند. مردسالاری و تقدیر از آن، هنوز محبوب‌ترین موضوع فیلم‌های آن دوران بود. حمید دهباشی شهرت این ژانر را که «گنج قارون» از جمله آن‌هاست چنین توضیح می‌دهد: «موفقیت گنج قارون چنان بود که تولید فیلم‌های ایرانی در سال از ۳۹ عدد به ۵۹ عدد افزایش یافت». از جمله فیلم‌های آن دوره که زنان در آن نقش اصلی را داشتند عبارتند از:

«دختر سرگردان» (آرامیس آقامالیان)، «دختران هوا» (سعید نیوندی)، «فریب دختران» (سعید نیوندی). به‌طور کلی در این گونه فیلم‌ها زنان مجبورند که از لنز مردانه به جهان بنگرند. این قبیل نمایشنامه‌های مردسالارانه در قیصر مسعود کیمیایی که در سال ۱۳۴۷ش ساخته شد، نیز به چشم می‌خورد.

در این شرایط هنرپیشه‌ها اکثراً براساس معیارهای زیبایی فیزیکی و ظاهرشان انتخاب می‌شدند و نه براساس میزان توانایی و مهارت در کار هنری‌شان. بنابراین همگام با اهداف تضعیف دین توسط حکومت، سینما نیز این مسیر را با نمایاندن صحنه‌های خلاف عفت هموار می‌ساخت. شهلا لاهیجی در مقاله‌ای به فریب سینما توسط زنان اشاره می‌کند و چنین توضیح می‌دهد: «در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ فیلم‌ها عناوین برانگیزنده‌ای مانند «زن ولگرد»، «عیاش»، «رقاص» و غیره را داشتند که هر کدام قبلی را تقلید و تایید می‌کردند، با این تفاوت که صحنه‌های خلاف عفت افزایش می‌یافت.»

بنابراین سینما به‌عنوان وسیله‌ای ارزان و سهل به اشاعه احساسات و امیال جنسی سرکوب شده می‌پرداخت، همچنین به دنبال تقلید یک الگوی غیر معمول و از خودباخته برای زنان بود و به‌طور غیرمستقیم نمونه یک زن ایده‌آل در دهه چهل و آنچه را که حکومت از زنان می‌خواست به تصویر می‌کشید. این درحالی بود که بیشتر زنان در آن دوره پای‌بند به اعتقادات مذهبی و یا مقید به سنت‌ها و لباس‌های ملی و قومی خود بودند. این برخوردهای خلاف عفت عمومی سبب شد تا سینما مخاطب محدودی را داشته باشد. بسیاری از اقصای مذهب سینما را منع کرده بودند و

موجب شد که مخاطب سینما عبارت باشد از یک طبقه خاص یعنی طبقه متوسط بالایی جامعه.

دهه ۴۰ شمسی حرکت دیگری که خلاف موج عمومی سینمای آن دوران بود را به سرمدمداری فیلم ساز و شاعر زن ایرانی فروغ فرخزاد، به خود دید. فروغ فرخزاد زبان ادبی نوینی را هم به لحاظ محتوایی و هم از لحاظ شکلی و ساختاری ارائه کرد. اشعار فروغ یک شتاب و حیات تازه ای را به جریان فمینیستی ایران داد. اما فیلمی که توسط فروغ فرخزاد با نام «خانه سیاه است» در سال ۱۳۴۰ ساخته شد رانمی توان تحت فیلم های فمینیستی طبقه بندی کرد، چرا که به موضوعات و مسائل زنان نمی پردازد. ولیکن صحنه های فیلم و نحوه پرداختن به موضوع یک نگاه زنانه را منعکس می کند. این فیلم افراد مبتلا به جزام را که در بیمارستانی در تبریز بسر می بردند را به تصویر می کشد.

«خانه سیاه است» فروغ فرخزاد به دوران طولانی که سینمای ایران زن موفقی را به خود ندیده بود، پایان داد و نگاه جدیدی را در کنار نگاه یک بعدی مردسالارانه غالب آن دوران معرفی کرد.

دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ میلادی

سینما در دهه ۱۳۵۰ به روال قبلی ادامه داد. زنان کماکان ابزاری برای انتقال مدرنیته و تضعیف دین در جامعه بودند. درحالی که جامعه از لحاظ موقعیت و حقوق زنان تغییراتی پیدا کرد. که اهم آن عبارتند از: ایجاد سازمان زنان، تصویب قوانین و تخصیص بودجه برای دستیابی به حوزه هایی که پیشتر صرفاً برای مردها بود. همچنین زنان به کابینه، مجلس، نیروی نظامی، حوزه قانون گذاری و بسیاری از حوزه های علمی و فنی راه یافتند. این تغییرات در دهه ۱۳۵۰ در سینما کمتر نمود پیدا کرد. در واقع سینما به تغییراتی که در سطح علمی، اجتماعی و فرهنگی زنان ایجاد شده بود اهمیت نداد. زیرا که این ارتقا، قشر قلیلی از جامعه را دربرمی گرفت و توده مردم هنوز از این شرایط بهره مند نشده بودند. بنابراین زنان در نقش های وابسته ای چون معشوقه، مادر و دختر باقی ماندند. دهه ۴۰ از این لحاظ با دهه ۵۰

متفاوت بود که دیگر زنان به عنوان ملک یا شیئی برای احترام و شأن مرد تلقی نمی شدند. برای مثال در فیلم «بی حجاب» ساخته ایرج قادری - ۱۳۵۲ - که در آن اختلاف میان ادیان و اهمیت آن از میان می رود، فرهنگ مردسالاری که پدر سمبل آن است به چالش کشیده می شود.

در این دهه فیلم های محدودی از فساد که پیشما دچار آن شده بود مصون ماندند. فیلم های بیضایی چون کلاغ و جبهه ملی از زنان ارائه می دهد و زنان متعارف جامعه اعم از تحصیل کرده و بی سواد را نمایش می دهند. شهلا لاهیجی در این باره می گوید: «این موفقیت منجر به تولید دیگری از همان ژانر به نام «غریبه و مه» شد. با وجود این که فیلم های دیگری از بیضایی چون «کلاغ» و «مرگ یزدگرد» بر اساس زندگی زنان ایرانی و قدرت و نقش محوری مادر اساس بود، اما هیچ کدام به خاطر محدودیت های مسایل اسلامی اکران نشدند. در نتیجه دوربین بیضایی که زنان عادی جامعه را هدف قرار می دهد صفحه زیبا و نسبتاً منصفانه ای از شخصیت و جایگاه زن به جا می گذارد.

همچنین دهه ۵۰ شمسی از آن جهت حائز اهمیت است که قوانینی در جهت حمایت از خانواده تصویب شد. بنابر گفته های معصومه پرایس پیشرفت هایی که در جهت گسترش و ارتقا موقعیت زنان صورت گرفته بود سبب شد آنان با آگاهی به حقوق خود، به اصلاح و بازبینی قانون اساسی بپردازند. زنان در این شرایط دیگر وابسته نبودند و به نیروهای فعال و مستقل در تمامی حوزه ها تبدیل شدند. ولیکن قابل ذکر است که گرچه آنان در همه حوزه ها وارد شده و پیشرفت هایی کردند، اما این جریان از طرف دولت ایجاد شده بود و جریانی از بالا به پایین بود و نه حرکتی از درون مردم و در واقع این حرکت فمینیستی توسط گروهی از زنان که تحصیل کرده و صاحب پست و منصب بودند هدایت می شد.

در راستای این تحولات، واکنش هایی در مقابل سینمای آن دوران صورت گرفت. فیلم سازانی چون بیضایی با فیلم های شان به این حرکت قوت بخشیدند. بر خلاف سایر فیلم ها که نفرت از زن را برمی انگیزتند و مردسالاری را تأیید می کردند، فیلم های بیضایی به جریان فمینیستی دست یاری داد. بنابراین تأکید بیش از حد

سینما در دهه ۵۰ بر نمایش دادن جنسیت زنان و استفاده ابزاری از آنان این نگرانی را ایجاد کرد که شأن و منزلت زنان در حال پایمال شدن است. واکنش به این نگرانی یکی از زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب سال ۵۷ بود.

منابع

۱. لاهیجی، شهلا. تصویری از زنان در سینمای ایران.
۲. استم، رابرت. لذت‌های معکوس، ص ۱۵۹، سال ۱۹۸۹.
۳. دهباشی، حمید، نمای نزدیک گذشته، حال و آینده سینمای ایران، ص ۲۲۲.
۴. همان، ص ۳۰.
۵. پرایس، معصومه. تاریخچه مختصری از جنبش زنان ایران ۲۰۰۰-۱۸۵۰.
۶. یوسف‌زاده، پژمان. آینده ملی‌گرایی ایران.
۷. افخمی، مهناز. در چشم طوفان: زنان پس از انقلاب ایران، ص ۱۰.
۸. تصویری از زنان در سینمای ایران

WWW.bulletin.org/art/CINEMA.htm

Iranchamber.com